بررسی سنت نبوی در نوشته‌های دشمنان اسلام و مناظرات آن‌ها و پاسخ به آن‌ها

(جلد اوّل)

**نویسنده:**

**عماد سید شربینی**

|  |  |  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | بررسی سنت نبوی در نوشته‌های دشمنان اسلام و مناظرات آن‌ها و پاسخ به آن‌ها (جلد اوّل) | | | | | |
| **تألیف:** | عماد سید شربینی | | | | | |
| **موضوع:** | حجیت و جایگاه حدیث و سنت | | | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | | | |
| **تاریخ انتشار:** | دی (جدی) 1394شمسی، ربيع الأول 1437 هجری | | | | | |
| **منبع:** |  | | | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  **www.aqeedeh.com** | | | | |  | |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** | | | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | | | |
|  | |  | | | | |
|  | | | | | | |
| [contact@mowahedin.com](mailto:contact@mowahedin.com) | | | | | | |

بسم الله الرحمن الرحیم

**فهرست مطالب**

[تقدیم 15](#_Toc340182906)

[دیباچه 17](#_Toc340182907)

[مقدمه 21](#_Toc340182908)

[طرح تحقیق 31](#_Toc340182909)

[روش مؤلف در این پژوهش: 34](#_Toc340182910)

[در پایان: 36](#_Toc340182911)

[مقدمه 39](#_Toc340182912)

[مبحث اول: توضیحی درباره اصطلاحات 41](#_Toc340182913)

[شناخت تفاوت‌ها میان معانی لغوی و معانی اصطلاحی 41](#_Toc340182914)

[مبحث دوم: تعریف سنت در اصطلاح علمای سنت و حدیث 55](#_Toc340182915)

[مطلب اول: تعریف سنت و حدیث در لغت 55](#_Toc340182916)

[تعریف حدیث در لغت 63](#_Toc340182917)

[مطلب دوم: تعریف «سنت» و «حدیث» در اصطلاح 68](#_Toc340182918)

[سنت و رفتار صحابه: 70](#_Toc340182919)

[مطلب سوم: شبهه‌ای پیرامون نام‌گذاری و رد آن 81](#_Toc340182920)

[مبحث سوم: حدیث پیامبر با سند متصل از ویژگی‌های امت اسلامی است 87](#_Toc340182921)

[مبحث چهارم: حدیث پیامبر تاریخ اسلام است 91](#_Toc340182922)

[مبحث پنجم: یادگیری حدیث، نیاز اساسی هر طالب علم 93](#_Toc340182923)

[حدیث و زبان عربی 93](#_Toc340182924)

[حدیث و تاریخ 95](#_Toc340182925)

[باب اول: آشنایی با دشمنان سنت نبوی 99](#_Toc340182926)

[مقدمه: تعریف (اعداء) از لحاظ لغوی و شرعی 101](#_Toc340182927)

[تعریف (اعداء) در لغت 101](#_Toc340182928)

[تعریف (اعداء) از نظر شرع 103](#_Toc340182929)

[فصل اول: دشمنان سنت از هواپرستان و بدعت‌گذاران قدیمی 107](#_Toc340182930)

[پیشگفتار: تعریف دشمنان سنت از هواپرستان و بدعت‌گذاران 107](#_Toc340182931)

[مبحث اول: اهمیت مطالعه فرقه‌ها در تاریخ نگاری سنت مطهر 113](#_Toc340182932)

[مبحث دوم: آشنایی با خوارج و دیدگاه آنان درباره سنت مطهر 117](#_Toc340182933)

[تعریف خوارج در لغت و اصطلاح 117](#_Toc340182934)

[منابع عقاید و احکام خوارج 123](#_Toc340182935)

[آن‌ها در ارتباط با کتاب خدا دو موضع دارند: 124](#_Toc340182936)

[عقیده خوارج درباره صحابه و اثر آن بر سنت مطهر 128](#_Toc340182937)

[آیا خوارج در نقل حدیث دروغ می‌گفتند؟ 130](#_Toc340182938)

[مبحث سوم: شناخت شیعه و موضع آنان نسبت به سنت نبوی 134](#_Toc340182939)

[مقدمه 134](#_Toc340182940)

[تعریف اصطلاحی شیعه: 138](#_Toc340182941)

[موضع شیعه نسبت به اصحاب و امت اسلامی 138](#_Toc340182942)

[اولاً: موضع شیعه نسبت به اصحاب 138](#_Toc340182943)

[ثانیاً: موضع شیعه نسبت به امت اسلامی 142](#_Toc340182944)

[اثرات دیدگاه شیعه رافضیه درباره اصحاب بر اسلام (قرآن و سنت) 144](#_Toc340182945)

[اولاً: تأثیر دیدگاه شیعه درباره اصحاب بر قرآن کریم 144](#_Toc340182946)

[ثانیاً: تأثیردیدگاه شیعه درباره صحابه بر سنت نبوی 146](#_Toc340182947)

[روش‌های شیعه در تمسخر و بازی با سنت مطهر 151](#_Toc340182948)

[مبحث چهارم: شناخت معتزله و دیدگاهشان نسبت به سنت پیامبر 158](#_Toc340182949)

[مقدمه 158](#_Toc340182950)

[موضع معتزله در قبال سنت مطهر 171](#_Toc340182951)

[موضع معتزله درباره حدیث متواتر 172](#_Toc340182952)

[موضع معتزله نسبت به خبر آحاد 177](#_Toc340182953)

[اختلاف معتزله در تعداد مناسب برای قبول خبر آحاد 178](#_Toc340182954)

[دیدگاه و موضع معتزله نسبت به اصحاب و اثرآن بر سنت نبوی 181](#_Toc340182955)

[مبحث پنجم: از فرقه گرایی تا سنت فراگیر 190](#_Toc340182956)

[فصل دوم: شرق شناسانِ دشمن سنت نبوی 195](#_Toc340182957)

[مبحث اول: تعریف شرق شناسی در لغت و اصطلاح 195](#_Toc340182958)

[مبحث دوّم: روش شرق‌شناسان در بررسی اسلام 198](#_Toc340182959)

[مبحث سوّم: خاورشناسان و موضع آنان در قبال سنّت پیامبر () 208](#_Toc340182960)

[مبحث چهارم: موضع ما درقبال جنبش خاورشناسی و خاورشناسان (استشراق و مستشرقین) 210](#_Toc340182961)

[فصل سوم: دشمنان سنت نبوی از هواپرستان و بدعت‌گزاران معاصر (لائیسم، بهائیت و قادیانیها) 225](#_Toc340182962)

[مبحث اول: تعریف دشمنان سنت از هواپرستان و بدعت‌گزاران معاصر و بیان خطرشان 225](#_Toc340182963)

[معرفی کتاب (توثیق الاحادیث) از جاین بول: 231](#_Toc340182964)

[مبحث دوم: موضع هواپرستان و بدعت‌گزاران جدید درباره سنت نبوی 233](#_Toc340182965)

[مطلب اول: لائیسم و موضع آنان درباره سنت نبوی 233](#_Toc340182966)

[مطلب دوم: بهائیت و موضع آنان نسبت به سنت نبوی 234](#_Toc340182967)

[مطلب سوم: قادیانیها و موضعشان نسبت به سنت نبوی 240](#_Toc340182968)

[فصل چهارم: اهداف‌دشمنان اسلام از تزویر و نیرنگ بازی بر ضد سنت مطهر 247](#_Toc340182969)

[اهداف دشمنان اسلام از تزویر بر ضد سنت مطهر 247](#_Toc340182970)

[باب دوم: سنت نبوی در نوشته‎های دشمنان اسلام 259](#_Toc340182971)

[مقدمه 261](#_Toc340182972)

[فصل اول: شبهاتی پیرامون حجیت سنت پیامبر 263](#_Toc340182973)

[مبحث اول: شبهاتی که بر آیاتی از قرآن کریم بنا نهاده شده‎اند 263](#_Toc340182974)

[مقدمه 263](#_Toc340182975)

[مطلب اول: این شبهه که قرآن کریم برای انسان کافی است و نیازی به سنت پیامبرع نیست 264](#_Toc340182976)

[حاشیه 280](#_Toc340182977)

[مطلب دوم: شبهه اینکه سنت دلیلی است که خداوند حفظ آن را ضمانت کرده است و رد آن 284](#_Toc340182978)

[مبحث دوم: شبهاتی که بر احادیثی از سنت پیامبرع بنا شده‌اند 304](#_Toc340182979)

[مقدمه 304](#_Toc340182980)

[مطلب اول: شبهه قرار دادن سنت پیامبرع بر قرآن کریم و رد آن 305](#_Toc340182981)

[مطلب دوم: شبهاتی که سنت پیامبر را بر عقل عرضه می‌کنند و آن را رد می‌کنند 333](#_Toc340182982)

[مطلب سوم: در آن شبهه‌های زیر است 362](#_Toc340182983)

[شبهه ممانعت از نوشتن سنت 362](#_Toc340182984)

[نمایاندن شبهه و پیروانش 362](#_Toc340182985)

[الف: نمونه‌هایی از احادیث و آثار وارده در منع نوشتن سنت پیامبر 369](#_Toc340182986)

[اول: احادیثی که منسوب به پیامبر هستند 369](#_Toc340182987)

[دوم: آثار موقوف و مقطوع 371](#_Toc340182988)

[علت منع از نوشتن سنت نزد دشمنان و رد گمان آن‌ها 409](#_Toc340182989)

[نمایش شبهه منع از نوشتن سنت نزد دشمنان آن و رد آن 409](#_Toc340182990)

[صحابه و ممانعت از زیاد شدن بحث حدیث 442](#_Toc340182991)

[دوم: شک و شبهه در مورد تأخیر در سنت نبوی و پاسخ به آن 471](#_Toc340182992)

[بررسی این شک و شبهه و طرفداران آن 471](#_Toc340182993)

[جواب شبهه تأخیر در تدوین سنت نبوی 476](#_Toc340182994)

[معنای لغوی کتابت، تدوین و تصنیف 477](#_Toc340182995)

[نقد روش شاخت 488](#_Toc340182996)

[جواب ادعای بعضی از رافضه که می‌گفتند اهل سنت و در رأس آن‌ها ابوبکر و عمرب سنت پیامبر را از بین بردند 503](#_Toc340182997)

[سوّم: شک در معنای روایت و پاسخ به آن 509](#_Toc340182998)

[مسلک یا مذهب اوّل 510](#_Toc340182999)

[مذهب یا مسلک دوّم 511](#_Toc340183000)

[استدلال به سنت و استشهاد به آن در قواعد نحوی و زبانی (لغوی): 524](#_Toc340183001)

[چهارم: این شبهه که جعل و کثرت جاعلان در حدیث است که اعتماد به سنت نبوی را ضعیف کرده‌است 536](#_Toc340183002)

[بررسی این شک و پیروان آن 536](#_Toc340183003)

[جواب این شبهه که جعل و کثرت جاعلان حدیث، اعتماد به سنت نبوی را کم کرده است 541](#_Toc340183004)

[مقدمه 541](#_Toc340183005)

[تعریف حدیث جعلی از لحاظ لغوی و اصطلاحی 543](#_Toc340183006)

[موضوع (جعلی) در اصطلاح محدثین: 543](#_Toc340183007)

[دلیل نامگذاری حدیث موضوع 543](#_Toc340183008)

[حدیث موضوع (جعلی) 544](#_Toc340183009)

[آغاز وضع (جعل) در حدیث و دوری صحابه از آن 544](#_Toc340183010)

[نمونه‌هایی از شجاعت صحابه در حفظ شریعت 550](#_Toc340183011)

[تلاش پرچمداران اسلام از صحابه و تابعین و بزرگان مسلمان بعد از آن‌ها در مقاومت و پایداری از حرکت جعل در سنت نبوی 561](#_Toc340183012)

[این شبهه که می‌گویند پرچمداران اسلام از صحابه و تابعین و کسانی که بعد از آن‌ها آمدند، سربازان سلاطین و پادشاهان عصر اموی و عباسی بودند 577](#_Toc340183013)

[بررسی این شبهه و پیروان آن 577](#_Toc340183014)

[احادیثی که بر آن دلالت می‌کنند 577](#_Toc340183015)

[اینک نمونه‌هائی از پرهیز آن‌ها در حکم بر رجال حدیث (اهل سنت) 589](#_Toc340183016)

[ارتباط علمای مسلمان با ملوک و امرا 595](#_Toc340183017)

[چگونگی دیانت ملوک و امرای اموی و عباسی 598](#_Toc340183018)

[مبحث سوّم: دلایل حجیت سنت مطهر نبوی 611](#_Toc340183019)

[مطلب اوّل: عصمت 611](#_Toc340183020)

[عصمت 611](#_Toc340183021)

[معنای لغوی عصمت 612](#_Toc340183022)

[معنای اصطلاحی عصمت 613](#_Toc340183023)

[دلالت عصمت بر مستدل بودن قرآن و سنت 613](#_Toc340183024)

[سنت نبوی و وحی از طرف خداوند بلند مرتبه 617](#_Toc340183025)

[اجتهاد رسول‎الله و شک انداختن بعضی از مدعیان دروغین علم در سنت نبوی 624](#_Toc340183026)

[همه اجتهادات نبی در شریعت اسلامی وحی و از جانب خدا می‌باشد 629](#_Toc340183027)

[نقض دلیل تقسیم سنت نبوی به سنت تشریعی و غیر تشریعی 639](#_Toc340183028)

[احتمال ورود معاملات در این حدیث بعید است 642](#_Toc340183029)

[مطلب دوّم: قرآن کریم یکی دیگر از دلایل حجیت سنت مطهر است 646](#_Toc340183030)

[مطلب سوّم: از دلایل حجیت سنت نبوی، خود سنت نبوی می‌باشد 657](#_Toc340183031)

[مطلب چهارم: از جمله دلایل حجیت سنت نبوی، اجماع است 660](#_Toc340183032)

[دشمنان اسلام و طعنه آن‌ها به حجیت اجماع که دلالت بر حجیت سنت دارد و پاسخ این افترا 663](#_Toc340183033)

[دلیل حجیت اجماع 663](#_Toc340183034)

[مطلب پنجم: عقل و نظر از دلایل حجیت سنت مطهر هستند 666](#_Toc340183035)

[آیا استناد به قرآن بدون توجه به سنت، به تنهائی کافی‎است؟ 668](#_Toc340183036)

[از جمله دیگر ادعاها 676](#_Toc340183037)

[سخن اخیر در جایگزینی سنت نزد دشمنان سنت 685](#_Toc340183038)

[سخن اخیراز انکارکنندگان سنت نبوی که مأموریت رسول‎الله را به ابلاغ قرآن کریم محدود کردند. 691](#_Toc340183039)

[تفاوت فهم انسان‌ها 693](#_Toc340183040)

[رابطه قرآن کریم با سنت 694](#_Toc340183041)

[اولاً: تأکید سنت بر قرآن کریم 695](#_Toc340183042)

[ثانیاً: بیان سنت همانگونه که در قرآن کریم آمده است و این بیان انواع مختلفی دارد: 697](#_Toc340183043)

[انواع تبیین سنت برای قرآن کریم که سلف صالح آن را نسخ می‌نامیدند 703](#_Toc340183044)

[انکار نسخ نزد دشمنان اسلام به این دلیل که سنت را شرح می‌دهد درحالی که آن‌ها آن را رد می‌کنند 705](#_Toc340183045)

[اهمیت علم ناسخ و منسوخ در شریعت اسلامی 708](#_Toc340183046)

[بیان منزلت سنت نبوی در قرآن کریم 710](#_Toc340183047)

[اختلاف در مسأله، لفظی است 713](#_Toc340183048)

[استقلال سنت در تشریع احکام 715](#_Toc340183049)

[اختلاف یک گروه لفظی و اختلاف گروه دیگر حقیقی است 717](#_Toc340183050)

[امام شاطبی و سؤ فهم علمای مسلمان نسبت به او و کسانی که مخفیانه از دشمنان سنت تبعیت می‌کنند تا در حجیت سنت و استقلال آن در تشریع احکام شک بیاندازند 718](#_Toc340183051)

[داعیان فتنه و مدعیان دروغین علم ایمانشان را به سنت قولی مخفی کردند و بیان مقصود و هدفشان از آن 729](#_Toc340183052)

[نمونه‌هایی از احادیثی که سنت نبوی در تشریع آن‌ها مستقل بود 730](#_Toc340183053)

[امام شاطبی در مورد این احکام که سنت در تأسیس آن‌ها مستقل است، چه گفته است؟ 732](#_Toc340183054)

[ضرر و زیان انکار سنت نبوی 739](#_Toc340183055)

[حکم منکر سنت نبوی 741](#_Toc340183056)

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤۡمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيۡنَهُمۡ ثُمَّ لَا يَجِدُواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَرَجٗا مِّمَّا قَضَيۡتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسۡلِيمٗا ٦٥﴾ [النساء: 65].

«اما، نه!. .. به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن بشمار نمی‌آیند تا تو را در اختلافات و درگیری‌های خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم باشند».

قال رسول‎الله: «یوشک الرجل متکئا علی اریکته یحدث بحدیث من حدیثی فیقول بیننا و بینکم کتاب الله، فما وجدنا فیه من حلال استحللناه و ما وجدنا فیه من حرام حرمناه، الا و ان ما حرم رسول‎الله مثل ما حرم الله» - نگا – ص 328.

(ممکن است شخصی بر جایگاه خود بنشیند و از احادیث من سخن بگوید سپس چنین حکم کرده و بگوید میان ما وشما کتاب خدا هست، هر حلالی را که در آن بیابیم حلال می‌دانیم و هر حرامی را که در آن پیدا کنیم حرام می‌شماریم. .. اما آگاه باشید که هر چیزی که رسول‎خداحرام کرده است هم درست مانند چیزهائی است که خداوند حرام فرموده است و در حکم فرقی با آن‌ها ندارد.

**اصل این کتاب پایان‌نامه کارشناسی ارشد است که مؤلف، آن را به گروه حدیث نبوی دانشکده اصول دین قاهره دانشگاه ازهر شریف ارائه کرده است.**

**و در مورخه 29/12/1419 ه‍ 15/4/1999 م. مورد دفاع قرار گرفته و با رتبه ممتاز پذیرفته شده است.**

**و هیئت داوری متشکل از این افراد بود:**

**1- جناب استاد دکتر اسماعیل عبدالخالق دفتار استاد حدیث و علوم حدیث دانشگاه اصول دین قاهره (استاد راهنما)**

**2- استاد دکتر عبدالمهدی عبدالقادر استاد حدیث و علوم حدیث دانشگاه اصول دین قاهره (استاد داور)**

**3- استاد دکتر محروس حسین عبدالجواد استاد حدیث و علوم حدیث دانشکده مطالعات اسلامی نین (استاد داور)**

تقدیم

* به پدر و مادرم: که مرا بر سفره قرآن پرورش دادند و به راه‌های خیرم راهنمایی کردند و مرا به دانشگاه الازهر و دانش راهنمايي و تربیت کردند و آموختند و بردباری کردند و برای رضای خدای کردند.. همان كساني که به سوی پژوهش و جستجو تشویقم کردند و در این راه هر سختی کوچک و بزرگی را به جان خریدند. از خداوند متعال می‌خواهم که به آن دو برکت بدهد و توفیق نیکی به ایشان را نیز به من ببخشد، عمرشان را دراز و عاقبتشان را خیر گرداند. و همه آن تلاش‌ها را در ترازوی حسناتشان در روز قیامت قرار دهد.
* به شیوخ و استادانم در دانشکده‌ی اصول دین قاهره، بویژه به اساتید بزرگوار و فاضلم دکتر شیخ اسماعیل عبدالخالق دفتار، و دکتر شیخ عبدالمهدی عبدالقادر، و دکتر شیخ طه دسوقی حبیش. از خداوند متعال مسألت دارم که به همه شیوخ و استادانم خیر دهد و ایشان را مایه خیر و برکت اسلام و مسلمانان گرداند.
* به همسرم: ام صلاح الدین که برای یاری من از هیچ تلاشی فروگذار نکرد و شب و روز تلاش کرد تا این کتاب به مرحله چاپ برسد خداوند متعال به ایشان نیز خیر دهد و به پسرم صلاح الدین نیز همینطور.
* به برادرانم: که اسباب و امکانات راحتی را برای اینکه با فراغ بال تحصیل نمایم فراهم کردند خداوند متعال به آنان نیز خیر دهد.
* به هر کس که نصیحت خالصانه‌ای به بنده کرده و برای چاپ این کتاب مرا یاری نموده است.
* نخستین پژوهشم را که این کتاب است به همه این عزیزان تقدیم می‌کنم.

دیباچه

به نام خداوند بخشنده مهربان، و حمد و سپاس برای پروردگار جهانیان، و درود و سلام بر سرورمان محمد و خانواده و اصحاب و پیروانش، و پیروان نیکوکار آنان تا قیام قیامت باد.

و بعد

راستی که قرآن کریم و سنت پیامبر اساس اسلام و سرچشمه آن هستند، و حقیقتاً که امت اسلامی اقبال و توجه بی‌نظیری به قرآن و سنت داشته است، و از هر جهت در خدمت آن‌ها بوده‌ است، و از هر زاویه ا‌ی سعی و تلاش داشته‌اند تا به آن‌ها نزدیک شوند به طوری که همواره از باب توجه و عنایت به قرآن و سنت شبهه‌های دشمنان اسلام را از آن دو دور کرده‌اند، چون دشمنان اسلام از هر سو با اسلام می‌جنگند، که در این میان بیشترین آسیب به قرآن و سنت رسیده است، چون سعی دشمنان ایجاد شبهه، و انتقاد از قرآن و سنت است، و سهم سنت از بهتان دشمنان بسیار زیاد بوده است، چون آنان در طول تاریخ مشغول دروغ بستن و جعل اباطیل بر سنت پیامبر بوده‌اند، البته از آن سو علمای اسلام نیز در کمین دشمنان بوده‌اند، و افتراء آنان را نابود و دروغ‌هایشان را برملا کرده‌اند.

در روزگار ما دشمن بکلی خروشیده، و همه پیروان و دوستداران خود را برای ایجاد شبهه‌هایی که در حقیقت بهتان و دروغی بیش نیستند به حرکت در آورده‌ است، آنان همان دروغ‌های گذشتگان خود را آورده‌ و تاکتیک‌های خود را براساس آن‌ها پایه‌ریزی کرده‌اند، آن‌ها نص را تحریف می‌کنند تا معنی دیگری ببخشد، و یا نص را بی‌سرو ته می‌کنند تا معنی اصلی از آن فهم نشود، و هر گاه به حدیث صحیحی برخورد کرده‌اند که موافق هوای آن‌ها نبوده، ادعا کرده‌اند که این حدیث با عقل موافق نیست،و منظورشان عقل خودشان است که با حقیقت اسلام مخالفت و دشمنی دارد.

از سوی دیگر هر گاه حدیثی ضعیف یا جعلی یافته‌اند که با هدف آنان موافق است ادعای ثبوت و صحت آن را کرده‌اند. و به راستی که گروهی از کافران و پیروانشان پیوسته بهتان و باطل بر علیه سنت پیامبر درست می‌کنند، و گمان می‌برند که با این کارشان سنت را از زندگی مسلمانان دور می‌کنند، آن کافران و کافرکیشان فراموش کرده‌اند که اسلام براساس قرآن و سنت تحت حفاظت خداوند قرار دارد، و همیشه علمائی را آماده می‌‌سازد که از آن دفاع کنند، و حق و صواب را روشن نمایند، و باطل را هر چند زیاد و فراوان باشد، نابود کنند.

سپاس خدای تبارک و تعالی را که در زمان ما علمای برجسته‌ای را آماده کرده است که از سنت پیامبر دفاع نمایند و حق را روشن و باطل را پوچ و بی‌اثر کنند، سخن گفته‌اند و نوشته‌اند، و سخنرانی و خطبه خوانده‌اند، و بر این روش ماندگار می‌مانند تا اینکه زمین و آنچه در زمین است به سوی خود برگرداند. یکی از این مدافعان سنت پیامبر برادر محقق عماد شربینی است، که در کتابش به نام «سنت پیامبر در تألیفات دشمنان اسلام» سخنان دشمنان سنت پیامبر را به نمایش گذاشته است، هر گفته‌ای را به صاحبش نسبت داده است، و منبع هر سخن را مشخص کرده است. وی هر گفته ا‌ی را چنان بررسی کرده است که دروغ و بهتان بودن آن برای همگان روشن گردد. به راستی خداوند توفیقش دهد که شبهه‌های دشمنان را خوب بررسی کرده و با دلیل قاطع و جواب روشن آن‌ها را رد کرده است، از آنجا که او یکی از علمای حدیث شریف پیامبر است، خداوند متعال به ایشان توفیق داده است که احادیث را از کتاب‌های سنت مطهر روایت کند، و هر حدیث را به منبع اصلی آن نسبت دهد، و اثبات و صحت آن را بیان کند. ایشان آگاهی کاملی به لغت و ذوقی بلند در ادبیات دارد به طوری که به لطف توجهات خداوند توانسته در موضوعی که بررسی کرده است حق مطلب را ادا نماید.

همچنين برادر عماد در دنبال کردن آنچه دشمنان اسلام در مورد سنت پیامبر گفته‌اند، بسیار بردبار بوده است و در نقل بهتان آن‌ها دانش کاملی داشته است، که خداوند این توانایی را به او داده است که تاریخ شبهه‌ها را بیان کند و سپس آن را رد و تکذیب نماید.

از خداوند متعال مسألت دارم که این کار نیک برادر عماد را قبول نماید، و نفع و فائده آن را به اسلام و مسلمانان ببخشد.

پروردگار جهانیان را سپاسگزارم

**17/5/1422 ه‍**

**7/8/2001 م**

**استاد دکتر عبدالمهدی عبدالقادر عبدالهادی**

**استاد حدیث دانشگاه ازهر**

مقدمه

سپاس خداوند جهانیان راست که برنامه محکم و دقیقی برای ما قرار داده است و ما را به راه راست راهنمایی فرموده است، و ما را در نعمت‌های نهان و آشکار خود غرق کرده است، و مهربان و آگاه است، سپاس پروردگار جهانیان، آنکه مرا راهنمایی و آموزش داد، و بر من منت نهاد و لطف فرمود تا در خدمت سنت و قانون سرور قانون‌گذاران باشم، آنکه کتاب خدا را تفسیر و توضیح داده، و برای مردم وحی را با وحی، و نور را با نور روشن فرموده‌اند و با این دو یعنی قرآن و سنت برنامه استوار دین و راه راست الهی کامل گردیده است.

خداوندا! همه‏ي ستایش‌ها سزاوار توست، و صاحب همه چیز تویی، و همه‌ی خوبیها از آن توست، و بازگشت همه چیز به سوی توست، تویی پروردگار پاک و بی‌آلایش جهانیان، و ما توانایی ثنای تو را آنچنانکه تو خودت را ستوده‌ای نداریم

شهادت و گواهی می‌دهم که خدایی جز او نیست، یگانه و بی‌شریک است. و شهادت و گواهی می‌دهم که سرور ما محمد بنده و فرستاده اوست، که خداوند او را رحمتی بر بندگانش قرار داده است تا امانت‌دار وحی او، و روشن‌گر کتابش، و حلقه پایانی سلسله پیامبران و رسولان باشد، تا به وسیله او تا روز قیامت حجت بر این امت تمام شده باشد.

خداوندا! رحمت و درود و برکت خود را بر او، بر خاندانش، و بر اصحاب و پیروان بزرگوار و وفادارش، و بر پیشوایان دینی، و نخبگان دیگر این امت بفرست آمین.

باری، همانا خداوند متعال سرورمان حضرت محمد را دیر زمانی پس از پیامبران دیگر فرستاد، تا هدایتگری برای همه انسان‌ها باشد، و به وسیله و راهنمایی او مردم از تاریکی به روشنایی درآیند، و دو وحی با شکوه و عظمت بر او فرستاد:

یکی: کتاب خداوند متعال که خودش چنین او را توصیف می‌کند که می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِٱلذِّكۡرِ لَمَّا جَآءَهُمۡۖ وَإِنَّهُۥ لَكِتَٰبٌ عَزِيزٞ ٤١ لَّا يَأۡتِيهِ ٱلۡبَٰطِلُ مِنۢ بَيۡنِ يَدَيۡهِ وَلَا مِنۡ خَلۡفِهِۦۖ تَنزِيلٞ مِّنۡ حَكِيمٍ حَمِيدٖ ٤٢﴾ [فصلت: 41-42].

«قرآن کتاب ارزشمند و بی‌نظیری است، و هیچ گونه باطلی، از هیچ جهتی و نظری، متوجه قرآن نمی‌گردد، چرا که قرآن فرو فرستاده یزدان با حکمت و ستوده است».

و خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَكَذَٰلِكَ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ رُوحٗا مِّنۡ أَمۡرِنَاۚ مَا كُنتَ تَدۡرِي مَا ٱلۡكِتَٰبُ وَلَا ٱلۡإِيمَٰنُ وَلَٰكِن جَعَلۡنَٰهُ نُورٗا نَّهۡدِي بِهِۦ مَن نَّشَآءُ مِنۡ عِبَادِنَاۚ وَإِنَّكَ لَتَهۡدِيٓ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ٥٢﴾ [الشوری: 52].

«همانگونه که به پیغمبران وحی کرده‌ایم، به تو نیز به فرمان خود جان را وحی کرده‌ایم، تو که نمی‌دانستی کتاب چیست و ایمان کدام، ولیکن ما قرآن را نور عظیمی نموده‌ایم که در پرتو آن هر کس از بندگان خویش را بخواهیم هدایت می‌بخشیم و تو قطعاً به راست رهنمود می‌سازی».

دیگری: سنت نورانی نبوی، سنتی که روشن‌گر کتاب خداست و این وظیفه تبیین و توضیح را خداوند بزرگوار به عهده پیامبرش گذاشته است، خدای متعال می‌فرماید:

﴿بِٱلۡبَيِّنَٰتِ وَٱلزُّبُرِۗ وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلذِّكۡرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيۡهِمۡ وَلَعَلَّهُمۡ يَتَفَكَّرُونَ ٤٤﴾ [النحل: 44].

«و قرآن را بر تو نازل کرده‌ایم تا اینکه چیزی را برای مردم روشن‌سازی که برای آنان فرستاده شده است تا اینکه آنان بیندیشند».

و خدای متعال می‌فرماید:

﴿وَمَآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ ٱلَّذِي ٱخۡتَلَفُواْ فِيهِ وَهُدٗى وَرَحۡمَةٗ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ ٦٤﴾ [النحل: 64].

«ما کتاب را بر تو نازل نکرده‌ایم مگر بدان خاطر که چیزی را برای مردمان بیان و روشن نمائی که در آن اختلاف دارند، و هدایت و رحمت برای مؤمنان گردد».

و پروردگار متعال این روشن‌گری لطفی نازل شده از طرف خویش بر پیامبر دانسته و می‌فرماید:

﴿فَإِذَا قَرَأۡنَٰهُ فَٱتَّبِعۡ قُرۡءَانَهُۥ ١٨ ثُمَّ إِنَّ عَلَيۡنَا بَيَانَهُۥ ١٩﴾ [القیامة: 18-19].

«پس هر گاه ما قرآن را خواندیم، تو خواندن آن را پیگیری و پیروی کن گذشته از این‌ها بیان و توضیح آن بر ماست».

در تعریف پروردگار متعال این روشنگری نبوی وحیی است که از طرف او وحی شده است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلۡهَوَىٰٓ ٣ إِنۡ هُوَ إِلَّا وَحۡيٞ يُوحَىٰ ٤﴾ [النجم: 3-4].

«او از روی هوی سخن نمی‌گوید آن جز وحی و پیامی نیست که از جانب خدا به وی وحی می‌شود».

با این توضیحات، درمی یابیم که پیوند قرآن کریم با سنت مطهر، پیوندی ناگسستنی است و هیچ کدام ازاین دو از دیگری جداشدنی نیست چون سنت مطهر مانند روح برای بدن، یا نور برای چشم است، بلکه احتیاج و وابستگی قرآن و سنت به یکدیگر بیشتر از علاقه و احتیاج بدن به روح یا چشم به نور است.

قرآن و سنت با هم جامعه اسلامی را بنا نهاده‌اند، و دولت اسلامی را تأسیس کرده‌اند و تمدن اسلامی برنامه خود را از این دو منبع برگرفته است.

امت اسلامی تا رحلت پیامبر و پایان عصر صحابه امتی بودند تسلیم و مطیع یک برنامه واحد که برگرفته از نص و وحی قرآن و سنت بود و هیچ چیزی را بدون آن دو نمی‌پذیرفتند آنان با هیچ نصی مخالفت نداشته و آن را تحریف نکرده‌اند و سخن هیچ شخصی را در صورتیکه با کتاب خدای متعال یا سنت مطهر پیامبر مخالفت می‌داشت، هرگز نپذیرفته‌اند.

اصحاب گرامی و تابعین و پیروان نیک آنان همواره بر این راه روشن حرکت کرده‌اند تا اینکه به تدریج گفته‌های شاذ و نادر و گرایش‌های انحرافی در عرصه‌ی جهان اسلام ظاهر شدند، و سخن از قدر، و وعد و وعید، و طعن و عیب‌جویی از اصحاب به میان آمد، و سخن و کلام در مورد صفات خداوند و غیره به میان کشیده شد.

گروهی از مردم آن اقوال ناروا را اساس کار خود قرار دادند، و یا از آن‌ها طرفداری و پشتیبانی کردند، که نتیجه‌اش تشکیل فرقه‌ها و نحله‌های مختلف، و شعله‌ور شدن آتش اختلاف در میان امت شد، جدل و کشمکش شدت یافت، و تفرق و پراکندگی آغاز گردید. هر گروهی هم برای تأیید و اثبات افکار و اندیشه‏های خود به قرآن پناه می‌آورد، اما قرآن آنان را از یافتن چیزی که باطل آن‌ها را تأیید کند ناامید می‌کرد. به ناچار درصدد تأویل قرآن برآمدند.آنان سپس روی به سنت آوردند تا آنچه آرزو داشتند در لابلای آن بیابند، وچون باز هم موفق نشدند، از آنجا بود که احادیثی جعلی پدید آمد به برخی احادیث طعنه زده شد، و احادیث بسیاری تحریف گردید، چیزی نپایید که عقل بشری بر سنت جرأت و جسارت یافت، و با رد و تکذیب و تحریف و تبدیل به مقابله با آن پرداخت.

مسائلی همچون نظر و ایدة خاص این فرقه‌ها درباره اصحاب و طرز نگرششان به حدیث و محدثین، و متهم کردن آنان به دروغگویی و ذکر روایت‌های ضد و نقیض و بدگویی کردن از اصحاب و محدثین و زیاده‌روی و مبالغه در تحقیر و کم جلوه دادن آن‌ها، بیشترین تأثیر را در ایجاد شبهه و شایعات پیرامون سنت پیامبر داشته است. همین فرقه‌ها و در رأس آنان معتزله راه شبهه افکنی را هموار کرده و هر دو لنگه در را گشودند، و بسیاری از دشمنان این دین از یهودیان و مسیحیان و غیره از همانجا نفوذ کردند.

و آنگاه در قرن دوم هجری طوفان‌های هولناکی برای براندازی سنت، و دور کردن مسلمانان از سنت، و مشکوک کردن آنان به راه‌های نقل و روایت حدیث شروع به وزیدن کرد، و همچنین در همین قرن دوم هجری فعالان اسلامی زیادی آشکارا شروع به پیمودن راه سنت پیامبر و رعایت دقیق آن و نیز مستندسازی آن کردند... خداوند امامان بزرگی را در این قرن مهیا کرد، تا پیش این طوفان‌ها را بگیرند و حیله بدخواهان را به خودشان برگردانند، تا تیرهای این یاوه‌گویان به سینه خودشان بازگردانده شود به طوری که ذکر آنان در تألیفات دینی همیشه خشم و نفرت مسلمانان را علیه این ستمکاران بر می‌انگیخت و این به خاطر گناه و بهتانی بود که آنان نسبت به پیامبرمان و سنت مطهر وی مرتکب شده بودند.

و چنانکه در ضرب المثل گفته‌اند: امشب چقدر شبیه شب گذشته است! در عصر ما هم علفهای هرزی روییده‌اند که با هجومی وحشیانه و فراگیر، گمان و تردید در سنت ایجاد می‌کنند، که قبلاً سابقه نداشت، هجومی که همه نیروهای شر و ستم از کمونیست‌های بی‌دین، و صلیبی‌ها، و صهیونیست‌ها و مناجیان ضد دین لائیک، و بهایی، و قادیانی و همه آن‌هایی که در اردوگاه ضد اسلامی گرد هم آمده‌اند در آن شرکت دارند. این علف‏های هرز گمان برده‌اند که سنت نبوی تحریف و تبدیل شده و پایه‌های اصلی آن از اساس سست و ظاهری صرف بوده است و گویا کسی توجهی به محکم سازی و تثبیت آن پایه‌ها نداشته است.

بسا جای تأسف دارد که در میان فرزندان امت اسلامی کسانی پیدا می‌شوند که با صراحت کلام می‌گویند که سنت حجت نیست، و فقط قرآن حجت و سند است و بس. در لاهور پاکستان تعدادی از آنان را دیده‌ام که خود را جماعه القرآن نام نهاده‌اند، ولی از بدترین دشمنان قرآن هستند، چون در تفسیر قرآن جرأت زیادی یافته‏اند در حالی که از زبان عربی هیچ نمی‌دانند، و فقط به ترجمه‌هایی غلط آگین اعتماد می‌کند، وگمان می‌کنند که فقط محتویات آن‌ها معتبر و حجت است و احتیاجی به مراجعه سنت رسول‎خدا نیست.

و این گروه اگر راه را هموار بیابند سرنوشت قرآن هم مانند سرنوشت کتاب‌های آسمانی قبل از قرآن خواهد شد. آنگاه که به سبب ترجمه‌ها تغییر و تبدیل در آن‌ها رخ داد، و اصل کتاب‌ها فراموش گردید.

به راستی شبیه این فرقه‌ها در مصر هم پیدا شدند، و بعضی از آنان کرسی‌های مراکز دانشگاهی را اشغال نموده و خود را در پشت بعضی عنوان‌ها چون مشاور، و دکتر، و یا اندیشمند اسلامی و. .. پنهان کردند. من با بعضی از آن‌ها صحبت کرده‌ام، تا از چگونگی شیوه نیرنگ آن‌ها در برخورد با سنت پیامبر با خبر شوم و دیدم که چگونه با هم هماهنگ هستند و نقشه می‌کشند، و دیدم که چگونه آشکارا از دشمنان اسلام یاری می‌جویند، و شب و روز در فکر حیله و دسیسه علیه ما و امت اسلامی هستند، و برای حمله همه جانبه بر ضد سنت مطهر با هم یکی شده‌اند.

واضح و روشن است که کنفرانس‌های ضد اسلامی در هر زمانی رنگ جدیدی به خود می‌گیرند. آنگاه که مسلمانان نیرومند هستند مشغول تحریف و تشویش اندیشه و سرشت و اجتماع جامعه اسلامی می‌شوند، و آنگاه که مسلمانان ضعیف می‌شوند راه جنگ و قشون‌کشی را در پیش می‌گیرند و خواهان نابودی و انهدام مسلمانان هستند، و هر گاه جنگ راه به جایی نبرد به حقه‌های فکری روی می‌آورند، و عقل غافلان و فریب خوردگان را به طرف خودشان می‏کشانند، تا جائی که به تدریج در داخل دایرة و محدوده اسلام جوانانی پیدا می‌شوند که از عقیده پاک و روشن اسلام منحرف شده و به عقیده و افکاری کشیده ‌شده‏اند که با اصول اساسی اسلام مخالفت دارد، پس هدف‌های اساسی دشمنان که سالهاست در پی آن هستند تحقق می‌یابد بدون آنکه دشمنان هیچ پیوند و ارتباط مستقیمی به این ویرانگری و انهدام داشته باشند.

چیزی که در اینجا لازم است تصریح نمایم، این است که دردها و درمان‌های این امت اسلامی به اندازه‌ا‌ی که از داخل بروز می‌یابد، از خارج وارد نمی‌شود و از خود مسلمانان قبل از دیگران ناشی می‌شود.

درود خدا بر آن کس که گفته است: من تهدیدی را بر مسلمانان نمی‌بینم جز از طرف خودشان، و از بیگانگان نمی‌ترسم آنچنانکه از مسلمانان می‌ترسم، و سخنش دقیقاً واقعیت را بیان کرده است.[[1]](#footnote-1)

در زمان ما شدیدترین خطر این حملات سهمگین از طرف کسانی صورت می‌گیرد که خود را منتسب به اسلام می‌دانند، از هموطنان خودمان هستند و با زبان خودمان حرف می‌زنند، و این چیزی بود که مرا وا داشت که چنین عنوانی را برای این کتاب انتخاب کنم «سنت نبوی، در تألیفات دشمنان اسلام» به زبان عربی.

**به طور کلی مؤلف از نوشتن این کتاب چند هدف داشته است كه از این قرار است:**

اولاً: طوفان‌هایی که پی در پی از تمام نقاط جهان علیه سنت پیامبر می‌وزد، هدفش نابود کردن تأثیر سنت و ریشه‌کنی آن است، تا مسلمانان از صورت عملی و حقیقی زندگانی پیامبر محروم شوند، و با این کار اسلام بزرگترین پایگاه قدرت خود را از دست خواهد داد. من هم دوست داشتم که در مقابله با این طوفان‌ها و در عقب راندنشان با کسانی که زحمت‌های بسیاری برای دفاع از سنت مطهر کشیده و مانع نابودی و تخریب آن شده‌اند شریک و سهیم باشم و از جانب خدا پاداشی دریافت نمایم.

دوم: اعلام اینکه سنت یک اصل و حجتی است که در میان مسلمانان هیچ اختلافی بر سر آن نیست و حقیقتاً ضرورتی دینی است، و هر کس که حجیت آن را با شروط شناخته شده آن انکار نماید به حقیقت مرتکب کفر شده و در نتیجه از دایره اسلام خارج گردیده است.

سوم: به امید اینکه این پژوهش برای آن دسته از فرزندان اسلام که از شبهه‏های دشمنان آن تأثیر پذیرفته‏اند هادی و راهنما باشد چرا که بر هر فرد حق شناسی واجب است که دست این افراد را گرفته و به ساحل نجاتشان رهنمون كند.

چهارم: میل و آرزوی شریک شدن در برداشتن نقاب از تاکتیک‌ها و حقیقت دشمنان اسلام از هوا پرستان و بدعت‌گزاران قدیمی مثل خوارج، شیعه و معتزله گرفته تا خاورشناسان زمان حاضر كه احیاگر افکار آن‌هایی هستند که نام بردیم و پیروانشان از دعوتگران لائیک و بی‌دینی، و بهایی‌ها و قادیانی و غیره هستند. چون تا کسی جاهلیت را نشناسد اسلام را هم نمی‌‏تواند بشناسد، و کسی که باطل و گناه برایش واضح و روشن نباشد حق و درستی را هم تشخیص نمی‌دهد. همچنین کسی که دشمنان اسلام و نیروهای آنان را نشناسد و اطلاعی از طرح و نقشه‌های آنان نداشته باشد، نمی‌تواند از اسلام دفاع کند و کسی که میدان جنگ را نشناسد، توانایی جنگیدن ندارد و این جنگی است که ارزش و موقعیت آن از جنگ‌هایی که تاکنون مسلمانان انجام داده‌اند و هم‌اکنون در بعضی جاها ادامه دارد کمتر نیست.

اتفاقاً نبرد امروز توجه بیشتر می‌خواهد، چون در جنگ‌های گذشته هدف خاک و وطن بود، اما این جنگهای کنونی به راستی قلب و اندیشه و احساس را هدف قرار داده‌اند و این به خدا سوگند که نزد خداوند مهمتر است، و نزد ما هم از خاک و وطن بیشتر اهمیت دارد؟ و نباید اصلاً شک و تردیدی داشته باشیم که این شبکه دام‌های شر و حیله خود را در ایجاد شبهه‌های بی‌اساس، و طعنه‌های پوچی گسترده است که هیچ دلیل مستندی ندارند و بر هیچ برهانی استوار نیستند، بلکه تنها گفته و بهتان کسانی است که در بی‌پروایی و گمراهی خود بی‌خبر مانده‌اند، تا در حجیت و اصالت سنت ایجاد تردید کنند، و از تمسک به آن و هدایت جستن به آن ایجاد نفرت کنند، تا در وهله اول به راحتی به عمر سنت خاتمه دهند، و سپس در مرحله بعدی فراغتی یابند تا خود قرآن را از میان بردارند، و به این ترتیب به اهداف شوم و بلند مدت خود جامه تحقق بپوشانند. خداوند متعال از پیش خواسته شوم آن‌ها به ما اطلاع داده و فرموده است:

﴿وَلَا يَزَالُونَ يُقَٰتِلُونَكُمۡ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمۡ عَن دِينِكُمۡ إِنِ ٱسۡتَطَٰعُواْۚ﴾ [البقرة: 217].

«و کافران پیوسته با شما مسلمانان نبرد می‌کنند تا آنکه اگر بتوانند شما را از دین برگرداند».

و لکن هر چند تلاش کنند امکان رسیدن به خواسته دیرینه و هدف نهائیشان را ندارند، بلکه پیوسته و بی‌هدف در دهلیزهای تاریک و تودرتویی گام می‌نهند که خروج از آن‌ها بسیار سخت است، و در آخر هم از نفرت و اندوه و کینه هلاک می‌شوند؛ چون خداوند خودش عهده‌دار حفظ دینش از هر گزندی است، و دینداران را از شر بدخواهان نگه می‌دارد، چنانکه فرموده خداوند متعال می‏خواهد:

﴿يُرِيدُونَ أَن يُطۡفِ‍ُٔواْ نُورَ ٱللَّهِ بِأَفۡوَٰهِهِمۡ وَيَأۡبَى ٱللَّهُ إِلَّآ أَن يُتِمَّ نُورَهُۥ وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡكَٰفِرُونَ ٣٢ هُوَ ٱلَّذِيٓ أَرۡسَلَ رَسُولَهُۥ بِٱلۡهُدَىٰ وَدِينِ ٱلۡحَقِّ لِيُظۡهِرَهُۥ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِۦ وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡمُشۡرِكُونَ ٣٣﴾ [التوبة: 32-33].

«کافران می‌خواهند که نور خدا را با دهان خود خاموش گردانند ولی خداوند جز این نمی‌خواهد که نور خود را به کمال رساند هر چند کفاران دوست نداشته باشند، خدا است که پیغمبر خود (محمد) را همراه با هدایت و دین راستین روانه کرد تا این آیین را بر همة آیین‌ها پیروز گرداند هر چند که مشرکان نپسندند».

قصه گروه‌های ستمکار و اوباش – در قدیم و جدید – و تلاش آنان برای سوءاستفاده از سنت مطهر به کار کسی شبیه است، که اعشی بن قیس حکایت می‌کند:

«کناطِحِ صَخرَة یوماً لِیُوهِنُها فَلَم یَضُرها و أوهَی قِرنَه الوَعِلُ»

**«به مانند بزکوهی‏اي ماند که روزی صخره‌ای را به شاخش می‌زد تا آن را خرد کند، ولی در نهايت شاخ خودش را شکست اما به صخره آسیبی نرساند.»**

**آن‌ها با دروغگوئی سرکششان در واقع تنها به خود و آیینشان ستم ورزیده‌اند، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:**

﴿وَسَيَعۡلَمُ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ أَيَّ مُنقَلَبٖ يَنقَلِبُونَ ٢٢٧﴾ [الشعراء: 227].

«به زودی کسانی که ستم ورزیده‏اند خواهند دید که به چه عاقبتی دچار می‏شوند.»

طرح تحقیق

انجام این پژوهش با توجه به کثرت و پراکندگی و شاخه شاخه بودن موضوع آن و شبهه‌های زیاد و درآمیختگی موضوعات آن، خواهان منابع گوناگون بود، که مرا بر آن داشت مطالعه کتاب‌های مختلفی را در انواع علوم داشته باشم، و نکات علمی را از هر جایی که ممکن باشد جمع‌آوری کنم فرقی نداشت در این مورد مراجعه به کتاب‌هایی باشد که در آن‌ها به سنت مطهر پیامبرع حمله شده است، یا کتاب‌هایی که در دفاع از آن باشد، چیزی که تلاش بسیاری را خواست و وقت زیادی را از مولف گرفت و با وجود این خدای بزرگ را سپاس می‌گویم که مرا در این کار یاری فرمود. مطالب کتاب تقسیم شده است به پیشگفتار، مقدمه، سه باب و خاتمه:

پیشگفتار شامل: علت انتخاب موضوع، بیان اهمیت و روش تحقیق و بررسی آن است.

مقدمه نیز شامل پنج مبحث است:

مبحث اول: سخنی در بیان اصطلاحات، و شناخت تفاوت‌ها بین معانی لغوی و معانی اصطلاحی.

مبحث دوم: تعریف سنت در اصطلاح دانشمندان که خود شامل سه مطلب است.

مطلب اول: تعریف «سنت» و «حدیث» در لغت.

مطلب دوم: تعریف «سنت» و «حدیث» در اصطلاح.

مطلب سوم: شبهه‌ای پیرامون نامگذاری و رد آن.

مبحث سوم: حدیث پیامبر با سند متصل از ویژگی‌های امت اسلامی.

مبحث چهارم: حدیث پیامبر تاریخ اسلام است.

مبحث پنجم: یادگیری حدیث نیاز اساسی هر طالب علم است.

ابواب کتاب هم از این قرارند:

باب اول: تعریف دشمنان سنت پیامبر، که شامل مقدمه و چهار فصل است.

مقدمه: حاوی تعریف دشمنان از نظر لغت و شرع است.

فصل اول: دشمنان سنت نبوی از هواپرستان و بدعت گزاران قدیمی چون (خوارج، شیعه و معتزله).

فصل دوم: شرق شناسان؛ دشمن سنت نبوی

فصل سوم: دشمنان سنت نبوی از هواپرستان و بدعت گزاران جدید مانند (لائیسم، بهائیت و قادیانی‌ها).

فصل چهارم: هدف‌های دشمنان اسلام در گذشته و حال از کینه‌ورزی نسبت به سنت مطهر پیامبرع.

باب دوم: ابزار دشمنان اسلام در گذشته و حال از ساختن حیله و نیرنگ بر ضد سنت مطهر نبوی. که شامل شش فصل است:

فصل اول: شبهه‌هایی پیرامون حجیت سنت نبوی.[[2]](#footnote-2)

فصل دوم: دستاویزهای دشمنان در ایجاد شک و تردید در حجیت خبر آحاد.

فصل سوم: دستاویزهای آنان در طعنه زدن به راویان سنت مطهر.

فصل چهارم: دستاویزهای آنان در طعنه زدن به علوم حدیث و اسناد احادیث.

فصل پنجم: دستاویزهای آنان در طعنه و تردید در منابع و کتب سنت مطهر.

فصل ششم: دستاویزهای آنان در ایجاد اعتماد به منابع و مراجع غیر معتبر در تاریخ نگاری سنت و راویان آن.

باب سوم: نمونه‌هایی از حدیث‌‌های صحیح که مورد شبهه واقع شده‌اند و جواب آن‌ها که آن هم خود شامل مقدمه و ده فصل می‌باشد:

مقدمه در بر گیرنده بیان مطالب ذیل است:

ألف– شیوه نقد احادیث صحیح نزد دشمنان سنت.

ب– ویژگی حدیث‌های صحیح مورد شبهه و مناقشه.

فصل اول: حدیث «انما الاعمال بالنیات».

فصل دوم: حدیث «انزل القرآن علی سبعه احرف»

فصل سوم: حدیث‌های «رویة الله عزوجل» و «محاجة آدم و موسی» و «شفاعت»

فصل چهارم: حدیث‌های **«ظهور مهدی»** و **«خروج دجال»** و **«نزول عیسی مسیح»**

فصل پنجم: حدیث عذاب و آسایش قبر.

فصل ششم: حدیث‌های **«خلوت پیامبر با زنی از انصار»** و **«خوابیدن پیامبر نزد ام سلیم، و ام حرام»** و حدیث **«سحر النبی»**

فصل دهم: زیان‌های رد احاديث صحیح پیامبر.

خاتمه: حاوی نتایج این بررسی و برخی پیشنهادات، و سفارشات، و در پایان فهرست‌های علمی پژوهش است.

لازم به ذکر است که مبادرت به نوشتن هیچ مطلبی یا بحثی نکرده‌ام، مگر پس از مراجعه و آگهی کسب کردن از کتاب‌های بزرگ یا کوچک نوشته شده در آن موضوع. چه بسا که مطلبی مهم در کتاب کوچکی آمده ولی در کتاب‌های بزرگ و مفصل موجود نبوده است و این اعم از منابعی است که سنت را مورد انتقاد قرار داده و کتاب‌هایی که از آن دفاع کرده است.

هیچ مطلبی را جز پس از حصول اطمینان از صحت آن و بدون تأثیرپذیری از نظرات مطرح شده از هر کسی که باشد چه معاصر و چه غیرمعاصر نیاورده‏ام. همچنین در ابراز مخالفت خود با بیان دیدگاه خودم با هر صاحب نظری – با حفظ احترام و اذعان به فضلش- در صورتی که برایم روشن شده باشد اشتباه کرده است تردید نداشته‌ام. اما در عین حال به اصطلاح «صاحب آیات و پیشتاز بودنش در آن موضوع خاص» را هم زیر سوال نبرده‏ام.

ممکن است بر من خرده گرفته شود که بعضی از بحث‌ها را زیادی طول داده‌ام یا بعضی عبارت‌ها را تکرار کرده‌ام، و گاهی به جای ضمیر اسم آورده‌ام و غیره اما باید بگویم که هدف من در تمام این موارد ادای حق مطلب، و اتمام فایده و توضیح بیشتر بوده تا مبادا خواننده دچار اشتباه شود.

از آنجا که لازمه هر پژوهش بی‌طرفانه و صادقانه‌ای اعتماد آن بر نص و سند و دلیل است، در این کتاب تا حد زیادی کوشیده‌ام تا این امور را به عنوان شاهد و دلیل در بیان و توضیح اندیشه‌ها و اصول مورد بررسی خود بیاورم.

روش مؤلف در این پژوهش:

1. در مقابل هر شک و شبهه و طعنه‌ای به سنت مطهر پیامبر که از منحرفان و هواپرستان قدیم و جدید در کتابم نوشته و عرضه داشته‌ام، رد قاطعی هم آورده‌ام که بیانگر بطلان و انحراف آن شبه و طعن است، و در این باب تکیه و اعتمادم بر نقل قول از کتاب‌های قدیم و جدید اهل سنت و جماعت بوده است. فکر و اندیشه را با فکر و اندیشه بررسی کرده‌ام، و گفته هر امام و رهبری را با گفته و سخن امام دیگری جواب داده‌ام، پس اگر در کتاب تلاشی انجام گرفته است ثمره استفاده از زحمات علمای بزرگ بوده است، و نتیجه سعی و تلاش مربیانی است که در کودکی مرا تربیت کرده‌اند و در بزرگی به لطف پذیرفته‌اند، و بزرگی مطلق از آن خداوند متعال است، و تنها خداست که پاداش تلاش علما را می‌دهد.
2. نشانی آیه‌هایی را که در کتاب آورده‌ام با قرار دادن آیه در میان دو پرانتز و ذکر سوره و شماره آن در پاورقی مشخص کرده‌ام.
3. سند حدیث‌هایی که در کتاب مورد اعتماد بوده از طریق ارجاع‌شان به منابع اصلی آن‌ها در کتاب ذکر شده است، اگر حدیثی را از صحیحین یا یکی از آن دو گرفته باشم، به ارجاع حدیث به همین دو کتاب با ذکر اسم کتاب، و اسم باب، و نام جلد و صفحه و شماره حدیث همراه با بیان پایه و مرتبه حدیث از لابه لای اقوال علمای حدیث شناس بسنده کرده‌ام و اگر حدیثی را از غیر صحیحین گرفته باشم به سنن چهارگانه اکتفا کرده‌ام و در غیر آن‌ها اکتفا به چیزی شده است که اثبات یا رد حدیثی را برساند.
4. در روایت حدیث از صحیحین بر چاپ بخاری (شرح فتح الباری) از ابن حجر، و منهاج مسلم با شرح نووی استناد شده است. و این به علت صحت متن حدیث این شرح‌ها و صحت تطبیق آن‌ها بر اصول حدیث و نیز در دسترس بودن آن‌ها برای خواننده بوده است چون نسخه این شرح‌ها در میان اهل مطالعه فراوان است.
5. وظیفه خود دانسته‌ام که از هر مرجعی که روایت یا استفاده کرده‌ام، حتماً به شماره جزء و صفحه آن به همراه ذکر شمارة چاپ‌های آن در فهرست مراجع اشاره کنم.
6. در صورت روایت از فتح الباری یا منهاج شرح مسلم نووی شماره صفحه و جزء و شماره حدیثی را که کلام مذکور در آن نقل شده است، یادداشت کرده‌ام، تا مراجعه به خود منبع آسان باشد، با توجه به اینکه شماره صفحات در چاپ‌های متعدد مختلف است.
7. در شرح حال نویسی بزرگان صحابه به ذکر منابعی که شرح حالشان در آن‌ها نوشته شده است با ذکر شمارة صفحه و جزء و شماره شخص اکتفا کرده‌ام، و به خاطر عدالت اصحاب دربارة شخصیت آن‌ها توضیحی نداده‌ام، و با شرح نویسان اختلاف نداشته‌ام، جز اندکی که آن هم وقتی در برابر شبهه‌ای قرار گرفته‌ام که احتیاج به رد و توضیح داشته است.
8. شرح حال بسیاری از بزرگوارانی را که از آن‌ها نقل قول شده است با ذکر منابع شرح حالشان، و شماره صفحة و جزء و شماره شخص مورد نظر، نوشته‌ام.
9. واژه‌های دشواری را که در بعضی احادیث آمده با اتکا به کتاب‌های احادیث غریب در این مورد، یا فرهنگ لغت، یا شرح‌های حدیث توضیح داده‌ام.

در آخر کتاب را با تنظیم فهرست‌های هفتگانه‌ای به ترتیب زیر به پایان رسانده‌ام:

1. فهرست آیات قرآن.
2. فهرست احادیث و آثار.
3. فهرست شرح حال شخصیت‌ها.
4. فهرست اشعار.
5. فهرست کشورها، قبایل و فرقه‌ها.
6. فهرست مصادر و منابع و مراجع.
7. فهرست مطالب کتاب.

افزون بر این‌ها - خدا گواه است – که من هیچ کم کاری و سستی نکرده‌ام، و در مراحل تألیف میلی به تنبلی و راحت طلبی نداشته‌ام، و اگر در هنگام نگارش چیزی را فراموش کرده باشم، و یا چیزی را که لازم بوده نوشته شود ذهن یاری نکرده باشد، و یا مرتکب اشتباه و فراموشی شده باشم، به این دلیل است که انسان هر چند سعی کند، کارش خالی از کاستی نیست، لذا عذر این حقیر را در این موارد پذیرا باشید، چون کمال مطلق فقط از آن خداوند متعال است و بس.

هر صحیح و صوابی که در کتاب وجود دارد از آن خدا و با یاری اوست، و هر چه خطا و اشتباه که در آن است از آن من و از طرف شیطان است، و خدا و پیامبرش از آن دور و مبرا هستند و کمال و عزت و بزرگی تنها از آن خداست.

در پایان:

سپاس خدای منزه و والا راست که مرا توفیق و یاری فرمود تا این کتاب را به پایان برسانم. همو که دشواری‌ها را آسان گردانید، و مشکلات را برایم رام کرد، و همچنین بر خود لازم می‌دانم که بیشترین سپاس و تقدیر همراه با دعای خالصانه خود را به استاد بزرگوارم جناب دکتر اسماعیل عبدالخالق دفتار تقدیم نمایم. او که با پند و اندرز و هدایت شایسته و راهنمایی بسیارش از من دستگیری کرد تا این کتاب آماده بهره‌برداری شود. از خداوند می‌خواهم که به دینش و به جسم و مال و خانواده و فرزندانش برکت ببخشد، و از طرف من و اسلام ارزنده‌ترین پاداش‌ها را به او عطا فرماید.

همچنین سپاس و ستایش خود را به همه استادان گرامی و دوستانی تقدیم می‏نمایم که مرا با در اختیار نهادن کتاب، یا راهنمایی، و یا هر نوع کمک دیگری یاری کرده‌اند.

خداوندا! این کار خالصانه در راه خودت را قبول بفرما. خداوندا مرا سربازی از سربازان کتابت قرار ده! خداوندا مرا سربازی از سربازان سنت پیامبرت قرار ده! خداوندا زبانی که از تو روایت می‌کند عذاب نده! خداوندا! چشمی را که برای هدایت مردم به آیه‌های تو می‌نگرد، و پایی را که در خدمت تو ره می‌پیماید، و دستی که حدیث پیامبرت را می‌نویسند عذاب نده! خداوندا تو را به بزرگواریت قسم می‌دهم که مرا از اهل آتش قرار ندهی چون پیروان سنت می‌دانند که از آئین تو دفاع کرده‌ام.. آمین.

والحمد لله رب العالمین وصلی الله علی سیدنا ونبینا ومولانا محمد وعلی آله وصحبه وسلم.

**الراجی عفو ربه الغفور**

**عماد السید محمد اسماعیل شربینی**

مقدمه

1. مبحث اول: سخنی دربارة اصطلاحات و شناخت تفاوت‌ها میان معانی لغوی و معانی اصطلاحی
2. مبحث دوم: تعریف حدیث در اصطلاح علمای حدیث.
3. مبحث سوم: حدیث پیامبر با سند متصل از ویژگی‌های امت اسلامی.
4. مبحث چهارم: حدیث پیامبر تاریخ اسلام است.
5. مبحث پنجم: یادگیری حدیث نیاز اساسی هر طالب علم.

مبحث اول:  
توضیحی درباره اصطلاحات

شناخت تفاوت‌ها میان معانی لغوی و معانی اصطلاحی

شناخت تفاوت‌ها میان معانی لغوی و معانی اصطلاحی بحثی پر اهمیت است، بخصوص که همواره خلط میان آن دو از سوی دشمنان اسلام و سنت مطهر و هجومشان به سنت مشاهده شده است. چرا که آن‌ها نمی‌خواهند به شناخت آن تفاوت‌ها اهمیت بدهند و این یا به علت نادانی‌شان است که آن‌ها را به بدترین قضاوت‌ها کشانده است، به طوری که مخرب‌ترین نتیجه یعنی عدم حجیت سنت مطهر را مطرح کرده‏اند و یا از روی آگاهی و به عمد به تفاوت معانی اصطلاحات اهمیت نمی‌دهند و این در اصل به قصد گمراه کردن خواننده و مشکوک کردنش از حجیت سنت مطهر و اصالتش در قانون گذاری صورت می‌پذیرد[[3]](#footnote-3). ابو هلال عسکری[[4]](#footnote-4) در کتابش (الفروق فی اللغه) می‌گوید:

فرق میان اسم عرفی و اسم شرعی این است: که اسم شرعی چیزی است که از اصل معنای لغویش گرفته تغییر داده شده و سپس فعل یا حکم شرعی به آن نامگذاری شده باشد. مانند نماز و زکات و روزه و کفر و ایمان و اسلام و یا اسم‌هائی که شبیه این‌ها هستند، و این اسم‌ها قبل از ورود به شرع در اشیاء دیگری استعمال می‌شد ولی با ظهور شرع به چیز دیگری گفته شد، و با کثرت استعال در این اسم‌ها کم کم به حقیقت تبدیل گردیده، یعنی کاربرد مجازی به اصل تبدیل گردیده است، بعنوان مثال کلمه نماز [صلاة] اکنون برای دعا مجاز است، ولی در اصل برای دعا به کار رفته است. و اسم عرفی به چیزی که از اصل خود نقل شده و به عرف استعمال در اشیاء دیگری به کار ‌رفته اطلاق می‌شود مانند کلمه [دابه] که اکنون در عرف برای معنی حیوانات به کار می‌‌رود ولی در اصل به هر جنبنده‌ای گفته می‌شده است.

در نزد فقهاء شایع است که هر گاه از طرف خدا پیامی بیاید که در لغت برای چیزی بوده و در عرف برای چیزی دیگری استعمال شده، و در شرع هم در چیز دیگری غیر از آن‌ها استعمال شده، لازم است که برای چیزی که در شرع آمده استعمال و بر آن اطلاق شود؛ چون دیگر از استعمال لغوی‌اش خارج شده است، هر چند آن به نسبت استعمال در عرف اصل بوده و اگر آن پیام در عرف به چیزی گفته شده است که مخالف استعمال لغوی آن بوده است لازم و شایسته‌تر است که معنی عرفی آن اصل گرفته و استعمال شود.

همه اسم‌های شرعی هم تا اندازه‏ای احتیاج به توضیح دارند مانند گفته خداوند متعال:

﴿وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ﴾ [البقرة: 43].

«و نماز را بر پای دارید و زکات را بپردازید»

چون با دلیل معلوم شد که منظور چیزی غیر از معنی لغوی آن است، و آن هم بر دو قسم است: یکی آنکه اصلاً از قبل در لغت اصطلاحی برای آن نبوده است مانند نماز و زکات، دوم آنکه در لغت بوده و استعمال داشته اما در شرع همان لغت به وجهی مخصوص تنها بر جزئی از آن معنای لغوی همیشگی دلالت داشته است. و یا اینکه به حد مخصوصی رسیده است به طوری که گویی در غیر استعمال همیشگی‌اش به کاررفته است مانند روزه، وضو و مانند آن‌ها. [[5]](#footnote-5)

پس هر کلمه ای دو معنی دارد: یک معنی لغوی و یک معنی شرعی، یعنی یک دلالت لغوی و یک دلالت اصطلاحی، و بسیار اتفاق می‌افتد که معنی اصطلاحی از معنی لغوی بسیار دور است، بلکه بسیاری اوقات یک کلمه بیشتر از یک معنی در لغت و در اصطلاح دارد مانند کلمه «سنت» این واژه با آنکه در لغت هم معانی متعددی دارد چنان که در ادامه بحث می‌آید، در اصطلاح هم بیشتر از چند معنی نزد محدثین و فقهاء، و علمای اصول دارد که شرح آن در ادامه خواهد آمد.

کسی که شناختی از این تفاوت‌های اصطلاحی نداشته باشد حتماً گرفتار خطا می‌شود، و به راحتی گمراه خواهد شد. دشمنان اسلام و سنت مطهر پیامبر این تفاوت‌ها را غنیمت شمرده و از آن بهره‌برداری ناجوانمردانه‌ای کردند که حکایت از کینه پنهان آن‌ها نسبت به اسلام و پیروانش دارد. مشاهده می‌کنیم که آنان در حمله به سنت مطهر بر بعضی معانی لغوی و اصطلاحی آن تکیه می‌کنند و گاهی از روی نادانی، و گاهی هم آگاهانه و جهت رسیدن به هدفشان که ایجاد تردید در اصالت سنت و لزوم انجام دادن دستورات آن است، از بقیه معانی اصطلاحی این کلمه طفره می‌روند به همین خاطر به معنی سنت در اصطلاح فقهاء تکیه کرده‌اند که بر مبنای آن سنت چیزی نیست که فاعلش شایسته تقدیر و ترک‌کننده‌اش موجب سرزنش باشد.[[6]](#footnote-6)

این کلی گویی در تعریف سنت گمراهی محض است.[[7]](#footnote-7) چون نه تعریف بلکه تحریف سنت از معنی اصطلاحی آن در نزد علمای اصول است که بر اساس آن سنت از لحاظ حجت بودن یک مصدر شرعی مستقل همپایه قرآن است و احکام پنجگانه تکلیفی همچنانکه در قرآن جاری است تماماً در آن هم جاری می‌شود.[[8]](#footnote-8)

یکی از معانی لغوی سنت که دشمنان اسلام بر آن تکیه می‌کنند، معنای راه و روش و سیره آن است خواه آن روش و سیره نیک باشد و خواه ناپسند. و از این معنی به عرف و عادت تعبیر می‌کنند چنانکه شرق‌شناس «گلدزيهر»[[9]](#footnote-9) گفته‌ است: «سنت مجموعه عادت‌ها و آداب موروثی جامعه‌ی جاهلی عرب‌هاست، که به اسلام انتقال یافته، و هنگام انتقال تعدیل اساسی یافته است، سپس مسلمانان از میراث بر جای مانده مذاهب و اقوال و اعمال و عادات‌ برای نخستین نسل از مسلمانان سنت جدیدی را بنا نهادند»[[10]](#footnote-10) خاور شناسان پس از او نیز در این باره از این نظر او پیروی کرده‌اند.[[11]](#footnote-11)

دکتر علی حسن عبدالقادر[[12]](#footnote-12) نیز در کتاب خود «نظرة عامة في تاریخ الفقه الإسلامي» همین سخنان را تکرار نموده و گفته است: معنی سنت در میان مردم عرب از قدیم متداول بوده و مراد از آن راه صحیح زندگی فردی و اجتماعی بوده است، و مسلمانان این کلمه را اختراع نکرده‌اند، بلکه در جاهلیت معروف بوده است، آن‌ها این راه و رسم‌های عربی و عادت‌های نیاکان را سنت می‌نامیدند. و این معنی در اسلام در مدرسه‌های قدیمی حجاز و همچنین در عراق باقی ماند، سنت به این معنای کلی یعنی کار شایسته ای که در میان مسلمانان بر آن اجماع شده، و یا به معنای الگوی برتر برای روش و سلوک درست بوده است. و اصولا سنت محدود به سنت پیامبر نبوده است و تنها در این اواخر به سنت پیامبر محدود گردیده است. به طوری که سنت را تنها در سنت پیامبر خلاصه کردند و این محدودیت بر می‌گردد به اواخر قرن دوم هجری و به روش امام شافعی آن هنگام که در آن مخالف اصطلاح قدیمی و رایج این واژه بود.[[13]](#footnote-13)

من هم می‌گویم: بلی، لفظ سنت و معنی آن در لغت عرب قبل از اسلام شناخته شده بود و مسلمانان این کلمه و معنایش را اختراع نکرده‌اند، اما آنچه شرق شناسان و دکتر علی حسن عبدالقادر می‌گویند هم درست نیست که معنی سنت در اوايل اسلام رسم و عادت[[14]](#footnote-14) جاهلی بوده، و یا اینکه تنها راه صحیح بوده بلکه بنا به نظر جمهور علماء و لغت شامل هر دو راه صحیح و غیر صحیح بوده است. قرآن کریم و احادیث نبوی و اشعار جاهلی نیز چنانکه خواهد آمد همین نظر را تأیید می‌نمایند.

همچنانکه استعمال واژه سنت در قرآن کریم و سنت مطهر به معنای لغوی آن به این معنا نیست که معانی لغوی «راه» و «روش» و «عادت» از نظر شرع معانی کلمه سنت هستند. چرا که این کلمه از معنی لغوی‌اش به معنی اصطلاحی آن یعنی سنت رسول‎خدا انتقال یافته که شامل«گفتار و کردار و تقریرات و خصوصیات فطری و سلوکی» ایشان است. سنت به این معنی مصدری تشریعی دوم در کنار قرآن کریم است که هیچکدام از دیگری جدا شدنی نیست.

این معنی اصطلاحی کلمه سنت در همان اوائل اسلام که پیامبر در میان یارانش بود[[15]](#footnote-15) رایج و شناخته شده بوده است و آنچه دکتر علی حسن با پیروی از مستشرقین گفته که معنی اصطلاحی واژه سنت در قرن دوم هجری تعیین گردیده است صحیح نیست.

از معناهای لغوی دیگری که دشمنان اسلام بر آن تأکید و اصرار دارند در سنت به معنای شیوه و روش است، سپس سنت پیامبر را چنین معرفی می‌نمایند و می‌گویند که سنت پیامبر تنها روش عملی یا سنت عملی آن حضرت است. اما گفته‌ها و تقریرات و ویژگی‌هایشان جزء سنت نیستند، و جاری کردن لفظ سنت بر اقوال و تقریرات در نظر آن‌ها اصطلاحی ساخته و پرداخته و مورد استفاده نسل‌های نزدیک به عصر ماست که نه در میان اهل زبان شناخته شده است و نه در ادبیات استعمال دارد. محمود ابوریه[[16]](#footnote-16) هم همین را در کتابش[[17]](#footnote-17) با پیروی از دکتر توفیق صدقی[[18]](#footnote-18) بیان کرده است.

همچنین دکتر محمد شحرور[[19]](#footnote-19) در کتابش [الکتاب والسنة قراءة معاصرة]، می‌گوید: حقیقتاً آنچه در اصطلاح به نام سنت نبوی نام گرفته در حقیقت زندگی‌نامه پیامبر است به عنوان یک پیامبر و یک موجود بشری که یک زندگی واقعی و عینی داشته، یعنی در واقعیت محض زندگی کرده نه در دنیایی خیالی.

و در جایی دیگر می‌گوید: به نظر ما برای سنت پیامبر تعریف غلطی کرده‌اند که گفته‌اند سنت به هر آنچه از پیامبر واقع شده از سخن و امر و نهی و عمل یا اقرار اطلاق می‌شود و با اطلاع از اینکه این تعریف از سنت تعریف خود پیامبر نیست، بنابراین قابلیت تحقیق و بررسی و قبول یا رد را دارد. همچنین با توجه به اینکه پیامبر و یارانش سنت را به این صورت تعریف نکرده‌اند این تعریف سبب مومیایی شدن اسلام شده و رفتار عمر بن خطاب هم همین را تأیید می‌نماید.[[20]](#footnote-20)

نیازی عزالدین هم می‌گوید: [[21]](#footnote-21) بزرگان دینی در قرن سوم هجری سنت را تعریف کرده و چیزهایی را با اجتهاد خود به آن افزوده‌اند، آن‌ها در تعریف سنت گفته‌اند: هر چه از پیامبر روایت شده از گفته و عمل یا تقریر یا ویژگی فطری و شخصیتی یا روش او سنت است و فرقی ندارد که این‌ها قبل از دوره پیامبری ایشان بوده مانند دوره گوشه‌گیری وی در غار حرا یا بعد از پیامبری. و این تعریف گسترده‌ای که آورده شد در دوره‏های بعد از زمان پیامبر و یارانش موجب مصیبت‌های زیادی برای اسلام شد.

او در جای دیگری می‌گوید: بیشتر کسانی که گفتار پیامبر و کردار و رفتار خصوصی وی را وارد دین کردند همزمان می‌دانستند که کار نادرستی را انجام می‌دهند که نوعی گناه بشمار می‌رود، لکن از آنجا که خواسته‌های نفسانی و شیطان در آن لحظه از ایمان شان نیرومندتر بود، لذا شیطان کاری را که می‌خواست عملی کرد.[[22]](#footnote-22)

از دیگر معناهای لغوی سنت که برای ایجاد شک و گمان در سنت مطهر بر آن تکیه می‌کنند سنت آمده در قرآن کریم به معنی امر خدا و نهی او و بقیه احکام و شیوه‌های اوست، می‌گویند: هیچ سنتی نیست به جز سنت خدای عزوجل که در کتاب شریفش آمده است، و محال است که پیغمبر یک سنت و خدا یک سنت دیگر داشته باشد، و جایز نیست که پیغمبر خود را با خدا عزوجل شریک بداند.

در این مورد محمد نجیب[[23]](#footnote-23) در کتابش (نماز) می‌گوید: قرآن و همه آیات آن سنت خداوند است که آن را در نظام هستی قرار داده و واجب گردانیده و خودش آن را اجرا نموده است؛ پس این سنت خداست و باور کردنی نیست که برای پیغمبر سنتی باشد و برای خدا سنتی، و پیغمبر خود را شریک خدا بداند و برای هر کدام حکم مخصوصی باشد. محال است چنین کاری از انسان مؤمنی، بخصوص از پیغمبر روی دهد. و جایز نیست برای انسانی که خداوند کتاب و دستورات و رسالت به او بخشیده که حکم و دستورات خدا را ترک کند، و از مردم بخواهد در احکامی که خود قرار می‌دهد، از او پیروی کنند و این اگر وجود داشته باشد جز گردن کشی در زمین چیزی نیست، و این از خداوند بسیار دور است، خداوند می‌فرماید:

﴿مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُؤۡتِيَهُ ٱللَّهُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحُكۡمَ وَٱلنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُواْ عِبَادٗا لِّي مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلَٰكِن كُونُواْ رَبَّٰنِيِّ‍ۧنَ بِمَا كُنتُمۡ تُعَلِّمُونَ ٱلۡكِتَٰبَ وَبِمَا كُنتُمۡ تَدۡرُسُونَ ٧٩﴾ [آل عمران: 79].

«هیچ بشری را نسزد که خدا به او کتاب و حکم و پیامبری بدهد؛ سپس او به مردم بگوید به جای خدا بندگان من باشید بلکه باید بگوید به سبب آنکه کتاب آسمانی تعلیم می‌دادید و از آن رو که درس می‌خواندید علمای دین باشید».

﴿فَلَمَّا جَآءَهُمۡ نَذِيرٞ مَّا زَادَهُمۡ إِلَّا نُفُورًا ٤٢ ٱسۡتِكۡبَارٗا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَكۡرَ ٱلسَّيِّيِٕۚ وَلَا يَحِيقُ ٱلۡمَكۡرُ ٱلسَّيِّئُ إِلَّا بِأَهۡلِهِۦۚ فَهَلۡ يَنظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ ٱلۡأَوَّلِينَۚ فَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ ٱللَّهِ تَبۡدِيلٗاۖ وَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ ٱللَّهِ تَحۡوِيلًا ٤٣﴾ [فاطر: 42-43].

«ولی چون هشدار دهنده‌ای برای ایشان آمد جز بر نفرتشان نیفزود انگیزه این کارشان فقط گردنکشی در زمین و نیرنگ زشت بود و نیرنگ زشت جز دامن صاحبش را نگیرد پس آیا جز سنت پیشینیان را انتظار می‌برند؟ و هرگز برای سنت خدا دگرگونی نخواهی یافت.»

و در همین رابطه احمد صبحی منصور[[24]](#footnote-24) در کتابش (حدالرده) در تعریف سنت حقیقی می‌گوید: سنت پیامبر همان سنت خداوند عزوجل است، خداوند شرع را بوسیله وحی نازل نموده، و پیامبر آن را تبلیغ و اجرا می‌نماید، پیامبر شایسته‌ترین مردم برای اطاعت و پیروی از دستورات خداوند بزرگ است. خداوند به پیامبرش دستور داده که بگوید:

﴿إِنۡ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰٓ إِلَيَّ﴾ [الأحقاف: 9].

«تنها از چیزی پیروی می‌کنم که به من وحی شده».

و ایمان به پیامبر یعنی ایمان به هر آنچه که بر او نازل شده است از قرآن و ایمان به اینکه خودش پیروی از وحی الهی نمود و اجرا کرده، و اولین کسی بوده که به آن ایمان آورده و اجرایش کرده است.[[25]](#footnote-25)

قاسم احمد[[26]](#footnote-26) هم در کتابش (اعاده تقییم الحدیث) می‌گوید: حقیقتاً با توجه به بکارگیری دو کلمه سنت و حدیث در می‌یابیم که این کلمه در قرآن به معنی نظام و قانون خداوند و نمونه‌هایی از سرگذشت قوم‌های گذشته که راه خود را پیموده آمده است. قرآن اشاره‌ی به این نکرده است که سنت همان روش پیامبر است. بکارگیری این دو کلمه را در دو آیه قرآن چنین می‌یابیم:

﴿سُنَّةَ ٱللَّهِ ٱلَّتِي قَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلُۖ وَلَن تَجِدَ لِسُنَّةِ ٱللَّهِ تَبۡدِيلٗا ٢٣﴾ [الفتح: 23].

«سنت الهی (قانون نظام ربانی) بر این بوده که در گذشته جاری شده (که حق بر باطل غالب شود) و ابداً در سنت خدا تغییری نخواهی یافت».

و در آیه سی و هشتم سوره انفال می‌فرماید:

﴿قُل لِّلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِن يَنتَهُواْ يُغۡفَرۡ لَهُم مَّا قَدۡ سَلَفَ وَإِن يَعُودُواْ فَقَدۡ مَضَتۡ سُنَّتُ ٱلۡأَوَّلِينَ ٣٨﴾ [الأنفال: 38].

«ای رسول ما کافران را بگو که اگر از کفر خود دست کشیده و به راه ایمان باز آیند هر چه از پیش کرده‌اید بخشیده شود و اگر به کفر و عصیان روی آید سنت پیشینیان در گذشته است.»

پس کلمه حدیث به کار گرفته شده در قرآن بمعنی «اخبار» و «داستان» و «پیغام» و «شئ» و در حقیقت سی و شش مرتبه به معناهای مختلف ذکر شده که هیچ کدام از آن‌ها اشاره‌ای به حدیث پیامبر بودن نکرده است، بلکه برعکس در ده مورد در آیات واضح و روشن به قرآن اشاره دارد و با شدت هر حدیثی را در کنار قرآن رد می‌نماید برای مثال:

﴿ٱللَّهُ نَزَّلَ أَحۡسَنَ ٱلۡحَدِيثِ كِتَٰبٗا مُّتَشَٰبِهٗا﴾ [الزمر: 23].

«خدا زیباترین حدیث را به صورت کتابی متشابه نازل کرده است».

﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشۡتَرِي لَهۡوَ ٱلۡحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ بِغَيۡرِ عِلۡمٖ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًاۚ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ عَذَابٞ مُّهِينٞ ٦﴾[[27]](#footnote-27) [لقمان: 6].

«و برخی از مردم کسانی‌اند که سخن بیهوده را خریدارند تا مردم را بی‌هیچ دانشی از راه خدا گمراه کنند، و راه او را به ریشخند بگیرند، برای آنان عذابی خوارکننده خواهد بود».

افزون بر این ادعاهای دشمنان سنت مطهر از قبیل اینکه سنت پیامبر همان راه و روش عملی یا سنت عملی، یا سنت خداوند عزوجل است. و یا ادعای دیگرشان مبنی بر اینکه «سنت دانستن هر آنچه كه از پیامبر صادر شده از گفتار یا کردار یا تقریر یا ویژگی تعریفی ساختگی از سوی معاصرین است و نزد پیامبر و اصحاب‌شان شناخته شده نبوده است بلکه این تعریف سبب مومیایی و منجمد شدن اسلام شده است»

ادعاهایی دروغین از این سان حقیقتاً دلالت برآنچه گذشت دارد و یادآوری کردم که دشمنان اسلام میان معنی لغوی و معنی اصطلاحی سنت خلط می‌کنند و به شناخت و تعریف درست آن توجه نمی‌کنند و این یا به خاطر جهل آن‌هاست و یا از روی آگاهی و عمد بوده و با هدف فریب خوانندگان و گمراه و بدگمان کردن آنان نسبت به حجیت سنت و اجتهاد پیشوایان دینی صورت می‏گیرد. پیشوایانی که پروردگار متعال آن‌ها را مهیا کرده تا دین را از تغییر و تبدیل کلی حفظ نمایند، همچنانکه پیشوایانی برجسته را برای صیانت از قرآن مقرر فرموده است. به همین خاطر بر ما لازم است که تفاوت‌های میان معنی «سنت و حدیث» را در لغت و در اصطلاح توضیح دهیم، تا تماماً درستي آنچه را كه گفتم روشن گردد. همچنانکه روشن خواهد شد که سنت پیامبر با تعریف مشهوری که علمای حدیث و پیشوایان دینی از آن کرده‌اند هم خواسته پیامبر و هم نزد اصحابش معهود و شناخته شده بوده است. نیز اینکه اتفاقا چنین تعریفی از سنت مطهر باعث عزت اسلام و مسلمانان گشته است، نه سستی و ضعف آن؛ چنانکه دشمنان اسلام گمان کرده‌اند. همچنين روشن خواهد شد که در زمان رسالت مبارک پیامبر و اصحاب گرامی و تابعین و تابعین آنهاش و علمای شرع دو اصطلاح «سنت و حدیث» هم معنی بوده‌اند، یعنی برخلاف نظر دشمنان اسلام که گفته‌اند: اصطلاح سنت غیر از اصطلاح حدیث است، و لازم است که این دو از هم متمایز باشند. توضیح این مسأله و سایر مسائل را در مبحث آتی بخوانید.

مبحث دوم:  
تعریف سنت در اصطلاح علمای سنت و حدیث

مطلب اول: تعریف سنت و حدیث در لغت

سنت در لغت به چند معنی آمده است از جمله:

1. به معنی پیراستن، نرمی، جلا و لطافت، و اطلاق آن بر صورت و گردی آن یا شکل آن از همین‌روست و به همین معنی در شعر اعشی آمده است که می‌گوید:[[28]](#footnote-28)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كريما شمائله من بني |  | معاوية الأكرمين السنن |

«نیکو چهره ای که لطافت رخسارش به نوادگان معاویه رفته است.»

که منظورش از الاکرمین السنن، الاکرمین الوجوه به معنی زیبا چهرگانِ پیراسته صورت است. شاعر دیگر ذوالرمه[[29]](#footnote-29) می‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تریک سنة وجه غیر مقرفة |  | ملساء لیس لها خال ولا ندب |

«صورتی گرد و زیبا را نشانت می‌دهد که عیب و خال و نشانی یا زخمی نخورده است.»

که با گفته‌اش «تریک سنة وجه» یعنی گردی صورتی را نشانت می‌دهد. و ثعلب می‌گوید[[30]](#footnote-30):

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بیضاء في المرآة سنتها |  | في البیت تحت مواضع اللمس |

«صورتش در آینه خانه و در حین لمس سفید می‌نماید.»

منظور از «في المرآة سنتها»[[31]](#footnote-31) «در آیینه صورتش» است.

1. سنت همچنین به معنی راهپیمایی پیوسته و راه راست ‌و هموار آمده است حال چه در معنای مثبت و چه در معنای منفی راه[[32]](#footnote-32)، ریشه‌ی لغویش برگرفته از «سننت الماء إذا والیت صبه» است یعنی آبرا ریختن وقتی که پیوسته به ریختن آن ادامه دهی.

در لسان العرب آمده: «سن علیه الماء، صبه»: «آب بر او ریخت، یعنی جاری کرد» و گفته‌اند: «أرسله أرسالا لینا. ..» یعنی به تدریج و آرام آب را جاری کرد. .. یا «سن الماء علی وجهه ای صبه صبا سهلا». آب را بر صورتش ریخت یعنی آب را به آرامی بر او جاری کرد.

جوهری می‌گوید[[33]](#footnote-33): «سنت الماء علی وجهي أي أرسلته أرسالاً من غیر تفریق» آب را بر صورتم ریختم، یعنی آب را پیوسته و بدون وقفه جاری کردم. و «السنن» یعنی «الصب فی سهوله»[[34]](#footnote-34) جاری کردن آب به آرامی. و در حدیث عمرو پسر عاص[[35]](#footnote-35) به هنگام مرگش روایت شده که گفت: «فسنوا علی التراب سنا»[[36]](#footnote-36) ای ضعوه وضعا سهلاً[[37]](#footnote-37) یعنی آن را به آرامی به خاک بسپارید. پس عرب راه و رسم پیروی شده و روش پیوسته را به شئ ریخته شده، تشبیه کرده است. به خاطر پیوستگی اجزايش بر یک روش. سخن خالد پسر عتبه هذلی هم همین معنی را تائید کرده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فلا تجزعن من سیره أنت سرتها |  | فأول راض سنه من یسیرها[[38]](#footnote-38) |

«نگران و پریشان نباشید از روش و عادتی که تو بنیاد نهاده. .. چون نشانه رضایت از هر روشی رهروانش هستند.»

واژه سنت با این کاربرد لغوی در قرآن کریم هم آمده است، آنجا که می‌فرماید:

﴿سُنَّةَ مَن قَدۡ أَرۡسَلۡنَا قَبۡلَكَ مِن رُّسُلِنَاۖ وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحۡوِيلًا ٧٧﴾ [الإسراء: 77].

«شیوه ما در (دفاع از همه) پیغمبرانی بوده است که پیش از تو فرستاده‌ایم، و تغییر و تبدیلی در شیوه ما نخواهی دید».

و یا می‌فرماید:

﴿وَمَا مَنَعَ ٱلنَّاسَ أَن يُؤۡمِنُوٓاْ إِذۡ جَآءَهُمُ ٱلۡهُدَىٰ وَيَسۡتَغۡفِرُواْ رَبَّهُمۡ إِلَّآ أَن تَأۡتِيَهُمۡ سُنَّةُ ٱلۡأَوَّلِينَ﴾ [الکهف: 55].

«مردمان را از ایمان آوردن و طلب آمرزش از پروردگارشان باز نداشته است هنگامی که هدایت بدیشان رسیده است، مگر اینکه سرنوشت پیشینیان دامنگیرشان گردد».

در حدیث نبوی هم سنت به همین معنی آمده است، چنانکه می‌فرماید: «من سن سنة حسنه فله أجرها و اجر من عمل بها الی یوم القیامه، و من سن سیئة علیه وزرها و وزر من عمل بها الی یوم القیامه»[[39]](#footnote-39)

«هر کس روش نیک و خدا پسندانه‌ای بر جا ‌گذارد پاداش آن و پاداش کسانی که آن را انجام می‌دهند تا روز قیامت متعلق به اوست. و هر کس روش زشت و ناپسندی را پایه‌گذاری کند گناه کارش و هر کس که آن را انجام دهد به عهده اوست تا روز قیامت.» و فرموده است «لتتبعن سنن من کان قبلکم شبرا بشبر و ذراعاً بذراع»[[40]](#footnote-40) «روزگاری خواهد آمد که در آن وجب به وجب و ذراع به ذراع از روشن اقوام پیش از خود پیروی می‌کنید.» همچنین عرب‌ها به هر کسی که کاری را شروع کرده و دیگران بعد از او آن کار را انجام داده‌اند گفته‌اند: «هو الذی سنَّه» او کسی است که این روش را سنت نهاده است، و شعری از شاعر بزرگ نصیب هم به این معنی آمده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کأنني سننت الحب أول عاشق |  | من الناس إذا أحببت من بینهم وحدي |

«گویی که راه و رسم عاشقی را من به وجود آورده‌ام وقتی که از میان مردم تنها من عاشق شدم.»

بعضی از اهل لغت هم آن را به راه راست و نیک اطلاق کرده نه غیر آن و گفته رایج که فلانی اهل سنت است همین معنی را می‌رساند.[[41]](#footnote-41)

در واقع آنچه اجماع علمای لغت بر آن قرار گرفته و احادیث و آیاتی که قبلاً ذکر گردید و قول خالد همگي[[42]](#footnote-42) همین مطلب را تأیید می‌نمایند.

پیوند میان دو معنای (لغوی و اصطلاحی) کاملا آشکار است؛ چرا که سنت مصطفی از گفتار و رفتار و تقریر او راهی قابل پیروی برای همه مؤمنان است که حق بازماندن از آن و یا تغییرش را ندارند، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤۡمِنٖ وَلَا مُؤۡمِنَةٍ إِذَا قَضَى ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ أَمۡرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ ٱلۡخِيَرَةُ مِنۡ أَمۡرِهِمۡۗ وَمَن يَعۡصِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَقَدۡ ضَلَّ ضَلَٰلٗا مُّبِينٗا ٣٦﴾ [الأحزاب: 36].

«هیچ مرد و زن مؤمنی، در کاری که خدا و پیغمبرش داوری کرده باشند اختیاری از خود در آن ندارند، و هر کس هم از دستور خدا و پیغمبرش سرپیچی کند، گرفتار گمراهی کاملاً آشکار می‌گردد».

دکتر همام عبدالرحمن سعید می‌گوید: سنت پیامبر احتمال این معانی لغوی را دارد چون جریان احکام الهی و جلاء و زدودگی چهره جامعه بشری و رویکرد جامعه در راه راست و شکوفایی به خیر و برکت سنت نبوی وابسته است، و از معانی لغوی سنت استنباط می‌شود که آن به معنی تکرار و خوگرفتن است همچنانکه در آن معنی تحکیم و تثبیت و نیز مالیدن چیزی را به چیزی دیگر جهت تمیز کردن و جلا بخشیدن آن دیده می‌شود.[[43]](#footnote-43)

1. همچنانکه سنت به معنی توجه به اشیاء و رعایت آن‌ها به کار رفته است، گفته می‌شود: سنَّ الابل[[44]](#footnote-44) هر گاه به آن‌ها خوب رسیدگی کنند و مواظبت نمایند، و رفتاری که پیامبر برآن دوام داشته سنت گفته شده است به خاطر اینکه حضرت بر آن کار استمرار داشته است.[[45]](#footnote-45)
2. سنت به معنی بیان هم می‌آید، گفته می‌شود: سنَّ الامر، یعنی آن امر را بیان کرد، و در حدیث هست که «انی لانسی او انسی لاسن»[[46]](#footnote-46) یعنی «من هر چه از یاد می‌برم یا از یاد می‌برم به این خاطر است تا مردم را به راه راست هدایت کنم و بیان نمایم که هر گاه فراموشی به آن‌ها دست داد لازم است چه کار کند.»[[47]](#footnote-47)
3. همچنین سنت به معنی دین و قانون خداوند بکار می‌رود که شامل دستورات، امور جایز و ممنوع و سایر احکام دیگر است.[[48]](#footnote-48)
4. طبری[[49]](#footnote-49) می‌گوید: سنت به معنی الگوی شایسته و پیشوای پیروی شده است، و گفتار لبید پسر ربیعه به این معنی است:[[50]](#footnote-50)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من معشر سنت لهم آباؤهم |  | ولکل قوم سنة و امامها[[51]](#footnote-51) |

«از مردمانی هستم که اجدادشان الگوهای شایسته‌ای برای آن‌ها قرار داده‌اند و برای هر مردمی الگو و پیشوایی است.»

1. قرطبی[[52]](#footnote-52) هم از مفضل[[53]](#footnote-53) نقل کرده که سنت یعنی امت، و این بیت را سروده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما عاین الناس من فضل کفضلهم |  | ولا رأوا مثلهم فی سالف السنن[[54]](#footnote-54) |

«مردم کسانی با شوکت و بزرگوارتر از ایشان در میان امت‌های گذشته مشاهده نکرده و ندیده‌اند.»

1. شوکانی[[55]](#footnote-55) نیز از کسائی[[56]](#footnote-56) نقل کرده است که سنت به معنی دوام[[57]](#footnote-57) و استمرار است.

اما خلاصه مطلب چنانکه دکتر محمد مصطفی اعظمی می‌گوید از این قرار است که: سنت در لغت به معنای راه و عادت و روش آمده است خواه نیک باشد یا بد و اسلام (قرآن و پیامبر) آن را در آیات و احادیث گذشته چنانکه ذکر شد به معنی لغوی استعمال کرده است، سپس اسلام معنای سنت را در طریقت پیامبر و اصحابش منحصر نمود چنانکه در تعریف اصطلاحی سنت خواهد آمد، و این بدین معنا نیست که معنای لغوی آن منسوخ شده یا از بین رفته است، بلکه از آن پس تنها در دایره‌ی کوچکتری کاربرد یافته و استعمال می‌شود.[[58]](#footnote-58)

تعریف حدیث در لغت

«حدیث» در لغت به معنی جدید، نو و ضد قدیم است. و اصل واژه از «حدث» است كه فقط یک معنی دارد و آن پیدایش چیزی است که قبلاً وجود نداشته است. «حدیث» هم به کلامی گفته می‌شود که سخنی را که قبلاً وجود نداشته است ایجاد می‏کند.[[59]](#footnote-59) و به این جهت کلمات و عبارات حدیث نامیده شده‌اند، چون کلمات از حروف متوالی و پیوسته ترکیب یافته، و هر کدام از این حروف، حرف بعد از خود را به وجود می‌آورد و یا اینکه شنیدن این حروف در قلب معانی و علوم زیادی درست می‌کند، خدای بزرگ می‌فرماید:

﴿فَلۡيَأۡتُواْ بِحَدِيثٖ مِّثۡلِهِۦٓ إِن كَانُواْ صَٰدِقِينَ ٣٤﴾ [الطور: 34].

«پس اگر راست می‌گویند سخنی همچون آن را بیاورند و ارائه دهند».

لفظ حدیث را بر خلاف قاعده کلی با احادیث جمع می‌بندند، و فرّاء بر این باور است که مفرد احادیث احدوثه می‌باشد، سپس آن را برای جمع بستن حدیث هم استعمال کرده‌اند، اما ابن برّی گفته است: چنین نیست که فراء گفته، چون احدوثه به معنی اعجوبه است، و گفته می‌شود فلانی احدوثه شده است یعنی اعجوبه شده است، لذا مفرد احادیث پیامبر فقط حدیث است و بس.[[60]](#footnote-60)

زمخشری[[61]](#footnote-61) معتقد است که احادیث اسم جمع[[62]](#footnote-62) است، ولی ابوحیان در کتاب بحر المحیط با او مخالفت نموده[[63]](#footnote-63) و گفته است که کل احادیث اسم جمع نیست، بلکه آن بر خلاف قاعده و قیاس جمع مکسر حدیث است. مانند اباطیل، اما اسم جمعی بر این وزن[[64]](#footnote-64) نیامده است، و جمع قیاسی برای واژه حدیث احدثه است مانند رغیف و أرغفه یا حدث است مانند قضیب و قضب.[[65]](#footnote-65)

استاد بزرگوار دکتر مروان محمد شاهین معتقد است که حدیث در لغت سه معنی دارد:

اول: حدیث به معنی جدید و نو که ضد قدیم است، مثلاً می‌گوییم «لبستُ ثوبا حدیثاً» یعنی لباس جدیدی ‌پوشیدم، و قرأتُ کتابا حدیثاً یعنی کتاب جدیدی خواندم، و رکبتُ سیارة حدیثة: ماشین جدیدی سوار شدم.

دوم: حدیث به معنی خبر و گزارش آمده است. مانند گفته خداوند متعال:

﴿هَلۡ أَتَىٰكَ حَدِيثُ مُوسَىٰٓ ١٥﴾ [النازعات: 15].

«آیا خبر داستان موسی به تو رسیده است».

و چون فرموده دیگر خداوند متعال:

﴿هَلۡ أَتَىٰكَ حَدِيثُ ٱلۡغَٰشِيَةِ ١﴾ [الغاشیة: 1].

«آیا خبر حادثة فراگیر به تو رسیده است».

همچنین در فرموده پروردگار عزوجل آمده که:

﴿وَإِذۡ أَسَرَّ ٱلنَّبِيُّ إِلَىٰ بَعۡضِ أَزۡوَٰجِهِۦ حَدِيثٗا﴾ [التحریم: 3].

«وقتی که پیغمبر با یکی از همسرانش سخنی نهانی گفت».

سوم: حدیث به معنی کلام و سخن آمده است مانند قول خداوند متعال:

﴿ٱللَّهُ نَزَّلَ أَحۡسَنَ ٱلۡحَدِيثِ كِتَٰبٗا مُّتَشَٰبِهٗا﴾ [الزمر: 23].

«خداوند بهترین سخن را فرو فرستاده است، کتابی را که همگون و مکرر است».

و یا فرموده‌اش:

﴿وَمَنۡ أَصۡدَقُ مِنَ ٱللَّهِ حَدِيثٗا ٨٧﴾ [النساء: 87].

«خداست که این را می‌گوید و چه کسی از خدا راستگوتر است».

و یا فرموده‌اش:

﴿فَبِأَيِّ حَدِيثِۢ بَعۡدَهُۥ يُؤۡمِنُونَ ٥٠﴾ [المرسلات: 50].

«پس به کدام سخن دیگر غیر از قرآن ایمان می‌آورند».[[66]](#footnote-66)

با همین کاربرد لغوی کلمه «حدیث» در سنت مطهر هم آمده است که مراد از آن کلام پروردگار متعال و کلام رسول‎الله است، اما نمونه‌ی آنچه در سنت آمده است و مقصود آن کلام خداوند متعال است، آن است که مسلم در کتاب صحیحش از جابر پسر عبدالله[[67]](#footnote-67) روایت کرده است که فرمود: هرگاه رسول‎خدا موعظه می‌فرمود چشمانش به سرخی می‌گرایید، و صدایش بلند می‌شد، و به شدت خشمگین می‌شد و بسان هشدار دهنده لشکرها می‌فرمود: مواظب بامداد و شامگاهان باشید، و می‌فرمود: بعثت من و قیام قیامت به مانند این دو انگشت به هم نزدیک هستند. و انگشت شهادت و میانه را با هم جفت می‌کرد و می‌فرمود: اما بعد، بدانید که بهترین سخن کتاب خداست و بهترین هدایت و راهنمایی هدایت محمد است و بدترین کارها بدعت‌ها هستند، و هر بدعتی در دین گمراهی است[[68]](#footnote-68). و مثال آنچه در سنت آمده است و مقصود کلام پیامبر بوده است روایتی است که ابو داود و ترمذی از ابن ماجه از زید پسر ثابت[[69]](#footnote-69) روایت کرده‌اند که گفته است: شنیدم که رسول‎خدا می‌فرمود: «نضر الله امراء سمع منا حدیثا فحفظه حتی یبلغه، فرب حامل فقه الی من هو افقه منه، و رب حامل فقه لیس بفقیه»[[70]](#footnote-70)

«شاد و خرم گرداند خدا کسی را که حدیث مرا گوش می‌دهد و حفظ می‌کند تا آن را تبلیغ می‌نماید چه بسا حامل کننده فقهی بسوی کسی دیگر که از خود آن حمل کننده فقیه‌تر است و بسا کسی فقهی در سینه دارد بدون آنکه فقیه باشد» و از مغیره بن شعبه**[[71]](#footnote-71)** روایت است که می‌گوید: رسول خدا فرمود:

«من حدث عنی بحدیث یری أنه کذب فهو احد الکاذبین»[[72]](#footnote-72)

«هر کس آگاهانه حدیث دروغینی را از من روایت کند یکی از دروغگویان خواهد گردید.»

مطلب دوم: تعریف «سنت» و «حدیث» در اصطلاح

پیش از هر چیز و قبل از بیان معنی اصطلاحی «سنت» و «حدیث» نزد علما می‌گوییم: هر چند چنانچه گذشت بعضی تفاوت‌های لغوی ریز بین این دو واژه وجود دارد با این وجود این دو کلمه در استعمال مساوی و مترادف هستند؛ البته هنوز همگان تساوی استعمال لغوی آن‌ها را به طور مطلق نپذیرفته‌اند.

دکتر صبحی صالح می‌گوید: هر چند در مواقع بسیاری «سنت» به چیزی اطلاق شده که لفظ «حدیث» به آن اطلاق نشده است با این وجود احساس یکسانی شان در دلالت یا - حداقل – نزدیکی میان آن‌ها پیوسته ناقدین حدیث را فراگرفته است، که آیا سنت عملی چیزی جز همان طریقت پیامبر است که با سخنان حکیمانه و احادیث پویا و هدایتگرش آن را ارائه نموده است؟ و آیا موضوع حدیث مغایر با موضوع سنت است؟ مگر هر دو به دور یک محور در گردش نیستند؟ مگر هر دو نشأت گرفته از پیامبر و منتهی به آن بزرگوار نیستند که گفتارش مؤید رفتارش، و رفتارش عین گفتارش است؟

آنگاه که این سؤالات به ذهن ناقدان خطور کرد ایرادی در این نیافتند که با صراحت بپذیرند که حدیث و سنت با صرف نظر از ریشه‌ی پیدایش هر دو کلمه یکی هستند. پس مانعی در قبول نظر اکثر علمای حدیث مبنی بر مترادف بودن این دو کلمه یافت نمی‌شود.[[73]](#footnote-73)

بنابراین معنی سنت و حدیث نزد علمای شرع یکی است از این جهت که می‌توان یکی را به جای دیگری به کار برد، چون در هر کدام از آن‌ها قول یا فعل یا تقریر یا صفتی به پیامبر نسبت داده شده است، ولیکن متخصصان هر فن هر کدام از دیدگاه فنی خود و از زاویة تخصص و موضوع علمی خود به سنت نگریسته‌اند.

**علمای حدیث**: رسول‎خدا به عنوان رهبری مرشد، و فرمانده ای مخلص و خیرخواه بررسی کرده‌اند که خداوند متعال از او به عنوان یک اسوه و الگوی برتر برای ما یاد کرده است. لذا آنان هر آنچه را كه با او پیوند داشته است، از سیره و اخلاق و خصوصیات شخصی، و اخبار و گفتار و رفتار با صرف نظر از اینکه آن امور حکمی شرعی را بنیاد نهاده‌اند یا خیر برای ما نقل کرده‌اند.[[74]](#footnote-74)

آنان هر چه از پیامبر نقل شده است از گفتار و رفتار و یا اقرار (تقریر) یا صفات طبیعی و اخلاقی حتی حرکات و سکناتش در خواب و بیداری قبل از بعثت یا بعد از آن را به عنوان سنت معرفی نموده‌اند. به همین خاطر است که تأثیر و نفوذ سنت در اثبات اموری مانند نبوت، سرمشق بودن پیامبر، ایمان استوار و علاقه شدید و احترام به آن حضرت، و پایبندی به سنت مطهر[[75]](#footnote-75) او بسیار شدید و گسترده است.

**علمای اصول**: آن‌ها توجه بسیاری به پژوهش در منابع شریعت و آوردن دلیل شرعی از نصوص و استخراج احکام از آن‌ها دارند و علمای اصول از این جهت که سنت بعد از قرآن منبع دوم شریعت است به آن اهمیت زیادی داده‌اند و سنت را اینگونه معرفی کرده‌اند: سنت عبارت است از هر چیزی که از پیامبر نقل شده است از گفتار و رفتار و تقریر، یا ترک کردن، نوشتن و اشاره کردنِ گویا و غیر این‌ها که خود احکامی را مقرر و اعلام می‌نماید که در قرآن کریم نیامده است.[[76]](#footnote-76)

**علمای فقه:** برداشتشان از واژه سنت چیزی است که درجه‌اش از درجه واجب و الزام کمتر است، چون واجب و فرض نزد آنان چیزیست که به انجام دهنده‌اش پاداش داده شود، و ترک کننده‌اش مجازات گردد، اما سنت نزد آن‌ها چیزیست که به انجام‌دهنده‌اش پاداش داده شود ولی برای انجام ندادنش کیفری نباشد. چون در اصطلاح آن‌ها رتبه‌اش از فرض کمتر است، اصولاً نگاه فقها به سنت متأثر از تخصص آن‌هاست، و مربوط به رشته علمی آن‌ها که عبارتست از جستجوی احکام شرعی در رابطه با اعمال بندگان از جهت وجوب و تحریم و استحباب و یا کراهت و مباح بودن. از این روی تعریفشان از سنت مطابق دایره‌ی تخصصشان می‌باشد.[[77]](#footnote-77)

سنت و رفتار صحابه:

دکتر محمد عجاج خطیب در این مورد می‌گوید: در کنار معنی قدیمی که واژه سنت بر آن دلالت دارد، علما (محدثین و اصولیین و فقها) گاهی واژه سنت را بر رفتار یاران رسول‎خدا هم اطلاق کرده‌اند با صرف نظر از اینکه سخن از آن رفتار در قرآن هم آمده باشد و یا از مأثورات روایت شده از پیامبر گرفته شده باشد.

یکی از آشکارترین اموری که به این شیوه در سنت مطرح شده است حد شراب است، چون در زمان پیامبر توبیخ شراب خوار معین نشده بود و گاهی چهل تازیانه می‌زدند، و گاهی هشتاد ضربه تازیانه و چون عمر[[78]](#footnote-78) در زمان خلافت خود در این باره با مردم مشورت کرد، عبدالرحمن پسر عوف[[79]](#footnote-79) گفت کمترین حد هشتاد ضربه است، و علی[[80]](#footnote-80) گفت بهتر است هشتاد ضربه بزنیم؛ چون هر گاه شراب نوشید مست می‌شود، و هر گاه مست شد هذیان می‌گوید، و اگر هذیان گفت بهتان می‌گوید، در نتیجه عمر در حد شراب خوار هشتاد ضربه زدند.[[81]](#footnote-81)

در خصوص مساله لزوم ضمانت صنایع هم این سنت خلفا و حکم ایشان بود که ملاک عمل قرار داده شد، علی می‌گوید این فقط به خاطر مصلحت مردم است. چون مردم احتیاج به سفارش ساختن وسایل دارند، و اگر صنعتگران ضامن و عهده‌دار کیفیت سفارشات مردم نباشند کم توجهی و بی‌مسئولیتی در نگهداری اشیاء مردم به وجود می‌آید، که منجر به خسارت دیدن اشیاء آنان می‌شود.[[82]](#footnote-82) مساله مشابه دیگر مساله جمع آوری قرآن در زمان خلافت ابوبکر است که با پیشنهاد عمر[[83]](#footnote-83) انجام پذیرفت. مسائل دیگری همچون واداشتن مردم به خواندن قرآن به یکی از قرائت‌های هفتگانه، تنظیم دفاتر خزانه‌داری، و چیزهایی از این قبیل هم بوده است که نگاه مصلحتی خلفا به جامعه، آن‌ها را اقتضا می‌کرد.[[84]](#footnote-84)

اما چیزی که دلالت بر کاربرد سنت به این معنا را می‌کند، فرموده پیامبر است که عرباض پسر ساریه[[85]](#footnote-85) روایت کرده که روزی رسول‎خدا نماز صبح را با ما خواند و سپس رو به حاضرین کرد و موعظه‌ رسایی فرمودند که چشمها را گریان و قلب‌ها را لرزان کرد، آنگاه یکی از صحابه گفت: ای رسول‎خدا مثل اینکه موعظه خداحافظی است به ما چه سفارشی می‌فرمايید؟ پیامبر فرمودند: «اوصیکم بتقوی الله عزوجل و السمع و الطاعة، و ان کان عبداً حبشیاً، فانه من یعش منکم بعدی فسیری اختلافاً کثیراً فعلیکم بسنتی و سنة خلفاء الراشدین المهدیین، و تمسکوا بها و عضوا علیها بالنواجد، و ایاکم و محدثات الامور، فان کل محدثة بدعة، و کل بدعة ضلالة»[[86]](#footnote-86)

(شما را به تقوای خدای متعال و شنوایی و فرمانبرداری از او وصیت می‌کنم، گرچه امیر شما غلامی حبشی باشد، چون اگر کسی از شما بعد از من زنده بماند اختلافات بسیاری را می‌بیند، پس واجب است از دستورات من و خلفای راشدین و هدایت‌ یافته بعد از من پیروی نمایید، و آن را با چنگ و دندان بگیرید، و از نوآوری در دین بپرهیزید، چون هر نوآوری در دین بدعت است و هر بدعتی گمراهی است)[[87]](#footnote-87).

در روایتی دیگر که عبدالله بن عمر نقل کرده است آمده است که رسول‎خدافرمود: «قال رسول‎الله ان بنی اسرائیل تفرفت علی اثنتین و سبعین ملة، و تفترق امتی علی ثلاث و سبعین کلهم فی النار الا ملة واحدة، قالوا: و من هی یا رسول‎الله قال: ما انا علیه و اصحابی»[[88]](#footnote-88)

(رسول خدا فرمود: بنی اسرائیل بر هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند، و امت من بر هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌شوند، همه وارد آتش می‌شوند مگر یک گروه، عرض کردند: آن گروه کدام است یا رسول‎الله فرمود: آن گروهی که بر راه من و اصحابم گام بر می‌دارد).[[89]](#footnote-89)

و همچنین استدلال آورده‌اند که سلف صالح می‌گفتند: «سنت عمرین» یعنی سنت ابوبکر و عمر. علاوه بر این‌ها ابن عبدالبر با نقل از مالک بن انس روایت کرده است که عمر بن عبدالعزیز فرمود:[[90]](#footnote-90)

«رسول خدا و زمامداران پس از او برنامه‏ا‌ی را پایه‌گذاری کرده‌اند که پذیرفتنش مساوی با تصدیق کتاب خدا و اطاعت کامل او و تقویت دین خداست هر کس که بدان عمل کند هدایت یافته است، هر که از آن یاری جوید یاری می‌شود اما مخالفت با آن عدول از طریق مؤمنان است، و کسی که به آن پشت کند خداوند هم از او روی بر می‌گرداند، و داخل جهنمش می‌کند و چه سرنوشت ناگواری!»[[91]](#footnote-91)

البته اگر به رفتار اصحاب لفظ سنت اطلاق می‌شود این به این معنا نیست که سنت در صدر اسلام به معنای عادات و آداب و رسوم موروثی جامعه عربی جاهلیت بوده است که بعداً به اسلام نقل شده است چنانکه گلدزيهر و همفکرانش گفته‌اند چون این ادعاها چنانکه دکتر اعظمی می‌گوید اساسا با آنچه نصوص مورد اعتماد مستند و مستدل می‌گویند مخالفت ریشه ای دارد. امام احمد در مسندش از سالم[[92]](#footnote-92) روایت کرده است که عبدالله بن عمر[[93]](#footnote-93) به رخصت‌های نازل شده در قرآن و تأیید شده با سنت رسول در مورد حج تمتع [حج اکبر] فتوا داده بود. دسته‌ای به ابن عمر اعتراض می‌کردند که چگونه با پدرت عمر مخالفت می‌کنی که از این امر نهی کرده است، عبدالله به آن‌ها می‌گوید: وای بر شما آیا از خدا نمی‌ترسید اگر عمر در زمان خود از آن نهی کرد از روی مصلحت و خیرخواهی بود و مقصودش کامل نمودن حج عمره بود. اما چرا آن را حرام می‌دانید؟ در حالی که خدا حلالش کرده است و رسول‎خداآن را انجام داده است آیا سنت رسول‎خدا برای پیروی سزاوارتر است یا سنت عمر؟[[94]](#footnote-94)

این نشان می‌دهد که واژه سنت در صدر اسلام مترادف با همان سنت پیامبر بود نه با عادات و رسوم معروف و موروث جاهلی. چون اگر سنت همان شاخص‌های شایع و قالبی جامعه‌ی جاهلیت بود، در آن صورت چگونه این گفته ابن عمر[[95]](#footnote-95) قابل توجیه خواهد بود؟

پس اگر سنت چنانچه گذشت به اعمال و عملکرد اصحاب رسول‎خدا قابل اطلاق است پس به راحتی می‌توان به آنچه از رفتار عملی رسول اکرم برای ما روایت شده است لفظ سنت را اطلاق کرد. اما حدیث آن اخباری است که از گفتار و رفتار و تقریرات و ویژگیهای پیامبر... به ما رسیده است.

با توجه به این توضیحات حال می‌توانیم بفهمیم که چرا علما درباره‌ی عالمان برجسته گفته‌اند که مثلا فلان شخص «امام در حدیث» و یا «امام در سنت» و یا «امام در هر دو علم حدیث و سنت» است و مقصودشان از این مورد اخیر آن است که وی هم عالم به علم حدیث است و هم آگاه از علم سنت یعنی متعهد به اجراء و جاری کردن آن بر زندگی خودش است.

سنت به این معنی آخر دقیقا نقطه مخالف آن بدعتی که رسول‎خدا آن را مساوی با گمراهی نامیده است. چون بدعت هیچ ربطی به شریعت ندارد، هر گمراهی داخل در آتش می‌گردد. با توجه به این امر می‌توانیم فرموده رسول‎خدا بفهمیم که:«من أحدث فی امرنا هذا ما لیس منه فهو رد»[[96]](#footnote-96) یعنی «هر کس چیزی را وارد این دین ما نماید که در آن نباشد مردود است.» همچنین با توجه به همین معنی می‌توانیم گفته عبدالرحمن ابن مهدی[[97]](#footnote-97) را - که یکی از دانشمندان بی‌همتا هم در علم حدیث و هم در دانش «سنت» است بفهمیم. آنگاه که ازایشان درباره مالک بن انس، و اوزاعی[[98]](#footnote-98)، و سفیان بن عیینه[[99]](#footnote-99) سؤال شد پاسخ دادند: اوزاعی در سنت امام است اما در حدیث خیر، و سفیان در حدیث پیشوا و امام است اما در سنت چنین نیست، اما مالک هم در سنت و هم در حدیث پیشوا و امام است.

جواب عبدالرحمن بن مهدی دلالت آشکار دارد بر اینکه سنت در اسلام -در این استعمال – ناظر به جنبه عملی اسلام است، اما دانش حدیث ناظر به جنبه نظری آن و به طور مشخص به بررسی گفتار و رفتار و تقریرات روایت شده از رسول‎خدا عنایت دارد.

بدین جهت است که می‌گویند: فلانی صاحب سنت و فلانی صاحب بدعت است، «اولی» به خاطر پیروی از راهنمایی پیامبر و «دومی» به خاطر سعی و تلاش در وارد کردن چیزی به دین که در آن نیست.[[100]](#footnote-100)

دکتر صبحی صالح می‌گوید: از این عجیب‌تر آن است که یکی از این دو مفهوم در تایید و پشتیبانی مفهوم دیگر مورد مطالعه قرار می‌گیرد گویی این دو از هر جهت با هم متفاوت و مغایر هستند تا جایی که ابن ندیم روا دانسته که کتابی با عنوان «سنت به گواهی حدیث» تألیف نماید. [[101]](#footnote-101)

جدا کردن دیگری بین حدیث و سنت صورت گرفته و آن نظری از علامه کتانی است که مطابق آن موقوفه سنت نیست بلکه حدیثی است.[[102]](#footnote-102)

دکتر محمد صباغ هم در حاشیه ای بر تقسیم بین سنت و حدیث در گفته امام عبدالرحمن بن مصدی می‌گوید: و اما این تقسیم بعدهاً مدت زیادی دوام نیاورد، و دو واژه مترادف هم شدند، ما نیز این طرح این تقسیم را فقط به خاطر فهم و توضیح عبارت مطرح شده از طرف ابن مهدی روا دانستیم و بس.[[103]](#footnote-103)

بنابراین مقصودم از سنت در اینجا: آن چیزی است که علمای حدیث اراده کرده و بیشترشان همان را دنبال کرده‌اند یعنی: اقوال و افعال و تقریرات و ویژگی‌های فطری و اخلاقی پیامبر بهمراه سیره، تاریخ غزوه‌های او هم قبل از بعثت مانند خلوت گزینی شان در غار حرا[[104]](#footnote-104) و اخلاق شایسته و رفتار نیکویشان که روشن‌گر احوالشان بوده است؛ و مانند سخن ام المؤمنین حضرت خدیجه که به ایشان می‌گوید: به خدا قسم که خداوند هرگز تو را گمراه نمی‌کند، چرا که براستی تو صله رحم را به جا می‌آوری، بسیار مهمان نواز هستی، از بینوایان و مستمندان دستگیری می‌کنی، در مصیبتهایی که از طرف حق تعالی نازل می‌شود به یاری مردمان می‌شتابی.[[105]](#footnote-105)

و یا اینکه وی امی بود و سواد خواندن و نوشتن نداشت، و با راستگویی و امانت‌داری و حسن خلق و صفات خیر دیگری معروف بوده است که در اثبات نبوت شان بسیار از آن‌ها بهره گرفته می‌شد چنانکه در حدیث مشهور هرقل اتفاق افتاده است.[[106]](#footnote-106)

این چنین اموری است که علما را بر آن داشته آنچه را هم که با قبل از بعثت پیامبر ارتباط داشته جزء سنت آن حضرت قرار ‌دهند؛ پس سنت نزد آنان عبارت است از هر چیزی که مربوط به پیامبر بوده است چه قبل و چه بعد از بعثت که عمل صحابه هم داخل در این تعریف می‌شود. و این کاملترین تعریف سنت[[107]](#footnote-107) است. سنت به این معنی نزد آنان با حدیث پیامبر مترادف و هم معنی است.[[108]](#footnote-108)

تا اینجا بطلان و بی‌اساس بودن گفته گلدزيهر در کتابش (دراسات محمدیه) آشکار می‌شود که بر اساس آن باید اصطلاح «حدیث» و اصطلاح «سنت» را از هم جدا دانست.[[109]](#footnote-109) چون این دو کلمه دارای معنای واحدی نیستند بلکه سنت به منزله دلیل برای حدیث[[110]](#footnote-110) می‌باشد. گلدزيهر با این گمان خود تفاوتی میان معانی لغوی و معانی اصطلاحی دو واژه حدیث و سنت قائل نشده است به همین جهت است که او به علت بی‌توجهی به اصطلاحات علمای شرع موضوعات را با یکدیگر خلط کرده است، به طوری که حتی اظهار می‌دارد که وجود اختلاف در معنی کلمه (حدیث) و (سنت) گویای نوعی آشفتگی در اندیشه مسلمانان است، و ما این اصطلاحات را کمی پیش کاملاً بررسی کردیم، و دیدیم که او هیچ اهمیتی به اصطلاحات علما نداده است، و حتی اندکی هم به معنای واقعی آن‌ها نزدیک نشده است.

و گفته‌اش که (سنت به منزله نشانه و دلیل حدیث) است ناشی از اعتقادش به وجود فرق میان حدیث و سنت است که او را مرتکب اشتباه کرده است. اتفاقا عکسش درست‌تر است، یعنی حدیث دلیل سنت است، ولی آن‌ها در اصطلاح علمای اصول به یک معنی هستند. از همین روست که مثلا می‌گویند: این سنت از رسول ثابت شده و آن سنت مثلا از او ثابت نشده است.

اولی: نظر به اینکه از رسول گرامی ثابت شده است که ایشان آن کار را گفته است یا انجام داده است، پس راه اثبات آن برای پیامبر وجود حدیث شریفی است که شاهد و گواه صدور آن امر باشد.

دومی: نظر به اینکه ما حدیثی اعم از گفتار و رفتار و تقریر پیامبر نداشته ایم که آن را تأیید نماید، پس چنین سنتی حالت الزام ندارد. همچنین اگر گفته شود: سنت این طور است، و یا این چنین در سنت آمده است، همه این‌ها دلیل شرعی الزام آور است؛ چون این امور به نحوی از انحا از پیامبر ثابت شده است.[[111]](#footnote-111)

خداوند متعال والاتر و آگاه‌تر است.

مطلب سوم: شبهه‌ای پیرامون نام‌گذاری و رد آن

لازم به ذکر نیست که دو واژه «سنت» و «حدیث» عربی هستند، هر چند دشمنان اسلام چون گلدزيهر این واقعیت را انکار نموده‌اند. او یک مرتبه می‌گوید که «واژه»‌ سنت از کلمه عبری (مشناه) گرفته شده است: و می‌گوید «حتی در اسلام هم این ایده منزلت خود را دارد، منظورم قانون مقدس دیگری است که در کنار قرآن محترم شمرده می‌شود چه مکتوب باشد و چه شفاهی چنانکه در بین یهود مشاهده می‌شود.»[[112]](#footnote-112)

و مرتبة دیگری می‌گوید: که این اصطلاح در اصل اصطلاحی جاهلی می‌باشد که اسلام آن را پذیرفته و از آن دوره اقتباس کرده است، هم کیشانش شاخت و مارغولیوث هم از او تبعیت کرده‌اند، علاوه بر آن‌ها دکتر محمد اعظمی هم در کتاب خود (دراسات فی الحدیث النبوی)[[113]](#footnote-113) همین نظر را نقل و تایید کرده است.

در این مورد قاسم احمد هم از شرق‌شناسان پیروی کرده و می‌گوید: آنچه لازم است که مسلمانان در آن دقت نمایند، شباهت بسیاری است که در میان این نظر و نظر یهودیان قدیم درباره وحی کتبی و شفاهی موجود است. تلمود یهودیان هم حاوی مشناه و جماره می‌باشد که مشابه حدیث و سنت اسلامی می‌باشد. و آن‌ها عبارتند از مجموعه آموزه‌های شفاهی روحانیان (خاخام‌ها) و عالمان بزرگ یهودی که در واقع تفسیر و شرح کتاب‌های مقدس در طول زمان می‌باشد که از زبان یهودا جولدن دانشمند یهودی[[114]](#footnote-114) روایت شده است.

شرق‌شناس دیگر فرید غیوم در کتاب (الحدیث فی الاسلام) می‌گوید: واژه حدیث از کلمه عبری یهودیان «هداش» گرفته شده است که به معنی جدید و یا به معنی اخبار و داستان[[115]](#footnote-115) می‌باشد. البته هدف از ایراد این شبهه هم نفی عربی بودن دو واژه حدیث و سنت است.

استاد بزرگوار شیخ محمود شلتوت در کتاب خود «الإسلام عقیدة وشریعة» این شبهه پوچ و اینکه واژه سنت برگرفته از زبان عبری باشد را نفی کرده است.[[116]](#footnote-116)

همچنانکه دکتر محمد اعظمی در کتاب خود (دراسات فی الحدیث النبوی) گفته بی‌اساس گلدزيهر را رد کرده است؛ که کلمه سنت در اصل یک اصطلاح جاهلی بوده که اسلام آن را پذیرفته و اقتباس نموده است.[[117]](#footnote-117)

همین شبهه را دکتر رئوف شلبی هم در کتاب خود «السنة النبویة بین اثبات الفاهمین ورفض الجاهلین» آورده و رد نموده است، او می‌گوید: با توجه به طبیعت حیات، خیر، هیچ گاه از شر و عدالت، از ظلم در امان نیست. و شیطان نیروهای خود را گسیل داشته تا بر ضد اسلام و منابعش جعل و بهتان درست کنند. همچنانکه بعضی از محققان گمان کرده‌اند که مسلمانان واژه سنت را از واژه عبری (مشنات) که در اصطلاح یهودیان به مجموعه روایت‌های اسرائیلی اطلاق می‌شود گرفته‌اند که در نظر آنان منبعی اساسی برای آگاهی از احکام تورات هستند. همچنانکه نوعی شرح و تفسیر تورات هم بشمار می‏آیند. می‏گویند سپس مسلمانان آنان را به واژه (سنت) تعریب کرده‌اند، و یهودیان ادعا می‌کنند که مسلمانان – بعد از تعریب – آن را نامی برای مجموعه‌ای از روایت‌های پیامبر قرار داده‌اند درست مانند واژه «مشنات» که نام مجموعه روایات اسرائیلیات است.

در جواب باید گفت: استاد بزرگوار دکتر رئوف شلبی اعتراض یهود و پیروانشان را به دو واژه «سنت» و «حدیث» در دو نکته خلاصه کرده‌اند و می‌گویند:

1. مسلمانان آن دو را از دو واژه «مشنات» و «هداش» که عبری‌اند به عربی تبدیل کرده‌اند.
2. مسلمانان آن دو را به مجموعه روایات پیامبر اطلاق کرده‌اند تا در مقابل استعمال واژه «مشنات» توسط یهودیان برای مجموعه روایات اسرائیلی که تورات را شرح می‌دهد، قرار بگیرد.

در رد نکته اول می‏گوئیم: در حقیقت عقل هیچ پژوهشگر امانت‌داری ادعای یهود و کسانی که از آن‌ها پیروی کرده‌اند را نمی‌پذیرد، که عربهای مسلمان اولیه، «مشنات» را به «سنت» و «هداش» را به «حدیث» تعریب کرده باشند.

اولاً: به خاطر عدم وجود شباهت در حروف و ساختار کلمه‌ها.

ثانیاً: به خاطر استعمال این دو واژه در شعر دوران جاهلی قبل از اسلام همچنانکه هم خداوند در قرآن و هم پیامبرع در حدیث شریفشان این دو کلمه را به شکلی که بیانش گذشت استعمال فرموده‏اند. بنابراین دیگر جایی برای بحث در اینکه واژه سنت، تعریب کلمه مشنات و واژه حدیث، تعریب واژه هداش باشد، باقی نمی‌ماند.

بنابراین دو واژه را عرب‌ها از دو کلمه مشنات و هداش تعریب نکرده‌اند، بلکه در اصل لغت خودشان است و صراحتاً در کتاب آسمانی، و حدیث پیامبر گرامی آمده است.[[118]](#footnote-118)

دکتر اعظمی می‌گوید: بر همین اساس آنچه گلدزيهر گفته است که سنت مصطلح جاهلی است و اسلام آن را به کار گرفته است، ادعای بی‌دلیلی است، و با دلایل معلوم تضاد دارد. اساساً استفاده جاهلیها و بت‌پرستان از یک واژه (هر چه باشد) در مفهوم لغوی آن به آن واژه لباس معینی نمی‌پوشاند، و آن را به یک واژه جاهلیت بدل نمی‌کند، بویژه اگر استفاده‌های مختلف‌شان از همان کلمه را مدنظر قرار دهیم، در غیر این صورت همه لغات زبان عربی اصطلاحاتی صرفا جاهلی می‌شوند و این را هیچ عاقلی نمی‌پذیرد.[[119]](#footnote-119)

همین جوابیه را می‏توان ردی بر گفته فرید غیوم شمرد که می‏گوید واژه «حدیث» برگرفته از کلمه عبری «هداش» است.

در رد نکته دوم: ابن قیم جوزیه[[120]](#footnote-120) در کتاب «اغاثة اللهفان» می‌گوید: مراد از کلمه مشنات کتابی است که علمای یهود آن را در زمان بابلی‌ها و فارس‌ها، و دولت‌های روم یونان نوشته‌اند که الکتاب الاصغر خوانده می‌شود و در حدود هشتصد صفحه ‌بوده است.

اما تلمود، الکتاب الاکبر است و علمای یهود آن را همراه با کتاب مشنات نوشته‌اند، و حجم آن در بزرگی به نصف بار استر می‌رسد، و علمایی که آن را نوشته‌اند هم عصر نبوده‌اند بلکه نسلی بعد از نسلی آن را نگاشته‌اند، و آنگاه که متأخرین به تألیف کتاب نگاه کردند که به مرور زمان به آن افزوده می‌شود، دریافتند که در این افزایش‌های متأخر چیزهای یافت می‌شود که مخالف اوائل کتاب است و دانستند اگر مانع این افزایشها نشوند، کار کتاب منتهی به شکاف و دوگانگی‏اي می‌شود که جبرانش امکان ندارد. لذا آن را منع و قطع کردند و به علماء هشدار دادند که از افزودن و زیاد کردن حجم کتاب خودداری کنند و افزودن و افزایش را تحریم کنند و گفتند که به همین مقدار کفایت کنند.[[121]](#footnote-121)

بنابراین مشنات و تلمود مجموعه‌ای از تالیفات فقهای یهود در اجابت خواسته‌های درونی شان است، که آن را به تورات و حضرت موسی نسبت داده‌اند. در حالی که حدیث نبوی و سنت مطهر چنین نیستند؛ این‌ها روایت پیامبرند که از طرف خداوند متعال به او الهام گردیده است، و هیچ دانشمند اسلامی در آن دخل و تصرفی جز حفظ و رعایت و اجرای آن ندارد. و آنچه صاحب سنت مطهر آن را به کار برده و آنچه که خودش انجام داده است از گفتار و رفتار و یا تقریر. .. الخ حدیث شریف و سنت مطهر می‌باشد. آنگاه که می‌فرماید: «قد یئس الشیطان بأن یعبد بارضکم، و لکنه رضی ان یطاع فیما سوی ذلک مما تحقرون من اعمالکم، فاحذروا یا ایها الناس، انی قد ترکت فیکم ما ان اعتصمتم به فلن تضلوا ابدا کتاب الله و سنة نبیه»[[122]](#footnote-122)

(شیطان ناامید شده است از اینکه در سرزمین شما پرستش شود، اما راضی شده است به اینکه با ارتکاب گناهانی که شما آن‌ها را کوچک می‌شمارید اطاعت شود، پس ای مردم هوشیار باشید، که من چیزی را در میان شما قرار داده‌ام که اگر به آن تمسک جویید هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و سنت پیامبرش).

به این ترتیب برای ما روش می‌شود که دو واژه «سنت» و «حدیث»:

1. هر دو عربی اصیل هستند.
2. قرآن کریم و سنت مطهر این دو واژه را به کار برده‌اند.
3. پیامبر خودش دو کلمه حدیث و سنت را به عنوان نامی برای مجموعه گفتارها، رفتارها و تقریراتشان برگزیده‌اند.

بنابراین امکان فرض اینکه مسلمانان واژه «سنت» را از واژه «مشنات» یا از کلمه «هداش» گرفته باشند و به عربی تبدیل کرده باشند، و یا فرض اینکه اصطلاحی جاهلی باشد، از بین می‌رود. و بسیار فرق است میان دلیل آشکار و روش اسلام، و دلیل انحرافی آن‌هایی که به سزای کارهايی که انجام داده‌اند از سوی پیامبرانشان داود و عیسی بن مریم نفرین شده‌اند.[[123]](#footnote-123)

و خداوند متعال والاتر و داناتر است.

مبحث سوم:  
حدیث پیامبر با سند متصل از ویژگی‌های امت اسلامی است

دکتر سعد المرصفی می‌گوید: حدیث نبوی با سند متصل ویژگی و خصوصیتی است که خداوند بزرگ آن را تنها به امت اسلامی بخشیده است و بس. ما در طول تاریخ هیچ ملتی از ملت‌های سایر پیامبران را نمی‌یابیم که به داشتن چنین مجموعه ناطقی و چنین شناسنامه جاویدانی از پیامبر خود (سند متصل احادیث او) مفتخر باشد. بلکه بر عکس می‌بینیم که همه امت‌های دیگر مستمند بوده و دارای یک منبع حدیثی مشخص از پیامبران خود نیستند به طوری که ارتباط میان آن ملت‌ها با پیامبرانشان از لحاظ علمی و تاریخی قطع شده است یعنی آن حلقه تاریخی که آنان را به عصر آن فرستادگان الهی پیوند می‌داد و آنان را از شؤون و شرایط و ضوابط حیات پیامبرانشان مطلع می‌کرد گم شده است تا جایی که بسیاری از اندیشمندان حتی در موجودیت آنان هم دچار شک شده‌اند، و ما با وجود مخالفت با این زیاده‌روی‌ها باور داریم‌ به اینکه حلقه‌های مفقوده‌ای وجود دارد که امکان جستجوی آن‌ها یا دستیابی به آن‌ها دیگر میسر نیست.

اما خاتم پیامبران– صلوات الله و سلامه علیه – پیامبری است که ما ریز و درشت زندگانیش را می‌دانیم، نکته‌ها و اخبار دقیق و موثق و کاملا مستندی از اخلاق و عادات و گرایشها و رغبت‌های او می‌دانیم که از غیر او با این قاطعیت و سند متصل سراغ نداریم، حتی آنچه که از پیامبران قبل از او هم می‌دانیم به واسطه وحی‏اي است که در کتاب خدا بر او نازل شده است، و او هم در حدیث شریف آن را شرح فرموده است.

پس حدیث متصل: شناسنامه جاودانی است که این زندگی مبارک را برای ما حفظ نموده است، و این از ویژگی‌های این امت اسلامی است نه هیچ امت دیگری، و این چیزی است که مسلمان را از حال پیامبر محبوبش آگاه می‌سازد و به او سعادت همنیشی با پیامبرش را می‏دهد. درست مثل اینکه در مجلسش حضور داشته باشد، و فرمایشاتش را با گوشهای خود گوش کرده، و مدتی از زندگیش را با او گذرانیده باشد؛ تا گفتارش را بشنود، و رفتارش را مشاهده نماید، و شرح حالش را ببینند. چنین موهبتی برای جنبش این امت ترازویی دقیق پر از سرزندگی و نیروی محرک است که مشوق انجام دادن کارهای خیر و نجات بخش و راست و درست برای این امت است.

به خاطر لطف و رحمت خداوند متعال به این امت، امت ما حافظه‌ای قوی و صداقت کاملی در نقل روایت دارد که به واسطه آن بر تمام ملت‌ها برتری جسته‌ است، و به راستی اصحاب گرامی – رضی الله عنهم اجمعین – هر چیزی را که شنیده یا مشاهده نموده‌اند به خوبی حفظ کرده‌اند، و بر حفظ آن بسیار حریص بوده‌اند تا از عهده نقل درست و موثق آن به خوبی برآیند. حرص و علاقه‏اي که در هیچ یک از امت‌های گذشته سراغ نداریم.

پس از اصحاب، تابعین و تابعین آن‌ها حفظ این امانت را عهده‌دار شده‌، و حدیث پیامبر عزیز را تبلیغ کرده‌اند. آری مسلمانان پی‌درپی و نسل بعد از نسل این روایات را از اشخاص عادل، حافظ و دقیق تحویل گرفته و به همان صورت آن‌ها را نقل و تبلیغ و روایت کرده‌اند.[[124]](#footnote-124)

راست می‌گویند: «که حدیث علمی ارزشمند، با شکوه و والا، و عالی رتبه است که انسان‌های مجتهد و کوشا به آن مشغول هستند، و انسان‌های ساده و کم کار از آن محروم می‌مانند، زیبائیهایش بر اثر گذشت زمان از بین نمی‌رود، عزت و جلالش در گذشته و حال پیوسته رفعت می‌یابد، چون مراد از کلام پروردگار با آن فهمیده می‌شود، و مقصود آن با پیوند متصل و محکم آن روشن می‌گردد، و با آن محاسن ویژگی‌های اسمی، صفاتی و ذاتی خداوند شناخته می‌شود، علاوه بر این‌ها حدیث همچنین از اسرار بلاغت سید و سرور عرب و عجم مصطفی نیز خبر می‌دهد.[[125]](#footnote-125)

دکتر محمد علی صابونی می‌گوید: حدیث نبوی با سند متصل از ویژگی‌هایی خواهد بود که خداوند متعال این امت اسلامی را به آن اختصاص داده است، و این گنج گرانقیمت، میراث پیامبر گرامی و سرور پیامبران است که در میان ما قرار داده شده است، و این امت آن را با همان تازگی و طراوت علی رغم گذشت چهارده قرن همچنان به همان صورت اولیه آن حفظ کرده است. اکنون ما وارد قرن پانزدهم از هجرت سید پیامبران شده‌ایم حدیث پیامبرمان را می‌شنویم و حفظ می‌کنیم آن چنانکه رسول‎الله گفته و در خطبه‌ها و فرموده‌هایش بیان نموده است، با چنان دقت و صحتی که گویی رسول‎الله خودش در میان ماست و این ساعت زنده است و با ما حرف می‌زند، آری در امت‌های کرة زمین هیچ کس به اندازه این امت اسلامی کلام پیامبرش را رعایت و حفظ نکرده است. عالی‌ترین درود و سلام‌ها بر پیامبرش باد، آیین خداوند متعال تا همیشه زنده و جاودان باد.[[126]](#footnote-126)

مبحث چهارم:  
حدیث پیامبر تاریخ اسلام است

بدیهی است که قرآن حکیم برای راهنمایی انسان‌ها به سمت مصالح دینی و دنیایی آن‌ها نازل شده است. بنابراین راه تلاش و نجات را برایشان بیان کرده و اعلام کرده است هر ملتی به آن برنامه عمل نماید به مقام خلافت خداوند و سعادت و سروری در زمین می‌رسد که مقامی بالاتر از آن نیست، و بهترین امتی خواهد شد که از بین انسان‌ها خارج شده است. و هر کس به این قانون و برنامه عمل ننماید در زمین پست‌ و ذلیل، و در دنیا و آخرت شقی خواهد بود.

حال اگر کسی از ما سؤال کند: آیا امتی در زمانی از زمان‌ها بوده است که به این برنامه عمل کرده باشد؟ و به آنچه وعده داده شده رسیده باشد؟ و این امت چگونه بوده‌اند، و روش عمل به این قانون چگونه بوده است، و تاریخ صحیح اعمال آن‌ها کجاست؟ به او می‌گوییم: بلی امت بزرگی بوده است که به این کتاب حکیم عمل کرده و آن را برای مدت زمانی طولانی قانون اساسی خود قرار داده است، و خداوند وعده خود را در مورد آن‌ها به اثبات رسانده است و نعمت خلافت و سروری در زمین را به آن‌ها عطا کرده و قلمرو قدرت آن‌ها را به مشرق و مغرب زمین گسترش داده است، ملتی که در تاریخ بشریت شبیه و نظیر نداشته‌اند.

تاریخ مشروح کارها و اقدامات شایسته آن‌ها و روش اجرای احکام قرآن و چگونگی عمل آن‌ها نیز بطور کامل و بی‌نظیری حفظ و ثبت شده است. چون تاریخ هیچ ملتی را نمی‌یابید که چون تاریخ این امت بیانگر مشروح اعمال و اجرای برنامه مقدسشان در همه امورشان بوده باشد.

این امت: پیامبر و یارانش، و تابعین نیکوکار آن‌ها هستند، و این تاریخ هم همان حدیث است، چرا که از راه حدیث است که روش عمل کردن پیامبر و یارانشان به قرآن دانسته می‌شود، و با حدیث دانسته می‌شود که قرآن، قانون قابل اجرایی است که در اصول اداری، و سیاسی، و شهروندی، و اخلاقی وغیره چقدر موفق بوده است. حدیث مجموعه نظریاتی نیست که احتیاج به تجربه و اثبات عملی بودن داشته باشد. اصولا اگر ما به نظر منکران حدیث عمل نمایيم تاریخ طلائی اسلام از بین می‌رود، و هیچ کس نمی‌تواند ثابت نماید که ملتی از ملت‌ها به قرآن عمل کرده و با تطبیق عملی آموزه‌های قرآن موفق به تأسیس حکومتی متمدن شده است. و آیا مسلمانان راضی به چنین چیزی هستند؟ خیر به خدا قسم، هیچ وقت نه مسلمانان به این راضی خواهند شد و نه علم و نه تاریخ بشریت.

﴿فَمَالِ هَٰٓؤُلَآءِ ٱلۡقَوۡمِ لَا يَكَادُونَ يَفۡقَهُونَ حَدِيثٗا ٧٨﴾[[127]](#footnote-127) [النساء: 78].

«این مردمان را چه شده است که سخن نمی‌فهمند».

مبحث پنجم:  
یادگیری حدیث، نیاز اساسی هر طالب علم

دکتر محمد صباغ می‌گوید: تحصیل و یادگیری حدیث نیاز اساسی برای هر دانش آموزی است، فرقی نمی‌کند که تخصصش در زمینه شریعت باشد یا ادبیات عرب و یا در تاریخ و هر علم دیگری. در هر حال ضرورت یادگیری علم حدیث برای تخصص یافتن در علوم دینی کاملا واضح و بدیهی است.

حدیث و زبان عربی

در خصوص دانش آموز یا دانشجویان زبان عربی می‌توانیم دلایل یا انگیزه‏های یادگیری حدیث را این چنین قرار دهیم:

یکم: تأثیر حدیث پیامبر بر فرهنگ عربی فراتر از تصور است، در حقیقت روش آن همه شاخه‌های فرهنگ و دانش ما را تحت شعاع و تاثیر قرار داده است، ما می‌بینیم که شیوه استناد تمام کتب و منابع تاریخی و ادبی کتابخانه‌های ما از شیوه استنادی حدیث اخذ شده است. چون در ذکر اخبارشان بر ذکر سند تکیه دارند مانند کتاب «الاغانی» ابو فرج اصفهانی، و کتاب «الامالی» از ابو علی قالی و «تاریخ الرسل و الملوک» ابن جریر طبری، کتاب‌هايی از قبیل طبقات رجال، و کتاب‌های تاریخ و کتاب‌های شرح حال و سیره و غیره موجودیت خود را مدیون برکات حدیث نبوی هستند.

دکتر شوقی ضیف می‌گوید: «حدیث بود که باب کتابت تاریخ را گشود و زمینه پیدایش کتب طبقات را در همه فنون آماده ساخت، و این بدون در نظر گرفتن علومی است که مستقیماً از آن نشأت گرفته‌اند مانند علوم حدیثی و یا با مشارکت آن مانند علوم تفسیر و فقه، که خود باعث انقلاب علمی بزرگی گردیده است». دکتر احمد امین نیز می‌گوید: جمع آوری حدیث سبب و اساس پیدایش علومی مانند تفسیر و فقه و تاریخ سیره و تاریخ فتوحات، و طبقات و غیره است که از او جدا شده‌اند... الخ.»[[128]](#footnote-128)

دوم: حدیث نبوی از بلیغ‌ترین منابع زبان ماست علاوه بر اینکه از والاترین و درخشان‌ترین نمونه‏های متون ادبی پس از قرآن بشمار می‌رود. لذا پژوهش و مطالعه مفید و موثر در زبان عربی پژوهشی است که در آن دانش آموز و یا دانشجو از متون زیبا بهره ببرد تا از سبک و شیوة آن‌ها در بیان و خطابه‌اش متأثر گردد. ....

سوم: ادبیات و علوم عربی اصولا در خدمت قرآن و حدیث قرار دارد، حتی با صراحت می‌توان گفت: تمام تنوع و گوناگونی دانش و بینش ما در علوم و فنون و معارف مختلف، فقط به خاطر خدمت به قرآن و سنت می‌باشد و در این مورد امام عبدالقادر بغدادی[[129]](#footnote-129) می‌فرماید: آگاه باشید که هر صفت ویژه‌ای که از خصوصیات افتخارآمیز مسلمانان در علوم و فن آوری، و پژوهش به حساب آمده، اهل سنت در آن علمدار بوده و بیشترین سهم را داشته است.[[130]](#footnote-130)

چهارم: به خاطر در آمیختگی محکمی که میان علوم عربی و علوم اسلامی هست، هیچ پژوهشگری در ادبیات عربی خبره و آگاه نمی‌شود مگر اینکه با دیگر علوم اسلامی هم آشنایی نسبی داشته باشد.

پنجم: حدیث نبوی یکی از منابع اصلی شواهدی است که در تدوین قواعد و دستور زبان عربی بکار می‌رود.[[131]](#footnote-131)

ششم: قواعد علم اصطلاح که گذشتگان مسلمان ما آن را بنیان نهاده‌اند روش قضاوت در مورد اخبار را بدون اینکه متأثر از هیچ معیار دیگری و غیر از تطبیق آن قواعد باشد یاد می‌دهد.

می‌گوییم: این علمی است که امت اسلامی به خاطر داشتن آن بر تمام عالم بشریت فخر می‌فروشد، شرح مفصل این مسأله در بحث (اهمیت اسناد در دین، و اختصاص امت اسلامی به این ویژگی از میان سائر امت‌ها)[[132]](#footnote-132) خواهد آمد.

حدیث و تاریخ

اما در بیان اهمیت یادگیری حدیث برای دانش آموزان و دانشجویان رشته تاریخ کافیست دلایلی را که دکتر اسد رستم استاد تاریخ دانشگاه لبنان[[133]](#footnote-133) بر شمرده است، یادآوری نماییم، که می‌گوید: اولین کسانی که نقد روایات تاریخی را نوشته و قواعدی برای این کار قرار دادند علمای دین اسلام بودند، چون آن‌ها به شدت به توجه کردن به فرموده‌ها و رفتار پیامبر برای فهم قرآن و پخش و توزیع عدالت نیاز داشتند. لذا گفتند: فرموده‌های پیامبر چیزی جز وحی و پیامی نیست که از سوی خدا بدو وحی و الهام می‌گردد، آنچه خداوند بر حضرت تلاوت فرموده قرآن، و آنچه به نام قرآن تلاوت نفرموده سنت نام دارد. پس به جمع آوری و تدوین و مطالعه حدیث روی آوردند و در این میان اصول و قواعدی را به علم تاریخ هدیه کردند که در اساس و جوهره تا به امروز مورد احترام محافل علمی می‌باشد.

دکتر محمد صباغ می‌گوید: استاد مذکور کتابی را به عنوان (مصطلح التاریخ) تألیف کرده است و در آن تکیه بر قواعدی کرده است که علمای حدیث آن را بنا نهاده‌اند.

وی می‌گوید که موضوع کتاب مذکور نقد اصول و جستجوی حقائق تاریخی و توضیح و عرضه آن‌ها همراه با نقد مخالفان علم حدیث است. وی می‌گوید: ما توانایی این را داریم که با صراحت و تأکید به دوستانمان در غرب بگوییم آنچه که شما این چنین به آن می‌بالید در واقع ابتدا در کشورهای ما بوجود آمده و رشد و ترقی کرده است، و ما به آموزش و عمل کردن به قواعد و پایه‌های آن از همه مردم سزاوارتر هستیم.[[134]](#footnote-134)

دکتر سباعی می‌گوید: مؤلف در کتاب خود اعتراف نموده که قواعد مصطلح حدیث صحیح‌ترین روش علمی جدید برای تصحیح اخبار و روایات است، و در باب ششم (العداله و الضبط) پس از یادآوری وجوب اطمینان از عدالت راوی که باید در نقل خبر امین باشد، گفته است: «آنچه که لازم به یادآوری و جای بسی تعجب همراه با تقدیر دارد چیزی است که علمای حدیث صدها سال پیش در این باب به آن دست یافته‌اند، اینک نمونه‌هایی را که در تألیفات آن‌ها وجود دارد تماماً حرف به حرف می‌آوریم تا اشاره‌ای به دقت علمی آن‌ها، و اعترافی باشد به دینی که بر گردن علم تاریخ دارند، مولف در ادامه شروع به بازگویی نصوصی از پیشوایان دینی همچون مالک و مسلم و غزالی و قاضی عیاضی و ابی عمرو بن صلاح نموده است.» [[135]](#footnote-135)

اهمیت حدیث نبوی در سایر علوم دیگر هم از آنجاست که حدیث منبعی برای هر گونه شناخت و معرفتی است. پیامبر در خلال احادیث شریف خود تمام احکام مرگ و زندگی را بیان و توضیح فرموده است.

چنانکه امام ابن قیم جوزی: می‌گوید: «رسول خدا در حالی رحلت فرمودند که هر پرنده‏اي که در آسمان بال‌هایش را جنبانده باشد چیزی از علم آن به امت آموزش داده شده بود، حضرت همه چیز را به آن‌ها یاد داده بود، حتی آداب دستشویی رفتن، آداب زناشویی، و خواب و بیداری و نشستن، و خوردن و آشامیدن و سوار و پیاده شدن، وسفر و اقامت، و کلام و سکوت، و معاشرت و کناره‌گیری، و فقر و غنی و بیماری و سلامتی، و همه احکام مرگ و زندگی، و عرش و کرسی و ملائکه و جن و آتش و بهشت و روز قیامت و سایر رویدادها را مانند کسی که با چشم آن‌ها را می‌بینند تعریف و توصیف کرده است. پیامبر، پروردگار و آفریدگار انسان را آنچنان به آن‌ها شناسانده مانند اینکه او را با تمام کمال و جلالش می‌بینند و مشاهده می‌کنند، نیز چنان آنان را با پیامبران و امت‌هایشان و آنچه انجام داده و یا بر آن‌ها گذشته است آشنا کرده مثل اینکه با آن‌ها هستند، ایشان را با راه‌های خیر و شر و فراز و نشیب آن‌ها چنان آشنا کرده که هیچ پیامبری برای امتش چنان نکرده است. حالات و شرایط عوالم مرگ و عالم برزخ و نعمتها و عذابهای روح و بدن در آن حالات را به طرز بی‌نظیری برای امتش توصیف فرموده است. دلایل‌ عقلی و نقلی توحید و نبوت و تباهی و بطلان راه اهل کفر و گمراهی را چنان برای امت توضیح داده که احتیاج به چیز دیگری ندارد، مگر در مواردی که برای تبلیغ توضیح نکاتی نهانی و مبهم لازم می‌نماید. تاكتیک‌های جنگی و شیوه‌های رویارویی با دشمن و راه پیروزی بر دشمنان را چنان به آن‌ها آموزش داده است که اگر در مورد آن شیوه‌ها حقیقتا تعقل می‏کردند و آن‌ها را در همه جنگها رعایت می‌کردند هیچگاه دشمن توانایی ایستادگی در برابرشان را پیدا نمی‏کرد. حضرت محمد امت خود را از حیله‌های شیطان و راه‌های نفوذ او و راه‌های جلوگیری از کاری شدن حیله و مکر وی به خوبی آگاه ساخته است. وی همچنین آن‌ها را با طریقه خودشناسی و انواع ویژگی‌ها و دسیسه‌ها و نهفته‌های درونی بشر چنان آگاه ساخته که با وجود آن دیگر احتیاج به توضیح بیشتری ندارند.

به طور کلی رسول اسلام راه کسب خیر و مصلحت دنیا و آخرت را روی هم برای انسان‌ها به ارمغان آورده است، و خداوند متعال امت او را به هیچ کس دیگری محتاج نکرده است[[136]](#footnote-136). با یادآوری این امور و این توضیحات چگونه مغرضان گمان می‌برند که برای اسلام و مسلمانان بدون سنت مطهر پیامبردین و علم و تمدنی قابل تصور است؟

بنابراین شک و گمان در احادیث پیامبر شک و گمان در اسلام و تمام علوم و معارف است، چنانکه دکتر محمد ابو زهره: می‌گوید: «اگر ما هم به سخن کسانی که قلبشان بیمار است از کافران دشمن اسلام گوش فرا دهیم و در مسیر شبهاتی گام نهیم که بر لبه پرتگاههای خطرناک بنا شده است، اعتمادمان را به همه علوم از دست می‌دهیم، چرا که خردهای طرح کننده این شبهات حتی به اندازه یک دهم علمای حدیث در کار خود دقت و موشکافی و مطالعه و مجاهده به خرج نداده‌اند. حال اگر دژ محکم سنت با آن همه توجه و عنایت ودلسوزی‎در‏بنایش‏که‏تاریخ‏و‏واقعیت‌‏شاهد‏آن‏است، فرو ریختنی باشد بی‌گمان دیگر علمی باقی نمی‌ماند که بتوان به آن اعتماد و باور داشت، و همین باور برای اثبات حماقت و جهالت این جماعت کافی است).[[137]](#footnote-137)

باب اول:  
آشنایی با دشمنان سنت نبوی

**شامل مقدمه و چهار فصل:**

**فصل اول: دشمنان سنت نبوی از هواپرستان و بدعت گزاران قدیمی (خوارج و رافضیان و معتزله)**

**فصل دوم: دشمنان سنت پیامبر از شرق‌شناسان**

**فصل سوم: دشمنان سنت نبوی از هوا‌پرستان و بدعت‌گزاران جدید (لائیک، بهائی و قادیانی)**

**فصل چهارم: اهداف دشمنان اسلام از حیله و نیرنگ علیه سنت مطهر نبوی در گذشته و امروز**

مقدمه:  
تعریف (اعداء) از لحاظ لغوی و شرعی

تعریف (اعداء) در لغت

اعداء جمع عدو است و آن جمعی که نظیر ندارد، خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ إِذۡ كُنتُمۡ أَعۡدَآءٗ فَأَلَّفَ بَيۡنَ قُلُوبِكُمۡ﴾ [آل عمران: 103].

«و نعمت خدا را بر خود به یاد آورید که آنگاه دشمنانی بودید و خدا میان دلهایتان پیوند داد».

و می‌فرماید:

﴿وَيَوۡمَ يُحۡشَرُ أَعۡدَآءُ ٱللَّهِ إِلَى ٱلنَّارِ فَهُمۡ يُوزَعُونَ ١٩﴾ [فصلت: 19].

«روزی دشمنان خدا به سوی آتش دوزخ رانده و بر لبة آن گرد آورده می‌شوند».

در سنت مطهر پیامبر هم آمده است که ایشان می‌فرماید:

«یا معشر الانصار ألم آتکم ضلالا فهداکم الله عزوجل بی، ألم آتکم متفرقین فجمعکم الله بی، ألم آتکم أعداء فألف الله بین قلوبکم قالوا: بلی یا رسول‎الله»[[138]](#footnote-138)

یعنی «ای جماعت انصار آیا شما پریشان و گمراه نبود آنگاه من به نزد شما آمدم و خدا شما را به وسیله من هدایت کرد، آیا پراکنده نبودید و خداوند به واسطه من شما را جمع گردانید، آیا دشمن هم نبودید و خداوند در دل‌های شما الفت و دوستی ایجاد کرد، عرض کردند: بلی ای رسول‎خدا».

لفظ «أعادی» هم جمع الجمع است، راغب می‌گوید: اصل عدو به معنی تجاوز و ضد الفت و همنوایی می‌باشد، اگر دشمنی با حرکت و اقدام عملی باشد گفته می‌شود: «العدو» و اگر قلبی باشد به آن عداوت می‌گویند. و عدا علیه از باب سما عدوا عدوا مانند فلس و فلوس است. و با هر دو قرائت هم این آیة قرآنی خوانده شده است: ﴿فَيَسُبُّواْ ٱللَّهَ عَدۡوَۢا بِغَيۡرِ عِلۡمٖۗ﴾ [الأنعام: 108].

«حسنِ قاری عدوّ را با تلفظ سموّ خوانده است».

سیبویه می‌گوید[[139]](#footnote-139): عدو صفت است، لکن به اسم شباهت هم شباهت دارد، و مثنی و جمع و مونث می‌شود، متضاد ولی است، و گفته می‌شود: «عدو بین العداوة و المعاداة». مؤنث آن عدوة می‌شود مثلا می‌گویند: «هذه عدوة الله» این زن، دشمن خداست. فراء می‌گوید[[140]](#footnote-140): به این خاطر هاء تأنیث به آن داخل کرده‌اند تا شبیه صدیقه باشد؛ چون گاهی چیزی را بر ضدش بنا می‌کنند. در جمع (عدوه) عدایا هم گفته‌اند جز در شعر شنیده نشده، عبارت «تعادی القوم» یعنی با هم دشمنی کردند.

عداوه (عداوت) هم اسمی عام و کلی از عدو است و در کتاب خداوند متعال آمده است:

﴿وَأَلۡقَيۡنَا بَيۡنَهُمُ ٱلۡعَدَٰوَةَ وَٱلۡبَغۡضَآءَ﴾[[141]](#footnote-141) [المائدة: 64].

«ما در میان آنان تا روز قیامت دشمنی و کینه‌توزی افکنده‌ایم».

تعریف (اعداء) از نظر شرع

پروردگار عزیزمان در کتاب عظیم خود در مورد دشمنان (اعداء) خود و دشمنان این دین و این ملت از اهل کتاب (یهود و نصاری) و کیش‌های باطل مشرکان، و کافران، و منافقان، و پیروان مذهب‌های ساختگی چنین سخن می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمۡ أَوۡلِيَآءَ تُلۡقُونَ إِلَيۡهِم بِٱلۡمَوَدَّةِ وَقَدۡ كَفَرُواْ بِمَا جَآءَكُم﴾ [الممتحنة: 1].

«ای مؤمنان! دشمنان من و دشمنان خویش را به دوستی نگیرید به طوری که نسبت بدیشان محبت بورزید در حالی که آنان ایمان به حق و حقیقی ندارند که برای شما آمده است».

مصطفی نیز در سنت مطهر خود بر این عداوت تأکید فرموده است، و امتش را از دشمنان بر حذر داشته است. خدای متعال از عداوت و دشمنی اهل کتاب چنین یاد می‌کند:

﴿وَلَا ٱلنَّصَٰرَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمۡۗ﴾ [البقرة: 120].

«یهودیان و مسیحیان هرگز از تو خشنود نخواهند شد، مگر اینکه از آیین آن‌ها پیروی کنی».

از ابن عمرب روایت شده که فرمود آنگاه که اهل خیبر دست و پای عبدالله بن عمر را شکستند، عمر بلند شد و در سخنانی فرمودند: همانا رسول‎خدا با یهودیان خیبر بر سر اموالشان معامله کرد، و فرمود: شما را تا وقتی که خداوند نگه دارد نگه می‌داریم، و به درستی عبدالله پسر عمر برای گرفتن اموال خود به آنجا رفته بود که شبانه به او حمله شد و دستها و هر دو پایش را شکستند. پس در آنجا غیر از یهود دشمن دیگری نیست، آری آن‌ها دشمن ما و متهم ما هستند.[[142]](#footnote-142)»

خداوند متعال در مورد عداوت و کینه‌توزی باطل کیشان مشرک نیز می‌فرماید:

﴿بَرَآءَةٞ مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦٓ إِلَى ٱلَّذِينَ عَٰهَدتُّم مِّنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ١﴾ [التوبة: 1].

«(این اعلام) بیزاری خداوند و پیغمبرش از مشرکانی است که شما با آن پیمان بسته‌اید».

و در حق کافران خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلۡكَٰفِرِينَ كَانُواْ لَكُمۡ عَدُوّٗا مُّبِينٗا ١٠١﴾ [النساء: 101].

«بی‌گمان کافران دشمنان آشکار شمایند».

و در مورد منافقان می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ يُخَٰدِعُونَ ٱللَّهَ وَهُوَ خَٰدِعُهُمۡ﴾ [النساء: 142].

«بی‌گمان منافقان خدا را گول می‌زنند در حالی که خداوند ایشان را گول می‌زند».

رسول‎خدا نیز در مورد آن‌ها می‌فرماید:

«إن أخوف ما أخاف علی أمتی کل منافق علیم اللسان»[[143]](#footnote-143)

ترسناک‌ترین دشمنی که از آن درباره امتم بیم دارم منافق دانا و سخنور است. خداوند متعال دربارة پیروان مذاهب انحرافی و ساختگی می‌فرماید:

﴿وَإِنَّ كَثِيرٗا لَّيُضِلُّونَ بِأَهۡوَآئِهِم بِغَيۡرِ عِلۡمٍۚ﴾ [الأنعام: 119].

«بسیاری را با هواها و هوس‌های خود و بدون آگاهی سرگشته و گمراه می‌سازند‌».

ابو قلابه: می‌گوید[[144]](#footnote-144): «با هواپرستان هم‌نشینی و مجادله نکنید،

چون اطمینان ندارم که شما را در گمراهی خودشان فرو نبرند، یا چیزهایی را که برای شما معلوم و مسلم است بر شما گنگ و نامفهوم نسازند».[[145]](#footnote-145)

فصل اول:  
دشمنان سنت از هواپرستان و بدعت‌گذاران قدیمی

پیشگفتار: تعریف دشمنان سنت از هواپرستان و بدعت‌گذاران

رسول خدا در حالی به نزد رفیق اعلی خود شتافت که رسالت پروردگارش را کاملاً تبلیغ فرموده بود و هیچ خیری نمانده بود که امتش را به آن راهنمایی نکرده باشد، و هیچ شری نمانده بود که امتش را از آن بر حذر نداشته باشد، چنانکه فرموده است:

«إنه لم یکن نبی قبلی إلا کان حقا علیه أن یدل أمته علی خیر ما یعلمه لهم، و ینذرهم شر ما یعلمه لهم. .. الحدیث»[[146]](#footnote-146)

«هیچ پیامبری قبل از من نبوده مگر اینکه وظیفه داشته است که امتش را به هر آنچه که مفید بوده است راهنمایی و آن‌ها را از هر آنچه برایشان مضر دانسته برحذر دارد».

اما در رأس خیرهایی که پیامبر به سوی آن راهنمایی فرمودند و به آن توصیه فرمودند، چنگ زدن به کتاب خدای متعال و چنگ زدن به سنت مطهرش و سنت خلفای راشدین و هدایت یافته پس از خود بود، چنانکه در حدیث معروفشان فرموده اند:

«إنی قد ترکت فیکم ما إن اعتصمتم به، فلن تضلوا أبدا؛ کتاب الله عزوجل و سنه نبیه»[[147]](#footnote-147)

«براستی چیزی را در میان شما بر جای گذاشته‏ام که اگر به آن تمسک جویید، هرگز گمراه نخواهید شد؛ کتاب خدا و سنت پیامبرش».

و در حدیث دیگری رسول‎خدا می‌فرماید:

«اوصیکم بتقوی الله عزوجل و السمع، و الطاعه، و إن کان عبدا حبشیا؛ فإنه من یعش منکم بعدی فسیری اختلافاً کثیرا، فعلیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدین المهدیین، تمسکو بها و عضوا علیها بالنواجذ. .. الحدیث»[[148]](#footnote-148).

«شما را وصیت می‌کنم به تقوی و پرهیزگاری خداوند متعال و به فرمانبرداری و اطاعت، گرچه امیر شما غلامی حبشی باشد، چون براستی کسان پس از من شاهد اختلافات زیادی خواهند بود، پس بر شما لازم است که از سنت من و خلفای راشد و هدایت یافته بعد از من پیروی نمائید، و با چنگ و دندان به آن‌ها بچسبید.»

از جمله شر و گزندهایی که امتش را از آن بر حذر داشته است پیروی از خواسته‌های هوا‌پرستان و بدعت‌گذاران است – چنانکه در روایتی از عمر بن خطاب رسول‎خدا به عایشهل فرمودند:«ای عائشه[[149]](#footnote-149):

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ فَرَّقُواْ دِينَهُمۡ وَكَانُواْ شِيَعٗا لَّسۡتَ مِنۡهُمۡ فِي شَيۡءٍۚ﴾ [الأنعام: 159].

«...هم أصحاب البدع و أصحاب الأهواء لیس لهم توبة أنا منهم بریئ، و هم منی برآء».[[150]](#footnote-150)

یعنی: «ای عایشه آن‌هایی که دین خود را پراکنده کردند و به گروه‌ها تقسیم شدند، تو در هیچ چیز آن‌ها نیستی، آن‌ها پیروان بدعت، و نفس و هوی هستند، و توبه و بازگشتی برای آن‌ها نیست من از آن‌ها بری و آنان هم از من مبرا هستند.»

و در حدیثی از عائشهل می‌خوانیم که روایت کرده است: رسول‎خدا این آیه را بر ما خواند:

﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ مِنۡهُ ءَايَٰتٞ مُّحۡكَمَٰتٌ هُنَّ أُمُّ ٱلۡكِتَٰبِ وَأُخَرُ مُتَشَٰبِهَٰتٞۖ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمۡ زَيۡغٞ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَٰبَهَ مِنۡهُ ٱبۡتِغَآءَ ٱلۡفِتۡنَةِ وَٱبۡتِغَآءَ تَأۡوِيلِهِۦۖ وَمَا يَعۡلَمُ تَأۡوِيلَهُۥٓ إِلَّا ٱللَّهُۗ وَٱلرَّٰسِخُونَ فِي ٱلۡعِلۡمِ يَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِۦ كُلّٞ مِّنۡ عِندِ رَبِّنَاۗ وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّآ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ٧﴾ [آل عمران: 7].

«او است که کتاب را بر تو نازل کرده است، بخشی از آن، آیه‌های محکمات است، آن‌ها اصل و اساس این کتاب هستند، و بخشی از آن آیه‌های متشابهات است، اما کسانی که در دل‌هایشان کژی است برای فتنه‌انگیزی و تأویل به دنبال متشابهات می‌افتند. در حالی که تأویل آن‌ها را جز خدا و کسانی که راسخان در دانش هستند، نمی‌دانند. می‌گویند: ما به همة آن‌ها ایمان داریم همه از سوی خدای ما است و جز صاحبان عقل متذکر نمی‌شوند....

عایشهل ادامه می‌دهد: سپس رسول‎خدا فرمودند:

«فاذا رأیتم الذین یبتغون ما تشابه منه فاؤلئک الذین سمی الله فاحذروهم»[[151]](#footnote-151)

«پس هر گاه کسانی را دیدید که به دنبال آیات متشابه آن هستند از آنان بپرهیزید چون خدا در این آیه آن‌ها را اراده ‌فرموده است. ابی امامه باهلی[[152]](#footnote-152) هم از پیامبر روایت دارد که در فرموده خداوند متعال:

﴿فَأَمَّا ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمۡ زَيۡغٞ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَٰبَهَ مِنۡهُ﴾ [آل عمران: 7].

مراد خوارج هستند. و در فرموده خداوند متعال:

﴿يَوۡمَ تَبۡيَضُّ وُجُوهٞ وَتَسۡوَدُّ وُجُوهٞۚ﴾ [آل عمران: 106].

«روزی که روهایی سفید و روهائی سیاه می‌گردند.»

می‌گوید منظور از آن‌ها خوارج هستند.[[153]](#footnote-153)

حافظ ابن کثیر می‌گوید[[154]](#footnote-154): این حدیث کمترین امتیازش این است که منقول از زبان یکی از اصحاب است و معنایش هم صحیح است، چون اولین فتنه‏ای که در اسلام واقع شد، فتنه خوارج بود، و اساس پیدایش این فرقه به خاطر دنیا بود، آنگاه که رسول‎خدا را دیدند که غنائمی را تقسیم می‌نماید، آن‌ها به عقل ناقص خود پنداشتند که ایشان تقوی خدا را کنار گذاشته و در تقسیم غنايم، عدالت را رعایت نمی‌کنند، لذا حضرت را با گفته غافلگیر کردند که از زبان یکی از آنان به نام «ذو الخویصره»(ریز لگن)- که خدا لگنش را پاره کند – گفته شد که: «ای محمد از خدا بترس». از ابی سعید خدری[[155]](#footnote-155) هم روایت است که: یک وقت که در خدمت رسول‎خدا بودیم و ایشان مشغول تقسیم سهمی بوند. ذو الخویصره- که از فبیله تمیم است- آمد و گفت: ای رسول‎خدا عادل باش. رسول‎خدا هم به او فرمود:

«ویلک و من یعدل اذ لم اعدل؟ قد خبت و خسرت إن لم أکن أعدل»

یعنی «وای بر تو اگر من عادل نباشم چه کسی عادل است؟ به راستی متضرر و خسارتمند خواهم بود اگر در این کار عادل نبوده باشم». در روایت خالد[[156]](#footnote-156) آمده است که در آن لحظه عمر گفت: ای رسول‎خدا به من اجازه دهید، تا گردنش را بزنم، که حضرت فرمودند:

«دعه، فإن له أصحاباً یحقر أحدکم صلاته مع صلاتهم، و صیامه مع صیامهم، و یقرئون القرآن، لایجاوز تراقیهم، یمرقون من الدین کما یمرق السهم من الرمیه. .. الحدیث»[[157]](#footnote-157)

«او را به حال خود بگذار، چون او را دوستانی است که شما ادای نماز و روزه با آن‌ها را حقیر و ناچیز می‌شمارید. قرآن می‌خوانند ولی از حنجره آن‌ها بالاتر نمی‌رود، از دین خدا خارج می‌شوند به مانند تیر که از کمان خارج می‏شود...». ظهور بعدی آن‌ها در دوران خلافت علی و در جنگ نهروان بود، بعدها از دل این گروه فرقه‌ها و دسته‌ها و اندیشه‌های زیادی بیرون آمد و پراکنده شد. بعد فرقه هایی چون قدریه به وجود آمد و بعد معتزله، سپس جهمیه، و غیر آن‌ها از بدعت‌گذارانی که پیامبر امین و راستگو در موردشان می‌فرماید:

«و ستفترق هذه الأمه علی ثلاث و سبعین فرقه کلها فی النار إلا واحده، قالوا: و ما هم یا رسول‎الله؟ قال: من کان علی ما أنا علیه و أصحابی»[[158]](#footnote-158)

«این امت در آینده به هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌شوند که به جز یک گروه، همه داخل آتش می‌شوند. عرض کردند یا رسول‎خدا آن کدام است؟ فرمود: گروهی که بر آیین من و یارانم هستند.»

از عمر بن خطاب روایت است، که گفت:«اصحاب رأی و اجتهاد (در مقابل سنت) دشمنان سنت هستند، چون از درک و حفظ احادیث و عمل به آن‌ها ناتوانند. پس وقتی از آن‌ها سوال می‌شود خجالت می‏کشند که بگویند: نمی‌دانیم در نتیجه با رأی و نظر شخصی خود با سنت مخالفت می‌کنند، پس از آن‌ها برحذر باشید.[[159]](#footnote-159)»

مقصود من در اینجا از دشمنان سنت از هواپرستان و بدعت‌گذاران آن گروه‌هایی هستند که پیامبر پاک و معصوم از آن‌ها خبر داده است، بدعتگرانی چون خوارج، و شیعه و معتزله که در بدعت‌گذاری هیچ پروایی نداشته‌اند. آن‌هائی که سنت مطهر رنج و زحمت فراوانی از هواپرستی و لجاجت آنان دیده است و آراء لجوجانه و متمردانه آنان در مورد اصحاب باعث اختلافات بسیاری در آراء و احکام فقه اسلامی، و نیز باعث ایجاد شبهه هایی پیرامون سنت مطهر گردیده است.[[160]](#footnote-160)

مبحث اول: اهمیت مطالعه فرقه‌ها در تاریخ نگاری سنت مطهر

قبلاً یادآوری کردیم که سنت مطهر چه سختی‌های بسیاری از امیال فرقه‌های هواپرستی کشیده است که هر کدام تأثیر زیادی در ایجاد شبه و گمان پیرامون سنت داشته‌اند. لذا بر کسانی که می‌خواهند تاریخ سنت را بنویسد یا درباره شبه‌هایی که دشمنان اسلام با آن ضربه به حجیت سنت و جایگاه آن در تشریع اسلامی زده‏اند مطالعه نمایند، لازم است که از تاریخ این جماعت‌ها اطلاع داشته باشند، چون این فرقه‌ها قطع نظر از دیدگاه آن نسبت به سنت مطهر و اصحاب رسول‎خدا تأثیر بسیاری در متفرق کردن امت اسلامی به احزاب و گروه‌ها داشته‌اند. بدین جهت و به دلایل ذیل اهمیت بررسی و مطالعه تاریخ فرقه‌ها لازم می‌آید:

اول: هر چند این جماعت‌ها قدیمی هستند، ولی نگرانی اصلی در شخصیت‌های مؤسس آن جماعت‌ها و زمانشان نیست، بلکه در وجود و رواج افکار آن فرقه‌ها و جماعت‌ها در عصر امروز ماست، چنانکه اگر به بعضی از این فرقه‌های گذشته چون خوارج (قرآنیون) بنگریم، پی می‌بریم که امتداد آن جریانات امروزه همچون مرضی مسری به جامعه فعلی مسلمانان سرایت کرده است، افکار و آراء معتزله هم همچنان زنده و قوی است، و هنوز بعضی از کینه‌توزان فریفته تمدنهای غربی و شرقی از آن دم می‌زنند و عقل را ستایش و تمجید می‌کنند و آن را بر نصوص شرعی چه قرآن و چه سنت جاری و حاکم می‏کنند. سپس از آن میان هر چه را موافق عقل و مزاجشان یابند قبول نموده و هر آیه و حدیثی را مخالف عقلشان بیابند یا ردش می‌کنند، و یا به نحوی که به عقیدة مسلمان مضر باشد، تأویلش می‌کنند. کسانی را هم که مثل آن‌ها عمل نکند عقب‏مانده و منزوی توصیف می‌کنند.

آن‌ها خواستار خروج از برنامه و روش اسلامی هستند، ولکن از آنجا که آشکارا جرأت انجام این کار را ندارند، استتار در پشت این آراء و افکار منسوب به اسلام را بهترین وسیله برای تحقق هدف‌های خود یافته‏اند. لذا تجلیل از آن افکار را بهترین راه برای تحقق هدف‌های دور شان یافته‏اند. بدینسان اهمیت اطلاع و آگاهی از آن جماعت‌ها برای روشن شدن افکار و آراء ویرانگر و مخالف حقیقت اسلام، و نیز جهت درک چگونگی تلاششان برای احیاء و توسعه آن در عصر کنونی ما لازم می‌آید، اصولا هر بلايی که در دوران گذشته وجود دشته است آشکارا امروزه هم وجود دارد، چون هر ملتی را وارثانی است، و چه راست گفته پروردگار عزیز:

﴿كَذَٰلِكَ قَالَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِم مِّثۡلَ قَوۡلِهِمۡۘ تَشَٰبَهَتۡ قُلُوبُهُمۡۗ﴾ [البقرة: 118].

«کسانی که پیش از آنان نیز بودند همچنین سخنان ایشان را می‌گفتند، دلهایشان با هم همانند است».

و پیامبر راست فرموده است:

«لتتبعن سنن من کان قبلکم شبرا بشبر، و ذراعاً بذراع، حتی و لو سلکوا جحر ضبّ، لسکلتموه، قلنا: یا رسول‎الله؟ الیهود و النصاری قال فمن؟»[[161]](#footnote-161)

«به یقین از راه و روش کسانی که قبل از شما بوده‌اند پیروی ‌خواهید کرد، وجب به وجب و متر به متر، حتی اگر داخل سوراخ سوسمار شده باشند، شما هم داخل آن می‌شوید، عرض کردیم: یا رسول‎خدا آیا یهود و نصاری را می‌فرمایید؟ فرمود پس چه کسانی را می‌گویم؟»

هدف از پرده‌برداری از آن افکار و نظریات مخرب عصر کنونی که توسط خارج شدگان از جاده راست و مستقیم دین مطرح می‌گردد افشای نقش خطرناکی است که آن‌ها در ایجاد شک و گمان در منابع اسلامی قرآن و سنت، و شایعه پراکنی و تفرقه‌افکنی در صفوف مسلمانان دارند، تا مردم از حقیقت نقش و فکر آن‌ها آگاه باشد و از آن‌ها دوری جوید.

دوم: با مطالعه و آگاهی از آن جماعت‌ها ریشه و بنیان مصیبت‌هایی که نیروی مسلمانان را ضعیف و جمعشان را متفرق و پراکنده کرده است، روشن می‌گردد، همچنانکه ریشه و اساس نیرنگ‌ها و شبه‌های دشمنان سنت در عصر کنونی روشن می‌گردد.

سوم: هر کدام از جماعت‌هایی که در گذشته به وجود آمده‏اند به نوعی پایه و اساسشان بر بعضی منکرات پایه‌ریزی شده است، البته هر کدام هم ادعا می‌کند که بر حق است و سایر جماعت‌ها بر باطل هستند. آنان حق و باطل را بر مردم مشتبه کرده و پوچی و خروج و انحراف خود از روش کتاب و سنت را در عبارات و ظواهری زیبا و پر جذبه به نمایش گذاشته‌اند تا بدعت خود را تبلیغ و انتشار دهند، پس اطلاع و آگهی از آن جماعتها لازم است تا هم خطرشان برای عقیده و وحدت امت اسلامی برای همگان روشن گردد، و هم اشتباه کسانی که گمان می‌برند خوارج از اصحاب هستند – و معتزله هم جزء اصحاب و تابعین بوده‌اند – آشکار شود. آن‌هایی که به باطل معتقدند که معتزله در پیروی از خلفاء راشدین و خوارج سنت را به عنوان بخشی از عقیده نپذیرفته‌اند حتی فراتر از این‌ها گمان می‌کنند که آن‌ها قرآن و شعائر دینی را قبل از استقرار روش اصحاب در ممالک اسلامی نقل و روایت کرده‌اند.[[162]](#footnote-162)

چهارم: عدم مطالعه جماعت‌ها و رد و ابطال افکار مخالف حق آنان، در واقع مساوی است با میدان دادن به همه گروه‌های بدعت‌گذار تا خواسته‌هایشان را عملی کنند، و به هر آنچه دوست دارند از بدعت و خرافات دعوت نمایند بدون آنکه کسی با مطالعه و نقد و غیره مانع آن‌ها شود، چنانکه وضعیت کنونی چنین است. چون حتی بسیاری از دانشجویان – جدای از مردم عادی – از افکار پوچ و بی‌اساسی که در جهان امروز به صورت شبانه‌روزی در حال رشد و رواج یافتن هستند، بی‌اطلاعند. و شاید غفلت و کوتاهی مسلمانان از روشنگری در مورد این جماعتهای خارج از دین، خود زمینه طراحی و اجرای نقشه‌های مجرمانه آن‌ها را برایشان فراهم نموده باشد. از دلایل آشکاری هم که در این خصوص وجود دارد وجود برخی افکار و عبارت‌هاست که بسیاری از مسلمانان در بسیاری از جوامع اسلامی می‏زنند بدون اینکه بدانند منبع آن عبارات یا اندیشه‏های خوارج است مانند این عبارات که: هیچ یک از احکام شریعت حجت نیست، مگر اینکه که در قرآن آمده باشد. و اینکه سنت حجت نیست، و با کوچکترین شبهه‏ای خون مسلمانان حلال می‌شود، نیز تکفیر اشخاص وجمعیتهای اسلامی به صرف مشاهده کوچکترین گناه. و یا از اندیشه معتزلی‌هاست مانند عقل‌گرایی‌ در فهم و عمل به نصوص قرآن و سنت و اینکه هر چه موافق عقل باشد قبول است والا رد می‌شود. و یا آن عبارتها از عبارات شیعیان است در تکفیر اصحاب، یا بعضی از آنان و متهم کردنشان به کذب و فرو رفتن در فتنه و آشوب حضرت عثمان و علی و معاویه و یا مانند بهائیت در مبارک دانستن عدد نوزده، و غیر این‌ها. ....

البته معلوم است که همه این‌ها ناشی از عدم اطلاع از افکار و اهداف این جماعت‌ها است که در بسیاری از جامعه‏های گذشته و امروز بسیاری از جوانان امت اسلامی را گمراه کرده‌اند. به همین جهت ارزش و اهمیت اطلاع و آگاهی از گروه‌ها و پرده برداشتن از امیال و اهداف و بدعت‌های آنان الزامی بلکه ضروری است، به این امید که چنین افشاگریهایی به مثابه نوری باشد که راه را برای جوانان این امت در وسط این ظلمت و آشفتگی فکری روشن نماید.[[163]](#footnote-163)

مبحث دوم: آشنایی با خوارج و دیدگاه آنان درباره سنت مطهر

تعریف خوارج در لغت و اصطلاح

1. در لغت: خوارج جمع خارج، و خارجی اسمی است برگرفته شده از خروج. علماي لغت در آخر تعریفات ‌خود کلمه خوارج از مادة لغوی خرج را به گروهی از مردم خارج شده از دین و یا خروج کرده بر امام علی – کرم الله و جهه – و یا خروج کرده بر مردم اطلاق کرده‌اند.[[164]](#footnote-164)
2. در اصطلاح: خوارج آن گروه از مردم هستند که حکمیت علی را رد و انکار کردند، و از او و حضرت عثمان و ذریة وی برائت نموده‌ و با آنان به جنگ برخاستند، البته غالیان این فرقه حتی قائل به تکفیر علی و عثمان و ذریه شان هستند.[[165]](#footnote-165) اینان طایفة بدعت‌گذاری هستند که این نام را چون از دین و برجستگان اسلامی خارج شدند، بر آن‌ها گذاشته‏اند.[[166]](#footnote-166) هر کس از آن‌ها و افکارشان حمایت کند در هر زمانی که باشد خارجی نامیده می‌شود.[[167]](#footnote-167)

آغاز پیدایش خوارج به عنوان فرقه‏ای دارای گرایشی سیاسی و فکری ویژه به هنگام خروجشان بر امام علی -کرم الله وجهه – آنگاه که در نبرد صفین به حکمیت رضایت داد، و کارزار مشهور آنان در جنگ نهروان برمی‏گردد.[[168]](#footnote-168)

آیا کسی از اصحاب یا از هواداران و یارانشان در میان خوارج بود؟

هیچ یک از اصحاب رسول‎خدا یا از فقهای هوادار صحابه از تابعینش با خوارج نبوده است. و اگر یکی از فقهای صحابه یا یکی از تابعین با آن‌ها می‏بود هرگز جرأت و گستاخی فتنه‌گری و خروج علیه خلیفه مسلمانان و متهم کردنشان به کفر و قتل را پیدا نمی‏کردند. آنان طائفه ای از اعراب خشونت طلب و بی‌رحمی بودند که به خاطر تلاوت زیاد قرآن و عبادت فراوان به آن‌ها «القراء»(قاریان) می‌گفتند. منتها آن‌ها قرآن را به غیر از معانی اصلی‌اش تأویل می‌کردند، بسیار خود رأی بودند و در زهد و خشوع و خضوع و غیره. .. بسیار غلظت و زیاد روی می‌کردند.[[169]](#footnote-169)

حضرت محمد مصطفی پیشتر از آن‌ها خبر داده و درباره آنان به امتش هشدار داده و بر قتلشان تشویق فرموده بودند، و آن در زمانی بود که یکی از جنس و نسل آنان به نام ذوالخویصره به ساحت پیامبر جسارت کرده وقتی که پیامبر سهام مسلمانان را تقسیم می‏فرمود با خشونت و بی‌شرمی گفته بود: ای محمد عادل باش، ای محمد از خدا بترس، و پیامبر فرموده بود: «ویلک و من یعدل إذا لم أعدل؟ قد خبت و خسرت إن لم أکن أعدل؟» و در آن هنگام عمر بن خطاب و در روایتی خالد بن ولید از پیامبر اجازه می‌خواهد تا او را بکشد اما پیامبر می‌فرماید:

«دعه، فإن له أصحابا یحقر أحدکم صلاته إلی صلاتهم، و صیامه مع صیامهم، یقرؤون القرآن لا یجاوز تراقیهم، یمرقون من الدین کما یمرق السهم من الرمیه قال أظنه قال: لئن ادرکتهم لأقتلن قتل ثمود».[[170]](#footnote-170)

«او را به حال خودش بگذار، چون دوستانی دارد که انجام نماز در کنار نماز آنان و گرفتن روزه در کنارشان را ناچیز می‌شمارید، قرآن می‌خوانند ولی از گلویشان بالاتر نمی‌رود، از دین خارج می‌گردند به مانند خروج تیر از کمان... راوی در ادامه می‌گوید فکر می‌کنم که پیامبر نیز فرمود: اگر آن‌ها را بیابم حتما همچون قتل قوم ثمود به قتلشان می‌رسانم.»

هچنانکه پیدایششان به سبب دنیا بود چنانکه در حدیث گذشت، برخوردشان با خلیفه مسلمانان سرورمان عثمان هم که علیه وی شورش کردند و او را به شهادت رساندند، به خاطر دنیاطلبی، و کینه، و حسادتی بود که نسبت به او داشتند. و کم دینی و سستی یقینشان آنان را به چنین کاری اجازه داد. امام علی (کرم الله وجهه) آن‌ها را به داشتن چنین صفاتی خوانده است:

طبری روایت می‌کند: که امام علی نعمت‌های خدا بر امت اسلامی را خلیفه‌ پس از پیامبر خدا و سایر خلیفه‌های پس از وی دانسته و طوری که قاتلان خلیفه عثمان بشنوند، فرمود: «سپس رخ داد از جسارت‌های جماعتی دنیا طلب که بر امت اسلامی آوردند، و حسادت ورزیدند، به آنچه که خداوند به آنان داده بود از فضل و منزلت و خواستار برگرداندن جامعه به وضعیت قبلی بودند، و فرمود فردا به بصره خواهم رفت، تا با ام المؤمنین حضرت عایشهل و برادرانش گفتگو کنیم و فرمود: و بدانید که هر کس در شورش علیه عثمان مشارکت داشته، نباید در این سفر با من بیاید، کم خردان و سفیهان خود را از من دور کنند.»[[171]](#footnote-171)

این دلالت بر این دارد که هیچ یک از اصحاب رسول‎خدا و یا از فقهاء اصحابه و تابعینش در میان خوارج نبوده است. چنانکه عبدالبر با سند خود از ابن عباس روایت کرده است[[172]](#footnote-172) که: آنگاه که جماعت حروریه بر خروج علیه امام علی اتفاق بستند: مردی خدمت امام آمد و عرض کرد: یا امیر المؤمنین آن مردم می‌خواهند بر علیه تو قیام کنند فرمود: بگذارید تا قیام کنند، یک روز گفتم یا امیر المؤمنین نماز ظهر را تا هوا کمی خنک می‌شود تأخیر اندازید و اجازه فرماید تا نزد آن جماعت بروم. می‌گوید بر آن قوم وارد شدم در حالی که در خواب قیلوله بودند بی‌خوابی از صورتشان نمایان بود و نشان سجده بر پیشانیشان پینه بسته بود و کف دستانشان به زانوی شتر می‌ماند و لباس تار و پود رفتة و آب کشیدة بر تن کرده بودند، گفتند ابن عباس چه می‌خواهید و این لباس فاخر چیست که پوشیده‌اید؟ گفتم لباسی که شما از من عیب می‌گیرد بر تن رسول‎خدا زیباتر از آن را دیده‌ام سپس این آیه را برای آن‌ها خواندم:

﴿قُلۡ مَنۡ حَرَّمَ زِينَةَ ٱللَّهِ ٱلَّتِيٓ أَخۡرَجَ لِعِبَادِهِۦ وَٱلطَّيِّبَٰتِ مِنَ ٱلرِّزۡقِۚ﴾ [الأعراف: 32].

«بگو چه کسی زینت‌های الهی را که برای بندگانش آفریده است و همچنین مواهب و روزی‌های پاکیزه را تحریم کرده است؟».

گفتند به چه کار آمده ای؟ گفتم: از طرف یاران رسول‎خدا آمده‌ام و در میان‌ شما هیچ کسی از آنان نیست. و از طرف عموزاده رسول‎خدا آمده‌ام و قرآن بر آنان نازل شده و آنان به تأویل قرآن آگاه‌ترند. آمده‌ام تا پیام آنان را به شما بدهم و پیام شما را به آنان بدهم. .. الخ.»[[173]](#footnote-173)

دکتر ابو زهو: می‌گوید آنکه آشکار می‌سازد که خوارج در اصل مردمی از اعراب خشن و تندخو و افراطی بودند آن است که خداوند در مورد آنان می‌فرماید:

﴿ٱلۡأَعۡرَابُ أَشَدُّ كُفۡرٗا وَنِفَاقٗا وَأَجۡدَرُ أَلَّا يَعۡلَمُواْ حُدُودَ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِۦۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٞ ٩٧﴾ [التوبة: 97].

«بادیه نشینان عرب، کفر و نفاقشان شدیدتر است و آنان بیشتر سزاوارند که از مقررات و قوانین چیزی که خداوند بر پیغمبرش نازل کرده است بی‌خبر باشند. خداوند آگاه و حکیم است».

در میان خوارج کسی از اصحاب رسول‎خدانبود آنهايی که نور نبوت را دیده بودند و قرآن را به روش صحیحش از چشمه نبوت فهمیده بودند پس جای تعجب نیست که خوارج فریب ظاهر قرآن را بخورند. چون خداوند متعال در سورة مبارکه نساء می‌فرماید:

﴿فَٱبۡعَثُواْ حَكَمٗا مِّنۡ أَهۡلِهِۦ وَحَكَمٗا مِّنۡ أَهۡلِهَآ إِن يُرِيدَآ إِصۡلَٰحٗا يُوَفِّقِ ٱللَّهُ بَيۡنَهُمَآۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرٗا ٣٥﴾ [النساء: 35].

«داوری از خانوادة شوهر، و داوری از خانوادة همسر بفرستید. اگر این دو داور جویای اصلاح باشند، خداوند آن دو را موفق می‌گرداند بی‌گمان خداوند مطلع و آگاه است».

پس تحکیم امری شرعی است و دو داور فقط باید بر اساس آنچه در قرآن آمده حکم ‌کنند:

﴿فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ﴾ [النساء: 59].

«و اگر در چیزی اختلاف داشتید آن را به خدا و پیغمبر او بر گردانید».

در واقع امام علی در مرحله نخست به حکمیت راضی نبود؛ چون یقین داشت که حق با اوست، و در خواست حکمیت از طرف معاویه و عمرو پسر عاص حقه و کلکی بیش نیست، که با طرح آن می‌خواهند لشکریان او را سست و فکرشان را با فریب در اختیار خود بگیرند چون برتری آن‌ها را در میدان کارزار مشاهده نمودند قرآن‌ها را بر سر نیزه‌ها بلند کردند و خواستار حکمیت کتاب خدا شدند. و اگر یاران علی در قبول نکردن حکمیت از او اطاعت می‌کردند چهره تاریخ عوض می‏شد و معاویه و اهل شام گرفتار چنگال شیر خدا می‌شدند اما آنچه خدا بخواهد همان مي‏شود و باز دارنده‏اي برای ارادة او نیست.[[174]](#footnote-174)

علامه ابن حزم[[175]](#footnote-175) در کتابش الفصل فی الملل و النحل می‌گوید: علی به این خاطر حکمیت ابی موسی و عمرو را پذیرفت تا هر کدام سخن‌گوی فرمانده خود باشد و دلیل او را بیان نماید، و از طرف دو طائفه اقامه برهان کنند سپس قرآن حق را به هر کدام داد آن‌ها هم حکم را به او دهند چون محال و غیر ممکن است انسان همهمه و غوغای لشکریان را بفهمد، یا به دلیل و برهان تک تک لشکریان را قانع نماید، پس پذیرش حکمیت از طرف علی کاملاً صحیح و درست بوده و او در قبول حکمیت و مراجعه به چیزی که قرآن آن را واجب گردانیده هیچ انحرافی مرتکب نشده است. در آن وقت هیچ کار دیگری درست نبود، اما خوارج آن زمان اعرابیانی بودند، که قبل از اینکه از سنت ثابت رسول‎خدا آگاه باشند قرآن را خوانده بودند و هیچ یک از فقهاء در میان آنان نبود نه از یاران ابن مسعود و نه از یاران عمر، و نه از یاران علی، و نه از یاران عایشه، و نه از یاران ابی موسی، و نه از یاران معاذ بن جبل، و یا یاران ابی درداء، و یا سلمان و یا از یاران زید و ابن عباس، و ابن عمر، به همین خاطر است که با کوچکترین مشکلی که بر آنان فرود آید یکدیگر را تکفیر می‌نمایند، پس ضعف و جهالت آن قوم روشن است.[[176]](#footnote-176)

در آنچه گذشت ردی است بر آنچه دکتر احمد حجازی السقا[[177]](#footnote-177) به دروغ پنداشته است که خوارج از اصحاب و تابعین بوده‌اند و سنت را رد کرده‌اند همچنانکه امیر المؤمنین عمر بن خطاب آن را رد کرده است. و آن‌ها کسانی هستند که قرآن و شعائر دینی را قبل از اینکه مذهب سلف در مملکت مسلمانان استقرار یابد نقل کرده‌اند...و اینکه آن‌ها گروهی از یاران رسول‎خدا مانند گروه معاویه بن ابی سفیان و گروه علی بن ابی طالب هستند که پس از شهادت عثمان بن عفان بعضی از آن‌ها به بعضی دیگر ناسزا گفته و گاهی با هم جنگیده‌اند.[[178]](#footnote-178)

منابع عقاید و احکام خوارج

خوارج هم – مانند فرقه‌های دیگر– در مسائل اعتقادی و فقهی فرو رفتند جز اینکه آراء آن‌ها یا نوشته‌های آن‌ها به طور مدون بدست ما نرسیده است، بلکه به وسیله کتاب‌های اهل سنت و یا علمای فرقه‌های دیگر به ما رسیده است.[[179]](#footnote-179)

به استثناء فرقه اباضیه[[180]](#footnote-180) كه از آن‌ها نقل شده است که آن‌ها حجیت اجماع و سنت‌های شرعی را منکر هستند. این گروه گمان کرده است که در احکام شرعی هیچ چیز بر چیزی دیگری حجت نیست مگر اینکه از قرآن باشد.[[181]](#footnote-181)

پیروان آن‌ها، و پیروان بعضی از رافضی‌های افراطی در عصرهای متأخر بر خودشان اسم «القرآنیون»[[182]](#footnote-182) اطلاق کرده‌اند، و دلیلشان آن حدیث موضوع است که در آن آمده: «ما جاءکم عنی فاعرضوه علی کتاب الله فما وافقه فانا قلته، و ما خالفه فإنی لم أقله»[[183]](#footnote-183) یعنی «هر چه از من به شما رسید آن را با کتاب خدا مقابله نمایید هر چه از آن موافق کتاب خدا بود من آن را گفته‌ام، و هر چه مخالف آن باشد من آن را نگفته‌ام.»

آن‌ها در ارتباط با کتاب خدا دو موضع دارند:

گاهی اوقات کاملا نص‌گرا هستند و بدون توجه به معنی مورد نظر آن تنها به معنی ظاهری نص می‌چسبند که این نظر احمد امین[[184]](#footnote-184) و ابو زهره[[185]](#footnote-185) می‌باشد.

و گاهی نص را به نحوی تأویل می‌نمایند که موافق خواسته درونی شان باشد، و به اشتباه گمان برده‌اند که تأویل آن‌ها از نص مراد اصلی آن است، ابن عباس، شیخ الاسلام ابن تیمیه[[186]](#footnote-186) و ابن قیم جوزیه [[187]](#footnote-187)چنین نظری دارند.

و این نگرش آن‌ها به قرآن کریم، و جهلشان در رابطه با حدیث، و نه پذیرفتن حدیث از غیر همکفرانشان، چون در نظر کافر بودند سبب شده بود که عقائد و احکام فقهی آنان مخالف احکام شریعت اسلامی باشد، حتی بعضی از احکامشان مخالف نص قرآن کریم آمده است.

بعضی از آن‌ها تیمم را جائز می‌داند، گرچه بر سر چاه آب باشد، و بعضی گمان می‌برند نماز واجب فقط یک رکعت در صبح و یک رکعت در شبانگاه می‌باشد، و بعضی می‌گویند حج در تمام ماه‌های سال درست است، و بعضی خون بچه‌ها و زنانی که وابستگی به لشکریان آنان را ندارند مباح می‌داند[[188]](#footnote-188)، و بعضی ازدواج با دختر برادر و دختر خواهر و خواهر را جائز می‌داند، و بعضی از آن‌ها انکار کرده است که سوره یوسف از قرآن باشد، و هر کس که بگوید لا اله اله الله هیچ معبودی نیست جز الله – او در نزد خدا مؤمن است گرچه قلباً معتقد به کفر باشد، و فاجعه وقتی بزرگتر شد که اعتقاد فاسد آن‌ها توسعه یافت چنانکه رجم زناکار دارای همسر را باطل دانستند و دست دزد را از زیر بغل قطع می‌کردند، و نماز را بر زن در عادت ماهانه در همان وضعیت واجب می‌داسنتند، و کسی را که توانایی امر به معروف و نهی از منکر را داشت و انجام نمی‌داد کافر می‌دانستند و اگر آن را به خاطر ناتوانی ترک کرده مرتکب گناه کبیره می‏دانستند که مرتکب کبیره نزد آنان حکم کافر را داشت، و به اموال اهل ذمه دست نمی‏زدند و به هیچ وجه به آن تعرض نمی‌کردند، به راحتی از آنانی که منسوب به اسلام بودند قلع و قمع می‌کردند و می‌کشتند و به آنان را به اسارت در می‌آوردند و غارت می‌کردند، بعضی آن‌ها بدون دعوت همه این کارها را انجام می‌داد ولی بعضی در مرحله اول آن‌ها را به اسلام دعوت می‌کرد سپس قلع و قمعشان می‌کردند[[189]](#footnote-189)، و چه بسیار کارهای دیگر که انجام می‌دادند.

استاد گرامی دکتر ابو زهو: می‌گوید: این‌ها دلالت بر جهل عمیق آنان حتی به قرآن می‏کند، بیشتر این مصیبت‌ها همچنانکه گفتیم به وقوع پیوست چون آنان به روایت جمهور مسلمانان اعتماد نمی‌کردند، چون نمی‏توانستند که دینشان را از مردمی بگیرند که در نظرشان کافر هستند، و فقط به آنچه رهبرانشان روایت می‌کردند اعتماد می‌کردند، که آن‌ها چنانکه گفتیم خود را از مطالعه و آگاهی در سنت رسول‎الله کنار کشیده، بلکه حتی از فهم صحیح احکام قرآن هم دوری می‌کردند.

البته نباید از کسی پنهان باشد که این حکم بر تمام افراد خوارج جاری نیست بلکه در نسل‌ها بعدی آنان افراد و پیشوایانی پیدا شدند که در دین بسیار آگاه بوده و حدیث هم روایت کرده‌اند، و چنانکه ابن صلاح در مقدمه کتابش یادآوری کرده حتی بعضی از امامان حدیث به آنان اعتماد کرده‌اند.

از جمله آن امامان امام بخاری است که روایت عمران بن حطان[[190]](#footnote-190) را دلیل آورده است که یکی از خوارج می‌باشد. بخصوص باید دانست که خوارج دروغگو را کافر می‌شمارند؛ چون مرتکب کبیره در نظر آنان کافر است، و دروغ از گناهان کبیره می‌باشد.[[191]](#footnote-191)

می گویم: امام بخاری در صحیح خود به روایت عمران بن حطان اقامه برهان و اعتماد کرده که از بدعت‌گذاران خوارج است؛ او رئیس گروه قعدیه از فرقه صفریه می‌باشد و نیز از فقها و شاعران و واعظان خوارج بود و از دعوتگران مذهب خود که (عبدالرحمن بن ملجم) قاتل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب را مدح کرده است. لذا احتجاج امام بخاری به روایت او و بدعتگذاران غیر او را بر امور ذیل می‌توان حمل نمود:

1. یا چیزی را از آن‌ها روایت کرده است که قبل از بدعتشان از آنان شنیده است.
2. یا وی از آن‌هایی بوده که در اواخر حیاتشان توبه کرده و از بدعتشان برگشته‌اند.
3. و یا از آن‌هایی بوده است که از چیزی که به آن نسبت داده شده‌اند برائت جسته‌اند.

آنچه امام بخاری از عمران بن حطان روایت کرده حمل بر مورد اول شده است. ابن حجر: می‌گوید: «روایت امام بخاری پس از احراز شروط روایت از بدعت‌گذار یعنی آنگاه که راستگو و متدین باشد صورت گرفته و گفته شده که یحیی بن ابی کثیر[[192]](#footnote-192)، روایت را از او قبل از بدعتش نقل کرده است»[[193]](#footnote-193) البته از عمران بن حطان در بخاری به جز دو حدیث نیامده است که یکی متابعه یعنی در تأیید حدیثی دیگر است[[194]](#footnote-194) و حدیث دوم اصلی است.[[195]](#footnote-195)

وآنچه امام مسلم نیز در صحیح خود از مبتدعه روایت کرده است حمل بر اقوال و شروط گذشته می‌شود.

عقیده خوارج درباره صحابه و اثر آن بر سنت مطهر

خوارج در مورد صحابه نظری مخالف با نظر عموم مسلمانان دارند؛ آن‌ها با وجود اختلاف میان فرقه‌هایشان همه صحابه را تا پیش از فتنه قتل عثمان عادل می‌دانند، اما بعد از آن عثمان و علی و اصحاب جمل و حکمین و آن‌هایی که به حکمیت رضایت دادند، کافر می‌دانند. فرقی ندارد که هر دو درست گفته باشند یا یکی از آنها[[196]](#footnote-196) و به این دلیل احادیث تمام صحابه بعد از فتنه را رد کرده‌اند، چون به حکمیت رضایت داده‌اند، و به گمان آنان از امامان ظالم پیروی نموده‌اند، پس شایستگی اعتماد را ندارند.

اما عموم مسلمانان حکم به عدالت تمام صحابه داده‌اند چه قبل از فتنه چه بعد از آن، و فرقي نمی‌کند چه اصحابی که در فتنه فرورفتند یا آنانی که از فتنه دوری کردند. آنان روایت عادلان و افراد ثقه اصحاب از آغاز زمان صحابه تا زمان جمع‌آوری و تنظیم، را می‏پذیرند، هر چند آنان در گناه دروغ بستن به زبان رسول‎خدا به مانند فرقه‌های دیگر فرو نرفتند، به خاطر اینکه دروغ نزد آنان از گناهان کبیره است و مرتکب آن کافر است.[[197]](#footnote-197) و به خاطر بیابان‌نشینی و سرشت خشک و خشنشان آمادگی قبول افراد بیگانه از ملت‌های دیگری همچون فارس‌ها، یهودیان، و مسیحیان و غیر آن‌ها را نداشتند؛ آنان همچون شیعه به جعل احادیث نپرداختند علاوه بر اینکه آن‌ها رک بودند و به تقیه‏ای که از شیعه سراغ داریم ایمان نداشتند.[[198]](#footnote-198)

اما طرز نگرشی که خوارج به صحابه داشتند آنان را وامی‏داشت تا احادیثی را که بعد از فتنه روایت شده بود و یا راویان آن‌ها در فتنه شرکت کرده بودند رد ‌کنند، علاوه بر این‌ها جهل خوارج به احکام قرآن به شیوه صحیح، آنان را چنان بار آورده بود که با عموم مسلمانان در عقائد و احکام فقهی مخالفت ورزند.

استاد گرامی دکتر سباعی: می‌گوید: این از مصیبت‌ بزرگی است که عدالت همه اصحابی را که در اختلافات امام علی و معاویهب شرکت داشته‌اند ساقط کنیم، و احادیث آن‌ها را مردود بدانیم و حکم به کفر یا فسق آنان بدهیم. خطر خوارج با این رأی فاسدشان از شیعه کمتر و فسادآور‌تر نیست، و اگر معیار اعتماد بر روایات صداقت و امانت‌داری صحابه در آنچه نقل کرده‌اند می‌باشد، و دروغ و کذب از دورترین چیزها در طبیعت و دین و تربیت آن‌ها بود، پس این‌ معیار چه دخلی به نظرات و اشتباهات سیاسی آن‌ها دارد؟. .. و آن‌ها را به صفاتی توصیف کرده‌اند که حتی شایسته عموم مردم نیست، پس چگونه سزاوار یاران رسول‎خدا می‌باشد که هر کدامشان در خدمت اسلام جایگاهی دارند، که اگر نبود ما در تاریکی سرگشته می‌شدیم و نمی‌دانستیم که چگونه راه راست را پیدا کنیم.[[199]](#footnote-199)

آیا خوارج در نقل حدیث دروغ می‌گفتند؟

دکتر سباعی در کتابش (السنه و مکانتها فی التشریع) تحت همین عنوان نفی می‌کند که: خوارج بر رسول‎خدا دروغ بسته باشند چون در مورد آن‌ها مشهور است که مرتکب کبیره یا مرتکب هر گناهی را عموماً کافر می‌دانستند، همچنانکه کعبی[[200]](#footnote-200) حکایت کرده است که آن‌ها کسانی نبودند که دروغ و فسق و تقیه را جایز بدانند و نفی کرده که دلیلی محکمی بر جعل حدیث توسط آنان وجود داشته باشد.

او در یادداشتی بر آنچه از ابن لهیعه از یکی از شیوخش روایت کرده که می‌گوید: این احادیث دین هستند پس ببینید که دینتان را از چه کسی می‌گیرید چون ما اگر چیزی را آرزو داشتیم آن را به حدیث در می‌آوریم.[[201]](#footnote-201)

و نیز درباره گفته عبدالرحمن بن مهدی که: همانا خوارج و زندیق‌ها این حدیث را جعل کرده‌اندکه می‌گوید:

«اذا أتاکم عنی حدیث فاعرضوه علی کتاب الله فإن وافق کتاب الله فأنا قلته. .. الحدیث».[[202]](#footnote-202)

دکتر سباعی می‌گوید: نویسندگان قدیم و جدید در مورد این موضوع چنین می‌گویند، اما من حدیثی را نیافته‌ام که فردی از خوارج آن را جعل کرده باشد، من در کتاب‌های(احادیث موضوع و مجعول) تحقیق بسیاری کرده‏ام، ولی به هیچ خوارجی برخورد نکرده‏ام که از دروغگویان و جاعلین حدیث شمرده شود.

اما در خصوص نصی که از یکی از شیوخ خوارج‌ بازگو می‌کنند، باید بگویم چنین شخصی برای ما ناشناخته است و نمی‌دانیم او کیست؟ پیش‌تر مانند این تصریحات درباره روایت حماد بن سلمه از یکی از شیوخ رافضه گذشت، پس چرا نسبت آن به یکی از شیخ‌های خوارج اشتباهی نباشد؟ مخصوصاً وقتی که حتی یک حدیث جعلی از آن‌ها مشاهده نشده است.

اما گفته عبدالرحمن بن مهدی در حدیث «اذا اتاکم. .. الخ» که این حدیث را خوارج و زنادقه جعل کرده‌اند، من مقدار صحتش را از ابن مهدی نمی‌دانم، چون ابن عبدالبر در (جامع بیان العلم) بدون سند[[203]](#footnote-203) از او روایت کرده است، علاوه بر اینکه از طرف ابن مهدی ذکر نکرده است که جاعلش کیست؟ از غیر ابن مهدی هم فقط لفظ زنادقه روایت شده است، شمس الحق عظیم آبادی می‌گوید: و اما آنچه بعضی روایت کرده‌اند که گفته است: «اذا جاءکم الحدیث فاعرضوه علی کتاب الله. ... الحدیث»، این حدیث هیچ اصلی ندارد[[204]](#footnote-204). زکریا الساجی از یحیی بن معین[[205]](#footnote-205) حکایت کرده است که گفته است: «این حدیث را زنادقه جعل کرده‌اند». فتنی نیز از خطابی[[206]](#footnote-206) همین کلام را نقل کرده است.[[207]](#footnote-207) در هر حال در این دو نص به هیچ وجه ذکری از خوارج نیست.

همچنین چیزهایی از آن‌ها روایت شده که تهمت دروغ را از آنان نفی می‌کند.

مبرد[[208]](#footnote-208) می‌گوید: همه گروه‌های خوارج از دروغ‌گویان و کسانی که به گناهکاری معروفند برائت جسته‌اند[[209]](#footnote-209) و ابوداود می‌گوید[[210]](#footnote-210): در ميان هوی‌پرستان از خوارج درست حدیث‌تر وجود ندارد.[[211]](#footnote-211)

ابن تیمیه در رد رافضی‌ها به آن‌ها می‌گوید[[212]](#footnote-212): ما می‌دانیم که خوارج از شما بدتر هستند و با وجود این ما نمی‌توانیم آن‌ها را دروغگو بدانیم چون آن‌ها را امتحان کرده‌ایم و دریافته‏ایم که آن‌ها همیشه به دنبال راستی هستند چه به سود خود و چه علیه خودشان.[[213]](#footnote-213) و می‌گوید: اگر کسی در کتاب‌های جرح و تعدیل اندیشه کند می‌بیند که نزد نویسندگان آن کتاب‌ها معروفترین گروه‌ها به دروغ‌گویی شیعه هستند، اما خوارج با اینکه از دین خارج شده‌اند از راستگوترین مردمان هستند حتی گفته‌اند که حدیث آن‌ها از اصح احادیث است[[214]](#footnote-214) و همچنین گفته‌‌اند که در میان هوی‌پرستان صادق‌تر و عادل‌تر از خوارج نیست.[[215]](#footnote-215)

می‌گویم: من هم در آنچه که دکتر سباعی اظهار داشته با ایشان هستم که خوارج را از اتهام دروغگویی و جعل حدیث مبرا دانسته است. البته این به معنی تبرئه کردن خوارج نیست، بلکه به معنی این است که آن‌ها را متهم به دروغگویی در حدیث نمی‌کنیم؛ چون هیچ دلیلی بر دروغگوئی آن‌ها موجود نیست، و اخبار آمده به متهم کردن آنان به جعل حدیث ضعیف بوده و چنانکه گذشت احتمال تأویل دارد، و اخباری که دلالت بر صداقت آن‌ها و نفی دروغ‌گویی از آن‌ها دارد صریح و روشن است.

حقیقت دارد که آن‌ها به سنت جاهل هستند و آن را حجت نمی‌دانند؛ چون از راه صحابه رسول‎خدا روایت شده و آن‌ها هم در نظر خوارج کافر هستند، افزون بر اینکه به خاطر خشونت و تندخوئی طبیعت بادیه‌نشینی و جهل آن‌ها به کتاب و سنت، توانایی قبول کردن نظر دیگران را ندارند؛ به همین خاطر می‌بینیم که با مسلمانان در ستیز هستند و خون آنان را می‌ریزند و به حرمت آنان تجاوز می‌نمایند پس سزاوار این هستند که به جای خوارج به آن‌ها باغی گفته شود، چون بر سنت و پیروان سنت طغیان کرده و با آنان مبارزه کرده‌اند.[[216]](#footnote-216)

مبحث سوم: شناخت شیعه و موضع آنان نسبت به سنت نبوی

مقدمه

شیعه فرقه‏ای با آراء و افکار مخصوص خود است که این اسم در موردشان رواج پیدا کرده است، دروغ بستن به رسول‎خدا و امامانشان به اعتراف عالمان خودشان، در میان آنان بسیار رایج است، شیعه به علتهای زیر برای اسلام و مسلمانان به شدت خطرناک است:

1. استفاده از تقیه مترداف با کذب و دروغ.
2. تظاهرشان به طرفداری از اهل بیت، به نحوی که بسیاری از عوام مسلمانان و حتی خواص فریب آن‌ها را خورده‌اند.
3. کینه ورزی و تکفیر و لعن اصحاب رسول‎خدا بجز تعداد کمی از آن‌ها، و بغض و کینه آن‌ها نسبت به اهل سنت به سبب تعلیمات غلطی که بزرگان سابقشان به آن‌ها آموزش داده‌اند، که علمای جدیدشان هم آن را پیروی کرده و نتیجه‌اش نفرت و جدایی بیش از حد شیعه از مسلمانان شده است، و تلاش فراوانی که اهل سنت برای نزدیک شدن انجام داده‌اند بی‌نتیجه مانده است.

قیام شیعه در ظاهر براساس اعتقاد به این است که: علی و فرزندانش شایسته‏ترین امت برای خلافت و جانشینی پس از رسول‎خدا هستند و امام علی چنانکه در روایات خودساخته گفته و کتاب‌های قدیم و جدید خود را از آن پر کرده‌اند، بنا به وصیت پیامبر[[217]](#footnote-217) از همه اصحاب برای خلافت سزاوارتر است.

حقیقت این است که تشیع پناهگاهی بوده است که هر که از روی کینه و دشمنی خواستار نابودی اسلام می‌باشد به آن پناه می‌برد. و هر کس بخواهد آموزه‌های اجداد یهودی، نصرانی، یا زرتشتی و هندی‏اش را پیاده کند، و یا خواهان استقلال و خروج بر ضد کشورش باشد، همه این‌ها دوستی اهل بیت را پوششی قرار می‌دهند و هر چه آرزویشان درخواست کند در زیر شعار آن می‌گنجانند.

یهودیت در تشیع با قول به رجعیت شیعیان ظاهر شد، رافضه سبئیه می‌گویند: آتش دوزخ بر شیعه حرام است مگر به مدت کمی، همچنانکه یهود می‌گویند ما داخل آتش نخواهیم شد مگر چند روزی[[218]](#footnote-218) و مسیحیت هم در فرقه حلولیه شیعیان ظهور یافته است که اکثر روافض افراطی‌ و تندرو را در خود جای داده است.

بعضی از آن‌ها می‌گویند: نسبت امام با خداوند مانند نسبت مسیح به اوست، و گفته‌اند لاهوت و ناسوت در امام جمع شده‌است و رسالت و پیامبری هیچ گاه قطع نخواهد شد و هر که با لاهوت جمع شود پیامبر است.[[219]](#footnote-219)

اعتقاد به تناسخ ارواح و تجسم خداوند و حلول او نیز تحت عنوان تشیع ظاهر شد، بسیاري دیگر از سخنانی که نزد برهمایان و فلاسفه و مجوس قبل از اسلام معروف است نیز در لابه لای اقوال و اعتقادات فرقه راوندیه که از روافض حلولیه‏اند به چشم می‌خورد.[[220]](#footnote-220)

بعضی از ایرانیها در لوای تشیع پنهان شدند، و با دولت‌های اموی و عباسی به محاربه و شور‌ش‌های بسیاری برخاستند که علمای فرقه ‌شناسی و تاریخ آن‌ها را به ثبت رسانده‌اند، و همه این‌ها به خاطر نفرتی بود که از عرب‌ها و دولت آن‌ها در دل داشتند و نیز به جهت تلاش برای استقلال و قدرت طلبی بود.[[221]](#footnote-221) تاریخ قدیم و جدید شیعه گواه صادقی بر این است که حرکات منحرف و ویرانگر همیشه از زیر پوشش تشیع بیرون آمده و از آن تغذیه کرده‌اند.[[222]](#footnote-222)

**تعریف شیعه در لغت:** به معنی یاران و پیروان است، صاحب قاموس می‌گوید: شیعة شخص به معنی یاران و پیروان اوست و بر یک، دو و یا چند نفر و نیز بر جمع و مذکر و مونث اطلاق می‌شود. جمع آن اشیاع و شیع(بر وزن عنب) است.[[223]](#footnote-223)

نویسنده تاج العروس می‌گوید: الشیعه: به هر ملتی که بر هدفی دور هم گرد آمده باشند، شیعه اطلاق می‌گردد، و کسانی که کسی را یاری رسانند و دور او جمع شوند و گروه تشکیل دهند، شیعه او هستند، اصل آن از مشایعه به معنی فرمانبرداری و پیروی می‌باشد.[[224]](#footnote-224)

در قرآن کریم هم کلمه شیعه و مشتقاتش آمده است که مراد از آن‌ها معنی لغویش می‌باشد و به ترتیب در معانی زیر بکار رفته است:

1. به معنی فرقه، ملت و جماعتی از مردم: خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ثُمَّ لَنَنزِعَنَّ مِن كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمۡ أَشَدُّ عَلَى ٱلرَّحۡمَٰنِ عِتِيّٗا ٦٩﴾ [مریم: 69].

«سپس از میان هر گروهی افرادی را بیرون می‌کشیم که سرکش‌تر از همه در برابر خداوند مهربان بوده‌اند. ..».

یعنی از میان هر فرقه و جماعت و امتی.[[225]](#footnote-225)

1. به معنی فرقه و گروه: خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ فَرَّقُواْ دِينَهُمۡ وَكَانُواْ شِيَعٗا لَّسۡتَ مِنۡهُمۡ فِي شَيۡءٍۚ﴾ [الأنعام: 159].

«بی‌گمان کسانی که آئین خود را پراکنده می‌دارند و دسته دسته و گروه گروه می‌شوند تو به هیچ وجه از آنان نیستی.»

یعنی فرقه‌هایی که. ...[[226]](#footnote-226)

1. واژه اشیاع هم به معنی امثال در قرآن کریم آمده است:

﴿وَلَقَدۡ أَهۡلَكۡنَآ أَشۡيَاعَكُمۡ فَهَلۡ مِن مُّدَّكِرٖ ٥١﴾ [القمر: 51].

«ما اشخاص امثال شما را نابود و هلاک ساخته‌ایم آیا پند پذیرنده و عبرت گیرنده‌ای هست.» یعنی امثال شما در امت‌های گذشته».[[227]](#footnote-227)

1. به معنی پیرو و هوادار و طرفدار. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيۡنِ يَقۡتَتِلَانِ هَٰذَا مِن شِيعَتِهِۦ وَهَٰذَا مِنۡ عَدُوِّهِۦۖ فَٱسۡتَغَٰثَهُ ٱلَّذِي مِن شِيعَتِهِۦ عَلَى ٱلَّذِي مِنۡ عَدُوِّهِۦ فَوَكَزَهُۥ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيۡهِۖ قَالَ هَٰذَا مِنۡ عَمَلِ ٱلشَّيۡطَٰنِۖ إِنَّهُۥ عَدُوّٞ مُّضِلّٞ مُّبِينٞ ١٥﴾ [القصص: 15].

«در شهر دید که دو مرد می‌جنگند که یکی از هواداران او و دیگری از دشمنان او. فردی که از هواداران او بود، علیه کسی که از دشمنانش بود، از موسی کمک خواست و موسی مشتی به او زد و او را کشت: موسی گفت: این از عمل شیطان بود واقعاً او دشمن گمراه‌کننده آشکاری است».

و در حدیث از قول حکیم بن افلح[[228]](#footnote-228) خطاب به حضرت عائشه آمده است که همانا من او –یعنی سیده عائشه(رضی الله عنها) -را نهی کرده‏ام که دربارة این دو گروه شیعه چیزی بگوید[[229]](#footnote-229) مقصود ایشان گروه شیعیان امام علی (کرم الله وجهه) و گروه شیعیان معاویه بود. این نمونه گواه این است که اسم شیعه برای پیروان هر کسی جائز است.

تعریف اصطلاحی شیعه:

دیدگاه‏های علما در تعریف حقیقی شیعه با هم متفاوت است. اما ارجح اقوال این است که: شیعه کسانی هستند که ادعا می‌کنند پیروان و یاران علی بن ابی طالب هستند، و اعتقاد دارند که او برترین خلفاء راشدین است - اجمعین – و او و خانواده‌اش برای خلافت سزاوار از همه هستند، و اگر خلافت از دست آن‌ها خارج شده است به خاطر ظلمی بوده که از طرف دیگران به آن‌ها شده‌است.[[230]](#footnote-230)

موضع شیعه نسبت به اصحاب و امت اسلامی

اولاً: موضع شیعه نسبت به اصحاب

دکتر محمد عسال می‌گوید: شیعیان معتقدند که همه اصحاب کافر و منافق بودند و خدا و رسول را فریب می‌داده‏اند – به خدا پناه می‌بریم از این بهتان – و جز پنج یا هفت یا ده نفر از آن‌ها را استثنا نمی‌کنند، ومستثنا شدگانی که در موردشان اتفاق نظر دارند این‌ها هستند: سلمان فارسی، عمار بن یاسر، ابوذر غفاری، و مقداد و جابر پسر عبدالله انصاری.

برخی از شیعیان نظرشان بر این است که: آنگاه که پیامبر رحلت فرمود اصحاب کافر و مرتد شدند نه در زمان حیات پیامبر. و صاحبان این نظر هم بدین خاطر این را گفته‌اند چون متوجه شدند که قرآن به صراحت آن‌ها را مدح و ستایش می‌کند، پس گمان بردند که کافر دانستن آن‌ها پس از رحلت پیامبر مناسب‌تر است تا با قرآن تعارض نداشته باشد و این بر خلاف کافر دانستن اصحاب در زمانی است که قرآن و وحی در حال نزول بوده است.

هچنانکه گمان برده‌اند که کافر بودن اصحاب به سبب انکار نصی است که بر ولایت علی دلالت دارد و نزد شیعیان جزء اصول دین است، و اصحاب با هم تبانی کرده‌اند تا آن را انکار و رد نمایند جز پنج نفری که ذکرشان گذشت، اما بزرگان صحابه چون ابوبکر، و عمر، و عثمان، و طلحه، و زبیر و بقیه عشره مبشره، و عایشه و حفصه، و غیر آن‌ها، همه آنان در زمان حیات پیامبر تظاهر به اسلام می‌کردند و کفر خود را پنهان می‌نمودند، بخصوص در رابطه با ولایت و امامت علی به خاطر کینه‏ای که از او داشتند چون آن‌ها طمع در بدست آوردن ولایت پس از رحلت پیامبر را داشتند.

حتی این نخبگان که از بهترین یاران رسول‎خدا هستند، در اعتقاد شیعه، سران کفر و نفاق هستند و آن‌ها اصل و ریشه و فرع و ثمره نفاق و کفر هستند، و پناه می‌بریم به خدا از این افترها.

این عقیده‌ای است که هیچ یک از شیعیان اثنا عشری خود را از آن جدا نمی‌داند، و اگر یکی از آن‌ها تظاهر به انکار آن کند بدانید که از روی تقیه چنان می‌گوید. چون این یک عقیده است که جای چانه‌زنی ندارد، چون اگر شیعه امامت ابوبکر و عمر و عثمان را صحیح بداند بر او لازم می‌آید که به بطلان ولایت و امامت علی و فرزندانش قائل باشد و این به اجماع شیعه اثنی عشری کفر است.

شیعه در کافر دانستن اصحاب از شبهاتی دنباله روی میکند که ذکر و رد آن در بحث اسباب و وسایل کید و نیرنگ دشمنان سنت خواهد آمد.

کتاب‌های تفسیر و حدیث شیعه – با فراوانی و پوچی‌ و بطلانشان به خاطر این عقیده فاسد- پر است از چیزهایي که قلب آدمی از آن به درد می‏آید.[[231]](#footnote-231)

در تأئید آنچه گذشت به چند نمونه یا بیشتر از کتاب‌های تفسیر و حدیث آن‌ها اکتفا می‌نماییم. قمی[[232]](#footnote-232) که دکتر محمد عسال در مورد او می‌گوید: این مفسر هر واژه‏اي که به معنی کفر یا نفاق یا فسق یا ضلالت و گمراهی و یا شرک یا ظلم یا نافرمانی و عصیان یا حیله و مکر و مشتقات آن‌ها را بر بزرگان صحابه حمل می‌نماید، مخصوصاً بر ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر، و مثال‌هایی هم برای گفتار خود می‌آورد. مانند فرموده خداوند متعال:

﴿وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي ٱلۡأَرۡضِ لِيُفۡسِدَ فِيهَا وَيُهۡلِكَ ٱلۡحَرۡثَ وَٱلنَّسۡلَۚ وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ ٱلۡفَسَادَ ٢٠٥﴾ [البقرة: 205].

«و هنگامی که پشت می‌کند و می‌رود، در زمین به تلاش می‌افتد تا در آن فساد و تباهی ورزد و زرع و نسل را نابود کند. و خدا فساد و تباهی را دوست نمی‌دارد».

قمی می‌گوید حرث: یعنی دین، و النسل: انسان، و در مورد خلیفه دوم نازل شده است یعنی عمر و گفته‏اند در مورد معاویه[[233]](#footnote-233) هم آمده است. وی در تفسیر فرموده خداوند:

﴿فَمَن يَكۡفُرۡ بِٱلطَّٰغُوتِ﴾ [البقرة: 256].

«کسی که به طاغوت کفر بورزد».

می‌گوید: طاغوت آن‌هایی هستند که حق اهل بیت را غصب کردند. و دربارة فرموده خداوند متعال:

﴿وَٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَوۡلِيَآؤُهُمُ ٱلطَّٰغُوتُ﴾ [البقرة: 257].

«و کسانی که کفر ورزیدند اولیایشان طاغوتیان هستند.»

می‌گوید: منظور از طاغوتیان آن‌ها که در حق آل محمد ظلم کردند و پیروان غاصبان حق آن‌ها هستند.[[234]](#footnote-234)

در صحیح‌ترین کتاب‌ها پیش آنان بعد از کتاب خداوند (عزوجل) که کافی نام دارد و مرتبه‌اش پیش آنان به منزله کتاب بخاری نزد اهل سنت است، کلینی با اسناد به ابو جعفر روایت می‌کند که گفت: مردم پس از فوت پیامبرهمه اهل رده بودند جز سه نفر، گفتم این سه نفر چه کسی هستند؟ فرمود: مقداد بن اسود، و ابوذر غفاری، و سلمان فارسی، رحمت و برکات خداوند بر آن‌ها باد.[[235]](#footnote-235)

همچنین از ابی بصیر از یکی آن‌ها روایت کرده است که گفت: همانا اهل مکه آشکارا به خداوند کافر می‌شوند، و به راستی که اهل مدینه از اهل مکه خبیث و پلیدترند، هفتاد برابر از آن‌ها پلید و خبیث‌ترند.[[236]](#footnote-236)

همچنین از ابوبکر حضرمی روایت کرده است که گفت: به ابی عبدالله گفتم: آیا اهل شام بدتر هستند یا اهل روم؟ در جواب گفت: همانا رومی‌ها کافر شدند ولی عناد و مخالفت نکردند، ولی اهل شام کافر شدند و معانده و مخالفت کردند[[237]](#footnote-237). و غیر این‌ها و بسیار بیشتر از این‌ها که کتب تفسیر و حدیث خود را به امثال این افک و بهتان‌ها پر کرده‌اند که رخنه گاهی بوده است برای شرق‌شناسان و دنباله‏روان آنان تا از راه آن به طعنه زدن به دین اسلام و مصدر اول آن قرآن کریم بپردازند.

ثانیاً: موضع شیعه نسبت به امت اسلامی

دکتر محمد عسال می‌گوید: شیعه اثنی عشری معتقد هستند که امت محمد حتی فرقه‌های دیگر شیعه، امتی ملعون است، چون هر کس دوازده امام را دوست نداشته باشد، و ایمان به ولایت آن‌ها نداشته باشد و از اصحاب برائت نجوید، ملعون و هلاک شده است، اما هر کس که اعتقاد به ایمان صحابه داشته باشد و خلافت ابوبکر و عمر و عثمان را صحیح بداند نزد آنان ناصبی است و ناصبی چنانکه می‌گویند بدتر از یهود و نصاری و بت‌پرستان است و از اینجا حمله آن‌ها به اهل سنت –نواصب – پایان ناپذیر است؛ چون آنان قدرشناس‌ترین فرقه امت نسبت به اصحاب و در رأس آنان آل بیت رسول‎خدا هستند.

دکتر محمد عسال پس از آنکه نمونه‌هایی از تفاسیر باطل آن‌ها را ذکر و بر عقیده فاسد آن‌ها تأکید می‌نماید، می‌گوید: ظن غالب من این است که این عقیده فاسد را روافض از زنادقه باطنیه خارج از اسلام گرفته‌اند به اجماع گروه‌ها و آن کسانی که امت محمد را امت ملعون بر گشته از دین می‌نامند در این باره امام عبدالقادر بغدادی از متن نامه‌ی یکی از سران آن‌ها بنام عبیدالله بن حسین قیروانی که برای مبلغش سلیمان بن حسن بن سعید جنانی فرستاده برای ما حکایت می‌کند که در آن نوشته شده بود: من تو را به مشکوک کردن مردم به قرآن و تورات و زبور و انجیل، و به دعوت کردن آن‌ها به باطل دانستن همه شریعت‌ها، سفارش می‌کنم... سپس به او گفته است نباید مانند صاحب و پیامبر امت برگشته (الامه المنکوسه) باشی که چون از او در مورد روح سؤال شد جواب داد:

﴿ٱلرُّوحُ مِنۡ أَمۡرِ رَبِّي﴾ [الإسراء: 85].

«روح چیزی است که تنها پروردگارم از آن آگاه است».

به خاطر اینکه جواب سؤال را نمی‌دانست.[[238]](#footnote-238)

این عین زندقه و انحراف است – پناه به خدا از آن – و عقیده اثنی عشری در امت یا متأثر از این انحراف و زندقیه است و یا راهی است به سوی آن و هیچ تحلیل دیگری ندارد.[[239]](#footnote-239)

و ابن تیمیه راست فرموده است که (اساس مذهب شیعه رافضیه از جریانات زندیق‌های منافقی نشأت گرفته است که امام علی آن‌ها را در زمان حیاتش تعقیب و مجازات نمود.[[240]](#footnote-240)

اثرات دیدگاه شیعه رافضیه درباره اصحاب بر اسلام (قرآن و سنت)

اولاً: تأثیر دیدگاه شیعه درباره اصحاب بر قرآن کریم

از اثرات تکفیر اصحاب گرامی توسط شیعه مورد حمله قرار گرفتن قرآن کریم و سنت نبوی بود، آنان ضمن حمله آشکار به قرآن کریم آشکارا تصریح کردند که در قرآن کریم نقص و تحریف وجود دارد و صحابه عمداً آن را هنگام جمع آوری قرآن در آن اعمال کرده‏اند تا آنچه صراحتاً در مورد ولایت امامان آل بیت آمده است کتمان کنند، و یا آیاتی را کتمان کنند که در آن ذم مهاجرین و انصار و کاستی‌های قریش بیان شده است، و گمان می‌برند که جز علی کسی قرآن را همان طوری که نازل شده است، جمع‌آوری نکرده است. همچنانکه معتقدند که قرآن (مصحف) گم شده روزی به دستشان خواهد رسيد و آن را مصحف فاطمه نامیده‌اند و حجم آن چندین برابر آن چیزی است که در مصحف کنونی عثمان موجود در میان مسلمانان آمده است، و آن با این مصحف بسیار متفاوت است. یکی از طاغیان آن‌ها به نام حسین بن محمد تقی طبرسی در کتابش (فصل الخطاب فی اثبات تحریف کتاب رب الارباب)[[241]](#footnote-241) بیشتر از دو هزار روایت از طاغوتیان معصوم شیعه آورده است که تأکید بر هر نوع تحریفی در قرآن می‌کنند، و آنگاه که کتابش به چاپ رسید و جنجالی پیرامون آن برخاست کتاب دیگری نوشت به نام (رد بعض الشبهات عن فصل الخطاب فی اثبات تحریف کتاب رب الارباب) که در آن به دفاع از کتاب سابقش (فصل الخطاب) برخاسته است. او این دفاعیه را دو سال قبل از مرگش نوشته است.

هر چقدر هم که شیعه درباره کتاب نوری طبرسی بنا به عقیده تقیه تظاهر به برائت کند باز هم این کتاب شامل هزاران نص از طاغوتان آن‌ها می‌باشد که در کتاب‌های معتبرشان آمده است و ثابت می‌نماید که آنان همچنان قاطعانه به تحریف قرآن ایمان دارند، ولکن از آنجا که دوست ندارند پیرامون عقیده آن‌ها در رابطه با قرآن[[242]](#footnote-242) هیاهویی بر پا شود تظاهر به تقیه می‌نمایند و از روی تقیه فتوی به گناه نبودن خواندن قرآن موجود در مصحف عثمانی می‌دهند، سپس خواص شیعه در آینده مصحفی را به یکدیگر تعلیم خواهند داد که مخالف مصحف عثمانی است و به زعم آن‌ها نزد امامان از اهل بیت موجود است.

دلیل این گفته هم روایتی است که کلینی با اسناد به علی بن موسی الرضا - متوفی 206 ه‍ - روایت کرده است آنگاه که از او سؤال شد، ما آیاتی از قرآن را می‌شنویم که در میان ما موجود نیست آنچنانکه می‌شنویم و خوب هم نمی‌توانیم آن‌ها را بخوانیم چنانکه از شما به ما رسیده است حال آیا گناهکار هستیم؟ او گفت: خیر، هر طور یاد گرفته‌اید بخوانید به زودی کسی به میان شما خواهد آمد و به شما یاد خواهد داد.[[243]](#footnote-243)

و آنچه بر اجماع نسبی شیعه درباره درستی محتویات کتاب طبرسی(فصل الخطاب) دلالت دارد این است که آن‌ها پاداش زحمات او در اثبات تحریف قرآن را از راه دفن او در مقدس‌ترین مکان نزد خودشان که آرامگاه امام علی در نجف است داده‏اند.

در عصر حاضر خمینی این بهتان را در کتاب (کشف الاسرار) خود تکرار کرده است، او می‌گوید: به راستی برای آن‌ها – اصحاب گرامی – بسیار آسان بود که این آیات را از قرآن بیرون بیاورند و کتاب آسمانی را تحریف و آن را از دیدگان جهانیان بپوشانند. سپس می‌گوید: همانا تهمت تحریفی که مسلمانان متوجه یهود و نصاری می‌کنند، در مورد خود صحابه به اثبات و انجام رسیده است.[[244]](#footnote-244)

شیعه هر چند مصحف عثمانی را یکی از منابع عقائد و احکام خود قرار می‌دهند، اما باز در فهم و درک معانی آن با سائر گروه‌ها و فرقه‌ها به خصوص اهل سنت اختلاف دارند لذا فهم و تفسیر قرآن را به ائمه اهل بیت ارجاع می‏دهند[[245]](#footnote-245)، که همه‌اش تأویلاتی باطل است و حاشا از ائمه که یک حرف آن را گفته باشند.

ثانیاً: تأثیردیدگاه شیعه درباره صحابه بر سنت نبوی

از اثرات دیگر تکفیر صحابه توسط شیعه همچنین مورد هجوم قرار گرفتن سنتی بود که علما و پیشوایان و ناقدان امت اسلامی آن را از آغاز عصر صحابه تا زمان تدوین و گردآوری حدیث جمع آوری کرده بودند. چرا که احادیث جمهور اهل سنت از طرف شیعه متهم به دروغین و جعلی بودن شدند. خصوصاً آن دسته از احادیثی که در مورد فضائل اصحابی است که شیعه آن‌ها را کافر می‌دانند و نفرینشان می‌کنند.

شیعه احادیث اهل سنت را قبول نداشته‌اند مگر آن‌هایی را که موافق روایات امامانی باشد که در نظر آن‌ها معصوم هستند. آنان احادیثی را که در آن امکان افزودن دروغ نیست بنحوی تأویل می‌نمایند که گواهی بر عقائد و احکام باطل آن‌ها باشد، اما فراتر از این سنت در نظر آنان اعتباری ندارد مگر اینکه از طرف اهل بیت باشد که آن هم امکان اثبات صحتش وجود ندارد چون آن‌ها توجهی به صحت سندش ندارند. چرا که عدالت راوی حدیث مادامی که از امامیه و از پیروان ائمه نباشد نزد آنان اعتبار و ارزشی ندارد گرچه هیچ اتهامی متوجه راوی نباشد. اگر شرح حال بزرگان شیعه رافضیه را در زمان ائمه‏هايشان دنبال کنید، می‌بینید که در میان آن‌ها دروغ‌گو، و بی‌دین، و ملی‌گرا و وطن‌پرست، و یا فاسد العقیده و هر نقصی که به ذهنت خطور کند، داشته‌اند و منفور و مذموم ائمه زمان خود بوده‌اند. این چنین است که می‌بینید احادیث کسانی که پیامبر معصوم در مورد آن‌ها فرموده است خدا نابودش کند، خدا هلاکش كند، و یا آن را نفرین گفته و حکم به فساد عقیده او داده است یا از او برائت جسته است، صحیح می‌دانند و همچنین حکم به صحت روایت مشبه و مجسمه کرده‌اند، و یا کسانی که برای خداوند متعال بداء[[246]](#footnote-246) را نزد آنان تشکیل می‌دهد، پس نظر ما باید در مورد حسن و موثق و ضعیف آنان چگونه باشد؟[[247]](#footnote-247)

چون نزد آنان عدالت شایان توجه نیست و توجه به کسانی است که با آن‌ها باشد؟ و یا بر علیه آنها؟ هر کس که با آنان و به عقیده آنان اعتقاد داشته باشد مؤمن متقی است، و اگر از آنان و عقیده‌شان برائت جوید کافر منافق است کما اینکه آن‌ها اتصال حدیث از امام به پیامبر را شرط نمی‌گیرند چون امام در جایگاه خود سخنش در قوت و قداست کلام رسول می‌باشد، و عمل به آن واجب است؛ چون معصوم است و به آن وحی می‌شود، و از جمله احادیثی که آن را صحیح می‌دانند در حالیکه نه راویانش عادل و نه سندش متصل است حدیث غدیر خم[[248]](#footnote-248) می‌باشد، حدیثی که تقریبا ستون اصلی اکثر مذاهب شیعه و پایه اولیه آن و اساسی است ‌که نظریه خود در تکفیر و لعن و ناسزاگویی نسبت به اصحاب را بر روی آن پایه‌ریزی کرده‌اند و داعیان بی‌دینی را هم دنبال خود راه انداخته‏اند.[[249]](#footnote-249)

این حدیث نزد اهل سنت حدیثی دروغین و ساختگی است که با این لفظی که از طاغوت‌هایشان روایت می‌کنند هیچ اساسی ندارد، و آن را برای توجیه هجوم و دشمنیشان با برگزیدگان خلایق پس از انبیاء و پیامبران یعنی اصحاب رسول‎خدا ساخته‌اند.

با بررسی کتب حدیث نبوی آنان مانند الکافی و الاستبصار، و التهذیب، و من لا یحضره الفقیه[[250]](#footnote-250) و غیر این‌ها، پی می‌بریم که هیچ یک از روایت‌های آن‌ها از راویشان به امامانی که در زمان پیامبر وجود داشته‌اند متصل نیستند، بلکه احادیث نوشته شده آن‌ها بیشترشان بدون سند هستند و روایاتی می‌یابید که از چند نفر از مردان بزرگ نام می‌برد، و یا از امام جعفر صادق، سپس این گفته‌ها را احادیثی از پیامبر قلمداد می‌کنند با وجود تفاوت زمانی بسیار بین اصحاب این روایات و بین پیامبر و این فاصله زمانی گاهی به چند قرن می‌رسد.[[251]](#footnote-251)

هجوم و بی‌احترامی آن‌ها به اصحاب پیامبر تأثیر بسیاری در ایجاد شبهه، پیرامون سنت داشته است، و چرا چنین نباشد درحالی که روایت‌های اصحاب نزد شیعه به اندازه بال پشه‌ای نمی‌ارزد.

شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء می‌گوید: شیعه به روایات اهل سنت اعتماد ندارند مگر آن دسته از روایاتی را که از راه اهل بیت به جدشان برسد یعنی آنچه امام صادق روایت کرده باشد از پدرش باقر و او از پدرش زین العابدین، و او از حسین نوه پیامبر و او از پدرش امیر المؤمنین، و او از رسول‎خدا، اما آنچه امثال کسانی همچون ابو هریره، و سمره بن جندب، و مروان بن حکم، و عمر بن الخطاب، و عمرو بن عاص، و نظیر آنان، روایت می‌کنند، در نزد شیعه امامیه به اندازه پشه‌ای ارزش و اعتبار ندارد.[[252]](#footnote-252)

روش‌های شیعه در تمسخر و بازی با سنت مطهر

شیعه رافضه از بیشترین گروه‌های دروغپرداز نسبت به رسول‎خدا و حتی نسبت به اهل بیت پیامبر به حساب می‌آیند.

در این مورد امام ابن تیمیه می‌فرماید: «اگر کسی به کتاب‌های جرح و تعدیل توجه کند شناخته شده‌ترین چیز نزد مؤلفان آن‌ها را دروغگویی بیش از شیعه می‏یابد».[[253]](#footnote-253)

از امام مالک در مورد رافضه سؤال شد، او فرمود: با آن‌ها سخن نگویيد و از آن‌ها روایت نکنید چون آن‌ها دروغ می‌گویند[[254]](#footnote-254)، شریک بن عبدالله قاضی – که به شیعه‏ای میانه‏رو معروف بوده[[255]](#footnote-255) - می‌گوید: از هر کس خواستی نقل کن جز از رافضه؛ چون همانا آنان حدیث را جعل کرده سپس آن را دین قرار می‌دهند.[[256]](#footnote-256)

حماد بن سلمه می‌گوید[[257]](#footnote-257): شیخی از آنان – یعنی رافضه – در ضمن ايکه با من صحبت می‌کرد، گفت: ما هر گاه ما با هم جمع می‌شدیم و چیزی را نیکو می‌دانستیم آن را حدیث قرار می‌دادیم.[[258]](#footnote-258)

و امام شافعی می‌گوید[[259]](#footnote-259): من در میان هوی‌پرستان هیچ قومی را ندیدم که به اندازه رافضه شهادت دروغ بدهد.[[260]](#footnote-260)

این متشیعان دشمن اسلام شروع به جعل حدیث به هدف‌های گوناگون کرد‌ند از آن جمله احادیثی است که در فضائل امام علی – کرم الله وجهه – وخانواده‌اش ساخته‌اند مثل حدیث: هر کس می‌خواهد نگاه کند به آدم در عملش و به نوح در تقوایش و به ابراهیم در بردباریش، و به موسی در هیبتش، و به عیسی در عبادتش پس به علی نگاه کند.[[261]](#footnote-261) و من ترازوي علم هستم و علی دو کفه‌اش، و حسن و حسین نخ‌ها، و فاطمه طنابش، و ائمه پایه‌های آن هستند که اعمال دوستداران ما و کینه‌توزان دشمن ما با آن وزن می‌شود.[[262]](#footnote-262) و روایات ساختگی و دروغین فراوان دیگری که از زبان پیامبر گاهی دربارة شخصیت علی، و گاهی دربارة خلافت و وصایت او درست کرده‌اند.[[263]](#footnote-263)

آنان همچنانکه احادیثی دربارة فضیلت علی و آل بیت ساخته‌اند، در مورد ذم صحابه هم احادیثی ساخته‌اند؛ مخصوصاً درباره شیخین ابوبکر و عمر و بزرگان صحابه. حتی ابن ابی الحدید[[264]](#footnote-264) که شیعه‏ای معتزلی است گفته است: اما از امور بسیار زشت و ناپسندی که شیعه ذکر می‌کنند از فرستادن جوجه تیغی به خانة فاطمه، و شلاق زدن او بطوری که بازوهایش مثل خلخال شده، و یا عمر او را در میان در و دیوار فشار داده است و او فریاد کشیده: ای پدر! سپس عمر طنابی به گردن علی انداخته و او را کشیده، و فاطمه پشت سرش فریاد کشیده و حسن و حسین گریان دنبالشان افتاده‌اند و. .. در ادامه ابن ابی حدید ناسزاگویی‏های بسیار دیگری‏ را از زبان آنان نقل کرده و در آخر می‌گوید: هیچ کدام از این‌ها نزد یاران ما اصل و اساسی ندارد، و هیچ کدام آن را ثابت نمی‌دانند، و اهل حدیث آن را روایت نکرده و نمی‌شناسند، بلکه چیزهای هستند که تنها شیعه آن را نقل کرده‌اند.[[265]](#footnote-265) شیعه همچنین احادیثی در ذم معاویه ساخته‌اند که مطابق آن‌ها پیامبر فرموده است: «هر گاه معاویه را بر منبر من دیدید او را بکشید.»[[266]](#footnote-266) و در ذم معاویه و عمرو بن عاص - -فرموده: «خداوندا آن‌ها را تمام در فتنه بینداز به تندی در آتش دوزخ شان بیافکن».[[267]](#footnote-267)

غالیان تندرو شیعه رافضه نیز در جعل و ساختن احادیث مطابق با امیال و اهدافشان همین طور زیاده‌روی و اسراف کرده‌اند، احادیثی که تعدادشان سرسام‌آور است. تا حدی که خلیلی[[268]](#footnote-268) در الارشاد گفته است: رافضه در فضائل علی و اهل بیت حدود سیصد هزار حدیث ساخته‌اند.[[269]](#footnote-269) که با وجود مبالغه آمیز بودن این گفته، دلیل بر کثرت احادیثی است که رافضیان ساخته‌اند.

نزدیک است که مسلمان از این همه جرأت و جسارتی که در مورد رسول‎خدا روا داشته‌اند، دچار دهشت شود اگر نمیدانستیم که بیشتر رافضی‌ها از ایرانی‌هایی هستند که در پوشش تشیع خود را پنهان کرده‌اند تا بند بند اسلام را ویران کنند، یا از کسانی هستند که مسلمان شده‌اند ولی نتوانسته‏اند خود را از آثار آیینهای قدیمیشان کاملاً رها سازند، کسانی که با عقیدة بت پرستی مسلمان شده و اهمیت نمی‌دهند که بر صاحب شریعت دروغ ببندد تا بر حبی مدفون شده در اعماق درونش صحه بگذارند، و این کار جاهلان و کودکان است آنگاه که چیزی را دوست می‌دارند و یا از چیزی بدشان می‌آید.

از آن طرف – متأسفانه – جاهلانی از اهل سنت هم شبیه آن کار را علیه کار رافضیان انجام داده‌اند و در مقام مقابله، دروغ را با دروغ جواب داده‌اند هر چند از آنان کمتر و در دایرة کوچکتری بوده است.[[270]](#footnote-270) مانند حدیث: «هیچ درختی در بهشت وجود ندارد مگر اینکه بر برگ‌هایش نوشته شده است لا اله الا الله و محمد رسول‎الله، ابوبکر صدیق، و عمر فارق، و عثمان ذی النورین».[[271]](#footnote-271)

متعصبان هوادار معاویه و امویان نیز احادیثی را در مقابله با شیعه برساخته‌اند مانند: «سه نفر امین وجود دارد، من و جبرئیل و معاویه»[[272]](#footnote-272) و یا: «در بهشت کسی جز معاویه را جستجو نمی‌کنم او هم پس از مدتی طولانی می‌آید، به او می‌گویم: ای معاویه کجا بودی، می‌گوید در خدمت پروردگارم بودم با من حرف می‌زد و من هم با او حرف می‌زدم، پیامبر می‌فرماید: این به خاطر زشتی‌هایی است که در دنیا به تو نسبت داده‌ بودند».[[273]](#footnote-273)

هواداران عباسیان نیز در مقابل حدیثهای دروغ و ساختگی وصایت علی حدیث وصایت عباس را ساخته‌اند و به پیامبر نسبت داده‌اند که گفته است: «عباس وصی و وارث من است»[[274]](#footnote-274) و دروغ‌های دیگری که کتب‌ احادیث موضوع از آن‌ها سرشار است.

اگر مردانی اهل اخلاص و صداقت در خدمت خدای متعال نبودند که زندگی خود را فدای دفاع از دین و دفاع از سنت رسول‎الله و تشخیص حدیث صحیح از حدیث دروغ کنند، یعنی اگر پیشوایان سنت و امامان هدایت نبودند در نتیجه جعل حدیث اهل بدعت و هواپرستان و جاهلان اهل سنت کار بر علما و فرزانگان هم دشوار و مشتبه می‌شد و اعتماد به احادیث[[275]](#footnote-275) از بین می‌رفت.

جاهلان اهل سنت هر چند متأسفانه در مقابله با دروغ شیعه دروغ ساخته‏اند ولی هرگز نکوشیده‌اند که مثل شیعه‌ها با سنت مطهر مکر نیرنگ بازی کنند. البته این از جاعلین حدیث و دروغ برای رسول‎خدا نفی گناه کذب نمی‏نماید.

علامه آلوسی در مورد ترفندها و دسیسه‌های شیعه بر ضد سنت و سعی آنان برای لطمه زدن به آن چنین می‌نویسد:[[276]](#footnote-276)

1. گروهی از علمای آنان ابتدا مشغول یادگیری علم حدیث شدند، و احادیث بسیاری از معتمدان محدثین اهل سنت جدای از عوام شنیدند، ولکن خداوند پاک و منزه بر اهل سنت لطف کرده و آنان را در میان کسانی قرار داده که پاک و زشت و حدیث صحیح و موضوع را از هم جدا می‌کنند، حتی جعل تنها یک کلمه در میان حدیث‌های طولانی بر آن‌ها پنهان نمی‌ماند.
2. از دسیسه‌های دیگر آنان این بود که به نام مردان مورد اعتماد در نزد اهل سنت نگاه می‌کردند، و کسی را می‌یافتند که اسم و لقبش موافق راوی حدیث شیعی بود آنگاه روایت را در سند به او نسبت می‌دادند، و اگر کسی از اهل سنت آگاهی کافی نداشته باشد گمان می‌کند که او یکی از امامان حدیث می‌باشد و به روایتش اعتبار و اعتماد می‌کند، مانند سدی که دو نفر هستند؛ یکی از آن‌ها سدی بزرگ (کبیر) و دیگری سدی کوچک (صغیر) سدی بزرگ از ثقات اهل سنت[[277]](#footnote-277) می‌باشد، و سدی کوچک از جعل‌کنندگان بسیار دروغ‌گوست و یک رافضی افراطی می‌باشد.[[278]](#footnote-278)
3. از دسیسه‌های دیگرشان نسبت دادن بعضی از کتاب‌های خود به علمای بزرگ اهل سنت است که شامل بدگوئی‌ در مورد صحابه و باطل دانستن مذهب اهل سنت می‌باشد، مانند کتاب (سر العالمین) که به امام غزالی: نسبت داده‌اند.[[279]](#footnote-279) و آن را از بهتانها انباشته کرده‌اند، و در آن خطبه‏ای را از زبان آن امام آورده‏اند که در آن وصیت کرده است این سر را پنهان و این امانت را نگهدارند چرا که آنچه در این کتاب گفته شده عقیده او می‌باشد، و آنچه در سایر کتاب‌ها گفته بخاطر چاپلوسی بوده است؛ و چنین کارهایی بر بعضی از کوته فکران مشتبه می‌شود. .. از خداوند متعال می‌خواهیم که ما را از لغزش محفوظ دارد.
4. حیله و دسیسه‌ی دیگر آن‌ها این است که یکی از علمای معتزله، و یا زیدیه و یا مانند آن‌ها را مثال می‏آورند و می‌گویند: که این از متعصبان اهل سنت می‌باشد، سپس از او چیزهایی نقل می‌کنند که دلالت بر بطلان اهل سنت دارد، و مذهب امامیه اثنا عشریه را تأیید می‌نماید تا تبلیغی برای گمراهی‏شان ‌باشد؛ مانند زمخشری صاحب الکشاف که معتزلی تفضیلی بود و اخطب خوارزمی که از تندروان زیدیه می‌باشد، و ابن ابی الحدید شارح نهج البلاغه که بنا به قولی او هم از شیعیان افراطی می‌باشد،و بنا به قولی دیگر از معتزله است، و هشام کلبی، و همچنین مسعودی نویسنده مروج الذهب، و ابو الفرج اصفهانی نویسنده کتاب اغانی و غیر آن‌ها، و هدفشان از طرح این‌ها ملزم کردن اهل سنت به گفته‌های آن‌هاست، با اینکه حال و وضع آن‌ها حتی بر کودکان پوشیده نیست.[[280]](#footnote-280)

مبحث چهارم: شناخت معتزله و دیدگاهشان نسبت به سنت پیامبر

مقدمه

**معتزله**: نام فرقه ای است که در قرن دوم هجری در فاصله بین سال‌های 105- 110 ه‍. به رهبری مردی به نام واصل بن عطا الغزال در اسلام ظهور کرد. این گروه در نتیجه تأثیرپذیری از گرایشات متعدد موجود در آن زمان نشأت گرفت. معتزله تدریجا به جماعت بزرگی تبدیل گردید که در بیشتر نظراتش از جهمیه اقتباس می‌کرد، سپس در بیشتر کشورهای اسلام انتشار گسترده‌ای یافت. شیخ جمال الدین قاسمی در مورد گسترش و انتشار آن‌ها می‌گوید: این جماعت از نظر افراد و پیروان از بزرگترین جماعت‌ها می‌باشد، چون همه شیعه عراق به کلی معتزلی هستند، و همچنین شیعة اطراف هند، و سوریه و کشورهای فارس، و زیدیه‌های یمن، چون آن‌ها هم در اصول پیرو مذهب معتزله می‌باشند کما اینکه علامه مقبلی در العلم الشامخ گفته است: تعداد معتزلیان در میان مسلمانان به میلیون‌ها نفر می‌رسند، و با این بررسی‌ها دانسته می‌شود که جهمیه معتزله در اقلیت نیستند چه رسد به اینکه تصور شود منقرض شده‏اند و دیگر لازم نیست که با آنان مناظره صورت گیرد، چون کسی که این را می‌گوید از تاریخ کشورها و مذاهب مردمان آن‌ها بی‌خبر است.[[281]](#footnote-281)

**معتزله:** فرقه ای کلامی هستند که فریب فلسفه و منطق یونانی، و بخشهای نقل شده از فلسفة هندی و ادبیات فارسی را خورده‏اند. و در حقیقت همة یا بیشترشان کسانی بودند که با اصلیت فارسی نسبت داشتند. آنان قرآن را تأویل می‌نمودند تا با فلسفة یونانی همخوانی داشته باشد، و احادیثی که با عقیدة شرک‏آمیز آن‌ها موافقت نداشت تکذیب می‌کردند، و فلسفه یونان را پیامبر عقل می‌دانستند که هیچ اشتباهی در آن وجود ندارد[[282]](#footnote-282)، اندیشمند بزرگ محمد محیی‏الدین عبدالحمید گفته است: معتزله نخستین فرقه‏ای بود که از فلسفة یونان یاری طلبید، و از نگرش‌های آن‌ها برداشت کرد، حتی بسیاری از اندیشه‌های نظام و ابی هذیل و جاحظ و غیر آنان نقل قول مستقیم از گفته‌های فلاسفة یونان می‌باشد، و بقیه‌اش از تفکر آن‌ها آبیاری شده و با مقداری اصلاح و دگرگونی از چشمه آنان برگرفته شده است[[283]](#footnote-283). در نوشته‌ها و کتب‌ فرق در هنگام بحث از معتزله یا تحلیل اصلی از اصولشان بسیار عباراتی را خوانده‌ایم که تأثر معتزله از مرجع‌های بیگانه را اثبات می‌نماید مثلا: فلان عالم بسیاری از کتب‌ فلاسفه را مطالعه کرده است و گفته‌های آنان را با کلام معتزله خلط کرده است[[284]](#footnote-284) و یا مانند: این نظر را از فلاسفه اقتباس کرده است[[285]](#footnote-285) و این گفته را از برادران متفلسفش گرفته است[[286]](#footnote-286) و مانند: ماده‏اش را از ارسطو دریافت کرده است.[[287]](#footnote-287)

معتزله در مراحل اولیه که خواست به مقابله با متکلمین ادیان‌ قبل از اسلام و مذاهب منحرف برخیزد، توانست نتیجه‏های خوبی به دست آورد، ولی آنگاه که خود را مستقل یافت و از محدوده خود خارج شد و برای خود تاکتیک‌های عقلانی خاصی پایه‌ریزی کرد تا به واسطه آن بر مفهوم جامع اسلامی پیشی گیرد؛ به راستی که مرتکب انحراف و اشتباه بسیار بزرگی گردید، که نتیجه طبیعی تأثیرپذیری از انواع دیدگاه‌ها و نگرش‌های موجود در آن زمان بود. سپس آن هم به نوبه خود بر آن نگرش‌های فکری قدیمی تأثیر گذاشت.[[288]](#footnote-288) امروزه ‌هم بسیاری از دشمنان اسلام و سنت از معتزله متأثر شده، و گویی برای مذهب فکری خود لانة مناسبی یافته‏اند تا در آن برای اندیشه و نظرات فاسدشان جوجه گذاری کنند، و از کانال آنان دسیسه خود را بر علیه اسلام و سنت مطهر پیامبر عملی کنند.[[289]](#footnote-289)

آغاز پیدایش معتزله به عنوان یک فرقه با دیدگاه و نگرش سیاسی و روش فکری خاص، به جریان اختلاف میان حسن بصری[[290]](#footnote-290)، و واصل بن عطاء در مورد مرتکب گناه کبیره، بر می‌گردد. آنگاه که از حسن بصری در مورد آن سؤال شد، عطاء بن واصل قبل از اینکه حسن بصری جواب دهد، جواب داد و این مسئله منجر به کناره‌گیری واصل بن عطاء و همفکران او از حلقه درس حسن بصری گردید، لذا به معتزله مشهور شدند. بیشتر علما این مسأله را تأیید کره‌اند.[[291]](#footnote-291) تنها احمد امین این رأی را ضعیف می‌داند. آغاز پیدایش آن‌ها هر چه باشد آنچه در اینجا برای ما مهم است اصول مذهب فکری آن‌ها، و تأثیر آن بر سنت مطهر می‌باشد.

معتزله به بیست و دو گروه متفرق شدند که در اصول و آموزه‌ها با هم تا حد تکفیر یکدیگر، اختلاف پیدا کردند. اما همه آن‌ها در یک چهارچوب عمومی جمع می‌شوند، و آن هم اعتقاد به اصول پنجگانه زیر است:

1. توحید به طریقه جهمیه.
2. عدالت به طریقه قدریه.
3. 4، 5- وعد، وعید، و منزلة بین منزلتین، و امر به معروف و نهی از منکر به طریقه خوارج[[292]](#footnote-292).

خیاط مولف الانتصار اصول معتزله را به این نحو معین کرده است[[293]](#footnote-293) و می‏گوید: تا اصول پنجگانه را قبول نداشته باشند درست نیست که بر هیچ یک از آن‌ها نام اعتزال گذاشت یعنی: توحید، عدل، وعد و وعید، منزله بین منزلتین، امر به معروف و نهی از منکر. لذا هرگاه کسی اصول پنجگانه فوق را در خود جمع کرد می‏توان او را معتزلی نامید.[[294]](#footnote-294)

دکتر محمد عماره می‌گوید: با وجودیکه این اصول پنجگانه با این شیوع فراوانی مشخص شده و با این گستردگی در میان اهل عدل و توحید انتشار یافته است، چنانکه در کتب مقالات از آنان نقل شده است، در جایی دیگر امام قاسم بن ابراهیم بن اسماعیل الرسی (متولد - 246 ه‍) را که هم عصر ابوهذیل علاف بوده است می‏یابیم که اصول معتزله را اینگونه مشخص می‌کند: 1- توحید 2- عدل 3- وعد و وعید 4- منزل بین منزلتین 5- و قرآن کریم و سنت مطابق او 6- و اصل ششمی که می‌توان آن را عدالت اجتماعی و اقتصادی و مالی بنامیم.

در حالی که این اصول را در نزد اندیشمند دیگری به نام احمد بن یحیی بن مرتضی (ت 840 ه‍) به نحو مشهور نزد معتزله می‏یابیم که تنها به جای اصل وعد و وعید اصل دیگری آمده است و آن: قبول داشتن صحابه و اختلاف درباره عثمان پس از وقایع و برائت از معاویه و عمرو بن عاصب می‌باشد.

عماره می‌گوید: و این به معنی این است که اختلاف اهل عدل و توحید – نمی‌گوییم معتزله – پیرامون این اصول، امر بعیدی نیست، و اگرچه اکثریت قاطع اندیشمندانشان بر این پنج اصل متفق هستند، اما اختلاف آن‌ها چنانکه بعضی می‌گویند فقط در فروع این اصول نیست، بلکه گاهی در خود این اصول هم با هم اختلاف دارند.[[295]](#footnote-295)

**معنی این اصول به طور خلاصه از این قرار است:**

1. توحید: منظورشان بحث پیرامون صفات خداوند متعال می‌باشد، و آنچه در آن باره واجب است، درست است، و یا محال می‌باشد، و در این اصل نفی کرده‌اند که برای خداوند متعال صفات ازلی وجود داشته باشد از علم، و قدرت و حیات و شنوایی، و بینایی. بلکه، خدا به ذات خود عالم، و قادر، و شنوا، و بینا است، و صفات زائدی با ذات او وجود ندارد، آنان آیاتی را که این صفات را ثابت می‌نماید و یا صفاتی به مانند صفات مخلوقات از آن فهمیده می‌شود تأویل کرده‌اند، همچنین احادیثی را که این صفات را اثبات می‌نماید ترک گفته‌اند، و دلیلشان بر انکار این صفات خداوند عزوجل اين است که از اثبات این صفات تعدد قدماء(قدیمها) لازم می‌آید که به گمان آنان شرک است. چون اثبات این صفات به معنی این است که هر صفتی خدا می‌شود، و راه خروج از این شبهه نفی صفات و ارجاعشان به ذات باری تعالی است و مثلا گفته می‌شود: عالم به ذاتش، و یا قادر بذاتش الخ، و با این روش توحید در نظر آنان تحقق می‌یابد. معتزله در نفی صفات و تعطیل و تأویل آنچه از نصوص کتاب و سنت که موافق مذهب آنان نباشد از راه جهمیه (معطله) رفته‌اند. .. یعنی آنان نظرات و آراء جهمیه را زنده و در خاکستر آن فوت کرده‌ و دوباره آتش آن را برگرداندند، و از اینجاست که معتزله درخور نامیده شدن به جهمیه یا معطله[[296]](#footnote-296) هستند، بنا بر این اصل معتزله بر کسانی که با آن‌ها مخالفت یا مقابله کرده‌اند نام‌های ظالمانه‏ای مثل مشبهه یا حشویه گذاشته‌اند. و خود را اهل توحید و منزه کنند‌گان خدا – منزهون - می‌نامند، نظر به اینکه از خداوند نفی صفات کرده‌اند[[297]](#footnote-297) رد آن‌ها در باب سوم خواهد آمد.
2. عدل: منظورشان بحث در مورد افعال خداوند متعال می‌باشد که همه را حسن می‌دانند، و از او نفی قبح می‌کنند، که شامل نفی اعمال قبیح بندگان در زیر پوشش عدل هم می‏شود. آنان قدر را نفی می‌کنند، و اعمال بندگان را به توانائی‌های خودشان نسبت می‌دهند و می‏گویند آن‌ها خود خالق افعالشان هستند با اینکه ایمان به این دارند که خداوند به هر چه بندگان انجام می‌دهند آگاه است، و اینکه خداوند تعالی است که به آن‌ها توانایی انجام یا ترک فعل را بخشیده است.[[298]](#footnote-298)

و معتزله به خاطر نفی قدر از خداوند؛ به قدریه ملقب گردیده‌اند چون با انکار قدر با قدر موافق کرده‌اند، به آن‌ها به سبب اینکه خیر را از طرف خدا و شر را از طرف بنده می‏دانند دوگانه پرست و مجوسی هم می‌گویند؛ و با این نگرش با دوگانه پرستان، و مجوسیان همعقیده شده‏اند که برای خود دو خداوند قرار می‌دهند یکی خدای خیر و نیکی و دیگری خدای شر و بدی.

البته آن‌ها به نام‌های قدریه، و ثنویه، و مجوسیت رضایت نمی‌دهند، بلکه خود را اهل عدل می‌دانند چون قدر را نفی کرده‌اند، و چون اهل سنت برای خداوند متعال اثبات قدر می‌نمایند و به خیر و شر آن ایمان دارند. لذا آن‌ها بدیشان عبارت قدریه مجبره را اطلاق می‌نمایند.[[299]](#footnote-299)

معتزله بنا بر اصل (عدالت) که به معنی نفی قدر است؛ آیاتی اثبات قدر برای خداوند متعال را تأویل کرده‌اند مانند فرموده خداوند متعال:

﴿وَكُلُّ شَيۡءٍ عِندَهُۥ بِمِقۡدَارٍ ٨﴾ [الرعد: 8].

«هر چیز در نزد او به مقدار و میزان است».

و فرموده او:

﴿وَإِن مِّن شَيۡءٍ إِلَّا عِندَنَا خَزَآئِنُهُۥ وَمَا نُنَزِّلُهُۥٓ إِلَّا بِقَدَرٖ مَّعۡلُومٖ ٢١﴾ [الحجر: 21].

«و چیزی وجود ندارد مگر اینکه گنجینه‌های آن در پیش ما است و جز به اندازه معین و مشخص آن را فرو نمی‌فرستیم».

و فرموده خداوند:

﴿إِنَّا كُلَّ شَيۡءٍ خَلَقۡنَٰهُ بِقَدَرٖ ٤٩﴾ [القمر: 49].

«ما هر چیزی را به اندازة لازم و از روی حساب و نظام آفریده‌ایم».

برخوردشان با احادیث قدر از موضع انکار است و احادیثی صحیحی که قدر را اثبات می‌نماید رد می‌کنند، که تحلیل و رد این موضوع در باب سوم به تفصیل خواهد آمد.

1. وعد و وعید: و آن‌ها منطورشان اين است که خداوند به اطاعت‌کنند‌گان وعده پاداش داده است و گناهکاران را تهدید به انتقام کرده است، پس بنابراین بر خداوند الزامی است – که وعد و وعیدش را اجرا کند؛ به این معنی که خداوند به بنده فرمانبر پاداش تکلیفاتی را که به او محول شده از عبادات و منهیات پرداخت می‏نماید چون بنده در صورت التزام به همه عبادت‌هایی که خدا برای او در نظر گرفته مستحق دریافت پاداش است و همچنین بر خدا واجب می‏دانند که تهدید خود را بر عصیانکاران و گناهکاران عملی نماید. مطابق این اصل بر خداوند متعال لازم می‌آید که کسی را نبخشد و از هیچ کسی گذشت نکند؛ چون این کار خلف تهدید و وعید است و دروغ محسوب می‌شود، و دروغ و خلاف برای خداوند متعال جایز نیست، و به مقتضای این اصل صاحبان گناهان کبیره از مؤمنان اگر بدون توبه بمیرند، گناهکارند. همانا آنان به مقتضی تهدید و وعید خداوند مستحق هستند که در آتش جاویدان بمانند، مگر اینکه سزایشان از سزای کافران سبکتر باشد.[[300]](#footnote-300)

بنابر این اصل آیاتی را که مفید عفو و بخشش و یا عذاب بندگانی است که خداوند می‌خواهد تأویل کرده‌اند؛ مانند فرموده او:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ وَيَغۡفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُۚ﴾ [النساء: 48].

«بیگمان خداوند (هرگز) شرک به خود را نمی‌بخشد، ولی گناهان جز آن را از هر کس که خود بخواهد می‌بخشد».

و یا فرموده او:

﴿۞قُلۡ يَٰعِبَادِيَ ٱلَّذِينَ أَسۡرَفُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ لَا تَقۡنَطُواْ مِن رَّحۡمَةِ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَغۡفِرُ ٱلذُّنُوبَ جَمِيعًاۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلۡغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ٥٣﴾ [الزمر: 53].

«بگو: ای بندگانم، ای آنانی که در معاصی زیاده روی کرده‌اید، از لطف و مرحمت خدا مأیوس و ناامید نگردید. قطعاً خداوند همه گناهان را می‌آمرزد. چرا که او بسیار آمرزگار و بس مهربان است».

سپس به آیاتی استدلال کرده‌اند که در نفی شفاعت از غیر مومنان وارد شده است، آنجا که می‌فرماید:

﴿وَٱتَّقُواْ يَوۡمٗا لَّا تَجۡزِي نَفۡسٌ عَن نَّفۡسٖ شَيۡ‍ٔٗا وَلَا يُقۡبَلُ مِنۡهَا شَفَٰعَةٞ وَلَا يُؤۡخَذُ مِنۡهَا عَدۡلٞ وَلَا هُمۡ يُنصَرُونَ ٤٨﴾ [البقرة: 48].

«و بترسید از روزی که از دست کسی برای کس دیگری چیزی ساخته نیست، و از او میانجیگری پذیرفته نمی‌شود، و از کسی بلاگردان و جایگزین قبول نمی‌شود، و کسی به یاری کسی بر نمی‌خیزد و همدیگر را نمی‌توانند کمک کنند».

و به فرمودة دیگر:

﴿مَا لِلظَّٰلِمِينَ مِنۡ حَمِيمٖ وَلَا شَفِيعٖ يُطَاعُ ١٨﴾ [المؤمن: 18].

«ستمگران نه دارای دوست دلسوزند، و نه دارای میانجیگری که میانجی او پذیرفته گردد،»

آیاتی دیگری که به این معنی وارد شده است.

مطابق همین اصل احادیث وارده در رابطه با شفاعت م‍ومنان گناهکار گناهان کبیره، و کلیه احادیثی را که از آن استنباط می‌شود که آنان در زیر ارادة خدا قرار می‌گیرند اگر خواست عذابشان می‌دهد، و اگر خواست آنان را می‌بخشد، رد کرده‌اند. بررسی و رد گفتار آن‌ها در باب سوم به تفصیل خواهد آمد.

1. منزلة بین منزلتین: منظورشان اين است که مومن مرتکب کبیره از ایمان خارج می‌شود، ولی به کفر وارد نمی‌شود؛ پس نه مؤمن است و نه کافر، و لکن در جایگاهی بین این دو قرار دارد که فسق نام دارد، و فاسقان هم مستحق آتشند. معتزله با قبول این اصل به موافقت با خوارج در افتاده‏اند؛ چون خوارج آنگاه اعتقاد به جاودانی گناهکاران در آتش یافتند آن‌ها را کافر نامیدند، و لذا با آنان جنگیدند، معتزله هم رأی به جاودانی آنان در جهنم دادند، ولی جرأت کافر دانستن آن‌ها را به خود نداده و جسارت جنگ با هیچ یک از آن گروه‌ها را نکردند، به همین لحاظ است که درباره معتزله گفته‌اند که: آن‌ها خوارج خنثی هستند.[[301]](#footnote-301)

این اصل چهارم چنانکه در بیان آغاز پیدایش آن‌ها گذشت نقطه شروعی در تاریخ معتزله به حساب می‌آید. این اصل چنانکه خواهد آمد اثر بدی بر موضعگیری معتزله نسبت به اصحاب رسول‎خدا خصوصاً اصحاب جمل و اصحاب صفین از هر دو گروه علی و معاویهش داشته است.

1. امر به معروف و نهی از منکر: اهل سنت و معتزله هر دو بر این اصل توافق دارند، و بر اینکه امر به معروف و نهی از منکر از واجبات کفایی می‌باشد اتفاق نظر دارند، همچنانکه مولایمان عزوجل در کتاب ارزشمندش می‌فرماید: [[302]](#footnote-302)

﴿وَلۡتَكُن مِّنكُمۡ أُمَّةٞ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلۡخَيۡرِ وَيَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ١٠٤﴾ [آل عمران: 104].

«باید از میان شما گروهی باشند که دعوت به نیکی کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند، و آنان خود رستگارند».

اما اختلافی که بین اهل سنت و معتزله در این خصوص واقع شد در امور ذیل بود:

الف- واداشتن معتزله مردم را به معروف و منکر در مذهبشان و ملزم کردنشان به آن، و این آشکارا باعث محنت خلق قرآن است.

ب- روش تغییر منکر: در این زمینه برعکس حدیث پیامبر در بیان موضع مسلمان در برخورد با منکر حرکت کردند، پیامبر فرموده است:

«من رأی منکم منکرا فلیغیره بیده، فإن لم یستطع، فبلسانه، فإن لم یستطع، فبقلبه، و ذلک أضعف الإیمان»[[303]](#footnote-303)

«اگر کسی از شما منکری را دید با دست او را بر طرف نماید، و اگر با دست نتوانست با زبان آن را تغییر دهد، و اگر با زبان هم نتوانست در قلبش آن را نکوهش کند و ناپسند شمارد، و این حداقل ایمان است».

در حالی که تغییر منکر در نظر آنان ابتدا با صمیمیت و دوستانه شروع می‏شود، سپس با زبان است و بعد با دست و سپس با شمشیر، درست برعکس آنچه حدیث راهنمایی می‌کند، و اهل حق آن را صحیح دانسته‌اند.

ج- حمل اسلحه بر ضد کسانی که مخالف معتزله باشند، فرق نمی‌کند که از کافران باشد یا گناهکارانی از اهل قبله.

د- شورش بر علیه حاکم ظالم را واجب دانسته‏اند، و آن‌ها در همه این امور از حرکت لجوجانه خوارج متأثر شده‌اند[[304]](#footnote-304). و خلاصه این اصل نزد آنان اين است که آنان می‌گویند: بر ما واجب است که به آنچه که بر ما واجب گردیده است، به دیگري دستور دهیم و آن‌ها را به آنچه که بر ما لازم است ملزم کنیم.[[305]](#footnote-305)

یکی از اصول متفاوت معتزله آن است که امام قاسم رسی آن را بیان داشته است: «قرآن کریم فصل و جدا کننده ا‌ی محکم و راه راستی است که هیچ تضاد و اختلافی در آن نیست، و از سنت رسول‎خدا در قرآن نه ذکری هست و نه معنایی.[[306]](#footnote-306)

در اصل پنجم آنان دیدگاه ناپسندشان درباره سنت پیامبر معصوم معلوم و آشگار است. آنان فقط به سنتی که موافق قرآن باشد اعتماد می‌کنند، و سنت مستقل را نمی‌پذیرند، و این موضع آنان تأثیری بسیار بدی داشت، به نحوی که آن را به یک برنامه و ایدئولوژی خاص در آورده‌اند و براساس آن درمورد سنت پیامبر حکم می‌کنند، آنان حدیث را بر قرآن کریم عرضه می‌دارند و مقابله می‌کنند، و هر حدیثی را که با آن اختلاف داشته باشد هر چند اختلافی ظاهری که امکان جمع میانشان موجود باشد و آن حدیث در بالاترین رتبه صحت باشد رد می‌کنند.

همچنین وجه تمایز دیگر اصول معتزله چنانچه احمد بن یحیی مرتضی بیان می‌کند؛ اعراض و روی گردانی از اصحاب، و اختلافاتی که در دوران خلافت حضرت عثمان رخ داد، و برائت از معاویه و عمرو بن عاصب می‌باشد.

همه معتزله حتی آن‌هایی که نظرشان به برتری علی بر ابوبکرب می‌باشد بر صحت خلافت ابوبکر اتفاق دارند، چون می‌گویند علی بدون اجبار با ابوبکر بیعت کرده است، پس حتماً بیعتش صحیح بوده است، ولی آنگاه که به سیدمان عثمان می‌رسیم، می‌بینیم که جناب خیاط معتزلی می‌گوید: واصل بن عطاء در مورد خائنان و قاتلین او نظری نداده است و از هیچ کدام آن‌ها برائت نجسته است؛ چون حکومت پسندیده‌ی قبل از حوادث شش ساله‌ی آخر خلافت عثمان و بعد از آن را دارای اشکال دانسته و آن‌ها را با هم دارای تعارض دیده است. پس کار آن را به خدا واگذار کرده است.[[307]](#footnote-307) ابو هذیل علاف نیز چنین نظری دارد[[308]](#footnote-308) و می‌گوید: «نمی‌دانیم که آیا عثمان ظالم کشته شد یا مظلوم.»[[309]](#footnote-309)

آنگاه که پس از این جریان‌ها به جنگ‌های میان علی و معاویهب می‌رسیم، می‌بینیم که و اصل بن عطاء، و عمرو بن عبید، و جعفر بن مبشر، دیدگاه علی بن ابی طالب را تأیید می‌نمایند و از معاویه و عمرو بن عاص و از کسانی که در کنار آن‌ها بودند برائت کرده‌اند.[[310]](#footnote-310)

و حتی بلخی[[311]](#footnote-311) که یکی از شیخ‌های معتزله می‌باشد عمرو بن عاص و معاویهب را کافر می‌داند.[[312]](#footnote-312) از خذلان و بی‌پناهی به خدا پناه می‌بریم.

معتزله در اصولشان اینچنین در مفهوم جامع اسلامی مخالف اهل سنت بوده‌اند. و این اصول آن‌ها اثر بدی بر اسلام «قرآن و سنت» و مسلمانان داشته است.

موضع معتزله در قبال سنت مطهر

از آنجایی که معتزله جز به آنچه با عقل و اصول پنج گانه آن‌ها موافقت دارد، ایمان نداشتند. از آن سو احادیث پیامبر همواره مذهب آنان را رد و دلایلشان را باطل می‌کرد، موضعگیریشان در قبال سنت بسیار خطرناک بود، و هیچ مبالغه‌ای نکرده‌ایم اگر بگوییم: نزدیک بود که آنان دومین منبع قانون‌گذاری اسلام را نابود کنند، آن‌ها در طرز نگرششان به سنت دچار تضاد و تناقضی شده بودند که از عقلگرایی نزدیک به تقدیس و رد و تأویلهایشان در هر چه مخالف عقل بود ناشی می‏شد.

موضع معتزله درباره حدیث متواتر

معتزله برعکس روش اجماع اسلامی راه مخالفت با حدیث قاطع متواتر را در پیش گرفتند. قسمتی از آنان حجیت حدیث متواتر و پیام و افاده یقین آن را انکار کرده و دروغ بودن آن را روا دانسته‌اند. امام ابومنصور بغدادی این را از فرقه «نظامیه» نقل کرده است، که گروهی از معتزله‌اند. آن‌ها در بیان رسوائی شانزدهم از رسوائی‌های نظّام می‌گویند[[313]](#footnote-313): خبر متواتر هر چند تعداد راویانش بیشمار و انگیزه‌هایشان از روایت مختلف باشد، ممکن است دروغ باشد و این علاوه بر سخن دیگر اوست که می‌گوید بعضی از اخبار آحاد نیز افاده خبر قطعی و ضروری می‌کند. یاران ما، او و کسانی را که بر مذهب اعتزال وی رفته‌اند کافر دانسته‌اند.[[314]](#footnote-314)

سپس در بیان رسوایی هفدهم از رسواییهایش می‌گوید: «جائز دانستن اجماع امت در هر عصر و زمانی بر اشتباه از جهت رأی و استدلال است، که بر اساس این اصل لازم می‌شود که به هیچ یک از آنچه امت بر آن اجماع دارند، بخاطر احتمال خطایشان در نظر او توجه ننماید. و از آنجا که مسلمانان احکام خود را یا از اخبار متواتر برداشت کرده‌اند و یا از اخبار آحاد و یا از قیاس و اجتهاد و با توجه به اینکه نظام دو منبع نخست را قبول دارد ولی مورد سوم یعنی قیاس و اجتهاد و نیز خبر آحاد را در صورت عدم افاده خبر قطعی رد میکند، در واقع مثل این است که خواسته از راه ابطال راه‌های رسیدن به احکام فرعی شریعت، خود آن احکام را ابطال کند.‍[[315]](#footnote-315)

معتزله: اولین جماعتی است که برای قبول خبر آحاد همچون شهادت دادن تعداد را شرط گرفته‌اند و هدفشان از این شرط چیزی جز تعطیل اخبار احکام گرفته شده از آن‌ها نیست.

در این مورد امام حازمی می‌گوید[[316]](#footnote-316): «هیچ جماعت و گروهی از گروه‌های اسلامی جز متأخرین معتزله را نمی‌شناسم که قائل به قبول خبر واحد به شرط تعداد باشند؛ آن‌ها روایت را بر شهادت قیاس کرده، شرایطی را که در گواهی و شهادت معتبر است در روایت هم معتبر ‌دانستند، و هدف آن‌ها چیزی نیست جز تعطیل و بی‌محتوی کردن احکام چنانکه ابو حاتم ابن حبان گفته است[[317]](#footnote-317).

سران معتزله با صراحت تعداد راویان را شرط می‌دانند.

امام ابو منصور بغدادی در بیان ششمین رسوایی ابوهذیل رئیس فرقه هذیلیه که گروهی از معتزله می‌باشند، می‌گوید: به راستی حجت از راه اخبار و احادیث اموری که با حواس درک نشود از آیات و نشانه‌های پیامبران، و غیر این‌ها، با کمتر از بیست نفر که حداقل یکی از آن‌ها بهشتی نباشد، ثابت نمی‌شود. او اخبار راویان کافر و فاسق را هرچند به حد تواتری رسیده باشد که امکان کذب بودن ندارد در صورت عدم وجود یکی از اهل بهشت در جمع آنان حجت ندانسته است و گمان برده است که خبر کمتر از چهار نفر افاده حکم نمی‌کند و فوق چهار نفر تا بیست نفر گاهی افاده علم می‌کند و گاه نمی‌کند با این استدلال که عدد بیست حجت است به فرموده خداوند متعال که:

﴿إِن يَكُن مِّنكُمۡ عِشۡرُونَ صَٰبِرُونَ يَغۡلِبُواْ مِاْئَتَيۡنِۚ﴾ [الأنفال: 65].

«هر گاه بیست نفر شکیبا از شما باشند بر دویست نفر غلبه می‌کنند».

و گفته است: خدا جنگ با آنان را برای مسلمانان مباح نکرده است مگر در صورت حجت بودنشان بر آن‌ها. که به موجب این، خبر واحد حجت بوده و افاده علم میکند چون در آن وقت یک نفر می‌توانست با ده نفر از مشرکان مبارزه کند، و این جواز مبارزه او با آنان دلیل بر این است که بر آنان حجت بوده است.

امام عبدالقادر بغدادی می‌گوید: هدف ابو هذیل از معتبر دانستن بیست نفر برای حجت شدن خبر، آن هم در صورت اهل بهشت بودن یکی از آنان، چیزی جز تعطیل و جدا کردن اخبار آمده در احکام شریعت ازخود آن احکام، نیست. چون منظور او از این گفته که: لازم است یک اهل بهشتی در میانشان باشد، یکی از بدعتگران معتزله در امور اعتزال و قدر و تعطیل قدرت خداوند متعال است. چون هر کس چنین نگوید از نظر او نه مؤمن است و نه از اهل بهشت. پیش از ابی هذیل هم هیچ کس بدعت او را در معتبر دانستن عدد بیست در روایت مطرح نکرده است.[[318]](#footnote-318)

امام آمدی هم در کتاب احکام خود نقل می‌کند: جمهور فقها از متکلمین و اشاعره و معتزله اتفاق نظر دارند بر اینکه علم حاصل از خبر متواتر، علمی قطعی و ضروری است. کعبی[[319]](#footnote-319) و ابوحسین بصری[[320]](#footnote-320) معتزلی، و دقاق[[321]](#footnote-321) از یاران شافعی می‌گویند که نظر ما هم همین است[[322]](#footnote-322). اما بر سر حداقل تعداد راویانی که خبرشان مفید علم می‌شود دچار اختلاف شده‌اند.[[323]](#footnote-323)

امام ابن حزم هم همان حکایت امام حافظ حازمی را نقل می‌کند مبنی بر اینکه معتزله: اولین کسانی بودند که در قبول اخبار تعداد را شرط گرفتند، و با این حکم با تمام اهل اسلام مخالفت کردند. او گفته است: همة اهل اسلام بر این باور بودند که خبر یک نفر ثقه از پیامبر قبول است و همه گروه‌ها و جماعت‌ها از اهل سنت، و خوارج، و شیعه، و قدریه به این عمل می‌کردند تا اینکه متکلمین معتزله پس از گذشت صد سال با این اجماع اسلامی مخالفت کردند. در حقیقت عمرو بن عبید هم به آنچه از ابی حسین بصری معتزلی روایت می‌کرد ایمان داشت و به آن فتوا می‌داد. و این را هر کس که کمترین علمی داشته باشد، می‌داند.[[324]](#footnote-324)

چون حازمی در شرط‌های پنجگانه بعضی از ائمه متأخر معتزله شرط تعداد در روایت را همانند شهادت حکایت می‌کند، و همین را همچون سیوطی از بعضی محدثان هم حکایت کرده است.[[325]](#footnote-325) شیخ الاسلام ابن حجر: جواب حکایت این شرط از بعضی اصحاب را چنین داده است، که می‌فرماید: بعضی از آنان این شرط را از خلال گفته‌های حاکم[[326]](#footnote-326) در کتاب معرفه علوم الحدیث، و نیز در المدخل الی الأکلیل در مبحث شرط بخاری و مسلم، فهمیده‌اند. اما ابن اثیر[[327]](#footnote-327) در مقدمه جامع اصول و غیر آن، بر این مساله تأکید کرده است، و آنان هیچ حجت و دلیلی برای چنین برداشتی ندارند، علاوه بر اینکه چنین فهمی به وسیله احادیث غریب اما صحیح موجود در صحیحین که یک راوی آن‌ها را روایت کرده کاملا قابل نقض است.[[328]](#footnote-328)

حافظ ابن حجر می‌گوید: به زعم یکی از ایشان حاکم ادعا کرده است که شرط شیخین روایت دو نفر است، لکن چنین چیزی در مورد حاکم اشتباه است.[[329]](#footnote-329)

موضع معتزله نسبت به خبر آحاد

معتزله در حجیت خبر آحاد با هم تضاد و تناقض دارند، آمدی[[330]](#footnote-330) از ابی حسین بصری نقل می‌کند که عقلاً تعبد به خبر آحاد جایز است.[[331]](#footnote-331)

امام جوینی[[332]](#footnote-332) هم از جماعتی از معتزله و رافضه روایت می‌کند، که می‌گویند: [شرعاً عمل به خبر آحاد درست نیست][[333]](#footnote-333). استاد ابو منصور بغدادی هم از خیاط معتزلی نقل می‌کند که او با وجود گمراهی در مساله قدر و معدومات، منکر حجیت خبر آحاد است. استاد ابو منصور می‌گوید با این انکار اکثر احکام شریعت را انکار کرده است، چون بیشتر واجبات فقهی بر مبنای اخبار آحاد هستند.[[334]](#footnote-334)

اختلاف معتزله در تعداد مناسب برای قبول خبر آحاد

معتزلیانی که خبر آحاد را قبول دارند در تعداد مناسب آن برای قبول خبرش دچار اختلاف و تناقض شده‌اند. حتی عده ا‌ی نظرشان اين است که حجیت آن در اعمال مورد قبول نیست مگر در شرایطی خاص.

در خصوص اختلاف آن‌ها در تعداد مناسب برای قبول خبر، از ابو علی جبائی روایت شده است که: خبر قبول نمی‏شود مگر اینکه چهار نفر آن را روایت کرده باشند[[335]](#footnote-335). همچنین از او روایت شده است که: در احکام شرعی و فقهی خبر کمتر از دو نفر قبول نیست.[[336]](#footnote-336) همچنین از وی نقل شده که: تعدادی بیشتر از شاهدان زنا را اعتبار می‏کرد.[[337]](#footnote-337)

اسماعیل بن ابراهیم بن علیه[[338]](#footnote-338) هم که از فقهای محدث است روایت دو نفر از دو نفر دیگر را شرط گرفته است. اما به خاطر گرایشش به معتزله نزد ائمه و بزرگان مهجور القول است. امام شافعی حدیث او را رد می‌کرد و نسبت به او هشدار می‌دادند.

استاد ابو منصور بغدادی هم نقل می‌کند: بعضی از آنان در قبول خبر شرط گرفته‌اند که روایت را تا آخرین نفر سه نفر از سه نفر هم روایت کنند و بعضی چهار نفر از چهار نفر و بعضی دیگر پنج نفر از پنج نفر و بعضی هفت نفر از هفت نفر را شرط کرده‌اند.[[339]](#footnote-339)

**کسانی که معتقد به ‌حجت بودن مشروط خبر آحاد هستند شروط موارد زیر را شرط دانسته اند:**

1. نباید مخالف ظاهر قرآن باشد، که چنانچه گذشت یکی از اصول آنان است. پس مخالفت هر حدیثی با ظاهر قرآن کریم دلیل بر صحیح نبودن آن است هر چند که امکان جمع بین این تعارض ظاهری و قرآن وجود داشته باشد. و این یکی اصول منحرفان و بدعتگذارانی چون خوارج، جهمیه، جبریه و معتزله می‌باشد چنانکه امامان ما ابن قیم جوزیه[[340]](#footnote-340)، شاطبی[[341]](#footnote-341) و ابن قتیبه[[342]](#footnote-342) و دیگران. .. از آنان نقل کرده‌اند.
2. چنانکه بعضی از آنان هم شرط دانسته‌اند که خبر آحاد نباید مخالف عقل باشد. ابو الحسین می‌گوید: خبری که در ظاهر مخالف مقتضای عقل باشد قبول نیست، چون ما به راستی با عقل فهمیده‌ایم که خداوند متعال تنها به اندازة توانایی بشر تکلیف قرار می‌دهد. و خلاف این قبیح است، و ما اگر خبری مخالف با عقل را قبول کنیم، در واقع اگر صداقت در این مورد را هم به آن اضافه کنیم آن وقت صدق نقیضین پیش می‌آید که محال است، و یا اینکه باید پیامبر را تصدیق ننماییم و با این کار از معنای قرآن عدول کنیم که آن هم محال است.[[343]](#footnote-343)
3. معتزله نظرشان بر اين است که خبر آحاد در جایی که موجب اعتقاد است قبول نیست چون اعتقاد تنها بر یقین استوار می‌شود نه بر ظن و گمان در حالی که خبر آحاد تنها افاده ظن میکند[[344]](#footnote-344). اما یقین فقط از دلایل و حجج عقلانی گرفته می‌شود؛ چنانکه جاحظ می‌گوید[[345]](#footnote-345): حکم قطعی دادن فقط در حیطه تواناییهای ذهن است، و روشنگری صحیح فقط در توان عقل[[346]](#footnote-346) است.

و می‌گوید: استنباط چیزی است که صاحبش را به خنکای یقین، و عزت اطمینان، قضاوت صحیح، و حکم پسندیده می‌رساند.[[347]](#footnote-347)

قاضی عبدالجبار می‌گوید[[348]](#footnote-348): اگرخبرآحادی در زمینه اعتقادات یافته شد، باید دید که آیا موافق دلایل‌ عقلی هست یا خیر؟ اگر موافق عقل بود قبول گشته و اعتقاد به موجب آن لازم است، نه به خاطر جایگاه آن خبر یا حدیث بلکه بخاطر آن حجتهای عقلی، ولی اگر موافق عقل نباشد، واجب آن است که خبر آحاد رد شود و حکم به این شود که پیامبر چنین نگفته است، و اگر هم گفته باشد آن را از دیگران نقل قول کرده است، این‌ها وقتی است که احتمال تأویل منصفانه نداشته باشد اما اگر احتمال تأویل داشته باشد حتما باید تأویل شود.[[349]](#footnote-349)

به زعم معتزله راویان بعضی از اخبار آحاد گناه کبیره مرتکب شده‌اند، مانند روایاتی که در باب تشبیه و جبر و سایر اشتباهات نقل شده است. و اگر در آن اخبار دلالتی بر وجوب عمل به آن‌ها نباشد هیچ فایده‌ای در نقل کردنشان نیست[[350]](#footnote-350). جواب این شروط در رد شبه منکرین حجیت خبر آحاد خواهد آمد.

دیدگاه و موضع معتزله نسبت به اصحاب و اثرآن بر سنت نبوی

موضع و دیدگاه معتزله نسبت به صحابه از موضع و دیدگاه شیعه نسبت به ایشان معیوبتر وکم خطرتر نیست. اولین چیزی که در بررسی دیدگاه معتزله نسبت به صحابه به آن می‌رسیم یکی از اصول آنان است كه احمد بن یحیی بن مرتضی بيان كرده است، و آن دوست داشتن صحابه است، و اختلاف و شک آن‌ها نسبت به عثمان پس از فتنه، و برائت از معاویه و عمرو بن عاص است. و این اصل چنانچه گذشت یکی از تفاوت‌های اصولی نزد آنان است، آن‌ها هر چند خلافت ابوبکر را صحیح دانسته‌اند حتی آن‌هایی که نظرشان به برتری علی بن ابی طالب است، با این وجود می‌بینیم که نظام علیه او و بسیاری از بزرگان صحابه مانند عمر فاروق، و عثمان، و علی، و ابن مسعود، و ابوهریره، و غیر آنان، گستاخی کرده است. لذا ما نمی‌دانیم که هدفشان از دوستی اصحاب پیش از اختلافشان در مورد حضرت عثمان چیست.

حتی آنگاه که آشوب‌های دوران حضرت عثمان شروع شد می‌بینیم که در عدالتش شک می‏کنند، در مورد آن‌هایی که عثمان را ترک کرده، و با او جنگ کردند خاموش ماندند و از هیچ یک از آن‌ها برائت نکرده‌اند، چون می‏گفتند وضعیت عثمان قبل و بعد از آشوب بر آنان مبهم و نامعلوم مانده است لذا او را به خدای متعال محول کردند.

این توقف و شک در عدالت امیرالمؤمنین را چنانکه گذشت خیاط از واصل بن عطاء نقل کرده است، خیاط می‌گوید: معتزله خود را از این گفته تبرئه نمی‌کند و از گفتن آن معذرت خواهی نمی‌کند.[[351]](#footnote-351)

تا آنجا که فتنه و آشوب میان علی بن ابی طالب و معاویه - رضی الله عنهما – رخ داد ملاحظه کردیم که بعضی از معتزله با اطمینان یکی از گروه‌ها را فاسق می‌داند ولی مشخص نمی‌کند و یا با اطمینان هر دو گروه را فاسق می‌دانند، و برائت خود را از معاویه و عمرو بن عاص و کسانی که آنان را همراهی کرده‌اند اعلان داشته‌اند.[[352]](#footnote-352) حتی بلخی که یکی از سران معتزله است با جرأت و گستاخی تمام، آن دو – رضی الله عنهما – را به بی‌دینی و الحاد متهم می‌کند چنانکه گذشت.[[353]](#footnote-353)

امام عبدالقادر بغدادی در کتاب خود (الفرق بین الفرق) از شیخ معتزله واصل بن عطاء نقل می‌کند که گفته است: یکی از این دو گروه (اصحاب جمل و صفین) فاسق هستند و اینکه او نمی‌داند کدامشان فاسق هستند، اما جائز دانسته‌ که فاسق این دو جماعت علی و پیروانش باشد، مانند حسن و حسین، و ابن عباس، و عمار بن یاسر، و ابی ایوب انصاری، و بقیه‌ی آن‌هایی که در روز جمل با علی بودند، نیز جائز دانسته است فاسق از دو گروه عایشه و طلحه، و زبیر، و سایر اصحاب جمل باشند، سپس در تحقیق از دو گروه می‌گوید: اگر علی و طلحه، و یا علی و زبیر، و یا هر کس از اصحاب جمل در کنار من بر روی دسته‌ای از گیاهان کشته شود حکم به شهادت آن‌ها نمی‌دهم، چون می‌دانم کدام یک از آن‌ها فاسق است و معین هم نمی‏کنیم، همچنانکه حکم به شهادت آن‌هایی که همدیگر را ملاعنه می‌کنند، نمی‌دهم. چون یقین دارم که یکی از آن‌ها فاسق و گناهکار است ولی معین نیست، و اگر دو نفر از هر دو گروه شهادت و گواهی بدهند شهادشان را قبول میکنم.

امام بغدادی می‌گوید: به راستی رافضه‌ای که دنباله‌رو اعتزال بود چشمشان با ایراد شک و گمان شیخ معتزله واصل بن عطاء در مورد عدالت علی و پیروانش روشن شد چنانکه در بعضی از اشعار گفته‌ایم:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مقالة ما وصلت بواصل |  | بل قطع الله به اوصالها[[354]](#footnote-354) |
| گفتاری که به واسطه واصل رسیده است |  | بلکه خدا همه مفصل‌هایش را با آن قطع کند |

اگر واصل بن عطاء به فسق و گناه یکی از دو گروه اطمینان داشته در واقع اطمینان و یقین به فسق هر دو گروه را داشته است. عمرو بن عبید این را با صراحت می‌گوید چنانکه امام بغدادی از او نقل کرده است.[[355]](#footnote-355)

و از طعنه و بدگوئی‌های معتزله به صحابه - – امام بغدادی در فضیحت و رسوایی بیست و یکم از رسوائی و فضائح نظام نقل می‌کند: پس به راستی نظام – در کنار سایر گمراهی‌هایی که از او نقل کردیم – به بزرگان اصحاب و تابعین به علت اجتهاداتشان طعنه زده است. چنانکه جاحظ در کتاب (المعارف) و در کتاب مشهورش به (الفتیا) از او نقل کرده است که از میان اصحاب حدیث و روایات از احادیث ابوهریره عیب و ایراد گرفته است، و گفته است که ابوهریره دروغ‌گوترین مردم بوده است، و از عمر فاروق بدگوئی کرده و به او طعنه زده است و گفته است که در روز حدیبیه از ایمان خود شک داشت، و روز رحلت پیامبر به وفات ایشان شک کرده است، و اینکه شب عقبه از کسانی بوده که از نزد پیامبر فرار کرده است، و اینکه فاطمه را زده است، و او را از میراث عترتش محروم کرده است، و تبعید نصر بن حجاج از مدینه به بصره را انکار کرده است، او گمان کرده است که عمر بدعت نماز تراویح را درست کرده و از حج سنت در کنار حج اکبر نهی کرده است، و ازدواج موالی غیر عرب را با بانوان عرب ممنوع کرده است. ... الخ.

سپس همو در کتابش می‌گوید: [به راستی کسانی از اصحاب که حکم به رأی و نظر خود داده‌اند، یا اینکه آن را برای خود جائز دانسته‌اند، و جاهل به این بوده‌اند که حکم به رأی و فتوا دادن برای آنان حرام بوده است، و یا اینکه چون خواسته‌اند چیز مغایری بگویند و با آن در رأس مذاهبی قرار بگیرند، مطابق رأی و نظر خود سخن گفته‌اند. سپس او آن‌ها را به برتری دادن هوای نفسشان بر دین متهم کرده است. اصولا در نزد این ملحد دروغ‌گو اصحاب هیچ گناهی ندارند جز اینکه از روی یکتاپرستی کفر قدریه را نمی‌پذیرفتند که به موجب اعتقادشان همراه خداوند متعال خالق‌های بسیار دیگری را وجود داشته است.][[356]](#footnote-356)

امام بغدادی سپس یادآوری می‌کند: که بنا به رأی نظام نسبت دادن صحابه به جهل و نفاق موجب جاودانگی آن‌ها در آتش دوزخ خواهد بود. چون کسی که احکام دین را نداند نزد او کافر است، و کسی که به چیزهای اختلافی اعتماد می‌کند، نزد آنان منافقی کافر یا گناهکاری فاجر است، که هر دو برای همیشه در آتش دوزخ خواهند ماند[[357]](#footnote-357).

این‌هایی که امام بغدادی ذکر کرده است بیشترش موافق چیزهایی است که امام شهرستانی[[358]](#footnote-358) در کتاب (الملل و النحل) و امام ابن قتیبه[[359]](#footnote-359) در کتاب خود (تأویل مختلف الحدیث) ذکر کرده‏اند. و همینها ما را از رد نظام و پیروان او در همه ادعاها و شایعه‌سازی‌های باطل‌شان علیه صحابه سید و سرورمان حضرت رسول‎الله بی‌نیاز کرده است به نحوی که امام ابن قتیبه[[360]](#footnote-360) در فرو ریختن و ابطال فکر و نظر آنان و کوچک کردن مقام و شیخصت‌شان، هیچ جای شکی باقی نمی‌گذارد.

این چنین واضح و روشن می‌گردد که معتزله برخی شک در عدالت صحابه دارند، از زمان آغاز فتنه و آشوب حضرت عثمان و برخی اطمینان به فسق و گناه یکی از دو گروه نه یک گروه مشخص دارند، و برخی اطمینان و یقین به فسق هر دو گروه دارند، و برخی طعنه به بزرگان صحابه می‌زنند، و آن‌ها را متهم به دروغ‌گویی و جهل و کفر و نفاق می‌کنند مانند نظام. این در حالی است که سران معتزله و مخصوصاً آن‌هایی که به صحابه طعنه می‌زنند و از ایشان بدگوئی می‌کنند خودشان در دین‌داری بسیار سست و ضعیف هستند به نحوی که یکی از آنان به نام ثمامه بن اشرس انبوه مسلمانانی را که برای خواندن نماز شتاب میکنند به گورخران وحشی تشبیه کرده است چون از شعوبیانی بود که از عربها بیزار بودند. مثلا خود ثمامه می‌گوید: به این عرب یعنی محمد نگاه کنید که با مردم چه کرده است؟ البته از این شعوبی گستاخ و بی‌حیا در مورد اصحاب رسول‎الله چه انتظاری باید داشت که چه بگوید؟ و چه انتظاری می‌توان از نظرش در مورد سنتی که ائمه حدیث و اندیشمندان آن را گردآوری کرده‌اند داشت؟[[361]](#footnote-361)

طعنه معتزله فقط بر اصحاب متوقف نمی‌شود، بلکه طعنة‌شان هم به تابعین و هم بر کسانی که ائمه بر عدالت و امامت آن‌ها اتفاق دارند رسیده است، و چه بسا فتواهای ائمه را رد کرده‌اند و در نظر عموم مردم آن را زشت نشان ‌داده‌اند تا امت اسلامی از پیروی سنت و داعیان آن پراکنده شوند. تفصیل این موضوع و جوابش در مبحث عدالت اهل سنت خواهد آمد.

**در پایان** باید گفت:

در حقیقت اصول معتزله با اختلافات و تضادی که دارد بدترین اثر را بر اسلام و راویان آن گذاشته است. درواقع معتزله با اصول خود در هم در برابر وحی یعنی قرآن و سنت وهم در برابر صحابه، به تحدی برخاسته‏اند. معتزله هرگاه اختلافی میان ظاهر نصوص و اصول خودشان بیابند نص را از معنی حقیقی آن تأویل می‌کنند به نحوی که موافق رأی آنان باشد.[[362]](#footnote-362)

در مورد خطر تأویل قرآن کریم به آنچه موافق اصولشان باشد امام اشعری می‌گوید: به راستی بسیاری منحرفان از حق از معتزله و قدریه، هوا و آرزويشان آن‌ها را به تقلید از سران و پیشینیانشان واداشته تا قرآن را بنا به رأی خود تأویل کنند تأویلاتی که هیچ دلیلی از طرف خدا ندارد، و هیچ برهانی برای آن متصور نیست، نه از رسول‎خدانقل کرده‌اند، و نه از سلف صالح.[[363]](#footnote-363)

استاد بزرگوار دکتر ابوشهبه: می‌گوید: معتزله از همه مردم بیشتر بحث و مشاجره دارند، و تفسیرهایشان را بر اساس اصول مذهبشان تألیف کرده‌اند مانند تفسیر عبدالرحمن بن کیسان اصم، و شیخ اسماعیل بن علیه که با امام شافعی مناظره‏اي داشته است، و مانند کتاب ابی علی جبائی، و تفسیر کبیر قاضی عبدالجبار بن احمد همدانی و الکشاف ابی قاسم زمخشری. مقصود این است که امثال آنان اعتقاد به رأیی پیدا می‏کردند سپس الفاظ قرآن را بر آن حمل می‏کردند. آنان را پیشگامانی از سلف صحابه و تابعین و یا از سایر امامان مسلمانان نبوده‌ است که آنان را به اینکارها راهنمایی کرده باشد. هیچ تفسیری از تفسیرهای باطل آنان نیست که بطلان آن از چند جهت پیدا نباشد. و این از دو جهت است: یا از جهت آگاهی به فساد گفته‌های آنان، و گاهی از علم به فساد آنچه قرآن را با آن تفسیر کرده‌اند. ... بعضی از آن‌ها که فصیح و سخنور بوده، سم را با سخنانش آمیخته می‌کرد، و بیشتر مردم متوجه نمی‌شدند مانند نویسنده کشاف. او در بیشتر تفسیرهای باطلش سخنان خود را بر زبان بسیاری از اهل سلف رواج می‌داد.[[364]](#footnote-364)

خطر و تهدید اصول آن‌ها فقط بر تأویل قرآن کریم به آنچه که خدا هیچ برهانی بر آن قرار نداده بود قرار نگرفت، بلکه بیشترین خطر این اصول متوجه سنت مطهر شد، و هر چه از احادیث صحیح که با این اصول تضاد و تعارض داشت، یا به نحوی تأویلش می‌کردند که شبیه رد آن بود، و یا صراحتاً آن را به بهانه اینکه خبر احاد است و خبر آحاد در عقائد حجت نیست،[[365]](#footnote-365) رد می‌کردند. و آن‌ها در هر حال بر راویان سنت گستاخی و تعدی می‌کنند و به آن‌ها طعنه می‌زنند فرقی ندارد که راوی از صحابه رسول‎خدا باشد یا از تابعین اجمعین و یا از پیشوایان مسلمان بعد از آن‌ها.

از خلال دیدگاه‌ها و نظرات معتزله درباره قرآن و سنت و صحابه، دشمنان اسلام و سنت مطهر، رخنه گاه‌هایی یافته‌اند که نیرنگ و دسیسه‌های خود را علیه برنامه خداوند متعال – قرآن و سنت – از طریق آن وارد مینمایند، چون بیشترین مایه هرزگی و بهتان و دروغ را در آن دیده‌اند. پس تصویر اسلام را در قالب خرافات ترسیم کردند، و به نوبه خود در شأن پیشوایان دینی، و تاریخ و تمدن بی‌نظیر آنان نیز شبهه‌ها وارد نمودند. کم کم جاهلان عصر حاضر هم فریب آنان را خورده و راه و روش استادان خود را در پیش گرفته و علمای مسلمان هر عصری را به هر نقص و عیبی که خواستند جلوه ‌دادند. و خدا گواه است که آن‌ها دروغ‌گویانند.[[366]](#footnote-366)

شرق شناسان و داعیان غربگرائی و بی‌دینی که این روزها بر سنت می‌تازند، و شبهه و شک پیرامون آن ایجاد می‌کنند توجه ویژة شان به اعتزال و معتزله معطوف بوده است، چون روشی در آنان یافته‌اند که بیشترین تأثیر را بر فاسد و تباه کردن افکار اسلامی وباطل جلوه دادن حجت سنت و تعطیل کردن خصوصیات آن نزد عموم مردمان دارد، و این از تمجید و ترویج فراوان فکر اعتزال و معرفی کردن معتزله به اینکه ریشه حقیقی اسلامند، و از توصیف آن‌ها به معتزلیان بزرگ، و یا روشنفکران آزاداندیش اسلام آشکارا پیداست.[[367]](#footnote-367)

دکتر احمد امین می‌گوید: به نظر من بزرگترین مصیبت مسلمانان مرگ معتزله بود، که در واقع جنایت مسلمین علیه خودشان بود.[[368]](#footnote-368)

از اینجاست که به خطر تأثر بعضی از دانشمندان بزرگ اسلامی و پیشاهنگان مدارس جدید عقلی از اندیشه اعتزالی در تعامل با قرآن[[369]](#footnote-369) و سنت[[370]](#footnote-370) پی می‌بریم. بعضی دشمنان اسلام و سنت مطهر نیز این تاثر را غنیمت شمرده و با استناد به تالیفات این اندیشمندان در تبلیغات باطل‌شان، تلاش کرده‏اند صبغه‏ای شرعی و اسلامی به تبلیغات فاسدشان بر ضد اسلام و سنت ببخشند. البته با این ادعا که روش عقلی معتزله همان روش حقیقی اسلام و چه بسا همان روش سلف صالح می‌باشد.[[371]](#footnote-371)

مبحث پنجم: از فرقه گرایی تا سنت فراگیر

زیر این عنوان استاد انور جندی می‌گوید: از روز اولی که جنبش توطئه علیه اسلام در قرن اول هجری خودنمائی کرد، مقابله صادقانه و مقاومت صریح از طرف اهل سنت آغاز شد، همچنان که ابن سیرین: می‌گوید[[372]](#footnote-372): مسلمانان در اول از اسناد سؤال نمی‌کردند، ولی آنگاه که فتنه شروع شد، می‌گفتند: راویانش را نام ببرید، به روایات اهل سنت توجه می‌شد و حدیث آن‌ها را قبول می‌کردند، اما به راویان اهل بدعت نگاه می‌کردند و حدیث آن‌ها را نمی‌پذیرفتند[[373]](#footnote-373). و از آن روز مقابله اهل سنت با اهل هوا و بدعت آغاز شد، و سنت توانست که تظاهر و خودنمائی آن‌ها را روش نماید، و نقص و عیب شبهه‌های بدعتگذاران را بر ملا سازد، و با دلیل محکم روشن سازد که آن یک جنبش انحرافی مخالف سنت است که در جامعه اسلامی بدنبال راهی برای نابودی سنت هستند تا مقدمه‏اي برای نابودی خود اسلام باشد. خود سنت نیز با دلیل معتبر و مستند رابطه بین اهل بدعت و دشمنان اسلام از یهودیان و نصاری، و مجوسیان و غیر آن‌ها را بیان فرموده است. و این پس از آن بود که دشمنان از نابود کردن اسلام از راه سرنگونی امپراتوری اسلامی مأیوس شدند.

اولا: سنت، تشبیه و تعطیل را انکار کرد و آشکار کرد که مشبهه(اهل تشبیه) بت‏پرست و معطلین بی‌دین هستند. و همزمان بی‌دینان و بت‌پرستان را نیز معرفی و پرده از سیمایشان برداشت.

دوم: سنت، با اینکه اسلام را تسلیم جدل عقلی کند مقابله کرده و خواستار بهره‌گیری از چشمه اول و اصیل اسلام یعنی قرآن و سنت گردید.

سوم: سنت، فساد و بطلان الهیات ارسطو را آشکار کرد؛ چون مقدمه و نتیجه‌های آن با معنی و مفهوم توحید خالص در تضاد و مخالفت تمام بود و معلوم کرد که سرچشمه و مرجع عقاید تنها کتاب و سنت است.

چهارم: سنت، همه آرمانها و آرزوهایی را که فرقه‌های مختلف دم از آن می‏زدند را دربرگرفته است. سنت محبت اهل بیت را جزئی از عقیده خود قرار داده و عقلانیت را که شعار معتزله بود یک طرف معرفت و عرفانی را که تصوف پرچم آن را برافراشته است طرف دیگر معرفت قرار داد. همچنین انتخاب حاکم را بر مبنای شورا قرار داد نه بر مبنای حسب و نسب.

پنجم: سنت، در برابر گرایش منحرف نظریه وحدة الوجود و حلول و تناسخ ایستاد و با انحرافات خوارج و شیعه و معتزله و کلامی‌ها و فلاسفه و متصوفه مبارزه کرد.

ششم: سنت، آشکار ساخت که اندیشه فلسفی که این فرقه‌ها دارند امکان ندارد که برمبنای اندیشه اسلامی بنا شده باشد، چون در اندیشه اسلامی مجموعه‌ای از واقعیات بدیهی وجود دارند که امکان دسترسی به آن جز از راه وحی و نبوت امکان‌پذیر نیست، و بیان داشت که فلسفه هم طراز یا رقیب وحی نیست و غیر از اینکه نوعی استفاده از عقل باشد چیزی دیگر نیست، و فلسفه در بهترین حالت در جهت مصون داشتن ذهن از اشتباه در استنباط و استدلال عمل میکند.

هفتم: سنت، به کوره آزمایشی تبدیل گردیده است که همه فرهنگ‌ها در آن داخل و ذوب شده‌اند، به مثابه رودخانه بزرگی است که مذهب‌ها و فرقه‌ها مانند رودهای کوچک و فرعی وارد آن می‏شوند و بهترینهایی که در این رودهای کوچک وجود دارد در مفهوم جامع اسلامی ریخته و در آن ذوب ‌شده است. رساترین سخنی که در این مورد گفته شده است فرموده امام محمد غزالی می‌باشد که می‌گوید: روش‌های قرآنی از نظر سلامت عقیده و پایبندی به صفای سرشت از روش‌ یونانیان و متصوفه کاراتر است. در همین کوره سنت عقل به خدمت وحی در آمده و در پرتو آن حرکت ‌کرد. و فقهای اسلامی تأویل و اختلاف در فروع را تا حد زیادی جائز دانستند بدون اینکه به سمت انحرافات مخرب و نابودگر کشیده شوند.

بسیاری از اندیشمندان مسلمان هم به همان نتیجه امام غزالی رسیده‌اند چنانکه امام الحرمین می‌گوید: «اگر به گذشته باز می‌گشتم از علم کلامی که بدان مشغول شدم روی بر می‏گرداندم.» [[374]](#footnote-374)و به اصحابش گفت: اي ياران من به علم كلام مشغول نشويد، اگر مي دانستم به آن مشغول نمي شدم.[[375]](#footnote-375)

خطیب از ولید کرابیسی[[376]](#footnote-376) نقل کرده است، که او آنگاه که لحظه احتضارش رسید به پسرانش گفت: آیا کسی را می‌شناسید که در علم کلام از من آگاه‌تر باشد؟ گفتند: خیر. گفت: آیا مرا متهم می‌کنید؟ گفتند: خیر، گفت: من می‌خواهم به شما وصیتی بکنم، آیا قبول می‌کنید؟ گفتند: بلی، حتماً، گفت: شما را به در پیش گرفتن راه اهل حدیث سفارش می‌کنم چرا که من حق را با آنان دیدم.[[377]](#footnote-377)

هشتم: مردان اصالت اسلامی (سنت) روشن کرده‌اند که گرایش عقلی که معتزله از آن دفاع می‌کنند، نزدیک است که عقیده را خفه کند. چرا که آن را از آن حالت سادگی و آسانی به مذهب فلسفی پیچیده‏ای بدور از روح اسلامی تبدیل می‏نماید. اشتباه معتزله این بود که عقل را بر وحی حاکم و آن را برتر از آن قرار دادند.

نهم: مفهوم سنت که مفهوم جامع اصالت اسلامی است توانست که به غلو و افراط در همه آن فرقه‌ها خاتمه دهد و با این کار مشخص شد که سنت یک مذهب معین و مشخص در بین سایر مذاهب و یک طرفه‏ای قضیه نیست بلکه حاکم و داور بر تمام فرقه‌هاست. اهل سنت با هیچ یک از این طوایف نیست بلکه این طوایف و فرقه‌ها هستند که در موارد حق با اهل سنتند و در موارد باطل بر ضد اهل سنت هستند. اهل سنت بدعت را با بدعتی دیگر معامله نمی‌کنند و باطل را با باطل جواب نمی‌دهند، و تنفر و انزجار از قومی آن‌ها را وادار به بی‌عدالتی نمی‌کند، بلکه آنچه حق است در مورد آنان می‌گویند، و نه با غلو و افراط بلکه از روی عدالت و انصاف قضاوت می‌کنند. به راستی سنت مطهر یگانه مدرسه اصیل اسلامی است که بهترین آنچه نزد همه فرقه هاست را در خود جمع کرده و خود را از اختلاف بر سر اصحاب و شخصیتها دور نگه داشته و با صراحت بیان کرده که همین اختلافات است که مفاهیم اسلامی را فاسد کرده است.

فصل دوم:  
شرق شناسانِ دشمن سنت نبوی

مبحث اول: تعریف شرق شناسی در لغت و اصطلاح

استشراق یا شرق شناسی در لغت: استشراق از فعل «شرق» گرفته ‌شده است؛ شرق الشمس یعنی خورشید طلوع کرد، مشرق يعني جایگاه طلوع، و جمع آن اشراق است. و تشریق هم به معنی رفتن به طرف مشرق است، و گفته می‌شود: شتان بین المشرق و بین المغرب: بسیار دور است فاصله بین مشرق و مغرب، و شرقوا: یعنی به طرف شرق رفتند، و هر چه از جهت مشرق بیاید شرق نامیده می‏شود.[[378]](#footnote-378)

بر این اساس فعل استشرق: یعنی خواستار مطالعه آنچه به شرق مربوط شده است. و الف و سین و تاء - است – در هر فعلی باشد طلب را می‌رساند مانند استغفر: درخواست بخشش کرد.

استشراق در اصطلاح: علم شرق‌شناسی، یا علم عالم شرق است. و این تعبیری است که غربی‌ها به مطالعاتی که به شرق ارتباط دارد اطلاق کرده‌اند، یعنی به مطالعات قومیت‌ها، تاریخ آن‌ها، آیین‌ها، زبان‌ها و وضعیت جامعه، و کشورها، و جغرافیا و تمدن آن‌ها، و هر چه که به مردم شرق مربوط می‌شود و این معنی کلی استشراق می‌باشد.

معنی ویژه دیگری هم دارد که هدف اساسی غربی‌هاست، و آن: از یک جهت مطالعه اسلام و ملت‌های اسلامی در جهت خدمت به اهداف‌ تبشیری و تبلیغی خودشان است و از جهت دیگر خدمت به پروسه استعمار غربی در کشورهای اسلامی است. به علاوه انجام مطالعات لازم جهت مبارزه با اسلام و نابود کردن امت اسلامی.[[379]](#footnote-379)

آنچه در اینجا مورد نظر ماست همین معنی خاص استشراق است، که در جهان عربی و اسلامی هنگام گفتن واژه استشراق یا مستشرق ذهن متوجه آن می‌شود، و در تألیفات خود خاورشناسان (مستشرقین) هم مشهور و ملحوظ بوده است.[[380]](#footnote-380)

شرق شناسان (مستشرقین) هم: غیرشرقیانی هستند که این مطالعات را انجام می‌دهند و نتیجه مطالعات و تحقیقات خود را یا برای انجام اهداف تبشیری مسیحی در اختیار مبشران قرار می‌دهندو یا در اختیار نمایندگی‌های استعماری قرار می‌دهند تا به اهداف استعماریشان برسند.

همگام با این مطالعات و تحقیقات هدفمند خاورشناسان در راستای اهداف تبشیری و استعماری، گروهی از دوستداران علم هم تحقیقات شرق‌شناسی بی‌طرفانه و فارغ از تبشیر و استعمار انجام داده‌اند، که بعضا در کشف و بررسی حقیقت امور بسیار امین و منصفانه عمل کرده‌اند، حتی بعضی از این منصفان از اسلام و تمدن اسلامی متأثر شده و مسلمان شده‌اند.[[381]](#footnote-381)

اما آنچه در آن جای هیچ شکی نیست اینکه شرق‌شناسی بیشترین تأثیر را در ایجاد تصورات اروپایی از اسلام و امت اسلامی و در ایجاد نگرش و موضع غربیها بر ضد اسلام در طول قرن‌ها متعدد و در عصر کنونی ما داشته است. [[382]](#footnote-382)

استشراق با تعریف ویژه‏اي که گذشت، یک موضع عقیدتی و فکری ضد اسلامی است که کافران و بعضی از اهل کتاب مسیحی و یهودی را در برابر دین اسلام قرار می‌دهد. این موضع البته ذاتا موضع تازه‏ای نیست بلکه ادامه موضع گذشتگان کافر آن‌ها از آغاز ظهور اسلام تا به امروز است. و آن موضع انکار رسالت اسلامی، و تکذیب پیامبر اسلام و ایجاد شبهه پیرامون اسلام و قرآن و پیامبر و سنت مطهر به شیوه ویژه است تا مسلمانان را نسبت به دینشان مشکوک کنند.

ممکن است ابزار و شیوه مشرکان و اهل کتاب با هم تفاوت داشته باشد اما نهایت همه یک هدف را دنبال می‏کنند. و آن تلاش برای جلوگیری از رسیدن اسلام به مسلمانان می‌باشد، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿مَّا يَوَدُّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ وَلَا ٱلۡمُشۡرِكِينَ أَن يُنَزَّلَ عَلَيۡكُم مِّنۡ خَيۡرٖ مِّن رَّبِّكُمۡۚ وَٱللَّهُ يَخۡتَصُّ بِرَحۡمَتِهِۦ مَن يَشَآءُۚ وَٱللَّهُ ذُو ٱلۡفَضۡلِ ٱلۡعَظِيمِ ١٠٥﴾ [البقرة: 105].

«کافران اهل کتاب و همچنین مشرکان، دوست نمی‌دارند خیر و برکتی از جانب خدایتان بر شما نازل گردد و به شما دست دهد، در حالی که خداوند به هر کسی که بخواهد رحمت خویش را اختصاص می‌دهد، و خدا دارای فضل سترگ و بخشش بزرگ است».

و خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَدَّ كَثِيرٞ مِّنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ لَوۡ يَرُدُّونَكُم مِّنۢ بَعۡدِ إِيمَٰنِكُمۡ كُفَّارًا حَسَدٗا مِّنۡ عِندِ أَنفُسِهِم مِّنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ ٱلۡحَقُّۖ﴾[[383]](#footnote-383) [البقرة: 109].

«بسیاری از اهل کتاب، از روی رشک و حسدی که در وجودشان ریشه دوانده است، آرزو دارند اگر بشود شما را بعد از پذیرش ایمان باز گردانند، با اینکه حقانیت بر ایشان کاملاً روشن گشته است».

مبحث دوّم: روش شرق‌شناسان در بررسی اسلام

قبل از شناخت موضع شرق‌شناسان نسبت به سنت مطهر پیامبر بر ما لازم است که قبل از هر چیزی شناختی از شیوه تحقیق شرق‌شناسان از اسلام داشته باشیم، و با شناخت روش آن‌ها متوجه تأثیرگذاری روش آن‌ها بر نظرشان از اسلام، و سنت مطهر پیامبر می‌شویم، چون بسیار شنیده‌ایم که مستشرقین فراوان تکرار می‌کنند و می‌گویند که: تحقیق و عینیت‌گرائی و آزاداندیشی در هر چیزی روش آنان است. و برای آن‌ها در این مورد هیچ تفاوتی ندارد که دوست باشد یا دشمن و یا اینکه به آن‌ها نزدیک باشد یا دور، و همچنین این گفته را زیاد تکرار می‌کنند: که آنان عقاید دینی را براساس دلالت‌های برگرفته از عقل و منطق و. .. بررسی می‌کنند آری اینچنین ادعا می‌کنند؟

و حقیقت اين است که آن‌ها از تحقیق علمی واقع‌گرایانه بسیار دورند و هیچ پیوندی با امانت‌داری ندارند و در این مورد همه مدارس شرق‌شناسی یکسان هستند.[[384]](#footnote-384)

نمی‌دانم چگونه امکان دارد که روش استشراق لاهوتی که زاده عصبیت و کینه نصاری علیه اسلام و امت اسلامی است در تحقیقات خود بی‌طرف و امانتدار باشد؟! که حتی پس از تبدیل شدن به استشراق لائیکی استعماری از تعصبات مذهبی دست نکشیده‌است، هر چند در تجاوز و غارت به پای استشراق قدیم نمی‌رسد. در هر حال استشراق استعماری است و طمع در سرمایه‌های این امت دارد و به نسبت آن پر از کینه است. این استعمار توانایی تسلط بر این امت را ندارد جز با تضعیف عقیده و باور آن‌ها نسبت به دین و تاریخ و تمدنشان، که این هم جز از راه استشراق لاهوتی تبشری امکان‌پذیر نیست. استشراق یهودی هم در برنامه‌اش، دو گرایش را دنبال می‌کند:

یکی گرایش دینی است: که شدیدترین کینه و دشمنی بر علیه اسلام و مسلمانان را در برگرفته است.

دیگری گرایشی سیاسی است: که خواب برگرداندن حکومت حضرت داود به فلسطین و حکومت بر تمام جهان را در سر می‌پروراند.

تحقیق علمی بی‌طرف مطلقاً هیچ پیوندی به آنچه آن‌ها در مورد اسلام و مسلمانان می‌نویسند، ندارد ؛ چون آن‌ها هیچ گاه نمی‌توانند در نوشته‏هایشان خود را از هوا و کینه‌های پنهانیشان بر ضد اسلام و پیامبرش و ملتی که خداوند آن را برگزیده و برای ملت‌ها روانه کرده است رها سازند. ممکن است فرض نمائیم که بعضی از نویسندگانشان چنین انگیزه‌ای علیه اسلام ندارند، ولی آنچه که شکی در آن نیست طمعی است که در وجود آن‌ها برای تسلط‌یابی بر این امت است، و این است که آن‌ها را وادار به غرض‌ورزی علیه اسلام می‌کند. پروردگار بزرگ در بیان این گرایش مذهبی آنان فرموده است:

﴿وَدَّ كَثِيرٞ مِّنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ لَوۡ يَرُدُّونَكُم مِّنۢ بَعۡدِ إِيمَٰنِكُمۡ كُفَّارًا حَسَدٗا مِّنۡ عِندِ أَنفُسِهِم مِّنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ ٱلۡحَقُّۖ فَٱعۡفُواْ وَٱصۡفَحُواْ حَتَّىٰ يَأۡتِيَ ٱللَّهُ بِأَمۡرِهِۦٓۗ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ١٠٩﴾ [البقرة: 109].

«بسیاری از اهل کتاب، از روی رشک و حسدی که در وجودشان ریشه دوانده است، آرزو دارند اگر بشود شما را بعد از پذیرش ایمان باز گردانند، با اینکه حقانیت بر ایشان کاملاً روشن گشته است پس گذشت نمائید و چشم پوشی کنید تا خود فرمان دهد بی‌گمان خداوند بر هر چیزی تواناست».

خداوند همچنین در بیان موضع و نگرش استعماریشان چه راست و زیبا فرموده است:

﴿مَّا يَوَدُّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ وَلَا ٱلۡمُشۡرِكِينَ أَن يُنَزَّلَ عَلَيۡكُم مِّنۡ خَيۡرٖ مِّن رَّبِّكُمۡۚ وَٱللَّهُ يَخۡتَصُّ بِرَحۡمَتِهِۦ مَن يَشَآءُۚ وَٱللَّهُ ذُو ٱلۡفَضۡلِ ٱلۡعَظِيمِ ١٠٥﴾ [البقرة: 105].

«کافران اهل کتاب و همچنین مشرکان، دوست نمی‌دارند خیر و برکتی از جانب خدایتان بر شما نازل گردد و به شما دست دهد، در حالی که خداوند به هر کس که بخواهد رحمت خویش را اختصاص می‌دهد، و خدا دارای فضل سترگ و بخشش بزرگ است».

و خاورشناسان در نوشته‌های خود از اسلام هیچ گاه از این دو موضع دینی و استعماری خود دوری نکرده‌اند، چون دوری و رویگردانی از این دو موضع، یعنی روکردن به سوی اسلام و این یعنی روگردانی از استشراق و اهداف شوم آن. و این چیزی است که عملاً برای بعضی از خاورشناسان (مستشرقین) رخ داده که قادر پروردگار آن‌ها را به برکت اسلام مشرف داشته و آنان را هدایت فرموده است.

پروردگار متعال در مورد اینکه چرا آن‌ها از انگیزه‌های دینیشان دست نمی‌کشند خواه یهودی و یا نصرانی باشند در فرموده مبارکش می‌فرماید:

﴿وَلَا يَزَالُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فِي مِرۡيَةٖ مِّنۡهُ حَتَّىٰ تَأۡتِيَهُمُ ٱلسَّاعَةُ بَغۡتَةً أَوۡ يَأۡتِيَهُمۡ عَذَابُ يَوۡمٍ عَقِيمٍ ٥٥﴾ [الحج: 55].

«کافران همواره دربارة آن، (آورده پیامبران) در شک و تردید به سر خواهند برد تا اینکه وقت (مرگ) ایشان بناگاه فرا می‌رسد، و یا عذاب روز سترون، آنان را در بر می‌گرید».

پس علتش اين است که آنان همیشه و تا قیام قیامت از آئین اسلام و پیامبری مصطفی در شک و تردید هستند، و همیشه درخصوص آن موضع احتیاط و کمین دارند، و اگر گاهی در خلال رویدادهایی که بوقوع می‌پیوندد اظهار علاقه و تعارفی می‌نمایند، این بر خلاف حقیقتی است که در سینه نهان دارند و نمی‌خواهند آشکار شود و به راستی که کردارشان در یک وادی و قلبشان در وادی دیگری است.

و اگر گاه‌گاهی رضایتی از آنان حاصل می‌شود، چیزی نیست مگر پس از پیروی از آئین آنان، و به دنبال آنان رفتن، و مخالفت نکردن با خرافات و اسطوره‌هایی که درباره اسلام می‌نویسند. اما اگر خواست آنان را بجا نیاورید هرگز رضایتی ندارند. در این بارة خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَن تَرۡضَىٰ عَنكَ ٱلۡيَهُودُ وَلَا ٱلنَّصَٰرَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمۡۗ﴾ [البقرة: 120].

«یهودیان و مسیحیان هرگز از تو خوشنود نخواهند شد، مگر اینکه از آئین آن‌ها پیروی کنی».

و می‌فرماید:

﴿وَدُّواْ لَوۡ تَكۡفُرُونَ كَمَا كَفَرُواْ فَتَكُونُونَ سَوَآءٗۖ﴾ [النساء: 89].

«آنان دوست می‌دارند که شما کافر شوید همانگونه که خود کافر شده‌اند و در (کفر با آنان) مساوی شوید».

اگر دوستی و خیرخواهی‏اي در قلب آنان است، فقط برای آئین و مصلحت خودشان است، نه برای اسلام و یا مسلمانان چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٍۚ﴾ [الأنفال: 73].

«و کسانی که کافرند، برخی یاران برخی دیگرند».

وانگهی اگر آن خاورشناسان در ادعای واقع‌گرائی و بی‌طرفیشان‏راست‏می‌گویند، ما از آنان می‌خواهیم که به اولویت‌های غریزی و طبیعی که روش سالم علمی می‌طلبد، ملتزم باشند. چون آنگاه که دیدگاه یا نقطه نظر مشخصی را رد می‌نمایم قبلاً لازم است برای خواننده آن دیدگاه را در میان بحث از نظر صاحب‌های آنان بازگو نماییم پس از آن حق داریم موافقت یا مخالفت خود را ابراز نمائیم.

پس بر این اساس می‌گوییم آنگاه که در مورد اسلام نوشته می‌شود: که همانا فطرت و ذات اسلامی همه‌اش بر این اساس استوار است، ایمان به خدا و پیامبرش محمد آنکه قرآن را به واسطه وحی از طرف خدا دریافت کرده است، پس بر عالم امانتدار و مورخ بی‌طرف لازم است آنگاه که می‌خواهد دربارة اسلام حرف بزند، این را به خوانندگانش بگوید تا خواننده سر قوت این ایمان را در تاریخ مسلمانان درک کند[[385]](#footnote-385). سپس می‌تواند در اعتقادات و تصورات با مسلمانان مخالفت نماید، یا موافقت کند؛ ولی متأسفانه، این روش منطقی و طبیعی بسیار کم پیروی شده است، و به جای این از روش و شیوه‌های خودشان که ذیلاً خواهد آمد پیروی می‌کنند:

1. تحلیل و بررسی اسلام با عقلیت و ذهنیتی اروپایی،و صدور حکم درباره آن با اعتماد بر ارزش و معیارهای غربی که از فهم کوتاه و محدود و به خطاء رفته و بدور از حقیقت اسلام نشأت گرفته است.[[386]](#footnote-386)
2. اندیشه و تفکّرات گذشته را اساس قرار داده، سپس متن و نصوص را دست‌آویزی برای اثبات آن نظرات خود قرار داده‏اند و این روشی برعکس و زاده هوا و امیال خودشان است.
3. اعتماد بر دلیل‌های سست و ضعیف، و خبرهای نادر و استثنائی، و چشم‌پوشی از دلیل‌های صحیح و اثبات شده.[[387]](#footnote-387)
4. تحریف متون، و نقل و بازگویی اخبار به شیوه تحریف شده، و عرضه آن به صورت بریده و ناتمام[[388]](#footnote-388) و بدفهمی متونی که راهی برای تحریفش نیافته‌اند.[[389]](#footnote-389)
5. بیگانگی شان نسبت به زبان عربی و اسلام باعث عدم دقت و اندیشه عمیق در پژوهش‌های بیطرفانه شده است حتّی اگر یکی از آنان طول حیات خود را به کسب تخصص در یکی از امور اسلامی وقف کرده باشد.[[390]](#footnote-390)
6. قضاوتشان بر مبنای همه منابعی که از آن نقل کرده‌اند به طور یکسان، برای نمونه از کتاب ادبیات چیزی را نقل می‌کنند و با آن در تاریخ حدیث حکم صادر می‌کنند، و از کتاب‌های تاریخ چیزی را نقل می‌کنند و با آن در تاریخ فقه قضاوت می‌کنند، مثلا آنچه دمیری[[391]](#footnote-391) در کتاب «الحیوان» نقل کرده است صحیح و درست می‌دانند، ولی آنچه امام «مالک» در «الموطأ» روایت کرده است تکذیب می‌کنند، و این به خاطر هواپرستی و سرپیچی شان از حق است.[[392]](#footnote-392)
7. نمایش بخش‌های سست، پیچیده و ضدونقیض، مانند اختلافات بین فرقه‏ها، و احیای شبه‌ها و موارد تفرقه، و پنهان داشتن موارد مثبت، و اظهار بی‌اطلاعی از آن‌ها.[[393]](#footnote-393)
8. نتیجه‏گیری‌های اشتباه و نادرست که زاده تعصب هستند، و قرار دادن آن‌ها همچون احکام ثابتی که مدام بر آن تأکید می‌نمایند و کنفرانس‌ها در رابطه با آن تشکیل می‌دهند و نزدیک است که نزد آنان به یقین تبدیل گردد.[[394]](#footnote-394)
9. نگرش عقلی و ماده گرایي محض که مانع تعامل آنان با حقیقت‌های روحی است.[[395]](#footnote-395)
10. تفسیر رفتارهای فردی و جمعی مسلمانان به اینکه ناشی از هدف‌های شخصی وگرایشات درونی و دنیایی آنان است نه با انگیزه‌ جلب رضایت خدا، و سرای آخرت.[[396]](#footnote-396)

این شیوه و روش‌ها در بررسی و تحقیق درباره اسلام و پیامبرش() و امت و تاریخ پر عظمت اسلام، به طور آشکار در دستاویزهایشان برای حلیه و نیرنگ علیه سنت مطهر پیامبر() نمایان خواهد شد.

و ثمره شیوه و روششان این شد که شکل و صورت‌های زشتی از اسلام و مسلمانان پخش کرده‌اند، و به دروغ گفتند که این چهره زشت همان چهره‏ای است که اسلام و مسلمانان در گذشته و حال به آن معتقد بوده و با آن زندگی کرده‌اند. بعضی از همکیشان ما که از دینشان آگهی ندارند و یا علاقه به شهرت دارند، و یا فریب ادعای دشمنان در داشتن روش علمی را خورده‌اند، هر چه خاورشناسان می‌نویسند را، تصدیق می‌نمایند، و بسیار اتفاق می‌افتد که از آن‌ها متأثر شده و نسبت به آن‌ها تعصب می‌ورزند و از آن‌ها دفاع می‌کنند.

استاد بزرگوار دکتر سباعی می‌گوید[[397]](#footnote-397): «راستی اگر مسلمانان همان معیارهای نقد علمی خاورشناسان در نقد قرآن و سنت مقدس و تاریخ را بکار برند آیا هیچ اعتبار و ارزشی برای این منابع مقدس و علوم تاریخی باقی می‌ماند؟ و آیا چیز قابل اثباتی در آن‌ها می‌ماند؟ خیر بلکه با نتیجه‌ی پر از شک و سوءظن بسیار بیشتر از آنچه خاورشناسان در منابع دینی و تاریخی علمی و فرهنگی ایجاد کرده‌اند روبه رو می‌شویم. چرا که تمدن آنان پوسیده و مردان این تمدن از علما و سیاستمداران و ادبایشان را چهره‌های رنگ پریده‏ای است که اثری از کرامت و اخلاق و وجدان در آن‌ها دیده نمی‏شود.

بله اگر در برابر آنچه آنان انجام می‌دهند مقابله به مثل کنیم می‌بینند که این روشی که آنان برای شناخت حقیقت دین و تاریخ ما بکار میبرند چگونه عواقبش دامن خودشان را فرامی گیرد. آنگاه شاید از ادامه دادن به تحریف و گمراه‌سازی ویرانگری شرمنده شوند.»[[398]](#footnote-398)

و استاد گرامی دکتر محمود زقزوق می‌گوید:

1. خاورشناسی ـ در میان تمام علوم دیگر – در روش و برنامه‌اش نتوانسته دگرگونی پدید آورد. و در تحقیقاتش درباره اسلام نتوانسته است خود را از ذهنیت جدلی و لاهوتی عقیمی که اساساً استشراق از آن به وجود آمده رها سازد.
2. تحقیقات خاورشناسان در بررسی و تحقیق از آیین‌های ساختگی مانند بودائی و هندی و غیر آن‌ها، اکثراً بیطرفانه و واقعی و دور از هر افتراء و تهمتی است، و تنها اسلام است که در میان همه ادیان در معرض نقد و تهمت و افتراء و ستیز قرار می‌گیرد هر چند که اسلام دینی است که ایمان به خدا دارد و برای یهودیت و مسیحیت احترام قائل است و به موسی و عیسی ایمان دارد، و آن‌ها را به خاطر پیامبری خداوند غیرقابل نقد می‏شمارد. با این حال در میان تمام ملت‌های شرقی تنها مسلمانان هستند که به انواع تعریفهای زشت و ناپسند توصیف می‌شوند.
3. به راستی اسلامی که این خاورشناسان ضد اسلام در کتاب‌ها و تالیفات خود ارائه می‌کنند، اسلامی است که خودشان اختراع کرده‌اند، و طبعاً اسلامی نیست که ما به آن ایمان داریم، همچنانکه به راستی محمدی که آن‌ها در تألیفات خود به تصویر می‌کشند آن محمدی () نیست که ما به رسالتش ایمان داریم، بلکه شخصی خیالی و بافته خیال خودشان است.[[399]](#footnote-399)

به این ترتیب می‌توانیم بگوییم که خاورشناسی در بررسی و تحقیق از اسلام به هیچ معیار و مقیاس علمی، علم به حساب نمی‌آید. بلکه عبارت از یک ایدئولوژی مخصوصی است که بر اساس پندارهای مشخصی از اسلام استوار است، و این با صرف نظر از آن است که این پندارها حقیقت دارند و یا بر خیال و افتراء و تهمت قرار گرفته‌اند.[[400]](#footnote-400)

استاد بزرگوار شیخ محمّد غزالی – رح – می‌گوید: خاورشناسی (استشراق) رمالی، و فال بینی جدیدی است که لباس و ردای علم و زهد یا پارسایی در بحث و تحقیق را بر آن پوشانده‌اند، ولی از محیط علمی و پژوهشی بسیار دور است، گویی توده خاورشناسان (مستشرقین) برای اهانت به اسلام و زشت جلوه دادن مزایا و صفات ارزنده آن، و بستن افتراء و بهتان به آن اجیر شده‌اند.[[401]](#footnote-401)

سرکار خانم دکتر عزیه علی طه که خود شاهد روش خاورشناسان بوده است پس از تلمذ نزد بعضی از آن‌ها در ایالات متحده، به هنگام گذراندن پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود در مقایسه ادیان می‌گوید: من گمان نمی‌بردم کسانی که در تمام جهات حیات پیشرفت یافته‌اند با آن همه فن‌آوری و اخترات علمیشان. .. -اصلاً گمان نمی‌بردم- اینچنین متعصب و کورکورانه به کیش و آیین آباء و اجدادیشان تمسک جویند بدون اینکه تأمل و دقتی درخور و موشکافانه کنند.

فقط این نیست، بلکه باید گفت که آن‌ها در تجاوز و دشمنی با عقیده کسانی که با آنان اختلاف نظر داشته‏اند بسیار افراط و زیاده‌روی کرده‌ و از هیچ دروغ و توطئه و بهتانی پرهیز نمی‌کنند تا عقیده باطل خود را توجیه کنند و به عقیده‌های دیگران مخصوصاً دین حق‌گرا و حنیف اسلامی، توهین و بی‌احترامی کنند. من به جهت شنیدن طعن و تمسخرهای آنان نسبت به دین خدا (جل و علا) و در کنار آن سختگیری و مزاحمتهایی که به اعتبار زنِ مسلمان بودنم بمن روا می‏شد سختی‏های فراوانی را تحمل کردم تنها به این خاطر که از نزدیک و بیشتر با عقاید و اندیشه‌های فاسدشان درباره اسلام و نیز با شیوه‏های ترویج این اندیشه‏های ضد اسلامی و تبشیری در ترویج مسیحیت آشنا شوم.

آری هدفم از پایداری و تحمّل این همه تهدید و سخت‌گیری و ریشخند آن‌ها در طول این مدت فقط آگاهی بیشتر از عقاید فاسد و دست‌آویزهای ناپسندشان بوده‌ است، و اینکه چگونه آن را از راه تبشیر و مسیحیت و غیره در میان بشر منتشر می‌کنند، و استراتژی هجوم آنان به آیین‌های دیگر مخصوصاً اسلام چه بوده است.[[402]](#footnote-402)

و در آخر من هم چنانکه دکتر مصطفی سباعی گفته است می‌گویم: «درست است که ما با این شدت در مورد توده خاورشناسان تحریف‌کننده و گمراه‌کننده‏ای مانند «گلدزيهر» سخن می‌گوییم، اما در حق خاورشناسان اندیشمند با انصافی که دربارة اسلام به صورت واقع‌بینانه و علمی و عادلانه تحقیق کرده و با مسلمانان عادلانه برخورد کرده‌اند و حتی بعضی از آن‌ها به همین خاطر مسلمان شده‌اند هم قدرناشناس نیستیم.»[[403]](#footnote-403)

البته من همچنان آن‌ها را هم مثل گروه اول و مساوی با آنان می‌بینم چه آن‌هایی که ظاهراً منصفانه به اسلام نگریسته‌اند و چه آن‌هایی که مسلمان شده‌اند، درست نیست که فریفته انصاف آنان شویم و یا در درک و فهم دینمان بر آنچه آنان نوشته‌اند، تکیه کنیم. چون بسیاری از آن‌ها سم را در شربت چکانده‌اند، و بعضی بعد از آنکه نقش خواسته شده خود را به خوبی بازی کرده‌اند از مسلمانی شان برگشته، مرتد شده‌اند. و این چیزی است که اگر خدا توفیق دهد در جای خود در بحث از جنبش‌های استشراقی و مستشرقین روشن خواهیم کرد.

مبحث سوّم: خاورشناسان و موضع آنان در قبال سنّت پیامبر ()

خاورشناسان اهمیّت سنّت پیامبر() در اسلام به طور کلی و در قرآن کریم به طور خاص را به خوبی درک و فهم کرده‌اند و خوب می‌دانند که لطمه و صدمه زدن به آن صدمه و لطمه‌زدن به قرآن و بلکه صدمه زدن به خود اسلام است.

مبشر امریکایی (جب) می‌گوید: «به راستی که اسلام بیش از آنکه بر قرآن کریم بنا شده باشد بر احادیث بنا شده است، اما اگر ما احادیث دروغین را [که منظور احادیث صحیح است] از آن حذف کنیم، چیزی از اسلام باقی نمی‌ماند، و شبیه‌اش صبیره تامسون می‌گردد. و این تامسون مردی آمریکایی بوده که در سفری که به لبنان آمده به او‌اش صبیره داده‌اند و او درجا خواسته که همه دانه‏های موجود در آن را از‌اش جدا کند و چون چنین کرد یعنی همه دانه‏های صبیره را خارج کرد چیزی از آن در ظرفش باقی نمانده بود».[[404]](#footnote-404)

اولین خاورشناسی که اقدام گسترده و وسیعی برای ایجاد شک و گمان در حدیث پیامبر شروع کرد، خاورشناس یهودی «گلدزيهر» بود، که خاورشناسان او را از آگاهترین دانشمندان علم حدیث نبوی می‌دانند، چنانکه «بفان مولر» او را چنین تعریف می‌نماید و می‌گوید: گلدزيهر بخش اعظم احادیث را به منزله نتیجه تحول دینی تاریخی و اجتماعی اسلام در قرن اول و دوم می‌دانست. حدیث از نظر او تنها سند و مدرکی برای تاریخ اسلام در عهد اول آن به حساب نمی‌آید. بلکه حدیث را نتیجه و اثر تلاشهای فراوانی می‌داند که در دوران شکوفایی و رونق جامعه اسلامی رخ داده است.

«گلدزيهر» موضع معتزله در قبال سنت پیامبر() را ارزنده شمرده است، و دیدگاه آن‌ها در ردّ احادیث با معیارهای عقلی را دیدگاهی صحیح می‌داند، که لازم است بر ضد متعصبان لفظ‌گرایی که به نصوص چسبیده‌اند تأیید شود.[[405]](#footnote-405)

خاورشناسان دیگر هم بر همان خط‌مشی «گلدزيهر» در قبال سنّت حرکت کرده‌اند و همان شبهه‌های او را تکرار کرده‌اند و خود را در شبهاتی که پیرامون سنت نوشته شده است مدیون او دانسته‌اند.

و در این مورد نویسنده مبحث (حدیث) در دایرة المعارف اسلامی می‌گوید: «به راستی که علم بسیار مدیون و بدهکار «گلدزيهر» است به خاطر آنچه در موضوع حدیث نوشته است. تأثیر «گلدزيهر» بر روند تحقیقات خاورشناسی درباره اسلام بیشتر از تمام خاورشناسان هم‌عصر خود بوده است چون او جهت گیری و تحول پژوهش‌های حدیثی را در شکل نهایی آن مرزبندی و مشخص کرد».[[406]](#footnote-406)

بنابراین لازم است که پاسخ بسیار تند و قاطعی به این فاسد خبیث داده شود تا بطور اجمال ردّی باشد بر کل شبهاتی که پیرامون سنت مطهر پیامبر() ایجاد شده است. بزودی پاسخ این شبهه‌ها و مسلمانانی که فریفته آن‌ها شده و فریب روش‌های علمی دروغین آن‌ها را خورده‌اند در باب دوم تحت عنوان دستاویزهای دشمنان سنت در گذشته و حال در توطئه و دسیسه‌سازی علیه سنت شریف خواهد شد.

مبحث چهارم: موضع ما درقبال جنبش خاورشناسی و خاورشناسان (استشراق و مستشرقین)

قبلاً دانستیم که خاورشناسی زاده تعصبات و کینه نصاری بر علیه اسلام و ملت مسلمان ماست، و حتی از تغییر و تکامل به علمانیت هم، از این تعصب‌ورزی‌ رها نشده است، و در مرحلة اوّل ارتباط بسیار محکمی با تبشیر لاهوتی بسته است سپس در مرحله بعدی با استعمار و از هیچ کدام جدا نشده است. و این سه نیرو - خاورشناسی، تبشیر، استعمار – برای مبارزه با اسلام و مسلمانان و برآوردکردن مصلحت و نیازهای یک گروه را تشکیل داده‌اند، و دانستیم که روش و برنامه خاورشناسان از روش علمی واقع‌گرا و بی‌طرفانه در تحقیقات و مطالعات از اسلام و مسلمانان بسیار دور است. و هنگامی که جنبش خاورشناسی تأثیر بسیاری در زشت كردن و هتک چهره اسلام و مسلمانان در جهان عرب داشته است، و تأثیر چندان بدتری در نسل‌های نوادگان خودمان که در دام آنان گرفتار شده‌اند، گذاشته است؛ عقیده آن‌ها را فاسد کرده‌اند و آن‌ها هم برای فاسد و تباه کردن عقاید مسلمانان کار می‌کنند.

بنابراین لازم است که مسلمانان در مقابل این جنبش خاورشناسی، و حامیانشان، آن‌هایی که فریب آنان را خورده‌اند و به آنچه دشمنان اسلام گفته‌اند تعصب ‌ورزیده و آنان را در چرند وپرندشان بر ضد اسلام تصدیق کرده‌اند، و در نوشته‌هاي خود بر تألیفات آن‌ها از اسلام و تفسیر، و یا حدیث، و سیره، و تاریخ و. ... غیره اعتماد کرده‌اند. کتاب‌های این حامیان و هواداران در میان جوانان مسلمان متقاضی بیشتری دارد هر چند پر از دسیسه هستند و سم را در عسل ریخته‌اند.

به آن‌ها و به کسانی که کتاب‌های آنان را می‌خوانند، می‌گوییم: همچنانکه استاد محمد سرور بن نایف گفته است: «برای مسلمانان به هیچ وجه درست نیست كه برای فهم دینشان به کتاب‌های خاورشناسان اعتماد کنند هر چند که آن‌ها بسیار مدح و تمجید شده باشند و به خاطر بی‌طرفی از آنان تقدیر به عمل آمده باشد.[[407]](#footnote-407)

بله همین طور است، بعضی از آنان منصف و میانه‌روند و تجاوزکار و متعصب نیستند، امّا آن‌ها بسیار کم و استثنایی هستند. هر چند بیشتر کتاب‌های میانه‌رو آن‌ها از تاریخ علوم تجربی مسلمانان گرفته شده است، و جز خیره‏سران هیچکس جایگاه مسلمانان را در این زمینه‏ها انکار نمی‌کند، و آنان در این میدان جز اثبات حقانیت مسلمانان چیز جدیدی نیاورده‌اند، و کتاب (شمس العرب تسطع علی الغرب از خاورشناس زغرید هوتکه) از این نمونه هاست.

اما در علوم شرعی، کسی را منصف در آن نمي‏يابیم، به خاطر ارزش، و اهمیتی که در زندگی انسان دارد، و چون در حقیقت علوم شریعت با رسالت اسلام مرتبط است، رسالت دعوت جهانیان به یکتاپرستی، و به پا داشتن برنامه خداوند متعال در زمین، و این‌ها بدون شک دژهای شرک و بت‌پرستی را در هر جا باشند تهدید و نابود می‌کنند. پس جای تعجب نیست که لشکریان و سربازان شیطان برای مقابله با این دعوت، و دسترسی به آن پراکنده شوند و به هر وسیله احمقانه و تردیدآور متوسل شوند.[[408]](#footnote-408)

تألیفات خاورشناسانی که به خاطر آن‌ها ستایش و تمجید شده‌اند:

امّا تألیفات مستقل و متکی به فرد عبارت از بررسی و تحقیقاتی هستند، که متعلق به تمدن اسلامی، و یا فقه اسلامی، و تاریخ ادبیات عرب، و تاریخ حدیث شریف و غیره. .. می‌باشند. و این‌ها تألیفاتی پر از توطئه و دسیسه و نیرنگند، و به کلّی از روش بحث و تحقیق علمی قابل اعتماد، منحرف شده‌اند.

امّا تألیفاتی که بر اساس تألیفات دیگران مانند فهرست کشف آیات قرآن کریم، و فهرست کتاب‌های حدیث نوشته‏شده‏‌اند؛ تلاشهای ارزنده‌ای است؛ اما ابتکاری نیست؛ چون امامان گذشته ما از آنان سبقت گرفته‌اند[[409]](#footnote-409) و این به معنی کاستن از ارزش کار آن‌ها نیست، چون حقیقتاً کارشان ارزنده است، هر چند بیشتر از آنچه استحقاق دارند، تمجید شده‏اند، چون اگر جماعت مسلمانان هم در همان شرایط آن کار بزرگ را انجام می‌دادند مانند آن یا بهتر از آن را ارائه می‌دادند، و کارهای فردی که بعضی از علماء بزرگ قدیم و جدید انجام داده‌اند بهترین گواه بر این است.[[410]](#footnote-410)

امّا کارهایشان در تصحیح کتاب‌های قدیم؛ هم بیشتر از آنچه استحقاق داشته‌اند تمجید شده‌است چون آن‌ها از زمانی که شروع به سرقت نسخ خطی اسلامی در مشرق زمین در ابتداء سال 1311 م کردند، بر همه کتاب‌های خطّی موجود در مساجد و تکایا دست یافتند، حتی یکی از راهبان (زانسی) شش هزار کتاب خطی از شرق به میلان برده است، و پیوسته هیئت‌های استعماری و واتیکان به کشورهای اسلامی برای جمع‌آوری کتاب‌های خطی آمده‌اند، و هدفشان از اینکار «دستیابی و حبس میراث اسلامی در کتابخانه‌های غربی و دست‌آویز قراردادن آن به سلاحی بر ضد مسلمانان» بوده است. آنان کتاب‌هایی را که در همه شکلهای فکری و مذهبی و سیاسی فتنه و ستیز درست می‌کند، توزیع می‌کنند؛ مانند کتاب فرقه‌ها، و عیاشی و بیعاری، و عشقی، و تصوف، فلسفی، ولی کتاب‌های علمی را پنهان می‌کنند، نظرات و آراء موجود در آن‌ها را می‌گیرند، و به خود یا علمایشان نسبت می‌دهند، و صاحبان اصلی را از آن محروم می‌نمایند.[[411]](#footnote-411)

بیشترین کتاب‌هایی که خاورشناسان آن را تصحیح کرده‌اند و آن را دوباره به چاپ رسانده‌اند هدفش پخش آراء و نظرات معین و جریانات گمراه‌کننده‌ای است، که اطمینان به عقیده و گذشته، و تمدن، و رهبری را از ما می‌گیرند، پس به همین دلیل امکان ندارد که گفته شود این کتاب‌ها برای خدمت به ادبیات عربی، و یا فرهنگ عربی چاپ شده، و یا تحقیق و بررسی شده‌اند. از این کتاب‌ها، هزار و یک شب، و ترانه‌ها، و داستان حلاج، و رساله‌های اخوان الصفا. .. الخ را می‏توان نام برد.[[412]](#footnote-412)

دکتر عبدالعظیم الدیب می‌گوید: «توجه آنان به میراث قدیم بوده و خواهد بود و ادامه دارد و از این باب است سخن «دشمنت را بشناس» چون این کتاب‌ها میراث نقشه‌ها، تصویرهای عقلی، پیوندهای، بینش و گرایشات، و توجهات، و دوستی‌ها، و کینه‌ها، دوستیهای ما هستند. این میراث کلیدهایی هستند که بوسیله آن‌ها دانسته‌اند چگونه برای نابودی ما از لحاظ فرهنگی، اجتماعی، و فکری، و علمی، نقشه بکشند، و ما را از جهت نظامی و سیاسی خرد بکنند».[[413]](#footnote-413)

این به معنی بی‌ارزش کردن همه‌ی تلاش آن‌ها در زمینه تصحیح کتب قدیم ما نیست، و انصاف و حق اين است که کارهی آنان را ناچیز نشماریم، و بدین معنا هم نیست که ما شبانه‌روز از آن‌ها تمجید و تقدیر نماییم چنانکه غرب زاده‌های هموطنمان چنین می‌کنند چون گمان می‌برند که کارشان ابتکاری است و در این راستا کسی از آنان سبقت نگرفته است، ولی باید از ذهن ما پنهان نماند که آنان فهرست کشف الآیات قرآن کریم، و فهرست کتاب‌های حدیث، و یا تصحیح میراث را انجام نداده‌اند؛ جز به خاطر خاموش کردن نور اسلام[[414]](#footnote-414) ولی خداوند نمی‌گذارد که نور اسلام خاموش شود گرچه مشرکان دوست نداشته باشد و پروردگار متعال راست فرموده‌اند که:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يُنفِقُونَ أَمۡوَٰلَهُمۡ لِيَصُدُّواْ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِۚ فَسَيُنفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيۡهِمۡ حَسۡرَةٗ ثُمَّ يُغۡلَبُونَۗ وَٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحۡشَرُونَ ٣٦﴾ [الأنفال: 36].

«کافران اموال خود را خرج می‌کنند تا از راه خدا و ایمان به الله بازدارند. آنان اموالشان را خرج خواهند کرد، امّا بعداً مایة حسرت و ندامت ایشان خواهد گشت و شکست هم خواهند خورد. بیگمان کافران همگی به سوی دوزخ رانده می‌گردند و در آن گردآورده می‌شوند».

و این دلیل برای ما کافی است که برای فهم دین خود بر کتاب‌های خاورشناسان اعتماد نکنیم؛ اینکه آنان دارای عدالت نیستند و از پایه‌های اساسی عدالت اسلام است. و پروردگار متعال فرموده است:

﴿وَلَا تُؤۡمِنُوٓاْ إِلَّا لِمَن تَبِعَ دِينَكُمۡ﴾ [آل عمران: 73].

«و باور نکنید مگر به کسی که پیروی از آیین شما کرده باشد».

و یا فرموده است:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن جَآءَكُمۡ فَاسِقُۢ بِنَبَإٖ فَتَبَيَّنُوٓاْ﴾ [الحجرات: 6].

«ای کسانیکه ایمان آورده‌اید! اگر شخصی فاسقی خبری را به شما رسانید دربارة آن تحقیق کنید. و آنگاه که خبر ملسمان فاسق مردود است هرچند که اعتقادش صحیح است، پس خبر کافر خاورشناس برای مردود دانستن شایسته‌تر است».

و همچنین این دلیل برای ما کافی است تا در فهم و درک دین و تاریخ خودمان بر کتاب‌های خاورشناسان اعتماد نکنیم، اینکه میانه روانشان هر چند به ظاهر نسبت به اسلام و مسلمانان در علوم شریعت با انصاف هستند؛ ولی این سم در پیه ریختن است. – دس السّم فی الدسم -.

آنان در مورد اسلام و پیامبر اسلام() می‌نویسند تا خواننده را بفریبند و اطمینان او را جلب نمایند و سپس بلافاصله شروع به آوردن شبهه‌های پنهانی پی در پی در قالب این ستایش‌های دروغین می‌کنند، همه این‌ها بدون توجه به روش‌های علمی و منصفانه صورت گرفته است و از روی هوا و تقلید از گذشتگان کینه توزشان بوده است، و اینهم روش جدیدی است که خاورشناسان پس از ناکامی و ضعف در حمله تأثیرگذار به اسلام و منابع اسلامی، آن را در پیش گرفتند.[[415]](#footnote-415)

پس بر هر فرد مسلمانی لازم و ضروری است که از دنباله‌روی از گفته‌های شیرین، و نظرات فریبنده، و موضعهای مکارانه‌ی آن‌ها دوری کند چون امکان دارد عقل مسلمانان ساده لوح را اغفال کنند و بر آنان تأثیر بگذارند که می‏بینند خاورشناسان از اسلام راضی و اسلام را می‌ستایند؛ و یا پیامبراسلام() را می‌ستایند و صفات و ویژگیهای او را تمجید می‌کنند، و شخصیت پیامبر() را در صف اول اصلاحگران و نابغه‌های جهانی قرار داده‌اند؛ و حتی بعضی تظاهر به مسلمانی کرده‌اند و هنگام زیارت و بازدید از کشورهای اسلامی لباس علماء اسلامی را پوشیده‌اند چنانکه بت بزرگشان «گلدزيهر» یهودی مجارستانی، و یا سنونک هرجونیه شرق‌شناس هلندی چنین کرده‌اند، و بعضی دیگر سخنرانی‌هایی در اجتماعات کرده‌اند تا خود را در بین جمع ما جا دهند، و بررسی‌ها اثبات کرده‌ است که یک چهارم از انجمن‌های علمی در قاهره، و دمشق، و بغداد، و بیروت از این خاورشناسان هستند، و بحران فکری که (مرچلیوت)[[416]](#footnote-416) به وجود آورد در به کارگیری شعر جاهلی، و عقیده‌های فاسد‌ی که (لری ماسینون) پیرامون قرآن و لهجه‌های عربی قاهره منتشر کرد، و یا آنچه که «گلدزيهر» نوشت و یا غیر آنان در مورد سنّت مطّهر انجام داده پیوسته آثارش نمایان است.

و مسلمانان نباید از ستایش خاورشناسان از اسلام یا پیغمبر() خوشحال شوند، و این را از دستاوردهای علمی و تاریخی حساب کنند، چون گامی از گامهای غربی کردن عقیده و فکر است، و روشی از روش‌های حیله‏گری و فریب‌کاری است.[[417]](#footnote-417)

دکتر محمدحسین می‌گوید: «به همین علت بر مسلمانان واجب و لازم است که به خوبی و روشنی دریابند که موضوعات اسلامی که خاورشناسان می‌نویسند در واقع برنامه‏های هدفداری علیه اسلام و مسلمانان هستند، پس ستایش و تعریف در کتاب‌های خاورشناسان به منظور ایجاد جوّ اطیمنان و تظاهر به بی‌طرفی و راستگویی فکر غربی از یکطرف است، و مقابله با این رفتار مؤدبانه و احترام‌آمیز از جانب خاورشناسان از راه برخورد مؤدبانه از جانب مسلمانان به ارزشهای غربی از طرف دیگر راه گشاست. همچنین به منظور ایجاد تفاهم بین شرق و غرب و دعوت از محققان اسلامی در کنفرانسهایشان، و در غیر این‌ها درکتابها و پژوهش‌های اسلامی، به این هدف که دو فرهنگ را به هم نزدیک کنند باید اقدام نمود. طبعاً فکر و اندیشه فلسفی یونانی غربی را در فکر اسلامی عربی درآمیختند، و نتیجه طبیعی این آمیزش این شد که اندیشه و فکری کاملاً دور از اسلام و تمدن اسلامی جلوه گر شد.

چنانکه برای پیروان فرقه‌هایی چون معتزله و متکلمین و غیره هم، چنین حالتی پدید آمد. آن‌ها هم چون از فکرهای فلسفی یونانی و فارسی و هندی متأثر شده بودند نظراتی پیدا کردند که بدترین اثرات و شبهه‌ها را پیرامون سنت برجا گذاشت.[[418]](#footnote-418)

چون بسیاری از خاورشناسان میانه‏‌رو هم کتاب‌هایشان در رابطه با اسلام و مسلمانان از روی انصاف نبوده است، بلکه فقط یک مرحله‌ی جدیدی از مرحله‌های غربی‌کردن عقیده و فکر مردم مسلمان است، به روش مکارانه و تباهکارانه که شیفتگان غرب فریفته آن می‌شوند.

استاد محمد سرور بن نایف می‌گوید: «اصلاً قبول ندارم که هر خاورشناسی در آنچه در مورد اسلام و مسلمانان می‌نویسد منصف و بی‌طرف باشد».[[419]](#footnote-419)

استاد محمد أسد با گفته خود این را تأیید می‌نماید: «صورتهای زشت و مشکوکی از اسلام و مسلمانان در تمام آنچه که خاورشناسان اروپایی نوشته‌اند نمایان است».[[420]](#footnote-420)

بر این فرض اگر «بروکلمان[[421]](#footnote-421)» را برای مثال در نظر بگیریم در کتاب‌هایش (تاریخ الادب العربی» و (تاریخ الشعوب الإسلامیة) که از مرجعهای اساسی به حساب می‌آیند؛ چون آن دو در نظر آن‌ها از مرجعهای مهمّی هستند که خدمات ارزنده‏اي انجام داده و پیوسته برای محققان در همه‌ی زمینه‌های علوم عربی و اسلامی انجام می‌دهند[[422]](#footnote-422). اگر با دقّت این دو کتاب را بخوانیم، آن دو کتابی که در نظر خاورشناسان از مرجعهای مهم آشنایی با آیین اسلامی و تاریخیمان هستند و نویسنده آن‌ها از میانه‏روان است، می‌بینیم که صاحب آن دو کتاب یک صلیبی متنفر از اسلام و مسلمانان است، و همه‌ی مرزها را در کناره‌گیری از حق و روگردانی از صواب گذرانده است، و از عینیت‌‌گرایی و آزاداندیشی بسیار دور شده است، و در این راه هر وسیله‏اي را برای سم‌پاشی و گمراه سازی دست‌آویز قرار داده است، و این هم با بازگویی گفته‌های خاورشناسانی است که از او پیشی گرفته‌اند، ولی با روش بسیار فریب‌کارانه و سم را در پیه یا شیرینی چکاندن، در مطالبی است درباره قرآن کریم، و یا سنّت مطّهر و پیامبر گرامی () و اصحاب بزرگوار () نوشته است.

کارل بروکلمان در حالی که از نبوّت محمد () سخن می‌گوید، دروغ‌ها و ترهّات گذشتگان خود را از یهود و نصاری تکرار می‌کند، سپس می‌گوید: «روایتها نشان می‌دهند که [پیامبر] در سفرهایش با بعضی از یهودیان و نصاری تماس داشته است، امّا در خود مکّه شاید با گروهی از نصرانیها که با تورات و انجیل آشنایی کمی داشته‌اند، تماس داشته است[[423]](#footnote-423). او در مورد وحی همان دروغ گذشتگانش را تکرار می‌کند که الهام درونی است و می‌گوید: «او یقین پیدا کرده بود –یعنی پیامبر() - که عقیده هموطنان بت‌پرستش فاسد و تهی است، پس این سؤال در اعماق درون او غوغا می‌کرد: تا کی خداوند اجازه می‌دهد که آن‌ها در گمراهی بمانند، در حالی که خداوند متعال، در آخر کار برای ملت‌های دیگر بواسطه پیامبرانش راه را روشن کرده است؟ و به این صورت در درون ایشان این اندیشه به ثمر رسید که او دعوت شده است برای اداي این رسالت، رسالت نبوّت و پیغمبری است.[[424]](#footnote-424)

خاورشناس (موریس بوکای) را در کتابش «دراسة الکتب المقدسة فی ضوء المعارف الحدیثة» فراموش نمی‌کنیم که در ضمن گواهی دادنش به راست بودن قرآن می‌گوید: «به راستی که هیچ آیه‌ای در قرآن نیست که بتوان گفت از نظر پیشرفت علم جدید قابل نقد است[[425]](#footnote-425)» هر چند که سخنش در مورد قرآن خالی از اشکال نیست، ولی می‌بینیم که در نگرشش به سنت مطهر گفته‌های خاورشناسان قبل از خود را تکرار می‌نماید و در صحت نقل و حجیت آن شک دارد، مانند گفته او: «به راستی که اولین حدیث‌ها دهها سال پس از مرگ محمد() نوشته شده‌اند، چنانکه انجیلها هم پس از دهها سال از رفتن عیسی نوشته شده‌اند، پس بنابراین حدیث‌ها و انجیل‌ها گواهی بر رفتارهای گذشته هستند.[[426]](#footnote-426) سپس پیامبر را به انسانی که گاهی اشتباه کرده و گاهی به هدف زده است توصیف نموده است...[[427]](#footnote-427)، و اینکه برای حکم کردن درمورد صحت احادیث همواره دلیل‌های صریحی در قرآن و عقل وجود دارد.[[428]](#footnote-428)

خاورشناسان دیگری هم در رابطه با اسلام و پیامبر()[[429]](#footnote-429) به منصف مشهور هستند؛ چون پیامبر را به نابغه توصیف و تعریف کرده‌اند، و اینکه دعوت او یک حرکت اصلاحی و انسان‌دوستانه بوده است، و بعضی از مسلمانان ناآگاه فریب این گفته‌ها را خورده و غافل از سم و زهری هستند که در این گفته‌ها (مدح‌ها و ستایش‌ها) وجود دارد. و آن هم خلع‌کردن پیامبر() است از اموری همچون رسالت و پیغمبری، نزول وحی قرآن کریم و سنت پیامبر() از طرف خداوند متعال بر او و سازگاری این رسالت با هر زمان و مکانی تا روز قیامت و اینکه اسلام یک حرکت اصلاحی اجتماعی و انسان‌دوستانه است که برای هر زمانی قابل استفاده میباشد.

استاد محمد سرور بن نایف – پس از آنكه گفت که هیچ خاورشناسی در مورد اسلام و مسلمانان منصفانه و بی‌طرفانه نمی‌پرسد – می‌گوید: «درست نیست در آنچه که از اسلام و مسلمانان می‌نویسيم به گفته‌های خاورشناسان اعتماد و استناد نماییم هر چند که مسلمان شده باشند و آنهم به چند دلیل:

1. چون ثابت شده که عده‌ای از آنها: مسلمان شدنشان در مدت اقامتشان در کشورهای اسلامی به خاطر هدفی بوده كه داشته‌اند، ولی آنگاه که وظیفه‏ا‌ی که از آن‌ها خواسته‌اند به خوبی انجام دادند و به وطنشان برگشتند مرتد شده‌اند.
2. و بعضی از آنها: در علوم فلسفه متخصص بوده‌اند، و در میان بررسی از تألیفات ابن عربی و غیره از صوفیان افراطی که به حلول و وحدت وجود ایمان داشته‌اند اطلاع یافته‌اند، و یا از تألیفات شیعه و معتزله و متکلمین و باقی فرقه‏های منتسب به اسلام اطلاع یافته‏اند، سپس در دیدگاه و نظرات آن گروه‌ها غرق شده و معشوق خود را یافتند و در مورد اسلام از دیدگاه آنان شروع به نوشتن کردند، و آن فرقه‌ها را به صاحب اندیشه نوین عقلی و آزادیخواه و انقلابی تعریف کردند – هر چند که افراطیهایشان از اسلام خارج شده بودند.
3. و ساير آنها: اسلام و عادت و تقلیدهای غربی را با هم در آمیخته‌اند، و این مخلوط بهم ریخته و بی‌ریخت را اسلام نامیدند، و خاورشناسانی که از این انحرافات خاورشناسان سالم ماندند[[430]](#footnote-430) توانای نوشتن عمیق و فراگیری از عقاید اسلامی و یا بقیه علوم و معارف اسلامی را نداشته‌اند، و این چیزی است که مجله تبشیری آلمانی به آن اعتراف کرده است و می‌گوید: «با وجود این همه شناخت و آگهی خاورشناسان آلمانی، و تواناییشان که در تألیفات اسلامی دارند، اما به راستی که آموزش و عقایدی که در مساجد و دانشگاههای اسلامی دریافت می‌شوند، همیشه برای ما ترسناکند[[431]](#footnote-431)». چون علوم اسلامی مردانی دارد که خداوند متعال به وسیله آن‌ها آیینش را حفظ کرده است، و در صف اول این مردان صحابهش و تابعین آنان و علماء بزرگ پس از آنانش هستند.[[432]](#footnote-432)
4. این‌ها و به اضافه جهل بیشترشان به زبان عربی و زوایا و أهداف آن، و حتی بلکه بعضی از آنان یک کلمه هم از زبان عربی نمی‌دانند، مانند «سلفتر دی ساس»، و «ألیس عرینان» و «جیرار دمتر».[[433]](#footnote-433)

دکتر سباعی می‌گوید: در دانشگاه آکسفورد رئیس بخش بررسی و تحقیقات علم اسلامی و عربی یک فرد یهودی است که به سختی و کندی می‌تواند به عربی صحبت کند او همچنین در فاصله جنگ جهانی دوم در سازمان اطلاعات بریتانیا در لیبی کار می‌کرد، و عربی را در آنجا یاد گرفته بود، و این تنها شایستگی‌های این مرد بوده است که بخاطرش ریاست آن بخش را به او داده‌اند، و حیرت‌انگیزترین چیزی که دیدم اینکه او در برنامه درسی خود که به دانشجویان خاورشناسی آموزش می‌داد: تفسیر آیاتی از قرآن کریم از تفسیر کشاف زمخشری را گنجانده بود درحالی که به خدا قسم به خوبی نمی‌توانست عبارت یک روزنامه عادی عربی را فهم و درک کند، تا چه رسد به تدریس احادیثی از بخاری و مسلم، و یا بخش‌هایی در فقه از منبع‌های اصلی کتاب‌های حنفی و حنبلی، و چون از او در مورد منابع اصلی تدریسش سؤال کردم؛ گفت: از کتاب‌های خاورشناسانی چون: گلدزيهر، و مرجلیوث، و شاخت بهره می‌گیرم. و این نمونه‌ها برای تو کافی است تا دسیسه‌های برنامه‌ریزی شده آنان بر ضد اسلام و مسلمانان را دریابید».[[434]](#footnote-434)

استاد سرور می‌گوید: باید برادران مسلمان و شرقی ما از فساد تمدن اروپایی بنویسند، از متلاشی شدن و نابودی نظام خانواده غربی بنویسند، و باید تحقیقات و بررسی‌ها و بحث‌هایی از عقاید و تصورات کسانی که خدا بر آنان خشم گرفت یعنی از گمراه شدگان و سرگشتگان یهود و نصاری بنویسند، و از خرافات و اسطوره‌هایی که به عنوان دین انتخاب کرده‌اند بنویسند، و باید رسوائیهای خاورشناسان و فساد و تباهی برنامه‏هايشان را بیان نمایند، و کتاب‌های اصلی اسلامی را به انگلیسی، و فرانسوی و آلمانی و زبانهای دیگری که وجود دارد ترجمه کنند، و دعوتگران به خداوند متعال در میان ملت‌هایشان باشند، و باید به تدریس و بررسی اسلام و فهمی دقیق و صحیح آن بدون افراط و انحراف بسیار حریص باشند، و باید در همه تصورّات و مفاهیم تحریف شده گذشته‌ و برگرفته از اجداد آن‌ها تجدیدنظر شود. و این چیزی است که فرزندان اسلامی را به آن دعوت می‌نمایم و خداوند به بنده‏اي رحم كند که ارزش خود را بداند أ. ه‍. [[435]](#footnote-435)

آنچه گذشت بیان دیدگاه و موضع مسلمانان در رابطه با تألیفات خاورشناسان و مساله اعتماد نکردن به آنان، برای فهم دین خود بود و همچنین اعتماد نکردن به آنان در آنچه از اسلام و منابع اسلامی می‌نویسیم از قرآن، و یا سنت، و یا سیره و تاریخ. .. الخ. حتی اگر آن خاورشناسان مسلمان هم شده باشد به خاطر دلایلی که توضیح دادیم. و این هم به این معنی نیست که آن کتاب‌ها را بکلی دور بیاندازیم، و بگوییم که سخنان بیهوده‌ای هستند. درست است که پر از دروغ و گمراهی هستند، صحیح است که از کینه‏ا‌ی عمیق برخاسته‌اند، اما سخنان بیهوده‏ا‌ی نیستند، و اگر آن‌ها را دور اندازیم و سپس لحاف را بر خود بکشیم و بخوابیم هیچ خدمتی به خود نکرده‌ایم، چون این «سخنان بیهوده» آهنی و آتشی هستند که دشمنان ما به وسیله آن‌ها هم در مملکتهاي خود و هم در کشورهایمان با ما می‌جنگند. و در میدان علم و دانش جز با آتش و آهن، نمی‌توان با آتش و آهن مقابله کرد. آهن و آتش سعی و تلاش هستند، و تلاش طولانی که با آن مکر و دسیسه دشمنان مقابله کنیم و اگر دشمنان با مکر و دسیسه و توطئه سعی می‌کنند، پس بر ما هم لازم است که نقشه و حیله داشته باشیم تا حیله و مکر و نقشه آن‌ها را درهم کوبیم، و اگر آنان در مورد اسلام و مسلمانان «سخنان بیهوده و بی‌ارزش» را می‌نویسند. ... پس ما هم آستین‌ها را بالا بزنیم و میلیونها نکته را بنویسیم برای انجام وظیفه و أمانتی که خداوند متعال بر عهده ما گذاشته است و دستور فرموده است که این رسالت را به همه جهانیان برسانیم. چنانکه خداوند متعال خود می‌فرماید:[[436]](#footnote-436)

﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا كَآفَّةٗ لِّلنَّاسِ بَشِيرٗا وَنَذِيرٗا وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ٢٨﴾ [سبأ: 28].

«و ما تو را جز به صورت مژده دهنده و هشدار دهنده‌ای برای تمام مردمان نفرستادیم ولی بیشتر مردمان نمی‌دانند.

فصل سوم:  
دشمنان سنت نبوی از هواپرستان و بدعت‌گزاران معاصر (لائیسم، بهائیت و قادیانیها)

مبحث اول: تعریف دشمنان سنت از هواپرستان و بدعت‌گزاران معاصر و بیان خطرشان

یکی از خطرناکترین چیزی‌هایی که مسلمانان عصر کنونی با آن روبه‌رو هستند، انتشار فرقه‌های بی‌دینی همچون علمانیت[[437]](#footnote-437)، بهائیت[[438]](#footnote-438) قادیانیها[[439]](#footnote-439) و فرقه‌های ویرانگر دیگری است که برخاسته و پرورش یافته در آغوش دشمنان اسلام از صهیونیست جهانی و صلیبی‌هایی کینه‌جو و استعمارگر می‌باشند که نظارت و سرپرستی بر این فرقه‌های فاسد را بعهده داشته‌اند برای اینکه مسلمانان را از آئین‌شان دورکنند، و عقیدة‌شان را فاسد نمایند، و اتحادشان را تجزیه کنند، و مسلمانان را کاملاً پیرو و اسیر تمدن غرب نمایند.

دشمنان اسلام حتی موفق شدند که نویسندگان و استادان دانشگاهی و غیردانشگاهی و ادیبان و شاعران و روزنامه‌نگاران را با خود همراه سازند، تا نگرش و عقیده فرقه‌های ویرانگر را ترویج نمایند، و در میان فرزندان ملت اسلام و به زبان و قلم آنان این فکرها منتشر شوند، تا تأثیر بیشتری بر نسل جوانان مسلمان داشته باشد.[[440]](#footnote-440)

شیخ محمد غزالی: از آنان چنین تعبیری می‌نماید: که آنان سفیران فوق‏العاده یهودی و مسیحی هستند، و فرق بین آنان و سفیران رسمی در این است که آنان بنابر آداب و رسوم خود آرام و ساکت هستند و حرکت و واکنششان مؤدبانه است، اما سفیران رسمی خاورشناس، وظیفه اصلی آنان یاوه‌گویی در روزنامه‌ها و مجالس است، و اینکه هر روز مشکل خیالی و وهمی درست کنند تا شاید بتوانند خشت را از بناي جامعه اسلامی بردارند و از عظمت و شکوه اسلامی در اذهان بکاهند، و به این صورت به آرزوی دیرینه و نهایی خود که حمله همه جانبه و مشترک صهیونیست‌ها و صلیبی‌های که در عصر کنونی با هم متحد شده‌اند برسند، و به راستی که این گروه از قلم بدستان آلوده بسیار خطرناک‌تر از دشمنان آشکار هستند، چون این‌ها تا حال در نفاق ورزیده شده‌اند و تازه به دوران رسیده‌ها را آسان به دنبال خود می‌کشند، و گاهاً کلمات حقی را بر زبان می‌آورند تا زمینه‌سازی کنند برای هزاران کلمه باطلی که بعد رو می‏كنند.[[441]](#footnote-441)

دکتر مصطفی سباعی: می‌گوید: جای تأسف است که حالا گروهی از عالمان و نویسندگان از دشمنان پیروی می‌نمایند و هیچ شکی نیست که آنان مسلمان هستند، ولی فریفته نمای ظاهر تحقیق علمی دروغینشان شده‌اند، که دشمنان اسلام از خاورشناسان و تاریخ‌نویسان و غربگرایان آن را پوششی برای مقصد و هدف‌های خود قرار داده‌اند، و آن وقت است که آن‌ها – در حالی که مسلمان هستند – به نتیجه‏اي می‌رسند، که آنان خواهانش بوده‌اند – یعنی یهودیان و مسیحیان و استعمارگران – از بخش شک و گمان در رابطه با اسلام و دعوت‌گران اسلامی دانسته و آگاهانه یا از روی ناآگاهی این کار را انجام می‌دهند، پس در نتیجه دشمنان اسلام و بعضی از فرزندان اسلامی بر یک مسیر قرار می‌گیرند و هیچ یک بر دیگری نه در میدان علمی و نه در جایگاه تاریخی برتری ندارند.

آنچه حائز اهمیت است اینکه مسلمانانی که فریفته خاورشناسان و یا تاریخ‏نگاران و نویسندگان غربی دشمن اسلامی می‌شوند، آن‌ها را در این دامی که برایشان پهن کرده‌اند گرفتار نمی‌کند جز یکی از این امور چهارگانه‌ای که در زیر خواهد آمد:

1. جهل به حقیقت میراث اسلامی، و بی‌اطلاعی از چشمه‌های صاف اسلامی.
2. فریفته شدن به روش‌های به ظاهر علمی که دشمنان اسلام ادعا می‌کنند.
3. و یا علاقه به شهرت و تظاهر به آزاد اندیشی و دوری از طناب تقلید چنانکه ادعا دارند.
4. و یا تحت تأثیر هوا و انحرافات فکری قرار گرفته‌اند، و میدانی برای ابراز اندیشه‌های خود ندارند جز مخفی شدن در پناه خاورشناسان و نویسندگان و ربودن نظرات فاسد و اصول باطل اندیشه آنان و تکرار طوطی‏وار آن‌ها. با این گمان که عزت اسلام و مسلمانان در این است، ولی به خود و دیگران ضرر می‌رسانند و دینشان را متزلزل ساخته‌اند و آشوبهای فکری ایجاد کرده‌اند که توده مردم و حتی دانشجویان متوسط را پریشان خاطرکرده‌است.[[442]](#footnote-442) استاد بزرگوار دکتر عبدالموجود عبداللطیف عامل دیگری را به این‌ها اضافه می‌کند و آن:
5. جهل آنان به سنت نبوی و دانش آن است، هر چند بعضی از آنان ادعا دارند که در دانش نبوی دارای تخصص هستند و در میدان علمی ریزبین هستند.

آن‌ها قرائت‌هایی سطحی از سنت داشته‌اند که آنان را از لغزش و سقوط باز نداشته است، و از غفلت بیدار نکرده است معنی ظاهری آن را دانسته‌اند ولی اصل مطلب را نفهمیده‌اند، و این چنین گمان برده‌اند که در این میدان از همه داناترند. البته اصلاً ضرورتی ندارد که این مدعایان آگاهی به سنت، پیرو هیچ یک از این فرقه‌های ویرانگر باشند و یا اینکه در کل اصول از آنان پیروی کنند؛ چون آنان مردمی هستند که ما شاهد بزرگواری و دینداری آنان هستیم، اما آنان – چنانکه ما می‌بینیم – بدون تأمل و اندیشه از افکار منحرف دیگران تقلید کرده‌اند، هر چند که بسیار به نظرات خود می‌بالند، و شدیداً به مخالفان خود حمله می‌کنند و آنان را سفیه و کم خرد می‌دانند.

اگر اندیشمندی در وضعیت آنان دقت نماید پی می‌برد که میان این مردم و بین آگاهی عمیق از سنت و علوم حدیث فاصله بسیار است، و تنها رابطه‌ی بین آنان و این علوم برداشت سطحی و ضروری قرائت آن است.

پس آنان از سخنران، و فقیه، و ادیب، و دکترا، و حقوقدان، و کلامی، و تاریخ‌دان، و غیر آنان هیچ کدام از متخصصان سنت و علوم حدیث نمی‌باشند، بلکه متخصص در علوم مختلف دیگري می‌باشند، و گاهاً کسانی مدعی علم و خود را از علماء می‌خوانند، ولی در هیچ علمی جز بهتان بستن بر اسلام و پیامبر و اصحاب بزرگوار اجمعین تخصص ندارند.[[443]](#footnote-443)

دلیل گرایش دشمنان اسلام برای بعضی از افراد مسلمان این است، تا فکر و اندیشه و شبهه و تردیدهای آنان را پیرامون سنت مطهر، و نشر و پخش آن را در میان مسلمان به عهده بگیرند. چنانکه استاد صدیق نصر در کتاب خود (ضوابط الروایة عند المحدثین) می‌گوید: آنچه که برای من روشن است این است که خاورشناسان به راستی بذر شک و تردید را در زمین مطالعه حدیث شریف افشانده‏اند، و آن را سرپرستی و مراقبت کرده‌اند تا اینکه گروهی از مسلمانان غربزده آن را ادامه داده‏اند که وظیفة‌شان مانند خاورشناسان دیگر شناخت دانستنی‌های دیگران است، و آنچه این گمان مرا تشدید کرد وجود کتابی به نام «توثیق الاحادیث النبویه، مجادلات فی مصر الحدیثه» از تألیفات جانی بول است که به اعتقاد بنده برای اطلاع از مقدار تأثیری که خاورشناسان بر فرزندان امت اسلامی داشته‌اند نوشته شده است، و برای اینکه آگهی یابند که آیا این بذرهای شک و تردیدی که کاشته بودند ریشه زده به ثمر رسیده یا تاکنون به ثمر نرسیده است.

این کتاب مرا مطمئن کرد که در حقیقت آن‌ها نقشه‌های دراز مدتی دارند، و هر کتابی را که به چاپ می‌رسانند و پخش می‌کنند در دایرة آن نقشه از پیش تعیین شده می‌باشد، و اینک سر فصل‌های خلاصة کتاب مذکور:

معرفی کتاب (توثیق الاحادیث) از جاین بول:

این کتاب (به گفته استاد صدیق) در نه فصل به این ترتیب تالیف شده است:

1. زدودن کتاب‌ها و رساله‌هایی که در باب سندیابی احادیث نبوی نگاشته شده است.
2. سندیت از دیدگاه محمد عبده.
3. بحث پیرامون سندیت در مجله المنار.
4. بحثهای دیگری درباره سندیت.
5. بحث و استدلال پیرامون جمع‌آوری و تدوین حدیث.
6. بحث و استدلال پیرامون عدالت راویان حدیث.
7. بحث و استدلال پیرامون عدالت ابوهریره.
8. بحث و استدلال پیرامون جعل و تقلب در حدیث.
9. روایت احادیث.

این کتاب همه آنچه که مسلمانان در مورد حدیث نوشته‌اند از کتاب و مقالات، از محمد عبده و رشید رضا در مجله المنار گرفته تا احمد امین، و هیکل، و ابی‏ریه را عرضه کرده است.

سپس کتاب در مورد جنجالی که کتاب (اضواء علی السنه المحمدیه) شیخ ابی‏ریه در سال 1958 تاليف کرد و رد و پاسخ‌هایی که از طرف علمای اسلامی به آن داده شد صحبت می‌کند؛ مانند دفاع از سنت دکتر محمد ابو شهبه، و یا دفاع از ابوهریره در میزان، و دفاع از حدیث نبوی محمد سمامی، و یا رد شبهه‌های دشمنان سنت از گروه دانشمندانی چون دکتر سباعی، و سلیمان ندوی، و محب‏الدین خطیب، و عبدالرزاق حمزه در تار و تاریکی ابی‏ریه در مقابل نور و روشنایی اضواء علی السنه المحمدیه برای آنچه از لغزش و گمراهی و بهتان‌هايی که در آن آمده است. یا مصطفی سباعی در کتاب السنه و مکانتها فی التشریع الاسلامی آورده است. و یا محمد عجاج در کتاب ابوهریره گزارشگر اسلام – روایه الاسلام – و یا سنت قبل از جمع‌آوری آمده است و هر کس این کتاب (جاینبول) – توثیق الاحادیث – را بخواند، اندیشه مؤلف آن را می‌فهمد، که چگونه نوشته‌های مورد اعتماد مسلمانان را ابلهانه و بی‌مقدار می‌داند، کسانی که از سنت پیامبرشان دفاع کرده‌اند، و کار خاورشناسان را برجسته و بزرگ نشان می‌دهد. با وجود تفاوت بسیاری بین نوشته‌های بی‌رقیب مانند: ابی شبهه و یمانی و سباعی، و یا این کرم‌های متحرک چون احمد امین، و ابی ریه که وجود دارد. بشنو که در مورد احمد امین چه می‌گوید: تردید‌های او در سندیت احادیث آشکار و واضح است، براساس مباحثات علماي غربی نوشته شده است، و جاینبول از کتاب او چنین نقل می‌کند: که او نویسنده بی‌همتا، و صاحب تلاش‌های بی‌نظیر در تقدیم روش و برنامه‌های انتقادی از دانش تاریخ اسلامی و عربی می‌باشد، و آنگاه که نامی از سباعی می‌آورد روش او را چنین توصیف می‌نماید به اینکه: آمیخته از فحش و ناسزا و بسیار سطحی و ساده می‌باشد.

این گفته «جاینبول» بسیار دور از واقع است، چون روش‌های سباعی: بسیار راست و استوار است، و اصلاً در روش و برنامه خود از سب و دشنام پیروی نکرده است، چنانکه جاینبول می‌گوید، و این کتاب در میان ما موجود و خود شاهد این ماجرا است. و این گفته او – که از شر آنان به خدا پناه می‌بریم – ویژگی و خصوصیت خاورشناسان را در طعنه زدن به هر کسی که لغزش‌ها و اشتباهات آن‌ها را تعقیب نماید و بر ملا سازد، بیان می‌کند و آن‌ها هیچ پروای ندارند که گاهی او را متعصب و شوونیسم بنامند، و گاهی به جاهل و کوته فکر او را بخوانند، والا اگر منصفانه در میان آن مردم قصاوت می‌کردند، تأیید می‌کردند که کتاب (السنة ومکانتها في التشریع الاسلامی) دکتر سباعی، یگانه کتاب قرن در طرح موضوع، و واقع‌گرايی می‌باشد. چون مؤلف آن هر چیزی را که به بحث او ارتباط داشته باشد از تازه و کهنه آورده است، و هر تردید و شبهه‏‏اي را نابود کرده است، و هر حدس و گماني را به روش‌های علمی دقیق پراکنده کرده است.[[444]](#footnote-444)

خلاصه گفتار در مورد کتاب و مؤلف آن چیزی است که استاد جمال النبا در کتاب خود (السنة ودورها في الفقه الجدید) می‌گوید که دکتر سباعی به خاطر کتاب «السنة ومکانتها في التشریع الإسلامی» شایسته است که به لقب «شافعی عصر جدید» خوانده شود.[[445]](#footnote-445)

اما کجا خاورشناسان توانایی دادن چنین شهادتی را دارند؟ آن‌ها هیچ گاه این شهادت را نخواهند داد مگر برای کسانی به دست آنان پرورش یافته باشند و افکار و اندیشه ویرانگر آنان را پذیرفته باشند.

مبحث دوم: موضع هواپرستان و بدعت‌گزاران جدید درباره سنت نبوی

مطلب اول: لائیسم و موضع آنان درباره سنت نبوی

موضع و دیدگاه مبلغان لائیسم درباره سنت شریف نبوی در موضع و دیدگاه استادانشان و خاورشناسانی خلاصه می‌شود، که علاقمندی شدیدی به احیای شبهات فرقه‌های بدعت‌گزار و شیوه‏های آنان دارند تا به هدف خود در ایجاد شک و تردید در حجیت سنت نبوی و جایگاه شرعی و قانونگذاری کلی و جزئی آن و نیز تشکیک در خبر آحاد و لزوم عمل به آن نائل شوند. آنان در این خصوص شبهه‌های زیادی دارند که ذکر و بیان رد آن‌ها در باب دوم خواهد آمد.

مطلب دوم: بهائیت و موضع آنان نسبت به سنت نبوی

دکتر عایشه عبدالرحمن - رحمها الله تعالی – خلاصه دیدگاه و موضع بهائیت نسبت به قرآن و سنت را چنین بیان می‏نماید:

1. بهائی‌ها آیاتی را که مربوط به میعاد و روز قیامت می‌شود تأویل می‌کنند و می‌گویند که مسلمانان منظور از قیامت بزرگ – کبری – را نفهمیده‌اند: که به معنی انتهاي رسالت محمدی به ظهور و پیدایش بهائیت می‌باشد. و این دلیل بر راستی قرآن، و علاقه و عشق خداوند متعال می‌باشد.
2. تعیین وقت قیامت و پایان دوره امت محمد، به حساب یهودیان بر اساس ابتدای سوره‏ها و با شمارش حروف ابجد هوز.
3. متهم کردن روایت حدیث و راویان آن، و ادعای اینکه هیچ سند و حدیثی جز آن‌هائی که با ظهور نوین بهائیت موافق باشند یا امکان تأویل آن‌ها به آن وجود داشته باشد، صحیح نیست. و اگر چنین نباشد آن حدیث جعلی و تقلبی است. با شروط آنان حدیث صحیح آن است که با شمارش یهودیان از حروف اول سوره‏ها هماهنگ باشد، و در احادیثی که از ظهور مهدی و نزول عیسی در آخر زمان خبر می‌دهند، منظور از مهدی و عیسی بابای شیرازی و بهاء مازندرانی می‌باشد.[[446]](#footnote-446)

یکی از این قبیل سخنان قول میرزا حسین نوری بهاء الله می‌باشد که می‌گوید: «حالا این مردم را ببینید که چگونه این احادیث محکم را درک و فهم نمی‌کنند، در حالی که احادیثی را که هیچ دلیلی بر صحت آن‌ها وجود ندارند متمسک قرار می‌دهند. .. و یا بعضی از احادیث را دستاویز قرار داده‏اند که معنای آن را نمی‌فهمند، و با این کارشان از ظهور حق و زیبایی خداوند متعال روی گردانیده و در جهنم استقرار یافته‏اند».[[447]](#footnote-447)

«ابو الفضائل جرفادقانی» مرشد و معلم حسین مازندرانی بهاءالله و شارح کتاب او به نام (الایقان) می‌گوید: «و با این وجود همه احادیث باطل نیستند، بلکه بعضی صحیح و در (ظهور جدید) با واقعیت مطابقت دارد پس اگر حدیثی با مدلول نوین مطابقت نماید، صحیح است و چیز غیر ممکنی نیست و اگر چنین نباشد جعلی و تقلبی است.

او همچنین می‌گوید: «از آنجا که همه این نشانه‌ها بر بهاء الله منطبق است، پس هدف این احادیث همان بهاء الله می‌باشد، که لقب عیسی بن مریم را به او داده‌اند، و به خاطر تعظیم اسمش را ذکر نکرده‌اند[[448]](#footnote-448).

دکتر غالب عواجی خلاصه دیدگاه بهائی‌ها را نسبت به سنت مطهر چنین بیان می‌کند و می‌گوید: «علاوه بر تاویل آیات قرآن کریم آنان احادیث نبوی را هم طبق برنامه و روش باطنی و ملحدانه خود تأویل می‌کنند و گمان می‌برند که همة احادیث همچون قرآن دلالت بر پایان شریعت محمدی دارند و ظهور و وقوع قیامت را به آمدن بهاء تأویل می‌نمایند، و قبول ظاهر این احادیث و تأویل نکردن آن به ظهور بهاء را کفر به رسالت خود محمد می‌شمارند. چنانکه بهائی کینه‌توز دکتر رشاد خلیفه امام مسجد توسان ایالت آریزونای آمریکا گفته است.[[449]](#footnote-449)

او در کتاب خود «قرآن، حدیث و سنت» می‌نویسد: سنت چیز بیهوده و مهملی است و تمسک به آن اشتباه است و بر امت واجب است که خود را از آن دور نگهدارد، و با کنار نهادن سنت مسیر و مسلک خود را تصحیح نماید.»

او همچنین می‌گوید: «پیامبر از اینکه خودسرانه کلمه‌ای از قرآن را بیان یا تفسیر کند منع شده است»[[450]](#footnote-450). و می‌گوید: «همانا ایمانداران از طرف خداوند مأمور شده‌اند که در دینشان از پیامبر چیزی غیر از قرآن را نپذیرند، و در هیچ گفته‌ای غیر آنچه از قرآن تبلیغ می‌کند از وی پیروی نکنند».[[451]](#footnote-451)

او همچنین در کتابش «قرآن یا حدیث» چنین تصور می‌کند و می‌گوید: «در حقیقت پیروی همزمان از قرآن و حدیث غیر ممکن است، و برای هر کاری آزمایشی لازم است، پس کسی که به قرآن ایمان دارد منکر حدیث و سنت است، و مؤمن به حدیث و سنت منکر قرآن می‌باشد».[[452]](#footnote-452)

و می‌گوید: «بررسی‌های پیوسته پرده از حقیقت شگفت‌آوری برداشته و آن اینکه: حدیث و سنت هر چند جایگاه مقدس و بزرگی در میان ملت‌های مسلمان دارند، اما هیچ رابطه و پیوندی با پیامبری محمد ندارند، و در حقیقت التزام و پایبندی به حدیث و سنت نافرمانی آشکاری در برابر خدا و رسولش شمرده می‌شود. این پرده‌برداری با اعتقاد توده مسلمانان در هر جایي که باشند تضاد دارد. بنابراین به راستی اعتبار من، بلکه همچنین اعتبار اعجاز عددی قرآن شهرت و زندگی مرا در معرض تهدید قرار می‌دهند، چون مطمئناً اعلام اینکه حدیث و سنت از بدعت‌ها و اختراعات شیطانی هستند به آن‌ها چنین پیامدی خواهد داشت. و آنگاه که سند و دلیل قاطع تأیید می‌نماید که اقرار و اعتراف به حدیث و سنت از ابداع و اختراعات شیطان می‌باشد، و اینکه همه اندیشمندان آزاداندیش تحقیقات جمع‌آوری شده در این کتابم را خواهند پذیرفت. و به نسبت عموم مسلمانان به راستی که این تحقیقات احساس رهایی تازه‌ای و بیداری کاملی در بر دارد»[[453]](#footnote-453).

این پیامبر دروغین به آیاتی از کتاب خداوند متعال استدلال می‌کند تا ثابت کند که سنت نبوی از دستاوردهای شیطان است، ولی این آیات در مورد انسان‌های شیطان صفت نازل شده است، از جمله خدای بزرگ می‌فرماید:

﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوّٗا شَيَٰطِينَ ٱلۡإِنسِ وَٱلۡجِنِّ يُوحِي بَعۡضُهُمۡ إِلَىٰ بَعۡضٖ زُخۡرُفَ ٱلۡقَوۡلِ غُرُورٗاۚ وَلَوۡ شَآءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُۖ فَذَرۡهُمۡ وَمَا يَفۡتَرُونَ ١١٢﴾[[454]](#footnote-454) [الأنعام: 112].

«همانگونه دشمنانی از انسان‌های متمرد و جنیان سرکش را در برابر هر پیغمبری علم کرده‌ایم. گروهی از آن‌ها سخنان فریبندة و بی‌اساسی را نهانی به گروه دیگری پیام می‌داده‌اند تا ایشان را بفریبند اگر پروردگار تو می‌خواست، چنین کاری را نمی‌کردند. پس بگذارد دروغ‌ها را بهم بافند».

سپس استدلال می‌نماید که راویان سنت از صحابه و تابعین و پیشوایان پس از آن‌ها – مجرم و خیانتکار – هستند، به فرموده خداوند متعال:

﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوّٗا مِّنَ ٱلۡمُجۡرِمِينَۗ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيٗا وَنَصِيرٗا ٣١﴾[[455]](#footnote-455) [الفرقان: 31].

«اینگونه برای هر پیغمبری گروهی از بزهکاران را دشمن ساخته‌ایم، و همین بس که خدای تو را راهنما و یاور است».

از آنجا که پیامبر از تفصیل و بیان نکات مبهم قرآن کریم منع شده و غیر از قرآن حتی نباید در یک گفته پیامبر از او اطاعت کرد، پس مراجعه به سنت و عمل به تفسیرهای وی از قرآن و آنچه از آن که مشکل بوده است، و اینکه پیامبر خود شریعتی را آورده است که در قرآن کریم نامی از او نیامده است و آن هم بازگشت به سنت و عمل به سنت است، همه این‌ها در نظر این دجال رشاد خلیفه دلیل بر جعل و ساختگی اسلام مسلمانان در طول تاریخ می‌باشد. او می‌گوید: «قرآن کریم به ما یاد می‌دهد که حدیث یک انتخاب ضروری برای تشخیص دادن مسلمان حقیقی از مسلمان تقلبی است، چون مسلمان حقیقی به پروردگار خود باور دارد و می‌داند که قرآن تمام و کامل است، و مراجعه به غیرآن درست نیست، ولی مسلمان متقلب و جعلی به حدیث گوش فرا می‌دهد و از آن حدیث تبعیت می‌کند».[[456]](#footnote-456)

رشاد خلیفه این موضع و نگرشش نسبت به سنت مطهر را برای دوستش دکتر احمد صبحی منصور به ارث نهاد که فارغ التحصیل الازهر و دارای مدرک دکتری تاریخ از دانشگاه بوده است، او از سنت تبری جست و دانشگاه هم از او اعلام برائت کرد و از دانشگاه اخراج شد. او سپس به آمریکا رفت تا جزء شاگردان و مریدان پیامبر دروغین رشاد خلیفه گردد[[457]](#footnote-457)، و در مسجد توسان بنویسدکه: «الازهر از قرآن برگشته و به آن کافر شده است» و بگوید: مشکل همیشگی الازهر اين است که همچون (مسجد ضرار) مسجدی بنا شده برای کارهای ناشایست است و وظیفه حمایت از میراث و فرهنگ بشری را به عهده گرفته است[[458]](#footnote-458) که از قرآن کریم انتقاد می‌گیرد، و به کتاب خدا تهمت می‌زند که گنگ و پیچیده است و احتیاج به توضیح دارد، و اینکه قرآن ناقص و ناتمام است و احتیاج به تفصیل و توضیح دارد. و برای این گفته خود استدلال به آیه‌هایی کرده است که قرآن کامل و تمام و روشن است و هیچ احتیاجی به سنت و تفصیلی ندارد تا آن را روشن گرداند».[[459]](#footnote-459)

سپس رشاد خلیفه ضمیمه‌ای بر رساله او نوشته و ‌گفته است: «در حقیقت الازهر تأکیدات پیوسته و پی‌درپی دال بر اینکه قرآن کامل و تمام و روشن است را به کلی رد می‌نماید. و درعوض الازهر بدعت‌های شیطانی همچون حدیث و سنت را قوت می‌بخشد. و هر مسلمانی که کمی خرد داشته باشد آشکارا می‌تواند ببیند که الازهر چگونه هیچ احترامی برای ارادة پروردگار قائل نیست، و در عوض به خواست ابلیس احترام می‌گذارد. احمد صبحی منصور اولین عالم ازهری است که حقیقت را در‌یافته، و در مقابل قدرت‌های قلعه ابلیس (الازهر) می‌ایستد، در این سلسله مقالات تاریخی منصور طبیعت محمدی الازهر و نقش آن در تبدیل مسلمانان مخلص به محمدی‌های بت‌پرست را توضیح داده است».[[460]](#footnote-460)

با این کارها به موضع و دیدگاه خود نسبت به پیامبر اشاره دارند و این چنین به پیامبر می‌نگرند که شرک او و یا کفر، و بت‌پرستی او چیز غیر ممکنی نمی‌باشد[[461]](#footnote-461)، و اینکه پیامبر از ارتکاب گناهان کبیره معصوم نیست. احمد صبحی می‌گوید: [پیامبر در معرض ارتکاب گناهان بزرگی همچون شرک بوده. .. و پیامبران مورد بازپرسی و محاسبه قرار خواهند گرفت که اگر معصوم باشند این محاسبه بیهوده و عبث خواهد بود. و خداوند متعال از بیهوده کاری بسیار منزه است].[[462]](#footnote-462)

چیزی که جای توجه است این است که: بعضی از مبلغان بی‌دینی در مقابل مسلمانان به اسلام و پیامبر اسلام احترام می‌گذارند و وانمود می‌کنند، که اسلام حق است، و پیامبر حق است، و انسانی لایق و شایسته بوده است، این را برای نفاق و دورویی می‌گویند، تا مسلمانان به آنان اطمینان کنند، سپس با ایجاد شک و تردید در سنت نبوی و عقاید اسلامی، و حق را با باطل و سم را با شیرینی در آمیخته‌اند، همه این‌ها به روشنی در مقاله‌های احمد صبحی منصور که زیر عنوان «القرآن هو الحل» و «القرآن لایزال هو الحل» در روزنامه‌های ملی و دیگر روزنامه‌ها و مجله‌های چپی به چاپ ‌رسانده دیده می‌شود.[[463]](#footnote-463)

مطلب سوم: قادیانیها و موضعشان نسبت به سنت نبوی

جنبش اصلاحی ترقی خواهی که سید احمدخان[[464]](#footnote-464) مدعیش بود، مقدمه‌ی پیدایش قادیانیه شد، جنبشی که بعدها به مذهبی تبدیل گردید که به احمدیه معروف گشت[[465]](#footnote-465)، و در هند و پاکستان به فرقه اهل قرآن شهرت یافت.[[466]](#footnote-466)

این سید احمد خان خشت عمده‏ای برای شک و تردید در سنت را بنا نهاده و می‌گوید: «پس از فوت رسول‎خدا روایت و بازگویی احادیث دهن به دهن آغاز گردید تا اینکه زمان جمع‌آوری احادیث در کتاب‌های معتبر رسید، هر چند که ما نمی‌توانیم بی‌تفاوت باشیم و زحمت‌های آن گروهی که کتاب‌های احادیث را جمع‌آوری کرده‌اند نادیده بگیریم، کتاب‌ها و احادیثی که اساسش روایت‌های مذکور است. ..، در حالی که فاصله زمانی برای اضافه و افزودن چیزهای جدید و تازه به آن کافی بوده است.[[467]](#footnote-467)

او سپس اضافه می‌نماید: چرا چنین نباشد در حالی که در این کتاب‌ها حدیث‌هایی جمع‌آوری شده است که الفاظ و واژه‌ها از راویان بوده است، و ما نمی‌دانیم که بین لفظ اصلی – که از دهان پیامبر خارج شده است – و لفظی که از دهان راوی خارج شده چقدر مطابقت یا مخالفت وجود دارد و تعجبی ندارد که یکی از راویان در فهم حدیث اشتباه کند که به نوبه خود باعث گم شدن مفهوم اصلی حدیث شده باشد.[[468]](#footnote-468)

بنابر این دیدگاه او، پیروی مسلمانان از احکام برگرفته از سنت عموماً لازم نیست «و در واقع آن دسته از احکامی را که علما از نصوص فعلی – سنت – استخراج کرده‌اند، فقط احکامی اجتهادی هستند که نه نصی بر آن‌ها دلالت دارد، و حتمیت ندارند چون احتمال دارد که آن‌ها احکام مورد نظر پیامبر نباشند».[[469]](#footnote-469)

سپس یک گام به جلو بر می‌دارد، و محدثین را سرزنش می‌کند، که آن‌ها بوده‌اند که در اصل سنت که سند باشد دقت نکرده‌اند، و می‌گوید: «ما سعی و تلاش انجام گرفته شده محدثین را در این رابطه ستایش می‌کنیم، هر چند بیشتر تلاش آن‌ها، از تأیید یا نفی معتبر بودن راویان فراتر نرفته است، در حالی که مدت زمان زیادی از مرگ آنان گذشته بود، سپس نوبت تحقیق از آنان شروع شد، به نحوی که نقش اصلی در قبول و رد حدیث به شخص راویان داده شده که این اگر کار غیرممکنی هم نباشد، به راستی خالی از اشکال و زحمت نیست».[[470]](#footnote-470)

در همین معنی می‌گوید: «و ما چیزی درباره مضمون و محتوای این حدیث‌هایی که معتبر دانسته شده و تلاش‌های زیادی صرفشان شده است نمی‏دانیم و نمی‌دانیم که از چه راه و شیوه‏ای برای انجام این کار بهره گرفته شده است»[[471]](#footnote-471)

در آخر سید احمد سعی کرده که با قرار دادن شرایطی صعب الحصول کار سنت را یکسره کند، او می‌گوید: «معیار درستی برای پذیرش و قبول حدیث اين است که با دیدة قرآن به حدیث بنگریم آنچه موافق قرآن بود بپذیریم و آنچه مخالف آن باشد دور می‌اندازیم. ..، و اگر چیزی از این حدیث‌ها به پیامبر نسبت داده شود، لازم است این سه شرط را داشته باشد:

1. لازم است حدیث روایت شده با قطع و یقین گفته پیامبر باشد.
2. باید شهادتی باشد که اثبات نماید که این کلمه‌ها که راوی می‌گوید همان کلماتی هستند که پیامبر فرموده است.
3. اینکه کلمه‌هایی که راوی نقل کرده معنای دیگری غیر از آنکه شارح گفته است نداشته باشد، پس اگر یکی از این سه شرط در آن نباشد، درست نیست که آن گفته را به پیامبر نسبت داد، و گفته شود حدیثی از حدیث‌های او می‌باشد».[[472]](#footnote-472)

این حرکت اصلاحی، یا اسلام گرایان متجدد[[473]](#footnote-473) - هندیها –همچنانکه گلدزيهر در کتابش «مذاهب التفسیر الاسلامی» از آنان حکایت می‌کند[[474]](#footnote-474)، دوست داشتند خود را معتزلی‌های نو بنامند،و به نظر گلدزيهر آن حرکت به خاطر دیدگاه صحیح و محکمشان سزاوار توجه ویژه هستند،[[475]](#footnote-475) چون دیدگاه و نگرش تماماً آزاد به حدیث دارند، و حدیث را ریشه اساسی و مانع همیشگی در راه رشد آزادی می‌دانند. گلدزيهر می‌پندارند که حدیث در نظر قادیانیها خرافات و اسطوره‌هایی مانند داستانهای هزار و یک شب است.[[476]](#footnote-476) سپس از آنان نقل می‌کند که: اعتماد بر حدیث اسلام را همردیف بازی‌های بچگانه قرار داده است. ... بنا به نظر آنان حدیث‌های روایت شده در کتاب‌های حدیث همچون صحیح‌های بخاری و مسلم - چیزی جز گناه و معصیت درپی ندارد، و خبرهایی که در کتب رجال و تاریخ آمده جای شک و تردید دارد. گلدزيهر با نقل از سیر سید احمد خان بهادر در کتابش «تبرئة الاسلام عن شین الامة و الغلام» می‌گوید: «هر گاه بخواهیم به اخباری که در این کتاب‌ها آمده است به عنوان اساس مسائل دینی نگاه کنیم اسلام – پناه بر خدا – مساوی با بازیهای بچه گانه‌ وافسانه‌ها خواهد شد. البته هیچ گمانی در این نیست که هدف والایی محدثین را بر آن داشته که احادیث را جمع آوری و نقد کنند، و لکن با وجود همه این‌ها انسان در روایت‌های موجود در کتاب‌های حدیث – که بخاری و مسلم هم از این قاعد مستثنی نیستند–، به غیر از گمان چیزی نصیبش نخواهد – چه رسد به کتاب‌های رجال و تاریخ و اخبار با تمام اخبار مشکوکی که در آن‌هاست درصورتیکه بخواهیم قوانین دینی را از چنین مرجع‌هایی استخراج نماییم. ..[[477]](#footnote-477)

از آنجا همة امت اسلامی بر حجیت سنت اجماع دارند، و سنت را مصدر و منبع دوم از منابع تشریع اسلامی می‌دانند، و با آن مخالف نکرده‌اند مگر کسانی که از اسلام جدا و بی‌بهره بوده‌اند، پس می‌توان گفت که این معتزلی‌های جدید حجت اجماع را هم منکر هستند، احمد خان بهادر مدعی است که او اولین کسی است که در مقابل اجماع برخاسته است[[478]](#footnote-478)، و دروغ می‌گوید چون او دراصل از گذشتگان و استادان خود که اجماع را انکار کرده‌اند دنباله‌روی و پیروی می‌کند.[[479]](#footnote-479)

گلدزيهر می‌گوید: «همچنانکه این کارها وسیله تخریب صحت و سندیت حدیث بود به راستی ابزار و وسیله‌ای هم شد بر ضد یکی دیگر از پایه‌های اساسی مذهب اهل سنت یعنی اصل اجماع که سند اهل سنت در شرعیت بخشیدن به عادات و اصول متقدم است، آنان اعتراف کورکورانه به آن را تقلیدی می‏نامند که اندیشمندان معتبر اهل سنت از آن ابا دارند».

سپس گلدزيهر به هدف طعنه زدن به اجماع تصریح می‌کند، و آن طعنه زدن به چیزی است که مورد اجماع واقع شده است، و از حجیت سنت و استقلال آن در تشریع احکام و می‌گوید: [آنان با طعنه زدن به صحت احادیث مورد اعتماد مذهب اهل سنت در واقع به اصل عدم نفوذ گمراهی در اجماع امت طعنه می‌زنند.].[[480]](#footnote-480)

فصل چهارم:  
اهداف‌دشمنان اسلام از تزویر و نیرنگ بازی بر ضد سنت مطهر

اهداف دشمنان اسلام از تزویر بر ضد سنت مطهر

امت اسلامی بر لزوم تمسک به سنت نبوی و اجرای آن در گذشته و حال اجماع دارند و با چنگ و دندان آن را گرفته‌اند، و تطبیق و اجرای آن را الزامی و پیروی از راهنمايی‏هايش را در تمام جوانب زندگی واجب می‌دانند؛ چون سنت منبع دوم شریعت اسلامی و ملازم و ضمیمه منبع اول آن یعنی قرآن است و نمی‌توان با یکی از آن‌ها از دیگری بی‌نیاز شد، نظام اسلامی بر این دو مصدر – قرآن کریم و سنت نبوی –با هم استوار و تأسیس شده است، و برنامه‌های خود را از قرآن کریم و سنت پیامبر با هم گرفته است، و از این حقیقت روشنی است که جز اندکی از خوارج و روافض قدیمی و دنباله‏روان آن‌ها که خروجشان از اجماع امت اهمیتی ندارد از قبول آن سرباز نزده‏اند.

به راستی سنت مطهر همواره در جایگاهی بوده است که همیشه دیده‌های دشمنان اسلام را به خود جذب کرده است. بطوری که دشمنان اسلام را وادار نموده که اعتراف نمایند به اینکه سنت برنامه‏ای برای تمام جوانب زندگی و کلیدی برای پیشرفت تمدن اسلامی بوده است، و فراتر از کل این ساختمان آهنی است که دژ اسلام بر آن استوار گردیده است. و عمل به آن پیشرفت و هستی اسلام را تضمین می‌کند و ترک آن نابودی و فروپاشی دین اسلام و عقب ماندگی مسلمانان را در پی خواهد داشت.

چه بسیار مشرکی را می‏یابی که کمر به فراگیری سنت در تمام بخش‌های زندگی بسته است، و از طرف خود و همفکرانش اعتراف می‌نماید؛ که بسیار علاقمند به یادگیری تعالیم سنت هستند.

از سلمان[[481]](#footnote-481) نقل شده است؛ که به او گفتند: «به راستی پیامبر شما همه چیز را حتی آداب دستشویی رفتن را به شما یاد داده است، سلمان گفت: بلی، او ما را از اموری چون روکردن به قبله به هنگام قضای حاجت و اینکه با دست راست خود را تمیز کنیم و یا کمتر از سه سنگ برای استنجا برداریم، و یا با استخوان و فضله حیوانات نظافت کنیم منع کرده است».[[482]](#footnote-482)

به سوال پرسنده توجه کنید که: «همانا پیامبرتان همه چیز را به شما یاد داده است» پی می‌برید که آنان چگونه محتوای سنت را دنبال می‌کنند، و اعتراف آنان – با همفکرانشان – که سنت همه بخش‌های زندگی را تحت پوشش قرار داده است[[483]](#footnote-483).

جایگاه سنت نبوی «حدیث» در تشریع و قانون گذاری اسلامی و تأثیر آن در فقه اسلامی از دوران پیامبر و صحابه تا زمان امامان اجتهاد، و استقرار مذاهب‌ اجتهادی بر کسی پنهان و پوشیده نیست، چیزی که فقه اسلامی را به گنجینه و سرمایه‌ای بی‌نظیر برای قانونگذاری تبدیل کرده است که در میان سایر تمدن‌های گذشته و حال نظیر ندارد. هر کس از قرآن و سنت آگهی داشته باشد پی می‌برد که سنت در گسترش دایرة با عظمت قانونگذاری اسلامی و جاودانگی آن بیشترین اثر را داشته است.

چنین تشریع و قانونگذاری والایی که دید‌گان علمای قانون و فقه را در سراسر جهان خیره کرده است، همان چیزی است که دشمنان اسلام را واداشته است که در گذشته و حال به مقابله با سنت برخیزند، و به تشکیک در حجیت سنت و راستگویی راویان و جمع‌کنندگان آن بپردازند. راویانی که از بزرگان صحابه و تابعین و پس از آنان از پیشوایان معتمد و بزرگ مسلمانان بوده‌اند.

دشمنان قدیمی اسلام از زنادقه‏ی ایران و غیر آنان در دوران شکوفایی تمدن اسلامی، بر سر همین هدف تشکیک با دشمنان امروزی اسلام از خاورشناسان و طاعنان غربی به هم رسیده‌اند.[[484]](#footnote-484)

به اعترافات خود خاورشناسان، به پیشاهنگی بت بزرگشان «گلدزيهر» ما نمی‌توانیم بدون قرآن و سنت اسلام را درک و فهم کنیم، قرآن به تنهایی کافی نیست، آنجا که می‌گوید: ما بدون قرآن توانایی فهم اسلام را نداریم، لکن قرآن هم به تنهایی برای مقابله با این ذهنیت عقلی اسلامی در سیر تاریخی آن کافی نیست»[[485]](#footnote-485). آری این خاورشناس دریافته است که سنت، اسلام را به دینی کامل و فراگیر تبدیل کرده است، و در نتیجه هیچ راهی برای نابود کردن این دین وجود ندارد، جز ایجاد شک و تردید در سنت و اعتبار آن، و ترویج اینکه اکثر بخشهای سنت جعلی و ساختگی است. و این منهجی است که گلدزيهر در پیش گرفته است.

از اینجا هدف ناجوانمردانه‌ دشمنان اسلام از تبلیغات خبیثشان برای بسنده کردن به قرآن منهای حدیث آشکار می‌شود. پس در اینجا هدفشان نابود کردن نصف دین است، و اگر می‏خواهید بگویید براندازی تمام دین؛ چون رها کردن احادیث و سنت این را در بردارد – و شکی نیست – که به این ترتیب قسمت زیادی از قرآن برای امت نامفهوم شده، و مقصود از آن فهمیده نخواهد شد، و اگر احادیث رها شده و قرآن نامفهوم گردد می‌توان گفت: اسلام کارش تمام است[[486]](#footnote-486). و این چیزی است که دشمنان اسلام آن را بخوبی درک کرده و هدف خود قرار داده‌اند. در همین مورد مبشر آمریکایی «جب» می‌گوید: اسلام بیشتر از آنچه بر قرآن استوار باشد بر احادیث استوار است، و اگر این احادیث دروغین را از اسلام حذف کنیم، چیزی از اسلام باقی نمی‌ماند، و به صبیره[[487]](#footnote-487) تامسون شباهت پیدا می‌کند، و این تامسون مردی آمریکایست، به لبنان آمده و صیبره‌ای را پیش او گذاشتند و او شروع کرد دانه‌ها را از بر داشتن و آنگاه که تمام دانه‌ها را برداشت از آن غذا چیزی برایشش باقی نمانده بود.[[488]](#footnote-488)

پرفسور مسلمان مجارستانی: محمد اسد «لیوبولدفایس» در ترسیم جایگاه سنت در اسلام می‌گوید: «به راستی که سنت در طول بیشتر از سیزده قرن کلید فهم نهضت اسلامی بوده است، پس چرا کلید فهم امت کنونی نباشد؟ چون در واقع عمل به سنت رسول‎خدا تلاش برای حفظ اسلام و پیشرفت اسلام است، و ترک سنت انحلال و فروپاشی اسلام است، چون سنت پیکر پولادینی است که ساختمان اسلام بر آن استوار است، و هر گاه که پیکر و اسکلت یک ساختمان را بردارند، فروریختن آن دیگر سوال برانگیز نخواهد بود. ...و این تعبیری که این روزها مرتب می‌شنویم «که باید به قرآن کریم باز گردیم، ولی نباید خود را دربند و برده سنت قرار دهیم.» به روشنی از جهل به اسلام خبر می‌دهد. کسانی که این را می‌گویند در واقع مثل آن است که فردی را نشان دهند که می‌خواهد وارد ساختمانی شود ولی نمی‌خواهد از تنها کلیدی که می‌تواند در آن را باز کند استفاده کند.[[489]](#footnote-489)

استاد محمد اسد پرده از راز این مبارزه با سنت بر می‌دارد و می‌گوید: هدف دشمنان برداشتن و حذف سنت است، تا مسلمانان چهره حقیقی و کاربردی زندگی پیامبر خدا و مسلمان‌های صدر اسلام را از دست بدهند و در نتیجه اسلام مهمترین عناصر ایستادگی خود را از دست بدهد.[[490]](#footnote-490)

او همچنين می‌گوید: به خاطر اینکه این خرده‌گیران و جاعلان حدیث کم کاری خود و کم کاری و کوتاهی جامعه خویش را بتوانند توجیه نمایند، آن‌ها سعی دارند که لزومیت پیروی از سنت مطهر را بر دارند؛ چون اگر این کار را انجام دهند، آنگاه می‌توانند هر طور که بخواهند تعالیم قرآن کریم را بنا به اندیشه‌های سطحی خود تأویل نمایند، یعنی هر کس بنا به میل و رغبت و روش و فکر خود قرآن را تأویل کند، و لکن آن جایگاه ویژه و ممتازی که اسلام دارد، به عنوان یک نظام اخلاقی و رفتاری، و یک نظام فردی و اجتماعی، با این برنامه‌ها و روش‌های آنان به هم می‌خورد و به ویرانی به پایان می‌رسد. و آن کسانی که فریب خورده و علاقمند فرهنگ غربی شده‌اند چاره‌ای برای رهایی از این مشکل ندارند جز به رها کردن سنت. و اینکه پیروی از سنت واجب نیست، چون سنت بر احادیثی استوار است که قابل اعتماد نیستند، و به این روش تحریف تعالیم قرآن کریم درست است تا موافقت او با روح فرهنگ غربی آسانتر نمایان شود. چون دور کردن سنت دور کردن حقیقت اسلام است.[[491]](#footnote-491)

پس طعنه زدن به سنت نبوی نابود کردن عبادت و نظم و اخلاق اسلامی است، و این یکی از هدف‌های اساسی دشمنان اسلام می‌باشد، و آنان با سنت مطهر می‌جنگند، و در حجیت و اصالت آن شک و تردید درست می‌کنند. پس اسلام یگانه دشمن حقیقی آنان، و مسلمان تنها دشمن سرسخت آن‌هاست.[[492]](#footnote-492) و این را به صراحت اعلام کرده‌اند، «لورانس براون» می‌گوید: «فرماندهان ما را از مردمانی می‌ترساندند اما پس از امتحان هیچ توجیهی برای این ترس وجود نداشت، چون ما را از خطر یهودی، و از خطر ژاپنی‌های زرد، و یا خطر بلشویکی‌ها می‌ترساندند، اما روشن شد که یهودیان دوستان ما هستند، و بلشویک‌های کمونیست هم پیمانان ما هستند، و اما ژاپنی‌ها، در اینجا دولت‌های بزرگ دمکراتی با آنان در ستیزند، سپس دریافتیم که دشمن واقعی در اسلام وجود دارد، و در توانای توسعه طلبی و تابع‌سازی، و شکوفای سرسام‌آور اوست».[[493]](#footnote-493)

از بیانات دشمنان اسلام از خاورشناسان و استعمارگران پیداست، که آن‌ها به خاطر دلیل‌های متعددی با اسلام در ستیزند که از جمله آن‌هاست:

1. اسلام مانع استواری در مقابل ترویج مسیحیت آنان است، و در این مورد مستر «بلس» می‌گوید: در واقع دین اسلام مانع اساسی و استواری در راه پیشرفت تبشیر مسیحی در آفریقا می‌باشد، و تنها دشمن سرسخت ما مسلمانان هستند؛ چون انتشار انجیل هیچ مخالف دیگری ندارد نه از جهل ساکنان و نه از بت‌پرستی آنان، و نه از رقابت و مبارزه ملت‌های مسیحی و غیر مسیحی. [[494]](#footnote-494)
2. اسلام دیوار بسیار سختی است که طمع استعماری آنان به ملت اسلامی را قطع می‌کند، و از این رو ‌گفته‏اند: پیشرفت و ترقی اسلام خطر بزرگی است که رشد مستعمرات ما را تهدید می‌کند[[495]](#footnote-495).

لورانس می‌گوید: «اسلام یگانه دیوار در مقابل استعمار اروپایی است»[[496]](#footnote-496). و «گلادستون» نخست‌وزیر سابق بریتانیا می‌گوید: تا زمانی که این قرآن در دست مسلمانان باشد، اروپا نخواهد توانست که بر شرق چیره شود، و یا اینکه خود در امان باشد.[[497]](#footnote-497)

1. در حقیقت اسلام با تمدن بزرگ خود تمدن سست آن‌ها را تهدید می‌کند، و در این مورد «ایو جین روستو» رئیس بخش برنامه‌ریزی وزارت خارجه آمریکا، و معاون وزیر خارجه آمریکا، و مشاور رئیس جمهور جونسون در فعالیت‌های خاورمیانه تا سال 1967 چنین می‌گوید: باید خوب درک کنیم که اختلافات موجود میان ما و ملت‌های عرب اختلاف میان دولت و ملت نیست، بلکه اختلاف میان تمدن اسلامی و تمدن مسیحی است، و ستیز و مقابله سخت از قرون وسطی شروع شده است، و تا این لحظه به صورت‌هاي متفاوتی ادامه دارد، و مدت یک قرن و نیم است که اسلام در برابر سلطه غرب سر فرود آورده است، و فرهنگ و میراث اسلامی برای میراث مسیحی سر فرود آورده است، او چنین ادامه می‌دهد: «شرائط و اوضاع تاریخی تأیید می‌کند که آمریکا جز مکمل فلسفه، نظام و عقیده جهان غرب است، و این، آن را در مقابل جهان شرقی اسلامی قرار می‌دهد، با فلسفه و عقیده‌اش که در قالب دین اسلام متجلی شده است، و آمریکا هیچ چاره‌ای ندارد جز اینکه در جبهه دشمنان اسلام و در کنار جهان غرب و دولت صهیونیستی قرار بگیرد؛ و اگر عکس این را انجام دهد، در واقع با زبان، و فلسفه، و فرهنگ و تأسیسات خود مخالفت کرده است». روستو مشخص می‌کند که هدف استعمار در جنگ با اسلام و امت اسلامی نابود کردن تمدن اسلامیست، و این که برپایی اسرائیل هم جزئی از این نقشه و برنامه است، و این چیزی نیست جز ادامه جنگ‌های صلیبی گذشته.[[498]](#footnote-498)

مسئول دیگری در وزارت خارجه فرانسه در سال 1952 م می‌گوید: «آن چنان که من می‌دانم کمونیست خطری برای اروپا ندارد، خطر حقیقی که ما را شدیداً و پیوسته و سخت تهدید می‌کند، خطر اسلام است، چون مسلمانان، جهان مستقلی دارند که جدا از جهان غربی ماست، و آنان دارای میراث و فرهنگ معنوی ویژه خود هستند، و از تمدن تاریخی ریشه‌داری بهره می‌برند، پس آن‌ها شایستگی درست کردن پایه‌های جهان جدیدی را دارند، بدون آنکه احتیاج به حل کردن شخصیت تمدنی خود در تمدن غرب داشته باشند.

اگر اسباب تولید صنعتی بطور انبوه برای آنان مهیا شود، در جهان می‌گردند و میراث تمدنی خود را در هر جای زمین پراکنده می‏کنند و پایه‌های تمدن غربی را از زمین در می‌آورند و رسالت آن را به موزه‌های تاریخ می‌اندازند. چون در حقیقت جهان غول زنجیر شده‌ای است که تا حال خود را بر ما آشکار نکرده است او سرگردان و مضطرب است، و از عقب ماندن و سقوط خود بسیار بیزار است. پس ما باید به جهان اسلام هر چه بخواهد بدهیم، و در آن رغبت به سمت عدم تولید صنعتی و فنی ایجاد کنیم تا نتواند روی پای خود بایستد. اگر ما از تحقق این هدف درمانده شویم و نتوانیم مسلمانان را در عقب ماندگی نگاه داریم، و این غول عظیم الجثه از زنجیرهای جهل و احساس ناتوانی رهایی یافت، آنگاه شکست بزرگی خورده و در مقابل خطر بزرگی قرار گرفته‌ایم، خطر جهان عرب و نیروهای بسیار توانمندی که پشت سردارد. خطری است که غرب را به نقطه پایانش می‌رساند، و در نتیجه وظیفه‏ی تمدن غرب به عنوان فرمانده و رهبر جهان[[499]](#footnote-499) به پایان می‌رسد. پس دشمنان اسلام به خاطر تحقق اهدافشان در مبارزه علیه اسلام هر راهی را در پیش می‌گیرند از جمله:

1. بدبین کردن مسلمانان نسبت به دینشان، و ادعای دروغین اینکه اسلام ترکیبی به هم بافته‌ای از یهودیت، مسیحیت، و بت‌پرستی عربی است.
2. بدبین کردن آن‌ها نسبت به کتاب پروردگار متعال، چنانکه مبشر تاکلی می‌گوید: «باید قرآن را که کشنده‌ترین اسلحه‌ی اسلام است، بر علیه خود مسلمانان بکار گیریم، تا کار آن را یکسره کنیم، باید برایشان توضیح دهیم که آنچه در قرآن است چیز جدیدی نیست، و آنچه در آن جدید است صحیح نیست[[500]](#footnote-500)». و مبشر «ولیم جیفورد بالکران» می‌گوید: «زمانی که قرآن و شهر مکه از کشورهای عربی پنهان شود، آنگاه می‌توانیم ملت عرب را ببینیم که در راه تمدن غربی گام بر می‌دارد و از محمد و کتابش دور می‌شود.[[501]](#footnote-501)
3. نابود کردن اخلاق مسلمانان؛ چون اگر به آن بازگشت نمایند در جهان شرق و غرب سروری می‌کنند، چنانکه «مرمادیوک باکتول» می‌گوید: مسلمان‌ها اکنون این توانایی را دارند که تمدن خود را در جهان بگسترانند به همان سرعتی که در گذشته گستراندند، به آن شرط که به اخلاق آن دوران برگردند؛ چون این جهان پوسیده و سست توانایی مقابله با روح تمدن آن‌ها را ندارد.[[502]](#footnote-502)
4. تجزیه و تقسیم مسلمانان در تمام نقاط زمین، و ریشه‌کنی و به هم زدن وحدت آنان با بزرگ کردن دائره اختلافات میان آنان و زنده کردن عقاید و نظرات فرقه‌های ویرانگر، و تایید کردن شخصیت‌های منافق و ملی‌گرا در میانشان، تا اینکه فاصه و جدایی در میان این ملت و وحدتشان ایجاد شود، وحدتی که بزرگترین نعمت برای این جهان غرق در اقیانوس تاریکی است مبشر«لورانس براون» می‌گوید: «زمانی که ملت‌های مسلمان در امپراطوری بزرگ عرب متحد شوند، امکان دارد که به خطری علیه جهان تبدیل شوند، و یا اینکه به نعمتی برای این جهان تبدیل گردند. اما تا زمانی که این گونه پراکنده و متفرق باشد؛ هیچگونه وزن و تأثیری ندارند. سپس گفتارش را چنین به پایان می‌رساند: «لازم است که عربها و مسلمان‌ها همینگونه پراکنده و متفرق باشند، تا بدون نیرو و تأثیر باشند».[[503]](#footnote-503)

سنت مطهر نبوی از پایه‌های نیرومندی است که وحدت و یکپارچگی مسلمان‌ها بر آن استوتر است، در این مورد استاد «جمال البناء» در حالی که از تأثیر روحی ایمان این امت به سنت صحبت می‌کند می‌گوید:«این روحیه نظام مند به درجه‏ای از قدرت رسیده است که همة تفاوت‌های نژادی و زبانی پیروان خود را از میان برداشته است. مثلا شخصیت مسلمان عربی همان شخصیت مسلمان هندی یا مسلمان سودانی است. و یا حتی آن فرد اروپایی که مسلمان شده است،. ... و در حقیقت سنت اتحاد و فراکسیونی اسلامی به وجود آورد که از هر اتحاد و فراکسیون دیگری نیرومندتر بود. ..».[[504]](#footnote-504)

1. زشت جلوه دادن تاریخ امت اسلامی در گذشته و حال، با هر وسیله باشد از وسایل دروغ و بهتان، و دسیسه و توطئه و غیره، به امید اینکه این نسل از نوادگان اسلامی اسیر فرهنگ بی‌دینی آن‌ها گردند.
2. فریب دادن مسلمان‌ها به اینکه اسلام در هیچ قسمتی از پیشرفت تمدن نقشی نداشته است و نسبت دادن تمام اشکال عقب ماندگی به پایبندی به اسلام و مظاهر دعوت به سوی کتاب پروردگار متعال و سنت‏پیامبرش.

چنانکه در روزنامه «تایمز» به تاریخ 14/3/1970 م در مقاله‏ای در مورد تبعید پادشاه عمان آمده است: «در واقع اوضاع سیاسی و اجتماعی عمان در نهایت عقب ماندگی است؛ چون اوضاع به همان گونه‌ی زمان پیامبری محمد بوده است.[[505]](#footnote-505)

در آخر باید گفت:

با وجود آنکه جنگ بین اسلام و دشمنانش از پانزده قرن پیش تا امروز تمام نشده است و تا روز قیامت هم تمام نمی‌شود، ما تردیدی نداریم که پیروزی همیشه همراه حق بوده است و همیشه خواهد بود چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿بَلۡ نَقۡذِفُ بِٱلۡحَقِّ عَلَى ٱلۡبَٰطِلِ فَيَدۡمَغُهُۥ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٞۚ﴾ [الأنبیاء: 18].

«همیشه حق را بر باطل غالب و پیروز می‌گردانیم و می‌کوبیم تا باطل محو و نابود شود».

باب دوم:  
سنت نبوی در نوشته‎های دشمنان اسلام

**ابزارهاي قدیم و جدید دشمنان سنت در فریب سنت پاک پیامبرع**

**شامل یک مقدمه و 6 فصل می‌باشد:**

**فصل اول: شبهه‌یابی پیرامون حجیت سنت پیامبر**

**فصل دوم: دلایلشان در شک و تردید در حجیت اخبار**

**فصل سوم: دلایلشان در شک به راویان سنت پاک پیامبر**

**فصل چهارم: دلایلشان در افترا و طعنه زدن به اسناد و علوم حدیث**

**فصل پنجم: دلایلشان در افترا و شک به کتاب‌های سنت پاک**

**فصل ششم: دلایلشان در اعتماد کردن آن‌ها به منابع غیرمعتبر در تاریخ سنت شریف و راویان مورد اعتماد (خداوند از آن راضی باد)**

مقدمه

این مطلب نزد تمامی علمای قدیم و جدید اسلام معلوم است که سنت پاک بعد از کتاب خداوند بزرگ، منبع دوم قانونگذاری می‌باشد، و فقط کسانی که بهره‌ای از اسلام نبرده‌اند با این مطلب مخالفت می‌کنند. تمامی امت اسلام بر این گفته اجماع دارند.

معنی سنت به عنوان مصدر دوم قانونگذاری اين است که پیروی و اجرای آن لازم و واجب است. و آن در این باره همانند قرآن کریم است. اما دشمنان اسلام و همراهانشان كساني هستند که به آن افترا و تهمت نسبت می‌دهند و این‌ها کسانی هستند که به اسلام و حفظ آن و پاک کردنش از تغییر و تبدیلی که ممکن است برایش پیش آید و آن‌ها آن را خوشایند نمی‌دانستند تظاهر می‌کنند و به شک و گمان در حجیت سنت پاک پیامبر مبادرت می‌کردند. مبادرتی که در نهایت به طعن و افترا در دین و آئین اسلام منتهی می‌شود دینی که خداوند تمامی پیامبرانش را به همان قصد فرستاده و تمام کرده است و می‌گوید:

﴿إِنَّ ٱلدِّينَ عِندَ ٱللَّهِ ٱلۡإِسۡلَٰمُۗ﴾ [آل عمران: 19].

دین نزد خداوند همان اسلام یعنی تسلیم شدن می‌باشد.

در جای دیگری می‌فرماید:

﴿وَمَن يَبۡتَغِ غَيۡرَ ٱلۡإِسۡلَٰمِ دِينٗا فَلَن يُقۡبَلَ مِنۡهُ وَهُوَ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ٨٥﴾ [آل عمران: 85].

کسی که غیر از اسلام دینی را بر گزیند از او پذیرفته نمی‌شود و در آخرت از زیانکاران خواهد بود.

شبهه‌های دشمنان اسلام پیرامون سنت هیچگاه نمی‌توانند خطری برایش باشند زیرا اسلام قلعه محکمی است که شبهات در آن رسوخ نمی‌کنند هر چند که باعث آزار و اذیت برخی از عقلای مسلمانان می‌شود. اما اهمیت آن آنجا است که از آن برای شک در دین و افترا به رسالت پیامبر بهره‌برداری می‌شود، و اگر ما از بحث پیرامون این شبهه و بیان بطلان آن چشم‌پوشی نمائیم رأی متین و روش دوستی داشته‌ایم و پرهیز از گفته‌های دیگری که طرح شده برای از بین بردن و گمنامی گوینده‌اش و شایسته است که این را جهل و نادانی در این باره به حساب نیاوریم. ترس ما از عاقبت بد و فریب محدثان و شتابشان به اعتقاد به شبهه‌هایی است که دشمنان اسلام ترویج می‌کنند و فساد این شبهه را برای ما آشکار می‌کنند و ما را بر آن می‌دارند که آن را که شایسته رد کردنش باشد رد کنیم. و آن پندی و هوشیاری است برای خفتگان و غافلان و خوش بینی نسبت به آینده اگر خداوند بزرگ بخواهد.

شبهات دشمنان سنت و تهمت‌هایشان پیرامون حجیت سنت پاک و دلایلشان در فریب آن آنقدر زیاد است که قابل شمارش نیست.

فصل اول:  
شبهاتی پیرامون حجیت سنت پیامبر

مبحث اول: شبهاتی که بر آیاتی از قرآن کریم بنا نهاده شده‎اند

مقدمه

اگر در منهج مخالفان سنت پیامبر دقت کنیم، در می‌یابیم که آن‌ها تظاهر به اجلال و احترم قرآن می‌کنند. اینکه آن حجتی است که ورای آن حجت و دلیل نیست، می‌گویند: ما فقط باید به قرآن کریم اکتفا کنیم چرا که آن کتابی است که باطل را در آن، راه نیست. آن منبع اول اسلام است که از تغییر و تبدیل سالم مانده است آنچه که آن‌ها می‌گویند تظاهر به دوستی‌ با اسلام و دفاع از آن و رشک و حسد بر آنچه در کتاب خدا از شریعت و احکام آمده است، می‌باشد. غیر از اینکه آن‌ها نمی‌خواهند که بر خود و عقلشان تسلط یابند چنانکه خداوند دستور داده است که جای او عقلایشان بر آن مسلط شوند. از پیروان سنت مصطفی کسانی هستند که آنگونه که خود می‌خواهند به آیات قرآن استدلال می‌کنند و اینکه قرآن برای آن‌ها کافیست و سنت برایشان حجت نیست و نیازی به آن نیست. و با استدلالشان به آیات قرآن دو شبهه بر سنت وارد می‌کنند و این دو شبهه را قواعدی می‌دانند برای توجیه شکاکیتشان در حجیت سنت پیامبر كه آن‌ها را در دو مطلب ذکر می‌کنیم:

1. مطلب اول: شبهه کافی بودن قرآن و عدم نیاز به سنت پیامبرع و رد آن.
2. مطلب دوم: شبهه اینکه سنت حجتی است که خداوند آن را حفظ می‌کند و خداوند برای حفظ آن کافیست و رد آن.

مطلب اول: این شبهه که قرآن کریم برای انسان کافی است و نیازی به سنت پیامبرع نیست

به بعضی از آیات قرآن استدلال می‌کنند. از جمله:

1. گفته خداوند:

﴿وَمَا مِن دَآبَّةٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا طَٰٓئِرٖ يَطِيرُ بِجَنَاحَيۡهِ إِلَّآ أُمَمٌ أَمۡثَالُكُمۚ مَّا فَرَّطۡنَا فِي ٱلۡكِتَٰبِ مِن شَيۡءٖۚ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمۡ يُحۡشَرُونَ ٣٨﴾ [الأنعام: 38].

«و هیچ جنبنده‌ای از زمین نیست و نه هیچ پرنده‌ای که با دو بال خود پرواز می‌کند مگر آنکه گروه‌هائی مثل شما هستند. ما هیچ چیزی را در کتاب (لوح محفوظ) فروگذار نکرده‌ایم سپس همه به سوی پروردگارشان محشور خواهند شد».

دکتر توفیق صدقی[[506]](#footnote-506) و محمود ابوریه[[507]](#footnote-507) و محمد نجیب[[508]](#footnote-508) و قاسم احمد[[509]](#footnote-509)، به این آیه استدلال می‌کنند.

1. خداوند می‌فرماید:

﴿وَنَزَّلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ تِبۡيَٰنٗا لِّكُلِّ شَيۡءٖ وَهُدٗى وَرَحۡمَةٗ وَبُشۡرَىٰ لِلۡمُسۡلِمِينَ ٨٩﴾

[النحل:89].

«و این کتاب را که روشنگر هر چیزی است و برای مسلمانان رهنمود و رحمت و بشارتگری است بر تو نازل کردیم».

1. و گفته خداوند:

﴿أَفَغَيۡرَ ٱللَّهِ أَبۡتَغِي حَكَمٗا وَهُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ إِلَيۡكُمُ ٱلۡكِتَٰبَ مُفَصَّلٗاۚ﴾ [الأنعام: 114].

«آیا غیر از خدا داوری جویم؟ با اینکه اوست که این کتاب را به تفصیل به سوی شما نازل کرده است».

1. و گفته خداوند:

﴿وَتَمَّتۡ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدۡقٗا وَعَدۡلٗاۚ﴾ [الأنعام: 115].

«سخن پروردگارت به راستی و عدالت سرانجام گرفته است».

تعدادی از دشمنان سنت پاک منکرین به حجیت سنت -چه قدیم و چه جدید- به این آیات و به معانی آن‌ها استدلال می‌کنند، گمان می‌کنند که قرآن از سنت بی‌نیاز است زیرا در آن بیان و تفصیل برای همه چیز وجود دارد به عنوان مثال از منکرین گروهی از پیروان امام شافعی که خود پیرو سنت بود به این آیات استناد می‌کنند: و این کتاب را که روشنگر همه چیز است بر تو نازل کردیم (همان آیه 89 سوره نحل).

﴿وَلَقَدۡ جِئۡنَٰهُم بِكِتَٰبٖ فَصَّلۡنَٰهُ عَلَىٰ عِلۡمٍ هُدٗى وَرَحۡمَةٗ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ ٥٢﴾[الأعراف:52].

«در حقیقت، برای آن‌ها کتابی آوردیم که آن را از روی دانش روشن و شیوایش ساخته‌ایم و برای گروهی که ایمان می‌آورند هدایت و رحمت است».

﴿كِتَٰبٞ فُصِّلَتۡ ءَايَٰتُهُۥ قُرۡءَانًا عَرَبِيّٗا لِّقَوۡمٖ يَعۡلَمُونَ ٣﴾ [فصلت: 3].

«کتابی است که آیات آن به روشی بیان شده است قرآنی است به زبان عربی برای مردمانی که آن را می‌دانند».

﴿وَيَوۡمَ نَبۡعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٖ شَهِيدًا عَلَيۡهِم مِّنۡ أَنفُسِهِمۡۖ وَجِئۡنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَىٰ هَٰٓؤُلَآءِۚ﴾[[510]](#footnote-510) [النحل: 89].

و از منکرین امروزه: دکتر توفیق صدقی[[511]](#footnote-511) ابوریه[[512]](#footnote-512) محمد نجیب[[513]](#footnote-513) و مصطفی کمال‎المهدی[[514]](#footnote-514) احمد صبحی منصور[[515]](#footnote-515) و قاسم احمد[[516]](#footnote-516) و جمال البنا[[517]](#footnote-517) و رشاد خلیفه.[[518]](#footnote-518)

﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗاۚ﴾ [المائدة: 3].

«امروز دین شما را و نعمتمان را برایتان کامل کردم و اسلام را برای شما به عنوان دین برگزیدم».

ابو ریه[[519]](#footnote-519) و محمد نجیب[[520]](#footnote-520) به این آیه استدلال نموده‌اند.

﴿قُلۡ أَيُّ شَيۡءٍ أَكۡبَرُ شَهَٰدَةٗۖ قُلِ ٱللَّهُۖ شَهِيدُۢ بَيۡنِي وَبَيۡنَكُمۡۚ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانُ لِأُنذِرَكُم بِهِۦ وَمَنۢ بَلَغَۚ﴾ [الأنعام: 19].

«بگو گواهی چه کسی برتر است. بگو خدا میان من و شما گواه است و این قرآن به من وحی شده تا به وسیله آن شما و هر کسی که این پیام به او برسد را هشدار دهم».

و دکتر احمد صبحی منصور[[521]](#footnote-521) و اسماعیل منصور[[522]](#footnote-522) به این آیه استدلال می‌کنند.

﴿وَٱلَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِٱلۡكِتَٰبِ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجۡرَ ٱلۡمُصۡلِحِينَ ١٧٠﴾ [الأعراف: 170].

«کسانی که به کتاب خدا چنگ می‌زنند و نماز را بر پا داشته‌اند بدانند که ما اجر نیکوکاران را تباه نخواهیم کرد».

که دکتر اسماعیل منصور به این آیه استناد می‌کند.[[523]](#footnote-523)

﴿أَوَ لَمۡ يَكۡفِهِمۡ أَنَّآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ يُتۡلَىٰ عَلَيۡهِمۡۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَرَحۡمَةٗ وَذِكۡرَىٰ لِقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ ٥١﴾ [العنکبوت: 51].

«آیا برای آن‌ها کافی نیست که این کتاب را که بر آن‌ها خوانده می‌شود بر تو فرو فرستادیم و در حقیقت در این برای مردمی که ایمان دارند رحمت و یا دین است».

محمد نجیب[[524]](#footnote-524) و اسماعیل منصور[[525]](#footnote-525) نیز به این آیه استناد می‌کنند.

فتنه‌گران به این آیات و معانی آن‌ها استناد می‌کنند بر عدم حجیت سنت پاک پیامبر و شکشان از این آیات ناشی می‌شود که معتقدند قرآن تمامی چیزها را در بر می‌گیرد چنانکه در آیه انعام آمده: گفته پروردگارت به پایان رسیده و خداوند در کتابش از چیزی کوتاهی نکرده است در سوره انعام آمده: «در کتاب چیزی فروگذار نکرده‌ایم». این گفته به صورت عمومی و کلی آمده پس آن را تفصیل کرده است و آن را برای مردم به صورت کامل بیان کرده است. چنانکه در سوره نحل آمده: این قرآن را که بیان‌کننده همه چیز است بر تو نازل کرده‌ایم. بعد از این گفته دیگر نیاز به چیز دیگری نیست. اگر نیاز داشت به چیز دیگری، پس قرآن در آنچه گفته است، راست نمی‌گفت. و دادن این نسبت به خداوند و کلامش ممکن نیست. این اصل و اساس شبهه اول و پیروان آن می‌باشد. آن‌ها آیات زیادی را برای هدفشان ذکر می‌کنند چه این آیات به موضوع اشاره کنند چه در موضوعی غیر از این موضوع باشند. چنانکه در این آیات: «امروز دینتان را برایتان کامل کردم»: و «این قرآن به من وحی شده تا به وسیله آن شما را هشدار دهم». و «کسانی که به کتاب تمسک می‌جویند، آیا برایشان کافی نیست کتابی که برایشان نازل کردیم که بر آن‌ها خوانده می‌شود».

این فریب خوردگان کاری ندارند جز اینکه فرهنگ الفاظ قرآن را باز کنند و آیاتی از آن نقل کنند که به وسیله آن‌ها مسلمانان را به تشویش بیاندازند و جلوی هر آیه جمله‌ای که دوست دارند قرار دهند و برایشان مهم نیست که وحدت موضوع باقی بماند یا نماند. به هر حال این اساس شبهه اول است که چیزی از آن بیرون نمی‌آید غیر از اینکه داد‌وبی‌داد و سروصدا را بالا ببرد.

دکتر السباعی: می‌گوید. دلیل کوتاهی می‌آورد که تمامی اخبار را رد می‌کند.[[526]](#footnote-526)

چنانکه شافعی در گفته‌هایش حکایت کرده است: قرآن به صورت کامل و بیان‌کننده همه چیز آمده است اگر اخبار جدید به احکام جدید بیاید در قرآن وارد نمی‌شود این مخالف با قطعیت و ثابت بودن قرآن است، آنچه بر مبنای گمان باشد نمی‌تواند با آنچه قطعی است برابر می‌کند هر چند تأییدکننده حکم قرآن باشد، آن پیروی از قرآن است، نه از سنت، اگر در تفسیر چیزی آمده باشد که قرآن آن را مختصراً بیان کرده است در این صورت بیانی خواهد بود برای موارد قطعی که هر کسی حرفی از آن را انکار کند کفر ورزیده است در مقابل موارد مشکوکی که هر کس ثبوت آن را انکار کند کفر نورزیده است و این جایز نیست.

این چنین به ذهن می‌رسد که آن‌ها فقط اخباری که متواتر باشد را می‌پذیرند به دلیل اینکه اثبات آن قطعی است. پس چگونه شافعی آن را تعمیم داده می‌گوید: رد تمامی اخبار. این به ذهن می‌رساند که آن‌ها اخبار متواتر اثبات شده را نیز معتبر نمی‌دانند بلکه در نظرشان مشکوک است. به دلیل اینکه از راهی آمده که جای شک در آن هست. پس احتمال دروغ همواره در روایت‌ها و راویان وجود دارد اگر چه جمع زیادی باشند.[[527]](#footnote-527)

و جواب این شبهه:

دشمنان سنت پاک، فهمیده‌اند که منظور از کتاب در گفته خداوند بزرگ: «در این کتاب چیزی فرو گذار نکرده‌ایم» قرآن است و اما مجموع آیات قبلی و بعدی این معنا را افاده می‌کنند که منظور از کتاب همان لوح محفوظی است که تمامی اشیاء را در بر می‌گیرد و بر جمیع حال مخلوقات از بزرگ و کوچک، گذشتگان و حاضران و آیندگان شامل می‌شود[[528]](#footnote-528). و به طور مفصل در حدیث عبدالله بن عمرو ابن العاصیش آمده است که گفت: از پیامبر خداوند شنیدم که می‌گفت: خداوند تقدیر بندگان را پنجاه هزار سال قبل از خلقت آسمان‌ها و زمین در کتاب نوشته است. و گفت و عرش آن بر آب بود.[[529]](#footnote-529)

و این مناسب است برای ذکر این جمله قبلی از خداوند: و هیچ جنبنده‌ای نیست در زمین و نه پرنده‌ای که با دو بالش پرواز کند جز اینکه ملتی همانند شما هستند.

آیه این معنی را می‌رساند زیرا قرآن کریم آن زندگی را که برای انسان تنظیم کرده است برای پرندگان تنظیم نکرده است.[[530]](#footnote-530)

همانا همه چیز را برای انسان و پرندگان در بر می‌گیرد و اول و آخر آن را در لوح محفوظ ضمانت کرده است. حافظ ابن کثیر می‌گوید: تمامی علوم نزد خدا است رونق و روزی و تدبیر هیچ کدام از جنبندگان را فراموش نمی‌کند چه آن‌هائی که در دریا هستند و چه آن‌هائی که در خشکی هستند می‌فرماید:

﴿۞وَمَا مِن دَآبَّةٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ إِلَّا عَلَى ٱللَّهِ رِزۡقُهَا وَيَعۡلَمُ مُسۡتَقَرَّهَا وَمُسۡتَوۡدَعَهَاۚ كُلّٞ فِي كِتَٰبٖ مُّبِينٖ ٦﴾ [هود: 6].

«و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر اینکه روزیش بر عهده خداست و قرارگاه و محل مردنش را می‌داند همة آن‌ها در کتاب روشنی ثبت شده است».

آگاه به اسمهايشان و تعدادشان و خیالشان و حاضر به حرکات و سکنات آن‌ها می‌باشد[[531]](#footnote-531). و این آیه که می‌گوید:

﴿۞وَعِندَهُۥ مَفَاتِحُ ٱلۡغَيۡبِ لَا يَعۡلَمُهَآ إِلَّا هُوَۚ وَيَعۡلَمُ مَا فِي ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِۚ وَمَا تَسۡقُطُ مِن وَرَقَةٍ إِلَّا يَعۡلَمُهَا وَلَا حَبَّةٖ فِي ظُلُمَٰتِ ٱلۡأَرۡضِ وَلَا رَطۡبٖ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مُّبِينٖ ٥٩﴾ [الأنعام: 59].

«کلیدهای غیب تنها نزد خدا است جزء او کسی آن را نمی‌داند و آنچه در خشکی و دریاست می‌داند هیچ برگی نمی‌افتد مگر اینکه آن را می‌داند و هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های زمین و هیچ تر و خشکی نیست مگر آنکه در کتابی روشن ثبت شده است».

و گفتة خداوند:

﴿عَٰلِمِ ٱلۡغَيۡبِۖ لَا يَعۡزُبُ عَنۡهُ مِثۡقَالُ ذَرَّةٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَآ أَصۡغَرُ مِن ذَٰلِكَ وَلَآ أَكۡبَرُ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مُّبِينٖ ٣﴾ [سبأ: 3].

«دانای نهان‌ها که هم وزن ذره‌ای در آسمان‌ها و زمین از وی پوشیده نیست نه کوچکتر و نه بزرگتر از آن چیز است مگر اینکه در کتابی روشن بیان شده است».

بر این اساس فهمیده می‌شود که منظور از کتاب در گفتة خداوند: «چیزی را در این کتاب فرو نگذاشته‌ایم» قرآن به صورت کلی است و ظاهر کلی آیه و ربط آن به قبلش بیانگر همین است و دیگر آیاتی که قبلاً ذکر کردیم به آن اشاره می‌کنند.

این معلوم است که کلمه در زبان عربی بیشتر از یک معنی دارد و معنی اراده نشده از آن در خلال ظاهر کلام از آن فهمیده می‌شود. و کلمة کتاب به معناهای فرض و حکم و قدر در قرآن آمده است[[532]](#footnote-532). به معنی قدر در این گفتة خداوند:

﴿وَمَا كَانَ لِنَفۡسٍ أَن تَمُوتَ إِلَّا بِإِذۡنِ ٱللَّهِ كِتَٰبٗا مُّؤَجَّلٗاۗ وَمَن يُرِدۡ ثَوَابَ ٱلدُّنۡيَا نُؤۡتِهِۦ مِنۡهَا وَمَن يُرِدۡ ثَوَابَ ٱلۡأٓخِرَةِ نُؤۡتِهِۦ مِنۡهَاۚ وَسَنَجۡزِي ٱلشَّٰكِرِينَ ١٤٥﴾ [آل عمران: 145].

«هیچ نفسی جز به فرمان خدا نمی‌میرد خداوند مرگ را به عنوان سرنوشتی معین کرده است».

حافظ ابن کثیر می‌گوید: هیچ کس جز به سرنوشتی که خداوند تعیین کرده است نمی‌میرد و حتی زمان مرگ را نیز برای انسان مشخص کرده است و به این گفتة خداوند: «سرنوشت تعیین شده» و همچنین آیه

﴿وَمَا يُعَمَّرُ مِن مُّعَمَّرٖ وَلَا يُنقَصُ مِنۡ عُمُرِهِۦٓ إِلَّا فِي كِتَٰبٍۚ﴾ [فاطر: 11].

«و هیچ سالخورده‌ای عمر دراز نمی‌یابد و از عمرش کاسته نمی‌شود مگر آنکه در کتابی مندرج شده است».

و نیز آیه

﴿هُوَ ٱلَّذِي خَلَقَكُم مِّن طِينٖ ثُمَّ قَضَىٰٓ أَجَلٗاۖ وَأَجَلٞ مُّسَمًّى عِندَهُۥۖ﴾[[533]](#footnote-533) [الأنعام: 2].

«اوست کسی که شما را از گل آفرید آنگاه مدتی را برای شما مقرر دانست و اجل حتمی نزد اوست».

و کتاب به معنای فرض در گفتة خداوند:

﴿إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ كَانَتۡ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ كِتَٰبٗا مَّوۡقُوتٗا ١٠٣﴾ [النساء: 103].

«نماز بر مؤمنان در اوقات مقرر معین گردیده است» ابن عباس گفت: در اینجا به معنی واجب است[[534]](#footnote-534) و کتاب در قرآن کریم گاهی به معنای لوح محفوظ آمده است که آن را بیان کردیم و گاهی دیگر به معنای قرآن کریم آمده است:

﴿الٓرۚ كِتَٰبٌ أَنزَلۡنَٰهُ إِلَيۡكَ لِتُخۡرِجَ ٱلنَّاسَ مِنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ بِإِذۡنِ رَبِّهِمۡ إِلَىٰ صِرَٰطِ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡحَمِيدِ ١﴾ [إبراهیم: 1].

«کتابی است که آن را به سوی تو نازل کردیم تا به وسیلة آن مردم را از تاریکی‌ها به سوی روشنی بیرون بیاوری به اذن خداوند بزرگ به سوی راه آن شکست ناپذیر ستوده».

و ساير آیات دیگر در قرآن.

با این وجود ما می‌گوئیم که مراد از کتاب قرآن است و اما ما به شما می‌گوئیم تمامی این‌ها کامل نیستند بلکه خلاصه شده هستند به گفتة خداوند بزرگ:

﴿وَمَآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ ٱلَّذِي ٱخۡتَلَفُواْ فِيهِ وَهُدٗى وَرَحۡمَةٗ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ ٦٤﴾ [النحل: 64].

«و ما این کتاب را بر تو نازل نگردیم مگر اینکه آنچه را که در آن اختلاف کرده‌اند برایتان توضیح دهی و برای مردمی که ایمان می‌آورند رهنمود و رحمت است».

و آن را به دو قسمت تقسیم می‌کنیم.

1. سازگاری آیات قرآن بدون تعارضی در ظاهر آن‌ها، همانا قرآن پر از آیاتی است که خداوند به پیامبرش در شرح احکام آن‌ها اختیار تام داده است.
2. همواره بسیاری از امور جزئی در زندگی نیاز به حکم دارند و در قرآن غیر از قواعد کلی چيزي دربارة آن‌ها نیامده است. و بر این اساس مشکلی نیست که منظور از کتاب در این تنگنا قرآن کریم باشد[[535]](#footnote-535). و به شما می‌گوئیم بله پروردگار ما در کتابش از هیچ امری مفصل سخن نگفته است با وجود اینکه قرآن به صورت مفصل مسائل را بیان نکرده است پس حجیت سنت و لزوم پیروی از آن و حکم به وسیلة آن لازم است. پس قرآن جامع است (بدون زیاده‌روی) برای تمامی قواعد بزرگ برای قانون‌گذاری که زندگی و شئونات دینی و دنیائی مردم را تنظیم می‌کند و سنت پیامبر مشخص‌کنندة جزئیات و تفصیل‌ کننده و چراغ روشنی برای زندگی مردم است. و این آیه با آیات دیگری همانند آن با مفهومشان اهمیت سنت را تأکید می‌کنند. و آن دسته از قواعدی که در کتاب نیاز به تصریح و یادداشت و توضیح و بیان را دارد، می‌آورند.[[536]](#footnote-536)

در اینجا بر رد آیات دیگری که به وسیله آن‌ها استدلال می‌کنند که قرآن کریم به صورت مفصل و بیان‌کننده هه چیز آمده است، مي‏پردازيم. پس بعد از این گفته نیازی به سنت پاک نیست. اما خداوند می‌فرماید:

﴿وَهُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ إِلَيۡكُمُ ٱلۡكِتَٰبَ مُفَصَّلٗاۚ﴾ [الأنعام: 114].

«او کسی است که کتاب را مفصل به سوی شما نازل کرده است».

و نیز می‌فرماید:

﴿وَنَزَّلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ تِبۡيَٰنٗا لِّكُلِّ شَيۡءٖ﴾ [النحل: 89].

«این کتاب را که بیان‌کنندة همه چیز است بر شما نازل کرده‌ایم».

منظور از تفصیل و تبیين در اینجا این است که: تفصیل و بیان همه چیز مانند احکام این دین مثل قواعد کلی می‌باشد تفصیل آن قواعد و آنچه که شامل آن است. بیان به سنت پیامبر بر می‌گردد. خداوند می‌فرماید:

﴿وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلذِّكۡرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيۡهِمۡ﴾ [النحل: 44].

«و ما این قرآن را بر تو نازل کرده‌ایم تا آنچه را که بر مردم آمده است بر ایشان بیان نمائی».

پس قاعده واجب بودن پیروی پیامبر و حکم کردن به سنت پاک برای این دین از قواعد کلی است و خداوند در کتابش آن را به تفصیل بیان کرده چنانکه در آیه قبلی آمد. خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ ٱلَّذِي ٱخۡتَلَفُواْ فِيهِ﴾ [النحل: 64].

«و این کتاب را بر تو نازل نکرده‌ایم مگر برای بیان آنچه که در آن اختلاف دارند».

ابن کثیر در تفسیر فرمودة خداوند:

﴿تِبۡيَٰنٗا لِّكُلِّ شَيۡءٖ﴾ [النحل: 89].

«بیان‌کننده همه چیز است». می‌گوید ابن مسعود[[537]](#footnote-537) گفته است: خداوند در این قرآن علم به همه چیز را برایمان بیان کرده است. مجاهد می‌گوید[[538]](#footnote-538): منظور تمامی حلال‌ها و حرام‌ها است، و گفته ابن مسعود عمومی‌تر و شامل‌تر است. همانا قرآن شامل تمامی علوم‌ سودمند و اخبار به گذشته و علم به آینده و تمامی حلال‌ها و نیز حرام‌ها و آنچه که مردم در کار دین و دنیا و زندگی‌شان احتیاج دارند، می‌باشد.

و اوزاعی می‌گوید: بیان‌کننده همه چیز یعنی به وسیله سنت است.[[539]](#footnote-539)

اختلافی در گفته ابن مسعود و اوزاعی نیست. چرا که ابن مسعود منظورش علم کلی است و مراد اوزاعی تفصیل و بیان سنت بر این علم کلی می‌باشد. این گفته که قرآن کریم بیان‌کننده همه چیز است در اصل و به معنای کلی درست است. اما فسادی که پیش آورده‌اند و بی‌نیازی از سنت و اکتفاء به قرآن را بر آن بنا نهاده‌اند تا بر طبق هوای نفسشان آن را تأویل نمایند. خداوند در همين سوره نحل چنین می‌فرماید:

﴿وَأَقۡسَمُواْ بِٱللَّهِ جَهۡدَ أَيۡمَٰنِهِمۡ لَا يَبۡعَثُ ٱللَّهُ مَن يَمُوتُۚ بَلَىٰ وَعۡدًا عَلَيۡهِ حَقّٗا وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ٣٨ لِيُبَيِّنَ لَهُمُ ٱلَّذِي يَخۡتَلِفُونَ فِيهِ وَلِيَعۡلَمَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَنَّهُمۡ كَانُواْ كَٰذِبِينَ ٣٩﴾ [النحل: 38-39].

«با سخت‌ترین سوگندهایشان به خدا سوگند می‌خورند که خدا کسی را که می‌میرد بر نخواهد انگیخت. آری این وعده بر او حق است. لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند. تا خدا آنچه را که در مورد آن اختلاف دارند برای آن‌ها توضیح دهد. تا کسانی که کافر شده‌اند بدانند که آن‌ها خود دروغ گفته‌اند».

﴿وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلذِّكۡرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيۡهِمۡ وَلَعَلَّهُمۡ يَتَفَكَّرُونَ ٤٤﴾ [النحل: 44].

«ما قرآن را به سوی تو نازل کردیم تا برای مردم بیان کنی آنچه که به سویشان نازل شده شاید که تفکر نمایند».

﴿وَمَآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ ٱلَّذِي ٱخۡتَلَفُواْ فِيهِ وَهُدٗى وَرَحۡمَةٗ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ ٦٤﴾ [النحل: 64].

«و ما قرآن را بر تو نازل نکرده‌ایم مگر برای اینکه بیان کسی بر ایشان آنچه که در آن اختلاف دارند. و برای گروهی که ایمان آورند هدایت و رحمتی است».

این سه آیه به صراحت اهمیت بیان و تفصیل پیامبر صاحب سنت پاک را می‌رساند. پس آیا این عقلانی است که خداوند این کار مهم یعنی بیان را بعداً از او سلب کند که آن از اهم کارهای پیامبران بوده است. چنانکه فرموده:

﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوۡمِهِۦ لِيُبَيِّنَ لَهُمۡۖ﴾ [إبراهیم: 4].

«و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر به زبان قومش تا بر ایشان مسائل را تبیین کند».

و گفت:

﴿وَإِذۡ أَخَذَ ٱللَّهُ مِيثَٰقَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ لَتُبَيِّنُنَّهُۥ لِلنَّاسِ وَلَا تَكۡتُمُونَهُۥ﴾

[آل‌عمران:187].

«و یاد کن زمانی را که خداوند از کسانی که به آنان کتاب داده شده پیمان گرفت که باید آن را برای مردم بیان کنید و کتمانش نکنید».

و در تناقض است با آیه ﴿تِبۡيَٰنٗا لِّكُلِّ شَيۡءٖ﴾ [النحل: 89] «قرآن بیان‌کننده همه چیز است».

همانا تمامی ردکنندگان حجیت سنت، ناچارند به این نتیجه برسند که این به نقض در ایمان به قرآن بر می‌گردد و به اینکه خداوند بزرگ قرآن را فرستاده است. چه اینکه این تناقض را به زبانشان بیان‌کنند یا بیان نکنند. و به آن آگاهی داشته باشند یا نه؟

شایسته است که به نصوص بعضی از علما اشاره کنیم که درباره معنی کلمه البیان در آیاتي که به آن استشهاد شده است، می‌باشد.

در این باره امام شاطبی می‌گوید: بحث قرآن از احکام شرعی بیشتر کلی است نه جزئی پس جايي که خبری بیاید منبع آن به کلی بر می‌گردد مگر آنكه اختصاص به خصایص پیامبر داشته باشد. و بر این معنی دلالت می‌کند – بعد از یک بررسی کامل – که قرآن نیاز به تفسیر زیاد دارد و سنت با وجود زیاد بودن مسائلش بیان‌کنندة مفهوم قرآن است چنان که شرح آن خواهد آمد اگر خدای بزرگ بخواهد.

و خداوند بزرگ می‌فرماید:

﴿وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلذِّكۡرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيۡهِمۡ﴾ [النحل: 44].

«و قرآن را برای تو نازل کردیم تا به وسیلة آن برای مردم بیان کنی آنچه که بر آن‌ها نازل شده است».

اگر چنین باشد قرآن با وجود مختصر بودنش جامع است و تمامی آنچه که در آن آمده است امور کلی است.

زیرا شریعت کاملاً نازل شده است. و خداوند می‌فرماید:

﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗاۚ﴾ [المائدة: 3].

«امروز دینتان را برایتان کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را به عنوان دین برای شما برگزیدم».

تو می‌دانی که نماز و زکات و جهاد از این قبیل است که تمامی احکامشان در قرآن نیامده است و قرار دادن و تفصیل قانون در مواردی مانند ازدواج و قصاص و حد و غیره نیز از اموری است که سنت آن‌ها را تبیین نموده است.

پس با این وجود فقط اکتفا به قرآن براي فهم آن، بدون توجه به شرح و بیان آن که سنت است، شایسته نیست. زیرا وقتی که قرآن کلی است و در آن امور کلی مانند نماز، روزه، زکات، و حج و غیره آمده است چاره‌ای جز نگاه کردن به سنت نیست. و اگر سنت خالی از آن باشد ناچاریم به تفسیر نیکوکاران گذشته نظر بیاندازیم چرا که آن‌ها نسبت به آن آگاه‌ترند و الا فهم کامل عربی برای کسی که آن را به دست آورده است او را از آن بی‌نیاز می‌سازد. گفته یا بیان پیامبر بیان درستی است که در آن شکی نیست زیرا به خاطر آن مبعوث شده است. خداوند می‌فرماید:

﴿وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلذِّكۡرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيۡهِمۡ﴾ [النحل: 44].

«و ما قرآن را بر تو نازل کردیم تا بیان کنی برای مردم آنچه که برای آن‌ها نازل شده است».

و اختلافی در این تبیین پیامبر نیست.[[540]](#footnote-540)

دکتر ابراهیم محمد الغوی می‌گوید: تبین در اینجا غیر از تبلیغ می‌باشد که وظیفة اولی پیامبر است.

خداوند می‌فرماید:

﴿۞يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَۖ وَإِن لَّمۡ تَفۡعَلۡ فَمَا بَلَّغۡتَ رِسَالَتَهُۥۚ﴾ [المائدة: 67].

«ای رسول‎خداآنچه که بر تو نازل شده است را به ابلاغ کن اگر ابلاغ نکنی رسالتت را انجام نداده‌ای».

تبیین و تبلیغ دو وظیفه‌ای هستند که موضوع آن‌ها یکی است و آن قرآن کریم است که در آیه تبلیغ تعبیر شده است به این لفظ: آنچه که بر تو نازل شده است. و همچنین در آیه تبیین به لفظ دیگری از آن تعبیر شده است: آنچه برایشان نازل شده است. و میانشان فرقی است که بر آن دلالت می‌کند، که ما به این فرق می‌پردازیم. تبلیغ یعنی ادای متن یا ادای آنچه نازل کرده است چنانکه نازل کرده بدون تغییر و کم و زیاد و بدون عقب و جلو کردن الفاظ و عبارات آیه.

تبیین یعنی آشکار کردن و تفسیر و معلوم کردن آنچه خداوند اراده کرده است نسبت به بندگانش تا اینکه فهمش برایشان آسان شود و به طرز درستی به آن عمل نمایند.

تبلیغ مسئولیت مُبلغ است و تبلیغ‌کننده یا مبلغ امانتدار آن است و راز تعبیر آن این است: به سوی تو نازل کردیم و فعل انزل یعنی نازل کرد متعدی شده است بر حرف إلی به ضمیر پیامبر که مخاطب و مبلغ آن است.

تبیین مهم است و نیاز مردم برای فهم آنچه به آن خطاب شده‌اند آن را واجب کرده است. تا آن را به درستی درک کنند و به درستی مطابقت نمایند و اینجا مخالف است با عبارت «برای ایشان نازل کرد» چون فعل نازل کرد متعدی است به الی اضافه شده یعنی اضافه به ضمیر هُم یا مرجع ضمیر مردم. متعدی شده است بفعل تا بیان کند به مردم و به وسیله حرف لام به دلیل نیاز مردم به تبیین که آن سبب و حکمتی در پشتش نهفته است. و این وحی به قوت تمام نیاز مردم را به تفسیر نشان می‌دهد در حالیکه پیامبر از آن بی‌نیاز است. مردم نیازمند آن هستند پیامبر از آن بی‌نیاز است. و به جانم قسم که چنین است. بیان و الهام به او، وحی و اختلاف مردم در فهم قرآن بین درست و نادرست و درجات درستی و خطا می‌باشد. .. این‌ها دلایلی هستند بر اینکه آن‌ها نیاز به تبیین کتاب پروردگارشان دارند، که پیشوای آن‌ها اینکار را انجام داده است.[[541]](#footnote-541)

امام شافعی می‌گوید: بیان اسمی است که در بر گیرنده معنایی است که از لحاظ اصول یکی هستند و از لحاظ فروع مختلفند: اینکه خداوند در کتابش برای مردمان روشن کرده است آنچه را که باید بپرستند، طبق احکامی که اشاره شده از چند جهت با هم همخوانی دارند:

1. از جمله مواردی که خداوند برای خلقش معلوم کرده است فریضه‌های کلی مانند نماز – زکات و حج و روزه و حرام بودن فاحشه‌گری چه آشکار و چه پنهان و نیز زنا و شراب و خوردن‌ مرده و خون و گوشت خوک و چگونگی وضو گرفتن و سایر نصوص کلی می‌باشد.
2. و فریضه‌هایی را در قرآن آورده و بیان کرده است که چگونگيشان را بر زبان پیامبر جاری نموده است مثل تعداد نماز و روزه و زمان آن‌ها را و سایر فرایض.
3. و اموری را هم پیامبر سنت قرار داده به خاطر اینکه نص محکمی درباره آن نیامده است. و خداوند در کتابش اطاعت پیامبر را فرض کرده است. و اطاعت از پیامبر به منزله اطاعت از خداست.[[542]](#footnote-542)

حاشیه

سخنان امام شافعی و شاطبی گفته‌های ما را تأکید می‌کند اینکه مراد از نصوص مربوط به بیان و تفصیل آیات و مفصل بودن قرآن که دشمنان سنت مطهر به آن استناد می‌کنند اين است که؛ بیان و تفصیل قرآن در احکام دین به صورت قواعد کلی می‌باشد. و تمامی قواعدی که پروردگار آن را بیان و تفصیل کرده وجوب پیروی از پیامبر و حاکم کردن سنت مطهر را دستور داده است. [[543]](#footnote-543) و در آن سنت مطهر معلوم کردن و تبیین این قواعد وجود دارد. پس سنت موافق و تأکیدکننده قرآن آمده است. و جزئی کردن و تفصیل کلیات و حل مشکلات و مستقل در قانونگذاری احکام سابق بدون ذکر آن‌ها در کتاب‌های خداوند در گذشته در مبحث سوم مفصل خواهد آمد.

امام شاطبی می‌گوید: چنانکه گفته شد قرآن بیان‌کننده همه چیز است، کسی که به آن آگاه باشد به درستی به تمامی شریعت آگاه است و چیزی از آن فروگذار نکرده است. آن اساس قانونگذاری است. و تمامی احکام قانون اسلامی به آن بر می‌گردد. که از جمله آن‌ها سنت است؛ در یک جمله سنت برگرفته از قرآن است؛ و دلیل آن این است:

1. نص قرآن، مانند این آیه:

﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗاۚ﴾ [المائدة: 3].

«امروز دینتان را برایتان کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را به عنوان دین برای شما برگزیدم».

و آیه:

﴿وَنَزَّلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ تِبۡيَٰنٗا لِّكُلِّ شَيۡءٖ﴾ [النحل: 89].

«قرآن را بر تو نازل کردیم که بیان‌کننده همه چیز است».

و نیز:

﴿مَّا فَرَّطۡنَا فِي ٱلۡكِتَٰبِ مِن شَيۡءٖۚ﴾ [الأنعام: 38].

«در این کتاب از هیچ چیزی فرو گذار نکرده‌ایم».

و آیه:

﴿إِنَّ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ يَهۡدِي لِلَّتِي هِيَ أَقۡوَمُ﴾ [الإسراء: 9].

«این قرآن هدایت می‌کند به آنچه که استوارتر و پایدارتر است».

و مشابه آن‌ها آیاتی است که دلالت دارد بر اینکه قرآن هدایت‌کننده و شفادهنده آنچه در سینه‌هاست، و این شفای تمامی وجودها نیست مگر اینکه بیان‌کننده همه چیز باشد.[[544]](#footnote-544)

1. آنچه که در احادیث و آثار دیگر آمده است. مانند حدیث: کتاب خدا را در میانتان قرار داده‌ام که اگر به آن تمسک جویید هرگز گمراه نخواهید شد[[545]](#footnote-545). از ابن عباس نقل است که گفت: زمانی که پیامبر بیمار شد عده‌ای صحابه از جمله عمربن خطاب نزدش بودند ایشان فرمود: قلم و كاغذي بیاورید تا چیزی برایتان بنویسم که هیچ وقت گمراه نشوید. آنگاه عمر گفت: همانا پیامبر خدا سختی و درد بر او غلبه یافته است در حالی که نزد شما قرآن است. کتاب خدا برایمان کافیست[[546]](#footnote-546). و شبیه آن‌ها احادیثی که از پیامبر یا صحابه روایت شده به اینکه قرآن برایمان کافیست و نیازی به حدیث نیست. حافظ ابن حجر می‌‌گوید – که درود خدا بر او باد – کافی بودن وصیت به کتاب خداوند بزرگ، مهم است. زیرا در آن بیان تمامی چیزها است چه به صورت منصوص و چه به طریق استنباط. پس زمانی که مردم پیرو کتاب خدا باشند، در واقع پیرو تمامی اوامر پیامبر بوده‌اند. خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمۡ عَنۡهُ فَٱنتَهُواْۚ﴾[[547]](#footnote-547) [الحشر: 7].

«آنچه پیامبر خدا برایتان آورد بپذیرید و آنچه شما را از آن نهی کرد از آن دوری کنید».

سخن حافظ بن حجر را که سابقاً به صورت مختصر استاد جمال البنا نقل کرده است: تمسک به قرآن و عمل به ضروریات و احکام آن اشاره به قول پیامبر یعنی: «در میان شما کتاب خدا را برایتان گذاشته‌ام و مادامی که به آن تمسک جویید گمراه نخواهید شد. و جمال البنا این را رد نمود که عمل به قرآن وابسته به عمل به سنت پاک پیامبر است چنانکه ابن حجر تصریح کرده است.[[548]](#footnote-548)

این همان کاری است که دکتر احمد صبحی منصور انجام داده است و در کتاب «حد الرده» این گفته حافظ بن حجر را که نقل کردیم، نقل کرده است. و لفظ پیامبر را از آن برداشته است. پس عبارت این چنین شده است:

آنان که پیرو کتاب خدایند در واقع پیرو تمامی اوامر دین می‌باشند.[[549]](#footnote-549)

و این جواب، در واقع جواب بقیه آیاتی است که دشمنان سنت با استناد به آن‌ها به کفایت کردن قرآن و عدم نیاز به حجیت سنت پیامبر و اینکه فقط ذکر قرآن برای زندگی کافیست اشاره می‌کنند. از جمله این آیات:

﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ﴾ [المائدة: 3].

«امروز دینتلت را برایتان کامل کردم».

﴿وَتَمَّتۡ كَلِمَتُ رَبِّكَ﴾ [الأنعام: 115].

«کلام پروردگارت به پایان رسید».

﴿وَٱلَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِٱلۡكِتَٰبِ﴾ [الأعراف: 170].

«و کسانی که به کتاب خداوند تمسک می‌جستند».

﴿أَوَ لَمۡ يَكۡفِهِمۡ أَنَّآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ﴾ [العنکبوت: 51].

«آیا برایشان کافی نیست که ما قرآن را بر شما نازل کردیم».

﴿وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانُ لِأُنذِرَكُم بِهِۦ وَمَنۢ بَلَغَۚ﴾ [الأنعام: 19].

«این قرآن به من وحی شده است تا شما و کسانی را که این ابلاغ به آن‌ها می‌رسد، هشدار دهم».

و شبیه این آیات که در کفایت کتاب خداوند وارد شده‌اند و ما به آن‌ها آگاهی داریم.

همانا قرآن همان اصلی است که شرایع و احکام به آن بر می‌گردند عمل به آن همان عمل به سنت پیامبر می‌باشد که حجیت آن و مصدریت آن پیوسته و ممتد است و آن مانند قرآن غیر خوانده شده است و وحی ذکر شده است.

این فرموده خداوند:

﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٩﴾ [الحجر: 9].

«همانا ما قرآن را بر شما نازل کردیم و خود ما نیز از آن محافظت می‌کنیم».

این همان چیزی است که دشمنان سنت آن را انکار می‌کنند.

مطلب دوم: شبهه اینکه سنت دلیلی است که خداوند حفظ آن را ضمانت کرده است و رد آن

دشمنان سنت پاک پیامبر گمان می‌کنند که اینکه خداوند بزرگ حفظ قرآن را بدون سنت ضمانت کرده است، و به آن آیه احتجاج می‌کنند:

﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٩﴾ [الحجر: 9].

«همانا ما قرآن را بر شما نازل کردیم و ما آن را حفظ خواهیم کرد».

و گفتند اگر سنت دلیل و وحی مثل قرآن باشد؛ پس خداوند بزرگ حفظ آن را نیز ضمانت کرده است.

چنانکه حفظ قرآن کریم را ضمانت کرده است. از کسانی که به این اعتقاد گرویده‌اند؛ دکتر توفیق صدقی[[550]](#footnote-550) و اسماعیل منصور[[551]](#footnote-551) می‌باشند و جمال البنا نیز آن‌ها را تأیید می‌کند[[552]](#footnote-552). و همچنین فرقه اهل قرآن در هند و پاکستان چنین اعتقادی دارند.[[553]](#footnote-553)

جواب:

شکی در آن نیست که منبع این شبهه در حکم «الذکر» است تا جایی که فهم منکرین به حجیت سنت قاصر از این است که مراد از کلمه ذکر در آیه همان قرآن کریم به تنهایی و بدون سنت می‌باشد. و خیر در گفته خداوند «له» یعنی برای او به قرآن بر می‌گردد. و آیه محصور شده است به مقدم شدن حرف جر و مجرور و این محصور بودن یعنی افاده حصر در حفظ قرآن به تنهایی بدون چیزی دیگر.[[554]](#footnote-554)

در رد آن می‌گوئیم: همانا خداوند بزرگ حفظ حدیث‌هایی صحیح پیامبر را نیز ضمانت کرده است. که قرآن کریم و سنت نبی و عقل و تاریخ گواه آن است.[[555]](#footnote-555)

اولاً: دلیل از کتاب خداوند به کافی بودن خداوند به حفظ سنت چنانکه در حفظ قرآن کریم کافی است.

1. آیه مبارکه:

﴿وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلذِّكۡرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيۡهِمۡ﴾ [النحل: 44].

«و ما قرآن را بر تو نازل کردیم تا به مردم بیان کنی آنچه که به آن‌ها نازل شده است».

استاد دکتر محمد سید ندا می‌گوید: در آیات قرآن خداوند بزرگ خبر داده است که سنت روشن‌کننده قرآن است و خداوند حفظ قرآن را ضمانت کرده است و می‌فرماید:

﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٩﴾ [الحجر: 9].

«ما قرآن را بر شما نازل کرده‌ایم و ما آن را حفظ خواهیم کرد».

و این نشان‌دهندة این است که سنت را نیز حفظ خواهد کرد زیرا حفظ بیان شده مسلتزم حفظ بیان به خاطر ارتباط میان آن‌ها می‌باشد.

1. و خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ عَلَيۡنَا جَمۡعَهُۥ وَقُرۡءَانَهُۥ ١٧ فَإِذَا قَرَأۡنَٰهُ فَٱتَّبِعۡ قُرۡءَانَهُۥ ١٨ ثُمَّ إِنَّ عَلَيۡنَا بَيَانَهُۥ ١٩﴾ [القیامة: 17-19].

«در حقیقت گردآوردن و خواندن آن بر عهده ماست پس چون آن را برخواندیم همان گونه خواندن آن را دنبال کن سپس توضیح آن نیز بر عهده ماست».

همانا آن متن صریحی است دلالت می‌کند به اینکه خداوند حفظ سنت را به خاطر اصالت و استقلالش نه به خاطر لزوم و پیروی، ضمانت کرده است زیرا در کلامش بیان قرآن را ضمانت کرده است: ﴿ثُمَّ إِنَّ عَلَيۡنَا بَيَانَهُۥ ١٩﴾ «سپس بیان آن نیز بر عهدة ماست» یعنی بیان قرآن و بیان همانطور که برای پیامبر می‌باشد برای امت بعد از او نیز می‌باشد و بیان قرآن به پیامبر تلقین شده است تا به مردم ابلاغ کند و این همان منظور آیة قبلی است:

﴿وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلذِّكۡرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيۡهِمۡ﴾ [النحل: 44].

«و قرآن را به سوی تو نازل کردیم تا برای مردم بیان کنی آنچه که بر آن‌ها نازل شده است».

و گفتة خداوند:

﴿وَمَآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ ٱلَّذِي ٱخۡتَلَفُواْ فِيهِ﴾ [النحل: 64].

«و ما قرآن را بر تو نازل نکرده‏ایم جز اینکه برای مردم بیان کنی آنچه که در آن اختلاف دارند».

پس سنت پیامبر به این دلیل نزد خداوند دارای مقام و منزلت است. و به معنای وحی غیر خوانده شده می‌باشد و در این گفته ردی است بر آنچه که دکتر اسماعیل منصور پنداشته است پس تبیین قرآن با خود قرآن نازل نمی‌شود اگر نازل می‌شد متن این چنین بود: «ما قرآن و بیانش را به سوی تو نازل کرده‌ایم».[[556]](#footnote-556)

بیان برای امت بعد پیامبر، یعنی حفظ سنتی که پیامبر آن را ابلاغ کرده است.

اگر فتنه‌انگیزان بر اساس این آیه فتنه‌انگیزی کنند که: «بیان آن نیز بر عهده ماست» فقط متوجه خداوند می‌شود نه غیر او والاّ می‌گفت: «بیان آن بر عهدة شماست» و در گفته‌اش: جمع کردن و خواندن آن بر عهده ماست پس چه کسی قرآن کریم را جمع کرده است؟ خداوند با ذات پاکش؟ یا مردانی از خلقش را مقرر کرده است که در رأس آن‌ها کسی است که قرآن بر او نازل شده است و نیز صحابة بزرگوارش و کسی که به نیکی تا روز قیامت از آن‌ها پیروی کند.

همانا در جواب اولی نادانی‌اش برایش کافی است و جواب دومی گفته‌اش باطل است زیرا تبیین کتاب متوجه خداوند است نه پیامبر و امت ما بعد او. و در این گفته ردی است بر آنچه که دکتر اسماعیل منصور پنداشته است که حفظ سنت توسط مردم آن‌ها را با خداوند در قدرتش برای حفظ کتابش مساوی می‌کند پس با این وسیله قدرت خداوند و قدرت مردم مساوی می‌شود.[[557]](#footnote-557)

جناب دکتر محمد سید ندا می‌گوید: این‌ها دو دلیلی هستند برای اینکه خداوند سنت را همانند قرآن حفظ می‌کند و به تحقیق خداوند برای این وعده به حفظ سنت و حمایت از قانونش دلایلی دارد و در وجود مسلمانان عواملی را برای محافظت از سنت و دفاع از آن بر انگیخته است و این دلایل موضوع اهتمام و محل تقدیر و جدیتشان از زمانی که خورشید طلوع کرده تا به امروز بوده است و این که خداوند زمین و آنچه که در آن است را به ارث می‌برد.[[558]](#footnote-558)

امام ابن حزم دلیل سومی از کتاب خداوند برای حفظ سنت را ذکر می‌کند در گفتة خداوند:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡۖ فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۚ ذَٰلِكَ خَيۡرٞ وَأَحۡسَنُ تَأۡوِيلًا ٥٩﴾ [النساء: 59].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خداوند اطاعت کنید و از پیامبر و اولیایتان اطاعت کنید اگر بر سر چیزی نزاع پیدا کردید آن را به سوی خدا و پیامبر ببرید اگر به خدا و روز آخرت ایمان دارید آن بهتر است و زیباترین تأویل است».

امام ابن حزم می‌گوید: این آیه کلی است و برای تمامی قوانین از اول تا آخر می‌باشد و سه اصل را بیان کرده است: که کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا اطاعت کنید. این یک اصل است و آن قرآن است. و همچنین از پیامبر اطاعت کنید این دومین اصل است و آن خبر از پیامبر خداست و گفتة خداوند بزرگ: اولیایتان این سومین اصل است که حکم آن از نظر اجماع به پیامبر بر می‌گردد به نص صریح قرآن در هنگام نزاع اخبار باید به یکی از دو اصلی که اشاره شد رجوع داده شود.

خداوند می‌فرماید: اگر در چیزی نزاع پیدا کردید آن را به سوی خدا و پیامبرش ببرید اگر به خدا و روز آخرت ایمان دارید و دلیل اینکه منظور از این رد همانا بردن به سوی قرآن و اخبار رسول‎خداست این است که خطاب در این آیه متوجه ماست و کل کسانی که خلق می‌شوند و روحشان در جسدشان تا روز قیامت چه جن و چه انس سوار می‌شود. مانند توجه به کسانی که در زمان پیامبر بوده‌اند و تمام کسانی که بعد از او می‌آیند.

به درستی می‌دانیم که راهی برای دیدار پیامبر خدا نیست. اگر فتنه‌انگیزان به قصد فتنه بگویند که خطاب متوجه کسی است که دیدار پیامبر خدا برایش ممکن باشد همین خود به آن‌ها این جسارت را می‌دهد که این سخن را در مورد خدا هم بگویند. اگر چه راهی برای گفتگو با خداوند بزرگ وجود ندارد. این ظن باطل است و مراد از رد که در آیه سابق آن را ذکر کردیم به گفته خداوند بزرگ بر می‌گردد و آن قرآن و نیز به کلام پیامبرش که در مرور زمان نسلی به نسل دیگر نقل شده است. در آیه مذکور یادی از ملاقات حتی به صورت شفاهی وجود ندارد و دلیلی نیز برای آن نیست. همانا در آن فقط امر به رد است و کاملاً معلوم است که این رد تحکیم اوامر خداوند بزرگ و پیامبرش است برون دشواری در تأویل و مخالفتی در ظاهر آن.

قرآن و اخبار صحیح یکی هستند و هر دوی آن‌ها نزد خداوند بزرگ می‌باشند و حکم آن‌ها در باب لزوم پیروی آن‌ها در آیه مذکور یکی است. گفته خداوند:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَلَا تَوَلَّوۡاْ عَنۡهُ وَأَنتُمۡ تَسۡمَعُونَ ٢٠ وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ قَالُواْ سَمِعۡنَا وَهُمۡ لَا يَسۡمَعُونَ ٢١﴾ [الأنفال: 20-21].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید خداوند و پیامبرش را اطاعت کنید و از او روی بر مگردانید در حالی که می‌شنوید. و مانند کسانی مباشید که گفتند شنیدیم و در حالی که نمی‌شنیدند».

و کلام پیامبر کلاً وحی است:

﴿وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلۡهَوَىٰٓ ٣ إِنۡ هُوَ إِلَّا وَحۡيٞ يُوحَىٰ ٤﴾ [النجم: 3-4].

«و از هوای نفس خود پیروی نمی‌کند و آن چیزی جز وحی که به آن وحی شده نمی‌باشد».

و وحی به اجماع تمامی امت قرآن است، و قرآن محفوظ به متن است:

﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٩﴾ [الحجر: 9].

«همانا ما قرآن را نازل کردیم و ما نیز آن را حفظ می‌کنیم».

این درست است که کلام پیامبر خدا در دین وحی از جانب خدا است و شکی در آن نیست و اختلافی میان زبانشناسان و قانونگذاران در اینکه تمام وحی از طرف خداوند بزرگ، نازل شده است پس قرآن نازل شده است. به یقین خداوند تمامی وحی را حفظ کرده است و تمامی آنچه خداوند حفظش را تضمین کرده است ضمانتی است که چیزی از آن ضایع نمی‌شود و تحریف نمی‌شود، اگر غیر این جایز باشد پس گفته خداوند دروغ و تضمینش نادرست است. و این به عقل هیچ عاقلی خطور نمی‌کند. پس دینی که محمد برای ما آورده محفوظ به تولی خداوند بزرگ می‌باشد و برای تمامی کسانی که دین خداوند تا آخر دنیا به آن‌ها ابلاغ می‌گردد محفوظ می‌گردد شما را و کسانی که ابلاغ اسلام به آن‌ها می‌رسد را هشدار می‌دهم! پس اگر آن باشد پس چنان است، به تحقیق ما مطمئن هستیم به اینکه راهی برای از بین بردن سنت رسول‎خدا، و راهی برای اختلاط آن با باطل به نحوی که هیچ کس به درستی نتواند آن را تشخیص دهد وجود ندارد.

اگر آن جایز باشد، پس قرآن غیر محفوظ می‌شود و این فرموده خداوند:

﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٩﴾ [الحجر: 9].

«همانا ما قرآن را نازل کرده‌ایم و آن را حفظ خواهیم کرد».

نیز دروغ و وعده خلافی می‌بود.

و این را هیچ مسلمانی نمی‌گوید: اگر شخصی بگوید: خداوند فقط به قرآن توجه دارد. او قرآن را حفظ خواهد کرد بدون اینکه سایر وحی ما را حفظ کند چون سایر وحی‌ها قرآن نیستند. جواب او را دادیم و قسم به خداوند بزرگ: این گفته دروغ و فاقد دلیل است و تخصیص دادن آن به قرآن بی‌اساس است.

اگر این چنین بود پس این سخن خداوند نیز دروغ می‌بود:

﴿قُلۡ هَاتُواْ بُرۡهَٰنَكُمۡ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ١١١﴾ [البقرة: 111].

«بگو دلایلتان را بیاورید اگر راست می‌گوئید».

و این درست است که او دلیلی براي ادعايش ندارد و راست نمي‏گويد و ذكر اسمی است واقع بر تمام آنچه خداوند بر پیامبرش، نازل کرده است چه قرآن و چه سنت. سنت وحی‏اي است که به وسیله آن قرآن تبیین می‌شود، همچنین خداوند می‌گوید:

﴿وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلذِّكۡرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيۡهِمۡ وَلَعَلَّهُمۡ يَتَفَكَّرُونَ ٤٤﴾ [النحل: 44].

«قرآن را بر تو نازل کردیم تا برای مردم بیان کنی آنچه که بر آن‌ها نازل شده است.»

پس این درست است که پیامبر اسلام مأمور بیان قرآن براي مردم می‌باشد.

در قرآن مسائل زیادی به اختصار آمده‌اند مانند نماز، زکاه، حج و غیره که ما در مواردی نمی‌دانیم خداوند بزرگ در گفته خود ما را به چه چیزی ملزم نموده است، و اما پیامبر آن را برای ما بیان کرده است. اگر بیان پیامبر که سلام و درود خداوند بر او باد نسبت به آن اختصار قرآن غیر محفوظ باشد و ضامنی برای نگهداری آن نباشد به خاطر اینکه از کلام قرآن نیست پس تمامی بهره‌برداریها از قرآن باطل و اکثر قانون‌های فرضی ما نیز باطل می‌شوند و مراد خداوند را به درستی درک نمی‌کنیم. چه بسیار خطاکاران در آن خطا کنند و دروغگویان از روی عمد بر آن دروغ ببندند و از این کار به خداوند پناه می‌برم.[[559]](#footnote-559)

1. امام ابن قیم جوزیه می‌گوید: دلیل چهارمی برای کتاب خداوند به اینکه خداوند بزرگ، سنت را حفظ خواهد کرد در گفته خداوند است که می‌فرماید:

﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗاۚ﴾ [المائدة: 3].

«امروز دینتان را برایتان کامل کردم و نعمتم را برایتان تمام کردم و اسلام را به عنوان دین برایتان برگزیدم».

و نیز:

﴿وَمَن يَبۡتَغِ غَيۡرَ ٱلۡإِسۡلَٰمِ دِينٗا فَلَن يُقۡبَلَ مِنۡهُ﴾ [آل عمران: 85].

«و هر کس غیر از اسلام دینی بپذیرد از او پذیرفته نمی‌شود».

و می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلدِّينَ عِندَ ٱللَّهِ ٱلۡإِسۡلَٰمُۗ﴾ [آل عمران: 19].

«به درستی دین نزد خداوند همان اسلام یعنی تسلیم شدن است».

ابن قیم جوزیه می‌گوید: به کسی که جایز می‌داند که آنچه خداوند به پیامبرش در بیان قوانین اسلام امر کرده است غیر محفوظ است و تغییر در آن را جایز می‌داند و اختلاط قرآن به موضوعاتی دروغين، اختلاطی که اصلاً جدا شدنی نیست می‌گوئیم که خداوند ما را از کامل بودن دینمان با خبر کرده است و اسلام را به عنوان دین برایمان قرار داده است و پذیرش هر دینی غیر از اسلام را منع کرده است. آیا تمام آن برای ما و بر ضد ما و تا روز قیامت باقی می‌ماند؟ یا اینکه آن فقط برای صحابه است؟ یا نه برای صحابه و نه برای ما و چاره‌ای نیست جز اینکه این وجه برای کسی باشد.

پس اگر گفتند: نه برای صحابه است نه برای ما، پس گوینده این سخن کافر است به دلیل تکذیب آشکار خداوند، و این را هیچ مسلمانی نمی‌گوید. و اگر گفتند: بله تمامی آنچه برای ماست و برای ما نیست و تا روز قیامت نیز باقی است؛ به ناچار به گفته ما کشیده شده‌اند و این درست است که قوانین اسلام همگی کامل و نعمت بر ما نیز تمام است.

این دلیل ضروری و قاطع است به اینکه تمام آنچه پیامبر گفته است در دین و در بیان آنچه مورد نیاز ماست محفوظ است و هرگز با چیزی غیر از خودش آمیخته نمی‌شود.

و اگر گفتند: آن فقط برای صحابه است: باطل است و گفته خداوند را به ادعای دروغ تخصیص داده‌اند با وجود خطاب خداوند به آیات قرآن برای مسلمانان تا ابد، آن‌ها التزام می‌کنند به اینکه دین اسلام کامل نیست در حالی که خداوند از اسلام به عنوان دین برایمان راضی است وآن را برای ما حفظ نکرده است و ما را الزام می‌کند به آنچه نمی‌دانیم که بیابیم و بر ما پیروی از دروغ زنادقه را فرض می‌کنند دروغی که آن را به زبان پیامبر بسته‌اند. و توهم به اینکه آنچه پیامبرشان نقل نکرده اگرچه درست باشد جزو دین اسلام نیست بلکه آن ابطال دین اسلام است و اگر این – پناه می‌برم به خدا از اینکه این چنین باشد – در دین ما باشد مانند دین یهود و نصاری که خداوند خبر داده است که آن‌ها خودشان آن را نوشته‌اند و گفتند: این از طرف خداست.

و ما اطمینان داریم به اینکه گفته خداوند درست است:

﴿فَهَدَى ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لِمَا ٱخۡتَلَفُواْ فِيهِ مِنَ ٱلۡحَقِّ بِإِذۡنِهِۦۗ﴾ [البقرة: 213].

«پس خداوند آنان را که ایمان آورده بودند به توفیق خویش به حقیقت آنچه که در آن اختلاف داشتند هدایت کرد».

خداوند ما را به حق هدایت کرده است پس این درست است که بجای آنچه که پیامبر گفته است هدایت خداوند نسبت به ما بوده است و این حقی است که خداوند آن را حفظ کرده است و می‌گوید:

﴿فَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ ٱللَّهِ تَبۡدِيلٗاۖ وَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ ٱللَّهِ تَحۡوِيلًا ٤٣﴾ [فاطر: 43].

«همانا برای سنت خدا تبدیلی نمی‌یابی و هرگز برای سنت خدا دگرگونی نخواهی یافت».

و می‌گوید برای کلمات خدا تبدیلی نمی‌یابی پس اگر این جایز باشد که آنچه راویان دین نقل کرده‌اند خداوند بر ما فرض کرده است که گفته‌هایشان را قبول کنیم و بر آن عمل کنیم و بر اینکه سنت خدا و بیان پیامبر ممکن است در چیزهائی تغییر و تحول یابد. پس اخبار خداوند بزرگ به اینکه در سنت تبدیل و تحویلی نیست دروغ می‌شود و این همان چیزی است که مسلمان آن را جایز نمی‌داند پس این واقعاً درست است و شکی در آن نیست که تمام سنتی که خداوند برای پیامبرش سنت قرار داد و رسول‎خدانیز آن را برای امتش سنت کرده امکان تغییر و تحول در آن نیست و این را باید معتمدان در دین نقل کنند و واجب است که بدانیم به اینکه این گفته حقی است که از طرف خداوند آمده است.

دوم: دلیل از سنت پاک پیامبر بر اینکه خداوند برای حفظ سنت پیامبر کافیست، این گفته پيامبر است كه مي فرمايد: شما را به پرهیزکاری و تقوای خداوند و شنیدن و اطاعت کردن او وصیت می‌کنم و اگر فرد حبشی باشد. همانا کسانی که بعد از من زندگی می‌کنند اختلافات زیادی برایشان پیش می‌آید[[560]](#footnote-560). پس بر شما واجب است که به سنت من و سنت خلفای راشدین روی آورید و به آن تمسک جویید و با اصرار بر آن پند و موعظه کنید و شما را هشدار می‌دهم از بدعت در دين، هر بدعت و نوآوری در دين گمراهی است[[561]](#footnote-561). و گفته‌اش: در میان شما دو چیز را ترک می‌کنم که با آن دو هرگز گمراه نمی‌شويد. کتاب خدا یعنی قرآن و سنت، این دو هرگز او هم جدا نمی‌شوند تا اینکه بر حوض وارد شويد[[562]](#footnote-562). در این احادیث و احادیثی که در مبحث سوم خواهند آمد، پیامبر خبر می‌دهد به اینکه سنت پاکی دارد که آن را برای مردم گذاشته است. و آن‌ها را تشویق می‌کند که به آن تمسک جویند. و با اصرار به آن بچسبند. در پیروی از آن هدایت و در ترک آن گمراهی است.

پس اگر سنتِ پاکش غیر محفوظ باشد یا امکان تحریف و تبدیل در آن وجود داشته باشد در این صورت درست و نادرست آن تشیخص داده نمی‌شود و امتش بعد از او آنچه را که طالب آن هستند تا به آن تمسک جویند، را پیدا نمی‌کنند.

گفته‌اش مخالف حقیقت می‌شود و این در حق پیامبر ظلم است چون او دستور به تمسک جستن به سنت را داده است و این دلالت بر این دارد که سنت محفوظ خواهد ماند بر اساس فرموده خداوند:

﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٩﴾ [الحجر: 9].

«ما قرآن را بر تو نازل کردیم وآن را برای تو حفظ خواهیم کرد».

و این اخبار از غیب رسیده و صادق می‌باشد.

سوم: دلیل عقلی این است که خداوند بزرگ حفظ سنت پیامبرش را ضمانت کرده است.

دکتر رئوف شبلی می‌گوید: این احتمال به عقل نمی‌رسد که منظور از ذکر به تنهایی قرآن کریم باشد. به دو دلیل:

1. اگر منظور از کلمه ذکر فقط قرآن باشد. قطعاً به این لفظ تصریح می‌نمود، چنانکه در بیشتر موضوعات به تصریح سخن گفته است. مانند:

﴿إِنَّ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ يَهۡدِي لِلَّتِي هِيَ أَقۡوَمُ﴾ [الإسراء: 9].

«این قرآن هدایت می‌کند به آنچه که برتر و بهتر است».

و یا:

﴿بَلۡ هُوَ قُرۡءَانٞ مَّجِيدٞ ٢١ فِي لَوۡحٖ مَّحۡفُوظِۢ ٢٢﴾ [البروج: 21-22].

«بلکه آن قرآن ارجمند است و در لوح محفوظی قرار دارد».

و همچنین:

﴿وَلَقَدۡ يَسَّرۡنَا ٱلۡقُرۡءَانَ لِلذِّكۡرِ فَهَلۡ مِن مُّدَّكِرٖ ١٧﴾ [القمر: 17].

«قطعاً قرآن را برای پند گرفتن آسان کرده‌ایم».

1. اگر منظور از کلمه ذکر فقط قرآن باشد که ضمیر به آن برمی‌گردد یعنی با ضمیر تعبیر شده است (همانا آن را نازل کرده‌ایم) در ابتدای سوره نیز آمده و یادی است از قرآن: ﴿تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱلۡكِتَٰبِ وَقُرۡءَانٖ مُّبِينٖ ١﴾ این است آیات خدا و کتاب روشنگر[[563]](#footnote-563). تعبیر آن به خیر از نظر لغوی بهتر است. این از بدیهیات است و با منزلت قرآن موافق است و صفت عربی را بیان می‌کند.

بنابراین: از نظر عقل این احتمال درست نیست که منظور از کلمة ذکر فقط قرآن کریم باشد بلکه تفسیر ذکر به قرآن احتمالیست که از عقل دور است. به دلیل عدم وجود جایگزینی برای این تفسیر بهتر است این دو امر گذشته را به دلیل منزلت و شناخت نحوی آن‌ها در این باره بپذیریم. درباره این تغییر یکی از دو احتمال زیر نزدیک است:

اول: منظور از ذکر رسالت و شرفی است که رسول‎خداشایستة آن است و به وسیلة آن نزول پیامبر و قرآن وصف شده است. نزد ما این احتمال از نظر عقلی بیشتر جلوه می‌کند در ابتدای سورة حجر سخن از گفته‌های دشمنان کافر پیامبری و اتهامات آن‌ها نسبت به پیامبر است که خداوند از زبان آن‌ها چنین می‌گوید:

﴿وَقَالُواْ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِي نُزِّلَ عَلَيۡهِ ٱلذِّكۡرُ إِنَّكَ لَمَجۡنُونٞ ٦ لَّوۡ مَا تَأۡتِينَا بِٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ ٧ مَا نُنَزِّلُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةَ إِلَّا بِٱلۡحَقِّ وَمَا كَانُوٓاْ إِذٗا مُّنظَرِينَ ٨ إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٩﴾ [الحجر: 6-9].

«و گفتند ای کسی که قرآن بر او نازل شده است به یقین تو دیوانه‌ای اگر راست می‌گوئی چرا فرشته‌ای را پیش ما نمی‌آوری. فرشتگان را جز به حق فرو نمی‌فرستیم و در آن هنگام دیگر مهلت نیابند بی‌تردید ما این قرآن را به تدریج نازل کرده‌ایم و قطعاً نگهبان آن خواهیم بود».

دو آیه اولی تصویر دروغ اتهامات کافران بود و و دو آیه بعدی این اتهامات را رد می‌کرد و حفظ رسالت و شرفی که بر پیامبر خدا نازل شد را بر می‌شمارد.

و فرموده خداوند برای این احتمال جایگزین می‌شود:

﴿وَإِنَّهُۥ لَذِكۡرٞ لَّكَ وَلِقَوۡمِكَۖ وَسَوۡفَ تُسۡ‍َٔلُونَ ٤٤﴾ [الزخرف: 44].

«به راستی قرآن برای تو و برای قوم تو مایة تذکری است و به زودی دربارة آن از شما سؤال خواهد شد».

پس ضمیر«انه» در آیه به ما قبل بر می‌گردد:

﴿فَٱسۡتَمۡسِكۡ بِٱلَّذِيٓ أُوحِيَ إِلَيۡكَۖ﴾ [الزخرف: 43].

«پس به آنچه که به سوی تو وحی شده است چنگ در زن».

این دلیل به صراحت بیان می‌کند منظور آن شرف و بزرگواری است مخصوصاً قبل از آن این چنین ذکر شده است:

﴿وَقَالُواْ لَوۡلَا نُزِّلَ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانُ عَلَىٰ رَجُلٖ مِّنَ ٱلۡقَرۡيَتَيۡنِ عَظِيمٍ ٣١﴾ [الزخرف: 31].

«و گفتند چرا این قرآن بر مردی بزرگ از این دو شهر فرود نیاورد».

پس قرآن ابتدا با متن و پس با وحی آن را یادآوری کرد و آن را این چنین وصف کرد که آن برای پیامبر و قومش تذکری است و این از نظر عقلی قویتر است که مراد از ذکر در سورة حجر رسالت و شرف است.

دوم: منظور از ذکر به طور کلی شریعت است و این احتمال را قوی می‌کند که آنچه که این سوره از این آیه به بعد بحث می‌کند موضع‌گیری مردمان گذشته در برابر پیامبرانشان می‌باشد خداوند می‌گوید:

﴿وَلَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ فِي شِيَعِ ٱلۡأَوَّلِينَ ١٠ وَمَا يَأۡتِيهِم مِّن رَّسُولٍ إِلَّا كَانُواْ بِهِۦ يَسۡتَهۡزِءُونَ ١١ كَذَٰلِكَ نَسۡلُكُهُۥ فِي قُلُوبِ ٱلۡمُجۡرِمِينَ ١٢ لَا يُؤۡمِنُونَ بِهِۦ وَقَدۡ خَلَتۡ سُنَّةُ ٱلۡأَوَّلِينَ ١٣﴾ [الحجر: 10-13].

«و ما برای گروه‌های پیش از تو نیز پیامبرانی فرستادیم و هیچ پیامبری برایشان نیامد جز آنکه او را به مسخره گرفتند بدین گونه این مسخره را در دل بزه‌کاران راه می‌دهیم که به او ایمان نمی‌آورند راه و رسم پیشینیان پیوسته چنین بوده است».

پیامبران مردم را به شریعت مکلف می‌کردند و منظور از شریعت کتاب خدا و سنت پیامبر است و کسانی که اوضاع امت‌ها با پیامبران را دیده‌اند می‌دانند که استدلال و احتجاج کافران با پیامبران همگی پیرامون تکلیفی است که بر اساس منبع آن که قرآن و سنت است می‌باشد و خداوند از طریق وحی نازل کرده است. سنت مخصوص پیامبر نیست چنان که آن را در مبحث سوم اگر خدا بخواهد ذکر خواهیم کرد.

آن آیه ما را بر امر مهمی آگاه می‌کند: اگر چه کار در امت‌های گذشته منتهی می‌شد به اینکه شریعت بعد از درگیری شدیدی که میان پیامبران و امت‌هایشان به وجود می‌آمد از بین برود اما این شریعت که قرآن و سنت است چنان که خداوند وعده داده است آن را تا قیامت از نیرنگ دشمنانش و دشمنان دینش حفظ خواهد کرد:

﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٩﴾ [الحجر: 9].

«همانا ما قرآن را به تدریج نازل کردیم و آن را حفظ خواهیم کرد».

بنابراین منظور از کلمه ذکر در آیه شریعت است و نیز (له) (برای او) به شریعت بر می‌گردد به منبع آن که قرآن و سنت مطهر می‌باشد.[[564]](#footnote-564)

گفتم: آنچه که برای این احتمال دوم جایگزین می‌شود: تفسیر امام شاطبی برای حفظ مضمون در آیه به اینکه اصول شریعت و فروع آن را حفظ کرده است و می‌گوید: بخش‌هایی از علم اصل هستند و بخش‌هایی دیگر غیر اصل و بخش‌هایی دیگر نه اصل هستند و نه فرع که به سه قسمت تقسیم می‌شوند:

قسم اول: او اصل و معتمد است و کسی است که منبع یادگیری است و مقاصد دانایان به او بر می‌گردد. آن قطعه‌ای از چیزی نیست که به اصل خود برگردد. پس شریعت مبارک محمدی مقام و منزلتی بر این وجه می‌باشد. بنابراین این وجه در اصول و فروع محفوظ می‌باشد. چنانکه خداوند بزرگ فرموده:

﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٩﴾ [الحجر: 9].

«همانا ما قرآن را به تدریج فرستادیم و آن را حفظ خواهیم کرده».

زیرا به حفظ مقاصدی بر می‌گردد که صلاح دو دنیا در آن است: آن ضروریات و نیازها و نیکویی‌ها و مکمل آن‌ها و مکمل اجزاي آن که همان اصول شریعت می‌باشد. و دلیل ثابتی بر ارزش و اعتبارش بنا شده است و سایر فروع به آن استناد داده می‌شود و اشکالی نیست در اینکه این علم اساسی محکم و ارکانی ثابت داشته باشد.[[565]](#footnote-565)

دکتر رئوف شبلی می‌گوید: اما ممکن است که گفته شود: چگونه ضمیر به قرآن و سنت بر می‌گردد در حالی که غیر از قرآن در آن ذکر نشده است. ما در قرآن می‌یابیم استفاده‌هایی از ضمیر شده که از مفهوم متن و دلایل گفته‌ها فهمیده می‌شود. سخن خداوند به این شهادت می‌دهد:

﴿إِنَّآ أَنشَأۡنَٰهُنَّ إِنشَآءٗ ٣٥ فَجَعَلۡنَٰهُنَّ أَبۡكَارًا ٣٦ عُرُبًا أَتۡرَابٗا ٣٧﴾ [الواقعة: 35-37].

«ما آن‌ها را پدید آورده‌ایم پدید آوردنی، و ایشان را دوشیزه گردانیدیم، شوی دوست همسال».

آن صفات حوری‌های بهشت می‌باشد با وجود اینکه برای آن‌ها نامی در قسمت اصحاب یمین در سوره واقعه نیامده است. اما ظاهر کلی سوره و آنچه در قسمت‌های گذشته ذکر شده این درک را به ذهن می‌آورد که ضمیر به امری مفهوم و قرینه و شیوه کار بر می‌گردد.

بنابراین استفاده قرآن از ضمیر این استشهاد را مستند می‌سازد و خداوند نیز می‌فرماید:

﴿فَقَالَ إِنِّيٓ أَحۡبَبۡتُ حُبَّ ٱلۡخَيۡرِ عَن ذِكۡرِ رَبِّي حَتَّىٰ تَوَارَتۡ بِٱلۡحِجَابِ ٣٢﴾ [ص: 32].

«پس گفت همانا من دوستی اسبان را بر دوستی خداوند ترجیح دادم تا اینکه خورشید در حجایش پوشیده شد».

در گفته‌اش: (تورات ← پوشیده شد) ضمیر فاعلی است به خورشید بر می‌گردد با توجه به اینکه در متن سوره به آن اشاره نشده است و اما ظاهر کلی این را به ذهن می‌آورد که ضمیر به خورشید بر می‌گردد. در سورة حجر از این نوع ضماير زیاد است و تمامی این استفاده شده‌ها در قرآن تزکیة زبان است و اعراب قرآنی آن را تقویت می‌کند. پس جايی برای اعتراض نیست و بهتر است که ذکر به شریعت قرآن و سنت تعبیر شود.[[566]](#footnote-566)

گفتم: و در آن ردی است بر آنچه که دکتر اسماعیل منصور به دروغ پنداشته است به اینکه: اگر سنت جزئی از قرآن باشد لازم است حکم آن به صراحت بیان شده باشد و ابهام در آن درست نیست علاوه بر اینکه کلمة ذکر به صراحت آمده است تا دلالت کند بر اینکه قرآن بدون نزاع و درگیری است چنان که در گفته خداوند آمده:

﴿وَهَٰذَا ذِكۡرٞ مُّبَارَكٌ أَنزَلۡنَٰهُۚ أَفَأَنتُمۡ لَهُۥ مُنكِرُونَ ٥٠﴾ [الأنبیاء: 50].

«این قرآن مبارکی است که آن را نازل کرده‌ایم آیا آن را انکار می‌کنید».

و همچنین:

﴿ذَٰلِكَ نَتۡلُوهُ عَلَيۡكَ مِنَ ٱلۡأٓيَٰتِ وَٱلذِّكۡرِ ٱلۡحَكِيمِ ٥٨﴾ [آل عمران: 58].

«آن قرآنی است که ما آن را از آیات و قرآن حکم‌آمیز بر تو می‌خوانیم».

و غیر از آن‌ها آیاتی که به آن‌ها استدلال می‌شود به اینکه ذکر قرآن کریم به تنهایی است[[567]](#footnote-567). و ما براي شما ثابت می‌کنیم که دشمنان حجیت سنت به اینکه منظور از ذکر، تنها قرآن کریم است و ضمیر در آن آیه به قرآن بر می‌گردد که مراد آن کلمه ذکر است و اما حصری که به آن استدلال می‌کنید به اینکه سنت پاک در دایرة حفظ به دلیل اقتصار آن به قرآن وارد نشده است و به وسیلة این حصر عدم درستی احتجاج به سنت را اراده می‌کنید و آن را منبع قانونگذاری نمی‌دانید.

این حصر حصری حقیقی نیست بلکه حصری ادعائی‏ا‌ست و دلیل آن این است که خداوند بزرگ چیزهای زیادی را حفظ کرده است از جمله:

1. خداوند بزرگ آسمان‌ها و زمین را حفظ کرده است از اینکه بیفتند چنان که گفته است:

﴿۞إِنَّ ٱللَّهَ يُمۡسِكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ أَن تَزُولَاۚ وَلَئِن زَالَتَآ إِنۡ أَمۡسَكَهُمَا مِنۡ أَحَدٖ مِّنۢ بَعۡدِهِۦٓۚ إِنَّهُۥ كَانَ حَلِيمًا غَفُورٗا ٤١﴾ [فاطر: 41].

«همانا خدا آسمانها و زمين را نگاه مى‏دارد تا نيفتند و اگر بيفتند بعد از او هيچ كس آن‌ها را نگاه نمى‏دارد اوست بردبار آمرزنده.»

1. خداوند بزرگ پیامبرش را از کشتن حفظ کرده است چنان که می‌گوید:

﴿وَٱللَّهُ يَعۡصِمُكَ مِنَ ٱلنَّاسِۗ﴾ [المائدة: 67].

«و خداوند تو را از گزند مردم در امان می‌دارد».

اگر حقیقت قصر از بین برود تمامی آنچه که بر آن وارد شده است از بین می‌رود و آن اعتراف نکردن به حجیت سنت پاک است[[568]](#footnote-568) دکتر عبدالغنی عبدالقادر می‌گوید: حصر نسبت به یک چیز مخصوص احتیاج به دلیل و قرینه بر این چیز مخصوص دارد و هیچ دلیلی بر آن نیست چه اینکه سنت باشد یا غیر آن.

تقدیم جار و مجرور برای حصر نیست بلکه برای تناسب آیات است اگر در آیه حصر به چیز مخصوصی شده باشد آن چیز سنت است زیرا حفظ قرآن وابسته به حفظ سنت است و برای آن به منزله قلعه‌ای راسخ و زره‏ای محکم، نگهبان مطمئن، شارحی مبین و جزئی کردن کلیات و تفسیر کردن مشکلات و توضیح ابهامات و بسط‌دهنده مختصرات می‌باشد و یاوه‌گوئی یاوه‌گویان را بر طرف می‌کند و تأویلشان بر حسب هوی و اهدافشان و آنچنان که رؤسا و شیاطین از آن‌ها می‌خواهند را بی‌اثر کند پس حفظ سنت دلیل حفظ قرآن و نگهداری از سنت نگه‌داری از قرآن است.[[569]](#footnote-569)

چهارم: دلیل تاریخی وجود دارد بر اینکه خداوند بزرگ به تنهایی سنت را حفظ می‌کند چنانکه قرآن کریم را حفظ می‌کند.

اگر دشمنان اسلام حوادث و تاریخ و سیره پاک پیامبر را بررسی کنند برایشان معلوم می‌شود که شک و تردیدی در این باره نیست که سنت مصطفی به عنایت و توجه خاص نزد مسلمانان رسیده که سیره هیچ بزرگی از بزرگان، قهرمانی از قهرمانان، رئیسی از رئیسان، پادشاهی از پادشاهان به این حد نرسیده است. زیرا پیامبر در واقع یک انسان عادی یا پیامبری عادی نیست و هيچ رهبری در اخلاق و صفات انسانی شبیه او نيست بلکه او افقی است که هيچ افقی نزدیک او نیست بنابراین او الگو و نمونه و چراغی روشن است.[[570]](#footnote-570)

این حقیقت را اصحابش و تابعان و مسلمانان بعد از او درک کرده‌اند پس به نقل و تدریس و تدوین و حفظ و مطابقت تمامی گفته‌های پیامبر پرداختند. حتی به کارها و اعمال او را نوشته و حرکات و سکنات پیامبر تمامی زندگی و کلیات و جزئیات در عبادات و معاملات در صلح و جنگ، خواب و بیداری را نقل کرده‌اند و حتي آن آداب معاشرت ایشان که ما در اسرار زندگیمان بکار می‌بندیم. غیر از آن سیره هیچ کس از افراد بشر مانند او نیست و از آن بهره‌ای نبرده است.

و این به قوت اشاره می‌کند به اینکه خداوند حفظ سنت را ضمانت کرده است و برای اینکار مردانی را که عمرهایشان را در راه نگهداری آن فنا کرده‌اند، گماشته است. در حالیکه برای تدوین، حفظ و شرح و تشخیص درست از نادرست شب بی‌خوابی کشیده‌اند. و آن را در قلب‌های مطمئن و باطن کتاب‌هایشان نگهداری می‌کنند. و همین برای حفظ کتابش کفایت می‌کند. گفته خداوند به اینکه:

﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٩﴾ [الحجر: 9].

«همانا ما قرآن را به تدریج نازل کرده‌ایم و از آن حفاظت می‌نمائیم».

سنت نبوی مشتمل است بر اینکه خداوند راویان مطمئن و امامان اعلام را برای حفظ سنت مقدر کرده است چنانکه راویانی را برای کتاب خود مقدر کرده است به اینکه خداوند زمین و آنچه در آن است را به ارث می‌برد.

اگر اراده خداوند به حفظ سنت نبود طعنه‌هایی که نسبت به آن از طرف دشمنان می‌شد آن را از بین می‌برد و شر‌هایی که برایش درست کرده‌اند و به وسیله آن نسبت به سنت اراده سوء کردند. پس خداوند آن‌ها را از زیانکاران قرار داد چون خداوند برای سنت مردان با وفا در هر عصری و در هر نسلی و در تمام مکان‌ها قرار داده است.[[571]](#footnote-571)

در پایان ما راهی نداریم جز اینکه در کار مردمانی که آزادیشان را طنابی در گردن قرآن و احکامش قرار دادند قبل از اینکه آزادیشان را در راه مقتضیات سنت و احکامش قرار دهند شک و تردید کنیم. اما برایشان دشوار بود که مردم را از قرآن کریم و تعلیماتش خارج سازند.

پس آن را به قرآن کریم اضافه کرده‌اند آنچه که ضمانتی برایش نیست مگر آنچه هوای نفسشان می‌خواهد و با امیال و اهدافشان موافق باشد و هدفشان اين است که سنت را از سر راهشان دور کنند و رابطه تفسیر و تکامل و بیان میان خود و قرآن را قطع نمایند.

بعضی از زنادقه و خوارج در عصرهای گذشته بر آنان پيشي گرفته‏اند. حال وضعیت آن‌ها بهتر از کسانی که آشکارا کفر و سرکشی و جنگ با کتاب خدا داشتند، نبود و ملت مسلمان از خطر آن‌ها دوری می‌کرد بیشتر از آنکه از ابراز کفر از طرف کافر و فسق از طرف فاسق پرهیز می‌کردند.

بله منحصر كردن حفظ و نگهداري تنها در کتاب خداوند نظر گروهی است که خلافی در آن‌ها نیست که این‌ها از راه سنت پاک خارج شده‌اند و اینکار آن‌ها منجر به جدا شدن آن‌ها از امت می‌باشد و قرآن را به غیر آنچه خداوند واجب کرده است تفسیر می‌کنند و گمراه ‌شدند و گمراه مي‏كنند.

**خداوند تبارک و تعالی عالمتر است و بهتر می‌داند.**

مبحث دوم: شبهاتی که بر احادیثی از سنت پیامبرع بنا شده‌اند

مقدمه

بعد از اینکه دشمنان سنت پاک تلاش کردند تا معانی بعضی از آیات قرآن را تغییر دهند و با این تغییر به درستی احتجاج به سنت پیامبر استدلال ‌نمایند که ما اینجا آن‌ها را به نام سنت و نصوص آن می‌یابیم که به وسیله سنت بر انکار حجیت آن استشهاد می‌نمایند و به حرصشان بر سنت تظاهر می‌کنند. آن‌ها با انکار حجیت سنت نسبت به مؤمنانی که سنت را حجت می‌دانند، حریص‌ترند.[[572]](#footnote-572)

این چنین فتنه‌انگیزان قضیه را بر عکس کرده‌اند و در سنت پاک پیامبر نظر انداخته‌اند. آنچه ادعا می‌کنند با آنچه پذیرفته‌اند یکسان نیست. و بر آن اعتراض می‌کنند و با وجود ضعف سند و مدارک به آن احتجاج می‌کنند.[[573]](#footnote-573) این کار با جهالتش خطرناک‌ترین منطق معکوس است که ممکن است در دلایل از بین بردن اصل و اساس چیزی بکار برود زیرا ممکن است در آمیخته شدن خطا و یاوه‌گویی در احادیث، خطر پذیرش احادیث باطل از جانب مسلمانان به صورت غیرعمدی اتفاق بیفتد و آن را به پیامبر نسبت دهند. پس با این کار خطر از بین رفتن احادیث درست و پذیرش احادیثی که از روی هوا و هوس قرار داده شده است، ممکن است.[[574]](#footnote-574)

همانا قبول احادیث دروغین چيزهايي را در دین داخل می‌کند که از آن نیست، و رد احادیث درست چيزهايي را از دین خارج می‌کند که جزو آن است. بدون شك هر دوی آن‌ها مردود و ناپسند هستند چه پذیرفتن باطل و چه رد کردن حق.[[575]](#footnote-575)

برای دشمنان سنت طاهره شبهه‌هایی بر عدم حجیت سنت وجود دارد که بر احادیث دروغ و ضعیف بنا شده است. و دیگری آیات درستی که دلایل ضعیفی برای آن می‌آورند.

پس آن شبهات را در سه مطلب ذکر می‌کنیم:

مطلب اول: شبهه قرار دادن سنت پیامبرع بر قرآن کریم و رد آن

دشمنان سنت پیامبرع بر عدم حجیت سنت با احادیثی که زنادقه وضع کرده‌اند احتجاج می‌نمایند. گمانشان بر این است که باید تمام آنچه كه از پیامبرع روایت شده است بر کتاب خدا عرضه گردد اگر موافق قرآن بود، حجت است و تمسک به آن ضروری است، و اگر با کتاب مخالف بود اگر چه مخالفت ظاهری که جمع آنان ممکن باشد، باطل و مردود می‌باشند و پیامبرع آن‌ها را نگفته است و سنت نیست. از جمله احادیثی که به آن استناد می‌کنند:

1. آنچه از او روایت شده که همانا او یهود را فرا خواند از آن‌ها پرسید پس آن‌ها نیز با او گفتند تا اینکه عیسی را تکذیب کردند. پس پیامبرع بالای منبر رفت و خطاب به مردم گفت: هر حدیثی که به من نسبت داده شد، اگر موافق قرآن باشد از من است و هر آنچه مخالف قرآن به شما رسید از من نیست.
2. و نیز فرموده است: همانا من چیزی حلال نمی‌کنم جز آنچه که خداوند در کتابش حلال کرده است. و حرام نمی‌کنم مگر آنچه خداوند در کتابش حرام کرده است. و در روایتی آمده: مردم آرامش نمی‌یابند جز به این چیز، همانا من برایشان حلال نمی‌کنم مگر آنچه خداوند حلال کرده است و حرام نمی‌کنم مگر آنچه خداوند حرام کرده است.
3. بعضی از صحابهش از پیامبر پرسیدند. آیا وضو گرفتن کسی که استفراغ کند لازم است؟ پس جواب داد: اگرواجب باشد در کتاب خدا خواهید یافت.
4. و حدیث دیگر سنت دو سنت است: سنتی در فرض‌ها و سنتی در غیر فرض‌ها، سنتی که در واجبات است اصل آن در کتاب خداوند است که پیروی آن هدایت و ترک آن گمراهی است. سنتی که اصل آن در قرآن نیست. پیروی از آن بهتر است و ترک آن گناه نیست.

از ميان قدما، شیعه دوازده امامی چنانکه کلینی در کتاب الکافی[[576]](#footnote-576) آن را روایت کرده و رافضیون و زنادقه چنانکه حافظ سیوطی در مفتاح الجنه[[577]](#footnote-577) حکایت کرده است و طائفه‌ای که تمامی اخبار را رد کرده و ناظر به امام شافعی و از پیروانش[[578]](#footnote-578) می‌باشد، و اهل رأی چنانکه احمد امین در فجر الاسلام بیان کرده است[[579]](#footnote-579) و معتزله یکی از اصول خمسه نزد امام قاسم بن اسماعیل الرسی چنانکه در اصول معتزله گذشت[[580]](#footnote-580) و از علمای جدید دکتر توفیق صدقی[[581]](#footnote-581) و یحیی کامل احمد[[582]](#footnote-582) به حدیث اول استدلال می‌کنند و دکتر توفیق صدقی[[583]](#footnote-583) و استاد جمال البنا[[584]](#footnote-584) به حدیث دوم استناد می‌کنند. و دکتر توفیق صدقی[[585]](#footnote-585) به حدیث سوم استناد می‌کند.

استاد جمال البنا به حدیث چهارم نیز استدلال می‌کند[[586]](#footnote-586). چنانکه عبدالله بن ابی اوفی[[587]](#footnote-587) نیز به حدیث کافی بودن قرآن در ماجرای بیماری پیامبر هنگام مرگش[[588]](#footnote-588) و نقل گفته حافظ بن حجر که بیان آن گذشت استناد می‌کند چنانكه هدف از احادیث منقول از پیامبرع و صحابه به کافی بودن کتاب خداوند به تنهایی،[[589]](#footnote-589) ذکر شد.

دلیل منکرین به حجیت سنت پیامبرع از روایات گذشته این است: آن‌ها می‌خواهند که بر قرآن احادیث را عرضه نمایند اگر موافق قرآن باشند پس سنت هستند و این سنت فقط برای تأکید می‌باشد در حالی که حجت اصلی قرآن است و آن‌هایی که در اثبات حکم شرعی جدید، مخالف قرآن هستند پس سنت نیستند و پیامبرع آن را نگفته است و حجت نیست.

محمد نجیب می‌گوید: اگر سنت و گفته پیامبرع با سنت خدا و گفته‌اش یکی باشد پس پیروی از سنت پيامبرع براي پيرو آن به منزله اين است كه آن نیکوتر از سنت خدا است و حدیث بهتري از حدیث خداوند می‌باشد و در این چیزی جز دروغ به خداوند نیست. خداوند می‌فرماید:

﴿ٱللَّهُ نَزَّلَ أَحۡسَنَ ٱلۡحَدِيثِ كِتَٰبٗا مُّتَشَٰبِهٗا مَّثَانِيَ تَقۡشَعِرُّ مِنۡهُ جُلُودُ ٱلَّذِينَ يَخۡشَوۡنَ رَبَّهُمۡ﴾ [الزمر: 23].

«خدا زيباترين سخن را [به صورت] كتابى متشابه متضمن وعد و وعيد نازل كرده است آنان كه از پروردگارشان مى‏هراسند پوست بدنشان از آن به لرزه مى‏افتد.»

و این ما را منع می‌کند از اینکه سنتی غیر از سنت خدا و حدیثی غیر از حدیث او بر گزینیم و اگر این موافق با کلام خداوند باشد پیروی از آن در دین لازم است اما اگر سنت و حدیث موافق کلام و سنت خدا نباشد پس ممکن نیست که مسلمان به آن عمل کند یا آن را بپذیرد.[[590]](#footnote-590)

دکتر احمد صبحی منصور می‌گوید: با اهمیت مناقشه به قرآن برای تمامی آنچه در احکام فقهی و روایات خرافی آمده است.[[591]](#footnote-591)

استاد جمال البنا می‌گوید: اقوالی هستند که قرآن آن‌ها را نیاورده است. ما بر آن‌ها در روشنایی قرآن حکم می‌کنیم پس آنچه با قرآن مخالف نیست پذیرفته می‌شود و آنچه با آن مخالف است دور اندخته می‌شود. تحریم ازدواج با عمه و خاله و تحریم گوشت خر اهلی از اموری هستند که مانعی در آن‌ها دیده نمی‌شود و مقایسه درستی در آن‌ها می‌یابیم.[[592]](#footnote-592)

و این چنین دشمنان سنت در عرضه سنت بر قرآن کریم قاعده‌ای را بکار می‌گیرند که از آن قاعده برای شک در حجیت سنت پاک و نابود کردن آن استفاده می‌کنند و آن‌ها آن حقیقت را تصریح می‌کنند.

جمال البنا می‌گوید: اگر این معیار[[593]](#footnote-593) را مطابقت دهیم سالها طول می‌کشد و بیشتر از احادیثی که جامعه اسلامی به وسیله آن‌ها برای هزار سال حفظ شده است. پس این گفته زیاده‌روی نیست که: همانا این حفظ از بزرگترین دلایل عقب‌ماندگی این جامعه است.

جامعه زماني پيشرفت مي كند كه از دست این احادیثی که مخالف قرآن هستند رهایی یابد. و از فتواهایی که مسلمانان را به توهمات و خرافات می‌برند دوري ‌کنیم تا عزت و بزرگی برایمان محقق شود.[[594]](#footnote-594)

در جای دیگری می‌گوید: هنگامی که عمل به این معیار را دیدیم وحشت ما را فرا گرفت. ما را بر آن می‌داشت تا نزدیک به نصف احادیثی را که میان مردم رایج بودند دور اندازیم.[[595]](#footnote-595)

در موضع سوم می‌گوید: وقتی که این معیار را - معیار قرآن کریم – بدون پیروی از هوی با دشواری بر احادیث تطبیق دادیم منجر شد به اینکه نزدیک دو یا سه هزار حدیث یعنی حداقل نصف آنچه در صحیحین آمده است را دور اندازیم.[[596]](#footnote-596)

به حقیقت این گفته درست است: معیار عرضه سنت بر قرآن به این مفهوم به تمامی سنت منجر می‌شود زیرا اگر قاعده محدثان در نقد حدیث این باشد که با قرآن کریم از نظر ظاهری مخالفتی نداشته باشند پس منظورشان اين است که تفسیر را نیز نمی‌پذیرند. و جمع میان آن‌ها ممکن نیست. حتی نباید از نظر ظاهری مخالفت داشته باشند چنانکه دشمنان سنت فهمیده‌اند.

قاعده عرضه سنت بر کتاب خدا دست دشمنان اسلام، رافضیون و زنادقه را باز کرده است به اینکه در حجیت سنت پاک شک کنند و فتنه‌گران و داعیان علم از آن‌ها پیروی می‌کنند مانند: دکتر احمد صبحی منصور[[597]](#footnote-597) و اسماعیل منصور[[598]](#footnote-598) و محمود ابوریه[[599]](#footnote-599) و محمد نجیب[[600]](#footnote-600) و قاسم احمد[[601]](#footnote-601) و سایر کسانی که قبلاً ذکر شده و آنچه می‌آید جواب شبهه آن‌ها می‌باشد.

اول: جواب از درجه احادیث در عرضه سنت بر قرآن:

حدیث اول: (حدیث اگر از من سخنی نقل شد تا آخر) آنچه که دشمنان اسلام آن را انکار می‌کنند نُه دهم آن سنتی است که دانشمندان در تمامی زمان‌ها و کشورها قبول دارند.

این حدیث از نظر نقادان ارزش و جایگاهی ندارد و از نظر همه ضعیف روایت شده است[[602]](#footnote-602)، از علی[[603]](#footnote-603)، و ابوهریره[[604]](#footnote-604)، و ابن عمر، و ثوبان[[605]](#footnote-605)، (خداوند از همه آن‌ها راضی باشد)

علما در مورد این حدیث چيزهايي می‌گویند که لازمه آن اين است كه این حدیث از شدیدترین موضوعات یا ضعیف و مردود است که بعضی از آن گفته‌ها را انتخاب می‌کنیم:

امام شافعی گفت: این حدیث را کسی نگفته است که گفته‌هایش در امور کوچک یا بزرگ ثابت شده باشد. همانا این یک روایت بریده شده از یک مرد گمنامی است و ما این نوع روایات را در هیچ چیزی نمی‌پذیریم.[[606]](#footnote-606)

استاد احمد شاکر نیز در تحقیقش بر کتاب رساله‌ امام شافعي درباره این حدیث می‌گوید[[607]](#footnote-607): این معنی را مي رساند كه این حدیث صحيح يا حسن نیست و الفاظ زیادی در آن قرار دارند که در نهایت ضعف می‌باشند و چیزی برای دلیل آوردن و استشهاد از آن فهمیده نمی‌شود.[[608]](#footnote-608)

امام حافظ ابو محمد بن حزم در این باره فصل گران‌بهایی در کتابش (الاحکام) نوشته است. که در آن بعضی الفاظ این حدیث دروغین را روایت نموده است و دلایل آن را بیان کرده است. و چیزهایی را ثابت کرده است که از جمله آنها: اتهام به زندقه یا دروغگویی که گفته‌اش را نمی‌پذیرند یا گفته‌اش مجهول یا ضعیف است.

سپس گفت: اولین چیزی که ما بر قرآن عرضه می‌کنیم حدیثی است که آن را ذکر کرده‌اند و زمانی که آن را عرضه کردیم دیدیم که با قرآن مخالف است، خداوند بزرگ می‌فرماید:

﴿وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمۡ عَنۡهُ فَٱنتَهُواْۚ﴾ [الحشر: 7].

«آنچه از پیامبر به شما می‌رسد آن را بگیرید و آنچه شما را از آن منع می‌کند پس از آن دوری کنید»

و گفته خداوند:

﴿مَّن يُطِعِ ٱلرَّسُولَ فَقَدۡ أَطَاعَ ٱللَّهَۖ وَمَن تَوَلَّىٰ فَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ عَلَيۡهِمۡ حَفِيظٗا ٨٠﴾[النساء:80].

«کسی که از پیامبر اطاعت کند همانند اين است که از خدا اطاعت کرده باشد».

و این گفته:

﴿لِتَحۡكُمَ بَيۡنَ ٱلنَّاسِ بِمَآ أَرَىٰكَ ٱللَّهُۚ﴾ [النساء: 105].

«تا بین مردم حکم کنی به آنچه که خداوند برای تو آورده است».

امام بیهقی گفت[[609]](#footnote-609): حدیثی که روایت شد در عرضه آن بر قرآن معلوم است که درست نیست و باطل را به خودش بر می‌گرداند. در قرآن دلیلی برای عرضه حدیث بر قرآن نیست.[[610]](#footnote-610)

امام بن عبدالبر گفت[[611]](#footnote-611): خداوند به اطاعت و پیروی از او بدون هیچ قید و شرطی دستور داده است. چنانکه ما را به پیروی از کتاب خدا امر کرده است و نگفته است که موافق کتاب خدا باشد چنانکه بعضی از مریض دلان گفته‌اند، عبدالرحمن بن مهدی گفت: زنادقه و خوارج این حدیث را وضع کرده‌اند و این گفته و لفظ‌ها از او نزد عالمان درست نیست. این حدیث را گروهی اهل علم بر قرآن عرضه کرده‌اند و گفتند: قبل از هر چیز این حدیث را بر کتاب خدا عرضه می‌کنیم. و به آن اعتماد می‌کنیم گفتند: هنگامی که آن را بر کتاب خدا عرضه کردیم و موافق آن یافتیم. چیزی در کتاب خدا نیافتیم که حدیث رسول‎خداآن را نپذیرد جز این که همه با کتاب خدا موافق بود و کتاب خدا آن را دلجویی می‌کرد و به طور کلی دستور به اطاعت آن و پرهیز از مخالفت با آن می‌داد.[[612]](#footnote-612)

جناب دکتر عبدالوهاب عبداللطیف در پیروی از ابن عراق[[613]](#footnote-613) در حدیث تبعیت از سیوطی می‌گوید: حدیث واقعاً باطل است چنانکه عقیلی و دیگران گفته‌اند و تلاش مؤلف به پیروی از سیوطی نادرست است[[614]](#footnote-614). این حدیث را بعضی از زنادقه برای بازی با سنت وضع کرده‌اند و سیوطی غفلت کرده و پس از آن مؤلف – رحمت خدا بر آن‌ها باد – از این هدف زشت بی‌خبر بوده است.[[615]](#footnote-615)

اما حدیث دوم: همانا من حلال نمی‌کنم برایتان جز آنچه خداوند در کتابش حلال کرده است. شافعی[[616]](#footnote-616) و البیهقی[[617]](#footnote-617) و طاووس[[618]](#footnote-618) آن را تخریج نموده‌اند. امام شافعی گفت: این حدیث بریده شده و ساختگی است و فرض کرده است که آنچه به او وحی شده است را پیروی کند و شهادت می‌دهیم به اینکه آن را پیروی کرده اگر چه در آن وحی نبوده خداوند در وحی پیروی از سنتش را فرض کرده است. کسی که از او بپذیرد مثل اين است که فرض خداوند را پذیرفته باشد. خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمۡ عَنۡهُ فَٱنتَهُواْۚ﴾ [الحشر: 7].

«آنچه از پیامبر به شما می‌رسد آن را بگیرید و آنچه پیامبر شما را از آن منع می‌کند پس آن را رها کنید».

بیهقی گفت: و گفته او در حدیث (فی کتابه) (در کتاب او) اگر این لفظ درست باشد یعنی منظورش اين است که آنچه به او وحی شده است. وحی بر پیامبر به دو صورت بوده: یکی از آن‌ها وحی‏اي بوده که بر او قرائت می‌شد و دیگری وحی‏اي که قرائت نمی‌شد.[[619]](#footnote-619)

و بیهقی به آنچه که گفته است شهادت می‌دهد که مراد از کلمه «کتاب او» عام‌تر از قرآن است و شامل هر دو نوع وحی می‌شود هم قرائت شده و هم قرائت نشده. پیامبر به پدر مردی که با زن مردی دیگر که بر سر گوسفندان و خدمتگذاری معامله کرده بودند زنا کرد، فرمود: قسم به کسی که جان من در دست اوست طبق کتاب خدا بین شما قضاوت می‌‌کنم، معامله گوسفند و خدمتگذار باطل است پسر تو باید صد ضربه شلاق بخوري و یک سال تبعید شوي.[[620]](#footnote-620)

حافظ بن حجر گفت: مراد از کتاب خداوند آنچه به وسیله آن حکم می‌کنند و بر بندگانش نوشته شده است و روایت قرآن آن را تأیید می‌نماید. ابن دقیق العید[[621]](#footnote-621) گفت: اولی بهتر و شایسته‌تر است زیرا رجم و تغریب در قرآن نیامده‌اند بلکه به واسطه گفته خداوند و پیروی از رسول‎خدامی‌باشند. و در آن گفته شده که منظور آن‌ها این گفته خداوند را در برگیرد.

﴿أَوۡ يَجۡعَلَ ٱللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلٗا ١٥﴾ [النساء: 15].

«یا خدا راهی را برای آن‌ها قرار دهد».

پیامبر تعیین کرد که راه‌حل، شلاق خوردن پسر و تبعید اوست، و شلاق خوردن مرد و رجم کردنش.[[622]](#footnote-622)

گفت: پیامبر خدا گفته است: از من بگیرید. از من بگیرید. خداوند برایشان راهی قرار داده است. دوشیزه و مرد مجرد هر کدام صد ضربه شلاق و یک سال تبعید و مرد و زن متأهل صد ضربه شلاق و رجم.[[623]](#footnote-623)

حافظ ابن حجر گفت گفتم: این به واسطه تبیین است یعنی از طریق تبیین به این حکم می‌توان دست یافت:

گفتم: اگر این لفظ در کتاب او درست باشد حمل بر منبع روشن که قرآن کریم است می‌باشد.[[624]](#footnote-624)

پس برای منکرین در حجیت سنت در این حدیث دلیلی وجود ندارد پس حدیث بر ضد آن‌هاست نه به نفع آنها؛ زیرا آنچه که پیامبر حلال یا حرام کرده است در کتاب خدا نیز حلال و حرام آن آمده است. کتابی که خداوند دستور به اطاعت از آن و منع مخالفت با آن را داده است. آنچه که مقدام[[625]](#footnote-625) در حدیثش در درستی سنت گفته است این را تأیید می‌کند. همانا پیامبر خدا گفت:

چه بسا مردی که بر تختش تکیه زده و به حدیثی از احادیث من سخن می‌گوید با توجه به اینکه میان ما و میان شما کتاب خداوند است آنچه از حلال که ما بیابیم آن را حلال خواهیم کرد و آنچه از حرام در کتاب خدا بیابیم آن را حرام خواهیم کرد. بدان آنچه که پیامبر خدا حرام کرده است مانند آن چیزی است که خداوند حرام کرده است.[[626]](#footnote-626)

امام شافعی[[627]](#footnote-627) گفت: پیامبر خدا بر مردم سختگيري كرده تا امرش را به فرض خداوند بر آن‌ها نسبت بدهد و امام بیهقی گفت: این خبر از پیامبر خداست نسبت به رد آنچه بدعت‌گران بعد از او در حدیثش می‌آورند.[[628]](#footnote-628)

اما حدیث: مردم آرامشی نمی‌یابند. ... و غیره. امام شافعی آن را استخراج نموده و گفته است: همانا از روایت طاووس است و آن حدیث منقطع است[[629]](#footnote-629). ابن حزم گفت[[630]](#footnote-630): معنی آن درست است. زیرا پیامبر اسلام در این باره خبر داد که همانا پیامبر از جانب خود چیزی نگفته است و تمام آنچه گفته خداوند به او وحی کرده است. گفته خداوند بزرگ در کتابش: ﴿وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلۡهَوَىٰٓ ٣ إِنۡ هُوَ إِلَّا وَحۡيٞ يُوحَىٰ ٤﴾ [النجم: 3-4]. «و از هوای نفس خود پیروی نمی‌کند. تمامی آنچه می‌گوید که به او وحی شده است.»[[631]](#footnote-631) نص صریح قرآن اشاره به این دارد که تمام آنچه به او گفته از خداوند بزرگ بوده است[[632]](#footnote-632). این روایت به نفع دشمنان سنت دلیلی محسوب نمی‌شود بلکه بر ضد آن‌هاست.

چنانکه در روایت گذشت. همانا من حلال نمی‌کنم جز آنچه که خداوند در کتابش حلال کرده است. شایسته نیست برای مردم که بگویند: چگونه پیامبر خدا آن چیزی را که در قرآن نیامده است حرام می‌کند یا حلال می‌کند؟ پیامبر خدا مجری قانون است. حلال نمی‌کند یا حرام نمی‌کند مگر اینکه آن چیز در شرع حلال یا حرام شده باشد.[[633]](#footnote-633)

اما حدیث سوم: سؤال بعضی از صحابه پیامبر این بود که آیا وضو برای کسی که استفراغ کند واجب است؟ فرمود: اگر واجب بود آن را در قرآن می‌یافتید. این حدیث را امام شوکانی به کتاب‌های امامان شیعه در الانتصار – و البحر و غیر آن‌ها در حدیث ثوبان نسبت داده است چنانکه گذشت.[[634]](#footnote-634)

و در سنن الدار القطنی از ثوبان[[635]](#footnote-635) نیز نقل است که گفت: پیامبر خدا در غیر ماه رمضان روزه بود كه به مریضی دچار شد که او را اذیت می‌کرد استفراغ کرد و مرا به وضو خواند سپس وضو گرفت، گفتم: ای رسول‎خداآیا وضو برای کسی که استفراغ کند واجب است؟ گفت اگر واجب بود آن را در قرآن می‌یافتید.

دار قطنی گفت: کسی از اوزاعی آن را روایت نکرده است. غیر از عتبر بن السکن که منکر حدیث می‌باشد.[[636]](#footnote-636)

این حدیث به فرض درست بودنش، جواب آن با توجه به حدیث قبلی معلوم است: همانا حلال نمی‌کنم جز آنچه خداوند در کتابش حلال کرده است. و روایت: مردم آرامش نمی‌گیرند مگر به چیزی که. ... و اضافه بر جواب در حدیث بعدی آمده: سنت دوتاست سنتی در واجبات و. ..

اما گفته دکتر توفیق صدقی: این حدیث چه درست باشد چه نباشد عقل آن را می‌پذیرد و موافق آن است. و واجب است که منبعی برای مسلمانان باشد و از آن دور نشوند[[637]](#footnote-637). در مطلب دوم جواب آن‌ها خواهد آمد.

اما حدیث چهارم: سنت دو تا است. سنتی در واجبات و سنتی در غیر واجبات و غیره. ..

دارمی در سننش[[638]](#footnote-638) آن را از مکحول[[639]](#footnote-639) به صورت مقطوع بیرون آورده است. و الطبرانی در الاوسط[[640]](#footnote-640) از ابوهریره و عبدالله بن الرومی آن را ضعیف و سست دانسته است. الذهبی گفت: خبر دروغ روایت شده است.[[641]](#footnote-641)

این حدیث به فرض درستی‌اش دلیلی به نفع دشمنان سنت نیست. زیرا حدیث اشاره می‌کند به سنت به معنایی که نزد علمای اصول است و آن: تمام اقوال و افعال و ترک و تقریرات که از پیامبر صادر شده است، می‌باشد. و غیر آنچه که احکام اثبات می‌کنند و قرار می‌دهند، و کتاب خداوند به آن نطق نکرده است.[[642]](#footnote-642)

سنت به این معنی بر احکام پنجگانه زیر تقسیم می‌شود.

1- واجب 2- حرام 3- مکروه 4- مباح 5- مندوب

پس سنت گاهی واجب است و اصل آن در کتاب خدا (قرآن) وجود دارد و چیزهای زیادی وجود دارد که سنت به واسطة آن‌ها آمده است و آنچه که در قرآن کریم از عبادات و معاملات و حدود و احوال شخصی آمده است، تأکید شده است. مانند: واجب بودن وضو برای حدث اصغر و واجب بودن غسل برای حدث اکبر و تیمم برای هر دو حالت به هنگام نبودن آب گفته‌اش به این دلالت می‌کند: نماز هیچ کس از شما پذیرفته نمی‌شود در مواقع حدث مگر اینکه وضو بگیرید.[[643]](#footnote-643) و از علی بن ابی طالب نقل است که گفت: از پیامبر دربارة مذی پرسیدم پس گفت: کسی که به مذی دچار شود باید وضو بگیرد و کسی که به منی دچار شود باید غسل کند.[[644]](#footnote-644)

عمران بن حصین[[645]](#footnote-645) گفت: در یک مسافرت همراه پیامبر بودم که پیامبر با مردم نماز خواند، در آنجا مردی بود که از گروه جدا شده بود و به تنهایی نماز می‌خواند پیامبر گفت: چرا با گروه نماز نمی‌خوانی گفت: جنب شده‌ام و آب نیست گفت: تیمم کن که آن برای تو کافی است.[[646]](#footnote-646)

اصل این سنت واجب در کتاب خداوند آمده است:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا قُمۡتُمۡ إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ فَٱغۡسِلُواْ وُجُوهَكُمۡ وَأَيۡدِيَكُمۡ إِلَى ٱلۡمَرَافِقِ وَٱمۡسَحُواْ بِرُءُوسِكُمۡ وَأَرۡجُلَكُمۡ إِلَى ٱلۡكَعۡبَيۡنِۚ وَإِن كُنتُمۡ جُنُبٗا فَٱطَّهَّرُواْۚ وَإِن كُنتُم مَّرۡضَىٰٓ أَوۡ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوۡ جَآءَ أَحَدٞ مِّنكُم مِّنَ ٱلۡغَآئِطِ أَوۡ لَٰمَسۡتُمُ ٱلنِّسَآءَ فَلَمۡ تَجِدُواْ مَآءٗ فَتَيَمَّمُواْ صَعِيدٗا طَيِّبٗا فَٱمۡسَحُواْ بِوُجُوهِكُمۡ وَأَيۡدِيكُم مِّنۡهُۚ مَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيَجۡعَلَ عَلَيۡكُم مِّنۡ حَرَجٖ وَلَٰكِن يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمۡ وَلِيُتِمَّ نِعۡمَتَهُۥ عَلَيۡكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ٦﴾ [المائدة: 6].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر خواستید نماز بخوانید صورت‌هایتان را بشوئید و دستهایتان را تا آرنج بشوئید و سرهایتان را مسح کنید و پاهایتان را تا دو قوزک بشوئید و اگر جنب شدید پس آن را پاک کنید و اگر مریض بودید یا در سفر قرار داشتید یا یکی از شما قضای حاجت آمد یا زن‌هایتان را لمس کردید و آب نیافتید پس با خاک پاک تیمم کنید و صورت‌ها و دستهایتان را با آن مسح کنید».

و حدود جنگ در سنت واجب است. در این حدیث: کسی که بر ضد ما اسلحه حمل کند از ما نیست[[647]](#footnote-647). همچنین: کسی که از اطاعت خارج شود و از جماعت جدا شود و بمیرد مرگ او در نادانی می‌باشد.[[648]](#footnote-648)

و اصل این حد در کتاب خداوند چنین آمده است:

﴿إِنَّمَا جَزَٰٓؤُاْ ٱلَّذِينَ يُحَارِبُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَيَسۡعَوۡنَ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَسَادًا أَن يُقَتَّلُوٓاْ أَوۡ يُصَلَّبُوٓاْ أَوۡ تُقَطَّعَ أَيۡدِيهِمۡ وَأَرۡجُلُهُم مِّنۡ خِلَٰفٍ أَوۡ يُنفَوۡاْ مِنَ ٱلۡأَرۡضِۚ ذَٰلِكَ لَهُمۡ خِزۡيٞ فِي ٱلدُّنۡيَاۖ وَلَهُمۡ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ٣٣﴾ [المائدة: 33].

«همانا پاداش کسانی که با خدا و پیامبرش می‌جنگند و در زمین فساد را گسترش می‌دهند باید کشته شود یا به صلیب کشیده شوند یا دست‌ها و پاهایشان را بر خلاف هم قطع کنند یا از آن سرزمین تبعید شوند این رسوایی آنان در دنیاست و در آخرت عذابی بزرگ خواهند داشت».

و حدود رده در سنت واجب است. در این گفته: خون هیچ انسان مسلمانی حلال نمی‌شود مگر به یکی از این دلایل: 1- ارتکاب به زنا 2- جان در مقابل جان 3- برگشتن از دینش و جدا شدن از جماعت.[[649]](#footnote-649)

اصل این حد در کتاب خداوند این چنین آمده است:

﴿وَمَن يَرۡتَدِدۡ مِنكُمۡ عَن دِينِهِۦ فَيَمُتۡ وَهُوَ كَافِرٞ فَأُوْلَٰٓئِكَ حَبِطَتۡ أَعۡمَٰلُهُمۡ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ٢١٧﴾ [البقرة: 217].

«و کسی از شما که از دینش برگردد و بمیرد کافر است و آن‌ها اعمالشان را در دنیا و آخرت و از بین برده‌اند و یاران آتش خواهند بود که در آن جاودانند».

این استدلال به آیه است اگر چه صریح و روشن نمی‌باشد او از کسانی است که سنت را در قانون‌گذاری مستقل نمی‌داند و می‌گویند سنت اینجا واجب است و آن چیزی بیشتر از قرآن نیست شرح زیادی است از مشروح خود که قرآن است، به الهام خداوند و وحی او و تأیید آسمانی[[650]](#footnote-650) مشخص کنندة نصوص قرآن به هر بیانی می‌باشد. اصل این حد در کتاب خداوند نزد کسی که سنت را قانون‌گذاری مستقل می‌داند تمامی آیاتی است که دلالت بر واجب بودن پیروی از پیامبر و اطاعت محض نسبت به خداوند دارد در تمامی آنچه که به آن امر می‌کند و از آن نهی می‌کند، مانند این فرموده خداوند:

﴿وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمۡ عَنۡهُ فَٱنتَهُواْۚ﴾ [الحشر: 7].

«آنچه که پیامبر برایتان می‌آورد بپذیرید و آنچه شما را از آن منع می‌کند از آن دوری کنید».

مثال سنت در محارم: جماع زن و عمه‌اش با هم حرام می‌باشد و همچنین جماع زن و خاله‌اش با هم حرام می‌باشد[[651]](#footnote-651). اصل و اساس این حرام بودن در جمع میان زن و عمه‌اش و زن و خاله‌اش می‌باشد. این گفتة خداوند، می‌باشد:

﴿وَأَن تَجۡمَعُواْ بَيۡنَ ٱلۡأُخۡتَيۡنِ إِلَّا مَا قَدۡ سَلَفَۗ﴾ [النساء: 23].

«جمع بین دو خواهر در نکاح درست نیست و دو خواهر با هم جماع نمی‌شوند مگر در اقوام گذشته».

این استدلال کسی است که سنت را در قانون‌گذاری مستقل نمی‌داند. از آنچه گذشت دانسته شد دلایل کسی که سنت را مستقل می‌بیند امثال این سنت (چه واجب یا حرام باشد) انجام آن هدایت است و ترک آن گمراهی است. انجام دادن آن اگر واجب باشد و ترک آن اگر حرام باشد چنان که در حدیث آمده است و این با تعریف واجب و حرام نزد اصولیان همراه است.

واجب: نزد بیشتر علما مترادف نهی است و آن چیزی است که قانونگذار انجام آن را لازم ببیند به گونه‌ای که ترک آن گناه باشد. آمدی می‌گوید: بهتر است دربارة آن گفته شود: واجب شرعی از نظر شارع آن است که ترک آن سبب سرزنش و عیب‌جویی شود.[[652]](#footnote-652) حرام و ضد آن واجب است الامدی می‌گوید: و بهتر است در این باره گفته شود چیزی است که انعام دادن آن سبب سرزنش شود نسبت به کسی که آن را انجام داده است.[[653]](#footnote-653)

اما گفته‌اش در حدیث: (و سنتی که غیر واجب است) منظور از آن سنتی شایسته و ترجیحی می‌باشد و گفته‌اش: (انجام آن خوب است و ترک آن گناه نیست) یا در انجام آن‌ها پاداشی است و در ترک آن‌ها کیفر نیست و این مباح و مندوب از نظر اهل اصول می‌باشد. مندوب آنچه که انجام دهنده‌اش پاداشی می‌گیرد و ترک‌کننده‌اش کیفر نمی‌شود یا چیزی که شارع آن را طلب کرده ولی واجب نیست.[[654]](#footnote-654)

آمدی می‌گوید: بهتر است گفته شود: مندوب آن چیزی است که انجام آن را شرع طلب کرده و ترک آن را ناپسند نکرده است[[655]](#footnote-655).

و از نام‌های آن: النافله، السنة، المستحب و التطوع و غیر آن نزد بیشتر عالمان[[656]](#footnote-656) است.

از جمله اعمال نافله: نافله‌های همراه فرایض و نماز دو عید و طلب باران و خورشیدگرفتگی و صدقه تطوع و غیره.

اصل در آن گفته یک عرب که پیامبر قانون اسلام و فرائض آن را می‌داند. همانا چیزی بر او نیست و او مختار است پس مرد برگشت و در حالی که می‌گفت: به خدا قسم چیزی را از آنچه خداوند فرض کرده است کم و زیاد نمی‌کنم. پیامبر خدا گفت: رستگار شد کسی که راست گفت یا کسی که راست بگوید وارد بهشت می‌شود.[[657]](#footnote-657)

مباح: آنچه که قانون‌گذار انسان را در انجام و ترک آن، بدون ستایش و سرزنش او،[[658]](#footnote-658) مختار کرده است.

آمدی می‌گوید: بهتر است در تعریف مباح گفته شود: آن چیزی است که دلیلی در گفته شارع بر مختار بودن انسان داشته باشد که انجام و ترک آن فرقی ندارد.[[659]](#footnote-659) از نام‌هایش: انحلال و المطلق و الجائز[[660]](#footnote-660). و گفته خداوند در این باره:

﴿فَلَيۡسَ عَلَيۡكُمۡ جُنَاحٌ أَن تَقۡصُرُواْ مِنَ ٱلصَّلَوٰةِ﴾ [النساء: 101].

«بر شما گناهی نیست که نماز را کوتاه کنید».

و فرموده پیامبر خطاب به حمزه بن محمد و اسلمی[[661]](#footnote-661) هنگامی که درباره روزه در سفر پرسید: اگر خواستی روزه بگیر و اگر خواستی افطار کن[[662]](#footnote-662): امثال این سنت مباح و مندوب انجام آن‌ها ثواب و فضل دارد و انسان بر انجام آن تشویق می‌شود و اگر آن را ترک کند خطا نکرده است و کیفر و سرزنش در ترک آن‌ها نیست.

اصل این سنت در کتاب خداوند است:

﴿لَّقَدۡ كَانَ لَكُمۡ فِي رَسُولِ ٱللَّهِ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٞ لِّمَن كَانَ يَرۡجُواْ ٱللَّهَ وَٱلۡيَوۡمَ ٱلۡأٓخِرَ وَذَكَرَ ٱللَّهَ كَثِيرٗا ٢١﴾[[663]](#footnote-663) [الأحزاب: 21].

«به درستی پیامبر برای شما نمونه نیکویی است، برای کسی که به خداوند و روز آخرت امیدوار است و خداوند آن را زیاد یاد کرده است».

این معنی حدیث است بر فرض درستی آن، پس دلیل بر عدم جمعیت سنت و واجب بودن عرضه آن سنت بر کتاب خداوند کجاست؟ این همان چیزی است که اهل علم در احادیث بر عرضه سنت پاک بر قرآن کریم گفته است. که دشمنان اسلام راه روشنی را جهت دادن حکم بر درستی سنت و واجب بودن عرضه آن بر کتاب خداوند، تأسیس کرده‌اند.

پس آنچه با قرآن موافق است حجت است و آنچه مخالف است اگر چه از نظر ظاهری جمع میانشان ممکن باشد باطل و مردود و جزو سنت نیست.

این راه نادرست و باطل است، پایه‌های آن دروغ و نیرنگ است. زیرا به نفی سنت پاک پیامبر منتهی می‌شود که نقش اساسی در تبیین کتاب خدا و تفسیر آن دارد. یا حکم مستقل دیگری ارائه می‌دهد که در هر دو منبع نیست. وظیفه سنت فقط تأکید قرآن و دلیلی بر درستی آن است و سنت در هیچ حکم شرعی به تنهایی حجت نیست اگر سنت به تنهایی برای چیزی حجت بود پس برای ثابت شدن آن به دلیل دیگری نیاز نداشت و این گفته باطل است. زیرا احادیث هنگامی که بر کتاب خداوند عرضه شدند آن‌ها را مخالف آنچه در کتاب بود یافتیم، زیرا چیزی در کتاب نیست که با حدیث پیامبر سازگار نباشد جز اینکه کتاب خداوند با آن‌ها موافق است و آن‌ها را تسلی می‌دهد، و امر به اطاعت بی‌چون و چرا از آن‌ها و پرهیز از مخالفت گفته‌اش در یک جمله می‌دهد، چنانکه از قول امامان گذشت: بیهقی و ابن عبدالله و ابن حزم[[664]](#footnote-664) و از این جهت احادیثی که درباره مقایسه سنت آمده‌اند خودشان باطل شده‌‌اند. از ابوهریره نیز نقل است که گفت: پیامبر گفته است: احادیث مختلفی از من به شما می‌رسد پس آن‌هایی که با کتاب خداوند و سنت من موافق بودند پس آن‌ها از من هستند و آن‌هایی که با کتاب خدا و سنت من مخالف باشند از من نیستند.[[665]](#footnote-665)

بیهقی گفت: تفرد بن صالح بن موسی الطلحی راوی ضعیفی است و به حدیث او نمی‌توان احتجاج کرد.[[666]](#footnote-666)

سیوطی می‌گوید: گفتم: با این وجود، حدیث به نفع ماست نه به ضررمان. آیا این قول نبی را نمی‌بینی: موافق کتاب خداوند و سنت من باشد.[[667]](#footnote-667) با این وجود احادیثی از سنت که بر قرآن کریم عرضه شده‌اند از نظر اهل علم چنان که گذشت وزن و سند معتبری ندارند. معنای آن‌ها درست است و محدثان در نقدشان در احادیث از آن‌ها استفاده می‌کنند و آن‌ها را از علامت‌های وضع حدیث برای مخالفت با قرآن کریم و سنت پیامبر و عقل قرار دادند.

آنها برای آن قید و بندی قرار داده‌اند و آن عدم امکان جمع و تأویل آن‌هاست پس وقتی که امکان داشته باشد جمع میان آنچه که در ظاهر با کتاب یا سنت یا عقل مخالف است این جمعی است که هیچ ظلمی در حق آن نشده است اگر چه از نظر تیزبینان این جمع ضعیف باشد ولی جمع آن‌ها بهتر است[[668]](#footnote-668). عمل کردن دلایل شایسته‌تری است از اهمال و سستی بعضی از آن‌ها پس ما باید از ناسخ و منسوخ آگاهی یابیم و پیرو ناسخ باشیم و منسوخ را ترک کنیم در غیر این صورت لازم است یکی از وجوه ترجیح تفصیل شده در کتاب اصول و علوم حدیث[[669]](#footnote-669) را ترجیح دهیم و به اساس آن وجه ترجیحی عمل کنیم. این نوآوران از روی نادانی یا لجاجت به این اصل عمل نمی‌کنند چنان که شاطبی[[670]](#footnote-670) گفته است و اگر امکان نداشته باشد در این باره عالم به یک تعادل ذهنی برسد، بین مذاهب اختلاف پیش می‌آید.

1. اختیار.
2. فرو ریختن هر دو دلیل و رجوع به اصل.
3. دست یابی به بهترین آن‌ها.
4. توقف.

معلوم است توقف در اینجا به خاطر این است که یا تأویل، یا ترجیح ممکن شود. تمام آنچه را که گذشت یکی از معتزله گفته است صاحب کتاب المعتمد فی اصول الفقه در باب اخبار متضاد و باب آن مواردی که یکی از اخبار ترجیح داده می‌شود.[[671]](#footnote-671)

حافظ بن حجر گفت: آنچه که در ظاهر مخالف است اگر ممکن باشد از قاعده جمع استفاده شود، وگرنه اعتبار ناسخ و منسوخ است و یا از قاعده ترجیح استفاده می‌شود و اگر باز هم نشد توقف می‌کنیم و توقف بهتر است از بین بردن زیرا مخفی کردن ترجیح یکی از آن‌ها بر دیگری است.[[672]](#footnote-672) من از هیچ عالمی نشنیده‏ام که حدیثی را به محض مخالفت ظاهری با قرآن کریم یا سنت یا عقل با امکان جمع یا تأویل یا ترجیح آن مردود نداند کسانی که اصول‌گرایان از آن‌ها انکار ترجیح را روایت کرده‌اند. به هنگام تعارض گفته‌اند: اختیار یا توقف[[673]](#footnote-673) لازم است. بله رد کردن سنت و انکار آن به محض مخالفت ظاهری دیده نشده مگر از نوآوران و دنباله‌روان هوا و هوس چنان که امام شاطبی در کتابش الاعتصام[[674]](#footnote-674) از آن‌ها حکایت کرده است، از یاران مذاهب غیر دینی فقط وابسته‌هایشان در عصر حاضر از آن‌ها پیروی می‌کنند خلاصه اینکه به درستی اهل علم بر این عقیده‌اند که سنت درست با کتاب خداوند و با هیچ سنت درست دیگری و یا با عقل مخالف نیست اگر کسی آن را مخالف ببیند از بد فهمی اوست نه از حقیقت واقع و چنان که جناب شیخ محمد غزالی که رحمت خدا بر او باد گفته است: حدیث هرگز با کتاب خدا مخالف نیست و اگر کسی آن را مخالف ببیند از بد فهمی اوست نه از حقیقت واقع.[[675]](#footnote-675)

در ادعای تعارض احادیث با احادیث دیگر حافظ ابن خزیمه می‌گوید: ندیده‌ام که دو حدیث از پیامبر به یک سند درست روایت شده باشد که با یکدیگر مخالف باشند پس اگر نزد کسی است بیاورد تا میانشان انس داده شود.[[676]](#footnote-676)

امام ابن حزم گفت: در حدیث درست چیزی نیست که مخالف قرآن باشد و راهی نیست به وجود درستی که مخالف قرآن باشد. تمامی اخبار شریعت است چه اضافه شده به قرآن یا معطوف به آن یا تفسیر جمله قرآن باشد.

اگر استدلال کنند به احادیثی که چیزی را حرام کرده‌اند که در قرآن نیست ما به آن‌ها می‌گوئیم: خداوند گفته است:

﴿وَيُحِلُّ لَهُمُ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيۡهِمُ ٱلۡخَبَٰٓئِثَ﴾ [الأعراف: 157].

«برای آن‌ها پاکیزه‌ها را حلال می‌کنیم و پلیدی‌ها را حرام می‌کنیم».

تمام آنچه پیامبر خدا حرام کرده، مثل خر اهلی، پرندگان درنده و نیش‌داران[[677]](#footnote-677) و غیر آن‌ها از پلیدی‌ها هستند که در قرآن آمده و تفسیر شده است. معترض به آن می‌پرسد: اگر آن را حلال بداند از اجماع امت خارج شده و کافر است و اگر آن‌ها را حرام بداند چیزهایی را حرام کرده که خداوند اسمِ آن را در قرآن نیاورده است. اگر بگوئید آن خبائث است به او گفته می‏شود تمام آنچه که خداوند حرام کرده است مانند: خوک، و تمامی خبائث. اگر بگوید که اجماع در این است که تحریم آن درست است به او گفته شود: مقرر شده است به اینکه امت اجماع کرده‌اند بر آنچه پیامبر از سنت دربارة قرآن کریم آورده است.

گفت: چه بسا کسی از سنتی که بر تختش تکیه زده است حرفی بزند و او می‌آید که به آن امر کرده‌ام یا از آن نهی کرده‌ام پس می‌گوید: نمی‌دانم: چیزی نیافته‌ام در کتاب خداوند که از آن پیروی کنیم.[[678]](#footnote-678) این حدیث درستی است در منع آنچه که نادانان به آن تعلیل می‌کنند[[679]](#footnote-679).

ابن حزم در جای دیگری می‌گوید اگر دو حدیث یا دو آیه یا یک آیه و یک حدیث با هم مخالف باشند، در مواردی که گمان می‌رود کسی نمی‌داند پس بر تمام مسلمانان استعمال آن‌ها واجب است زیرا بعضی از آن‌ها نسبت به بعضی دیگر در استفاده کردن برتری ندارند و هیچ حدیثی از حدیث دیگری مانند خودش اولی‌تر نیست و هیچ آیه‌ای در اطاعت از آن با آیة دیگری مانند خود اولویت ندارد تمامی آن‌ها از طرف خداوند آمده‌اند و همة آن‌ها در اطاعت و به کارگیری یکسان هستند و فرقی با هم ندارند.[[680]](#footnote-680)

ابن حزم گفتة امام شاطبی را در حدیث عرضی تأیید می‌کند (آنچه که از من به شما می‌رسد آن را بر کتاب خداوند عرضه کنید) گفت: همانا حدیث چه وحی صرف از طرف خداوند باشد و چه اجتهاد از جانب پیامبرع معتبر به وحی درست از کتاب یا سنت است و به هر حال تضادی با کتاب خداوند در آن نیست زیرا پیامبر – سلام خدا بر او باد – از هوای نفس خود پیروی نکرده است و آنچه گفته وحی بوده که به او القاء شده است.

و خداوند بزرگ عالم‌تر و آگاه‌تر است.

مطلب دوم: شبهاتی که سنت پیامبر را بر عقل عرضه می‌کنند و آن را رد می‌کنند

بیماردلان و هوی‌پرستان به عرضه سنت پاک بر قرآن کریم برای پذیرش یا رد آن اکتفا نمی‌کنند، بلکه اینان از عقیده دیگری درباره حکم بر سنت تبعیت می‏کنند و آن شک در سنت و عرضه به عقل برای تشخیص درست از نادرست است، پس آنچه با عقل موافق باشد قبول می‌کنند چه درست باشد چه نباشد و اگر موافق عقل نباشد اگر چه امکان تفسیر و تأویل داشته باشد آن را رد می‌کنند حتی اگر درست و متواتر باشد.

این شبهه یعنی عرضه سنت بر عقل به این معنی که گفته شد از اصول کفر می‌باشد و نوآوری و پیروی از هوای نفس خود است چنانکه بعضی امامان مانند ابن قیم الجوزیه و ابن ابی الغرو ابن قتیبه و الشاطبی در این باره نظر داده‌اند.

ابن قیم جوزیه می‌گوید: به طور کلی مخالفت با گفته‌های پیامبران یا اخبارشان به عقلیات راه و روش کافران است.[[681]](#footnote-681)

ابن ابی العز می‌گوید[[682]](#footnote-682): هر گروه از بدعت‌گران نصوص را بر نوآوری خود و آنچه گمان می‌کنند درست است، عرضه می‌کنند. اگر موافق باشد می‌گویند: محکم و درست است و به آن استدلال می‌کنند اگر مخالف باشد می‌گوید متشابه است و آن را رد می‌کند و رد آن را تقدیر می‌نامد یا آن را تحریف کرده و تحریف آن را تأویل می‌نامد.[[683]](#footnote-683)

شاطبی در باب (منبع اهل بدع در استدلال) می‌گوید: رد کردنشان درباره بعضی احادیث به دلیل عدم توافق با اهدافشان و مقاصدشان می‌باشد که آن را مخالف عقل می‌نامند و آن را مقتضی دلیل نمی‌دانند، پس رد آن را واجب می‌دانند و چون به حکم عقل آن‌ها را رد کرده‌اند صحت و درستی آن‌ها به اصل حسن و قبح عقل برمی‌گردد. زیرا نتیجه دیدگاه آن‌ها حاکم کردن عقل انسان به جای شریعت است و این یکی از اصولی است که بدعت‌گذاران در دین ادعای خود را بر آن بنا نهاده‌اند. تا جایی که اگر شرع با آرایشان موافق باشد آن را می‌پذیرند و اگر موافق نباشد آن را رد می‌کنند.[[684]](#footnote-684)

بعضی از هواپرستان و بیمار‌دلان جدید نیز به این شبهه استدلال کرده‌اند مانند محمود ابوریه[[685]](#footnote-685)، و قاسم احمد[[686]](#footnote-686) و سیعد العشماوی[[687]](#footnote-687) و محمد شحرور[[688]](#footnote-688) و اسماعیل منصور[[689]](#footnote-689) و جمال البنا[[690]](#footnote-690) و نصر ابو زید و غیره.

از احادیثی که دشمنان سنت مطهر در واجب بودن عرضه آن‌ها بر عقل به آن‌ها استدلال می‌کنند[[691]](#footnote-691)، حدیثی از ابوهریره که آن را روایت کرده و گفته است: پیامبر فرمود: اگر حدیثی از من نزد شما آمد که آن را انکار می‌کنید و نمی‌شناسید پس آن را تکذیب کنید من چیزی نمی‌گویم که انکار شود و آشنا نباشد.[[692]](#footnote-692)

بعضی از قدیمیان نیز به آن استدلال کرده‌اند: طائفه‌ای که تمامی اخبار را رد می‌کرد و ناظر به امام شافعی بود چنانکه امام شافعی از آن‌ها روایت کرده است.[[693]](#footnote-693)

از افراد جدیدی که به آن استدلال می‌کنند دکتر توفیق صدقی[[694]](#footnote-694) و استاد جمال البنا[[695]](#footnote-695) و سایر افرادی که ذکرشان گذشت.

استدلالشان بر این حدیث این چنین بود: این حدیث این نتیجه را به نظر می‌آورد که عرضه حدیثی که به پیامبرع نسبت داده شده به شیوه‌های نیکو و پسندیده در نظر مردم، واجب است اگر چه آن مردم اهل گمراهی باشند.

هر آنچه به عقل آن مردم رسید و موافق عقلشان بود سنت است اگر چه پیامبر آن را نگفته باشد و آنچه مخالف عقلشان باشد پس دروغ و از سنت پیامبر نیست. و پیامبر نگفته اگر چه به تعداد متواتر و درست آمده باشد پس سنت در نظر آن‌ها سخن آن عقلاست نه سنت پاک پیامبر.

جواب حدیث:

این حدیثی که دشمنان سنت به آن استشهاد کردند به چند طریق روایت شده است که همه آن‌ها ضعیف و چیزی از آن‌ها درست نیست و تمامی آن‌ها برای استشهاد و احتجاج کافی نیستند و این را عالمان حدیث فهمیده‌اند.

امام بیهقی می‌گوید: ابن خزیمه می‌گوید: در درستی این حدیث بحث است، در شرق و غرب کسی را ندیده‌ام که خبری از ابن ابی زئب[[696]](#footnote-696) داشته و آن را صحیح بداند غیر از روایت یحیی بن آدم[[697]](#footnote-697). و از عالمان حدیث کسی را نمی‌شناسم که این حدیث را به ابوهریره نسبت داده باشد. در روایت یحیی بن آدم در سند و متنش اختلاف زیادی هست که دال بر مضطرب بودنش است بعضی آن را از ابوهریره انکار می‌کنند و بعضی دیگر اسم کسی را نمی‌برند، بعضی این چنین روایت می‌کنند: اگر حدیثی از من روایت کردید آن را بر کتاب خدا عرضه کنید.[[698]](#footnote-698)

بخاری در تاریخش می‌گوید: یحیی بن آدم با تردید از ابوهریره نقل کرده است[[699]](#footnote-699). ابن ابی حاتم نیز در العلل گفته است: پدرم گفت: این حدیث ناشناخته است راویان ثقه‌ای برای آن نمی‌شناسند[[700]](#footnote-700). اسنادشان به کسی بالاتر از مقبری نمی‌رسد تا با گفته بخاری موافق در آید.[[701]](#footnote-701)

العقیلی در الضعفاء گفته است: اسناد صحیحی را ارائه نکرده است و حدیث را ابن جوزی در الموضوعات[[702]](#footnote-702) ذکر کرده است.

سیوطی نیز او را در دو کتاب لغتش النکت البدیعات علی الموضوعات[[703]](#footnote-703) و اللآلی المصنوعه[[704]](#footnote-704) همراهی کرده است.

ابن عراق در تنزیه الشریعه[[705]](#footnote-705) نیز آن را موافق دانسته است و نیز دکتر عبدالوهاب عبدالطیف رحمت خدا بر او باد از سیوطی و ابن عراق تبعیت کرده و گفته را مسبوق به عرض حدیث و سنت به قرآن کریم دانسته‌اند[[706]](#footnote-706). چنانکه سیوطی در شواهد حدیث درباره احمد و ابن حاج حاشیه نوشته است.

شاهد اول روایت احمد است که در آن با اضطراب می‌گوید و گفته‌اش را مستند به آخر متن می‌کند: مؤمن قوی بهتر و افضل‌تر است.[[707]](#footnote-707) متن شاهد در روایت احمد به سند ابو معشر[[708]](#footnote-708) است که ابتدای کارش ضعیف است و در ادامه اختلاط شدیدی در آن است و احادیث ناشناخته در آن راه یافته خصوصاً در روایت او از سعید مقبری که حدیث شاهد از او روایت شده است[[709]](#footnote-709)، با وجود اینکه متن سعید نیز خود اختلاط داشته است[[710]](#footnote-710) و حافظ هیثمی[[711]](#footnote-711) گفته است[[712]](#footnote-712): چنانچه سیوطی در شاهد دوم درباره روایت ابن ماجه حاشیه نوشته است که در سند راوی معتبری نیز وجود دارد[[713]](#footnote-713). و او عبدالله بن سعید ابی سعید است که البته متروک و ساقط[[714]](#footnote-714) می‌باشد.

شاهدی نیز که در این باره روایت شده و حافظ سیوطی به آن استشهاد کرده است آن شاهدیست که احمد و البزار از ابی حمید و ابی سعید به نقل از پیامبر تخریج نموده‌اند. اگر حدیثی از من شنیدید که قلبتان آن را می‌پذیرد و احساس ما به آن نرم می‌شود و می‌بینید که آن حدیث به شما نزدیک است پس من به آن از شما سزاوارترم یعنی از من است، اگر حدیثی از من شنیدید که قلبهایتان از آن نفرت داشت و احساستان آن را نپذیرفت و دریافتید که آن به شما دور است پس من از شما به آن دورترم.[[715]](#footnote-715)

حدیثی که بخاری در تاریخش تخریج کرده: اگر حدیثی از من برای شما نقل شد که قلبهایتان را نرم کرد، من شما را به اطاعت آن امر می‌کنم.

پس از طریق عباس بن سهل از ابی بن کعب روایت شده: اگر از پیامبر چیزی به شما رسیده که می‌شناسید و پوست را لطافت داد پس پیامبر تأییدش می‌کند و پیامبر به جز خیر نمی‌گوید.

بخاری گفت: این شبیه‌تر و درست‌تر است[[716]](#footnote-716). بیهقی گفت یعنی درست‌تر از روایتی است که از ابی حمید یا ابی اسید روایت شده که ابن لهیعه آن را از بکیر بن الاشجع از عبدالملک بن سعید از قاسم بن سهل از ابی بن کعب نقل نموده است پس سند حدیث معلول شد.[[717]](#footnote-717)

و این همان چیزی است که معلمی در چهار وجه از تحقیقاتش درباره حدیث در الفوائد المجموعه[[718]](#footnote-718) آن را ترجیح داده است.

به طور کلی این حدیث با شواهد و طریقه‌اش صلاحیت احتجاج و استشهاد را ندارد.

امام شوکانی می‌گوید: این احادیث با شواهدش دل مرا تسکین نمی‌کند من فکر می‌کنم که ابن الجوزی آن را به خاطر گفته‌هایش در موضوعاتش درست دانسته است.[[719]](#footnote-719)

به باطل بودن آن شهادت می‌دهد به خاطر مجاز دانستن دروغ بستن به پیامبر در آن حدیث: گفته‌ام یا نگفته‌ام شما آن را تصدیق کنید. و در لفظش: اگر گفته‌ای نیکو از من شما برسد که من آن را نگفته‌ام همانا آن را گفته‌ام.

ابن حزم می‌گوید: این نسبت دادن دروغ به پیامبر است. زیرا حکایت شده از او که گفته: که آن را نگفته‌ام پس بدانید آن را گفته‌ام. پس چگونه آن را نگفته است آیا این گفته از کسی جایز است جز از دروغگویان زندقه کافر احمق؟[[720]](#footnote-720)

گفتم: در این ردی است بر آنچه گلدزیهر پنداشته است که محدثین این گفته‌ها را حجت می‌کنند مانند: آنچه نیکو گفته شود پس من آن را گفته‌ام[[721]](#footnote-721). این استشهاد برای این گروه کافیست که خودشان بر دروغشان اعتراف می‌کنند. این گفته از پیامبر درست است که می‌گوید: کسی که حدیثی از من روایت می‌کند و می‌داند دروغ است پس او یکی از دروغگویان است.[[722]](#footnote-722)

به فرض درستی حدیث، در این حدیث دلیلی بر عدم حجیت سنت پیامبر نیست. تمامی آنچه که حدیث دلالت می‌کند موافقتش با شریعت و احادیث صحیح‌ شریعت است. اگر غیر این بود دلیل بر کذبش بوده است ما طبق آنچه نزد محدثین از علائم وضع حدیث وجود دارد درباره این حدیث می‌گوئیم که حسن بودن آن دروغ است.[[723]](#footnote-723)

حکیم ترمذی[[724]](#footnote-724) در تأویل این حدیث می‌گوید فرموده پیامبر: اگر حدیثی گفتید که آن را می‌شناسید و انکار نمی‌کنید.

پس می‌گوئیم هر کس بعد از پیامبر گفته‌ای درست بگوید پیامبر قبلاً آن را گفته اگر چه آن را به همان لفظ نگفته باشد.

پیامبر اصل آن را به صورت کلی گفته است چنانکه در حدیث ابن سعد تخریج شده که پیامبر خدا گفت: هیچ عملی نیست که شما را به بهشت نزدیک کند مگر اینکه من به آن دستور داده‌ام و عملی نیست که شما را به جهنم نزدیک سازد مگر اینکه شما را از آن نهی کرده‌ام.[[725]](#footnote-725)

بنابراین فرمودند: پس آن را تصدیق کنید چه گفته باشم و چه نگفته باشم. یعنی اگر چه به آن لفظ نگفته باشم که از من روایت می‌کنند ولی اصل و اساس آن را گفته‌ام و اصل کلی‌تر از فرع است. پس پیامبر اصل را گفته است و صحابه و تابعین -خداوند از آن‌ها راضی باد – بعد از او فروع را گفته‌اند. پس اگر سخنی از جانب محققان شناخته شده باشد، درست است و گفته پیامبر است چه آن را گفته باشد و چه نگفته باشد بر ما واجب است که آن را بپذیریم. اگر چه از آنچه گفته شده است نباشد. به خاطر اینکه اصلی را پیامبر برایمان گفته و به ما داده است و این را برای اصحابش که حق را می‌شناختند گفته است. همانا عاقلان و تیزبینان[[726]](#footnote-726) که خداوند از همه آن‌ها راضی باشد حق شایسته آن‌ها را می‌شناسند.

اما شاهد این حدیث «اگر حدیثی از من شنیدید که قلب‌هایتان آن را می‌شناسد و احساستان با آن نرم می‌شود و. ...» به فرض درستی آن دلیلی بر واجب بودن عرضه سنت بر عقل در آن نیست، تمامی آنچه که بر اثبات حدیث وجود دارد به هنگام شنیدن آن و خصوصاً به هنگام درک این حدیث به تاریکی و نادانی و بی‌دقتی‌هایی که در آن هست در می‌یابیم که پیامبر مانند این را نگفته است. و این همان چیزیست که محدثان نوشته‌اند و آن را از دلایل وضع حدیث قرار داده‌اند اگر چه سندش درست باشد.[[727]](#footnote-727)

ابن جوزی در این باره می‌گوید: بدانید که حدیث منکر پوست عالم را می‌لرزاند و قلبش از آن نفرت دارد. و از ربیع بن خثیم[[728]](#footnote-728) روایت شده گفت: در حدیث روشنی‌ای است که مانند روز روشن است و تاریکی‌ای که مانند شب تاریک است.[[729]](#footnote-729)

استاد یحیی المعلمی الیمانی می‌گوید: به فرض درستی این خبر راهی به اینکه چیزی قطعی از آن فهمیده شود، نیست. این معلوم است که شناخت مردم و آراء و عقایدشان به شدت با هم فرق می‌کند. احادیث زیادی وجود دارند که قلب آن‌ها را می‌پذیرد یا رد می‌کند. بنابراین آنچه به شنونده عرضه می‌شود ممکن است بپذیرد یا نپذیرد و انکار کند. گاهی شایسته و رواست و گاهی شایسته نیست. و در این باره خدا می‌داند که از آنچه شنیده است، به سوی خوب و نیکی برود. منبع آن اینست: منافقین در شهر راه می‌رفتند و باطل را اشاعه می‌دادند، پس مسلمانان نیز این شایعه‌ها را پخش می‌کردند و فکر می‌کردند درست است بنابراین در دین شک می‌کردند یا به پیامبر سؤظن پیدا می‌کردند. آن شک زود هنگام و سؤظن را در وجودشان رشد می‌دادند. با علم به اینکه گمان اولیه بحث شرعی نیست که آن‌ها درباره اثر بحث و فکر می‌کنند.[[730]](#footnote-730)

***و بعد:***

این گفته اهل علم در حدیث می‌باشد: اگر حدیثی از من نزد شما آمد که آن را می‌شناسید و انکارش نمی‌کنید.

شواهد آن و خود حدیث برایمان معلوم می‌کند که برای دشمنان سنت در آن دلیلی نیست و در راه و روششان در عرضه سنت بر عقل حکمی که بتوان آن را پذیرفت یا رد کرد در آن نیست.

همچنین در بیان یورش و بطلان شبهه می‌گوئیم: عرضه سنت بر عقل. سؤال کنندگان این را می‌گویند:

* کدامیک حاکم نهایی است نقل یا عقل؟
* منظور از عقل صریح که آن را تکرار می‌کنید چیست؟ حدود آن کجاست؟ تا کجا بر آن اتفاق می‌کنید؟
* آیا نقل و عقل مخالفند؟ اگر مخالفند کدامیک مقدم است؟

و بالاخره آیا حدیث‌شناسان به راستی آن طوری که شما ادعا می‌کنید در پذیرش و قبول حدیث و تصحیح آن، عقل را کنار گذاشته‌اند.

جواب

اگر در کتاب‌های اصول نظری بیاندازیم به سؤال اول جواب می‌دهیم که کدامیک بر دیگری حاکم است نقل یا عقل؟[[731]](#footnote-731)

از نظر اهل اصول علم به احکام (یعنی حکم، حکم‌دهنده حکم‌شونده و چیزی که در آن حکم می‌دهند) اولین قطب از قطب‌های چهارگانه‌ای است که اصول فقه در سایه این‌ها تراوش می‌کند. اینجا چاره‌ای نیست جز تعریف حکمی که متعلق به حاکم است و حکم‌شونده و امر مورد حکم.[[732]](#footnote-732)

می‌گوئیم: لغت حکم یعنی منع و بازداشتن. و به معنی احکام نیز می‌آید و از آن ریشه حکیم که سنت خداوند است. و به معنی احکام، از آن گروه کلمه حکیم که در صفات خداوند پاک است.

در اصطلاح: آمدی می‌گوید: خطاب شارع یعنی چیزی که برای شرع مفید است. وقتی که حکم از نظر شرعی معلوم شود یعنی علم به اینکه غیر از خداوند حاکمی نیست و حکمی غیر از آنچه او فرمان داده است نیست:

﴿وَمَنۡ أَحۡسَنُ مِنَ ٱللَّهِ حُكۡمٗا لِّقَوۡمٖ يُوقِنُونَ ٥٠﴾ [المائدة: 50].

«و برای قومی که یقین دارند داوری چه کسی بهتر از خداست»؟

این را تمامی امت پیامبر غیر از گروهی کجرو از معتزله که عقل را حاکم قرار داده و به آن حکم می‌کنند، قبول دارند.

مسلم الثبوت آن را انکار کرده و می‌گوید: کسی که به اسلام ایمان دارد این حکم را جاری نساخته. چرا که آن‌ها می‌گویند: عقل به بعضی احکام الهی آگاهی دارد چه شرع آن را بیان نموده یا ننموده باشد و این از بزرگان اثر پذیرفته است.[[733]](#footnote-733)

بیشتر اصولیان و محدثین و فقهاء به راهی رفته‌اند که علامّه ابن عبدالشکور[[734]](#footnote-734) نرفته است. ثابت کرده‌اند که معتزله با عقلشان حکم می‌کنند و آن را محکوم به ذاتِ خالق آن نمی‌دانند بلکه عقل را، حاکم مطلق و بی‌چون و چرا می‌دانند.

بنابراین عالمان اصول به این مسئله پی بردند که غیر از خدا حاکمی نیست و حکمی غیر از آنچه خدا فرمان داده وجود ندارد. معتزله به چیزی بر عکس آن دست یافتند: عقل خوبی و بدی را تشخیص نمی‌دهد و شکر نعمت‌دهنده را نیز واجب نمی‌داند. هیچ حکمی قبل از شرع وجود ندارد.[[735]](#footnote-735)

به درستی خداوند برای عقل حدی از درک قرار داده است که به آن حد می‌رسد ولی نمی‌تواند از آن تجاوز کند. برای عقل درکی که بتواند بر تمام چیزها تسلط یابد وجود ندارد، اگر چنان بود در درک تمامی آنچه هست و می‌باشد با خداوند یکسان می‌شد و این چگونه ممکن است. علم خداوند حد و حصری ندارد ولی علم انسان محدود است. علم نامحدود با علم محدود مساوی نیست. ابن خلدون[[736]](#footnote-736) می‌گوید: بدان که شارع به مصالح دین و راه سعادتمان آگاه بوده و هیچ اطاعتی در ماورای حس نیست و عقل در درک عالم ماورای طبیعت عاجز است. به آنچه گمان می‌کنی اعتماد مکن، که فکر کنی بر احاطه تمامی هستی‌ها و دلایلشان و آگاهی بر تمامی موجودات قادر هستی. نظر تو در این باره نادرست است و بدان که وجود منحصر در مدارکی است که بر شمرده نمی‌شوند.[[737]](#footnote-737)

امام شاطبی در بطلان این سخن که: مصالح دنیا با عقل درک می‌شوند گفته است: مصالح دنیای آخرت جز به وسیله شرع شناخته نمی‌شوند. ولی مصالح این دنیا با تجربه و عادات و احتمالات درست شناخته می‌شود.

امام شاطبی در رد آن می‌گوید: آنچه متعلق به آخرت است جز به وسیله شرع شناخته نمی‌شود چنانکه گفته شد. اما آنچه درباره دنیا گفته شده در واقع تمامی وجوه نیست بلکه بعضی از وجوه است بدون ذکر وجوه دیگر آن.

بنابراین وقتی که بعد از یک فاصله زمانی شرع آمد، انحراف دیدگاه‌ها و حالاتشان و پایداری آن‌ها بر انحرافات در این فاصله زمانی برایشان معلوم شد و همچنین به خاطر کنار گذاشتن عدل در احکام و قصور در عقلهایشان به عذرخواهی و ترس افتادند چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿رُّسُلٗا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى ٱللَّهِ حُجَّةُۢ بَعۡدَ ٱلرُّسُلِۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمٗا ١٦٥﴾ [النساء: 165].

«پیامبرانی بشارت‌دهنده و ترساننده فرستادیم تا اینکه بعد از آمدن پیامبر حجتی برایشان باقی نماند و خداوند عزیز و حکیم است».

اگر کار آن گونه که گفته شده است، باشد پس به شرع جز ترویج مصالح دنیای آخرت نیازی نیست در حالی که این چنین نیست، شرع برای به پا داشتن امر دنیا و آخرت با هم آمده است پس اگر قصدش بپا داشتن مصالح دنیا و آخرت باشد، بنابراین مصالح دنیا از هدف او جدا نیست همانگونه که راه و روش آخرت در آن آمده است. و اعمال و رفتار مربوط به هر دو دنیا را ابلاغ می‌نماید و از انتشار و ترویج فساد و ناراستی که موجود است جلوگیری می‌شود.

پس استقلال عقلها در دنیا به درک مصالح و مفاسد آن‌ها امکان‌پذیر است. خداوندا بدان که آنچه گوینده می‌خواهد شناختی است که به وسیله تجربه و غیره بدست می‌آید، بعد از قرار دادن اصول شرع، بنابراین در آن نزاعی نیست.[[738]](#footnote-738)

اینجا لازم است که بگوییم آنچه را که حقش مقدم داشتن است شرع است و آنچه تأخیرش لازم است دیدگاه عقل است. زیرا مقدم کردن ناقص بر کامل درست نیست و خلاف عقل و نقل است، بنابراین گفته‌اند: شریعت را در دست راست و عقل را در دست چپت قرار بده. این اشاره به تقدیم شرع بر عقل است.[[739]](#footnote-739)

کسی که عقل را بر شرع مقدم کند لازم است عقل خودش را سرزنش کند زیرا عقل شهادت داده است که شرع و وحی از او عالم‌تر و بهتر هستند، اگر بر او مقدم شود پس در شهادتش سرزنش و ناحق شده است. اگر شهادتش باطل شود. قبول گفته‌اش نیز باطل می‌شود. کسی که عقل را بر شرع مقدم کند. سرزنش شرع را نیز لازم دانسته است.

امام شاطبی می‌گوید: اول: اگر برای عقل جایز باشد که در گرفتن نقل خطا کند، این نقل فائده‌ای ندارد از حدی که حد آن نیست. زیرا فرض دارای حد مشخص است اگر تجاوز آن جایز باشد دیگر فایده‌ای ندارد و آن از نظر شریعت باطل است و تمام آنچه مانند آن باشد، نیز اینگونه است.

دوم: در علم کلام و اصول مشخص نشده که عقل نمی‌تواند خوب و بد را معلوم کند. اگر ما آن را فراتر از شرع فرض کنیم باید خوب و بد را معلوم کند و این خلاف است.

سوم: اگر عقل را بر نقل مقدم بداند پس باطل کردن شریعت نیز جایز است و این ممکن نیست.

و این گفته: معنی شریعت اين است که برای مکلفین حد و حدود مشخص را در کارها و گفته‌هایشان قرار داده است. اگر جایز باشد که عقل از یک چیز در حد خود تجاوز کند پس تجاوز آن در تمامی حدود جایز می‌شود. زیرا آنچه برای چیزی قرار داده شده است برای شبیه آن نیز مقرر شده است. تجاوز از یک حد به معنی باطل شدن آن است، یا یعنی این حد درست نیست. اگر باطل شدن یک جایز باشد باطل شدن سایرین نیز جایز است. و این را هیچ کسی به دلیل عدم امکانش نمی‌گوید[[740]](#footnote-740): مقدم کردن عقل بر نقل سرزنش در عقل و نقل را تضمین می‌کند، چنانکه گذشت و این آشکار و واضح است و کتمانی در آن نیست.

دکتر السباعی: می‌گوید: باید به این مسئله از جای دیگری نگریست. و فرض کنیم به این که تحکیم کردن عقل بر احادیث درست است، پس ما می‌پرسیم: کدام عقل را می‌خواهید حاکم کنید؟

عقل علمای طب یا هندسه یا ریاضی؟ آن‌ها را چه به این؟

یا عقل محدثین؟ این برای شما مایه تعجب نیست، بلکه شما آنان را به نادانی و سادگی متهم می‌کنید.

یا عقل فقهاء؟ آن‌ها گروه‌های متعددی هستند و عقل آن‌ها در نظر و رأی مانند محدثین هستند.

یا عقل کافران؟ می‌پندارند که ایمان شما به وجود خداوند جهل شما و خرافه‌پرستی است.

یا عقل مؤمنان به وجود خدا؟ ما از شما می‌پرسیم: به عقل کدام گروه از گروه‌ها راضی می‌شوید؟

یا عقل اهل سنت و جماعت؟ این شیعیان و معتزله را راضی نمی‌کند.

یا عقل معتزله؟ این بیشتر گروه‌های مسلمانان را راضی نمی‌کند. پس چه عقلی شما را راضی می‌کند؟[[741]](#footnote-741)

پس اتفاق کلی بر اين است که تقدیم عقل درست نیست.

ابن قیم الجوزیه می‌گوید: اگر گفتند: مقدم کردن عقل صریح در نصوص انبیاء به گونه‌ای که حتی اگر در خود آن عقل اختلافی نبینند پیامبران را به جایی رانده‌ایم که مردم از آن‌ها دور شود چرا که آن‌ها با عقل صریح مخالفت دارند.

و خداوند به آن‌ها شهادت داده و شهادت خداوند به آن کافیست و بر این شهادت ملائکه و عالِمان نیز شهادت داده‌اند که راه و روش پیامبر راه و روش استدلالی است. چنانکه خداوند می‌گوید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ قَدۡ جَآءَكُم بُرۡهَٰنٞ مِّن رَّبِّكُمۡ﴾ [النساء: 174].

«ای مردم به درستی از طرف خداوند برای شما دلیل محکم آمده است».

و همچنین خداوند:

﴿وَأَنزَلَ ٱللَّهُ عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمۡ تَكُن تَعۡلَمُۚ﴾ [النساء: 113].

«بر تو کتاب و حکمت را نازل کرده است و تو را یاد داده آنچه که نمی‌دانستی».

طریقه استدلالی و روحی کتاب و سنت برای دعوت به سوی خیر وارد شده است. اما طریقه عقلانی تقلید شده از مردی در یونان است که به عقل خود قانونی قرار داد که شامل دو مقدمه و یک نتیجه می‌باشد به گمانش این قانون در علم اخلاق و عقل‌هایشان نیز درست می‌باشد. شخص عاقل در درستی یک مسئله در علوم انسانی از آن استفاده نمی‌کند بلکه کسی نمی‌تواند علم را در آن وزن کند جز اینکه آن را فاسد کند و کسی نمی‌تواند در این کار برجسته شود مگر اینکه از حقایق ایمان کنده شود مانند کندن لباس از انسان.[[742]](#footnote-742)

به کسانی که با عقلشان در شریعت خداوند حکم می‌کنند و آن را بر شریعت مقدم می‌کنند، می‌گوییم: همانا حاکم کردن عقل در حالی است که خود بوجود آمده از یک منبع دیگر است می‌گویند: واجب است که پیامبران آن را بر انگیزانند، درستی و اصلاح شریعت و این لطف بر خدا واجب است، چگونه این در حق خداوند جایز است در آنچه که در صفات و اسمایش در کتاب بزرگش و سنت پیامبر پاکش وارد شده است؟ و معجزه چگونه است؟ دنیا و آخرت چگونه است و حساب آن و جزایش و بهشت و جهنم و میزان و راه شفاعت چگونه است؟

آنچه که در آن چیزهایی گفته می‌شود (درباره خداوند، پیامبران، معجزات برای پیامبران و شنیدنی‌های غیب).

می‌گوییم: همانا گفته شما با عقل‌هایتان در کارها مخالف است. این واجب است، این ممکن است، این چگونه است.

این کار جسارت شما به خداوند و کبر بر او است. و اعتراض به حکم او و شرع خداوند است. و مقدم کردن چیزی بر گفته‌های خداوند و پیامبر می‌باشد. بر آن جسارت دست نیافته‌اند پس حجت درست و حکم کامل برای خداست و باز دارنده‌ای برای حکمش نیست. پس توقف واجب است، خداوند می‌فرماید:

﴿قُلۡ فَلِلَّهِ ٱلۡحُجَّةُ ٱلۡبَٰلِغَةُۖ فَلَوۡ شَآءَ لَهَدَىٰكُمۡ أَجۡمَعِينَ ١٤٩﴾ [الأنعام: 149].

«حجت و دلیل بالغ و درست از آن خداست اگر بخواهد همه شما را هدایت خواهد کرد».

و

﴿لَا يُسۡ‍َٔلُ عَمَّا يَفۡعَلُ وَهُمۡ يُسۡ‍َٔلُونَ ٢٣﴾ [الأنبیاء: 23].

«از آنچه انجام می‌دهد پرسیده نمی‌شود در حالی که از آن‌ها پرسیده می‌شود».

و گفته خداوند:

﴿وَٱللَّهُ يَحۡكُمُ لَا مُعَقِّبَ لِحُكۡمِهِۦۚ﴾ [الرعد: 41].

«خداوند حکم می‌کند و هیچ باز دارنده‌ای برای حکمش نیست».

و این برای عقل مخالف وحی قرآن و سنت که بر عصمت و پاکی خداوند جسارت می‌ورزند، کافیست.

پس چگونه عقل را بر شرع یعنی کتاب و سنت مقدم می‌کنیم و چگونه تصور کنیم که شرع خداوند به چیزی حکم کند که با عقل حکم شده و با شرع پاک مخالف است.

دکتر سباعی می‌گوید: در اسلام چیزی نیست که عقل آن را نپذیرد و حکم به غیر ممکن بودن اینکار بدهد اما در آن – چنانکه در تمامی رسالت‌های آسمانی هست – اموری هستند که عقل از آن‌ها درمانده است و قادر نیست که آن‌ها را تصور کند[[743]](#footnote-743) در (مسائل خداوندی – پیامبران و معجزات و شنیدنی‌ها) این امور فوق عقل و درک هستند و در فهم آن‌ها به اشتباه می‌افتد و چیزی از آن می‌فهمد که با عقل صریح مخالف است پس میان آنچه که از نقل فهمیده می‌شود با آنچه عقل صریح اقتضا می‌کند اختلاف وجود دارد.[[744]](#footnote-744)

ابن خلدون می‌گوید: این عقاید با شریعت رودررو می‌باشند چنانکه پیشینیان بدون رجوع به عقل و تعدیل آن، آن را نقل کرده‏اند. هنگامی که شارع ما را به مدرک راهنمایی کرد پس شایسته است که آن را بر مدارک خود مقدم کنیم و به آن اعتماد کنیم. و به مدارک عقل در تصحیح آن اگر چه مانع باشد نظر نیاندازیم، بلکه اعتماد بر اعتقاد و علمی که به آن امر شده‌ایم، کنیم و از آنچه که آن را نمی‌فهمیم آن را به شارع واگذار کنیم و عقل را از آن بر داریم.[[745]](#footnote-745)

و در جای دیگری می‌گوید: آن در عقل و مدارکش سرزنش نمی‌کند بلکه عقل میزان درستی است و احکامش واقعی است. دروغی در آن نیست غیر اینکه تو در اینکه به وسیله آن امور خداوند و آخرت و حقیقت پیامبری و حقایق الهی را بسنجی طمع نمی‌کنی.

این کار طمع در چیزی غیر ممکن است. کسی که عقل را در امثال این قضایا بر شنیده‌ها مقدم کند، این دلیل کج فهمی او و باطل بودن رأی اوست و در آن باید حقیقت برای تو معلوم شود.[[746]](#footnote-746)

در این باره ابن قیم جوزیه می‌گوید: کسی که به صراحت عقلانی امری آگاه باشد که عاقلان در آن اختلاف نداشته باشند پس تصور نمی‌شود که شرع با آن مخالف باشد و کسی که در مسائل بزرگی که اندیشمندان در آن اختلاف نظر دارند تأمل کند در متون روشن شبهاتی می‌یابد که عقلاً در می‌یابد این‌ها درست نیست. یا به وسیله عقل تضادشان را اثبات می‌کند. از آن جمله تأمل در مسائل توحید و صفات خداوند و تقدیر و مسائل پیامبران و بازگشت به سوی خداوند، می‌یابیم چیزهایی که عقل صریح بر آن‌ها دلالت می‌کند و ما واقعاً معتقدیم به اینکه پیامبران محالات عقل را خبر نداده‌اند و اگر به جوازات عقل خبر داده باشند به آنچه عقل ممکن است بداند خبر نداده‌اند.[[747]](#footnote-747)

مسئله تفاوت عقل و نقل را با سؤال امام یحیی بن الحسین القاسم الرسی از علمای ائمه زیدیه به پایان می‌بریم که (سال تولد 298 ه‍(و می‌گوید: اگر گفته شد: آیا جایز است که دلایل خداوند مختلف باشند پس آنچه دلیل عقل آن را اثبات می‌کند کتاب خدا و سنت آن را باطل کند و آنچه کتاب خدا و سنت آن را ثابت می‌کند عقل آن را باطل بداند؟

اگر کسی گفت: بله. آن هست و یافت می‌شود. نادانیش برای مناظره با او و استدلال بر کفرش نسبت به آن کافی است.

چون چیزی را می‌گوید که هیچ عالمی آن را نگفته است. پس پیش خود شرمنده می‌شود. به خاطر اینکه می‌پندارد که دلایل خدا متناقض و فریضه‌هایش باطل می‌باشد بنابراین ارسال رُسل نیز باطل و بی‌معنی است. به حمد خداوند برای هر انسان عاقل و دانایی معلوم است کسی که دلایل خداوند را متناقض بپندارد او ناآشنا به آن است. کسی که خداوند بزرگ را نمی‌شناسد او را عبادت نمی‌کند و کسی که خدا را عبادت نکند پس غیر خدا را عبادت می‌کند و کسی که غیر خدا را عبادت کند پس او از کافران است و کسی که از کافران باشد از مؤمنان و دین محمد خارج شده است پس از نادانی و کوردلی به خدا پناه می‌بریم و از خداوند زیادی رحمت و هدایت را می‌طلبیم.[[748]](#footnote-748)

امام بیهقی می‌گوید: در هر حال احادیثی که از پیامبر ثابت شده و به عقل نزدیک و با اصول موافقند، هیچ عقلی که خداوند برای انسان قرار داده آن را انکار نمی‌کند یعنی جایگاهی که پیامبر نسبت به دینش دارد و آنچه که اطاعت از آن واجب است و قلب معتقدان از تصدیق گفتار او و تبعیت از احکام او متنفر نیست. و همچنانکه از نظر شرع زیبا و نیکوست، از لحاظ اخلاقی نیز نزد عالمان زیبا و نیکو است.[[749]](#footnote-749)

و در پایان آیا محدثان در پذیرش عقلانی حدیث و تصحیح آن چنانکه دشمنان سنت پاک پیامبر پنداشته‌اند، سستی کرده‌اند؟

این سؤال را شیخ عبدالرحمن المعلمی – رحمت خدا بر او باد – در کتاب الانوار الکاشفه جواب داده است و گفته است: هرگز این گونه نیست، در چهار محل آن را رعایت کرده‏اند: 1- هنگام شنیدن 2- هنگام گفتن حدیث 3- هنگام حکم به راوی 4- هنگام حکم دادن به حدیث.

اول: رعایت محدثان برای عقل در پذیرش و رد آن به هنگام شنیدن؛ این امر در اعتمادشان به صحت استماع از یک بچه ممیز(بچه ای که به سن تمیز رسیده باشد) پیداست بچه ای که در هنگام خطاب و جواب دادن فهیم باشد. اگر چه یک بچه پنج ساله یا کمتر باشد. و بعدا به سن بلوغ برسد یعنی وقتی که عقل به معنای فهم سخن و توانایی جواب دادن نباشد شنیدن چنین کسی معتبر نیست تا جایی که ابن صلاح[[750]](#footnote-750) در این باره گفته است: حتی اگر پنجاه سال داشته باشد.[[751]](#footnote-751)

معلمی در شرح آن می‌گوید: اثبات‌کنندگان هنگامی که خبری را شنیدند که صحت آن بعید بود، آن را ننوشتند و حتی حفظ نکردند و اگر هم حفظ کردند براساس آن سخن نگفتند. اگر مصلحت بود که ذکر شود، آن را با سرزنش آن و روایت‌کننده آن و کسانی که از او پیروی کرده‌اند ذکر می‌کردند.[[752]](#footnote-752)

استاد ابو غده – رحمت خدا بر او باد – می‌گوید: منظور از رعایت عقل هنگام شنیدن، تشویق دانش آموز زیرک و متوجه شدن او به حال شیخ روایت‌کننده‌ای است که می‌خواهد از او چیزی بیاموزد اگر قبل از شنیدن از او اضطراب در حدیث یا فریبکاری در گفتن حدیث یا اینکه چیزهای بی‌ارزش و ناشناخته را روایت کند یا خرافات را گسترش دهد یا متون‌ها و اسناد را تغییر دهد، از او رویگردان می‌شوند، و تحملشان از او و از شنیدن گفته‌های او به سر می‌آید. آن‌ها واقعاً در بحث و گفتگو از شیخ و کشف حالت او قبل از اخذ و کسب چیزی از او دقت می‌کنند. تا جایی که به آن‌ها گفته می‌شود: آیا مگر می‌خواهید با او ازدواج کنید؟ خطیب در الکفایه روایت می‌کند: شاذان الاسود بن عامر گفت: شنیدم حسن بن صالح می‌گوید: هنگامی که می‌خواستیم به نقل از کسی حدیثی بنویسیم آنقدر از او می‌پرسیدیم تا جایی که به ما گفته می‌شد: مگر می‌خواهید با او ازدواج کنید؟[[753]](#footnote-753)

بیشتر طالبان حدیث به نقل از کسی حدیثی نمی‌نویسند تا اینکه از امامان بزرگواری که راویان را می‌شناسند درباره او سؤال کنند و از کسانی که جایز است از او بنویسند، و کسانی که نوشتن حدیثشان برای استدلال و اعتبار به آن حلال نیست. از ابن عباس بن باذام روایت شده گفت: به من و ولید بن مسلم القرشی گفت: می‌خواستم شیخ بیاید و حدیثی از او بشنوم قبل از اینکه او را بیاورند از اوزاعی و سعید بن عبدالعزیز درباره‌اش پرسیدم پس قبل از اینکه بیاید من رأی را گرفته بودم[[754]](#footnote-754). و غیر آن اخبار زیادی از راویان و محدثان منتشر شده است.

و چه بسیار طلابی که قبل از برخورد با شیوخ آن‌ها را آزمایش می‌کردند و بعضی اسناد را در بعضی احادیث دگرگون و تغییر می‌دادند، و متون را بر آن‌ها سوار می‌کردند و از آن‌ها درباره‌شان می‌پرسیدند. این کارها را به طور عمدی قبل از شنیدن حدیثی از آن‌ها به خاطر آزمایش شیوخ می‌کردند. پس اگر آگاه می‌بود بر او اعتماد می‌کردند و از او حدیث برمی‌گرفتند. و اگر آن را می‌گرفت و اقرار می‌کرد به حدیث تقلبی و غلط از او روایت نمی‌کردند و او را ترک می‌گفتند.

از نمونه‌های رعایت عقل در پذیرش و رد حدیث به هنگام شنیدن.

1. آنچه دار قطنی از سفیان بن عیینه روایت کرده گفت: بر حجاج بن ارطاه[[755]](#footnote-755) وارد شدم و گفته او را شنیدم، چیزی گفت که من آن را نپذیرفتم پس چیزی از او بر نگرفتم. یحیی بن سعید القطان گفت: حجاج بن ارطاه را در مکه دیدم ولی بهره‌ای از او نگرفتم.[[756]](#footnote-756)
2. امام مسلم در مقدمه صحیح خود از عبدالله مبارک[[757]](#footnote-757)، روایت کرده که گفت: اگر مختار باشی که انتخاب کنی داخل بهشت شوی یا عبدالله محرر الحزرمی الرمی[[758]](#footnote-758) را ملاقات کنی حتماً دیدار او را انتخاب می‌کنم و پس از آن داخل بهشت شوم، وقتی که او را دیدم او از هر چیزی نزد من بی‌ارزشتر بود.[[759]](#footnote-759)

دوم: اما رعایت محدثین درباره عقل در قبول حدیث یا رد آن به هنگام شنیدن آن است، این امر در اینکه آن‌ها شرط عدالت و صحت شنیدن حدیث از بچه ممیز و فهمیده را صحیح دانسه‌اند، واضح به نظر می‌رسد. و اگر بچه پنج ساله یا کمتر باشد جواب مردود است و بعد از بلوغ وی احتلامش روایت شده باشد هر چند که عقل درستی نداشته باشد. جواب این است که شنیدن حدیث از او صحیح نیست تا جایی که ابن صلاح گفته است: هر چند که پنجاه ساله باشد.

از شروط عدالت بعد از اسلام: بالغ و عاقل بودن است؛ حدیث انسان غیر بالغ درست نیست[[760]](#footnote-760) و پذیرفته نمی‌شود. و حدیث انسان دیوانه نیز درست نیست چه جنون ادواری داشته باشد و چه جنون منقطع فرقی نمی‌کند.[[761]](#footnote-761)

اما ضبط: با حدود موافقتش با اهل حفظ شناخته می‌شود و اگر اکثریت با او موافق باشد هر چند که اگر ناقص باشد ولی آن را از نظر معنی تغییر ندهد، ضابط است و به حدیثش می‌توان استناد کرد. و اگر به ندرت با او موافقت کنند و غالبا با او مخالفت کنند، او خطاکار است و نمی‌توان از نظر ضبط به او اعتماد کرد و به حدیثش استناد نمی‏شود. و امام شافعی به آن اشاره کرده و در مورد کسی که حدیثش قابل احتجاج باشد می‌گوید: وقتی که حدیثش با حدیث حافظان موافق باشد.[[762]](#footnote-762)

همچنین می‌گوید: به صدق و کذب حدیث استدلال نمی‌کنند مگر قبل از آن از صدق و کذب راوی آن مطمئن شوند مگر در موارد اندکی، که این دلالت بر صدق و کذب در آن دارد[[763]](#footnote-763). حدیث درست حدیثی است که مخالفش وجود نداشته باشد یا حدیث‌هایی که بیشتر دلالت بر صدق می‌کنند و مستندتر هستند با آن مخالفتی نداشته باشند.[[764]](#footnote-764)

خطیب در الکفایه در باب وجوب اطراح المنکر و المستحیل من الاحادیث[[765]](#footnote-765) گفته است: استاد عبدالرحمن المعلمی می‌گوید: در میان راویان گروهی هستند که هنگام شنیدن و حدیث گفتن تسامح می‌کنند، امامان مراقبان حدیث می‌باشند و چه بسا حدیث‌های باطلی در میانشان یافت شود و چه بسا فرد یا گروهی که به دلیل این تسامح توسط امامان و معتمدان حدیث جرح شده‌اند.[[766]](#footnote-766)

استاد عبدالفتاح ابو غده ـ رحمت خدا بر او باد ـ می‌گوید: محدثینی که در گردآوری حدیث بیشتر کار کرده‌اند عادت دارند که هر حدیثی را گوش دهند چه شناخته شده باشد و چه نباشد، زیرا از وجوه زیادی در علم حدیث بهره می‌برند. به همین خاطر این قاعده را قرار داده‌اند که یحیی بن معین گفته است: در هنگام نوشتن همه چیز را بنویس یعنی خوب و بد را بنویس و هنگام بحث و بررسی آن دقت کن و خوب و بد را از هم جدا کن، یا هنگام گرفتن حدیث از بزرگان و راویان باید دقت کرد. آنچه که در توانایی‌شان است از این بزرگان جمع می‌کنند اما به هنگام بررسی اسناد و متون یا بحث آن‌ها خوب و بد را جدا کرده و پاک می‌کنند. آن‌ها فقط حدیثی را که از اسناد و معتمدان حدیث رسیده باشد و متنش خالی از کج فهمی و ضعف باشد را روایت می‌کنند.

آنچه از دروغ و شک راویان در اسناد یا انحراف و کجروی برایشان معلوم شده است در بحث از آن‌ها و حدیث آن‌ها مکمل می‌نمایند. آن‌ها را بیان نمی‌کنند مگر اینکه آن اسناد و متون را همراه ضعف و کجروی راویانشان بیان نمایند. و چه بسا اوقاتی که این نوشته‌ها را می‌سوزانند و تمامی دنیا در مرتبه‌های گروه بزرگی از راویان جرح شده ذکر شده است.

اینجا مثال‌هایی را ذکر می‌کنیم: در المیزان و التهذیب در شرح حال خالد بن یزید بن ابی مالک دمشقی آمده است[[767]](#footnote-767): ابن ابی الحواری گفت: شنیدم یحیی بن معین می‌گوید: در شام کتابی است که شایسته است از بین برود و آن کتاب الدیات از خالد بن یزید بن ابی مالک است. راضی نمی‌شود بر پدرش دروغ ببندد چه اینکه بر صحابه دروغ ببندد. احمد ابن ابی الحواری گفت: این کتاب را از خالد بن یزید شنیده بودم پس آن را به این عبدولی العطار دادم پس آن را پاره کرد آنچه در آن مردم نیاز داشتند به آن‌ها داد.[[768]](#footnote-768)

سوم: عنایت محدثین به عقل هنگام حکم بر راویان: که زیاد در کتاب‌های شرح حال یافت می‌شود، پس چه بسا امامان یک راوی را به خاطر یک خبر ناشناس که آورده جرح می‌کنند چه برسد به یک خبر یا دو خبر یا بیشتر، می‌گویند: برای خبری که درستی آن غیر ممکن است یا دور از نظر است: منکر یا باطل و این‌ها در ترجمه الضعفاء به وفور یافت می‌شود. و دلایل و موضوعات را نوشته‌اند که راوی را موثق نمی‌دانند تا گفته‌اش را به نمایش بگذارند و احادیث او را یکی یکی نقد کنند.[[769]](#footnote-769)

چهارم: اما رعایت عقل توسط محدثین هنگام حکم بر متون احادیث در قرار دادن دلائل وضع حدیث و مخالفت آشکار آن با عقل[[770]](#footnote-770) معلوم است. که مقید به تأویل نکردن آن‌ها است و مقصود از تأویل در اینجا: یعنی تلاش برای موافق کردن و هماهنگی میان آن مواردی که در ظاهر از نظر عقلی مخالف هستند. به شرطی که آگاه باشیم که عقل در دید و تأویل سرگردان نشود به آن اندازه‌ای که نقل آن را سرگردان می‌کند.[[771]](#footnote-771)

حکیم ترمذی در این باره می‌گوید به درستی می‌دانند و انکار می‌کنند عقلایی که راهی به سوی خداوند دارند. به خداوند متصل می‌شوند، نور خداوند چراغ آن و عقل دیدگاه آن و آرامش همراه آن است پس به سوی مردم بر می‌گردد در حالی که حق همراه اوست و قلبش مانند روشنایی چراغ به علم و یقین روشن می‌شود. چنانکه ربیع بن خثیم گفت: حق دارای نور و روشنایی است که مانند روز روشن است و آن را می‌شناسیم و باطل دارای ظلمت و تاریکی است و مانند تاریکی شب است که آن را انکار می‌کنیم.

محققان حق و باطل را می‌شناسند و خداوند بزرگ وعده داده است و گفته:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن تَتَّقُواْ ٱللَّهَ يَجۡعَل لَّكُمۡ فُرۡقَانٗا﴾ [الأنفال: 29].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر از خدا بترسید خداوند به شما قدرت تشخیص حق از باطل را می‌دهد».

اما عقلی که با شهوات دنیا آمیخته است و از خداوند دور است، در این مورد بی‌نیاز شده است زیرا اصل و منبع آن ظلم است پس چگونه حق را می‌شناسد؟ در حالی که پیامبر خدا شرط کرده است و گفته: هنگامی که حدیثی از من نزد شما می‌آید آن را می‌شناسید و انکار نمی‌کنید.[[772]](#footnote-772)

گفتم: آنچه گذشت برای ما معلوم می‌کند که قاعده عرضه سنت بر عقل در حکم بر سنت پاک پیامبر قاعده‌ای مقرر در نزد محدثین و فقهاست و کارهایشان را در پذیرش احادیث و تصحیح آن طبقه‌بندی کرده‌اند.

آنها مقید به تغییر و تحول در تأویل در میان آنچه که در ظاهر از نظر نقل مختلف است و آنچه عقل متعجب می‌شود از حدودی که خالقش برای آن قرار داده است، هستند. پس نیکو نمی‌شود مگر شرع آن را نیکو کند و زشت و ناپسند نمی‌شود مگر شرع آن را ناپسند کند و حکم آن بر حکم خداوند بزرگ مقدم نمی‌شود.

در پایان می‌گوییم که عمر فاروق راست گفت: همانا اهل رأی و دشمنان سنت، احادیث را به رأی خود تفسیر می‌کنند و بر آن‌ها فتوا می‌دهند و گمراه می‌شوند بدانید که ما اقتدا می‌کنیم ولی شروع نمی‌کنیم و پیروی می‌کنیم ولی شروع‌کننده نیستیم و از تمسک به آن گمراه و خوار نمی‌شویم.

و در روایت دیگری: از همنشینی با اصحاب رأی خودداری کنید، آن‌ها دشمنان سنت هستند، و از آن‌ها درباره آنچه نمی‌دانند پرسیده می‌شود خجالت می‌کشند که بگویند نمی‌دانیم پس به رأیشان فتوا می‌دهند و چه بسیار گمراه می‌شوند و کسانی را که همانند آن‌ها هستند، گمراه می‌کنند. خداوند به وسیله وحی پیامبر را از رأی بی‌نیاز می‌کند.[[773]](#footnote-773)

حافظ بن عبدالبر گفت: کسی که خودش را از دیدن منع کند و چنانچه گفتیم باشد و با سنت با دیدگاه خود مخالفت کند و آن طور مایل است تفسیر و تعریف نماید پس او گمراه و نابود است. و کسی دیگر که همانند آن‌هاست و در فتوا دادن بدون علم خود را به خطر می‌اندازد، او کورتر و گمراه‌تر است، و ای برادر بدان: قرآن و سنت هر دو اصل و اساس رأی می‌باشند و کسی که نسبت به اصل نادان باشد هرگز به فرع نمی‌رسد.[[774]](#footnote-774)

و خداوند تبارک و تعالی عالم‎تر و آگاه‌تر است.

مطلب سوم: در آن شبهه‌های زیر است

شبهه ممانعت از نوشتن سنت

نمایاندن شبهه و پیروانش

این شبهه را در گمان شرق‌شناسان و پیروانشان از دشمنان سنت خلاصه می‌کنیم به اینکه: اگر سنت پیامبر دلیلی برای کار پیامبر و قرآن و صحابه و تابعان و تمامی کسانی که بعد از آن می‌آیند باشد تا با این کار نوشتن آن‌ها را تثبیت کند چنانکه این کار در شأن قرآن کریم است اما این ثابت است که پیامبر از نوشتن سنت نهی کرده و دستور به از بین بردن آن داده است و این کار را صحابه و تابعان بعد از آن‌ها نیز انجام داده‌اند، و در این باره کوتاهی نکرده‌اند بلکه بعضی از آن‌ها از بحث کردن خودداری کردند یا بحث از آن را تقلیل دادند، و دیگران از زیاد شدن آن‌ها جلوگیری کردند.

بعضی از تندروان شیعه به آن استدلال کرده‌اند که منع نوشتن سنت پیامبر از جانب ایشان درست نیست و نادرست می‌انگارند گفته کسی که این چنین می‌پندارد که منع پیامبر از نوشتن سنت و بحث درباره آن زاییده یک حالت سیاسی بود که خلیفه ابوبکر و بعد از او عمر و خلفای بعد برای جلوگیری از نشر فضایل اهل بیت و ترس از انتشار یافتن احادیث پیامبر در بزرگی علی و فرزندانش و دلالت کردن این احادیث بر امامت او از آن‌ها اتخاذ کرده بودند. علاوه بر آن تمامی این گفته‌ها به اصل مشروعیت حکومتشان بر می‌گشت.

روایات منع نوشتن احادیث بعد از آن مختلف شد. برای توجیه منع ابوبکر و عمرب و کسانی که از آن‌ها پیروی کردند. و براساس این شبهه علی شهرستانی[[775]](#footnote-775) در کتابش «دلایل و نتایج منع تدوین حدیث»[[776]](#footnote-776) و همچنین مرتضی عسکری[[777]](#footnote-777) در کتاب معالم المدرستین[[778]](#footnote-778) و ذکریا عباس داود[[779]](#footnote-779) در کتاب تأملات بر حدیث نزد سنی و شیعه[[780]](#footnote-780)، و مروان خلیفات[[781]](#footnote-781) در کتابش «و رکبت السفینه»[[782]](#footnote-782) و غیر آن که از دشمنان سنت[[783]](#footnote-783) بود به ا ین مبحث پرداخته‌اند.

بعضی از مستشرقین با شیعه بر عدم صحت ممنوعیت نوشتن سنت در ابتدای امر در زمان پیامبر اتفاق کردند و رأی خود را بر این پایه بنا نهادند. که این‌ها به پیامبر نسبت داده شده‌اند و این‌ها چیزی نیست جز نتیجه پیشرفت دینی و سیاسی و اجتماعی مسلمانان.[[784]](#footnote-784)

گمان می‌رود که الگوی بزرگشان در این بهتان گلدزيهر می‌باشد، که معتقد است: احادیث وارد در منع نوشتن سنت و احادیث دیگری که نوشتن سنت را تشویق می‌کند چیزی جز اثر رقابت اهل حدیث از یک طرف و اهل رأی در طرف دیگر برای رسیدن به یک هدف واحد نیستند.

اهل حدیث به نوشتن سنت تکیه می‌کنند تا دلیلی برای درستی و استدلال به آن داشته باشند. می‌گویند: همگی موافق این گفته‌اند که انکار تدوین حدیث دشمنی نسبت به حدیث نیست و این کراهیت در نوشتن از ابتدا وجود نداشته است. این به دلیل بدرفتاری بود که بعد از آن به وجود آمد.[[785]](#footnote-785) و در جای دیگری می‌گوید: در این موضوع دو نوع آرای متضاد وجود دارد، برای اینکه آن‌ها را برایتان معلوم نمائیم ناچاریم به روزگاران گذشته که این نزاع شروع شده است، برگردیم.

هر گروه دارای دیدگاه مخصوص است که با احادیث پیامبر مرتبط است، یکی از گروه‌ها گفته پیامبر فرموده است: چیزی غیر از قرآن از من ننویسید و هر کسی چیزی بنویسد پس آن را از بین ببرد[[786]](#footnote-786). ابن جریح از گروه دوم حدیثی از ابن عمرو روایت کرده به اینکه از پیامبر پرسیده شد: آیا علم، اسارت می‌آورد؟ پیامبر آن را تأیید کرد، هنگامی که از معنی اسارتش پرسیدند جواب داد: نوشتن.[[787]](#footnote-787)

عماد بن سلمه گفته که جد عمرو بن شعیب از پیامبر پرسید: آیا تمام آنچه از او شنید را بنویسد پس پیامبر جواب داد: بله پس به او گفت: حتی در حالت عصبانی و خوشحالی؟ گفت: بله همانا من چه در حال عصبانیت و چه در حال رضایت و خوشحالی غیر حق را نمی‌گویم.[[788]](#footnote-788)

ابو هریره می‌گوید: همانا مردی از انصار نزد پیامبر نشست و احادیثی از پیامبر را می‌شنید اما نمی‌توانست آن‌ها را حفظ کند. به او شکایت برد پس پیامبر به او گفت: برای این کار از سمت راستت کمک بگیر.[[789]](#footnote-789)

با آمدن این احادیث دو گروه تلاش کردند که دلایلی را در درستی مذهب و عقیده خود عرضه کنند بدون اینکه معلوم شود کدامیک از آن‌ها از مدافعانش می‌باشد. و این دلیلی در به وجود آمدن نقاب‌های دینی گردید.[[790]](#footnote-790)

اما پیروان مستشرقین از داعیان مذاهب لادینی به درستی منع از نوشتن سنت پیامبر در ابتدای امر به دلایلی که ذکرشان بعداً خواهد آمد و از آن دلایل روی بر گرداندند و ایده مسلمانان محدّث و فقیه و سایر علما را تا امروز باطل و بی‌ارزش دانستند، اعتراف نمودند.

علت منع نوشتن سنت در ابتدای کار مربوط به احادیثی می‌باشد که به وسیله آن‌ها به عدم حجیت سنت شهادت می‌دهند چه این احادیث مستند به پیامبر باشند چه مستند به صحابه و چه مستند به تابعین باشند.

آنها در همان وقت از احادیثی روی برگرداندند که بر نوشتن سنت پیامبر تشویق می‌کردند و بیشتر آن‌ها مستند به پیامبر و صحابه و تابعین هستند. و تمامی آن‌ها بر نوشتن سنت و تدوین آن حرص می‌ورزیدند.

چرا دشمنان سنت تضاد ظاهری در روایات منتسب به پیامبر و صحابه و تابعین را برای ما بیان نمی‌کنند؟ و چرا به علت و حکمت این منع اقرار نمی‌کنند.

ممکن نیست که این جواب از آن‌ها پذیرفته شود که راز این تناقض در روایات منع نوشتن و جواز آن است.

زیرا منع کردن و نهی از جانب پیامبر و صحابه و تابعین – خداوند از آن‌ها راضی باشد– دلیل اين است که احادیث را مانند قرآن به عنوان دین کلی و عمومی قرار ندهند. چنانکه دکتر توفیق صدقی به آن اشاره کرده است و استاد محمد رشید رضا که رحمت خدا بر او باد از او تأثیر پذیرفته است و از پیروان او محمود ابوریه و جمال البنا و عبدالجواد یاسین و غیره می‌باشند، دلیلی بر آن نیست چنانکه خواهد آمد.[[791]](#footnote-791)

دشمنان سنت در انکارشان به حجیت سنت میان منع نوشتن سنت و تدوین آن اشتباه کرده‌اند چنین فهمیده‌اند که تدوین همان نوشتن است آن‌ها چنین می‌پندارند که سنت پیامبر در سینه‌ها ماندگار شده بود تا آخر قرن اول هجری در زمان عمر بن عبدالعزیز، آن درکی نادرست است چنانکه در شبهه تأخیر در تدوین خواهد آمد.

پس آن‌ها در امانت علمی خیانت کردند و برای سنت پاک تاریخ می‌گذارند، استدلال می‌کنند بر عدم حجیت سنت به احادیث منتسب به پیامبر و صحابه و تابعین. همه آن‌ها از نوشتن نهی می‌کنند و امر به از بین بردن نوشته‌ها می‌کنند و آن احادیث را در کتاب‌های امامان جمع کرده‌اند و آن‌ها را مقدمه‌ای بر رد سنت به نمایش می‌گذارند. این احادیثی که به شبهه‌هایشان اشاره می‌کند، را نقل می‌کنند اما رد آن‌ها را نقل نمی‌کنند.

حافظ خطیب البغدادی در کتابش اسارت علم بابی به عنوان آثار و اخبار در کراهیت نوشتن علم، نگاشته است سپس باب دیگری را به عنوان توصیف علت کراهیت نوشتن حدیث و باب سوم آثار و اخبار در سرزنش نوشتن علم به آن‌ها افزوده است.[[792]](#footnote-792)

همچنین حافظ ابن عبدالبر در کتاب «جامع بیان العلم و فضله» بابی را به عنوان ذکر کراهیت نوشتن علم و جاودانه کردن آن در کتاب‌ها منعقد کرده سپس باب دیگری به عنوان اینکه گذشتگان نوشتن حدیث را ناپسند می‌پنداشتند و باب دیگر در مورد آنچه در کراهیت نوشتن علم آمده و بر حفظ و نگهداری آن اعتماد کرده‌اند و در باب دیگر ذکر اجازه در نوشتن علم و بابی هم در درستی عمل گذشتگان در کتابت علم به خاطر ترس از فراموشی[[793]](#footnote-793) نگاشته است.

همچنین حافظ الدارمی در کتاب سننش: در مقدمه بابی را به این عنوان قرار داد:

«کسی که نوشتن حدیث را روا نمی‌دارد» و باب دیگری در مورد «کسی که اجازه نوشتن علم را دارد».[[794]](#footnote-794)

این مزیتی از باب‌هایی است که به وسیله آن از حجیت سنت بحث می‌کنند، دشمنان سنت بابی را نقل می‌کنند که ادعایشان را تأیید می‌کنند «آثار و اخبار وارده در کراهیت نوشتن علم» و از بقیه باب‌هایی که زبانشان را می‌بندد و دروغشان را بر ملا می‌کند و بر آن‌ها دلیل ارائه می‌کند، چشم پوشی می‌کنند مانند: باب وصف علت در کراهت نوشتن حدیث و باب آثار و اخبار وارده از سرزنش در نوشتن علم. این عادت دشمنان اسلام است که همیشه دلایلشان را از منابع جاودان اسلامی بدست می‌آورند و متحمل سختی بر خودشان نمی‌شوند پس این قوم در خیانت علمی و پوشاندن لباس حق بر باطل تخصص دارند.

از کسانی که این روش را دنبال می‌کنند: دکتر توفیق صدقی[[795]](#footnote-795) و محمود ابوریه[[796]](#footnote-796) و قاسم احمد[[797]](#footnote-797) و احمد صبحی منصور[[798]](#footnote-798) و اسماعیل منصور[[799]](#footnote-799) و محمد شهرور[[800]](#footnote-800) و احمد حجازی السقا[[801]](#footnote-801) و جمال البنا[[802]](#footnote-802) و مصطفی المهدوی[[803]](#footnote-803) و نیازی عزالدین[[804]](#footnote-804) و رشاد خلیفه[[805]](#footnote-805) می‌باشند.

و نیز عبدالجواد یاسین[[806]](#footnote-806) و احمد امین[[807]](#footnote-807) و حسین احمد امین[[808]](#footnote-808) و محمد حسین هیکل[[809]](#footnote-809) و غیره می‌باشند.

الف: نمونه‌هایی از احادیث و آثار وارده در منع نوشتن سنت پیامبر

اول: احادیثی که منسوب به پیامبر هستند

1. حدیث ابو سعید الخدری؛ پیامبر گفت: از من ننویسید، کسی که چیزی غیر از قرآن از من بنویسد، لازم است آن را از بین ببرد و از من حدیث بگویید ولی مرتکب گناه نشوید و کسی که عمدی بر من دروغ ببندد، به تحقیق آتش زیر خود قرار داده است یا درونش را از آتش پر کرده است.[[810]](#footnote-810) در روایتی از او: از پیامبر خواستیم به ما اجازه نوشتن بدهد اما به ما اجازه نداد.[[811]](#footnote-811)
2. حدیث ابوهریره گفت: نشسته بودیم و آنچه از پیامبر می‌شنیدیم را می‌نوشتیم، پیامبر بیرون آمد و فرمود: چه می‌نویسید؟ در جواب گفتیم؟ آنچه از تو شنیده‌ایم، فرمود: آیا کتابی غیر از کتاب خداست؟ گفتیم: آنچه می‌شنویم می‌باشد. پس گفت: از کتاب خداوند بنویسید و کتاب خدا را نیکو بدارید، آیا کتابی غیر از کتاب خدا هست، کتاب خداوند را نیکو و خالص نمائید. گفت: هر آنچه را که نوشته بودیم در یک جا جمع کردیم و سوزاندیم.[[812]](#footnote-812)

گفتیم: ای پیامبر آیا دربارة تو بحث کنیم؟ فرمود: می‌توانید از من بگوئید و اشکالی ندارد و کسی که عمدی بر من دروغ ببندد، درونش را از آتش پر کرده است. ما نیز گفتیم: ای پیامبر خدا آیا از بنی اسرائیل بحث کنیم؟ گفت: بله از بنی اسرائیل بحث کنید و اشکالی ندارد و شما درباره چیزی از آن‌ها بحث نمی‌کنید مگر اینکه از آن تعجب کنید.[[813]](#footnote-813)

1. و همچنین از زید بن ثابت، نقلی از پیامبر روایت شده[[814]](#footnote-814) است.

دوم: آثار موقوف و مقطوع

بعضی از صحابه و تابعین به راه منع نوشتن سنت پیامبر رفته‌اند:

1. ابوبکر صدیق.[[815]](#footnote-815) عائشهل گفت: پدرم حدود پانصد حدیث از پیامبر خدا جمع کرد، شب را به تقلب و تغییر آن‌ها گذراند. عائشه گفت فرصت را غنیمت شمردم و گفتم: این تقلب به خاطر شکایت است یا چیزی به تو می‌رسد؟ هنگامی که صبح شد گفت: احادیثی که نزد توست را جلو بیاور، پس آن‌ها را آوردم و آن‌ها را در آتش انداخت و سوزاند و گفت: ترسیدم که بمیرم و این‌ها نزد تو بماند در این‌ها احادیثی وجود دارد از مردی که او را امین و قابل اعتماد می‌دانم و چنان که گفتم نیست و من آن را نقل کرده‌ام.[[816]](#footnote-816)

در روایت دیگری بعد از این گفته‌اش که من آن را نقل کرده بودم اضافه کرد که حدیث باقی مانده بود ولی من آن را نیافتم. بنابراین می‌توان گفت: اگر پیامبر گفته بود از ابوبکر پنهان نمی‌ماند.

من حدیثی برای تو روایت کردم و نمی‌دانم که حرف حرف آن را درست بیان کرده‌ام یا نه.

ابن کثیر گفت: این کار به این صورت واقعاً عجیب است و علی بن صالح نمی‌داند، احادیث پیامبر هزار تا بیشتر از این مقدار است و شاید این‌ها روایاتی هستند که بر آن‌ها اتفاق نشده است. حافظ السیوطی[[817]](#footnote-817) گفت: شاید گفته‌هایی از پیامبر که از بین رفته‌اند را جمع کرده باشند و بعضی از صحابه از او حدیث ذکر کرده‌اند مانند حدیث الجده[[818]](#footnote-818) و غیر آن، و ظاهراً از این مقدار نیز فراتر نمی‌روند زیرا از بهترین صحابه در حفظ حدیث می‌باشند و احادیثی نزد آن‌هاست که نزد کسی دیگر نیست. مانند حدیث «پیامبر چیزی را نمی‌گرفت مگر اینکه آن را دفن می‌کرد».[[819]](#footnote-819)

1. عمر بن خطاب[[820]](#footnote-820): از عروه بن زبید[[821]](#footnote-821) نقل است: همانا عمر بن خطاب خواست که حدیث بنویسد، پس یاران پیامبر در آن از او طلب فتوی کردند و اشاره کردند به او که آن‌ها بنویسد.

عمر خوشحال شد خداوند خیر و نیکی شهری را بر او ارزانی دارد پس روزی تصمیم گرفت و گفت: من می‌خواستم که سنتی بنویسم، قولی را به خاطر آوردم که قبل از شما کتابی نوشته بودند و کتاب خداوند را رها کرده بودند همانا من کتاب خداوند را با چیز دیگری نمی‌پوشانم.[[822]](#footnote-822)

1. از علی بن ابی طالب روایت شده گفت: نزد تمام کسانی که کتابی نزدشان بود رفتم و آن کتاب‌ها را از بین بردم، همانا کسانی که احادیث عالمانشان را پیروی می‌کنند و کتاب پروردگارشان را رها کرده‌اند، هلاک می‌شوند.[[823]](#footnote-823)
2. ابو سعید خدری به نقل از ابی نضره گفت[[824]](#footnote-824): به ابی سعید گفته شد آیا از روی حدیث رونویسی کنیم؟ گفت: برای شما نمی‌نویسیم از ما بگیرید چنانکه ما از پیامبرمان گرفتیم.[[825]](#footnote-825)

در جای دیگری او می‌گوید: به ابی سعید الخدری[[826]](#footnote-826) گفتم: همانا تو درباره حدیث عجیبی از پیامبر با ما صحبت کردی، ما می‌ترسیم از اینکه در آن کم و زیاد کنیم، گفت اگر خواستید آن را قرآن قرار دهید، نه، نه، اما از ما بگیرید چنانکه ما از پیامبر خدا گرفته‌ایم.[[827]](#footnote-827)

1. ابوهریره گفت: ما نمی‌نویسیم و حدیثی از ما نوشته نمی‌شود.[[828]](#footnote-828)

از سعید بن ابی الحسن[[829]](#footnote-829) روایت شده گفت: هیچکدام از یاران پیامبر بیشتر از ابوهریره از او حدیث روایت نکرده است. همانا مروان زمانی که در مدینه بود خواست که احادیثش را بنویسد، پس ابا کرد و گفت: روایت کنید چنانکه ما روایت کردیم. هنگامی که از آن اباکرد پس برای او یک نویسنده مطمئن و دانا آوردند پس ابوهریره شروع به گفتن کرد در حالی که کاتب آن را می‌نوشت تا اینکه گفته‌اش تمام شد. گفت: مروان گفت: بدان ما تمامی گفته‌های تو را نوشته‌ایم. گفت: و شما چنان کردید؟ گفت: بله. پس الان آن را بر من بخوانید، گفت: پس آن را بر او خواندند، سپس ابوهریره گفت: معلوم است که شما آن‌ها را حفظ کرده‌اید. پس آن‌ها را از بین ببرید. پس آن‌ها را از بین بردند؟[[830]](#footnote-830)

1. ابن عباس: از او روایت شده که گفت: ما علم را نمی‌نویسیم و آن نیز نوشته نمی‌شود[[831]](#footnote-831). در روایت گفت: همانا ما چیزی غیر از قرآن را به صورت مکتوب نمی‌نویسیم.[[832]](#footnote-832)
2. ابن مسعود از او روایت کرد: علقمه[[833]](#footnote-833) کتابی یا نوشته‌ای از مکه یا یمن آورد که در آن احادیثی از پیامبر بود پس دستور داد که طشت آبی بیاورند و آن‌ها را در آب شست و گفت:

﴿نَحۡنُ نَقُصُّ عَلَيۡكَ أَحۡسَنَ ٱلۡقَصَصِ بِمَآ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ وَإِن كُنتَ مِن قَبۡلِهِۦ لَمِنَ ٱلۡغَٰفِلِينَ ٣﴾ [یوسف: 3].

«ما بهترین داستان‌ها را به موجب آنچه بر تو وحی می‌کردیم در این قرآن آورده‌ایم و همانا تو قبل از آن از بی‌خبران بودی».

قلب‌ها گنجایش زیادی دارند آن‌ها را به قرآن مشغول کنید و به چیزهای دیگر غیر قرآن مشغول نکنید.[[834]](#footnote-834)

در روایتی از ابن عبدالبر زیاده ابو عبید گفت[[835]](#footnote-835): دیده شده که این نوشته از اهل کتاب گرفته شده بنابراین عبدالله نگاه کردن در آن را ناپسند دانست.[[836]](#footnote-836)

در روایتی از الدارمی از مره الهمدانی[[837]](#footnote-837) آمده که گفت: ابو مره الکندی با کتابی از شام آمد آن را برد و به عبدالله بن مسعود داد، پس در آن نگریست و طشت آبی خواست، آن را خیس کرد و گفت: به درستی هلاک می‌شود کسی که قبل از شما از این کتاب پیروی کرده و کتاب خدا را رها نموده است.

حصین به نقل از مره می‌گوید: همانا اگر این نوشته از کتاب و سنت بود آن‌ها را از بین نمی‌بردم اما این‌ها از نوشته‌های نویسندگان بوده‌اند.[[838]](#footnote-838)

1. ابو موسی الاشعری[[839]](#footnote-839) از ابی برده[[840]](#footnote-840) که ابوموسی گفته است: نوشته‌های زیادی از پدرم نوشتم سپس او آن‌ها را از بین برد و گفت: از ما بگیر چنانکه ما گرفتیم.

از طریق دیگری از ابی برده آمده که گفت: ابو موسی برای ما حدیث می‌گفت، من و غلامم بپا خواستیم و آن‌ها را نوشتیم، روزی از احادیث صحبت کردیم پس خواستیم آن‌ها را بنویسیم او گفت: آیا آنچه شما از من شنیدید را می‌نویسید؟ گفتیم بله، گفت: آن را برای من بیاورید.[[841]](#footnote-841)

پس طشت آبی خواست که برایش آوردند و آن را در آن شست و گفت: از ما حفظ کنید چنانکه ما حفظ کرده‌ایم.[[842]](#footnote-842)

ابی برده به نقل از ابی موسی گفت از پدرم نوشته‌ای بر داشتم پدرم گفت: اگر در آن حدیث پیامبر و کتاب خدا نبود آن را می‌سوزاندم، پس خواست طشت آبی برایش بیاورند[[843]](#footnote-843) پس آن‌ها را در آن شست و گفت: آنچه از من شنیده‌ای را رها کن، از من ننویس چنانکه من چیزی از پیامبر ننوشته‌ام، نزدیک بود پدرت هلاک شود.[[844]](#footnote-844)

1. عمرو بن دینار[[845]](#footnote-845): از سفیان ثوری[[846]](#footnote-846) روایت شده که گفت به عمرو گفته شد: همانا سفیان می‌نویسد، ناراحت شد و گریست و گفت: بر کسی که از من چیزی می‌نویسد سخت بگیر، سفیان گفت: چیزی از او ننوشته‌ام بلکه حفظ کرده‌ام.[[847]](#footnote-847)
2. ضحاک[[848]](#footnote-848): از او روایت شده که گفت: احادیث را مانند کتاب قرار ندهید[[849]](#footnote-849)، و از او روایتی دیگر است: زمانی بر مردم می‌آید که حدیث آنقدر زیاد می‌شوند که بر نوشته‌ها غبار می‌نشیند به طوری که نگاه کردن در آن‌ها سخت می‌شود.[[850]](#footnote-850)
3. عبید سلمانی[[851]](#footnote-851): از او روایت شده است که زمان مرگش کتاب‌هایش را خواست و آن‌ها را از بین برد. و گفت: می‌ترسم که بعد از من کسی به آن‌ها دست یابد که در جایی غیر از جایگاه خودشان آن‌ها را بکار برد.[[852]](#footnote-852)
4. ابراهیم[[853]](#footnote-853): از فضیل بن عمرو[[854]](#footnote-854) روایت شده که گفت: به ابراهیم گفتم: من نزد تو آمدم در حالی که تمامی مسائل را جمع کرده بودم، ناگهان تو را دیدم که از من می‌گریزی و نوشتن را ناپسند می‌دانی گفت: همانا هیچ کسی از خداوند علمی طلب نمی‌کند مگر اینکه او بیشتر از آنچه برایش کفایت کند به او می‌دهد، هیچ کس نوشته‌ای نمی‌نویسد مگر اینکه بر او توکل نماید.[[855]](#footnote-855)
5. علقمه:: روایت شده که سروق[[856]](#footnote-856) به او گفت: دیدگاه یا نظرهایی را برایم بنویس گفت: آیا نمی‌دانی که نوشتن ناپسند است؟ گفت: بله همانا من می‌خواهم آن را حفظ کنم پس بسوزانم، گفت: پس اشکالی ندارد.[[857]](#footnote-857)
6. ابن عون[[858]](#footnote-858): از حماد بن یزید[[859]](#footnote-859) روایت کرد گفت: ابن عوان به من گفت: ای ابا اسماعیل همانا می‌بینم که این کتاب‌ها مردم را گمراه می‌کنند.[[860]](#footnote-860)

درجه احادیث وارده در منع از نوشتن سنت: شیخ عبدالرحمن معلمی در کتاب الانوار الکاشفه[[861]](#footnote-861) درباره درجه اخبار و احادیث وارده در منع از نوشتن سنت بحث می‌کند. این مایه برتری در حکم بعضی امامان حدیث قدیم بر بعضی دیگر است، چنانکه گفته ذهبی گذشت، و ابن کثیر در روایت ابوبکر صدیق و سوزاندان تمامی احادیثی که جمع کرده بود و حافظ هیثمی در مجمع الزوائد از بعضی از آن‌ها بحث می‌کند.[[862]](#footnote-862)

خلاصه گفته‌ها در احادیث مرفوعه (مستند به پیامبر): به درستی درباره نوشتن سنت از پیامبر جز حدیث ابی سعید خدری صحیح نمی‌باشد که مسلم آن را با بعضی اختلافات از علماء درباره منسوب بودن آن به پیامبر یا صحابه تخریج کرده است. علماء آن دلیل را نیز در نظر گرفته‌اند، حافظ ابن حجر گفت: از آن‌ها کسانی هستند که حدیث ابی سعید را نادرست می‌دانند گفت: درست اين است که بر ابی سعید وقف شود، بخاری و دیگران نیز آن را گفته‌اند.[[863]](#footnote-863)

و معتقدند که این رای به واقعیت نزدیک است، حدیثی که در صحیح امام مسلم آمده به پیامبر مستند شده است و استاد آن را در امر تأیید می‌کند:

اول: اکثر محدثین آن را روایت نکرده‌اند و در مسئله تضاد رفع و وقف از بعضی از راویان مطمئن یا یک راوی، آن را درست دانسته‌اند به اینکه حکم رفع باشد یعنی مستند به پیامبر باشد چنانکه ابن صلاح گفت: چرا که رفع درست است و ثابت و غیر آن ساکت است و اگر نفی باشد پس مثبت بر آن مقدم است حافظ العراقی در الکبیر برای زنده کردن این حکم که راوی در رفع آن اختلاف داشت می‌گوید: وقف آن نزد اکثر علما درست است اگر راوی حکم حدیثی را مرفوع یا موقوف بداند پس حکم رفع است.

زیرا مکان رفع آن بیشتر است و این ایده از نظر اهل حدیث ترجیح داده شده است[[864]](#footnote-864). خطیب می‌گوید: اختلاف دو روایت در رفع و وقف تأثیری در ضعف حدیث ندارد. به جواز اینکه یکی از صحابه پیامبر، آن را مستند کرده است. و گاهی آن را به پیامبر نسبت می‌دهند و گاهی دیگر از راه فتوی آن را بدون نسبت به پیامبر ذکر می‌کنند. حدیث بر هر دو وجه باقی می‌ماند[[865]](#footnote-865). و این همان چیزی است که مارودی از شافعی - رحمت خدا بر او باد – نقل کرده است همانا موقوف را بر دیدگاه روایت‌کننده قرار می‌دهد با اسناد به اینکه آن گفته پیامبر است پس تعارض در آن نیست.[[866]](#footnote-866)

دوم: به فرض درستی این حدیث بر وقف آن به ابی سعید الخدری پس حکم آن باید مرفوع مسند باشد، منع نوشتن سنت پیامبر – آن از منابع لازم برای قرآن کریم در قانون‌گذاری اسلامی است، این نهی مجالی برای اجتهاد در آن نیست پس حکم آن مرفوع مسند است رازی در المحصول[[867]](#footnote-867) آن را گفته است.

به تمام صحابه‌ای که به امر پیامبر در منع از نوشتن با وجود علت منع تن دادند اجازة نوشتن با منع آن باعث حفظ قرآن کریم و سنت پیامبر هم می‌شود. پس حجیت سنت جز به کتاب خدا دوام نمی‌یابد و با کتاب خداوند و سنت پیامبر حجیت بقیة منابع قانون‌گذاری دوام می‌یابد. حدیثی که جائی برای اجتهاد در آن و همچنین حجابی برای رأی در آن نیست پس حکم آن رفع است مخصوصاً اگر راوی آن را گفته باشد.[[868]](#footnote-868)

در درستی این حدیث ردی است بر بعضی از تندروان شیعه در گمانشان به عدم درستی منع از نوشتن سنت از جانب پیامبر روایات منع از نوشتن سنت بعداً مختلف شد به خاطر منع شیخین ابوبکر و عمر و کسانی که از آن‌ها پیروی کردند و در آن همچنین ابطالی است بر این اساس که نوشته‌هایشان در مسئله نوشتن سنت و تدوین آن را بر آن بنا نهادند چنان که مرتضی العسکری چنان کرد.

و نیز علی شهرستانی و مروان خلیفات و سایر افرادی که ذکرشان گذشت.

از میان آثار موقوفه حافظ الهیثمی روایت ابی برده از ابی موسی الاشعری را درست دانسته است به استناد طبرانی در المعجم الکبیر و بزار در مسندش و بقیة روایات موقوف و مقطوع که بعضی دیگر را تأیید می‌کند و حجت درباره آن‌ها را مناسب می‌دادند[[869]](#footnote-869). امامان قابل اعتماد که به آن شهادت می‌دهند مانند خطیب و ابن عبدالبر و دارمی و اعتمادشان به بعضی از آن روایات در بیان جایگاه صحابه و تابعین در نوشتن سنت و ناپسند دانستن تدوین سنت به دلایلی که ذکر آن‌ها خواهد آمد و در آن ردی است بر مستشرقانی که از بت بزرگ خود گلدزيهر تبعیت می‏کنند در گمانش به اینکه احادیث منع از نوشتن سنت از جانب اهل رأی برای تأیید دیدگاه‌هایشان در انکار درستی سنت و احتجاج به آن به وجود آمده‌اند. و در این باره دکتر یوسف، ردی بر گلدزيهر قرار داده است که همانا او درست نگفته است به این که: کسی که بر عدم جایز بودن نوشتن نظر دهد از اهل رأی ا‌ست و مخالفان آن‌ها از اهل حدیث هستند. در میان این دو گروه اختلافی نیست زیرا از اهل رأی کسانی هستند که از نوشتن منع می‌کنند مانند: عیسی بن یونس (187 ه‍(و حماد بن زید (179 ه‍(و عبدالله بن ادریس (192 ه‍(و سفیان الثوری (161 ه‍(و در میان آن‌ها کسانی هستند که موافق بوده‌اند مانند حماد بن سلمه (167 ه‍(و لیث بن سعد (175 ه‍(و زائده بن قلامه (161 ه‍(و یحیی بن سیمان (189 ه‍(و غیره.

و از اهل حدیث که نوشتن را ناپسند می‌دانستند مانند ابن علیه (200 ه‍(و هنتین بن بشیر (183 ه‍(و عاصم بن[[870]](#footnote-870) ضمره (174 ه‍(و غیره، و از آن‌ها کسانی که آن را جایز می‌دانند مانند بقیه کلامی (197 ه‍(و عکرمه بن عمار (159 ه‍(و مالک بن انس (179 ه‍(و غیره.[[871]](#footnote-871)

جواب به این گمان دشمنان سنت که منع از نوشتن سنت بر عدم حجیت سنت دلالت می‌کند.

دشمنان سنت دعوت کنندگان لادینی با اعترافشان به درستی منع از نوشتن سنت پیامبر و صحابه بزرگوار از آن منع نوشتن دلیلی برای عدم حجیت سنت پیامبر گرفته‌اند، با چشم‌پوشی از آنچه گذشت و اشاره شد به علل منع وارده در احادیث گذشته که به آن‌ها احتجاج شده و چشم‌پوشی از دستور پیامبر به اصحابش در منعشان از نوشتن و حدیث سازی و تبلیغ سنت پیامبر بعد از حفظ کردن آن‌ها، و این همان چیزی است که از جانب صحابه بعد از منعشان از کتابت به تابعین گفته شده و بر این اساس تابعان از مانعان کتابت حدیث شدند و به کسانی که بعد از آن‌ها آمدند دستور دادند که ننویسند، بلکه آن را حفظ کنند و تبلیغ نمایند آن چنان که از صحابه پیامبر حفظ کرده‌اند. پیامبر خبر داده است که: می‌شنوید و از شما شنیده می‌شود و شنیده می‌شود از کسی که از شما نشنید.[[872]](#footnote-872)

دکتر عبدالغنی عبدالخالق - رحمت خدا بر او باد – می‌گوید: چگونه منع پیامبر دلیلی بر عدم حجیت سنت است. پیامبر در پی این منع مستقیم صحابه را به صحبت کردن درباره خود دستور داده است در آن زمان که وعده می‌دهد به کسی که عمداً به او دروغ ببندد سخت‌ترین وعده را به او می‌دهد چنان که در حدیث ابی سعید الخدری که مسلم آن را روایت کرده است آمده است.

حجه الوداع می‌گوید: آگاه باشید که حاضرین آن را به غایبان ابلاغ کنند شاید بعضی از کسانی که آن را ابلاغ می‌کنند قسمتی از آن را که نشنیده‌اند، بردارند.[[873]](#footnote-873)

و همچنین می‌گوید: خداوند کسی را شاداب کند که اگر حدیثی از من شنید آن را حفظ کرد تا به دیگری ابلاغ نماید و چه بسا کسی که آن را ابلاغ می‌کند به کسی ابلاغ کند که از او آگاه‌تر است و چه بسا حمل‌کنندة آن فقیه نباشد.[[874]](#footnote-874) و به گروه عبدالقیس بعد از این که آن‌ها را به چهار چیز دستور داد و از چهار چیز منع کرد می‌گوید: حفظ کنید و به آنچه که نزد شماست خبر دهید[[875]](#footnote-875) و می‌گوید آگاه باشید شاید مردی حدیثی از من به او ابلاغ شود در حالی که او بر تختش تکیه زده باشد پس بگوید: کتاب خداوند میان ما و شما حکم می‌کند پس آنچه که در آن حلال باشد ما نیز آن را حلال خواهیم کرد و آنچه که در آن حرام باشد آن را حرام می‌کنیم و آنچه پیامبر خدا حرام کرده است. مانند آن چیزی است که خداوند حرام کرده است.[[876]](#footnote-876)

دکتر عبدالغنی عبدالخالق می‌گوید: آیا امر به حدیث‌سازی و تبلیغ و حفظ و دوری از دروغ بر او شدیدترین وعده نیست و منع از عدم گرفتن سنت دلیل این نیست که سنت دارای جایگاه مهمی است و فایدة زیادی برای شنونده و تبلیغ‌کننده دارد. پس این فایده و این جایگاه بزرگ کجاست؟ آیا آن حجتی در دین و بیانی برای احکام شرعی نیست چنان که دلالت می‌کند بر آن تعقیب دستور به تبلیغ و حدیث‌سازی در روایات گذشته و گفته: (چه بسا حمل‌کننده فقه به کسی از او فقیه‌تر است و چه بسا حمل‌کنندة فقه که فقیه نباشد) (حفظ کنید و از آنچه که نزد شماست خبر دهید) (آنچه که پیامبر خدا حرام کرده است مانند آن چیزی است که خدا حرام کرده است) و گفته‌اش: از من حدیث بگویید اما مرتکب گناه نشوید آیا این گفته به تو این احساس را نمی‌دهد که منظور از ابلاغ شنوندة حدیث به ما بعد خود این باشد که غالب آنچه از فقه و حکم شرعی که در حدیث است را بگیرد؟ و آیا این گفته غیر از این است که حدیث، حجت، و دلیلی است که به وسیله آن احکامی که آن را ضمانت می‌کنند اثبات شوند؟ و آیا این درست است نزد کسی که ذره‌ای عقل و ایمان داشته باشد) پیامبر فقط به خاطر سرگرمی در مجالس و شوخی دستور به حدیث‌سازی و تبلیغ کرده است چنان که پادشاهان و امیران در طول تاریخ کرده‌اند؟ هرگز پیامبر بزرگتر و عزیزتر و پاک‌تر از آن است که امتش را به چیزی که فایده‌ای در آن نیست امر کند و به آنچه که یاوه‌گویان ادعا دارند. آنچه که شافعی در حاشیة حدیث نوشته است (خداوند شاداب کند کسی که چیزی از ما می‌شنود و غیره) آنچه قبلاً گفتیم مهر تأییدی است بر آنچه برای تو ذکر کردیم.

هنگامی که پیامبر خدا ما را به شنیدن گفته‌اش و حفظ کردن آن‌ها و ادای آن‌ها آنچنان که شایسته آن‌هاست دعوت کرد این دلیل اين است که پیامبر به ادای چیزی امر نمی‌کند مگر اینکه حجت و دلیل برای آن و شایستگی ادا کردن را داشته باشد. تمامی اهداف پیامبر در این کار اين است که فقه به دست کسانی بیفتد که فقیه هستند و افراد غیر فقیه و نالایق صلاحیت آن را ندارند که فقه به دستشان بیفتد و آن را تفسیر نمایند.

پس می‌گوئیم: پیوسته گفته دکتر عبدالغنی شکی در آن نیست به اینکه در خصوص دروغ بستن به پیامبر نص صریح وجود دارد، بر کراهت آن تأکید شده است و آن را با وعده شدیدی منع کرده است و حرام بودن آن نزد تمامی مردم معلوم است، این همه به این خاطر است که دروغ بستن به پیامبر مسلتزم تغییر احکام شرعی می‌باشد مثل اعتقاد به حرام بودن حلال‌ها و حلال بودن حرام‌ها و این استلزام منشعب نمی‌شود مگر از حجیت سنت و اینکه سنت بر احکام شرعی دلالت می‌کند.[[877]](#footnote-877)

اگر بخواهید درباره آنچه گفتیم تحقیق کنید به آنچه شیخین از المغیده روایت کرده‌اند توجه کنید گفت: همانا دروغ بستن بر من مانند دروغ بستن بر دیگری نیست. کسی که از روی عمد بر من دروغ ببندد درونش را از آتش پر کرده است.[[878]](#footnote-878) رجوع کنید به آنچه مسلم از ابوهریره روایت کرده، پیامبر خدا گفت: در آخر زمان دجال‌های دروغگویی پیش شما می‌آیند و احادیث زیادی برای شما می‌آورند احادیثی که نه شما و نه پدران شما، آن‌ها را نشنیده‌اید، شما را حذر می‌دهم از اینکه شما را گمراه کنند.[[879]](#footnote-879)

مرا از گفته پروردگارت با خبر کن: اگر حدیث پیامبر خدا حجت و دلیل نباشد پس این تحذیر از احادیث دروغین از پیامبر برای چیست؟ و آیا به وسیله حدیث گمراهی و آشوب حاصل نمی‌شود؟

اگر مراد از بحث کردن در مورد احادیث پیامبر خدا فقط سرگرمی و بازی باشد مانند روایت کردن اشعار و اخبار عرب، آیا درست و نادرست در این باره مساوی نخواهد بود؟

اگر میانشان تفاوت است آیا این تفاوت شایستگی این را دارد که به شدت از گمراهی و آشوب هشدار داده شود؟ هرگز!! به طور کلی تمامی آنچه، برای شما از احادیث نقل کردیم، آنچه را که ما در حجیت سنت گفتیم، تأیید می‌کند این به منزله گفته‌ای صریح از پیامبر خدا است نزد کسی که گوشی برای شنیدن و عقلی برای درک کردن دارد، و او بر تمایلش بر نقل سنت و محافظت بر آن صراحت دارد.

﴿فَإِنَّكَ لَا تُسۡمِعُ ٱلۡمَوۡتَىٰ وَلَا تُسۡمِعُ ٱلصُّمَّ ٱلدُّعَآءَ إِذَا وَلَّوۡاْ مُدۡبِرِينَ ٥٢ وَمَآ أَنتَ بِهَٰدِ ٱلۡعُمۡيِ عَن ضَلَٰلَتِهِمۡۖ إِن تُسۡمِعُ إِلَّا مَن يُؤۡمِنُ بِ‍َٔايَٰتِنَا فَهُم مُّسۡلِمُونَ ٥٣﴾ [الروم: 52-53].

«همانا تو نمی‌توانی مردگان را شنواسازی و این دعوت را به کران هنگامی که به او بار پشت می‌گردانند نمی‌توانی بشنوانی، تو کوران را از گمراهیشان به راه نمی‌آوری، تو تنها کسانی را می‌شنوانی که به آیات ما ایمان آورده و تسلیم آنند».[[880]](#footnote-880)

پس با این وجود چگونه شخص گمان‌کننده گمان می‌کند به اینکه منع کردن پیامبر از نوشتن سنت دلیلی بر تمایلش بر عدم نقل سنت و محافظت بر آن و بر عدم حجیت آن است.

گفتم: با این وجود چگونه درست است گمان کسی که می‌پندارد اینکه پیامبر از نوشتن سنت منع کرده اجازه او به نوشتن سنت را نسخ می‌کند. چنانکه به آن معتقد هستند از جمله استاد محمد رشید رضا[[881]](#footnote-881) و به پیروی از او عمود ابوریه[[882]](#footnote-882) و جمال البنا[[883]](#footnote-883) و غیر آن‌ها.

اگر درستی این گفته از آن‌ها را فرض کنیم پس دلیل نسخ دستور دادن به حدیث و تبلیغ کجاست؟ در حالی که این تبلیغ و بحث کردن از حدیث در حجیت سنت چنانکه گذشت رساتر و مهمتر است. حتی قوی‌تر از نقل به نوشتن آنچه که در شبهه تأخیر تدوین خواهد آمد.

و این جواز حدیث است که از جانب پیامبر خدا در پی منعش از نوشتن آمده‌است.[[884]](#footnote-884)

این همچنین از صحابه و تابعین بعد از منعشان از نوشتن وارد شده است، ابی سعید الخدری می‌گوید: همانا پیامبرتان به ما حدیث می‌گفت پس ما حفظ می‌کردیم شما نیز حفظ کنید چنانکه ما حفظ کردیم و در لفظ دیگری آمده است: «از ما بگیرید چنانکه ما از پیامبرمان گرفتیم» و ابوهریره می‌گوید: روایت کنید آنچنان که ما روایت کردیم و نیز ابی موسی اشعری: از ما بگیر چنانکه ما گرفتیم و در لفظ دیگر از ما حفظ کنید چنان که ما حفظ کرده‌ایم و تمام این روایت‌ها که گذشت و به وسیله آن بر شبهه‌هایشان استشهاد کردند، از سلیم بن عامر[[885]](#footnote-885) روایت شده گفت: ابو امامه برای ما حدیث آورد که درباره چیزی مهم که به مردم می‌گوید: بشنوید و عقل خود را بکار بگیرید و از ما ابلاغ کنید آنچه می‌شنوید. سلیم گفت: به منزله این است که کسی که می‌داند شهادت بدهد.[[886]](#footnote-886)

از سلیم بن عامر گفت: ما همراه ابی امامه نشسته بودیم او برایمان حدیث رسول‎الله را می‌گفت هنگامی که ساکت شد گفت: اگر فهمیدید ابلاغ کنید چنانکه به شما ابلاغ شده است[[887]](#footnote-887). ابن عباسب گفت: ما حدیث را حفظ می‌کنیم و حدیث از پیامبر خدا محافظت می‌کند پس اگر به سختی‌ها و پستی‌ها رسیدید پس این کار چه دور است.[[888]](#footnote-888)

و بر این شیوه تابعین شاگردان صحابه شدند و به راه آن‌ها رفتند و آن‌ها هم امر کردند به منع از کتابت حدیث بعد از حفظ آن سفیان ثوری در پی منع عمرو بن دینار می‌گوید: «آنچه از او نوشتی ما آن را حفظ می‌کنیم».

صحابه راه پیامبران را رفته‌اند، به خاطر وجود علت آن، از نوشتن نهی کردند و در همان وقت پس از اطمینان از کار و موقعیت، اجازه کتابت دادند. و تابعین نیز این راه را پیش گرفتند و در واقع همگی (پیامبر و صحابه و تابعین) امر به حفظ حدیث و نقل آن نمودند.[[889]](#footnote-889)

در نتیجه تعارضی میان کراهتیشان از کتابت حدیث و دوستی و تمایلشان در روایت آن نیست آنگونه که دکتر حسین الحاج[[890]](#footnote-890) پنداشته است.

آیا نزد کسانی که به عدم حجیت سنت گمان می‌کنند یا گمان می‌کنند که منع از نوشتن ناسخ جواز آن است؟

آیا شما دلیلی برای نسخ این گفته پیامبر به حفظ سنت و تبلیغ آن برای تمامی مردم دارید؟ اگر دلیلی نمی‌یابید و نخواهید یافت، پس این گفته پیامبر به حفظ سنت و تبلیغ آن به چه چیزی اشاره می‌کند؟

آیا فقط دلالت بر شوخی و بیهودگی است؟ یا اینکه دلالت بر اين است که پیامبر و صحابه و تابعین خواسته‌اند که سنت را مانند قرآن به عنوان یک قانون و دین قرار ندهند، چنانکه دشمنان سنت پنداشته‌اند و بعضی مسلمانان[[891]](#footnote-891) از آن تأثیر پذیرفته‌اند، این ادعا گفته و کار پیامبر و کسانی که را تا روز قیامت بر این منهج رفته‌اند تکذیب می‌کند ، تفصیل آن در «علت منع از نوشتن سنت نزد دشمنانش» خواهد آمد.[[892]](#footnote-892)

علت منع از نوشتن سنت چنان که در احادیث و آثاری که به وسیلة آن‌ها دشمنان سنت بر شبهه‌هایشان استشهاد کردند در آنچه که گذشت اشاره شد به عرضة شبهه منع از نوشتن سنت به اینکه یاران این شبهه چشم‌هایشان را از علت منع بستند و باطل دانستند گفته کسی را که این چنین می‌گفت: از امامان مسلمان، از محدثین و فقها و سایر علمای مسلمین تا به امروز علی‌رغم اینکه این دلیل بر خود احادیثی که آن‌ها به وسیلة آن احادیث احتجاج می‌کردند نیز وارد شده است.

مناسب‌ترین این دلایل چنان که در احادیث آمده است:

1. محافظت از کتاب خداوند و نگهداری آن از آمیختنش با سنت بدون تشخیص میان آن‌ها این در روایت ابوهریره واضح به نظر می‌رسد: آیا کتابی همراه کتاب خدا وجود دارد. ... کتاب خدا را یک دست کنید یا آن را خالص کنید. بر این روایت با ضعف سندش به خاطر وجود عبدالرحمن بن زید بن اسم، بر ضعف آن اتفاق کرده‌اند.[[893]](#footnote-893) بجز روایت ابی بهره بن ابی موسی اشعری که طبرانی در الکبیر و براز در خبرش به اسناد درست آن را تخریج کرده است. حافظ هیثمی در مجمع الزوائد[[894]](#footnote-894) به صحت روایت ابوهریره شهادت می‌دهد چنان که به درستی این علت شهادت می‌دهد. در آن تصریحی است که ابهامی در آن نیست که احادیث در جوار قرآن در یک کتاب نوشته شده‌اند بدون فرق در میان آن‌ها که با منع کتابت حدیث سلامت قرآن را تأمین می‌کند. و این گفته صریح ابو موسی اشعری است: اگر کتاب خدا در آن نبود آن را می‌سوزاندم.

در روایت ابوهریره و همچنین گفته ابو موسی اشعری معلوم می‌شود که سنت در زمان پیامبر و صحابه در جوار قرآن در یک کتاب نوشته می‌شد بدون تغییر که به وسیلة آن قرآن حفظ می‌شد از آمیختگی آن با سنتی که کنارش نوشته شده بود. این قرائت‌های بی‌نظیر آن را تأکید می‌کنند این‌ها چیزی جز تفسیر بعضی کلمات قرآن نیستند که برای واضح کردن و تبیین آن نوشته شده است و هر کس از صحابه که این کار را انجام می‌داد، نسبت به چیزهائی که از پیامبر گرفته بود، آگاه بود. مانند:

﴿لَيۡسَ عَلَيۡكُمۡ جُنَاحٌ أَن تَبۡتَغُواْ فَضۡلٗا مِّن رَّبِّكُمۡۚ﴾ [البقرة: 198].

«قرائت ابن عباس - خداوند از او راضی باد – بر شما گناهی نیست که فضل پروردگارتان را بجوئید».

در مواقع حج[[895]](#footnote-895) و نوشته ابن مسعود:

﴿أَخٌ أَوۡ أُخۡتٞ﴾ [النساء: 12].

«و برای او برادر یا خواهری‌ست».

برادر یا خواهر مادری «من ام»[[896]](#footnote-896) و مانند قرائت ابن مسعود:

﴿فَمَن لَّمۡ يَجِدۡ فَصِيَامُ ثَلَٰثَةِ أَيَّامٖۚ ﴾ [المائدة: 89].

«پس کسی که نیابد پس روزه‌ی سه روز را انجام دهد».

سه روز پشت سر هم.[[897]](#footnote-897)

مانند این گفته‌ها نزد امامان قرائت‌های بی‌نظیر و حکمت تفسیر[[898]](#footnote-898) وجود دارد با وجود اختلاف‌ در عمل به آن‌ها، آیا حکم آن رفع است یا دیدگاه روایت‌کننده است؟[[899]](#footnote-899)

اگر این تأکید می‌کند به اینکه در میان صحابه کسانی یافت می‌شوند که سنت را با توجه به اهمیت کار در جوار قرآن در یک صفحه نوشته‌اند پس در میان تابعین نیز کسانی یافت می‌شوند که رأیشان را در جوار سنت نوشته‌اند و نوشته‌هایشان از جوار قرآن دور نشده است دلالت بر این می‌کند. از شعبی[[900]](#footnote-900) روایت شده: همانا مروان[[901]](#footnote-901) مردی را پشت پرده در کنار زید بن ثابت نشاند سپس او را فرا خواند نشست و از او سؤال می‌کردند و می‌نوشتند سپس زید به آن‌ها نگاه کرد و گفت: ای مروان ببخشید همانا من به نظر خودم می‌گویم[[902]](#footnote-902) و از یحیی بن سعید[[903]](#footnote-903) روایت شده است گفت:

مردی به نزد سعید بن مسیب[[904]](#footnote-904) آمد از چیزی درباره او پرسید وآن را بر او املاء کرد سپس نظر او را پرسید پس جواب داد و می‌نوشت پس مردی در جلسة سعید گفت: ای ابا محمد آیا نظر خودت را می‌نویسی؟ سعید به مرد گفت: آن را به من بده پس نوشته را به او داد و آن را پاره کرد.[[905]](#footnote-905)

مجاهد به یارانش می‌گوید: هر چیزی را که فتوا می‌دهم از من ننویسید ممکن است تمام آنچه که فتوا داده‌ام فردا دیدگاهم دربارة آن تغییر کند.[[906]](#footnote-906)

اینجا درستی علت منع از نوشتن چیزی – در ابتدای کار غیر از قرآن کریم- را درک می‌کنیم و آن به خاطر پاسداری از این کتاب بزرگ بوده است از کسانی که تازه با اسلام عهد بسته بودند و به اسلوب آن آشنا نبودند و بیشترشان از اعرابی بودند که در دین تبحر نداشتند. و در آن وقت تعلیم صحابه و امت بعدشان بهترین راه برای محافظت از این کتاب جاودان بوده است. با علم به این که منع در اول کار شامل زمان نزول قرآن و بعد آن می‌شود چرا که ممکن بود که این کتاب به دست کسی بیافتد که اهل علم نباشد و بخواهد دیگران را بیاموزد.

اجازة نوشتن سنت برای کسانی آمد که با اسلوب قرآن خوگرفته بودند. مانند: عبدالله بن عمرو و دیگر کسانی که پیامبر به آن‌ها اجازه استمرار منع از نوشتن سنت با قرآن در یک کتاب اگر چه ممیزی در میانشان بود، را داد.

اما نپذیرفتن ادعای دشمنان دین و تندروان شیعه به خاطر جعل احادیث از جنس قرآن در اسلوب و روش آن است و در آن ابطالی برای اعجاز قرآن کریم وجود دارد.[[907]](#footnote-907)

پس می‌گویم آن اعجاز قرآن را باطل نمی‏کند. بلکه بر این اعجاز محافظی است به راه روشنی که پیامبر با گفته و کار خود قرار داد و خلفا آن را درک کرده و آن را آنچنان که از پیامبر فهمیده‌اند طبقه‌بندی کرده‌اند زیرا بسیاری از بزرگان صحابه بودند که درک می‌کردند و تفاوت میان اسلوب قرآن و اعجازش را با اسلوب پیامبر تشخیص می‌دادند ولی بعضی از صحابه عوام آن را درک نمی‌کردند و این حال تمامی مردم در تمامی عصرها و دوره‌ها بود و این امر واضحی است که انسان ضعیف در آن جدل نمی‌کند. این راه و روش خداوند در محافظت بر کتابش بود یعنی در ابتدای کار از نوشتن آنچه که غیر قرآن بود، منع می‏کرد. زیرا قرآن در نماز و غیره به یک لفظ آمده است و تبدیل یک حرف به حرف دیگر جایز نمی‌باشد پس ناچار به محافظت از این کتاب معجزه از دست کسانی که در زمان پیامبر آن را درک نمی‌کردند و تمامی اعراب بعد از آن و تمامی غیر عرب‌ها و عرب شده‌ها در تمامی عصرها بودند. همان کسانی که برایشان این امکان نیست که آنچه را در نوشته‌ها می‌یابند بر قرآن مرتبط سازند. و معتقدند به اینکه تمام آنچه در این نوشته است کلام خداوند است. اما سؤال بعضی از آن‌ها این است که پیامبر امر به نوشتن سنت در یک کتاب جداگانه‌ای نکرده است. تا بر آن نوشته شود که این‌ها گفته‌های سودمند پیامبر هستند پس سنت با قرآن تشخیص داده می‌شد و هیچ مؤمنی آن‌ها را با هم نمی‌آمیخت.[[908]](#footnote-908)

در جواب می‌گوئیم پیامبر به نوشتن سنت پاک در یک کتاب اجازه داده است و آن را تمیز داده است از جمله کسانی که پیامبر به آن‌ها اجازه داده: عبدالله بن عمرو و جابر بن عبدالله و ابوهریره و سایر افرادی که دکتر اعظمی در کتاب دراسات فی الحدیث النبوی[[909]](#footnote-909) آن‌ها را بر شمرده است. چنان که پیامبر بسیاری از سنت پاکش را در زمان حیاتش گفته است و این همان چیزی است که دکتر امتیاز احمد در کتابش دلائل التوثیق المبکر للسنه درک کرده است.[[910]](#footnote-910)

پیامبر در ابتدای کار از نوشتن منع کرد و بعد از آن اجازه داد، منع پیامبر به خاطر ترس بود و اجازه دادنش همراه با بر‌قراری امنیت بود و در زمان اجازه دادنش نوشته‌های زیادی کتابت شد اما آن نوشته‌ها در یک جا تدوین نشد، قرآن خودش در زمانش نوشته شد و در کتابی واحد تدوین شد مگر زمان ابوبکر با وجود نوشته‌های زیادی که در زمان اجازه پیامبر بود دستور به نوشتن سنت داده نشد به دلیل فرق واضحی که میان حجم قرآن و حجم سنت است سنتی که وظیفه‌اش شرح و بیان قرآن است و قاعدتاً شرح باید از نظر حجم بزرگتر از مشروح خود باشد. اگر نوشتن سنت در زمان پیامبر فرض می‌شد چنانکه قرآن کریم نوشته شد و به تمییز میانشان اطمینان داده می‌شد مردم به آن مشغول می‌شدند و از قرآن غافل می‌گشتند.

1. این دومین علت وارده در احادیثی است که از نوشتن سنت نهی می‌کردند: ترس از مشغول نشدن به قرآن کریم و روی آوردن به کتاب دیگر حتی اگر آن سنت باشد. منظور از مشغول شدن به سنت و غفلت از قرآن یعنی اهتمام به سنت قبل از اهتمام به کتاب خداوند و آنچه به ترک کتاب خداوند منجر می‌شود و این همان چیزی است که عمر فاروق بعد از رویگردانی‌اش از تدوین سنت و موافقت صحابه به آن تصریح کرده همانا من کتاب خداوند را با چیز دیگری نمی‌پوشانم[[911]](#footnote-911). و اعلام عمر در ملأ عام نزد صحابه خداوند بر همه آن‌ها راضی باشد – و اقرارشان به آن دلیل استقرار این گفته در وجودشان می‌باشد.[[912]](#footnote-912)

در تأکید این گفته یعنی مراد از مشغول شدن به غیر قرآن، ضحاک - رحمت خدا بر او باد ـ می‏گوید: زمانی بر مردم می‌آید که آن قدر احادیث زیاد می‌شوند که قرآن را غبار می‌گیرد آن طور که در آن نتوان نظر کرد.

ابی خالد احمر[[913]](#footnote-913) گفت: زمانی بر مردم می‌آید که قرآن تعطیل می‌شود، خوانده نمی‌شود، و مردم حدیث و رأی طلب می‌کنند. شما را از آن بر حذر می‌دارم، آن صورت را سیلی می‌زند، گفته‌ها را زیاد می‌کند و قلب‌ها را دلنگران می‌کند از ترس مشابهات ظاهری با قرآن، ابی سعید خدری می‌گوید: آیا می‌خواهید سنت را مانند کتاب قرار دهید. ضحاک می‌گوید: برای حدیث کتاب‌هایی مانند قرآن قرار ندهید.

از ابراهیم نخعی روایت شده: همانا او ناپسند می‌دانست که حدیث در کتاب نوشته شود و می‌گفت: شبیه کتاب (قرآن) می‌شود.[[914]](#footnote-914)

این ترس از شباهت آن به قرآن به روایت کردن آن به لفظ و اجازه ندادن روایت سنت به معنی بر می‌گردد و آن در روایت ابوسعید خدری معلوم است هنگامی که ابو نفره به او گفت: همانا تو حدیث عجیبی از پیامبر را برای ما بحث می‌کنی و ما می‌ترسیم از اینکه چیزی در آن کم یا زیاد کنیم. ابی سعید جواب داد: آیا می‌خواهید آن را مانند قرآن قرار دهید، نه، نه، از ما بگیرید چنانکه ما از پیامبر خدا گرفته‌ایم[[915]](#footnote-915). و در روایت ابن مبارک در مسندش آمده: آن را بر شما املا نکرده‌ام.

ترس و غضب زیاد می‌شود هنگامی که مردم به کتاب‌های دیگر روی آورند و قرآن با دیگر کتاب‌ها شبیه شود.

چنانکه در روایت جابر بن عبدالله آمده همانا عمر بن خطاب نسخه‌ای از تورات را نزد پیامبر آورد، گفت ای پیامبر خدا این نسخه‌ای از تورات است. پیامبر ساکت شد و او شروع کرد به خواندن آن، صورت پیامبر تغییر کرد و ناراحت شد. ابوبکر گفت: در عزا بشینی، مگر صورت پیامبر را نمی‌بینی. عمر به صورت پیامبر نگاه کرد و گفت: به خدا پناه می‌برم از غضب خدا و پیامبرش، ما به خداوند و دین او اسلام آوردیم و از پیامبرش محمد راضی هستیم. پیامبر گفت: قسم به کسی که نفس و جان محمد در دست اوست اگر موسی بر شما می‌آمد حتماً از او پیروی می‌کردید و مرا ترک می‌کردید و از راه راست گمراه می‌شدید در حالی که اگر او زنده بود و پیامبری مرا درک می‌کرد از من پیروی می‌کرد[[916]](#footnote-916). و در بعضی روایات، پیامبر آن‌ها را صفحه صفحه قرار داد و از بین بردند در حالی که می‌گفت: از هوا و هوس اطاعت نکنید؛ همانا آن‌ها به گمراهی افتادند و شما نیز گمراه می‌شوید، تا حرف حرف آن را از بین برد.[[917]](#footnote-917)

صحابه نیز بر همان روش رفته‌اند چنان که عمر بن خطاب روایت کرده است که مردی از عبدالقیس که جایگاهش در شوش[[918]](#footnote-918) بود بر او وارد شد عمر به او گفت: تو فلانی هستی؟ گفت: بله، پس با عصایش او را زد و مرد گفت: ای امیر المؤمنین چرا مرا می‌زنی پس عمر به او گفت:

﴿الٓرۚ تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱلۡكِتَٰبِ ٱلۡمُبِينِ ١ إِنَّآ أَنزَلۡنَٰهُ قُرۡءَٰنًا عَرَبِيّٗا لَّعَلَّكُمۡ تَعۡقِلُونَ ٢ نَحۡنُ نَقُصُّ عَلَيۡكَ أَحۡسَنَ ٱلۡقَصَصِ بِمَآ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ وَإِن كُنتَ مِن قَبۡلِهِۦ لَمِنَ ٱلۡغَٰفِلِينَ ٣﴾ [یوسف: 1-3].

«این است آیات کتاب روشنگر ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم باشد که بیندیشید ما بهترین سرگذشت را به موجب این قرآن که به تو وحی می‌کنیم بر تو حکایت می‌کنیم و تو قطعاً قبل از آن از بی‌خبران بودی».

پس آن را سه بار بر او خواند و سه بار او را زد، مرد گفت: چرا مرا می‌زنی ای امیر المؤمنین؟ پس گفت: تو هستی که کتاب دانیال[[919]](#footnote-919) را نسخ کرده‌ای. گفت: چیزی به من بگو تا از آن پیروی کنم. عمر گفت: آن را از بین ببر به طوری که نه خودت و نه هیچ کس از مردم آن را نجوید پس از این اگر چیزی از تو به من ابلاغ شود که خود یا مردم آن را بخوانند تو را سخت مجازات می‌کنم. سپس به او گفت[[920]](#footnote-920): بنشین او نشست و عمر گفت: آن را از بین بردم سپس کتابی از اهل کتاب را نسخه‌برداری کردم و آن را در چرم[[921]](#footnote-921) آوردم پیامبر خدا گفت: این چیست که در دست توست ای عمر؟ پس گفتم ای پیامبر خدا کتابی است که آن را نسخه برداری کرده‌ام تا به علم ما اضافه شود پس پیامبر خدا ناراحت شد تا جائی که گونه‌هایش[[922]](#footnote-922) قرمز شد داستان آن مانند روایت جابر بن عبدالله قبلاً نقل شده است. و مانند این داستان برای امام ابی حنیفه واقع شده است هنگامی که شخصی با کتاب دانیال وارد کوفه شد، پس نزدیک بود که ابو حنیفه او را بکشد به او گفت: مگر غیر از قرآن و حدیث[[923]](#footnote-923) کتاب دیگری هست؟ و نیز ابن مسعود کتابی را که در شام به او تقدیم شد از بین برد و این آیه‌ای که عمر آن را خواند او نیز همان آیه را خواند، ما بهترین داستان‌ها را که در قرآن خود وحی کرده‌ایم برای تو می‌گوئیم و چه بسا که قبل از آن از بی‌خبران بوده‌ای[[924]](#footnote-924) است.

گفت: قلب‌ها خالی‌اند پس آن‌ها را به قرآن مشغول کنید و به غیر آن مشغول نسازید. همانا هلاک شده است کسی که قبل از شما بوده و از دیگری پیروی کرده و کتاب خدا را ترک کرده است. و این یعنی نوشته‌هائی از اهل کتاب وجود دارد چنان که ابو عبید یکی از راویان این حدیث گفت در روایت ابن عبدالبر گفته می‌شود که این کتاب‌ها از اهل کتاب گرفته شده‌اند به همین خاطر عبدالله نگاه کردن در آن‌ها را ناپسند دانست.

مره الهمدانی به روایت از ابن مسعود چنان که دارمی روایت کرده است تأکید می‌کند: که نوشته‌ها برگرفته از سنت نیست بلکه از کتاب‌های اهل کتاب است به قولش: اگر این‌ها درباره قرآن و سنت بود از بین نمی‌رفتند اما این‌ها از نوشته‌های نویسندگان می‌باشد.

و در آنچه گذشت ردی است بر آنچه که بعضی از تندروان شیعه بین پنداشته‌اند که از بین بردن سنت در زمان خلفاء بوده است و به خاطر احادیثی از فضایل اهل بیت وصفشان آمده است روایت ابن مسعود نزد خطیب.[[925]](#footnote-925)

اگر روایت خطیب درست فرض شود پس نوشته‌‌ای که ابن مسعود از بین برد در آن احادیثی از فضایل اهل بیت بود و این نشانگر آن است که درباره فضایل اهل بیت احادیث دروغینی وجود داشته است، چرا که اگر درست بود پس آن جزء سنت بود و از بین نمی‌رفت چنان که مره الهمدانی گفت: اگر آن از قرآن یا سنت بود از بین نمی‌رفت.

اما آن احادیث برگرفته از کتاب‌های نویسندگان بود.[[926]](#footnote-926)

ابن عون درباره نوشته نویسندگان می‌گوید: ای ابا اسماعیل به درستی من این نوشته‌ها را می‌بینم که مردم را گمراه خواهند کرد.

و این کتاب‌ها یا آنچه از آن‌ها گرفته می‌شود آن چیزی است که سلف صالح نوشتن آن‌ها را به خاطر ترس از مشغول شدن مردم به آن‌ها و غفلت از قرآن و سنت ناپسند می‌دانستند. و خطیب[[927]](#footnote-927)– رحمت خدا بر او باد – در این باره می‌گوید: ثابت شده است که کراهت کتابت از ابتدای کار رایج بوده است به خاطر ترس از اشتباه کردن آن با کتاب خداوند و نیز مردم مشغول به چیزی شبیه آن بشوند و نهی از نوشتن کتاب‌ها در گذشته به خاطر استفاده و گرفتن از آن‌ها توسط مردم بوده به این دلیل که مردم حق و باطل آن را نمی‌شناسند و قرآن برایشان کفایت می‌کند.[[928]](#footnote-928)

در همان وقتی که نوشتن در زمان پیامبر و صحابه و تابعین منع شده است به بحث و تبلیغ دربارة سنت امر شده است.

این تبلیغ برای سنت در کنار قرآن بوده و برای حفظ آن است و این دلیل عمده و اساسی در رسیدن قرآن و سنت به ما به صورتی درست و خالی از تحریف و تغییر می‌باشد.

حفظ کردن از افتخارات عرب است، اعتماد بر نوشتن اهمیت آن را کم می‌کند و توجه پیامبر به منع نوشتن به خاطر تقویت آن استعداد بوده است. چنان که گفت: خداوند شاداب گرداند کسی را که حدیثی از ما بشنود و آن را حفظ کند و نیز فرمود: آن را حفظ کنید و به آن کس که نزدتان است، خبر دهید.

صحابه و تابعان نیز بر همین راه رفته‌اند و به دلیل ترس از توجه به آن و ترک قرآن، از نوشتن منع کرده‌اند و این دومین علت واضحی است که در اخبار و آثار وارده بر منع از نوشتن به آن تصریح شده است.

1. ترس توجه به نوشته‌ها و ترک حفظ شده‌ها، دلیل سوم منع کتابت است. در این باره ابراهیم نخعی می‌گوید: هیچ کس کتابی نمی‌نویسد مگر اینکه بر آن تکیه کند و نعیان می‌گوید: نگهبانان علم چه بد نگهبانانی هستند و کسی که چیزی می‌نویسد آن را به خاطر این می‌نویسد که حفظ کند پس هنگامی که آن را حفظ کرد آن را از بین ببرد. به گفته مسروق: همانا می‌خواهم آن را حفظ کنم سپس آن را بسوزانم، علقمه به این گفته اقرار کرد و گفت: اشکالی ندارد و مانند آن از ابن شهاب و مالک و عاصم بن ضمره[[929]](#footnote-929) روایت شده است گفته ابو سعید الخدری که گذشت: از ما حفظ کنید چنان که ما حفظ کرده‌ایم و گفته سفیان الثوری: و آنچه که از او نوشتیم حفظ می‌کنیم.[[930]](#footnote-930)
2. چهارمین دلیل از منع نوشتن احادیث ترس از افتادن احادیث به دست نااهلان است چرا که آن‌ها حکم احادیث را نمی‌شناسند و تمامی آن‌ها را با توجه به ظاهرشان تفسیر می‌کنند و ممکن است در آن کم و زیاد کنند و آن را به نویسنده‌اش نسبت دهند و تمامی این‌ها نزد گذشتگان به خاطر پاسداری از قرآن[[931]](#footnote-931) گفته شده است، شاید این گفته به این خاطر درست باشد که منع کردند از اینکه کسی با قرآن به سرزمین دشمن سفر کند. به خاطر ترس از اینکه قرآن به دست دشمن بیافتد.[[932]](#footnote-932)

بنابراین امر سوزاندن احادیثی که جمع کرده بودند[[933]](#footnote-933) توسط ابوبکر صدیق، به فرض به درستی نقل شده است. همچنین عبیده سلمانی بعد از نابود کردن نوشته‌هایش در زمان مرگش، می‌گوید: می‌ترسم از اینکه این نوشته‌ها بعد از من به دست کسی بیافتد که آن‌ها را در موضعی غیر از موضع‌شان به کار گیرد.

ابو قلابه در وصیتش به یکی از دانش آموزان ایوب السختیانی می‌گوید: کتاب‌هایم را به ایوب بدهید اگر زنده بود، و گرنه آن‌ها را بسوزانید.[[934]](#footnote-934)

أوزاعی می‌گوید: این علم شریف بود تا زمانی که از دهان مردانی ذکر شود که آن را می‌دانند، اما همین که به صورت مکتوب شد، نور آن از بین رفت و به دست نااهلان افتاد.[[935]](#footnote-935)

اینها دلایل منع از نوشتن سنت می‌باشد که در اخبار و احادیثی که طرفداران این شبهه به آن استشهاد می‌کنند به وضوح آمده است.[[936]](#footnote-936)

بعضی از آن‌ها از دلیل کناره‏گیری از علت کراهت نوشتن سنت و سرزنش نوشتنش در عصر تدوین آن و بعد از آن تا به امروز سؤال می‏کنند.

جواب این سؤال همان است که خطیب با این سخنش داده است: مردم در کتاب‌های علمی جولان می‏زنند و در تدوین آن‌ها در کتاب‌ها بی‌انصافی به خرج می‌دهند. و آن‌ها را مختلط می‌کنند، زیرا روایت‌ها پخش شده‌اند و اسناد طولانی شده‌اند و نام‌های مردان و کنیه‌های آن‌ها و انسابشان زیاد شده است و عبارات و الفاظ مختلف می‌شود پس قلب‌ها از حفظ آنچه که ما ذکر کرده‌ایم ناتوان می‌شود با وجود اجازه پیامبر کسانی که حفظ آن را در کتاب ضعیف دانستند و بعضی از صحابه و تابعین و مخالفین بعد از آن‌ها به آن عمل کرده‌اند.[[937]](#footnote-937)

چنان که ابن سلاح گفته است: تدوین آن در کتاب برای یادگیری و یاد دادن در زمانهای دیگر بود - و او راست گفت پس خداوند او را رحمت کند- و بعد این معلوم است که منع از نوشتن سنت در ذات آن نیست بلکه به دلایلی‌است که احادیث آن را ذکر کرده‌اند و آن ترس از مشغول شدن مردم به آن و غفلت از قرآن می‌باشد. و آن دلیلی که دشمنان سنت چشم‌هایشان را از آن بسته‌اند با وجود صراحت آن‌ها در اخبار و آثاری که از آن برای شبهاتشان احتجاج می‌کنند اگر به درستی آن احادیث مطمئن شوند پس باید به دلایل وارده بر آن نیز تسلیم شوند.[[938]](#footnote-938)

و از جمله کسانی نباشید که خداوند بزرگ در موردشان گفته است: ﴿أَفَتُؤۡمِنُونَ بِبَعۡضِ ٱلۡكِتَٰبِ وَتَكۡفُرُونَ بِبَعۡضٖۚ﴾ [البقرة: 85].

«آیا به قسمتی از کتاب ایمان می‌آورید و بعضی دیگر را تکفیر می‌کنید».

اگر به درستی آنچه که از اخبار و آثار به آن استشهاد کرده‌اند تسلیم نشوند پس برای شبهه‌هایشان در منع از نوشتن سنت در زمان پیامبر و صحابه و تابعین اساسی باقی نمی‌ماند که بر عدم حجیت سنت دلالت کند. زیرا در همان وقتی که منع نوشتن در زمان پیامبر و صحابه و تابعین صادر گردید در همان وقت دستور به نوشتن داده شد.

و اینجا معلوم است که یکی از آن‌ها دیگری را نسخ نمی‌کند[[939]](#footnote-939) زیرا نسخ فقط زمانی ممکن است که جمع آن‌ها دشوار باشد. و این همان چیزی است که دکتر عبدالغنی – رحمت خدا بر او باد – در جمع میان احادیث نهی و احادیث اذن، یعنی اجازه داده شده، بکار گرفته است. که گفته است: جمهور علما به نسخ معتقدند[[940]](#footnote-940)،و بعضی از متأخرین نیز رأی آن‌ها را برگزیده‌اند.[[941]](#footnote-941)

درست اين است که نسخ اصلاً وجود ندارد و منع نوشتن فقط به دلیل ترس – از دلایلی که اشاره شد – و اجازه دادن به دلیل وجود امنیت علمی بوده است. پس واجب نیست که کلمه نسخ را جز هنگام عدم امکان جمع با چیز دیگر، بکار ببریم. بنابراین جمع آن‌ها با اختصاص نهی به وقت ترس و اذن به وقت امنیت ممکن می‌شود حتی در حدیث گفتن و تبلیغ در هر دو حالت و این جمعی است که از نظر معنی عقلانی است. پس چه چیزی ما را به قائل بودن به نسخ مجبور می‌کند؟

پس هیچ ادعائی در اختصاصات به قرآن یا اشخاص و زمان‌هایی که در بعضی گفته‌ها نقل می‌شود، نیست، بلکه مدار و محور در منع حدیث به دلیل جلوگیری از اشتباه نوشته‌ها با قرآن یا استقلال آن‌ها از وحی می‌باشد. و محور اجازه در امنیت و اطمینان از عدم اشتباه در این اوضاع و احوال می‌باشد.[[942]](#footnote-942)

و این چنین اراده خداوند می‌خواهد که منع از نوشتن سنت جزئی از این راه روشن بزرگ باشد که به وسیله آن رسالت اسلام قائم به کتاب و سنت حفظ شده است.

در این باره دکتر همام عبدالرحیم می‌گوید: اگر آن چنان نبود شرح و تفسیر بر قرآن کریم بسیار زیاد می‌شد پس کار برای نویسندگان مشکل می‌شد و با هم قاطی می‌شد. بنابراین تشخیص متن قرآن از سایر متن‌ها (سنت یا رأی سایر فقها) شکل می‌شد. این اتفاق برای رسالت پیامبران قبلی پیش آمده است، حقیقت با باطل و درست با نادرست و وحی با خیال و تصور، با هم آمیخته است. تا جایی که اصل از بین رفته و زیر پای اضافه‌ها و توضیحات اضافی مخفی شده است و برای وحی تشخیص و تمییزی باقی نمی‌ماند. و وحی در دین یهود و مسیحی تبدیل به حرکت تاریخ شد به این معنا که: هر اتفاقی که در تاریخ می‌افتد به وحی اضافه می‌شود به اعتبار اینکه آن اراده خداوند است و این اضافات در حدیث نیز وجود دارد.

این قرائت‌های نادر از دیدگاه ما- چنانکه گذشت – چیزی جز توضیح اضافی تفسیری نیست که در حاشیه آیات قرآن نوشته شده‌اند.[[943]](#footnote-943) سپس نویسنده گمان کرده که آن‌ها جزو قرآن می‌باشند و بسیاری از صحابه متن قرآن را به تنهایی و بدون قرار دادن چیزی در کنار آن می‌نوشتند و علاوه بر این افراد دیگری بودند که تمامی متواترات در روایت قرآن را حفظ کرده‌اند و اضافه بر آن را به حکم شاذ و نادر بودن قبول نمی‏کردند.[[944]](#footnote-944)

علت منع از نوشتن سنت نزد دشمنان و رد گمان آن‌ها

اول: همانا منع از نوشتن سنت دلالت بر این دارد که پیامبر و صحابه نخواسته‌اند که غیر از کتاب خدا، کتاب دیگری اصل باشد.

دوم: نهی دلالت می‌کند بر اینکه پیامبر و صحابه نخواستند که سنت، دین عام و دائمی مثل قرآن کریم باشد.

سوم: نهی از زیاد شدن حدیث به این دلیل است که صحابه در مقابل سنت اجتهاد می‌کردند و آن را به کار نمی‌گرفتند.

چهارم: نهی از زیاد شدن روایت دلیل عدم حجیت سنت پیامبر و اتهام ابو‌بکر و عمرش به دروغگو بودن صحابه است.

نمایش شبهه منع از نوشتن سنت نزد دشمنان آن و رد آن

دشمنان سنت پنداشته‌اند که علت واقعی در منع پیامبر و صحابه و تابعین از نوشتن سنت اين است که:

**اول: همانا آن‌ها نمی‌خواستند که غیر از قرآن کتاب دیگری وجود داشته باشد**

در این باره جمال البنا می‌گوید: واقعیت اين است که پیامبر دستور به منع تدوین احادیث داده است تا اینکه غیر از کتاب خداوند کتاب دیگری وجود نداشته باشد. حدیث ابوهریره در این باره صراحت دارد که گفت: پیامبر بر ما خارج شد در حالی که ما احادیث او را می‌نوشتیم. ... حدیث را ذکر کرد و گفت این همان کاری است که ابوبکر انجام داد که تمامی احادیثی را که تدوین کرده بود قبل از مرگش سوزاند. چنانکه عمر بعد از اینکه در کتاب سنت و صحابه مشورت کرد. ... و حدیث را ذکر کرد.[[945]](#footnote-945)

با توجه به این دلیل نیازی عز الدین تصریح می‌کند و بعد از اعتراضش بر علت ترس از اختلاط سنت با قرآن می‌گوید: این ترس از اساس برای احادیث پیامبر و بزرگان دین وجود نداشته است بلکه این ترس هم از امری بود که پیامبر در آخر عمرش و تمامی صحابه ذکر کردند. و ما در حدیث ابوهریره و حدیث مروی از عمر بن خطاب دیدیم که هنگامی که خواست سنت بنویسد ولی نخواست که غیر از کتاب خداوند کتاب دیگری وجود داشته باشد به خاطر ترس از مشغول شدن مردم به حدیث و غفلت از کتاب خداوند و این ترس پیوسته تا به امروز نیز موجود می‌باشد. پس در جای دیگری می‌گوید: این دلیل به تنهایی – یعنی اینکه همراه کتاب خداوند کتاب دیگری وجود نداشته باشد – التزام می‌کند به اینکه نوشتن سنت تا روز قیامت جایز نیست – ولکن این کار اصلاً نسخ شود.[[946]](#footnote-946)

**دوم: بار دیگر دشمنان سنت می‌پندارند که علت منع پیامبر و صحابه و تابعین از نوشتن سنت این بوده که: همانا آن‌ها نمی‌خواستند که سنت را به عنوان دین و قانون عمومی مانند قرآن قرار دهند.**

در این باره توفیق صدقی می‌گوید: آنچه سنت برای اعراب در آن زمان بیان کرده است برای تمامی ملت‌ها در تمامی اوقات درست نمی‌باشد[[947]](#footnote-947). در جای دیگری می‌گوید: بعضی از صحابه از حدیث گفتن و بحث درباره آن منع می‌کردند. اگر سنت برای تمامی بشریت بود تمامی توانایی خود را برای حفظ و ثبت آن بکار می‌گرفتند و در نشر آن میان جهانیان با هم مسابقه می‌دادند و هرگز در میان آن‌ها سهل انگاری و ناامیدی وجود نداشت.[[948]](#footnote-948)

استاد محمد رشید رضا[[949]](#footnote-949): از این گفته تأثیر پذیرفته‌اند هنگامی که می‌گوید: آیا این احادیثی که سنت نامیده می‌شود دین و شریعت عمومی است، اگر چه این احادیث سنتی نیست که بدون هیچ گونه درگیری و اختلافی به ویژه در صدر اسلام پیروی شده باشند؟ اگر گفتیم بله، بزرگترین شک به ما بر می‌گردد، منع پیامبر از نوشتن چیزی از او غیر از قرآن[[950]](#footnote-950) و عدم نوشتن صحابه به حدیث[[951]](#footnote-951) و عدم توجه علما و امامانشان مانند خلفا به حدیث بلکه از آن‌ها نقل شده که از آن رویگردان بوده‌اند[[952]](#footnote-952). در جای دیگری همین گفته را تکرار کرده است: اگر اضافه کنیم که آنچه در عدم تمایل بزرگان صحابه نیست در حدیث وارد شده است و بلکه رویگردانی آن‌ها نسبت به آن و بالاتر از اینکه از گفتن حدیث نهی کرده‌اند این دیدگاه نزد تو قوی می‌شود که آن‌ها نخواسته‌اند احادیث دین عمومی و همیشگی مانند قرآن باشد[[953]](#footnote-953)، اگر آن‌ها فهمیده بودند که پیامبر خواستار نوشتن احادیث است قطعا آن را می‌نوشتند و امر به نوشتن آن می‌کردند و خلفای راشدین آنچه را که نوشته شده بود و به آن اعتماد داشتند، گردآوری می‏کردند و آن‌ها را نزد عاملان خود می‏فرستادند تا آن‌ها را ابلاغ کنند و به آن‌ها عمل کنند و به قرآن اکتفا نمی‌کردند، و با عمل کردن به سنت آن را رها نمی‏کردند.[[954]](#footnote-954)

محمود ابوریه[[955]](#footnote-955) و جمال البنا در کتابش «سنت و نقش آن در فقه جدید»، استاد رشیدرضا را تأیید کرده‏اند: آنجا که می‌گوید:

در درستی آنچه سید رضا: می‌پندارد جدالی نیست که همانا صحابه نخواسته‌اند که احادیث را به عنوان دین عمومی مانند قرآن قرار دهند. واقعیت معلوم است و آن ادعاها و دلیل تراشی‌ها در آن شک ایجاد نمی‌کند.[[956]](#footnote-956) و در جای دیگر به آن تصریح می‌کند: پیامبر از نوشتن حدیثش نهی کرده و خلفاء و صحابه نوشتن را منع کرده‌اند، تنها دلیلی که از این وقائع خلاصه می‌شود این است که: پیامبر و خلفاء راشدین و صحابه نخواسته‌اند که سنت و احکام آن ابدی گردد.[[957]](#footnote-957)

دشمنان سنت چنین تصور می‌کنند که علت منع از نوشتن سنت اين است که: همانا پیامبر و صحابه خواسته‌اند که غیر از کتاب خداوند کتاب دیگری وجود نداشته باشد و نخواستند که سنت دین عمومی و همیشگی مانند قرآن باشد. و به حدیث مرفوع ابوهریره و حدیث‌های موقوف ابوبکر و عمر که بیان کردیم، استدلال می‌کنند و گمان می‌کنند که این احادیث در ادعایشان صریح و درست می‌باشند.

جواب به شبهه منع از نوشتن سنت دلالت بر این دارد که همانا پیامبر و صحابه خواسته‌اند که غیر از کتاب خداوند کتاب دیگری نباشد.

آنچه که دشمنان سنت به آن استدلال می‌کنند به گمان خودشان حجت و دلیلی در آن برای دشمنان نیست زیرا اگر در حدیث ابوهریره آمده باشد که (آیا کتابی غیر از کتاب خداوند) آیا بعد از آن به طور مستقیم گفته نشده است (کتاب خدا را یک دست کنید یا آن را خالص کنید) و آن به علت حقیقی در منع حدیث اشاره دارد و آن: صیانت از کتاب خداوند در برابر آنچه که از سنت با آن آمیخته شده و تشخیص داده نمی‌شود. به دلیل روایت ابی برده بن ابی موسی اشعری و آن از نظر سند از روایت ابوهریره درست‌تر است آیا در حدیث ابوهریره امر پیامبر به حدیث گویی و تبلیغ نیست و آن بهتر در حجیت سنت است چنانکه گذشت. حدیث ابوهریره به فرض درست بودنش آیا در آن دلیل نیست بر نوشتن سنت در زمان پیامبر و پاره کردن نوشته‌هایی که در آن‌ها نسبت به حجیت سنت شکی نیست. علت این را ترس از این دانسته‌اند که کسی که آن حدیث را گفته است تصور کرده‌ باشد و تقلید از آن را ناپسند دانسته باشد چنانکه شخص خیال‌کننده خیال کند آنچه که او جمع کرده است تمام آن چیزی است که پیامبر خدا گفته است. پس این خیال‌کننده می‌گوید چنانکه ابو بکر برای کار خود دلیل آورد: اگر پیامبر خدا آن را می‌گفت از ابوبکر پنهان نمی‌ماند پس تصریح می‌کند بعد از آن مستقیماً به اینکه از حدیث پیامبر خدا بحث می‌کند و در کتابی که آن را سوزاند تمامی احادیث پیامبر را جمع نکرده است. پس می‌گوید: همانا من حدیثی را برای تو گفتم نمی‌دانم که شاید حرف به حرف آن را درست بیان نکرده باشم.

اما حدیث عمر کامل‌ترین دلیل برای حجیت سنت نزد صحابه است. پس عمر هنگامی که به نوشتن سنت همت کرد - فقط نوشتن صرف نبوده چون سنت نوشته شده بود- و منظور از نوشتن تدوین آن به صورت کلی و عمومی در یک مکان واحد چنانکه پیشنهاد شد به تدوین قرآن کریم به صورت کلی و عمومی در یک مکان واحد در زمان ابوبکر صدیق و ابوبکر و زید بن ثابت که در ابتدای کار بر آن تردید کردند و این تردید فقط به دلیل تقوایشان بود چنانکه گفتند: چگونه ما کاری انجام دهیم که پیامبر انجام نداده است؟

آیا برای کسی در روی زمین شایسته است که بگوید تردید ابوبکر و زیدب دلیلی بر عدم حجیت به کتاب خداوند در نزد آن‌ها بوده است.[[958]](#footnote-958)

آیا عمر فاروقس به آن‌ها نگفت: همانا به خدا قسم آن کار خوبی است. کار آنچنان بود که گفت:

هنگامی که به تدوین سنت به عنوان تدوین عمومی مثل قرآن همت گماشت و صحابه نیز به آن اشاره کرده‌اند آیا کسی در آن تردید دارد؟ هرگز چنانکه در حدیث آمده است (اشاره کردند به او که آن را بنویسد) اما از تدوین آن در زمان خود روی گرداند به دلیل عدم امنیت و مشغول شدن مردم و اهتمام به آن و غفلت از قرآن[[959]](#footnote-959) تا جایی که صفحه‌های قرآن غبار بر آن‌ها بنشیند و کسی در آن‌ها ننگرد چنانکه ضحاک گفت: این معنی گفته اوست (به خدا قسم من کتاب خدا را به چیز دیگری نمی‌پوشانم) و نگفته است: کتاب خدا برای ما کافی است.

اگر منظور از مشغول شدن بر سنت در گفته پیامبر و صحابه ترسشان از این بوده که سنت حجت گردد و همراه کتاب خداوند کتاب دیگری به وجود آید چنانکه دشمنان اسلام درک کرده‌اند و پنداشته‌اند به اینکه این دلیل التزام می‌کند به عدم نوشتن سنت تا روز قیامت و ممکن نیست که این امر منسوخ شود چنانکه در گفته نیازی عزالدین گذشت.

اگر این – کج فهمی – مشغول شدن به آنچه باشد که به خاطرش منع از نوشتن سنت شده است پس:

الف- نمی‌بایست که پیامبر دستور به نوشتن می‌داد.

ب- برای چه اجازه نوشتن آن را داده است.

ج- چرا دستور داده که درباره احادیث او بحث کنند.

د- چرا صحابه و تابعین در آنچه که گذشت از نوشتن و اجازه، بحث حدیث به پیامبر اقتدا کرده‌اند.

ه‍- دیگر اقدام عمر به تدوین سنت و اقرار صحابه به آن بی‌معنی می‌شود. چگونه اهتمام به تدوین چیزی می‌کند که حجت نیست و چگونه جایز است برای صحابه که بر تدوین این سنت به او اقرار نمایند؟

و- برای چه جایز دانسته‌اند تمامی امت بعد از عصر صحابه و تابعین تا به امروز نوشتن و تدوین سنت را.

ح- برای چه جایز است اجماعشان بر حجیت سنت و اعتبارش به عنوان یک منبع قانون‌گذاری دوم که همراه کتاب خداوند است و هیچ کدام از دیگری جدا نمی‌شود.

دوم: جواب شبه نهی از نوشتن سنت دلالت دارد بر اینکه پیامبر و یارانش خواسته‌اند که سنت دین عمومی و همیشگی مانند قرآن کریم نباشد.

آنگاه این کج فهمی دشمنان اسلام به اینکه ترس پیامبر و صحابه از مشغول شدن به سنت و غفلت از قرآن کریم این بوده که غیر از کتاب خدا کتاب دیگری نباشد، باطل می‌شود، همچنین آنچه فهمیده‌اند که منع از نوشتن سنت از طرف پیامبر و صحابه و تابعین به این دلیل بوده است که سنت برای تمامی زمان‌ها و مکان‌ها صلاحیت ندارد و آنچه در سنت و احکام آمده است نمی‌تواند جاودانه باشد، باطل می‌باشد.

این همان چیزی است که رشید رضا: از آن تأثیر پذیرفته است و از آن چنین تعبیر کرده است: نخواسته‌اند، که احادیث دین عمومی و همیشگی مانند قرآن باشند.

چگونه این گفته درست است که منظور پیامبر از منع نوشتن سنت این بوده که سنت دینی عمومی مانند قرآن نباشد.

1. پس چگونه سنت را قرین کتاب خدا می‌دانند با بیان به اینکه تمسک به آن‌ها مصون ماندن از گمراهی است: همانا من در میان شما چیزی به جای گذاشته‌ام که اگر به آن تمسک جویید گمراه نمی‌شوید؛ آن کتاب خداوند و سنت پیامبر است.[[960]](#footnote-960)
2. برای چه به تبلیغ سنت پاک امر کرده است: آگاه باشید کسی که آن را شنیده یا شاهد بوده آن را به غائب برساند پس چه بسا تبلیغ‌کننده‌ای که داناتر از شنونده باشد.[[961]](#footnote-961)
3. برای چه به تمسک به سنتش و سنت خلفای راشدین و چسبیدن به آن‌ها به هنگام اختلاف توصیه می‌کند: همانا کسی از شما اگر زنده بماند شاهد اختلافات زیادی در میان خودتان می‌شود که بر شما واجب است که به سنت من و سنت خلفای راشدین اقتدا کنید و به آن تمسک جویید و با اصرار به آن‌ها بچسبید.[[962]](#footnote-962)
4. و این تحذیر شدید از دروغ برای چیست: همانا دروغ بر من مانند دروغ بر کسی دیگر نیست کسی که به عمد بر من دروغ ببندد درونش را از آتش پر کرده است.[[963]](#footnote-963)
5. و برای چه بر حذر می‌دارد از آنچه او امر کرده و یا نهی کرده و اعتراض می‌کند و می‌گوید: میان ما و شما کتاب خداوند است پس آنچه در آن حلال باشد، نیز حلال خواهیم کرد و آنچه در آن حرام باشد ما نیز حرام می‌کنیم پس بیان می‌کند که آنچه به وسیله وحی حرام شده است مانند آن چیزیست که خداوند در کتاب حرام کرده است و آگاه باشید آنچه پیامبر خدا حرام کرده همانند آن چیزی است که خداوند حرام کرده است[[964]](#footnote-964). و این تحریم تا روز قیامت است چنانکه در گفته عمر بن عبدالعزیز آمده: آنچه از زبان پیامبر حلال شده است تا روز قیامت حلال است و آنچه از زبان پیامبر حرام شده است تا روز قیامت حرام است.
6. برای چه مریض دلان در سنت پاکش را وصف می‌کند به اینکه هلاک می‌شوند: شما را در سفیدی و نور گذاشته‌ام، شبش مانند روزش است از آن گمراه نمی‌شوند مگر هلاک شده‌ها.[[965]](#footnote-965)پس منظور از این چیست، اگر سنت پیامبر حجت و دین عمومی و همیشگی مانند قرآن کریم نباشد.

تمامی آنچه ما از احادیث نقل کرده‌ایم به منزله تصریح پیامبر خدا به اين است که سنت پاک حجت و دین عمومی و کلی و همراه برای قرآن کریم می‌باشد

﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكۡرَىٰ لِمَن كَانَ لَهُۥ قَلۡبٌ أَوۡ أَلۡقَى ٱلسَّمۡعَ وَهُوَ شَهِيدٞ ٣٧﴾ [ق: 37].

«قطعاً در این عقوبت‌ها برای هر صاحبدل و حق نپوشی که خود به گواهی ایستد عبرتی است».

و این همان چیزی است که صحابه اولیه از پیامبر دریافته‌اند و این‌ها اولین مخاطبین کتاب خداوند در اطاعت از اوامرش و مخالفت با مخالفانش می‌باشند.

﴿فَلۡيَحۡذَرِ ٱلَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنۡ أَمۡرِهِۦٓ أَن تُصِيبَهُمۡ فِتۡنَةٌ أَوۡ يُصِيبَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٦٣﴾ [النور: 63].

«پس کسانی که از فرمان او تمرد می‌کنند بترسند که مبادا بلایی بدیشان رسد یا به عذابی دردناک گرفتار آیند».

آیا با این امر الهی یعنی پیروی از پیامبرش که در سنت پاک آمده خداوند بزرگ خواسته که دین عمومی و همیشگی مانند قرآن نباشد گفتن این در واقع ایراد به قرآن و جهانشمولی دعوت اسلامی است و پروردگار به ذات پاکش قسم خورده است که هر کس پیامبر را در هر کاری از کارهای زندگی صاحب رأی نداند ایمان نیاورده است و معلوم است که ما پیامبر را در زمان حیاتش صاحب رأی نهایی می‌دانیم و چون رخت از این جهان بر بست سنت پاکش را حاکم و راهنمای خود قرار دادیم. فقط تحکیم سنت پیامبر کافی نیست بلکه باید دلایلمان نسبت به این حکم پیامبری سرشار از خشنودی و رضا باشد و کاملاً تابع و سر سپرده او باشیم

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤۡمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيۡنَهُمۡ ثُمَّ لَا يَجِدُواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَرَجٗا مِّمَّا قَضَيۡتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسۡلِيمٗا ٦٥﴾ [النساء: 65].

«ولی چنین نیست به پروردگارت قسم که ایمان نمی‌آورند، مگر آنکه تو را در مورد آنچه میان آنان مایه اختلاف است داور گردانند، پس از حکمی که کرده‌ای در دلهایشان احساس ناراحتی نکنند و کاملاً سر تسلیم فرود آورند»

با این وجود پیامبر تأکید می‌کند: کسی از شما مؤمن نمی‌شود مگر اینکه نسبت به آنچه آورده‌ام تسلیم گردد.[[966]](#footnote-966)

در این کار کسی از صحابه پیامبر مخالف نبوده و غیر از این را نمی‌گوید مگر کسی که راه و شیوه‌اش در عمل به احکام دین، راه جهل و نادانی باشد و چگونه آن را می‌پذیرفتند.

تمامی صحابه و در رأس آن‌ها خلفای راشدین حدیث پیامبر خدا را گرامی می‌داشتند و در تمامی شئونات زندگیشان آن‌ها را بکار می‌گرفتند، میمون بن مهران گفت[[967]](#footnote-967): ابوبکر صدیق هنگامی که دعوایی پیش می‌آمد در کتاب خدا نظر می‌کرد اگر آن را در کتاب خداوند یافت به آن حکم می‌کرد، اگر در کتاب خدا نبود امر پیامبر در سنت درباره این مسله را حکم می‌کرد، اگر در این کار ناتوان می‌شد از مسلمانان در این باره می‌پرسید و می‌گفت: فلانی و فلانی پیش من بیایید آیا می‌دانید پیامبر در این مواقع چه حکمی می‌داد؟ و چه بسا مسلمانان دور او جمع می‌شدند و هر کس چیزی از پیامبر در این باره می‌دانست می‌گفت، پس ابوبکر می‌گفت: سپاس برای خداوند در میان ما کسانی را قرار داده که آنچه از پیامبر ذکر شده را حفظ می‌کنند، اگر نمی‌توانست حدیثی از پیامبر در این باره پیدا کنند برگزیدگان و سران مردم را جمع می‌کرد و با آن‌ها مشورت می‌کرد هنگامی که بر چیزی اجماع کردند او نیز به آن حکم می‌داد.[[968]](#footnote-968)

از جابر بن زید[[969]](#footnote-969) نقل است: همانا در طواف ابن عمر به او رسید و به او گفت: ای ابو الشعثاء همانا تو از فقهیان بصره هستی و جز به قرآن و سنت گذشتگان فتوا نمی‌دهی، اگر غیر این کار را انجام دهی هلاک می‌شوی و هلاک می‌کنی.[[970]](#footnote-970)

دارمی از شریح[[971]](#footnote-971) گفته است: عمر بن خطاب به او نوشت: اگر چیزی نزد تو آمد با کتاب خدا بر آن حکم کن اگر چه مردم به تو توجه نکنند، اگر چیزی پیش تو آمد که در کتاب خدا نبود در سنت پیامبر خدا نظر کن و به آن حکم بده اگر در کتاب و سنت نبود پس مردم را جمع کرده تا بر آن اجماع نمایند و به آن حکم کن اگر چیزی نزد او آمد که در کتاب خدا و سنت پیامبر خدا نبود و کسی قبل از تو درباره آن نگفته است یکی از این دو امر را بر گزین: اگر خواستی به رأی خود اجتهاد کن و حکم آن را بده و اگر خواستی آن را به تأخیر بیانداز، همانا من در تأخیر انداختن چیزی جز خیر و نیکی نمی‌بینم.[[972]](#footnote-972) و به همین صورت نیز از ابن مسعود و ابن عباس و دیگران[[973]](#footnote-973)ش روایت شده است.

بنابراین منابع احکام در اوایل چهارتاست:

1. قرآن کریم: منبع اول برای دین می‌باشد، چرا که آن را واضح و آشکار می‌فهمند زیرا به زبان آن‌ها نازل شده است با این امتیاز که شناخت دلایل نزول آن فرق می‌کند و مختص به خود قرآن است.
2. سنت پیامبر: منبع دوم که ملازم منبع اول است. بر پیروی و اطاعت آن اتفاق کرداه‌اند تا پیروزی به وسیله آن.
3. قیاس یا رأی استناد شده به وسیله قرآن و سنت پیامبر خدا.
4. اجماع مستند به متن قرآن یا سنت یا قیاس.[[974]](#footnote-974)

و پیوسته امامان اسلام از محدثین و فقها و تابعین بعد از آن‌ها تا به امروز و تا روز قیامت بر تحکیم سنت پیامبر در زندگیشان تکیه می‌کنند. قاسمی می‌گوید: اگر مساله‌ای در قرآن یافت شود پس نیازی به چیز دیگر نیست و اگر قرآن بر چیزی محتمل باشد سنت بر آن حکم می‌کند، اگر در کتاب خداوند و سنت پیامبر یافت نشود چه اینکه میان فقها این سنت بکار گرفته شود یا اختصاص به یک شهر داشته باشد یا یک خانه یا یک راه و کار خاص، و چه اینکه صحابه به آن عمل کنند یا عمل نکنند. پس تا زمانی که در مساله‌ای حدیثی وجود داشته باشد نباید از اثر دیگری یا اجتهاد مجتهدی پیروی کرد، اگر تلاششان در پیروی کردن از احادیث به نتیجه نرسید و در این مسئله حدیثی نیافتند. به گفته گروهی از صحابه و تابعین اقتدا نمایند و به قوم خاص یا شهری مقید نباشند بلکه هر قوم یا شهری که در این باره گفته‌ای یافتند را پیروی کنند، اگر بیشتر خلفاء و فقها بر چیزی اتفاق کنند پس آن درست است و اگر با هم اختلاف داشتند، گفته عالمترین و پرهیزکارترین و مشهورترین آن‌ها را بگیرید.

این اصول از رفتار پیشینیان و بیاناتشان برداشت شده است.[[975]](#footnote-975) چنانکه در احادیث موقوفه گذشت. پس این اتفاق بر چه اساس است که محمد رشید رضا – و کسی که گفته‌اش درباره دشمنان سنت است – پنداشته است که یاران نخستین پیامبر به احادیث شفاهی عمل نمی‌کردند و در نزد آن‌ها سنتی که عملاً پیروی شده باشد وجود نداشت؟

نزاع دیگر اینکه اتهام به صحابه در عدم عمل به احادیث شفاهی و عدم اعتبار بهسنت پاک از کجاست؟

چگونه این گفته درست است در حق مردمی که قلب‌هایشان به عشق پیامبر خدا و سنت پاک او و عظمت سنت و مبارزه با کسی که با سنت مخالف است و آن را بی‌ارزش می‌داند پر شده است.

آنچه از عبدالله بن مغفل[[976]](#footnote-976) روایت شده بر این معنا دلالت می‌کند: او مردی را دید که سنگ می‌انداخت[[977]](#footnote-977) پس به او گفت: سنگ نیانداز همانا پیامبر خداع از این کار منع کرده است چون تو به وسیله این نمی‌توانی چیزی را شکار کنی یا بر دشمن غلبه کنی[[978]](#footnote-978) اما ممکن است با آن دندان کسی را بشکنی یا چشم کسی را کور کنی. اما بعد از مدتی باز او را دید که سنگ می‌اندازد به او گفت: با تو از قول پیامبر سخن می‌گویم که او سنگ انداختن را نهی کرده و ناپسند دانسته است اما تو سنگ می‌اندازی؟ دیگر هیچ وقت با تو صحبت نمی‌کنم[[979]](#footnote-979) و در روایت دارمی: به خدا قسم در تشیع جنازه تو شرکت نمی‌کنم و اگر مریض شوی به عبادت تو نمی‌آیم و هرگز با تو صحبت نمی‌کنم.[[980]](#footnote-980)

از ابن عمر روایت است که پیامبر گفت: اگر زنانتان از شما اجازه گرفتند که به مسجد بروند آن‌ها را منع نکنید.

اما فلان ابن عبدالله گفت: به خدا قسم اجازه نمی‌دهم، ابن عمر برگشت و طوری او را دشنام و سرزنش کرد که مانند آن را کسی قبلاً ندیده بود. سپس گفت: من از حدیث پیامبر با تو می‌گویم و تو می‌گویی به خدا قسم او را منع می‌کنم؟[[981]](#footnote-981)

و در روایتی از ابن عبدالبر: بلال بن عبدالله بن عمر[[982]](#footnote-982) گفت: گفتم همانا من خانواده‌ام را منع خواهم کرد آنگاه کسی را که می‌خواست خانواده‌اش را روانه کند دید به او گفت: لعنت خدا بر تو باد، لعنت خدا بر تو باد، لعنت خدا بر تو باد تو می‌شنوی که من می‌گویم که پیامبر دستور داده که از آن‌ها ممانعت نکنید و تو اعتراض می‌کنی سپس با حالت بغض و کینه بلند شد.[[983]](#footnote-983)

از عباده بن صامت روایت است: همانا پیامبر نهی کرده از دادن یک درهم و گرفتن دو درهم پس فلان گفت: در این اشکالی نمی‌بینم این یک معامله دست به دست است پس عباده گفت: پیامبر گفته است و تو می‌گویی اشکالی در آن نمی‌بینم؟ به خدا قسم بر سر من و تو هیچ سقفی سایه نمی‌اندازد.[[984]](#footnote-984)

تابعان و بعد آن‌ها امامان مسلمان نیز به این راه رفته‌اند. قتاده[[985]](#footnote-985) می‌گوید: به ابن سیرین گفتند مردی از پیامبر بحث می‌کند و می‌گوید: فلانی این چنین و آن چنان گفت، ابن سیرین گفت: آیا از پیامبر بحث می‌کنی و می‌گویی فلانی و فلانی این چنین و آن چنان گفت، هرگز با تو صحبت نمی‌کنم.[[986]](#footnote-986)

حمیدی[[987]](#footnote-987) گفت: مردی از شافعی چیزی پرسید سپس شافعی در آن فتوا داد و گفت: پیامبر این چنین گفته است، مرد گفت: ای ابا عبدالله آیا تو می‌گویی؟

شافعی گفت: آیا در کمر من زنار (کمر بند مسیحیان) می‌بینی؟ آیا مرا دیده‌ای که از کنیسه بیرون بیایم؟ می‌گویم پیامبر گفته و تو می‌گویی: آیا تو این چنین می‌گویی؟ آن را از پیامبر روایت می‌کنم و گفته من نیست.[[988]](#footnote-988)

بنابراین سلف صالح بر آراستگی و سلوک سنت پاک در تحکیم سنت پیامبر در زندگی تشویق می‌کنند، امام نووی – رحمت خدا بر او باد – می‌گوید: این چنین شایسته است کسی که دوستش به او بگوید: این چیزی که تو انجام می‌دهی خلاف حدیث پیامبر خدا است یا مانند آن‌ها، و نگوید: نیازی به حدیث نیست یا به حدیث عمل نکن یا مانند این گفته‌های زشت، اگر حدیث از نظر ظاهری متروک باشد برای تفسیر یا تأویل یا مانند آن‌ها، در این باره بگوید: این حدیث از نظر اجماع مخصوص یا تأویل شده یا از نظر ظاهر متروک می‌باشد.[[989]](#footnote-989)

قومی که در تعظیم و احترام پیامبر و سنتش چنین وضعی داشته باشند و اینکه او را در تمام امور زندگیشان صاحب حکم بدانند، چگونه کسی که به این امر پایبند نباشد می‌تواند بگوید که آن‌ها این حدیث‌ها را به عنوان دین عمومی و همیشگی مثل قرآن قرار داده‌اند.[[990]](#footnote-990)

خداوندا این انکار اجماع امت از زمان پیامبر تا به امروز است و تا زمانی که خداوند زمین و آنچه را که در آن است به ارث می‌برد – به حجیت سنت پاک و قرار دادن آن به عنوان دین عمومی و دائمی و همراه همیشگی کتاب خداوند – این اجماع بر حقایق ثابت در کتاب خداوند و سنت پیامبر و خلفای راشدین و تمامی صحابه امت و ائمه مسلمین از تابعین و بعد آن‌ها تا به امروز استوار است. چه راست گفت عمر بن عبدالعزیز در یکی از خطبه‌هایش: ای مردم به درستی خداوند بعد از پیامبرش پیامبر دیگری مبعوث نخواهد کرد و بعد از این قرآن کتاب دیگری نمی‌فرستد. پس آنچه خداوند از زبان پیامبر حلال کرده است تا روز قیامت حلال است و آنچه حرام کرده تا روز قیامت حرام است. بدانید که من قاضی نیستم بلکه مجری دستورات هستم و ابداع‌گر و آفریننده نیستم بلکه پیرو هستم و از شما هم بهتر نیستم اما وظیفه‌ام از شما سنگین‌تر است و آن این است که کسی حق ندارد در معصیت و نافرمانی خداوند از او اطاعت شود، آیا نرساندم.[[991]](#footnote-991)

همچنین گفت: پیامبر خدا سنت را وضع کرد و والیان امر بعد از او نیز سنتهایی را وضع کردند، تبعیت از آن پیروی از کتاب خداوند و کامل کردن اطاعت خداوند و نیرو بخشیدن به دین خداست، کسی مجاز نیست که سنت را تغییر و تبدیل نماید و کسی که آن را بکار گیرد هدایت می‌شود و کسی که آن را یاری کند پیروز است و کسی که آن را ترک کند راهی غیر از راه مسلمانان و والیان خداوند را در پیش گرفته است و جایگاه او جهنم است و راه او چه بد راهی است.[[992]](#footnote-992)

حافظ ابن عبدالبر گفت: کسی از علمای امت حق ندارد که حدیثی از پیامبر خدا را اثبات کند سپس آن را بدون ادعای منسوخ شدن آن با اثری مثل خودش یا اجماع یا کاری که از اصل رد کند و یا جایز نیست که بر سند آن طعنه بزند. اگر کسی این کار را انجام دهد عدالتش از بین می‌رود و مرتکب گناه و فسق می‌شود.[[993]](#footnote-993)

**عرضه ورد شبهه** **منع از زیاد شدن بحث حدیث دلیل بر اين است که صحابه در مقابل سنت شریف اجتهاد می‌کردند و آن را نمی‌پذیرفتند**

بعضی از تندروان شیعه به اعتبار تعاملشان با متون صادره از پیامبر، آن‌ها را به دو مکتب[[994]](#footnote-994) یا دو طائفه[[995]](#footnote-995) تقسیم کرده‌اند:

1. مکتب یا طائفه اول: این گروه اطاعت بی‌چون و چرا می‌کردند و راه اطاعت و امتثال کامل به احکام خداوند و پیامبرش را در پیش گرفته‌اند و خودشان را به آن‌ها ملتزم نموده‌اند.
2. مکتب یا طائفه دوم: این‌ها پیرو اجتهاد و رأی می‌باشند و راه اجتهاد در مقابل نص و متن را در پیش گرفته‌اند و آن را تأویل می‌کردند. به اهل سنت گذشته و در رأس آن‌ها خلفای راشدین توجه می‌کنند و از سیره آن‌ها پیروی می‌نمایند.[[996]](#footnote-996)

به این تقسیم‌بندی باطل در موضع‌گیری‌های اجتهادی که از صحابه در زمان پیامبر و بعد آن اتفاق افتاده است، استدلال می‌کنند.

در جواب می‌گوییم: توافق اصولیین بر جایز بودن اجتهاد[[997]](#footnote-997) بعد از پیامبر تقسیم قبل را که بعضی از غالیان شیعه به آن اعتقاد دارند، باطل می‌کند، اما بر جواز اجتهاد در زمان پیامبر اختلاف کردند.[[998]](#footnote-998)پس بیشتر اهل اصول در زمان حضور و عدم حضور پیامبر آن را جایز دانستند و آن را بی‌چون و چرا پذیرفتند[[999]](#footnote-999). و بعضی‌ها مثل جبائی[[1000]](#footnote-1000) و ابوهاشم[[1001]](#footnote-1001) آن را منع کردند و این قول چنانکه زرکشی گفته ضعیف است: زیرا منجر به محال نمی‌شود و اگر بخواهند که شرع را منع نمایند نیازمند دلیل هستند که دلیلی وجود ندارد.[[1002]](#footnote-1002)

وقوع اجتهاد از صحابه - از جمله امام علی- در زمان رسالت پیامبر و بعد از او جواز پیروی کردن از آن اجتهاد بر آنچه گذشت دلالت می‌کند. حدیث معاذ بن جبل[[1003]](#footnote-1003)، هنگامی که پیامبر او را به یمن فرستاد که پیامبر پرسید: اگر قضاوتی نزدت آمد چگونه آن را حل می‌کنی؟ گفت: به آنچه در کتاب خداوند آمده قضاوت می‌کنم، گفت اگر در کتاب خداوند نبود چطور؟ گفت: به سنت پیامبر خدا قضاوت می‌کنم، گفت اگر در سنت پیامبر خدا نبود چطور؟ گفت به رأی خودم اجتهاد می‌کنم. معاذ گفت سپس پیامبر خدا به سینه‌ام زد و گفت: خداوند را سپاس می‌گویم که فرستاده پیامبر خدا را توفیق داد به آنچه که پیامبر خدا راضی می‌شود.[[1004]](#footnote-1004)

ابن قیم جوزیه می‌گوید: صحابه در زمان پیامبر در بیشتر کارها و احکام اجتهاد می‌کردند و سرزنش نمی‌شدند همانند نظرشان در روز احزاب به اینکه نماز عصر را در بنی قریظه بخوانند.[[1005]](#footnote-1005) که بعضی از آن‌ها اجتهاد کردند و نماز را در راه خواندند، و گفتند تأخیر بر ما واجب نیست و باید به سرعت برخیزیم و حرکت نمائیم، دیگران اجتهاد کردند و آن را تا بنی قریظه به تأخیر انداختند و شب نماز را خواندند و هیچکدام دیگری را سرزنش ننمودند. که برخی از سلف، گذشتگان اهل ظاهر و برخی از آن‌ها نیز اهل معنی و قیاس بودند[[1006]](#footnote-1006). سعد بن معاذ[[1007]](#footnote-1007) در بنی قریظه اجتهاد کرد و بر اساس اجتهاد خود رأی داد، پیامبر او را منصوب کرد و گفت: همانا باتوجه به حکم خداوند میان آن‌ها حکم کرده‌ای.[[1008]](#footnote-1008)

زید بن ارقم[[1009]](#footnote-1009) گفت: علی در یمن بود پس زنی را پیش او آوردند که سه نفر در بین دو قاعدگی با او همبستر شده بودند و از دوتای آن‌ها پرسید آیا به این کار اقرار می‌کنید (یعنی اگر بچه‌دار شد به این بچه اقرار می‌کنید) اقرار نکردند، پس از دو تای دیگر پرسید آیا اقرار می‌کنید پس اقرار نکردند، از دوتای دیگر پرسید تا اینکه تمام شده از دو تا دو تای آن‌ها درباره سومی می‌پرسید اما اقرار نکردند پس میانشان قرعه انداخت بچه را به گردن کسی انداخت که قرعه به نام او آمد و دو سوم دیه را بر او تحمیل کرد این جریان نزد پیامبر برده شد، پیامبر خندید، در روایتی گفت: جز آنچه علی گفته است، نمی‌دانم.[[1010]](#footnote-1010)

از براء بن عازب[[1011]](#footnote-1011) نقل است که گفت: هنگامی که پیامبر با اهل حدیبیه مصالحه کرد علی بن ابی طالب میانشان نامه‌ای نوشت، او نوشت محمد پیامبر خدا. مشرکان گفتند: ننویس محمد پیامبر خدا، اگر پیامبر بودی برای چه با تو می‌جنگیدیم، پیامبر به علی گفت: آن را پاک کن. علی گفت: من آن را پاک نمی‌کنم پس پیامبر آن را با دستانش پاک کرد.[[1012]](#footnote-1012)

همانا امتناع علی از پاک کردن اسم شریف پیامبر، دیدگاه تندروان شیعه را رد می‌کند به اینکه صحابه را به دو گروه یا طائفه تقسیم کرده‌اند و گمانشان این بوده که امام علی در زمان نبوت پیامبر اجتهاد نکرده است و او و پیروان او از گروهی هستند که اطاعت محض می‌کنند و بقیه صحابه و در رأس آن‌ها خلفای راشدین و سایر اهل سنت از گروه اجتهاد و رأی می‌باشند. و این را نمی‌توان کتمان کرد که امتناعش از پاک کردن بعد از اینکه پیامبر از او خواست اجتهاد او در مقابل گفته پیامبر بوده است.

اگر این کار یک موضع‌گیری اجتهادی در زمان صلح حدیبیه باشد پس موضع‌گیری اجتهادی عمر فاروق نیز در همان صلح بوده است که به او طعنه زده‌اند: علی شهرستانی در مورد عقیده عمر و آن گفته او خطاب به پیامبر که آیا تو واقعاً پیامبر خدا هستی؟ پیامبر گفت بله. و عمر می‌گوید: ما در دینمان به شخص پست بخشش نمی‌کنیم[[1013]](#footnote-1013). می‌گوید این حدیث استدلال می‌کند به اینکه او در درستی گفته پیامبر شک داشته و به گفته‌های او اطمینان نداشته است و این متن معلوم می‌کند که او از پیروان اطاعت بی‌چون و چرا نبوده است.[[1014]](#footnote-1014)

واقعیت این است اگر چیزی از عمر بن خطاب روایت نمی‌شد بجز داستان قبول کردن سنگ سیاه و گفته‌اش: (همانا من می‌دانم که تو سنگی هستی نه ضرر و نه سود می‌رسانی و اگر پیامبر را نمی‌دیدم که تو را قبول کرد، تو را قبول نمی‌کردم)[[1015]](#footnote-1015)، این برای ما کافی است در بیان اینکه او اهل اطاعت محض به سنت پیامبر بوده است و نیز عمر می‌گوید: همانا مردمانی با شبهاتی از قرآن پیش شما خواهند آمد. آن‌ها را با سنت همراه سازید همانا یاران سنت کتاب خداوند آگاه‌ترند.[[1016]](#footnote-1016)

واقعیت در این گفته تهمت شهرستانی را رد می‌کند، چون موضع‌گیری عمر شک و تردید نبوده است بلکه برای کشف آنچه که بر او پوشیده بود و اصرار بر خواری کافران به خاطر شناختن نیروی او در یاری دین بوده است.

برداشت شهرستانی به شک عمر در دین مردود است باتوجه به روایت ابن اسحاق[[1017]](#footnote-1017) می‌گوید: هنگامی که ابوبکر به او گفت همراهش باش[[1018]](#footnote-1018) همانا او پیامبر خداست، عمر گفت: من شهادت می‌دهم که او پیامبر خداست.[[1019]](#footnote-1019)

علی شهرستانی می‌گوید: عمر خواسته است در مصلحت و عدم مصلحت شک کند و این مردود است.

حافظ ابن حجر گفت: این مشخص است که توقف در آن به این خاطر است که بر حکمت ماجرا آگاه شود و شک و شبهه را از آن بزداید و امثال این داستان، داستانش در نماز خواندن بر سر منافقین از جمله عبدالله بن ابی بن سلول است. ابن عمر – خداوند از او راضی باد – گفت: هنگامی که عبدالله بن ابی فوت کرد پسرش عبدالله[[1020]](#footnote-1020) بن عبدالله نزد پیامبر آمد و پیراهنش را به او داد و امر کرد که او را در آن کفن کند.

پس برخواست تا بر او نماز بخواند پس عمر بن خطاب لباسش را گرفت و گفت: بر او نماز می‌خوانیم در حالی که او منافق است و خداوند منع کرده است که برای آن‌ها طلب بخشش کنی گفت: همانا خداوند مرا مختار کرده است یا به من خبر داده است پس گفت:

﴿ٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ أَوۡ لَا تَسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ إِن تَسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ سَبۡعِينَ مَرَّةٗ فَلَن يَغۡفِرَ ٱللَّهُ لَهُمۡۚ﴾ [التوبة:80].

«چه برای آن‌ها طلب بخشش کنی چه طلب بخشش نکنی اگر هفتاد بار برای آن‌ها طلب بخشش کنی به درستی خداوند آن‌ها را نخواهد بخشید».

پس گفت: از هفتاد دفعه بیشتر طلب خواهی کرد پس پیامبر بر او نماز خواند و ما نیز همراه او نماز خواندیم پس خداوند این آیه را بر او نازل کرد.

﴿ٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ أَوۡ لَا تَسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ إِن تَسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ سَبۡعِينَ مَرَّةٗ فَلَن يَغۡفِرَ ٱللَّهُ لَهُمۡۚ﴾ [التوبة:80].

«برای آن‌ها طلب بخشش کن یا طلب بخشش نکن اگر هفتاد بار برایشان طلب بخشش کنی به درستی خداوند آن‌ها را نخواهد بخشید».

حافظ ابن حجر می‌گوید: در اولی (در داستان حدیبیه) اجتهادش با حکم مطابقت نداشت بر خلاف دومی که اجتهادش با حکم مطابق بود و قرآن کریم برای تأیید این اجتهاد نازل شد:

﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰٓ أَحَدٖ مِّنۡهُم مَّاتَ أَبَدٗا وَلَا تَقُمۡ عَلَىٰ قَبۡرِهِۦٓۖ إِنَّهُمۡ كَفَرُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَمَاتُواْ وَهُمۡ فَٰسِقُونَ ٨٤﴾[[1021]](#footnote-1021) [التوبة: 84].

«و هرگز بر هیچ مرده‌ای از آن‌ها نماز مگذار و بر سر قبرش نایست چرا که آنان بر خدا و پیامبر و کافر شدند و در حال فسق مردند».

همانا با وجود اجتهادش در این، موضع خود را ترک کرد و از پیامبر پیروی کرد و همراه او نماز خواند چنان که در حدیث آمده است: پیامبر بر او نماز خواند و ما نیز همراه او نماز خواندیم و اجتهاد او موافق با حکم خداوند آمد.

اما موضع‌گیری اجتهاد در صلح حدیبیه کار خوبی بود تا با پیروی از کار پیامبر کفاره این موضع‌گیری را بپردازد و آن در روایت ابن اسحاق به صراحت آمده است. عمر می‌گفت: پیوسته صدقه می‌دهم و روزه می‌گیرم و نماز می‌خوانم و برده آزاد می‌کنم به خاطر کاری که آن روز انجام دادم و ترس از آنچه که گفتم امیدوارم که در آن خیر و خوبی باشد[[1022]](#footnote-1022). نزد واقدی[[1023]](#footnote-1023) از حدیث ابن عباس – خداوند از آن‌ها راضی باشد.

عمر گفت: به خاطر آن رقیبانم را آزار دادم و مدتی روزه گرفتم[[1024]](#footnote-1024) و می‌گوید: با بیان اینکه در ابتدا به صلح راضی نبوده و سپس پشیمان شده و از امر پیامبر پیروی کرده است گفت: ای مردم از نظر دادن در دین پرهیز کنید چرا که نزدیک بود با رأی خودم امر پیامبر را رد کنم. به خدا قسم از حق کوتاهی نمی‌کنم. در روز ابی جندل[[1025]](#footnote-1025) نوشته‌ای میان دستان پیامبر خدا و اهل مکه بود پیامبر گفت: بنویسید به نام خداوند بخشنده مهربان، پس اهل مکه گفتند فکر می‌کنی آنچه را که می‌گویی تصدیق می‌کنیم؟ پس بنویس آنچنان که ما می‌گوییم: خداوندا به نام تو. پس پیامبر راضی شد و من راضی نشدم تا این که پیامبر به من گفت: مرا می‌بینی که راضی هستم و تو راضی نمی‌شوی؟ پس راضی شدم.[[1026]](#footnote-1026)

حافظ ابن حجر می‌گوید: تمامی آنچه که او گفته است برایش سخت و عذر آور بود زیرا او در آن کار اجتهاد کرده بود و خداوند او و تمام کسانی را که در روز حدبیبه شاهد بیعت رضوان بودند، بخشید و گفت (همانا خداوند از مؤمنانی که در زیر آن درخت با تو بیعت کردند راضی شد و آنچه که در قلب‌هایشان وجود دارد را می‌داند پس آرامش را بر آن‌ها نازل کرد و فتح نزدیکی را به آن‌ها پاداش می‌دهد.[[1027]](#footnote-1027)

پیامبر خدا آن‌ها را به خیر و خوبی بشارت داد. جابر گفت: ما در روز حدیبیه هزار و چهار صد نفر بودیم پس پیامبر به ما گفت: امروز شما بهترین مردمان روی زمین هستید.[[1028]](#footnote-1028) و وعده بهشت به آنان داد و گفت: (داخل آتش نمی‌شود اگر خدا بخواهد هیچ کس از یارانی که زیر آن درخت بیعت کردند) حفصه[[1029]](#footnote-1029) گفت: بله ای پیامبر خدا پس او را سرزنش کرد. حفصه گفت:

﴿وَإِن مِّنكُمۡ إِلَّا وَارِدُهَاۚ﴾ [مریم: 71].

«هیچ کس از شما نیست مگر در آن وارد گردد».

سپس پیامبر گفت:

﴿ثُمَّ نُنَجِّي ٱلَّذِينَ ٱتَّقَواْ وَّنَذَرُ ٱلظَّٰلِمِينَ فِيهَا جِثِيّٗا ٧٢﴾[[1030]](#footnote-1030) [مریم: 72].

«پس کسانی را که پرهیزگار بوده‌اند می‌رهانیم و ستمگران را به زانو در آورده و در دوزخ رها می‌کنیم».

در احادیث گذشته و آنچه که اصولیین ذکر کردند دلیلی بر وجود اجتهاد در زمان صحابه بوده است و از آن میان امام علی در زمان پیامبر و بعد از او در مصالح دنیایی و عبادات اجتهاد کرده است.[[1031]](#footnote-1031)

و معلوم است که اجتهادشان چه با حضور پیامبر و چه با غیبت او حجت و است و پیروی از آن به خاطر اقرار به آن نه به خاطر اجتهادشان[[1032]](#footnote-1032) لازم است اگر آن را قرار نمی‌دادند تبلیغ نمی‌کردند اجتهادشان خلاف آنچه بود که در گفته صحابه معروف است[[1033]](#footnote-1033). خداوند اگر کسی از آن‌ها چیزی گفت که درباره آن رأی صادر نشده باشد و جائی برای اجتهاد صحابه در آن نیست پس حکم آن نسبت دادن به پیامبر است این کار نزد اصولیان و محدثین[[1034]](#footnote-1034) تقریر شده است.

و وقتی خواستید بر چیزی اجتهاد کنید، بر آن اجماع کنید در این صورت به چیزی دست می‌یابید که انکارکننده آن کافر می‌شود[[1035]](#footnote-1035). این اجتهاد صحابه در زمان پیامبر بوده است و پیامبر آن را برای آن‌ها قرار داده است و خداوند آن را برای پیامبر قرار داده است و نگفته که این کار آن‌ها اشتباه بوده است با اینکه زمان وحی بوده است اگر آن‌ها در کارشان اشتباه می‌کردند برای چه خداوند آن را تقریر کرده است چرا که بیان خداوند بزرگ در زمان وحی مانند وحی نازل شده است.[[1036]](#footnote-1036)

اجتهاد آن‌ها حجت و سنت بود و به آن عمل می‌شد و مسائل به آن ارجاع داده می‌شد و به همین دلیل سنتشان با سنت پیامبر قرین شده و پیروی از آن واجب شده است.[[1037]](#footnote-1037)

چنانکه در گفته‌اش چنین آمده است: بر شما واجب است که به سنت من و به سنت خلفای راشدین هدایت‌کننده بعد از من اقتدا کنید.[[1038]](#footnote-1038)

و فرمود: به کسانی که بعد از من می‌آیند (ابوبکر و عمر) اقتدا کنید[[1039]](#footnote-1039) و همچنین بر امت‌های گذشته از صحابه[[1040]](#footnote-1040) و تابعین و کسانی که بعد از آن‌ها از امامان مسلمان[[1041]](#footnote-1041) می‌آیند. در یک جمله آنچه که خلفای راشدین یا یکی از آن‌ها سنت کرده است، حجت است و تجاوز از آن جایز نیست پس جایگاه این گفته کجاست که تندروان شیعه می‌پندارند که خلفای راشدین و پیروان آن‌ها از بقیه صحابه به غیر از امام علی و پیروانش اجتهاد می‌کردند و نظرشان را بر سنت رسول‎خدامقدم می‌کردند چگونه آن طور که در قبل ذکر کردیم به تعظیم آن‌ها نسبت به حدیث پیامبر و تحکیم کردن آن در تمامی امورات زندگیشان و کارهایشان، گفته‌هایشان را تعظیم نکنند در حالی که راه و روش آن‌ها متواتر است آن‌ها حکم واقعه‌ها را از کتاب خداوند می‌گرفتند و اگر آن را نمی‌یافتند در سنت پیامبر جستجو می‌کردند و اگر در سنت نمی‌یافتند با یکدیگر مشورت می‌کردند و اگر در هیچ کدام نمی‌یافتند به رأی خود رجوع می‌کردند و هیچ کس در عمل به آن مجبور نبود و مخالفت به آن حرام نبود و مخالفت با آن مخالفت با دین نبود بلکه در پذیرش و رد آن مختار بودند.[[1042]](#footnote-1042)

از عمر روایت شده است که مردی را دید و گفت چه کار کردی؟ گفت: علی و زید این چنین قضاوت کردند، عمر گفت: اگر من بودم نیز این چنین قضاوت می‌کردم، گفت: چه چیزی تو را منع کرد چرا که کار قضاوت نزد تو بود گفت: اگر تو را به کتاب خداوند یا سنت پیامبر باز می‌گردانم همان کار را انجام می‌دادم اما تو را به رأی خود باز می‌گردانم و رأی مشرک است پس آنچه را که علی و زید گفتند، نقص نمی‌کند.[[1043]](#footnote-1043)

هنگامی که با اجتهادشان متن برایشان مشخص شد رأیشان را ترک کردند و به آن بازگشتند، دلالت می‌کند بر این اینکه آن از عمر روایت نشده که می‌گوید (دیه بر شخص عاقله است و زن از دیة شوهرش ارث نمی‌برد).

تا اینکه ضحاک بن سفیان[[1044]](#footnote-1044) به او خبر داد به اینکه پیامبر خدا به او نوشت که به زن اشیم الصبابی از دیه شوهرش ارث داده شود. پس عمر از رأی خود عدول کرد[[1045]](#footnote-1045). از او روایت شده که مردی از بنی ثقیف نزد او آمد در مورد زنی که در حیض باشد و خانه خدا را روز قربانی زیارت نماید[[1046]](#footnote-1046)، پرسید که آیا باید از او نفرت گرفت یا او را نفرین کرد؟ عمر گفت نه، سپس ثقفی به او گفت: همانا رسول‎الله در شبیه این مسئله فتوایی غیر از فتوای شما داد، پس عمر بلند شد و او را با عصا زد در حالی که به او می‌گفت: برای چه مرا وادار به فتوا می‌کنی در آنچه پیامبر به آن فتوا داده است؟ و غیر از این‌ها از احادیثی که از عمر و سایر صحابه وارد شده است.[[1047]](#footnote-1047)

اجماع مسلمانان از صحابه و تابعین و سایر مسلمانان که بعد از آن‌ها آمده‌اند بر این راه بوده‌اند. عمر بن عبدالعزیز می‌گوید کسی را نمی‌شناسم که بر سنتی که پیامبر قرار داده است نظر بدهد.[[1048]](#footnote-1048)

شافعی گفت: مردم بر آن سنتی که پیامبر برایشان قرار داده اجماع کرده‌اند وقتی سنت برای مردم معلوم شد کسی حق ندارد که نظر دیگری را انتخاب کند[[1049]](#footnote-1049). و بعد: پس جایز بودن اجتهاد صحابه در زمان پیامبر و بعد از او روشن شد و بر اتفاق مردم در زمان صحابه تا به امروز – و اصل اجتهاد را کسی از صحابه انکار نکرده است، از آن‌ها علی ابن ابی طالب به دفاع از وجوه اجتهاد مناظره می‌کردند به غیر آن به مسائل دیگر از صحابه دعوت می‌کردند.[[1050]](#footnote-1050)

وقایع و اتفاقاتی که عالمان صحابه درباره آن‌ها فتوا صادر کرده‌اند و قضایا و اتفاقات آنقدر زیاد است که قابل شمارش نیست و نزدیک به صد سال مقایسه آن‌ها طول می‌کشد چرا که حد و حدود آن‌ها زیاد است.[[1051]](#footnote-1051)

حال به تمامی این‌ها اقرار کردیم پس گمان یاوه‌گویان شیعه به طعنه به صحابه به خاطر اجتهادشان در زمان پیامبر و بعد از او باطل است ، و آنچه می‌پندارند که صحابه در ارتباط با سنت پیامبر، دو گروه بوده‌اند، گروهی مثل امام علی و یارانش اطاعت محض می‌کردند و گروه دیگر مانند اهل سنت و در رأس آن‌ها خلفای راشدین، اجتهاد می‌کردند و به رأی خود تکیه می‌کردند، باطل است.

این تقسیم کاملا دروغ از رافضه است که قلب‌هایشان از کینه و بغض پر شده بود و قلب‌های امت‌های گذشته از صحابه پیامبر خدا و کسانی که به این راه رفته‌اند از اهل سنت را از کینه و بغض پر کرده‌اند.

در یک جمله کسی که به گذشتگان در بی‌ارزش دانستن قیاس و استدلالشان به رأی در احکام طعنه بزند گفته‌اش مانند این است که خدا درباره آن‌ها فرموده: بزرگ سخنی است که از دهانشان بیرون می‌آید، آنان جز دروغ نمی‌گویند.[[1052]](#footnote-1052)

صحابه و ممانعت از زیاد شدن بحث حدیث

درباره منع نوشتن حدیث آن چنان که بعضی از فتنه‌گران گمان می‌کنند[[1053]](#footnote-1053) و بعضی از مسلمانان نیز از آن‌ها تأثیر پذیرفته‌اند[[1054]](#footnote-1054) این شبهه باقی است که منع بعضی از صحابه از حدیث‌سازی و نهی بزرگان صحابه از زیاد شدن بحث حدیث و حدیث‌سازی دلیل عدم حجیت سنت است.

گفته‌های زیر بر آن استدلال می‌کنند:

1. آنچه از ابن ابی ملیکه[[1055]](#footnote-1055) روایت شده که گفت: همانا ابوبکر صدیق بعد از فوت پیامبر مردم را جمع کرد و گفت: به درستی شما احادیثی را از پیامبر نقل می‌کنید که اختلافاتی در آن‌ها وجود دارد و این اختلافات در مردم بعد از شما بیشتر خواهد شد، چیزی از پیامبر روایت نکنید و اگر کسی از شما پرسید، بگوئید: کتاب خداوند میان ما و شماست، آنچه که کتاب خدا حلال کرده پس حلال است و آنچه حرام کرده، حرام است.[[1056]](#footnote-1056)
2. آنچه از ابراهیم بن عبدالرحمن بن عوف[[1057]](#footnote-1057) روایت شده که گفت: به خدا قسم عمر بن خطاب فوت نکرد تا اینکه به یاران پیامبر خدا پیغام فرستاد و آن‌ها را جمع کرد. از جمله عبدالله بن حذیفه[[1058]](#footnote-1058) و ابوالدرداء[[1059]](#footnote-1059) و اباذر[[1060]](#footnote-1060) و عقبه بن عامر[[1061]](#footnote-1061) و به آن‌ها گفت: این احادیث چیستند که از پیامبر خدا در جهان پخش کرده‌اید؟ گفتند: ما را از این کار منع می‌کنی؟ گفت نه، نزد من بمانید، به خدا قسم شما را رها نمی‌کنم تا زمانی که زنده‌ام همانا ما داناتریم، از شما می‌گیریم و به شما بر می‌گردانیم. پس از او جدا نشدند تا اینکه فوت کرد[[1062]](#footnote-1062). و از او روایت دیگری آمده است: عمر بن خطاب سراغ عبدالله بن مسعود و ابی الدرداء و ابی مسعود الانصاری[[1063]](#footnote-1063) فرستاد و گفت: این حدیث‌ها چیستند که از پیامبر منتشر می‌کنید پس آن‌ها را در مدینه نگه داشت تا اینکه گفته‌هایشان یکی شد.[[1064]](#footnote-1064)
3. روایت شده از اسائب بن یزید[[1065]](#footnote-1065) که گفت: شنیدم که عمر بن خطاب به ابوهریره می‌گفت: این حدیث را کلاً ترک کن و گرنه تو را به سرزمین روس می‌فرستم و به کعب الاحبار[[1066]](#footnote-1066) گفت: این حدیث را از اول آن رها کن و گرنه تو را به سرزمین القرده[[1067]](#footnote-1067) می‌فرستم و از او در جای دیگر: عثمان بن عفان مرا نزد ابوهریره فرستاد و گفت: به او بگو که امیر المؤمنین می‌گوید: این حدیث چیست که از پیامر خدا روایت کرده است؟.... به صورت روایت قبلی.[[1068]](#footnote-1068)
4. از قرظه بن کعب روایت شده که گفت[[1069]](#footnote-1069): عمر بن خطاب گروهی از انصار را به کوفه فرستاد، مرا نیز همراه آن‌ها فرستاد، او نیز همراه ما آمد تا به صرار[[1070]](#footnote-1070) (و صرار آبی است در سر راه مدینه) رسیدیم غبار را از پاهایش زدود و گفت: همانا شما به کوفه وارد می‌شوید، گروهی بر شما می‌آیند که در قرآن فعال هستند پس شما را می‌آورند و می‌گویند یاران محمد آمدند، یاران محمد آمدند.[[1071]](#footnote-1071)

سپس نزد شما می‌آیند و درباره حدیث از شما می‌پرسند، بدانید که کاملترین وضو سه بار تکرار است و دو تای آن نیز کفایت می‌کند سپس گفت: همانا شما به کوفه وارد می‌شوید، قومی نزد شما می‌آیند که در قرآن تلاش زیادی دارند و می‌گویند: یاران محمد آمدند، یاران محمد آمدند درباره حدیث از شما می‌پرسند پس کمتر از پیامبر روایت کنید و من در کنار شما خواهم بود. قرظه گفت: اگر با گروهی می‌نشستم که حدیث پیامبر را روایت می‌کردند و من نسبت به آن حدیث از آن‌ها آگاهتر بودم آنگاه وصیت عمر را به خاطر می‌آوردم ساکت می‌شدم. ابومحمد (امام حافظ دارمی) گفت: معنای آن از نظر من چنین است: که حدیث در زمان پیامبر خدا درباره سنت و فریضه‌ها نبوده است.[[1072]](#footnote-1072)

در روایتی دیگر: شما بر قومی وارد می‌شوید که به قرآن چسبیده‌اند و فقط آن را می‌پذیرند پس آن‌ها را با احادیث مشغول نسازید بلکه با قرآن مشغول کنید، روایت از پیامبر را کم کنید من نیز با شما هستم. هنگامی که قرظه وارد شد، گفتند: برایمان حدیث بگو. گفت: عمر بن خطاب ما را منع کرده است.[[1073]](#footnote-1073)

1. از عثمان بن عفان[[1074]](#footnote-1074) روایت شده که گفت: برای هیچ کس جایز نیست که حدیثی را روایت کند که در زمان ابوبکر و عمر شنیده نشده است چیزی مانع نمی‌شود. که درباره پیامبر حدیث بگویم و از زیرکترین اصحاب پیامبر باشم.

همانا من از پیامبر شنیدم که گفت: کسی که از من بگوید درونش را از آتش پر کرده است[[1075]](#footnote-1075). و سایر آثار وارده از بعضی صحابه در کم کردن روایت از پیامبر، که بعضی از آن‌ها در جواب این شبهه خواهد آمد.

**جواب شبهه: منع صحابه از زیاده‌گویی در روایت و امتناع بعضی از آن‌ها** **از زیاد شدن بحث حدیث و حدیث‌سازی دلیل بر عدم حجیت سنت است**

گروه قدیم با توجه به آثاری که گذشت بر این کار خود احتجاج می‌کنند چنانکه حافظ ابن عبدالبر گفت: بعضی از آن‌ها نه علمی و نه شناخت نسبت به دین و حدیث دارند و بعضی دیگر جهت طعنه زدن به سنت چنین می‌گویند. آن را واسطه‌ای برای زهد در سنت پیامبر قرار داده‌اند که کتاب خداوند جز به وسیله آن به هدف و مقصود خود نمی‌رسد و اینان به اهل سنت نیز طعنه می‌زنند.[[1076]](#footnote-1076)

بعضی از شرق‌شناسان و یاوه‌گویان شیعه و گروه‌های بی‏دین نیز از آن‌ها حمایت می‌کنند و این را بهانه‌ای برای عدم حجیت سنت پیامبر قرار داده‌اند. اگر آن گروه ادعاهایشان در بحث‌های علمی و دینی راست و درست باشد پس باید برای خواننده عنوان باب‌هایی که در آثار گذشتگان است را با منابع حدیثی آن نقل کنند. اگر آن کار را انجام دادند بطلان ادعاهایشان و آنچه از این آثار فهمیده‌اند را برای خوانندگان معلوم می‌کنند چرا که عناوین باب‌های وارده در آن شامل علت و دلایلی است که با این آثار و گفته همخوانی دارد آثاری که آن‌ها را ساکت می‌کند و ادعایشان را رد می‌کند.

حافظ ابن عبدالبر بعضی از این آثار را در کتاب جامع بیان العلم ذکر می‌کند در بابی به عنوان (سرزنش زیاد شدن بحث حدیث بدون تفکر و فقاهت در آنها[[1077]](#footnote-1077) و تأمل در آن‌ها بدون درک آن‌ها).

حاکم در المستدرک بعضی از آن‌ها را ذکر می‌کند در کتاب العلم در باب (دستور دادن عمر به یک دست کردن قرآن و کم کردن روایت[[1078]](#footnote-1078) و تفکر در خالص کردن قرآن است و منظور عمر یک فقه استنباط شده است).

امام ابن ماجه در سنتش بعضی از آن‌ها را بیان می‌کند در باب (حفاظت و نگهداری از حدیث پیامبر خدا)[[1079]](#footnote-1079) و دارمی در باب (کسی که از فتوا دادن بترسد به خاطر ترس از خطا و لغزش)[[1080]](#footnote-1080). و باب (نگهداری حدیث پیامبر و تثبیت آن).[[1081]](#footnote-1081)

هیثمی در مجمع الزوائد باب (پرهیز از بحث کردن درباره حدیث)[[1082]](#footnote-1082) و باب (تثبیت و پرهیز از بعضی حدیث‌ها و بعضی فتواها)[[1083]](#footnote-1083) اگر در عناوین باب‌های گذشته و آثار وارده بر آن‌ها تأمل کنیم که فتنه‌انگیزان برای عدم حجیت سنت به آن‌ها استشهاد می‌نمایند، این آثار را می‌یابیم که مطابقت کاملی با حکمت منع از زیاد شدن حدیث دارد و این همان چیزیست که امروزه به کمک خداوند معلوم شده است.

به رغم ضعف در بعضی از آثار گذشته چنانکه گذشت، این‌ها دلیلی به نفع ما هستند نه به ضررمان، پس در آثاری که به آن‌ها استشهاد کرده‌اند برای دشمنان سنت دلیل و حجتی نیست زیرا شامل دلایل و عللی هستند که به خاطر آن بعضی از صحابه از بحث درباره حدیث و زیاد شدن آن‌ها امتناع کرده‌اند. این علل عبارتند از:

**اول:** ترس از کم و زیاد کردن حدیث پیامبر و داخل شدن در انذار پیامبر: کسی که از روی عمد بر من دروغ ببندد، درونش را از آتش پر کرده است[[1084]](#footnote-1084). آثار وارده و احادیث گفته شده به امتناع جعل حدیث و زیاد شدن آن تصریح می‌کند.

انس بن مالک گفت: این گفته پیامبر که کسی که از روی عمد بر من دروغی ببندد بر روی آتش نشسته است[[1085]](#footnote-1085) مانع می‌شود که من احادیث زیادی را برایتان بازگو کنم.

در روایت دیگری از او آمده که گفت: اگر نمی‌ترسیدم از اینکه اشتباه کنم، چیزهایی را برایتان می‌گفتم که از پیامبر شنیده‌ام یا پیامبر آن را گفته است. ترس از این گفته پیامبر بود که فرمود: کسی که از روی عمد بر من دروغ ببندد درونش را از آتش پر کرده است.[[1086]](#footnote-1086)

عبدالله بن زبیر[[1087]](#footnote-1087) گفت: به زبیر گفتم[[1088]](#footnote-1088): من به تو گوش نمی‌دهم که درباره پیامبر چنانکه فلانی و فلانی می‌گویند، صحبت کنی.

گفت: من از او جدا نبوده‌ام، اما از او شنیدم که می‌گفت: کسی که بر من دروغ ببندد درونش را از آتش پر کرده است.[[1089]](#footnote-1089)

دُجین ابی العضن[[1090]](#footnote-1090) گفت: وارد مدینه شدم به اسلم[[1091]](#footnote-1091) مولای عمر بن خطاب رسیدم و گفتم: حدیث پیامبر به نقل از عمر برایم بگو، گفت: نمی‌توانم، می‏ترسم چیزی را از آن کم و زیاد بگویم. چنانکه وقتی به عمر گفتیم از رسول‎خدابرایمان بگو، گفت: می‌ترسم چیزی از آن را کم یا زیاد کنم چرا که پیامبر فرموده: کسی که بر من دروغ ببندد وارد آتش می‌شود.[[1092]](#footnote-1092)

بر این اساس از ابن مسعود در باب هیبت حدیث و حدیث‌سازی از پیامبر خدا[[1093]](#footnote-1093) روایت شده است و این چنین بعضی از اصحاب از یاری حدیث به خاطر ترس از خطا و زیاد و کم کردن روایت پیامبر پرهیز کرده‌اند.

اگر کثرت در حدیث منبع و سرآغاز اشتباه باشد و کم کردن عدم اشتباه، پس نگهداری آن‌ها بیشتر و سخت است، همانا این مانع نمی‌شود از وجود کسانی که حدیث زیادی روایت کرده‌اند و روایت آن‌ها همراه با اطمینان و اعتماد و تمییز بوده است مثل ابوهریره و به این خاطر عمر به او اجازه داده است او از بهترین تقویت‌کنندگان در حدیث بوده – و به روایتی دیگر، اعتماد به اثبات حدیث و امانتداری او در آن، دلیل بر مجاز بودنش بوده است. ابوهریره می‌گوید: حدیث من به عمر رسید و دنبال من فرستاد و گفت تو آن روز همراه ما بودی که با رسول‎خدادر خانه فلانی بودیم؟ گفت: گفتم بله، و می‌دانم برای چه آن را از من می‌پرسی؟ عمر گفت: برای چه از تو پرسیدم؟ گفتم: همانا پیامبر خدا آن روز گفت: کسی که از روی عمد بر من دروغ ببندد درونش را از آتش پر کرده است. پس عمر گفت: الان برخیز و برو و حدیث روایت کن.[[1094]](#footnote-1094)

عمر منکر کار او نشد، چنانکه در گفته‌های اولیه‌اش دربارة گروه اول یعنی اهل کتاب بود[[1095]](#footnote-1095)، یا در گفته‌اش دربارة آغاز آفرینش و مانند آن، که کاری بر آن صورت نمی‌گیرد و به همین سبب عمر کعب احبار را منع کرد.[[1096]](#footnote-1096)

پس آن افترائاتی که محمود ابوریه پنداشته است و نیز عبدالحسین شرف الدین بر ابوهریره وارد ساخته‌اند به اینکه عمر او را به دلیل زیادگوئی با عصایش زده است[[1097]](#footnote-1097) باطل است. این شأن ابوهریره در زمان پیامبر نبوده است که این‌ها می‌پندارند، اینکه نتوانسته دهانش را به گفتن حدیث باز کند تا زمانی که عمر فوت کرده است.[[1098]](#footnote-1098)

همچنین آنچه رشید رضا و پیروانش ابو ریه پنداشته‌اند، بی‌معنی است به اینکه سن عمر بن خطاب طولانی شد تا زمانی که ابوهریره فوت کرد پس چگونه این احادیث زیاد از او به ما رسیده است که بالغ بر 446 حدیث می‌باشند که در بخاری به استثناء تکرار آن‌ها آمده است.[[1099]](#footnote-1099)

منع بزرگان دین در زیاد شدن روایت احادیث از پیامبر، بدعت و نوآوری در دین نبوده است بلکه آن‌ها خود از امر پیامبر و راه راست او در حفاظت از رسالت اسلام قرآن و سنت پیروی می‌کردند.

در این باره ابوعبدالله حاکم می‌گوید: اینکه عمر، امیرالمؤمنین، صحابه را از زیاد شدن روایت از پیامبر منع می‌کرد خود سنت بوده است[[1100]](#footnote-1100)، سنتی که ابی قتاده نقل کرده است همانا او گفت: از پیامبر شنیدم که بر منبر می‌گفت: ای مردم از روایت کردن زیاد حدیث از من پرهیز کنید پس کسی که از من گفت، حقیقت و درست بگوید و کسی که از روی عمد بر من دروغ بگوید درونش را از آتش پر کرده است.[[1101]](#footnote-1101)

آنچه از عثمان بن عفان روایت شده است که گفت: حلال نیست برای کسی حدیثی از پیامبر روایت کند که در زمان ابوبکر و عمر شنیده نشده است.

و مانند این منع از معاویه گفت: ای مردم مواظب باشید احادیثی از پیامبر روایت نکنید غیر از احادیثی که در زمان عمر ذکر شده باشد.

همانا عمر، مردم را از خدا می‌ترساند[[1102]](#footnote-1102) و در دین خدا شدت بیشتری نشان می‌داد، در نقل کردن، امر به اثبات آن می‌نمود، چیزی را از پیامبر نمی‌گفت مگر اینکه یقین می‌یافت که این گفته از اوست، به خاطر ترس از واقع شدن در وعده‌ای که پیامبر داده است: کسی که حدیثی از پیامبر روایت کند و بداند دروغ است او اولین دروغگو است.[[1103]](#footnote-1103)

امام نووی[[1104]](#footnote-1104) می‌گوید[[1105]](#footnote-1105): کسی که حدیثی از پیامبر روایت کند بداند یا گمان کند که چه کسی آن را قرار داده است و حال قراردهنده آن را معلوم نکند پس او در وعده پیامبر داخل می‌شود. وعده داده شده در جمله نسبت‌دهندگان دروغ به پیامبر خدا.[[1106]](#footnote-1106)

این وعده شدید نسبت به کسی که حدیثی روایت کند و گمان کند که دروغ است کافی است، علاوه بر اینکه به تحقیق آن را بداند ولی بیان نکند به خاطر اینکه قرار دادن محدث به این کار مشارکت او در دروغ می‌باشد[[1107]](#footnote-1107). این همان چیزی است که صحابه و در رأس آن‌ها عمر از آن می‌ترسیدند پس منعش از روایت زیاد حدیث به خاطر پیروی از سنت پیامبر بود و ترس از آن به خاطر پراکنده شدن روایت و اختلاط آن‌ها با دروغ و ریاکاری و فجور بوده است. پس آنچه که پیامبر نگفته است را به پیامبر نسبت می‌دهند چنانکه پیامبر خداوند می‌فرماید: در امت‌های آخر زمان مردمی خواهند بود که چیزهایی برایتان می‌گویند که شما و پدرانتان آن را نشنیده‌اید پس مواظب باشید و از آن‌ها بترسید و گفت: در آخر زمان دجال‌های دروغگویی می‌آیند و احادیثی را برایتان می‌آورند که نه شما و نه پدرانتان آن‌ها را نشنیده‌اید. پس مواظب باشید که شما را گمراه نسازند و به فتنه دچار نسازند.

این از دلایل ترک حدیث‌سازی از جانب پیامبر خدا است چنانکه ابن عباسس گفت: همانا ما از اقوال پیامبر بحث می‌کنیم و کسی نباید از او دروغ بگوید.

حتی زمانی که مردم به سختی‌ و تنگنا برسند حدیث گفتن از پیامبر را رها کنیم و این همان کاری بود که صحابه در احادیث پیامبر انجام دادند و آن‌ها را نپذیرفتند جز آن‌هائی که در زمان ابوبکر و عمر شناخته شده بودند چنان که از گفتة عثمان و معاویه که خداوند از آن‌ها راضی باشد، آمده است که زمانی که مردم به سختی و تنگنا رسیدند هیچ گفته‌ای از پیامبر را از مردم دیگر نمی‌پذیرند مگر اینکه آن را بشناسند چنان که ابن عباسس گفت: از کسی شنیدیم که می‌گفت: پیامبر خدا گفت: چشم‌هایمان را پیش بیاندازیم و با گوش‌هایمان به آن گوش فرا دهیم پس زمانی که مردم به سختی‌ها برسند بجز آن چیزی که برایمان شناخته شده است را از کسی نپذیریم.[[1108]](#footnote-1108)

صحابه بر همین شیوه عمل کردند: از اشعبی: روایت است که گفت: مروان نیکوکار در گذشته کثرت حدیث را ناپسند دانستند و من چیزی از حدیث را که به آن پشت کرده‌ام، قبول نمی‌کنم مگر به آن چیزی که اهل حدیث بر آن اجماع کنند.[[1109]](#footnote-1109)

گروهی نسبت به سنت چنان که گفتند محتاط هستند آیا آن احتیاط دلیل بر بزرگی شأن سنت و حجیت آن از نظر آن‌هاست یا دلیل بر عدم حجیت سنت و قرار دادن آن به عنوان دین عمومی و همیشگی مانند قرآن است؟

**دوم:** از دلایلی که صحابه به خاطر آن از زیادشدن بحث حدیث امتناع می‌کردند این بود که مخاطبان احادیث گروهی بودند که تازه با اسلام عهد بسته بودند و هنوز به آن دل نبسته بودند پس می‌ترسیدند از اینکه آن‌ها به حدیث مشغول شوند و از قرآن غفلت کنند و این اولین اصل در هر علمی ا‌ست.[[1110]](#footnote-1110)

گفته عمر به صراحت به این دلیل اشاره می‌کند همانا مردمی نزد شما می‌آیند که آن‌ها فقط به قرآن چسبیدند پس آن‌ها را با هر حدیثی مشغول نسازید بلکه قرآن را که اولین اصل است به آن‌ها بدهید تا به آن مشغول شوند.

روایت حاکم به این دلیل اشاره می‌کند آن‌ها را با احادیث مشغول نکنید بلکه آن‌ها را فقط با قرآن مشغول کنید و کم روایت کنید.

بر این اساس بیشتر بزرگان دین در جلساتشان دانشجو نمی‌پذیرفتند مگر اینکه از مطالعة آن‌ها در قرآن کریم مطمئن می‌شدند و یا حداقل مقداری از آن را حفظ می‌کردند و در این باره حفص بن غیاث[[1111]](#footnote-1111) می‌گوید: پیش اعمش رفتم پس به او گفتم: به من حدیث بگو گفت: آیا قرآن را حفظ کرده‌ای؟ گفتم: نه، گفت برو و قرآن را حفظ کن سپس بیا تا برای تو حدیث بگویم. گفت: پس رفتم و قرآن را حفظ کردم سپس پیش او رفتم. او مرا آزمایش کرد آنگاه برایم حدیث گفت.[[1112]](#footnote-1112)

ممکن است نهی متعلق به احادیثی از سیرة پیامبر خدا باشد نه احادیثی که به سنن و فریضه‌ها بستگی داشته باشند چنان که حافظ دارمی این چنین معنی کرده است: حدیث در زمان پیامبر خدا درباه سنن و فریضه‌ها نبوده است.[[1113]](#footnote-1113)

گفته عمر بر این امر تأکید می‌کند: از پیامبر کمتر روایت کنید جز در مواردی که به آن عمل شود[[1114]](#footnote-1114) یا کمتر روایت کنید مگر در مواردی که روایت مربوط به یک عمل شرعی باشد پس تمامی احکام و آداب در این گروه جای می‌گیرند و فقط احادیثی که مربوط به داستان و مانند آن باشد از این قاعده خارج هستند و انسان در کم کردن آن داستان‌ها مختار است. از زیادگوئی منع نمی‌کند در حدیثی که فعل یا عملی در آن باشد. محمود ابوریه در این باره می‏گوید: حدیثی که به آن عمل می‌شود یک سنت عملی است[[1115]](#footnote-1115) اشکال ندارد.

اگر یک سنت عملی متواتر را اراده کند باطل بودن آن معلوم است زیرا این اصطلاح محدث است و آنچه که گذشت را تأیید می‌کند[[1116]](#footnote-1116). از ابوموسی روایت شده است که هنگامی که وارد بصره شد، گفت: عمر بن خطاب مرا به سوی شما فرستاده است تا کتاب خدا و سنت را به شما یاد دهم و راهتان را پاکیزه نمایم.[[1117]](#footnote-1117)

**سوم:** از دلایلی که صحابه به خاطر آن از زیاد شدن بحث حدیث منع می‌کردند ترسشان از مشغول شدن به زیادی حدیث بدون تدبیر و فهم در آن‌ها بوده است.

زیرا زیادگوینده حدیث در صحت و درستی آن‌ها نمی‌اندیشد.[[1118]](#footnote-1118)

این همان راهی است که بدعت‌گران و منکران قدیم و جدید حجیت سنت به سوی آن رفتند و بدون علم و توجه به معانی آن‌ها ظاهر آن‌ها را در نظر گرفته بودند و این همان چیزی است که امامان حدیث در عناوین ابوابی که دربارة این آثار ذکر کرده‌اند، بیان نمودند. آن عناوینی که دشمنان سنت یا به خاطر جهل یا از روی آگاهی و یا فریب خواننده آن را ذکر نکردند.

و این پنهان نیست که زیاده‌گوئی، زیاده‌گو را چنان می‌کند که حدیث را به گونه‌ای بیان کند که شنونده دچار شبهه شود و این همان چیزی است که ام‏المؤمنین عایشهل در حدیثی که ابوهریره از ابوبکر و عمر روایت کرده است را انکار کرده است، عروه بن زبیر گفت: همانا عایشه گفت: این گفته ابوهریره عجیب است، آمد و در کنار حجرة من نشست و از پیامبر می‌گفت تا من آن را بشنوم و من در حال تسبیح گفتن بودم پس قبل از اینکه ذکر من تمام شود برخاست و اگر به او می‌رسیدم گفتة او را رد می‌کردم و می‌گفتم: آن طوری که تو روایت می‌کنی پیامبر خدا نفرموده است.[[1119]](#footnote-1119)

**چهارم:** آن‌ها حدیث گفتن و تکثیر آن را منع یا نهی می‌کردند، هنگامی که متشابه و شک برانگیز باشند و درک آن‌ها برای عامه مشکل شود و عقل در درک آن ضعیف باشد و آن را بر خلاف مقصودش درک کنند و از روی ظاهر آن استدلال کنند و برخلاف آنچه که از آن استباط نموده‌اند حکم کنند و این متشابهات به تکذیب خدا و رسولش می‌انجامد.[[1120]](#footnote-1120)

ابن مسعود در این باره می‌گوید: اگر تو برای این قوم حدیث بگوئی، آن را درک نمی‌کنند جز این که در میان آن‌ها فتنه و آشوب ایجاد شود[[1121]](#footnote-1121). و علی می‌گوید: احادیثی را نقل کنید که مردم آن‌ها را درک کنند و آنچه را که نمی‌شناسند رها کنید، آیا دوست دارید که خدا و رسولش را تکذیب کنند.[[1122]](#footnote-1122)

امام ذهبی می‌گوید: امام علی از روایت کردن احادیث ناشناخته ناراحت می‌شد و مردم را به گفتن احادیث شناخته شده تشویق می‌کرد و این اصل بزرگی است در خودداری و امتناع از انتشار و پخش چیزهای واهی و ناشناخته از احادیثی که دربارة فضائل و عقاید و نکات لطیف می‌باشند و بجز توجه کردن به شناخت علم رجال راهی برای شناخت این امر وجود ندارد.[[1123]](#footnote-1123)

امام ابن حجر می‌گوید: مقصود از گفته‌های او در مورد آنچه را که می‌دانند، یعنی آن را می‌فهمند و اینکه می‌گوید: ناشناخته‌ها را رها سازید یعنی آن چیزی که فهمیدن آن، آن‌ها را به اشتباه می‌اندازد و دلیل می‌آورد که روا نیست احادیث متشابه برای عامه گفته شود. کسانی که در مواردی از حدیث گفتن اکراه داشتند، امام احمد حنبل در احادیثی که ظاهر آن‌ها طغیان بر سلطان را نشان می‌دهد و مالک در احادیث صفات و ابویوسف در غرائب و قبل از آن‌ها ابوهریره هنگامی که بخاری از او روایت می‌کند می‌گوید: از رسول‎خدادو سخن را حفظ کردم که یکی از آن‌ها را منتشر نمودم و اما اگر دیگری را منتشر می‌نمودم این گردن زده می‌شد.[[1124]](#footnote-1124)

ابن حجر می‌گوید: علمای داعی آنچه را که فتنه برانگیز است منتشر نمی‌سازند و آن را تا روز محشر و آخر زمان با خود می‌برند آن را انکار می‌کنند و به کسی که نسبت به آن آگاهی ندارند نشان نمی‌دهند. و این گفته ابوهریره مؤید آن است که: اگر همة آن احادیثی که در سینة من است برای شما بیان می‌کردم برای من تفاله و سرگین پرت می‌کردید.[[1125]](#footnote-1125)

حسن راوی حدیث از ابوهریره نقل می‌کند که: راست می‌گوید به خدا قسم، اگر به ما خبر می‌داد که بیت الله نابود می‌شود یا آتش می‌گیرد همان چیزی که مردم آن را تصدیق می‌کردند.[[1126]](#footnote-1126)

و تأیید می‌کند که احادیث کتمان شده اگر از احکام شرعی بودند ابوهریره توانائی کتمان آن را نداشت و می‌گوید که: مردم می‌گویند که ابوهریره آن را تکثیر کرد. اگر این دو آیه از کتاب خدا نبودند، حدیث گفته نمی‌شد پس تلاوت می‌کند:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكۡتُمُونَ مَآ أَنزَلۡنَا مِنَ ٱلۡبَيِّنَٰتِ وَٱلۡهُدَىٰ مِنۢ بَعۡدِ مَا بَيَّنَّٰهُ لِلنَّاسِ فِي ٱلۡكِتَٰبِ أُوْلَٰٓئِكَ يَلۡعَنُهُمُ ٱللَّهُ وَيَلۡعَنُهُمُ ٱللَّٰعِنُونَ ١٥٩ إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُواْ وَأَصۡلَحُواْ وَبَيَّنُواْ فَأُوْلَٰٓئِكَ أَتُوبُ عَلَيۡهِمۡ وَأَنَا ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ ١٦٠﴾ [البقرة: 159-160].

«آن گروه اهل کتاب که آیات واضحه‌ای را که برای راهنمائی خلق فرستادیم کتمان نموده و بعد از آنکه برای هدایت مردم در کتاب بیان کردیم پنهان داشتند آن‌ها را خدا و تمام جن و انس و ملک نیز لعن می‌کنند. مگر آن‌هایی که توبه کردند و به اصلاح مفاسد اعمال خود پرداختند و برای مردم آنچه را که کتمان می‌کردند بیان کردند پس توبه این گروه را می‌پذیرم که منم توبه‌پذیر گنهکاران و مهربان بخلق».

ابوهریره و همة صحابه در هر حال علم را کتمان نمی‌کنند و از آن بهره می‌برند حتی اگر حکم شرعی در آن علم نباشد. چگونه در حالی که ابوهریره از قول پیامبر روایت می‌کند: اگر مردی علم را حفظ کند و آن را مخفی بدارد غیر از این نیست که در روز قیامت با دهنه‌ای از آتش لگام می‌شود.[[1127]](#footnote-1127)

ابوذر در این مورد می‌گوید: اگر شمشیر برّان[[1128]](#footnote-1128) را بر این جا (اشاره به پشت گردن او) قرار بدهید پس شک کردم که ادا نمایم کلمه‌ای را که از پیامبر شنیدم قبل از اینکه اجازه بدهند که آن را ادا نمایم.[[1129]](#footnote-1129)

منظور از منع کردن نقل حدیث همچنانکه حافظ بن حجر در کتاب ضابط می‌گوید: ظاهر حدیث نشان می‌دهد که بدعت در آن به صورت محکم وجود دارد و خودداری از آن برای کسی که از آن می‌ترسد، بهتر است که ظاهر آن را اخذ نماید[[1130]](#footnote-1130). این یعنی اینکه کسی که از آن می‌ترسد خارج شدن از گناه کتمان علم را به او ابلاغ می‌کند.

نویسنده توجیه النظر می‌گوید: بر محدّث واجب است که مواظب وضعیت کسی که برای آن‌ها حدیث می‌گوید، باشد؛ به طوری که اگر برایش ثابت بود که آن چیز را نمی‌فهمند، لازم است که حدیث گفتن برای آن‌ها را رها سازد و دفع ضرر نماید زیرا لازم نیست هر حدیثی برای همة مردم باز گوید.[[1131]](#footnote-1131)

بنابراین مرسل ابن ابی ملیکه ابوبکر صدیق را می‌برد چون بعد از وفات نبی او برای خلافت شایسته‌تر است – همچنانکه در روایت آمده است – احساس می‌کند که او به امر خلافت تعلق دارد، گوئی که مردم برای بیعت به چند دسته تقسیم می‌شوند یکی از آن‌ها گفت: ابوبکر برای این کار مناسب است زیرا نبی اکرم این چنین فرموده است، سپس یکی دیگر گفت: و پیامبر در مورد فلانی چنین و چنان فرموده است، ابوبکر دوست داشت آن‌ها را از فرو رفتن در این کار منصرف سازد و آن‌ها را به این فرمودة قرآن کریم سوق دهد که می‌فرماید:

﴿وَأَمۡرُهُمۡ شُورَىٰ بَيۡنَهُمۡ وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ ٣٨﴾[[1132]](#footnote-1132) [الشوری: 38].

«به آن‌ها امر کردم و میان آن‌ها شورا قرار دادم».

آنچه که عمر فاروق انجام داد و صحابه به راه و روش او رفتند در منع از حدیث گفتن و تکثیر آن به پیروی از روش نبی بود که می‌فرمود: «کفی بالمرء کذباً أن یحدث بکل ما سمع»، برای کاذب بودن انسانی کافی است که هر آنچه را می‌شنود با آن حدیث بسازد. و بزرگان مسلمان بعد از آن‌ها به این مسیر و روش رفتند.

از ابن وهب نقل شده که می‌گوید: مالک به من گفت، می‌دانم که او مردی نیست که تسلیم این شود که هر آنچه را می‌شنود با آن حدیث بسازد. کسی که هر آنچه را می‌شنود آن را حدیث کند او امام نیست و مانند آن از عبدالرحمن بن مهدی و دیگران روایت شد.[[1133]](#footnote-1133)

سخن به اینجا ختم شد که عمر بعضی از صحابه را حبس می‌کرد و آیا این کفایت می‌کند که آن‌ها از لحاظ نقل حدیث افراط می‌کردند؟ آیا این موجب می‌شود که بعضی از صحابه به او افترا بزنند و او را تکذیب کنند همچنانکه بعضی از غالیان شیعه چنین ادعا نمودند؟[[1134]](#footnote-1134)

جواب:

اما عمر بعضی از صحابه را حبس نمود تا صحت حدیث برای او مفروض گردد و مقصود از حبس این نیست که آن‌ها را در زندان بیاندازد (این کار از او به دور است) همانا مقصود آن است که او آن‌ها را در مدینه نگه می‌داشت تا اینکه از کلام آن‌ها ثابت شود و خطیب سابق به آن شهادت دهد (سخن آن‌ها یکسان شود).[[1135]](#footnote-1135)

یعنی او آن‌ها را در مدینه نگه می‌داشت تا سخن آن‌ها را ثابت و آن را تأیید نماید، هنگامی که به او گفتند آیا ما را منع می‌کنی؟ گفت نه، نزد من بمانید و به خدا سوگند که از من جدا نمی‌شوید مادامی که زنده‌ام، ما می‌دانیم چه چیزی را از شما می‌گیریم و به شما پاسخ خواهیم داد، پس کسی که جدا شود کشته می‌شود او تکثیر حدیث از آن‌ها را انکار می‌کرد، آن‌ها را از حدیث گفتن منع نمی‌کرد هنگامی که به او گفتند، آیا ما را منع می‌کنی؟ جواب داد، نه، نزد من بمانید یعنی برای چه در مدینه بمانند؟ او آن‌ها را از کثرت حدیث منع نکرد،‌ هنگامی که گفت از شما می‌گیریم و به شما پاسخ می‌دهیم، این کار برای اثبات حدیث بود تا حدیث با اصل اثر مقایسه شود.

برای ما ثابت می‌شود که عمر هیچ کس را زندانی نمی‌کرد. در روایتی از رامهرمزی از قول استادش ابو عبدالله بری آمده است: او آن‌ها را از حدیث گفتن منع می‌کرد، آن‌ها را حبس نمی‌کرد و این کار برای آن بود که صحت اثر اثبات شود و در غیر این صورت حدیث منقطع می‌شد که از طریق ابراهیم بن عبدالرحمن بن عوف بود. شنیده نمی‌شود از عمر که هیثمی و احمد محمد شاکر و ابن حزم را ترجیح دهد و می‌گوید: پس او در خودش ظاهر کذب را می‌بیند زیرا عمر از متهم کردن صحابه بری نمی‌باشد یا از اصل حدیث و از تبلیغ سنت رسول‎خدا باشند همچنانکه عمر گفت به جز یکی از آن‌ها و انسان مسلمان اصلاً این سخن را نمی‌گوید و اگر آن‌ها را حبس کرده بود و دیگران را متهم نموده بود به تأکید به آن‌ها ظلم نموده بود.[[1136]](#footnote-1136)

لازم دیدند که مذهب فاسدی را مانند این روایات پلید اختیار کنند یعنی یکی از این دو راه را خواستند و ناچار شدند که یکی را انتخاب نمایند.

اما منع کردن عمر از حدیث گفتن از رسول‎خدا اگر صحیح باشد او در احادیثی که از طریق ستایش برایش نقل می‌کردیم مشخص نمود و از حدیث گفتن به واسطة اخبار از گذشتگان این امت و آنچه شبیه به آن بود منع نمود.

اما منع حدیث از سنت‌های نبی امری است که بر انسان مسلمان حلال نمی‌باشد که به عامة مسلمانان شک کند پس چگونه می‌شود که به عمر شک شود.

دلیل آنچه که آوردیم این است که عمر احادیث فراوانی را از پیامبر نقل کرده است پس اگر پنداشتید که عمر نقل حدیث را مکروه نموده است، پس چگونه از راه نقل حدیث بیشترین بهره را برده است و جایز نیست که انسان مسلمان به عمر شک کند که چیزی را منع نموده است و سپس به انجام آن مبادرت ورزیده است و او بعد از وفات پیامبر حدود پانصد حدیث یا چیزی بیشتر از ایشان نقل کرده است پس درست است که او احادیث فراوانی از نبی نقل کرده است و بیشترین احادیث پیامبر از طریق عمر بن خطاب روایت شده است و اینکه در مورد تأویل سخن او ذکر کردیم، درست است.[[1137]](#footnote-1137)

بیان می‌کنم که آیا درست است که به عمر شک شود که او از تکثیر روایت جلوگیری نموده است و همچنین آنچه را که از جانب خدا بر پیامبر نازل شده کتمان نموده است در حالی که او سنت نبی را بزرگ و موقر می‌شمرد و در کلیة زندگی خود و زیر دستانش به آن حکم می‌نمود[[1138]](#footnote-1138). و گفته است: فرائض دین و صحیح خواندن و سنت را یاد بگیرید همچنانکه قرآن را یاد می‌گیرید[[1139]](#footnote-1139) و دوباره تأکید می‌کند: مردم می‌آیند و در مورد شبهات قرآن با شما بحث می‌کنند پس سنت را یاد بگیرید زیرا اصحاب سنت به کتاب خدا آگاه‌ترند[[1140]](#footnote-1140) و دوباره می‌فرماید: تنها شما، زیرا اصحاب رأی دشمنان سنت هستند و در حدیث گفتن ناتوان هستند و آن را حفظ می‌کنند سپس نظر می‌دهند و گمراه می‌شوند.[[1141]](#footnote-1141)

پس درست است که عمر به یادگیری سنت امر می‌نمود و روشن نمود که اصحاب سنت داناترین مردمان سنت به کتاب خدا هستند و در مقابل آنان دشمنان سنت، جاهلترین مردمان نسبت به کتاب خدا هستند که آن‌ها اهل رأی مذموم می‌باشند.

آیا بعد از این سخن درست است که بگوئیم عمر از تکثیر روایت امتناع می‌کرد و سنت را کتمان می‌نمود یا اینکه او خواست که مبادا سنت دین عام و دائمی مانند قرآن باشد؟! پاک و منزه است خداوند و این بهتان بزرگی نسبت به عمر می‌باشد.

یا اینکه عمر همة صحابه را به کذب بر رسول‎خدامتهم می‌کرد، پس بدینگونه او خودش را به این دلیل که از اصحاب رأی می‌باشد، متهم می‌کند و همچنین خودش را به کذب متهم می‌کند همچنانکه خود او هم یکی از صحابه به شمار می‌آمد و همچنانکه از گفتة ابن حزم بر می‌آید انسان مسلمان این را نمی‌گوید و این گفته از انسان مسلمان نیست. همچنانکه بر می‌آید بجز رافضی‌ها مانند مرتضی عسکری[[1142]](#footnote-1142) و مروان خلیفات[[1143]](#footnote-1143) و ذکریا عباس[[1144]](#footnote-1144) و علی شهرستانی و کسی که با آن‌ها به این دو امر تمایل داشت، آن دو امر گذشته را نمی‌گویند که عبارتند از:

1. خلیفة مسلمین عمر، آنچه را که خداوند بر زبان رسولش نازل فرمود کتمان کرد و از حدیث گفتن منع می‌کرد و آنچه را که در فضائل اهل بیت نقل شده بود و بر امامت آن‌ها دلالت داشت، کتمان کرد.[[1145]](#footnote-1145)
2. خلیفه عمر بن خطابس و همچنین ابوبکرس[[1146]](#footnote-1146)، همة صحابه را به کذب بر رسول‎خدامتهم می‌کردند و امام ابن حزم کسانی را که از نشانه‌های گذشته و حال او پیروی می‌کردند، ملامت کرد که آن‌ها به این دو امر راضی نمی‌شوند و گفت: بنابراین آن‌ها مجبور شدند که بگویند عمر از نقل حدیث از اخبار گذشته منع نمود و این کار آن‌ها بر این دلالت نمی‌کند که او روایات را منع می‌کرد.[[1147]](#footnote-1147)

امام ذهبی راست گفت وقتی که می‌گوید: به خدا قسم، هیچ کسی جز انسان جاهل یا رافضی فاجر نسبت به عمر کینه نمی‌ورزد و آدمی به مانند ابی حفص کجاست؟ و در دنیا چه کسی مانند عمر است و او کسی بود که برای محدثین تحقیق در نقل را ایجاد نمود[[1148]](#footnote-1148)، این ادعا که می‌گویند: عمر از تکثیر روایات منع کرده است و صحابه را جمیعاً به کذب بر رسول‎خدا متهم نموده است، ادعائی است که هیچ دلیل عقلی و منطقی ندارد. جز در کتاب‌های رافضه از غالیان شیعه و آنچه را که مستشرقان و یاوه‌گویان بی‌دین و ملحد آن را گفته‌اند.

جواب این شبهه که می‌گوید، عمر و ابوبکر تکثیر حدیث را منع می‌کردند و صحابه را به کذب متهم می‌کردند، این است که صحابه همگی و در رأس آن‌ها عمر از جمله انسان‌هائی بودند که از این شک و شبهه به دور بودند که بعضی از آن‌ها در صدق و درستی بعضی دیگر شک کنند و دلایل این امر زیاد است و در تاریخ زیاد ذکر شده است، اگر یکی از صحابه از یکی دیگر حدیثی می‌شنید، گفتة او را تصدیق می‌کرد و خود را به شک و شبهه در مورد او مشغول نمی‌کرد و آن را به رسول‎خدا استناد می‌داد گوئی که خود آن را شنیده است و در این اعتماد کردن بزرگان حدیث، نمایندة صحابه بودند.[[1149]](#footnote-1149)

این سخن که از عمر روایت شده است قضیه را روشن می‌سازد که می‌فرماید: من و همسایه‌ام از انصار که از فرزندان امیه بن زید و از نجیب‌زادگان شهر بود با هم بودیم و ما پشت سر هم پیش رسول‎خدامی‌رفتیم، روزی او می‌رفت و روزی من، هنگامی که من می‌رفتم خبرهائی که پیامبر به واسطة وحی به من می‌فرمود برای او و دیگران می‌آوردم و هنگامی که او می‌رفت همان کار مرا تکرار می‌کرد[[1150]](#footnote-1150). و اگر این حدیث و غیر از آن به اکتفا کردن در رد این شک و شبهه کافی نمی‌باشد همچنانکه گفتیم دلایل فراوان دیگری وجود دارد. از براء بن عازب نقل شده که می‌گوید: همة احادیث را به طور مستقیم از رسول‎خدا نشنیده‌ایم عده‌ای مشغول کسب و کار بودند ولی مردم وقتی که شاهد غائبی برای آن‌ها حدیث می‌گفت، او را تکذیب نمی‌کردند.[[1151]](#footnote-1151) طبرانی از حمید نقل می‌کند که می‌گوید: ما با انس بن مالک بودیم و سپس می‌گوید: به خدا هر آنچه را که از رسول‎خدا نقل می‌کردیم از خود او می‌شنیدیم اما بعضی دیگری را تکذیب نمی‌کردند.[[1152]](#footnote-1152)

از عائشهل نقل شده که می‌فرماید: سرشت و خوی بغض‌آمیزی که اصحاب رسول‎خدا یکدیگر را تکذیب کنند، در آن‌ها وجود نداشت[[1153]](#footnote-1153). و از اعمش: نقل شده که می‌گوید: «به طائفه‌ای رسیدم که فقط به خاطر حیا از ترک کذب، آن را ترک نمی‌کردند».[[1154]](#footnote-1154)

اخیراً گفته شده است که عمر از ابوموسی اشعری در مورد حدیث (طلب اجازه در سه بار) دلیل روشنی خواسته است[[1155]](#footnote-1155). عمر می‌گوید: «اما من تو را متهم نمی‌کنم ولی می‌ترسم که مردم سخن‌های بیهوده را به رسول‎خدا نسبت دهند»[[1156]](#footnote-1156). در روایتی آمده است که: عمر به ابوموسی می‌گوید: «به خدا سوگند تو امین حدیث رسول‎خدا هستی ولی دوست دارم برای من به اثبات برسد» و مانند آن در روایت ابی برده آمده است که هنگامی که ابی بن کعب به عمر گفت: ای ابن خطاب برای چه اصحاب رسول‎خدارا عذاب می‌دهی؟ عمر گفت: به خدای بلند مرتبه من فقط آن چیزی را که می‌شنوم دوست دارم از این طریق، درستی آن را اثبات نمایم.[[1157]](#footnote-1157)

ابن عبدالبر می‌گوید: احتمال دارد چون دورة او نزدیک به دوران اولیه اسلام بوده و او ترسیده که حدیث را از رسول‎خدا جعل کنند و از روی شور و شوق دنبال سندی باشند که آن را بدان نسبت دهند و او خواست به آن‌ها بگوید که اگر کسی کاری را به این منوال انجام دهد آن را انکار خواهد کرد حتی اگر استناد و دلیل بیاورد[[1158]](#footnote-1158) چون به دیگران هم سرایت می‌کرد پس عمر خواست مانع این کار بشود و این کار را در مورد غیر از ابوموسی که هیچ شکی در روایتش نبود نیز انجام داد و این کار را یکسان انجام می‌داد[[1159]](#footnote-1159). در این مورد خطیب بغدادی می‌گوید: عمر با سخت‌‌گیری بر صحابه در روایاتشان خواست که احادیث رسول‎خدا حفظ شود و کسانی را که جزو صحابه نبودند ترساند که مبادا آن چیزی که جزو حدیث نمی‌باشد را رواج دهند، سخت‌گیری می‌نمود تا افراد لایق‌تر که روایتشان محکمتر است یافت شوند، همچنانکه شیطان تحسین می‌کند و دروغ‌های ترسناک را در نفس القا می‌کند.[[1160]](#footnote-1160)

در این قصه صحابه دلیل می‌آورند که او قدرتی در حفظ دین خدا بود و حق را می‌گفت و به او رجوع می‌کردند و او را قبول داشتند و اُبیّ تهدید عمر نسبت به ابو موسی را انکار کرد و او با خلیفه صحبت کرد که ای ابن خطاب یعنی ای عمر، زیرا که این مقام مقام انکار است.[[1161]](#footnote-1161)

در این مورد رافضة طعنه زننده به صحابه، چنین پاسخ دادند و آن‌ها را به ترس و تقیه توصیف کردند که از درایت یا ابهت عمر می‌ترسیدند و می‌گفتند صحابه در منع از نوشتن حدیث و تکثیر آن به خاطر تقیه و ترس موافق عمر بودند[[1162]](#footnote-1162). باید گفت که اعتماد صحابه همگی و در رأس آن‌ها خلفای راشدین اعتمادی است که شک و شبهه در آن راه ندارد و آنچه که آن‌ها به آن ایمان دارند، ایمان آن‌ها به صدق است و این نزد آن‌ها بالاترین فضیلت است و اسلام بوسیلة آن پا برجاست و بهترین‌ها در صدر اسلام بوسیلة صدق، سیادت و سروری یافتند.[[1163]](#footnote-1163)

کلاً آنچه که بزرگان صحابه انجام دادند و جمیع صحابه بعد از آن‌ها در منع و یا امتناع از تکثیر حدیث از آن تبعیت نمودند از وجوه و دلایلی می‌باشند که به روشنی نقل شده است و در هر صورت آن‌ها به سنت نبی اقتدا کردند و آن چیزی بود که باید بر آن تأکید می‌کردیم - بر طبق آنچه که گذشت-. آنچه انجام دادند احتیاطی در دین و قرآن و سنت و رعایت مصلحت مسلمانان بود که بعضی‌ها در حدیث نبوی زهد و تقوا نشان نمی‌دادند و در آن تعلیل نمی‌کردند. آن چنان که رافضه ادعا می‌کردند، صحابه احادیثی را که در فضیلت اهل بیت می‌آمدند و همچنین آنچه که بر امامت آن‌ها دلالت می‌کرد، پنهان نمی‌کردند. پس احادیث در فضائل اهل بیت و دال بر امامت آن‌ها و همچنین جایگاه عظیم آن‌ها در سایر کتاب‌های اهل سنت تدوین یافته است (در کتاب‌های فضائل و مناقب صحابه).

امکان ندارد که پنداشته شود که سنت صحابه قائم بر روش نبوی می‌باشد و سخت‌گیری‌های عمر باعث دوری صحابه از سنت شد یا اینکه آن‌ها به خاطر عدم استدلال بر آن نسبت به آن بی‌اعتنا شدند یا اینکه مبادا آن‌ها احادیث را دین عمومی و دائمی مانند قرآن قرار دهند، پناه بر خدا اگر کسی از آن‌ها این را بگوید.

گفتن این سخن فقط از جاهل مغرور و یا رافضی فاسق بر می‌آید که علم کمی نسبت به سنت دارند و قلب آن‌ها با روح صحابه آمیخته نمی‌شود و راه آن‌ها روشن نیست و از هدایت آن‌ها اقتباس شده است.

بارها ثابت شده که همة صحابه به حدیث نبوی تمسک جستند و در مقابل آن تعظیم نمودند وبه آن احترام گذاشتند و آن را در همة شئون زندگی خود به کار بستند و اکثر آن‌ها به خاطر عظمت فرموده پیامبر زجر کشیدند و هجرت نمودند و بر محافظت از حدیث نبوی به هر وسیلة ممکنی آرزو نمودند همة آن‌ها در محافظت از کتاب خدا و سنت پیامبرش دارای فضیلت بودند و خصوصاً عمر بن خطاب در میان آن‌ها دارای وجهة خاصی بودند که خداوند از او و از جمیع صحابه راضی باشد. و همچنین از کسانی که به بهترین روش و تا روز قیامت پیرو راه آن‌ها شدند.

خداوند بزرگ و بلند مرتبه برتر و عالمتر است.

دوم: شک و شبهه در مورد تأخیر در سنت نبوی و پاسخ به آن

بررسی این شک و شبهه و طرفداران آن

امام بخاری در حاشیه کتاب صحیح روایت می‌کند که: عمر بن عبدالعزیز برای ابوبکر بن حزم نوشت[[1164]](#footnote-1164)، به احادیث رسول‎خدا نگاه کن و سپس آن را بنویس زیرا من از پژوهش‌های علمی و کوتاهی علما می‌ترسم و به جز احادیث رسول‎خدا را قبول ندارم و علم را انتشار دهید و بنشینید و به کسی که نمی‌داند آموزش بدهید زیرا علم هلاک نمی‌کند و این از اسرار آن می‌باشد.[[1165]](#footnote-1165)

از این روایت بر می‌آید که دشمنان اسلام از میان رافضه و مستشرقین و داعیان بی‌دین و فرنگی مآب می‌باشند، آن‌ها گفتند که: سنت تا آغاز قرن دوم هجری تدوین نشده بود، زیرا اولین کسی که همت به تدوین آن نمود عمر بن عبدالعزیز بود که در سال 99 ه‍ به خلافت رسید و در سال 101 ه‍. وفات یافت.[[1166]](#footnote-1166)

این مدت طولانی (وقفه طولانی) کفایت می‌کند زیرا آنچه که به دست آمده بود در این مدت دچار فساد می‌شد[[1167]](#footnote-1167). در سنت تبدیل و تکثیر واقع شده است و مانند کتاب‌های اهل کتاب در امت‌های قبلی می‌شد به خاطر عدم نوشتن در زمان خود پیامبر دچار دگرگونی می‌شد و همچنین صحابه آن را در یک کتاب معین قرار ندادند و آن را به صورت متوالی برای مردم تبلیغ نکردند و به صورت مناسب در سینه‌ها حفظ نشد تا اینکه نقل آن به صورت معنا آشکار شد و در روایت معنایی و لفظی آن اختلاف ایجاد شد[[1168]](#footnote-1168) و امکان ندارد آنچه را که نبی فرموده است به غیر از طریق نوشتن یاد گرفته شود یا در طول سی سال آنچه را که بر قوم سهل آید انجام دهد که جعل حدیث را بر خود مباح شمارند و آن احادیث را به دروغ به پیامبر نسبت دهند.[[1169]](#footnote-1169)

اما غالیان شیعه ادعا می‌کنند که آن‌ها سنت را حفظ کرده‌اند و آن‌ها علم تدوین را بنا نهاده‌اند و پیش دستی در تدوین از فضائلی است که مختص آن‌هاست و خود را بنیانگذار مکتب بندگی و عبادت محض می‌نامند[[1170]](#footnote-1170) و اهل سنت و در رأس آن‌ها ابوبکر و عمر را مؤسس مکتب اجتهاد و رأی نامیدند و معتقدند که ابوبکر و عمر نقل حدیث را منع نمودند و سنت نبی را نابود کردند[[1171]](#footnote-1171) که بعد از دویست سال کسانی به تدوین آن در زمان انقراض دولت بنی امیه و آغاز دولت بنی عباس، همت گماشتند.[[1172]](#footnote-1172)

اما مستشرقان که به صورت خلاصه در مورد سنت نبوی و تدوین آن نظر داده‌اند که در اینجا نظر مستشرق یهودی به نام گلدزیهر را بیان می‌کنیم که می‌گوید: قسمت عمدة حدیث اصل تطور دینی و سیاسی و اجتماعی در قرن اول و دوم بود و اینکه گفته شده است حدیث سند و مدرکی برای اسلام در زمان اولیه بوده است، درست نمی‌باشد، زیرا تدوین احادیث از آثار تلاش مسلمانان در زمان‌های بعدی و در زمان کمال و پیشرفت آن‌ها می‌باشد.[[1173]](#footnote-1173)

آن چیزی که گلدزیهر و مستشرقان و پیروان آن‌ها مدعیش بودند آن را از انجیل مقدس اقتباس نمودند و همة شناخت و تحقیقات خود را به آن ارجاع می‌دادند.[[1174]](#footnote-1174)

این ادعا هم سنگ بنای نظریه شاخت بود[[1175]](#footnote-1175) و هر محققی که بخواهد در سنت نبوی شک و شبهه ایجاد نماید بر آنچه که گلدزیهر گفته است تأکید می‌نماید و شاخت در این زمینه از ادعای او هم پا را فراتر گذاشته و گفته است: این سخن صحت ندارد که بعضی از احادیث را به نبی نسبت می‌دهند چون مجموعة اولیه احادیث مورد اعتماد نبوی که به احادیث احکام مشهور می‌باشند در میانه قرن دوم هجری نشو و نما یافتند، اما تاریخ نظرش را تحدید می‌کند چون این دوره آغاز فترت و رکود تدوین احادیث بود.[[1176]](#footnote-1176)

تمایل به شک و شبهه نزد شاخت، شدیدتر از گلدزیهر بود و این راهی را که بر حسب نتیجه‌گیری‌های گلدزیهر مرتب نموده است آن را روشن می‌سازد. و آن قاعدة سکوت در مورد حدیث در جایگاه استدلال آن، دلیل بر عدم وجود آن است و شاخت این روش را بسیار به کار می‏گرفت تا عدم وجود بسیاری از احادیث را در دوران اولیه اسلامی اثبات کند.

از این گفته اینگونه تعبیر می‌شود که: بهترین راه در اثبات عدم وجود حدیث در یک زمان معین، آن است که آشکار کنیم که آن حدیث به کار نرود و نقش یک راهنمای فقهی را نداشته باشد و استدلال به آن حدیث در صورتی واجب است که بالفعل موجود باشد.[[1177]](#footnote-1177)

آن چیزی که شاخت در کتاب اصول فقه محمدی، ادعای آن را داشت و آن را به صورت یک انجیل دوم برای دنیای شرق‌شناسی آشکار نمود، آن غیر از نظر سلفش گلدزیهر نمی‌باشد که در صحت احادیث شک می‌کرد و به عدم صحت آن‌ها یقین داشت و می‌گفت: مجموعة اولین احادیث نبوی که به آن اعتماد می‌کردند و به احادیث احکام مشهور بودند در میانه قرن دوم هجری در مواجه با اقوال صحابه و دیگران نشو و نما یافتند[[1178]](#footnote-1178). و سپس می‌گوید: سند این احادیث که متعلق به امور تشریع دینی می‌باشند، غیر محال است[[1179]](#footnote-1179). کتاب او اثر عمیقی بر فکر پژوهشی تمدن اسلامی گذاشت. پرفسور جب می‌گوید: آن (کتاب شاخت) در آینده اساس و بنیادی برای کلیه تحقیقات و پژوهش‌ها در مورد تمدن اسلام و دین حداقل در غرب خواهد بود[[1180]](#footnote-1180). در مورد این کتاب و اهمیت آن نزد مستشرقین، استاد صدیق بشیر می‌گوید: مبالغه نیست اگر بگویم همة کتاب‌های بعد از آن از مستشرقان در این زمینه، پیرو خط او شدند و لازم است که بدانید دانشگاهی در غرب یافت نمی‌شود که در آن به پژوهش‌ها و تحقیقات در زمینه اسلامی توجه شود و از این کتاب بهره نگیرند.[[1181]](#footnote-1181)

جواب شبهه تأخیر در تدوین سنت نبوی

پیش از هر چیز از صحت این روایت که بحث را به وسیلة آن شروع کردیم، مطمئن می‌شویم و اینکه استنباط می‌شود که عمر بن عبدالعزیز اولین کسی است که به تدوین سنت همت گماشت، زیرا در موثق‌ترین منبع حدیثی نقل شده است و این منبع بعد از کتاب باری تعالی جزو صحیح‌ترین می‌باشد و آن صحیح بخاری می‌باشد و هدف ما در اثنای بحث اثبات حقایق مهمی می‌باشد و آن:

**1- حقیقت اول:** بسیاری از افراد منع از کتابت را با منع از تدوین اشتباه می‌گیرند و آن‌ها را با هم قاطی می‌کنند و در درک آن دچار خطا و اشتباه می‌شوند و گفتند سنت پیوسته در سینه‌ها محفوظ ماند و تا زمان عمر بن عبدالعزیز – رحمه الله علیه – نوشته نشد.

اگر معاصرین حقیقت کتابت و تدوین را می‌فهمیدند و فرق بین آن دو را درک می‌کردند دیگر دچار تعارض در متن و فهم آن نمی‌شدند. دشمنان اسلام شک در سنت نبوی را درست پنداشتند و ادعا نمودند که تدوین آن به تأخیر افتاد و تظاهر به آن رخنه کرد زیرا علمی که پیوسته یک قرن بدون نگارش ادامه یابد، تغییر بر آن چیره می‌شود و ذهن از آن غافل می‌ماند و فکر آن را فراموش می‌کند اما قلم به واسطة تدوین آن از آن نگهداری می‌کند.[[1182]](#footnote-1182)

معنای لغوی کتابت، تدوین و تصنیف

با این تعریف مختصر از کتابت و تدوین و تصنیف، فرق بین آن‌ها مشخص می‌شود:

**الف) کتابت:** در اللسان آمده است که معنی آن نوشتن می‌باشد و کتابت یعنی چیزی را به صورت خط در آوردن. پس کتابت یک چیز یعنی به رشته تحریر درآوردن آن.[[1183]](#footnote-1183)

**ب) تدوین:** در اللسان آمده است که دیوان، جمع کردن نوشته‌هاست.[[1184]](#footnote-1184) و در تاج العروس آمده است تدوین کردن یعنی جمع آوری کردن و مقصود از تدوین، جمع آوری نوشته‌های پراکنده می‌باشد که آن را در یک دیوان جهت حفظ و نگهداری جمع می‌کنند.[[1185]](#footnote-1185)

**ج) تصنیف:** در اللسان آمده است که تشخیص اشیاء از هم را تصنیف می‌نامند و تصنیف کردن یعنی مشخص کردن بعضی از بعضی دیگر، تصنیف جدا کردن جزئیات از هم می‌باشد، گوئی که مصنف می‌خواهد درست را از غلط یا مهم را از مهمتر جدا سازد.[[1186]](#footnote-1186)

از این تعاریف برای ما آشکار می‌شود که کتابت غیر از تدوین است، پس کتابت مطلق به رشته تحریر درآوردن چیزی است بدون مراعات در جمع آوری صحف نوشته شده که به صورت پراکنده جمع می‌شود، اما تدوین مرحلة دیگر در کتابت است و از جمع صحف نوشته شده، حاصل می‌شود که در یک دیوان حفظ می‌شوند.[[1187]](#footnote-1187)

اما تصنیف دقیق‌تر از تدوین می‌باشد و آن ترتیب نوشته‌هائی است که در فصل‌های محدودی مرتب می‌شوند و دارای ابواب مشخصی می‌شوند.[[1188]](#footnote-1188)

بر همین اساس بزرگان گفته‌اند که سنت در اواخر قرن اول تدوین شده است و این گفته بدین معنا نمی‌باشد بلکه به درجه تدوین نرسید یعنی در یک دفتر جمع‌آوری نشد. معاصران این گونه استنباط نمودند که تدوین همان کتابت است و منشأ این خطا عدم تشخیص بین کتابت و تدوین بود.[[1189]](#footnote-1189) و در نتیجه سخن، اولین کسی که علم را تدوین نمود ابن شهاب زهری بود[[1190]](#footnote-1190) و در ترجمة آن اشتباه حاصل شد که بدین گونه می‌باشد: اولین کسی که علم (حدیث) را نوشت ابن شهاب زهری بود و نقطة شروع و بکار بردن این تفسیر اشتباه از نظریة نوشتن و کتابت حدیث در اواخر قرن اول یا آغاز قرن دوم در عصر زهری، ناشی می‌شود و بنابراین باید این را اصلاح نمائیم که ابن شهاب زهری اولین کسی بود که شروع به تدوین و تصنیف احادیث نمود نه اولین کسی که کتابت آن را آغاز کرد.[[1191]](#footnote-1191)

پیروی از گفتة بزرگان گذشته روشن می‌سازد که آن‌ها فرق بین کتابت و تدوین را می‌دانستند و آن‌ها هنگامی که از تاریخ تدوین سخن می‌گویند مدار صحبتشان بر تدوین می‌گشت و در این هنگام چیزی که متعلق به کتابت باشد در مورد حدیث در سخن آن‌ها یافت نمی‌شود مانند سخن حافظ بن حجر که می‌گوید: اولین کسی که تدوین حدیث را شروع کرد ابن شهاب زهری بود که در رأس صد نفر بود و او به امر عمر بن عبدالعزیز این کار را شروع نمود، سپس تدوین‌های دیگر و بعد از آن تصنیف شروع شد و بهرة زیادی از این طریق حاصل شد[[1192]](#footnote-1192) و همچنین دوباره می‌گوید: بدان که خداوند مرا آموخت که آثار نبی در عصر صحابه و تابعین بزرگوار در آن جوامع تدوین نشدند و مرتبط به آن دوران نمی‌باشند.[[1193]](#footnote-1193)

**2- حقیقت دوم:** هنگامی که عمر بن عبدالعزیز – رحمه الله علیه – امر به تدوین سنت نمود، نقطة شروع این کار از آنجا نبود بلکه او به آثار مکتوب که به صورت معوق مانده بود اعتماد و اطمینان نمود از خلال این روح علمی که دارای شوق و جدیت بود شعله‌های اسلام در پیروانش درخشش پیدا کرد و نزدیکی آن‌ها به خدا روشن شد و هر روز بر علم آن‌ها افزوده گردید و بهترین علوم آن دوران قطعاً علومی بودند که متعلق به قرآن و سنت بودند.

در این هنگام ثابت می‌کنیم که تدوین سنت براساس آثار مکتوب در عصر نبی به پاخاست که به اذن خود پیامبر نوشته شده بودند ما اصلاً خودسرانه دلیل نمی‌آوریم بلکه در این مورد به دلایل قوی از منابع مطمئن و صحیح‌ترین آن اکتفا می‌کنیم.

همچنانکه می‌خواهیم بگوئیم ولی ما اولین کسانی نیستیم که به این نکته اشاره داریم و این گفته که کتابت سنت در هنگام زمان نبی شروع شده است و در زمان تدوین رسمی این حقیقت علمی آشکار شد و با دلایل قطعی به اثبات رسید و پژوهشگرانی که اعتماد آن‌ها به اثبات رسیده است در اثبات این حقیقت درخشان همدیگر را یاری دادند.[[1194]](#footnote-1194)

از این پژوهشگران می‌توان به دکتر محمد عجاج خطیب در کتاب سنت قبل از تدوین و دکتر محمد مصطفی اعظمی در کتاب، پژوهش‌هائی در حدیث نبوی و دکتر امتیاز احمد در کتاب دلایل اعتماد آشکار به سنت و حدیث و دکتر رفعت فوزی عبدالمطلب در کتاب موثق شدن سنت در قرن دوم هجری و اساس و جهتهایش و غیره. .. اشاره کرد.

نمونه‌های مشهور نوشته شده از سنت نبوی در زمان زندگی پیامبر و بعد از آن تا زمان تدوین رسمی:

1. از ابوهریره نقل شده است که می‌گوید: هنگامی که خداوند رسولش را مورد لطف قرار داد و مکه فتح شد، پیامبر برخاست و برای مردم سخنرانی فرمود و مردی از اهل یمن که به ابوشاه معروف بود، برخاست و گفت: ای رسول‎خدابرای من بنویسید سپس پیامبر فرمود: برای او آن را بنویسید.[[1195]](#footnote-1195)
2. همچنین نوشتة پیامبر در باب صدقات و دیات و فرائض و سنن که آن را برای عمرو بن حزم فرستاد[[1196]](#footnote-1196) هنگامی که او را به یمن فرستاد که نسائی و ابو عبید قاسم آن را در الاموال استخراج کرده‌اند.[[1197]](#footnote-1197)
3. ابوبکر صدیق برای انس بن مالک فرائض صدقه را نوشت که رسول‎خدا هنگامی که او را به بحرین فرستاد آن را وضع نمود.[[1198]](#footnote-1198)
4. عمر به خطاب برای عتبه ابن فرقد[[1199]](#footnote-1199) در آذربایجان نوشته‌هائی فرستاد که در آن آمده بود که رسول‎خدا ابریشم را نهی کرده مگر این چنین و با دو انگشت ابهام به آن اشاره نمود.[[1200]](#footnote-1200)

با اینکه عمر فاروق را به عنوان یکی از مخالفان سرسخت کتابت حدیث به حساب می‌آورند و همچنانکه یاوه‌گویان شیعه ادعا می‌کنند که او از تدوین حدیث امتناع نمود ولی برای ما بر عکس آن به اثبات رسیده است. و می‌بینیم که او از اولین کسانی است که در تدوین حدیث همت گمارد.

اولین پیشنهاد در تدوین سنت، حفظ و نگهداری آن بود. همچنانکه اولین پیشنهاد در تدوین قرآن کریم تدوین عام در یک مکان واحد برای حفظ کتاب خدا در زمان ابوبکر صدیق بود که به کتابت سنت همت گمارد – مقصود کتابت به تنهائی نیست چون در آن زمان نوشته شده بود – و همانا مقصود از کتابت، تدوین به صورت عام در یک مکان واحد می‌باشد.

و این کوشش در تدوین حجتی می‌باشد که با آن به یاوه‌گویان شیعه پاسخ داده شود که ادعا می‌کردند اهل سنت و در رأس آن‌ها ابوبکر و عمرب از جمله کسانی بودند که تدوین سنت را منع می‌کردند.

این با واقعیت جور در نمی‌آید چون عمر به تدوین سنت همت گماشت و اهل حل و عقد به این موضوع اشاره نمودند و همچنانکه در اثر آمده است همة آن‌ها موافق نظر او بودند و اشاره نمودند که او آن را (سنت را) می‌نویسد[[1201]](#footnote-1201). اگر اینگونه بود که رافضه و دشمنان عمر ادعا می‌کنند پس او چرا برای به تدوین درآوردن سنت همت گماشت؟ و به چه دلیل همگی در این امر موافق او بودند؟ اما این کوشش و موافقت، بر حجت بودن سنت نزد آن‌ها دلالت می‌کند همچنانکه ذکر آن گذشت.[[1202]](#footnote-1202)

و این امر بر آن دلالت می‌کند که آن‌ها از یاران تدوین سنت مطهر بودند و سنت بر خلاف غرور رافضه حفظ و نگهداری شد! ممکن نیست اینگونه نتیجه گرفته شود که عمر ابتدا به تدوین سنت همت گماشت و سپس از آن عدول نمود و اینکه او مایل به تدوین احادیث نبود یا اینکه تدوین آن را نهی می‌کرد، هرگز این ممکن نیست که اول در امری تلاش و کوشش شود سپس آن امر نهی و منع شود و همة صحابه بر این امر موافق بودند.

چگونه تدوین سنت را رد می‌کرد در حالی که او برای کارگزارنش نامه می‌نوشت همچنانکه نامه‌ای که برای عتبه بن فرقد نوشت که قبلاً ذکر آن گذشته است. و او می‌گفت که علم باید مقید به نوشتن شود[[1203]](#footnote-1203) و او جامع سندهایی در رابطه با زکات و خراج و مسائل مالی دیگر بود[[1204]](#footnote-1204) و خود او بود که نظام نوشتاری را در کارهای رسمی دخیل داد.[[1205]](#footnote-1205)

همة این حقایق ادعای رافضه را رد می‌کند که قلب آن‌ها پر از حقد و کینه نسبت به عمر فاروق می‌باشد آن‌ها ادعا می‌کنند که عمر تدوین سنت را منع نمود و همچنین می‌گویند که صحابه و تابعین و سایر بزرگان اهل سنت راه او را ادامه دادند.

بله سنت در عصر ابن خطاب تدوین نشد زیرا او تدوین را نهی نمود و علت اساسی آن بود که می‌خواست امت اسلامی را از اشتباه گناهی دور کند که اهل کتاب قبلاً کتاب‌های الهی مانند تورات و انجیل را دچار تحریف کرده بودند و به پیامبران نسبت دادند که آن‌ها همان کتاب‌های نازل شده می‌باشند.[[1206]](#footnote-1206)

و این چنین، حافظِ کتاب خدا شدند و متکی به آن شدند که اولاً در قلب مؤمنان جای بگیرد همچنانکه در وصیت او به قرظه بن کعب هنگامی که او را به کوفه می‌فرستاد، گذشت.

بدینگونه ترسید که تدوین سنت، مسلمانان را از آن منحرف سازد و مشغول آن شوند و از قرآن کریم منحرف شوند پس به اهل کتاب قبل خود، شبیه شوند همچنانکه گفت، سپس یادآوری نمود که مردم اهل کتاب قبل از شما همراه کتاب خدا، کتاب‌های دیگری را نوشتند و سخت به آن پرداختند و کتاب خدا را ترک نمودند و به خدا قسم کتاب خدا را به هیچ چیزی ملبس نمی‌کنم.[[1207]](#footnote-1207)

به همین خاطر او از تدوین امتناع کرد و یک ماه کامل متوالی از خدای خودش طلب خیر نمود.

آقای استاد دکتر طه حبیشی می‌گوید: آنچه عمر پنداشت درست بود چون دوره، دورة صحابه نبی بود نه عصر تابعین، و آن‌ها شبیه یاران عیسی بودند و اهل کتاب برای ما تجربه شدند هنگامی که آنچه را اصحاب حضرت عیسی شنیدند، مسجل نمودند و آنچه را دیدند، اناجیل را به آن‌ها نسبت دادند، آن را نه به عیسی و نه به خداوند نسبت ندادند، و عمر با عدول از تدوین مواظبت و احتیاط نمود و هنگامی که تعداد کتب سنت و تعداد گویندگان آن زیاد شدند به آن اعتماد نکرد و همچنین به تنوع نویسندگان آن هم اطمینان نکرد چون مانند تعدد انجیل‌ها در امت می‌شدند. و کتاب اصلی که مانند لعل و گوهر بود مهمل می‌گشت.

بعد از نبی چه کسی می‌توانست صاحب این بصیرت نافذ باشد به غیر از عمر و این قول و فعل را چه کسی می‌توانست بعد از رسول‎الله انجام دهد بجز عمر؟ و چه کسی این آرزوی شدید را داشت که نسبت به دیدنش دارای غیرت باشد؟ ای کاش قوم من می‌دانستند.[[1208]](#footnote-1208)

و آن را به مشهورترین کتاب‌ها که در زمان نبوت و بعد از آن تا زمان تدوین رسمی نوشته شدند عودت می‌دهیم.

1. صحیفه صادقه که عبدالله بن عمرو بن عاص آن را به صورت جامع از رسول‎خدا نوشت و اگر این صحیفه همچنانکه عبدالله بن عمرو آن را نوشت به دست ما نرسید اما محتوای آن به ما رسید زیرا در مسند امام احمد محفوظ باقی ماند[[1209]](#footnote-1209)، حتی درست است که آن را از صادقترین سندهای تاریخی بنامیم که کتابت حدیث در زمان رسول‎خدا را ثابت می‌کند و اطمینان ما را در صحت این سند که نتیجة طبیعی و حتمی فتوای نبی به عبدالله بن عمرو می‌باشد را بیشتر می‌کند هنگامی که پیش نبی آمد و پیامبر به او گفت: آیا هر چیزی را که از رسول‎خدا می‌شنوی، می‌نویسی در حالی که او در هنگام خشنودی و عصبانیت هم حرف بزند؟ و من از کتابت خودداری نمودم ولی پیامبر فتوا داد که بنویس و فرمود: بنویس به آن کس که جانم در دست اوست سوگند یاد می‌کنم به جز کلام حق از من بیرون نمی‌آید.[[1210]](#footnote-1210)

نشانة اشتغال ابن عمرو به این صحیفه و صحیفه‌های دیگر این سخن ابوهریره می‌باشد که از اصحاب رسول‎خداتنها کسی که بیشتر از من حدیث می‌نوشت عبدالله ابن عمرو می‌باشد که او چیزهائی را می‌نوشت اما من نمی‌نوشتم.[[1211]](#footnote-1211)

و این مخالف روایات ابوهریره نیست که می‌نوشت، از فضل بن حسن بن عمرو بن امیه ضمری[[1212]](#footnote-1212) نقل شده که می‌گوید: از ابوهریره حدیث گفتم و او آن را انکار کرد سپس گفتم که من آن را از تو شنیده‌ام، او گفت: اگر آن را از من شنیده‌ای باید نزد من مکتوب باشد و دست مرا گرفت و به خانة خودش برد و من در آنجا نوشته‌های زیادی را از رسول‎خدا دیدم پس آن حدیث را یافت و گفت: به تو گفتم آن حدیثی که گفتی نزد من مکتوب است.[[1213]](#footnote-1213)

ممکن است که جمع‌آوری آن به روشی بوده که در زمان نبوی نوشته نشده باشد و بعد از آن نوشته شده باشد.

حافظ بن حجر می‌گوید: گفتم که محکم‌تر از آن اینکه لازم نیست که وجود حدیث نزد او و به خط او مکتوب باشد و ثابت می‌کند که او آن را ننوشته است و مشخص می‌کند آن چیزی که نزد او مکتوب است به خط او نیست.[[1214]](#footnote-1214)

1. صحیفة صحیحه که همام بن منبه[[1215]](#footnote-1215) همسر دختر ابوهریره آن را پیش ابوهریره نوشت و برای این صحیفه جایگاه بخصوصی در تدوین حدیث هست زیرا از آن نکات سالم و کاملی به ما می‌رسد همچنانکه همام بن منبه از ابوهریره روایت کرد و آن را تدوین نمود پس شایستگی نام صحیفة صحیحه دارد[[1216]](#footnote-1216) به عنوان مثال صحیفة صادقه از عبدالله بن عمرو بن عاص این شرایط را دارد که قبلاً به آن اشاره شد.

اینجا ذکر می‌کنم که اصطلاح صحیفه و کتاب و جزء و نسخه و. .. به این معنی نمی‌باشد که مجموعه‌های کوچک یا تذکره‌هائی از حدیث باشند همچنانکه دکتر امتیاز احمد به آن اعتقاد دارد و در مورد صحت آن در کتاب دلایل استناد آشکار در سنت آن را تأکید نموده است.[[1217]](#footnote-1217)

این کتاب‌های پیشین و کتاب‌های فراوان دیگری نیز[[1218]](#footnote-1218) با نوشتن سنت مطهر در عصر نبوت و صحابه و تابعین قطع شدند[[1219]](#footnote-1219).

بر طبق آنچه که گذشت ما مطابقت بین منع کتابت حدیث و اجازة کتابت آن را ذکر کردیم و آن اینکه منع با خوف همراه است که از دلایل نهی می‌باشد که به تفصیل آن را بیان نمودیم و اذن با امنیت همراه است.[[1220]](#footnote-1220)

و در آن تأکید می‌شود که هر آنچه از او نقل شده است (از صحابه و تابعین) نهی از کتابت سنت بوده است و همچنین عکس این هم از او نقل شده است[[1221]](#footnote-1221) بجز یک یا دو نفر کتابت آن‌ها یا کتابت از آن‌ها ثابت شد و بدین ترتیب دکتر محمد مصطفی اعظمی آشکار می‌سازد[[1222]](#footnote-1222) و در کتابش به نام پژوهش‌ها**ئی در حدیث نبوی** از آن خبر می‏دهد. هنگامی که فصل اول از باب چهارم را در بیان **«کتابت صحابه و آنچه که در حین حیاتشان در مورد آن‌ها نوشته شده»**[[1223]](#footnote-1223) و فصل دوم در مورد **«کتابت بزرگان تابعین و آنچه که در حین حیاتشان در مورد آن‌ها نوشته شده»** نوشت[[1224]](#footnote-1224) و حتی تا زمان تدوین رسمی در زمان عمر بن عبدالعزیز و بعد از آن می‌باشد.[[1225]](#footnote-1225)

همة آنچه که گذشت بر حقایقی تأکید می‌کند که از فرق بین کتابت و تدوین سخن به میان می‌آورد و عمر بن عبدالعزیز هنگامی که به تدوین رسمی سنت امر می‌کند از عدم شروع نمی‌کند و به نوشته‌هائی اعتماد می‌کند - که بعضی از آن‌ها را ذکر نمودیم- که تمام نقاط عالم اسلام مملو از آن‌ها بودند.

همة این‌ها پاسخ محکمی به بت بزرگ مستشرقان، آقای گلدزیهر و پیروان هم نوعش می‌باشد و همچنین پاسخ به کسانی می‌باشد که مفتون او شدند و در علم دروغ‌پردازی نمودند که گفتند: این صحیح نمی‌باشد که گفته می‌شود حدیث سندی برای اسلام است که در زمان اولیه اسلام نوشته شد. ..[[1226]](#footnote-1226)

نقد روش شاخت

پاسخ جوزف شاخت که احادیث احکام را منسوب به پیامبر نمی‌دانست داده شد. او می‌گفت که این احادیث در میانه قرن دوم هجری درست شده‌اند.

همچنین طبق آنچه که قبلاً در رد او بیان کردیم، نامه‏‌های پیامبر به والی خودش عمرو بن حزم و کتاب در باب صدقات و دیات و فرائض و سنن، نظر او را رد می‏کند.

جوزف شاخت جواب خود را گرفت. آیا این کتاب در مورد احکام فقهی نیست که جوزف شاخت در آن شک می‌کند؟ و همچنین نوشتة عمر به کارگزارش عتبه ابن فرقد در مورد منع از پوشیدن حریر و نوشته‌های او در مورد زکات و خراج و مسال مالی دیگر.

و نامة ابوبکر به کارگزارش به نام انس بن مالک هنگامی که او را به بحرین فرستاد.[[1227]](#footnote-1227)

آیا این و چیزهای دیگر که آن‌ها را ذکر کردیم از احادیث احکام فقهی نیستند که شاخت و پیروانش ادعا می‌کنند؟ آیا این‌ها در نیمه‌ قرن دوم هجری درست شدند؟!

دکتر ظفر اسحاق انصاری در نقد روش شاخت می‌گوید: با مطالعة گذرای کتاب **اصول فقه محمدی** از جوزف شاخت، روشن می‌شود که روش او در تحقیق و استدلال‌های او سطحی می‌باشند و نهایت روش او قائم بر انکار وجود خبر می‌باشد یا هنگام رجوع به منابع سکوت می‌کند و به طور کلی نظرش مبتنی بر انکار سند احادیث است. او می‌گوید: حدیث در بعضی از اوقات به کار می‌آید، هنگامی که جایگاه اختلاف باشد و استدلال به آن امر لازم می‌باشد.[[1228]](#footnote-1228)

جهت‌گیری شاخت به این دلیل آشکار می‌سازد که او می‌خواهد بگوید که علمای مسلمین در قرون اولیه اسلام در حالت جنگ و جدال مداوم بوده‌اند و این فرضیه‏ای است که هر عقل سالمی آشکارا آن را رد می‌کند.

**جز با پذیرفتن این چند فرضیه زیر، نمی‏توان روش شاخت را قبول کرد:**

1. هرگاه احکام شرعی قرون اولیه هجرت مبارک ذکر شد، بایستی دلایل تأییدکننده همراه آن ذکر شود، - علی‌الخصوص احادیث-.
2. شایسته است که احادیث شناخته شده از هر فقیه یا محدثی، به ضرورت به همة فقهاء زمان خودش و همچنین محدثین آن زمان نشان داده شود.
3. جمیع احادیثی که در زمان معین انتشار یافته‏اند به صورت کامل تدوین شده‌اند و بر گفته‌های وسیعی مشهور شده‌اند و به تمامی حفظ و نگهداری شده‌اند و هنگامی که ما حدیثی را در کتاب یکی از علمای معروف نمی‌یابیم، این یعنی اینکه لزوما آن حدیث در زمان خودش وجود نداشته است، خواه در منطقه خودش و یا سایر بلاد اسلامی آن زمان وجود نداشته است.

**با شهادت‌های تاریخی و حقایق معروف در قرون اولیه، هیچ کدام از این فرضیه‌ها صحیح نمی‌باشند:**

اولاً: از نوشته‌ها و مکتوبات پیشین که احکام فقهی قابل استنباط از آیات قرآن کریم در آن تدوین شده است و از احادیث نبوی که تدوین شد یعنی به آن آیات یا احادیث هنگامی که آن مؤلفان به نظرات مذاهبشان اکتفا می‌کردند، اشاره کرد و اینکه ضروری نمی‌دانستند به بیان احادیث از رسول‎خدا یا از صحابه در تأیید آن آرا، بپردازند و این زمانی بود که علم به آن داشتند و دلیل عدم یادآوری آن‌ها در حدیث، عدم بلوغ و علمشان به آن بود و همچنین آن برایشان ثابت نشده بود یا در مخالفت حدیث هنگامی که سند یا دلیل قوی‌تر از آن باشد مانند امام مالک – رحمه الله – در آوردن کار اهل مدینه بر یک خبر واحد.

ثانیاً: احاطه بر حدیث رسول‎خدا برای هیچ کس از امت مقدور نمی‌باشد زیرا وقتی که پیامبر حدیث می‌فرمود یا فتوا می‌داد یا قضاوت می‏کرد و یا چیزی انجام می‌داد فقط کسانی که حاضر بودند آن را می‌شنیدند یا می‌دیدند و آنها– یعنی بعضی از آن‌ها – به کسانی که باید ابلاغ کنند، ابلاغ می‏کردند و علم آن به کسی که خداوند بخواهد، از میان علما و صحابه و تابعین و بعد از آن‌ها می‌رسد. سپس در جای دیگری وقتی حدیثی نقل می‌فرمود یا فتوا می‌دادیا قضاوتی می‏کرد و یا اینکه کاری انجام می‌داد بعضی از کسانی که در آن مجلس حضور نداشتند، شاهد آن بودند و این گروه حاضر پیغام یا احادیث پیامبر را تا جائی که امکان داشت به غائبان ابلاغ می‌کردند پس علمی که نزد این گروه بود، نزد گروه دیگر نبود و علمی که نزد آن گروه بود، نزد این گروه نبود. در این هنگام علما - از میان صحابه و بعد از آن‌ها - به خاطر کثرت علم و بخشش آن دارای فضل می‌شدند، اما احاطه یک نفر بر تمام احادیث رسول‎خدا امری است امکان‏نا‌پذیر که هیچ کس نمی‌تواند حتی ادعای آن را داشته باشد و در این امر خلفای راشدین را سرمشق قرار دادند که از آگاه‌ترین انسان‌ها در میان امت نسبت به امور و احوال رسول‎خدا بودند.

و هنگامی که این حال و وضع آگاه‌ترین‌ها و فقیه‌ترین و صالح‌ترین و متقی‏‌ترین‌ این امت بود و کسانی که بعد از آن‌ها آمدند و نسبت به سنت ضعیف بودند چه حال و وضعی داشتند، این دیگر احتیاجی به بیان ندارد.

پس هر کس معتقد باشد که هر حدیثی به یکی از بزرگان حدیث یا یکی از امامان به صورت معین و مشخص می‌رسد دچار خطای فاحش و زشتی شده است.[[1229]](#footnote-1229)

ثالثاً: و این امر مسلم است که فرضیة سوم صحیح نمی‌باشد چون سنت نبوی در سه مرحلة معین گردآوری شده است که شامل: 1- کتابت 2- تدوین 3- تصنیف می‌باشد.

هیچ کس نمی‌گوید: این احادیث تدوین و جمع‌‌آوری شدند پس مخفی کردن آن‌ها با این حال دور از ذهن است. زیرا این‌ها دیوان‌های مشهور در حدیث هستند که بعد از ائمة متبوع – رحمهم الله –جمع‌آوری شده‌اند، با این وجود جایز نیست که گفته شود احادیث رسول‎خدا تنها در آن‌ها جمع‌آوری شده‌اند.

اگر فرض شود که حدیث پیامبر تنها در این دیوانها است پس هر آنچه که در کتاب‌ها بود عالم آن را نمی‌دانست و کسی نمی‌توانست آن را بدست آورد بلکه نزد هر مردی دیوان‌های زیادی وجود داشت و او به هر آنچه که در آن‌ها بود احاطه نداشت.[[1230]](#footnote-1230)

بنابراین هیچ کدام از این فرضیه‌های سه گانه صحیح نیستند،تا قاعده شاخت را قبول کنیم.

دکتر ظفر می‌گوید: تحقیق در احادیثی که در کتاب‌های گذشته یافت می‌شوند، ولی در کتب بعدی ذکر نشده‌اند، فایدة زیادی دارند و این یعنی عمل کردن بر عکس قاعدة شاخت. و این نهایتاً با نتایج مهمی خواهد آمد زیرا وقتی که امکان داشته باشد در نظر ما هم ممکن می‌باشد که ثابت کنیم که بسیاری از احادیث نقل شده در کتب متقدم در کتاب‌های متأخر -جدای از کتاب‌های معاصر – وجود ندارند به همین دلیل بود که فقهای این عصر که از آن‌ها صحبت کردیم، خود را ملزم به ذکر احادیث زیادی که آن‌ها را می‌شناسند، نمی‌کنند و حتی اگر آرای آن‌ها را تأیید می‌کرد. و این جدای از احادیثی است که نسبت به آن‌ها احاطه علمی نداشتند- همچنانکه گذشت-. و همة این‌ها استدلال شاخت را در موضع مشکوک و خطرناکی قرار می‌دهند و روش او که اساس آن بر شک در احادیث معتمد، استوار است را باطل می‌سازد و حتی روش بطلان شاخت را آشکار می‌سازد. دکتر ظفر بین آرا و نظریه فقیهان قرن دوم هجری مقایسه‌ای انجام می‌دهد که این مقایسه کردن در موطأ امام مالک به روایت یحیی لیثی[[1231]](#footnote-1231) و روایت شیبانی[[1232]](#footnote-1232)، ذکر شده است زیرا تعداد زیادی از احادیث موجود در الموطأ امام مالک به روایت لیثی هستند و در آن روایت الشیبانی یافت نمی‌شود. برخلاف اینکه شیبانی از لحاظ سنی کوچکتر است و بعد از امام مالک آمده است و تعجب اینجاست که ما بعضی از عقاید امام مالک در الموطأ را می‌بینیم که عقیدة شیبانی تأیید شده است که در الموطأ روایت شیبانی یافت نمی‌شوند. و این مثالی است که آن را در تأیید آنچه که گفتیم، می‌آوریم: باب اوقات نماز در الموطأ به روایت یحیی لیثی شامل سی حدیث می‌باشد.[[1233]](#footnote-1233) در حالی که در الموطأ مالک به روایت شیبانی[[1234]](#footnote-1234) بیشتر از چهار حدیث نمی‌یابیم.[[1235]](#footnote-1235)

بدین ترتیب سنت نبوی از زمان نبوت پربرکت تا زمان ظهور تصنیفات جدید از سه مرحله عبور کرد:

1- کتابت 2- تدوین 3- تصنیف.

در این مورد علامه فواد سزکین در کتاب **تاریخ میراث عربی** می‌گوید: مکتب حدیث به مراحل زیر تقسیم می‌شود:

**الف) کتابت احادیث:** احادیث در این مرحله در رساله‌های واحدی که نام آن‌ها صحیفه یا جزء بود، نوشته شدند. این مرحله در زمان نبوت و صحابه و اوایل عصر تابعین صورت پذیرفت.

**ب) تدوین حدیث:** در این مرحله نوشته‌های متفرق جمع‌آوری شدند و این مرحله در یک چهارم آخر قرن اوّل هجری و یک چهارم اوّل قرن دوّم هجری صورت پذیرفت.

**ج) تصنیف حدیث:** در این مرحله احادیث رتبه‌بندی شدند و مضامین آن‌ها با هم در فصول و ابواب مطابقت داده شد و این مرحله در یک چهارم دوّم قرن دوّم شروع شد و همین استمرار یافت تا اینکه در اواخر قرن دوّم هجری، روش‌های دیگری در ترتیب احادیث، آشکار شدند، نامهای صحابه رسول‎خدا در کتاب‌هائی مطابقت داده شدند که یکی از آن‌ها المسند می‌باشد.[[1236]](#footnote-1236) تا اینکه قرن سوّم هجری فرا رسید و سنت نبوی در بطن کتاب‌های معروفی که حالا در دسترس ما هستد، نوشته شدند و در رأس آن‌ها کتب سته[[1237]](#footnote-1237) قرار دارند که می‌توان مسند امام احمد و غیره. .. را نام برد، زیرا در این عصر بوده که نوشته‌های ضعیف از نوشته‌های صحیح تشخیص داده شدند و علما، این عصر را، عصر طلائی در سنت مطهر می‌نامند.[[1238]](#footnote-1238)

تدوین سنت فقط بر نوشتن قائم نمی‌باشد و هنگامیکه این دو کنار هم می‌باشند و سنت در سینه هم محفوظ شد و در این زمینه به عدالت رفتار کردن نزد محدثین نکته اساسی می‌باشد. و ضبط و نگهداری دو نوع است:

1. ضبط و نگهداری در سینه. و آن است که: راوی آنچه را که شنیده است حفظ می‌کند تا برای او اثبات شود و وقتی که می‌خواست آن حدیث را نقل نماید به آن توجه می‌کرد و از آن نگهداری می‌نمود.
2. ضبط و نگهداری به واسطه نوشتن. و آن است که: راوی نوشته‌ها را از طریق مطرح کردن که خللی در حین کتابت یا هنگام شنیدن وارد نشود، نگهداری می‌کرد و به آنچه که ممکن بود روایاتش را تغییر دهد، نمی‌پرداخت[[1239]](#footnote-1239) و به این واسطه نگهداری سنت نبوی در طول این عصور تبلیغ شد و بیشتر آن در قرون اولیه حفظ و نگهداری شد.[[1240]](#footnote-1240) همچنانکه پیداست حفظ، قویتر از کتابت می‌باشد چون از اشتباه دستوری و غلط‌ها به دور می‌باشد و هنگامی که حدیث مکتوب و حدیث مسموع با هم اختلاف پیدا می‌کردند، آن را بر نوشتن ترجیح می‌دادند.

آمدی می‌گوید: آنچه که به روایت در ترجیحات اوّل تعلق دارد آن است که یک روایت واحد به دو طریق یکی از طریق شنیدن و دیگری از طریق کتابت از نبی نقل شدند و روایت از طریق شنیدن اولی‌تر بود چون از اشتباه و غلط دستوری به دور بود.[[1241]](#footnote-1241)

تمام این‌ها دلالت دارند بر اینکه کتابت بدون حفظ نیرویی است که اهل حدیث و اصولیان به آن اقرار می‏کنند که بهترین وجه حفظ سخن بزرگان از طریق شنیدن است، و آن‌ها بر صحت روایاتی که از طریق شنیدن نقل می‌شوند، اتفاق نظر دارند[[1242]](#footnote-1242) و در صحت روایت از طریق تقدیم و نوشتار اختلاف نظر دارند و تصحیح هر دوی آن را ترجیح می‏دهند.[[1243]](#footnote-1243)

همة این‌ها دلالت بر استحکام حفظ در این وضعیت بر کتابت دارد که در نقل قران کریم و تعیین آن اعتماد کردند که از طریق نگهداری در قلب و سینه‌ها بدست آمد نه از طریق نوشتن جزوات و کتاب‌ها. پس حفظ و نگهداری تنها راه اعتماد به آن در نقل قرآن کریم در زمان نبی و همچنین عمر و سالهائی از خلافت عثمان بود، زیرا آن قطعه از قرآن که در زمان نبی نوشته شد، نزد صحابه به صورت پراکنده وجود داشت و کسی آن را نمی‌‌دانست بجز آن افرادی که آن را نگهداری می‌‌کردند و سایر مردم غیر از این تعداد برای حفظ و نگهداری آن قابل اعتماد نبودند. بنابراین هنگامیکه در زمان ابوبکر جمع‌آوری شد در صحیفه‌هائی که از آن نوشته شد انتشار نیافت، بلکه نزد ابوبکر باقی ماند سپس به دست عمر رسید، سپس او آن را به دخترش حفصه ـ ام المؤمئین ـ داد تا اینکه عثمان آن را از او خواست، و آنگاه در همة مواضع به آن اعتماد شد که احتمال دو نوع رسم الخط یا بیشتر داشت و این اعتماد به آن استمرار یافت تا اینکه تدوین قرائتهای صحیح استقرار یافت[[1244]](#footnote-1244) و این اعتماد به آن و به نقل قرآن به وسیله حفظ آن بود.

ابن جزری یکی از محققان می‌گوید[[1245]](#footnote-1245): پس اعتماد در نقل قرآن از طریق نگهداری در قلبها و سینه‌ها حاصل شد نه از طریق نوشتن آن در مصاحف و کتاب‌ها، و این بهترین ویژگی است که خداوند به این امت داده است و در حدیث صحیحی که مسلم آن را از پیامبر روایت می‌کند می‌گوید: پروردگارم به من گفت: برخیز و به میان قریش برو و به آن‌ها اعلام کن، به او گفتم: خداوندا! در این صورت سر مرا می‌شکنند و آن را تکه تکه رها می‌سازند، او فرمود: من تو را امتحان می‌کنم و با تو دیگران را امتحان می‌کنم و کتابی بر تو نازل می‌کنم که هرگز از بین نرود آن را در هنگام خواب و بیداری می‌خوانی، پس تو سربازانی را آماده کن که من نیز مانند آن‌ها را می‌فرستم و همراه کسانی که از تو اطاعت می‌کنند علیه آن‌هائی که نافرمانی تو را می‌کنند، مبارزه کن و ببخش تا بر تو ببخشند.[[1246]](#footnote-1246)

سپس خدای بزرگ خبر داد که برای حفظ قرآن نیازی به صحیفه‌ای که با آب شسته شود، نیست. بلکه در هر حال باید خوانده شود همچنانکه در وصف امتش آورده است: انجیلهای آن‌ها سینه‌های آن‌هاست. و این برخلاف امتهای اهل کتاب دیگر می‌باشد که کتابشان را فقط در کتاب‌ها نگهداری نمودند و همة آن را بجز با چشم نخواندند و آن را در قلب نگهداری نکردند.[[1247]](#footnote-1247)

شیخ محمد زرقانی: می‌گوید: چندین بار گفتیم که هر آنچه در قرآن است مورد اعتماد می‌باشد و همانا أخذ شده و پذیرفته شده است و از معتمدی به معتمدی و از امامی به امامی تا به پیامبر برسد نقل شده است و همانا مصاحف در این باب پایه و موضوع اصلی نمی‌باشند و نخواهند بود، و همانا آن مرجع جامعی به عنوان کتاب پروردگار برای مسلمانان می‌باشد، ولی در حدود آنچه که دلالت می‌کند و تعیین می‌شود نه آنچه که بر آن دلالت نمی‌کند و آن را تعیین نمی‌کند. و می‌دانی که این مصاحف نقطه‌گذاری و اعراب‏گذاری نشده بودند و همانا صورت کلمه در آن امکان داشت که بر وجه‌های قرائتهای مختلف دلالت کند و در این هنگام محتمل نیست یک کلمه به یکی از وجوه در مصحف نوشته شود و سپس در مصحف دیگر به صورت دیگر نوشته شود و از این قبیل کارها پیش آید. تعجبی ندارد که به این روایت اعتماد می‌کردند و آن را به صورت پایه و موضوع اصلی در خواندن و در قرآن می‌پذیرفتند.[[1248]](#footnote-1248)

باید بگوئیم که همة این‌ها در پاسخ کسانی آمده است که در تدوین سنت به نگهداری در سینه به عنوان حجتی که اینگونه نگهداری را غیرمعتمد می‌دانستند، شک می‌کردند[[1249]](#footnote-1249) و قدرت نگهداری حافظان را خرافات می‌دانستند[[1250]](#footnote-1250)، زیرا نگهداری و حفظ از نظر آن‌ها غیرمعتمد و همچنین از نظر متأخران دوران ما هم غیرمعتمد می‌باشد پس این سخن در مورد اعراب دوره‌های اوّلیه درست نیست که قسمت اعظم اعتماد آن‌ها در تاریخ و اخبار و سایر احوالاتشان بر حفظ استوار بود.[[1251]](#footnote-1251)

و این امر بعد از اسلام آوردنشان شدت گرفت و خداوند برای حفظ دین و نگهداری از آن و حمل و تبلیغ آن بعد از آن‌ها، این امر را مقدر فرمود.[[1252]](#footnote-1252) آن‌ها حدیث رسول‎خدا را به صورت انفرادی و جمعی در بیداری یادآوری می‌کردند و تحقیق را شدت بخشیدند و در برخورد با متن نقل شده از پیامبر و حفظ آن وسعت‌نظر نشان دادند و عملاً در حفظ سنت و تبلیغ آن کوشیدند و به قول پیامبر خداوند آن کسی را شاداب کند که حدیثی از ما می‌شنود و آن را حفظ می‌کند تا آن را به کس دیگری برساند، پس چه بسا کسی فقه را به کسی که از خود داناتراست می‌رساند و چه بسا کسی که فقه را منتقل می‌کند[[1253]](#footnote-1253) ولی خود فقیه نیست. و پیامبر به نماینده القیس - بعد از اینکه آن‌ها را به چهار چیز امر کرد و آن‌ها را از چهار چیز نهی کرد - فرمود: آن را حفظ کنید و به اطرافیان خبر دهید.[[1254]](#footnote-1254)

از انس بن مالک نقل شده که می‌گوید: ما حدود شصت نفر بودیم که نزد نبی بودیم و او برای ما نقل حدیث می‌فرمود پس وقتی که برگشتیم، گوئی که آن حدیثها در قلبهای ما کاشته شده بودند.[[1255]](#footnote-1255)

از ابوهریره نقل شده که می‌گوید: من شب را به سه قسمت تقسیم می‌کنم یک سوّم آن را می‌خوابم و یک سوّم آن را بیدار می‌مانم و یک سوم آن را احادیث رسول‎خدا را یادآوری می‌کنم.[[1256]](#footnote-1256) همچنین ابن عباس و زید بن ارقم احادیث رسول‎خدا و سنت را یادآوری می‌کردند[[1257]](#footnote-1257) و همچنین ابوموسی و عمر بن خطاب تا صبح به یادآوری در مورد سنت می‌پرداختند.[[1258]](#footnote-1258) و در یادآوری سنت و توجیه رسول و نوشتن آن مهمانی گرفته می‌شد.

از معاویه بن ابی‌سفیان نقل شده که می‌گوید: روزی با پیامبر بودم و او وارد مسجد شد و عده‌ای در آنجا نشسته بودند پیامبر فرمود: برای چه نشسته‌اید؟ گفتند: نمازمان را خواندیم پس نشستیم و کتاب خدا و سنت رسولش را یادآوری نمودیم سپس پیامبر فرمود: هنگامی که خداوند چیزی را ذکر می‌کند، ذکر آن را معظم می‌شمارد.[[1259]](#footnote-1259)

پیامبر یادآوری‌های آن‌ها را می‌شنید و به دقت آن‌ها در حفظ و توانائی در درک متن و حفظ آن توجه می‌نمود. همچنانکه در حدیث براء بن عازب و یاد دادن دعای خواب از پیامبر به او آمده است که او از رسول‎خدا شنید که می‌فرماید: آن‌ها را تکرار کردم تا از یاد نبرم سپس گفتم: ایمان آوردم به رسولی که فرستادی. گفت، بگو: ایمان آوردم به نبی‏ای که فرستادی.[[1260]](#footnote-1260)

در تشویق بر یادآوری سنت و حفظ آن صحابه اصرار داشتند، در این مورد امیرالمؤمنین علی ابن ابی الطالب می‌فرماید: حدیث را یادآوری کنید چون در غیر این صورت از میان می‌رود.[[1261]](#footnote-1261)

از ابی سعید خدری نقل شده که می‌گوید: حدیث را یادآوری کنید چون یادآوری آن، آن را بر می‌انگیزاند. و همچنین در این مورد احادیثی از ابن مسعود و ابن عباس و دیگران روایت شده است و پیروان بعد از آن‌ها در مسیر آن‌ها گام نهادند.[[1262]](#footnote-1262)

**جواب ادعای بعضی از غالیان شیعه که می‏پندارند در تدوین سنت مقدم هستند:**

با دلایل قوی بیان نمودیم که سنت نبوی در زمان خود پیامبر و با اجازة حضرت نوشته شد و همچنین این امر در زمان صحابه و تابعین و بعد آن‌ها ادامه داشت و در مورد کتابت سنت که در زمان خود نبی آشکار شد فقط انسان کوته‌نظر شک می‌کند و آن را انکار می‌کند و عمر بن عبدالعزیز به این نوشته و همراه محفوظات در سینه، در زمان تدوین رسمی سنت مطهر، اعتماد نمود و این برای او یک برتری بود با وجود مخالفت دشمنان سنت مطهر که در حق او انجام می‌دادند.[[1263]](#footnote-1263)

چگونه این برتری از آن او نباشد، او که در مورد آنچه که پیامبر از آن خبر داد تحقیق نمود[[1264]](#footnote-1264) و در مورد تدوین سنت پیامبر می‌فرماید: کدام خلق از ایمان شما تعجب می‌کند؟ گفتند ملائکه، گفت: چگونه ایمان نمی‌آورند در حالیکه نزد پروردگارشان هستند؟ و انبیاء یادآوری کرده‌اند و گفت: چگونه ایمان نمی‌آورند با اینکه وحی بر آن‌ها نازل می‌شود؟ گفتند ما؟ گفت چگونه ایمان نمی‌آورند در حالیکه من در میان شما هستم؟ گفتند چه کسانی ای رسول‎خدا؟ گفت قومی بعد از شما می‌آیند و متونی را می‌یابند و به آن‌ها ایمان می‌آورند.[[1265]](#footnote-1265)

حافظ سخاوی می‌گوید:

با شور و شوق به این حدیث استدلال کنید چون آن نشانه‌ای از نشانه‌های نبوت می‌باشد که اخبارش بر آن واقع خواهد شد و آن تدوین قرآن می‌باشد که آن را در صحف و کتاب‌های حدیث نوشت.[[1266]](#footnote-1266)

دکتر علی سالوس در جواب این گفته شیعه که می‌گویند ما در تدوین برتری داریم، می‌گوید: فرقه‌هائی که در تاریخ اسلام ظاهر شدند، عقاید مخصوص به خود داشتند و این عقاید را فقط بعد از مستقر شدن آن به صورت مکتوب در می‌آوردند و بعد پذیرندگان آن عقاید، آن را آشکار می‌کردند. این یک امر بدیهی است زیرا این کتاب‌ها در تأیید این عقاید و دعوت به آن وضع شدند، ناچاراً آرای این کتاب‌ها برتری می‌جوید و آن مرحله‌ای است که عقیده‌ها آورده می‌شود و کتاب‌ها برتری می‌جویند و آن وضع اخبار و نقل آن و استدلال به آن می‌باشد قبل از اینکه در کتاب جمع‌آوری شوند و قبل از اینکه کتاب به یکباره وضع شود.

به عنوان مثال در میان شیعه می‌بینیم: بعد از مرگ هر امامی چند دستگی و تفرقه ایجاد می‌شود و هر فرقه محتاج اخباری می‌شود که هر چیزی را که به این مرحله ختم می‌شود، تأیید نماید و آن را به امام اخیر که عقاید آن‌ها نزد او مستقر است، نسبت دهد و این فرقه‌ها اخبار را فقط بعد از ولایت امام از او جعل می‌کردند زیرا در واقع علم غیب را نمی‌دانستند و ادعا کردند که او از چنین علمی بهره‌مند است.

سپس آقای استاد دکتر سالوس در سخنش به بعضی از آنچه که در کتب خودشیعه آمده است، تأکید می‌کند و آن کتاب **فرقه‌های شیعه** از حسن بن موسی نوبختی و سعد بن عبداللّه قمی می‌باشد که هر دو در قرن سوّم زندگی می‌کردند و حتی اوایل قرن چهارم را هم دیده‌اند و بعد از آن می‌گوید: ملاحظه می‌کنیم که همة این فرقه‌ها تأکید کرده‌اند که حسن عسکری فرزندی نداشته است برخلاف آنچه که فرقة امامیه ادعایش را دارند. این بدین معنا می‌باشد که شیعه اثنا عشریه بعد از حسن عسکری شروع به ساختن آن اخباری نمود که ما را از دوازده امام باخبر سازد، یعنی این در نیمه دوّم قرن سوّم به وقوع پیوست و بعد از آن مرحلة نوشتار آغاز شد. آنچه را که این واقعیت عملی، روشن سازد، تأیید می‌کند سپس احادیث اربعه که اوّلین کتاب آن‌ها در قرن چهارم آشکار شد، نوشته شدند و آن کتاب کافی می‌باشد که برای آن‌ها مثل صحیح بخاری نزد اهل سنت می‌باشد، سپس بعد از آن بقیه کتاب‌ها آمدند.[[1267]](#footnote-1267) پس آن برتری در تدوین که آن‌ها به دروغ ادعای آن را دارند، کجاست؟؟!

جواب ادعای بعضی از رافضه که می‌گفتند اهل سنت و در رأس آن‌ها ابوبکر و عمرب سنت پیامبر را از بین بردند

این ادعا بهتان بزرگی است که فقط غالیان بی‌دین شیعه و دشمنان اسلام می‌توانند به خود جرأت گفتن آن را بدهند؛ زیرا پروردگار عزیز به حفظ سنت نبوی وعده داده است و می‌فرماید:

﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٩﴾ [الحجر: 9].

«البته ما قرآن را بر تو نازل کردیم و ما هم او را محققاً محفوظ خواهیم داشت».

تفصیل آن را قبلا با دلایلی از کتاب و سنت و فلسفه و تاریخ بیان کردیم.[[1268]](#footnote-1268)

اگر سنت مطهر همچنانکه رافضه ادعا می‌کنند تباه شده است پس دیگر خداوند به پیروی کردن از آن دستور نمی‌داد و از مخالفت با آن بر حذر نمی‌کرد‌ همچنانکه خدای تعالی می‌فرماید:

﴿فَلۡيَحۡذَرِ ٱلَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنۡ أَمۡرِهِۦٓ أَن تُصِيبَهُمۡ فِتۡنَةٌ أَوۡ يُصِيبَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٦٣﴾ [النور: 63].

«پس باید کسانی که امر خدا را مخالفت میکنند بترسند که مبادا به فتنه‌ی بزرگ یا عذاب دردناک دیگر گرفتار شوند».

و باز هم می‌فرماید:

﴿وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمۡ عَنۡهُ فَٱنتَهُواْۚ﴾ [الحشر: 7].

«و شما آنچه رسول حق دستور دهد بگیرید و هر چه نهی کند واگذارید».

پس چگونه صحیح است که پروردگار عزیز وظیفه بیان و تبیین را به پیامبرش نسبت بدهد و می‌فرماید:

﴿وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلذِّكۡرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيۡهِمۡ وَلَعَلَّهُمۡ يَتَفَكَّرُونَ ٤٤﴾ [النحل: 44].

«و بر تو قرآن را - که جامع و کاملترین کتاب الهی است- نازل کردیم تا بر امت آنچه فرستاده شد بیان کنی باشد که عقل و فکرت کار بندند».

سپس او این بیان را ضایع کند!؟

و چگونه درست است که پیامبر از امتش طلب می‌کند که به سنت چنگ بزنند و می‌فرماید: بر شماست که به سنت من و سنت خلفای راشدین هدایت شده چنگ زنید و مصرانه به آن بچسبید[[1269]](#footnote-1269) و می‌فرماید: برای شما دو چیز به یادگار گذاشتم که هرگز از بین نمی‌روند: یکی کتاب خدا و دیگری سنت من است.[[1270]](#footnote-1270) پس چگونه ممکن است که سنت پاک و مطهر حفظ نشود یا تحریف و تبدیل و تباهی آن را در برگیرد پس باید سخن پروردگار عزیز را که در کتابش به حفظ سنت پیامبرش خبر می‌دهد تکذیب کرد که در همة شئون زندگیمان در دهها آیة قرآنی به پیروی از سنت و حکم کردن آن امر فرموده است. این سخن را که سنت نابود شده است، هرگز سخن انسان مسلمان نیست. چون واقعیت تاریخی را تکذیب می‌کند و به نقل سنت نبی در سخن و یا کارها و نوشته‌هایش و حتی تمام حرکات و سکناتش شهادت می‌دهد و همة زندگیش از عبادات و معاملات و آرامش و جنگ و حتی در خواب و بیداری و در دقیق‌ترین امور زندگی و هر آنچه می‌پنداریم اسرار زندگی است مانند معاشرتش، بر سنت استوار است، هنگام خروج از خانه می‌گفت و برای چه همة کلیات و جزئیات زندگیش را بر آن استوار می‌نمود؟ نقل، یکی از راه‌های دقیق است که در دنیا مثل آن وجود ندارد این از راه تطبیق بود و آن از راه نقل بود و در آن تدوین اشارة کاملی به این دارد که خداوند خودش ضامن حفظ این سنت نبوی می‌باشد و مردانی را آماده نمود که زندگیشان را در راه ممانعت از تباه شدن آن فدا کردند و توجه خاصی به آن نمودند و آن را تدوین نمودند و حفظ کردند و شرح دادند و صحیح را از ناصحیح آن تشخیص دادند و حتی در میان قلبشان آن را پناه دادند تا در امان باشد و در کتاب‌های دقیق خود آن را نوشتند و خداوند به حفظ کتابش در این کلام تکلیف نموده است.

﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٩﴾ [الحجر: 9].

«همانا ما نازل کردیم بر تو ذکر را و ما از آن محافظت می‌کنیم».

و سنت نبوی هچنانکه خداوند مقدر فرمود به وسیله راویان معتمد و عادل حفظ شد و مقدر فرمود که کتابش در همه دورانها حفظ شود تا زمانی که زمین و موجودات روی آن از بین برود.[[1271]](#footnote-1271)

در این مورد امام شاطبی در مسأله دوازدهم می‌گوید: (این شریعت از تباهی و تبدیل تا روز قیامت به دور است) و در مورد حفظ قرآن کریم می‌گوید: اما خداوند مقدر فرموده است که قرآن محفوظ بماند و اگر یک حرف آن زیاد شود هزاران بچة کوچک آن حرف اضافی را بیرون می‌آورند چه برسد به قاریان بزرگ. و در مورد حفظ سنت نبوی می‌گوید: خداوند مردانی را مقدر نمود که در مورد احادیث صحیح رسول‎خدا تحقیق کنند و از افراد عادل و قابل اعتماد آن را نقل کنند تا اینکه بین درست و نادرست مشخص شود و تاریخ صحت دعاوی در اخذ فلانی از فلانی را بداند و احادیث مورد اعتماد رسول‎خدا اثبات گردد.[[1272]](#footnote-1272) پس آن‌ها در کتاب‌های سنت که حالا پیش روی ما هستند، موجود می‌باشند و چیزی از آن‌ها کم نشده است.

امام شاطبی: می‌گوید: ندیدم که مردی سنت را جمع‌آوری نماید و آن از میان برود هنگامی که علم عامه اهل علم جمع‌آوری شد بر طبق سنت آورده شدند. .. و کم نیست آنچه از کل سنت که از میان رفت.

دلیل آن، این است که علمش را از غیر اهل علم طلب می‌کند و یا آن را از همانندانش طلب می‌کند و حتی جمیع سنن رسول‎خدا که برای پدرم و او و مادرم آورده می‌شود جملگی علما در کل آن تنها می‌شوند و آن‌ها دارای درجاتی بودند که سنت را در بر می‌گرفتند.[[1273]](#footnote-1273)

استاد محمد شاکر: متعاقب کلام امام شافعی می‌گوید: این چیزی است که شافعی در شأن سنن می‌گفت: آن بلندنظری و تحقیقی دقیق و اطلاع فراگیر او را بر آنچه که همة علما و بزرگان در مورد سنت در زمان خود می‌دانستند، داشت و همچنین بر آنچه که قبل دورة خود آمده بود اطلاع داشت. و کتب سنت بجز کمی از آن را جمع‌آوری نکرده بودند که بزرگان آن را روایت کردند، سپس علمای حافظ به جمع‌آوری سنن در کتاب‌های کوچک و بزرگ پرداختند و بعد از آن احمد بن حنبل، شاگرد شافعی مسند معروف الکبیر را نوشت و در وصف آن می‌گوید: این کتاب بیشتر از هفتصد و پنجاه هزار حدیث را جمع‌آوری کرده است و آن‌ها را در بر‌می‌گیرد، آنچه باعث اختلاف مسلمانان می‌شد به آن رجوع می‌کردند و اگر در آن نباشد، آن حجت نیست. با این چیز زیادی از حدیث صحیح از بین می‌رفت و در المسند احادیث صحیح نمی‌ماند.

علمای حفاظ کتاب‌های شش گانه را جمع‌آوری کردند که در آن چیزهای زیادی هست که در المسند نیست و مجموع آن همراه المسند به اکثر سنت احاطه داشتند و همة آن را در بر نمی‌گیرد. ولی ما آنچه را که در آن جمع‌آوری نمودیم، حدیث یا احادیثی بودند که در کتاب‌های مشهور دیگری بودند مانند المستدرک حاکم و سنن کبری از بیهقی و المنتقی از ابن جارود و سنن دارمی و معاجم سه گانه طبرانی و مسند ابی یعلی و بزار. هنگامیکه احادیثی که در این کتاب‌ها هستند که سنت را دربرگرفتیم و آن را جمع‌آوری کردیم و بر شک غلبه کردند که چیزی از آن از میان نمی‌رود بلکه نزدیک بود قطع کنیم. این معنای سخن شافعی می‌باشد: هنگامیکه علم عامه اهل علم جمع‌ شود بر طبق سنت آمد. و سخن او که می‌گوید: همة علما در جمع‌آوری آن تنها شدند و شافعی در این زمینه نظری دارد که قبل از اینکه با تألیف عملی شود، آن را بیان کرده بود - خداوند او را بیامرزد-.[[1274]](#footnote-1274)

اما بعد:

سنت نبی در میان این کتاب‌های قابل‌اعتماد از علمای مورد اطمینان امت، وجود دارد که صحیح و ضعیف آن از همدیگر قابل تشخیص است. ازجمله:

آنچه که صحتشان معلوم است کتاب‌هائی مانند صحیح‌ بخاری و مسلم و موطأ و مستخرجات و صحیح ابن حبان و صحیح ابن خزیمه و صحیح ابی عوانه و صحاح ابن سکن و منتقی از ابن جارود و المختارة از ضیاء مقدسی و مستدرک حاکم و آنچه که به دنبال آن‌ها آمده است، همگی صحیح هستند.[[1275]](#footnote-1275)

و آنچه بین صحیح و حسن و ضعیف جمع‌آوری کرده‌‌اند آن در کتاب‌هایشان به آن اشاره شده است یا در آثار مستخرجشان مشخص شده است که از جمله آن‌ها کتاب‌های سنن و در رأس آن‌ها سنن اربعه می‌باشد که شامل: سنن ابی داود و ترمذی، نسائی و ابن ماجه و همچنین سنن دارمی و دارقطنی و سنن سعید بن منصور و سنن کبری از بیهقی و سایر کتب[[1276]](#footnote-1276) و این علاوه بر کتب مسانید می‌باشد که شامل مسند امام احمد و مسند ابی یعلی موصلی و مسند أبی داود و طیالسی و دیگران است.[[1277]](#footnote-1277) و همچنین کتاب‌های مصنف مانند مصنف ابی رزاق و مصنف ابن ابی شیبه[[1278]](#footnote-1278) و کتاب‌های فرهنگ مانند معاجم سه گانة (کوچک ـ میانی و بزرگ) طبرانی[[1279]](#footnote-1279) که از مشهورترین فرهنگها می‌باشند.

راههای جمع‌آوری و تدوین و درستی این کتاب‌های حدیث و کتاب‌های زیاد دیگری به شیوه اهل کتاب در جمع‌آوری و تدوین زمان قدیم و جدید بود. [[1280]](#footnote-1280)

و در این راه کتاب‌های شیعه رافضه و در رأس آن‌ها کتاب‌های اصول اربعه مانند الکافی و من لا یحضرهُ الفقیه و التهذیب و الإستبصار رقابت کردند که مملو از کلام کذابین و بی‌دینها و شعوبیه و کسانی که عقیدة فاسد دارند و از چشم بزرگانشان مذموم هستند، می‌باشند و هر آنچه که از نقایص به نظر تو می‌رسد در آن‌ها وجود دارد و بر خلاف این‌ها علمای آن‌ها ادعا می‌کنند که هر آنچه در این کتب اربعه می‌باشد صحیح و عمل کردن به آن واجب می‌باشد[[1281]](#footnote-1281) و دلیل این سخن آن می‌باشد که مذهب آن‌ها از ریشه فاسد می‌باشد و ثمرة فساد چیزی جز فساد نمی‌باشد.[[1282]](#footnote-1282)

و خداوند بلند مرتبه بر همه چیز آگاه است.

سوّم: شک در معنای روایت و پاسخ به آن

دشمنان سنت از جمله غالیان شیعه و مسشترقان و داعیان بی‌دینی ادعا می‌کنند که: تأخیر در تدوین سنت ضرر بزرگی به سنت و محتوای روایت‌های آن رساند و ادعا کردند که محتوای روایت حدیث شیوة ثابت و اصلی نزد علمای سنت می‌باشد در این هنگام اهتمام آن‌ها در معنا بیشتر از اهتمامشان در لفظ می‌باشد تا اینکه احادیث را به ما برسانند پس علایم لفظی و معنوی آن از بین رفت و بنابراین دستورنویسان به احادیث روایت شده استدلال نمی‌کردند و در اثبات لغت یا قواعد نحو به آن استشهاد نمی‌کردند زیرا الفاظ آن مرهون تأثر شخصی راویان می‌شد.[[1283]](#footnote-1283) این خلاصه تردید برانگیز دشمنان اسلام دربارة محتوای روایت بود که به استدلال سنت نبوی و مکان قانونگذاری آن شک کردند.

**جواب آن:**

اولاً و قبل از روشن شدن فساد ادعای داعیان فتنه و دروغ‌پردازان علم به اینکه روایت حدیث از لحاظ معنا و محتوا قاعدة اصلی و ثابت نزد علمای حدیث می‌باشد و اهتمام آن‌ها در معنا بیشتر از لفظ می‌باشد، قبل از بیان بطلان این ادعا اولاً در مورد حکم روایت حدیث به معنا از جانب علمای امت از محدثان و فقها و اصولیون، سخن می‏گوییم، تا آشکار کنیم که چگونه دشمنان این سنت، اصل را به فرع برگرداندند و فرع را به اصل؟

آشکار است که علما در مورد روایت حدیث از لحاظ معنایی چند دسته می‌باشند.[[1284]](#footnote-1284) ما خلاصة دو دسته یا مسلک را می‌آوریم:

مسلک یا مذهب اوّل

روایت کردن حدیث از لحاظ معنا برای کسی که مدلول الفاظ و مقاصد آن و آنچه معنایش را تغییر می‌دهد و مترادف آن را در زبان عربی نمی‌داند، جایز نیست و این امر بدون اختلاف بین علما، واجب است. زیرا کسی که به آن متصف شد به خللی در تغییر آن ایمان ندارد و لازم است کسی که این ویژگی را دارد حدیث را با الفاظی که آن را شنیده و بدون تأخیر و افزودن و یا کم کردن حرفی و تبدیل یک حرف یا بیشتر و مشدد کردن به ثقیل یا عکس آن، روایت کند.[[1285]](#footnote-1285) هنگامیکه همة این‌ها را انجام داد جهالتش را محکم کرده و در اصول دین بر مبانی غیر حقیقی تصرف کرده و به واسطة آنچه که علمی به آن ندارد به خدا و رسولش سخنی نسبت می‌دهد.[[1286]](#footnote-1286)

اما کسی که به الفاظ و مدلولات آن و مقاصد آن آگاه است پس به آنچه که معنای آن را تغییر می‌دهد دانش دارد و تفاوت بین آن دو را می‌بیند. پس پیشینیان و محدثین و فقیهان و اصولیون در آن اختلاف داشتند. بنابراین اکثر آن‌ها روایت به معنا را مجاز شمردند هنگامیکه مطمئن باشند که معنی لفظی را که به او رسیده، ادا کرده باشد خواه در حدیث مرفوع باشد یا غیرمرفوع.[[1287]](#footnote-1287)

مذهب یا مسلک دوّم

منع مطلق از روایت از لحاظ معنا است و باید لفظ به شکل خودش نقل شود چه از کسی که معنای آن را می‏داند یا کسی که معنای آن را نمی‏داند. و آن مسلک بسیاری از پیشینیان بود و همچنین اهل نظر و مسلک امام مالک و غالب محدثین و مذهب ظاهریه بود.[[1288]](#footnote-1288)

در اینجا به صورت شفافی برای ما معلوم شد که اصل در روایت حدیث، روایت آن از لحاظ لفظی برای عالم به الفاظ و مدلولات آن بود و فرع جایز بودن روایت به معنا فقط برای عالم است. و این خلاصه‌ای از مسلک اوّل بود و این نظر همة گذشتگان و اصحاب حدیث و فقه و اصول بود و از جمله آن‌ها آمدی[[1289]](#footnote-1289) می‌گوید: قرآن و اجماع و سنت و عقل بر آن دلالت می‌کند.

**اما نص:** تمام فرستادگان نبی به نقاط مختلف برای ابلاغ اوامر و نواهی او به عنوان یک فرستاده، امر او را صرف نظر از لفظ او اعلام می‏کردند و این دلیل جواز آن است.[[1290]](#footnote-1290)

همچنین در احادیث فراوان، نبی، اصحابش را به تبلیغ سنت مطهر در هنگام حیات خود و بعد از وفاتش امر کرده است: هر کسی که اینجا هست این خبر را به کسی که اینجا نیست برساند چه بسا کسانیکه این خبر به آن‌ها می‌رسد آگاهتر باشند از کسانیکه آن را شنیده‌اند.[[1291]](#footnote-1291) این در زمانی بود که منع کتابت حدیث رواج داشته است: از من ننویسید و هر کس غیر از قرآن را از من بنویسد محو و نابود می‌شود و هیچ مشکلی نیست حدیث از من نقل کنید، این حدیث[[1292]](#footnote-1292) اگر لازم بود برای آن‌ها که آن الفاظ را برسانند که بوسیله افراد نخبه به گوش آن‌ها بدون زیادی یا نقصان و تقدیم و تأخیر رسید تا اصحاب رسول‎خدا آن را بنویسند، آیا از یکی از آن‌ها به ما رسیده است که او به خاطر روایت احادیث از لحاظ لفظ بدون تقدیم و تأخیر آن را انجام داده باشد؟!

چگونه سایر اخبار شهادت دادند که آن‌ها آن را به صورت حفظ ادا می‌کنند و بعضی از آن‌ها به صورت کتابت آن را ادا می‌کنند و تأخیر و تقدیم نمودند و الفاظ روایت در آنچه که معنایش را تغییر نمی‌دهد، مختلف هستند و این انکار نمی‌شود و آن را بدون ترس روایت می‌کردند.[[1293]](#footnote-1293)

استاد عبدالرحمن معلمی می‌گوید: این امر یقینی است و هیچ شکی در آن نیست، بنابراین آن‌ها در زمان پیامبر و بعد از وفاتش چنین عمل نمودند. و کسانی از آن‌ها باقی ماندند که حافظ لفظ شدند و اینگونه آن را رساندند وکسانی باقی ماندند که معنی را حفظ کردند و تنها لفظ را حفظ نکردند و بدون اینکه کسی منکر آن‌ها باشد معنا را ادا کردند.[[1294]](#footnote-1294)

دکتر ابوزهو بعد از رساندن معنی سخن قبل می‌گوید: دلالت می‌کند که مقصود آن (سنت) معنی بدون لفظ است و بنابراین با تلاوت آن خود را وقف بندگی نمی‌کند و در به نظم در‌آوردن آن مبارزه‏طلبی نمی‌کند و روایتش را با معنا جایز می‌‌‌‌‌‌‌داند.[[1295]](#footnote-1295)

همچنین دلالت می‏کند که مقصود از سنت، معنا بدون لفظ می‌باشد در آنچه که آمدی می‌گوید این است که: نبی معنا را به دفعات مکرر با الفاظ مختلف ذکر می‌کرد مقصود همانا معنا می‌باشد و با حصول معنا اثری از اختلاف لفظ باقی نمی‌ماند و این یکی از وجوه دلیل عقل می‌باشد که آمدی به آن شهادت داد.[[1296]](#footnote-1296)

این هدفی بود که صحابه به خوبی آن را دریافتند و بر تعلیم آن برای بعد از خودشان پافشاری می‌کردند و نشان می‌دهد آنچه که از ابی نضره روایت شده است که می‌گفت: به ابی سعید خدری گفتم، تو از رسول‎خدا برای ما احادیث عجیبی می‌گوئی و ما می‌ترسیم که بر آن بیافزائیم یا آن را کاهش دهیم، گفت: می‌خواهید آن را مانند قرآن بگیرید نه، نه. ولی از ما بگیرید همچنانکه ما از رسول‎خداگرفته‌ایم.[[1297]](#footnote-1297)

در سخن ابی نضره تأمل کنید: (ما می‌ترسیم که بر آن بیافزائیم یا آن را کاهش دهیم). سپس سخن ابوسعید (می‌خواهید آن را مانند قرآن بگیرید نه، نه ولی از ما بگیرید. ...).[[1298]](#footnote-1298) این بر آن دلالت می‌کند که اصل در کتاب خدا لفظ است زیرا او با تلاوت آن بندگی می‏کند و به کوتاهترین سوره آن مبارزه‏طلبی شده است و سنت مطهر این چنین نمی‌باشد.

این تنها مراد و مقصود ابوسعید خدری نمی‌باشد بلکه مقصود و مفهوم همة صحابه می‌باشد و روایات آن‌ها بر یک داستان واحد با الفاظ مختلف و بدون انکار یکی از آن‌ها بر آن دلالت می‌کند، پس اجماعی می‏شد که قابل احتجاج بود.[[1299]](#footnote-1299)

همچنین اجازه در قرائت قرآن کریم بر هفت حرف بر صحت آن گواه است.[[1300]](#footnote-1300) و شش تا ازاین حرف‌های زائد، بیانگر انواع مخالفت در بعضی الفاظ با لفظ حرف اوّل و بدون اختلاف در معنی هستند.[[1301]](#footnote-1301)

حماد بن سلمه استدلال می‌آورد به اینکه خدای تعالی از موسی و دشمنش فرعون با الفاظ مختلف اما در معنای واحدی خبر داده است می‌فرماید:

﴿بِشِهَابٖ قَبَسٖ﴾ [النمل: 7].

«با شعله آتش».

و همچنین می‌فرماید:

﴿بِقَبَسٍ أَوۡ أَجِدُ عَلَى ٱلنَّارِ﴾ [طه: 10].

«برای شما آتشی بیاورم.».

و همچنین قصة سایر انبیا در قرآن آمده است و سخن آن‌ها با قومشان به زبانهای مختلف بوده است و همانا برای ما به وسیلة معنا نقل شده است[[1302]](#footnote-1302) زیرا طولانی می‌شود و به حد معجزه می‌رسد و گنگ می‌شود و یک موضع با لفظ می‌آید و در جای دیگر به گونه‌ای دیگر. .. و در موضعی طولانی می‌شود و در جایی دیگر اختصار می‌یابد[[1303]](#footnote-1303) و این بر تعبیر یک معنی واحد بر الفاظ متعدد شهادت می‌دهد.

از قویترین دلایل همچنانکه حافظ بن حجر از خطیب بغدادی حکایت می‌کند، این است که: امت بر اجازه شرح و تفسیر شریعت برای غیر عرب، به زبانی که آن‌ها به آن آشنا هستند، اتفاق دارند، پس وقتی ترجمه به زبان دیگر جایز باشد، جواز آن به زبان عربی اولیتر می‌باشد.[[1304]](#footnote-1304) و این یکی از دلایل عقلی است که آمدی در الاحکام به آن استشهاد می‌کند.[[1305]](#footnote-1305)

اگر گفته شود که این دلایل قبلی با این سخن پیامبر معارض است، که فرمود: خداوند کسی را که حدیثی را از ما شنید و آن را حفظ کرد تا اینکه به دیگران برساند، یاری می‏کند. پس چه بسا حامل فقه کسی باشد که آن کس را که به او فقه را می‌رساند از او قویتر باشد و چه بسا حامل فقه فقیه نباشد.[[1306]](#footnote-1306) و با این فرمودة پیامبر به براء بن عازب معارض است و در آن هنگام که دعای خواب را ذکر می‌کند، می‌گوید: (ایمان آوردم به فرستادة تو که آن را فرستادی سپس پیامبر به او می‌گوید، بگو: ایمان آوردم به پیامبر تو که او را فرستادی).[[1307]](#footnote-1307)

**به دو گونه به حدیث اوّل جواب داده می‌شود:**

**صورت اوّل:**

سخن بر این اساس است و آن اینکه کسی که معنای لفظ را به غیر از زیادت و نقصان نقل کرد، صحیح است که گفته شود همچنانکه شنید آن را رساند. و بنابراین به کسی که چیزی را از زبانی به زبان دیگر ترجمه می‌کند و معنا را تغییر ندهد، همچنانکه شنیده است آن را رساند، دلالت می‏کند که مقصود از خبر آن است که معنا بدون لفظ انتقال می‌یابد، آنچه را که به عنوان خبر از تعلیل ذکر شد و آن اختلاف مردم در فقه است و آن در اختلاف معنا مؤثر می‌شود. اما الفاظ که مردم در قرار گرفتن بعضی در جای بعضی دیگر، اختلاف ندارند، پس فقیه و فقیه‏تر و غیرفقیه در تغییر معنا مؤثر نمی‌باشد.

**صورت دوم:**

این خبر به صراحت بر اجازه نقل خبر با معنا و بدون لفظ دلالت می‏کند، زیرا راویان این خبر خودشان آن را بر معنا روایت کرده‌‌اند و بعضی از آن‌ها می‌گویند: (رحم‌اللّه) در جایگاه (نضراللّه) می‌باشد و (من سمع) بدل از (امرأ سمع) می‌باشد و (مقالتی) بدل از (منا حدیثاً) و (بلغه) به جای (أداهُ) آمده است و روایت شده است که (فرب مبلغ افقه من مبلِّغ) یعنی چه بسا ابلاغ‌کننده فقیه‌تر از ابلاغ شده باشد به جای (فرب مبلغ اؤعی من سامع) یعنی چه بسا مبلغ اگاهتر از شنونده باشد آمده است، و الفاظ همسان این با ضمانت این خبر متغایر می‌باشد. ظاهراً نشان می‌دهد که این خبر بر معنا نقل شده است پس الفاظش مختلف است هرچند که معنایش یکی باشد. سپس حدیث به نفع ما حجت است نه بر علیه ما.[[1308]](#footnote-1308)

اما حدیث دوم در **لا و نبیک؛** در استدلال آن دیدگاهی است به احتمال اینکه این منع می‌باشد و در بودن آن الفاظ یادآوریها توافق دارند و در آن خصایص و اسراری است که قیاس در آن وارد نشده است پس محافظت بر لفظ نقل شده واجب است.[[1309]](#footnote-1309) یا شاید بخواهد دو صفت را در یک مکان واحد جمع کند و شکی نیست که پیامبر نبی مرسل است. پس او هنگامیکه این استفاده را تکمیل می‌کند و آن سخنش را وا می‌نهد: (و به فرستاده‌ای که فرستادی) و همچنین بلاغت بر عدم تکرار لفظ صفت واحد در آن اقتضا می‌کند که یکی زیاد می‌شود یا در معنا اختلاف پیدا می‌شود زیرا جبرئیل بر رسول تو وارد می‌شود و ملائکة دیگری که از انبیا نیستند[[1310]](#footnote-1310) بین دو حدیث که نشان داده شدند و با دلایلی ذکر شدند، تعارضی وجود ندارد و همة آن به نظر همة کسانی که مختار بوده‌اند داده شده است و اصل آن این است که، روایت حدیث به لفظ است بر فرض پذیرش آنچه که حدیث با آن نشان داده شد: خداوند امر را روشن نمود و حدیث نه و نبی تو و فرع آن مصالحه در روایت از لحاظ معنا برای عالم است با الفاظ و مدلولات بدون چیزهای دیگر و بنابراین آن دلایلی که ذکر شد شهادت می‌دهند و تعارضی ندارند.

حتی با پذیرش اینکه اصل روایت بر معنا استوار می‌باشد، نمی‌بینیم که روایت با معنی به نتایج بزرگی منتهی شود که داعیان کفر الحاد این را ادعا می‌کنند. زیرا اختلاف الفاظ احادیث تنها بوسیلة معنی به روایت باز نمی‌گردد، بلکه به رسول‎خدا بر می‌گردد که الفاظ ایشان به تعدد زمانها و مکانها و حوادث و احوال و شنوندگان و فتوا‌دهندگان و متخاصمان و متقاضیان و هم‏پیمانها و مبعوثان، مختلف می‌باشد، سپس الفاظ نبی در ایجاز و اطناب و تقدیم و تأخیر و زیادت و نقصان و بر حسب آنچه حال او و مقام او اقتضا کند، مختلف می‌باشد.[[1311]](#footnote-1311)

به عنوان مثال از بهترین اعمال می‌پرسد پس به هر سؤال‌کننده‌ای جوابی غیر از جواب خود می‌دهد. کسی که علمی نسبت به آن نداشته باشد شک می‌کند و می‌گوید این از باب تعارض است و یا به خاطر عدم کنترل راویان می‌باشد یا از آثار روایت به معنا می‌باشد و واقع امر آن است که رسول‎خدا دارای نفسی پاک بود پس به هر انسانی که مناسب آن سؤال باشد، جواب می‌دهد و آنچه را که برای او و برای مردم در همة مکانها یا در مکانی که در آن نظرخواهی شده، منفعت‌آور است، جواب می‏دهد.[[1312]](#footnote-1312)

و اختلاف احادیث اینگونه ارجاع داده می‌شود که همة آن از لحاظ نقل قول نیست و حتی آنچه در مورد اخبار از احوال نبی باشد زیاد هستد و اینکه آن اصلش نقل قول نیست ولی صحابه این سخن را ذکر نمی‌کنند بلکه می‌گویند: پیامبر اینچنین به ما امر کرد و یا اینچنین ما را نهی کرد و یا این چنین قضاوت فرمود. .. و همچنین از اینچنین گفتارهائی پر هستند و این دو صنف جای نزاع ندارند. و روایت بوسیله معنا در آن دو وارد نشده است و این سخن را صحابه می‌گویند. رسول‎خداچنین و چنان فرمود یا مانند آن و کسی که پیروی می‌کند از احادیثی که دو صحابی آن را روایت می‌کنند یا بیشتر دچار اختلاف می‌شوند به خاطر بعضی از الفاظ می‌باشد، این روشن می‌سازد که هنگامیکه صحابه قول پیامبر را حکایت نمودند اهمال نکردند ولی در میان آن‌ها کسانی کوشیدند که کلام را ادا کنند وبه همین سبب دچار تقدیم و تأخیر شدند یا کلمه‌ای را به مترادف آن تغییر دادند.[[1313]](#footnote-1313)

کسانی که گفته‌های راویان از تغییرات لفظ نبوی با نقدیم و تأخیر یا تبدیل کلمه به مترادف آن محکم نمودند و تصحیح کردند مانند ابن عمر که از عبید بن عُمیر[[1314]](#footnote-1314) نقل است که ابن عمر نشسته بود با پدرش و مغیره بن حکم ـ مردی از اهالی صنعا با آن‌ها بود ـ در این هنگام گفت که رسول‎خدا می‌فرماید: همانا منافق مانند گوسفندی است که بین دو آغل گوسفندان است.[[1315]](#footnote-1315) سپس عبداللّه بن عمر گفت: فرمودة رسول‎خدا اینچنین نمی‌باشد، آن مرد در جواب گفت: تو چیز دیگری غیر از این می‌دانی، می‌دانم که او فقط حق را می‌گوید و به کذب اعتماد نمی‌کند. سپس گفت: رسول‎خدا فرمود: مَثلِ منافق مانند گوسفند بین گوسفندان است. پس عبید بن عمیر گفت هر دو یکی است هیچکدام حرام را حلال نمی‌کند و حلال را حرام نمی‌کند و مضر نیست چیزی را مقدم یا مؤخر نمایی چون آن دو یکی هستند.[[1316]](#footnote-1316)

ابن عمر همچنین از مردی شنید که با حدیث به ارکان پنج‌گانه پاسخ می‌داد سپس بعضی از آن را مقدم و بعضی دیگر مؤخر نمود، ابن عمر با این روایت مخالفت کرد که از رسول‎خدا شنید ابن عمر به او گفت: روزة رمضان را در آخر آن‌ها قرار بده همچنانکه از رسول‎خدا شنیده‌ام.[[1317]](#footnote-1317)

خطیب با ذکر سند از سعد بن مسعود روایت می‌کند که می‌گوید: به مردی از اصحاب رسول‎خداگفته شد که آنچه بر توست چرا نمی‌گوئی همچنانکه فلانی و فلانی می‌گویند؟ سپس گفت: نمی‌دانم بجز آنچه شنیده بودم مانند آنچه شنیدند یا حاضر کردم مانند آنچه آن‌ها حاضر کردند و اما امر را بعد از آن از بین نمی‌برد و مردم متمسک می‌شوند پس من آنچه برایم کافیست یافتم و از ازدیاد و نقصان در حدیث رسول‎خدا اکراه دارند.[[1318]](#footnote-1318)

در دورة تابعین و پیروان تابعین پیوسته بسیاری از راویان، حدیث خدا را با لفظ و متن، می‌رسانند تا اینکه در مورد آن و حروف اعمش می‌گوید: این علم نزد یکی از اقوام بود زیرا که از آسمان آمد و دوست داشتند که یک واو یا الف یا دال را به آن بیافزایند.[[1319]](#footnote-1319) مالک ـ رحمه‌اللّه ـ در حدیث رسول‎خدا از افزودن باء و تاء و مانند آن پرهیز می‌کرد.[[1320]](#footnote-1320) امام مسلم: اعتماد کرد پس در صحیحش اختلاف راویان حتی در یک حرف از متن را مشخص نمود و چه بسا بعضی از آن در معنا تغییری حاصل نکردند و چه بسا در بعضی از آن‌ها اختلاف در معنی باشد ولی پنهان می‌ماند و کسی متوجه آن نمی‌شد، بجز کسانی که به این جایگاه علم داشته باشند و امام بخاری و ابوداود و شیخ آن‌ها امام احمد اینگونه در سلک او قدم نهادند.[[1321]](#footnote-1321) و مانند آن از ابو هریره روایت شده است که می‌گوید: رسول‎خدا‌ می‌فرماید: که اسلم و غفار و گروهی از مزینه و جهنیه در نزد خداوند بهتر است. ..، گفت: به حساب می‌آوری آن را گفت روز قیامت از أسد و غطفان و هوازن و تمیم[[1322]](#footnote-1322) و آنجا آرزوی او بر لفظ شنیداری شدت می‌گیرد و از تبدیل حرف مشدد به مخفف ابا کرد، از ام کلثوم دختر عقبه[[1323]](#footnote-1323)ل نقل شده که می‌گوید: دروغگو و کاذب بین مردم اصلح نمی‌باشد حتی اگر خیر یا منصوب خیر را بگوید.

حماد گفت این حدیث را از دو مرد شنیدم که یکی از آن دو گفت: که منصوب به خیر خفیف است و دیگری گفت: منصوب به خیر ثقیل می‌باشد.[[1324]](#footnote-1324)

شدیدتر از همه این‌ها بعضی از آن‌ها از تغییر در لحن نقل شده در کلام راوی صحابی یا تابعی پرهیز می‌کنند زیرا او اینگونه شنید پس استعمال حوث به جای حیث ایرادی ندارد[[1325]](#footnote-1325)، یا لغیت به جا لغوت[[1326]](#footnote-1326) و عوثاء السفر بدل از وعثائه[[1327]](#footnote-1327) باشد و از محمد بن سیرین اینگونه روایت شده است؛ او نادرست سخن می‌گفت همچنانکه راوی نادرست سخن می‌گوید.[[1328]](#footnote-1328)

سپس دید علما را که در این موضوع بین نادرست که معنی را دگرگون می‌کند و دیگری که آن را دگرگون نمی‌سازد تشخیص قائل شد، پس دیدند که او چاره‌ای جز تغییر سخن نادرست که معنا را فاسد می‌کند، ندارد و پاسخ حدیث را به درستی ضرورتاً دادند هنگامیکه راوی آن، با نشانه‌گذاری مخالفت کرد[[1329]](#footnote-1329) و همة این‌ها سخن داعیان فتنه و دروغ‌پردازان علم را ساقط می‌کند: روایت در معنا قاعدة ثابتی در روایت حدیث است[[1330]](#footnote-1330) و راویان در همة دورانها حدیث را با الفاظ نقل می‌کنند.[[1331]](#footnote-1331)

به خاطر آن همه می‌توانیم بگوئیم و مطمئن هستیم که: روایت با معنا، اثری در نبوت سنت و استدلال آن ندارد و نتایج بزرگی که داعیان کفر آن را ادعا می‌کنند به دست نمی‌آید زیرا آن قبل از فساد زبان عربی بود که صحابه با وحی زندگی کردند و با صاحب دین یعنی پیامبر اختلاط داشتند و بزرگان زبان‌شناس و عالمان شرع با آن‌ها بودند و آن را در هنگام ضرورت روایت می‌کردند[[1332]](#footnote-1332) و پشیمانی آن‌ها کم یا نادر بود و آن در بعضی از حروف عطف یا مفردات یا بعضی از جمله‌ها بود.[[1333]](#footnote-1333) و آن را با بعضی از عبارات که بر احتیاط و تقوا در روایاتشان به معنا دلالت دارد، مقید می‌کردند مانند سخن آنها: یا همچنانکه گفت یا همچنانکه نقل کرد یا مانند آن و یا شبیه به آن.[[1334]](#footnote-1334)

استاد محمد اسد می‌گوید، صدها نفر از صحابه تمام قرآن کریم را از حفظ بودند در حالیکه با لفظ آن بیگانه بودند و اندک آشنائی با رسم آن نداشتند و بدون شک این کار برای آن‌ها ممکن شد و تابعین بعد از آن‌ها سخنان رسول را از حفظ می‌خواندند همچنانکه قرآن را حفظ کردند، بدون اینکه بر احادیث بیافزایند و یا چیزی از آن کم کنند. محدثین روایت می‌کنند که حدیث صحیح در یک معنا روایت شده است و اما با اسناد مختلف و مستقل روایت شدند.[[1335]](#footnote-1335)

استدلال به سنت و استشهاد به آن در قواعد نحوی و زبانی (لغوی):

بر طبق آنچه که گذشت فهمیدیم که اصل در روایت حدیث روایت به لفظ می‌باشد و این در زمان نبی و در زمان صحابه و تابعین هم و حتی بعد از آن تا زمان تدوین رسمی سنت یک اصل بوده است. و فرع مصالحه‌کردن در روایت با معنا برای عالم با الفاظ و مدلولالت آن بود، همچنانکه دانستیم چگونه در روایت به لفظ سخت‌گیری کردند و بر کسی که لفظ نبوی را مقدم یا مؤخر می‌نمود و یا آن را به مترادفش تغییر می‌داد، اعتراض کردند و حتی سقوط یکی از آن‌ها از آسمان که دوست داشت به حدیث یک واو یا الف یا دال را بر آن بیافزاید و در محافظت بر لفظ نبوی سخت‌گیری کردند و بعضی از آن‌ها در تغییر حرف مشدد به مخفف و یا برعکس خودداری کردند و حتی بعضی از آن‌ها در تغییر سخن بزرگشان مادامیکه آن را می‌شنیدند، خودداری کردند، حتی هنگامیکه راوی در دو لفظ شک می‌کرد همگی آن‌ها همچنانکه در حدیث آمده است شک می‌کردند: آیا چیزی که مردم را در آتش واژگون بر صورتشان و بینی‌اشان می‌اندازد بجز حرفهائی که بر زبان می‌آورند، می‌کارند.[[1336]](#footnote-1336)

این چنین راویان سنت سخن نبی را حفظ نمودند تا اینکه سنت مصطفی را به ما سالم و بدون تحریف و تبدیل برسانند.

بله سنت مطهر با لفظ نبی به ما رسید به لفظ شیواترین زبانی که در زبان عرب شناخته شده می‌باشد و پژوهشگران آن را از بیان بشری دانستند که ابوحیان در مورد بلاغت سنت می‌گوید: و دوّمین راه سنت رسول‎خدامی‌باشد که راه آشکار و ستارة درخشان و رهبر نصیحتگو و علم منصوب و امر مورد مقصود می‌باشد و در بیان دارای غایت و در برهان دارای نهایت می‌باشد و برای دشمن سهمناک و برای جمیع بشر قدرت می‌باشد.[[1337]](#footnote-1337) به خاطر آن استدلال به حدیث در لغت و نحو امری طبیعی می‌باشد و مانعان در عدم استدلال به آن ادعا کردند که آن به معنا روایت شده است و نمی‌توانیم به طور قطع آن را لفظ نبی بدانیم[[1338]](#footnote-1338) و این ادعا آنچه را که قبلاً ذکر کرده‌اند، از بین می‌برد و روشن می‌سازد که روایت حدیث در اصل به صورت لفظ می‌باشد و فرع مصلحت دانستن در روایت آن به معنا برای عالم با الفاظ و مدلولات آن می‌باشد و لفظ او در این حالت حجت و دلیل می‌باشد، لفظ او در این حالت حجت و دلیل می‌باشد، برای چه نباشد و علمای زبان هنگامیکه زبان عربی شیوا و به دور از خطا و اشتباهات دستوری را جمع‌آوری کردند به میان بادیه‌نشینان می‌رفتند و لغتهای فصیح را از آن‌ها می‌گرفتند و همچنین از عالمان بادیه‌نشین که به فصاحت مشهور بودند مانند قریش و تمیم و هذیل و أسید و غیره. .. به انتخاب فصحاء توجه می‌کردند و فقط از کسی حدیث می‌گرفتند که به فصاحت او اعتماد کنند و در اختلاط او با غیر عرب شک نکنند و در هر دوره‌ای عده‌ای از عالمان را تعیین می‌کردند که فقط از او زبان را اخذ کنند مانند عصر جاهلی و صدر اسلام و بنی‌امیه حتی در قرن دوّم هجری و به آنچه که بعد از آن در شعر و نثر عرب می‌آمد، توجه نمی‌کردند و مستدل بودن آن را معتبر نمی‌دانستند.[[1339]](#footnote-1339) همة این‌ها بر راویان سنت و احادیث روایت شده منطبق می‌شد زیرا روایت‌کردن با معنا در قرن اوّل و قبل از فساد زبان عربی بود و در تنگنا و محدودیت بودند، این وقتی بود که در آن نوشته‌های زیادی از صحابه در زمان نبوت و بعد از آن وجود داشت و همچنین نوشته‌های تابعین بعد از آن‌ها حتی تا زمان تدوین رسمی سنت در قرن اوّل و ترجیح می‌دادند که در تدوینات دست اوّل خود لفظ سخن نبی باشد. پس لفظ به مترادف آن تعبیر یافت و عربی فصیح تغییر یافت و محتاج کلام عادی شد و همچنانکه ابن صلاح می‌گوید: هنگامیکه سنت مطهر تدوین شد از روایت به معنا منع شد و لفظ تدوین شده بدون اختلاف تغییر یافت.[[1340]](#footnote-1340)

دکتر محمد صباغ می‌گوید: چه بسا این از خصوصیات حدیث باشد که آن از بهترین حالت در بسیاری از اشعار و ابیات می‌باشد که علمای نحو به آن پناه می‌برند و کتاب‌هایشان مملو از آن است و بعضی از آن‌ها نسبت داده شده‌اند و در موارد دیگر شک‌برانگیز یا مجهول که گوینده آن را نمی‌شناسد.[[1341]](#footnote-1341)

استاد سعید افغانی می‌گوید: ضبط و دقت و آزادی که در روایات حدیث است علمای نحو و زبانشناسان عرب با احتجاج به بعضی از آن، آراسته نمی‌گردد.[[1342]](#footnote-1342) پس مراد از نقل قواعد زبان و نحو در حدیث رسول‎خدا غلبه ظن است و آنچه بر ظن غلبه می‌شود این است که لفظ حدیث تغییر نکرده باشد.[[1343]](#footnote-1343)

اما آنچه که از وقوع اشتباهات دستوری در بعضی از احادیث به دلیل گنگی بعضی از راویان ادعا می‌کنند[[1344]](#footnote-1344) که وقوع آن خیلی کم اتفاق افتاده است که حکمی بر آن وجود ندارد و این برای یک نفر حجت نمی‌باشد و درست نیست که آن را به خاطر استدلال به حدیث صحیح منع کنند،[[1345]](#footnote-1345) آیا عاقل استدلال به قرآن را به خاطر اینکه مردم در خواندن آن اشتباه کنند، منع می‌کند؟! و این اشتباهات در متونی دیگر غیر از متون سنت هم موجود می‌باشد که علمای نحو در شعر و نثر به آن اعتماد می‌کنند و به رغم آن پذیرفته می‌شود زیرا نکتة اساسی این عصر اشتباه دستوری افراد نبود. و هیچ کس این را نمی‌گوید که او در زبان و نحو به آن دو احتیاج ندارد.[[1346]](#footnote-1346) پس آنچه را که آن‌ها در اشتباه احادیث صحیح ذکر کردند اشتباه نمی‌باشد و همانا آن لغتی از لغات عرب می‌باشد و علما از اشتباه در حدیث به شدت دوری گزیدند و بعضی از آن‌ها حدیث غلط را کذب به زبان پیامبر می‌دانند، اصمعی می‌گوید:[[1347]](#footnote-1347) آنچه طالبان علم را می‌ترساند من هم از آن می‌ترسم که نحو را ندانند و آن را وارد جمله نمایند و رسول می‌فرماید: کسی که به عمد بر زبان من کذب ببندد جایگاه او در آتش خواهد بود.[[1348]](#footnote-1348) زیرا که آن اشتباه نمی‌باشد و چه بسا که به اشتباه از او روایت شود[[1349]](#footnote-1349) و بر او دروغ و کذب بسته شود.[[1350]](#footnote-1350) اما آنچه را که ادعا کردند اینکه هیچ کدام از عالمان نحوی متقدم در کتاب‌هایشان به حدیث استدلال نکردند.[[1351]](#footnote-1351) پس این اگر صحیح باشد همچنانکه دکتر محمود فجال می‌گوید: معنای آن این نیست که آن‌ها مجاز نمی‌دانستند که به آن استشهاد کنند هنگامیکه عدم استدلال آن‌ها به حدیث و عدم صحت استدلال، لازم نباشد، پس هنگامیکه کتاب سیبویه به نام الکتاب را می‌خوانیم، نمی‌یابیم کلامی را که حتی یکبار آن را به نبی برساند و در الکتاب متون فراوانی موافق احادیث نبوی هستند. .. ولی سیبویه استشهاد نمی‌کند به آن که این احادیث نبی حتی از کلام عرب می‌باشد.

سیبویه در کتابش می‌گوید:[[1352]](#footnote-1352) هر انسانی بر فطرتی متولد می‌شود و این پدر و مادرش هستند که او را یهودی یا نصرانی می‌کنند،[[1353]](#footnote-1353) ببین چگونه سخنش را از عرب می‌گیرد که به سخن آن‌ها استدلال می‌کند.[[1354]](#footnote-1354) دکتر محمود فجال می‌گوید: عدم استدلال بعضی از آن‌ها به حدیث، بر اینکه آن از پیامبر است به این معنا نیست که آن‌ها اجازه نمی‌دهند که در آن استدلال شود و این یعنی اینکه در این علم مهارت دقیق ندارند و آن علم روایت حدیث و درایت در آن می‌باشد زیرا تحصیل آن نیاز به آسایش و مدت زمان دارد و همچنین یعنی نبودن تعاطی آن‌ها.[[1355]](#footnote-1355)

اما ابن مالک در علم حدیث استاد بود علاوه بر آن‌ها در علم عربی هم استاد بود و به این دلیل است که او به حدیث استشهاد می‌کرد.

صلاح صفدی می‌گوید: ابن مالک اطلاع فراوانی در حدیث داشت و بیشتر آن را به قرآن استشهاد می‌نمود و در علم حدیث کسی معادل او وجود نداشت و همچنین در اشعار عرب هم بی‌همتا بود.[[1356]](#footnote-1356)

پیشینیان این قضیه را ایجاد نکردند و بر سر مبدأ استدلال به حدیث مباحثه و مشاجره نکردند و آنگاه آشکارا استشهاد به آن را رد نکردند و وقتی که متأخرین خطای گذشتگان را ملاحظه کردند نتیجه گرفتند که آن‌ها به حدیث استشهاد نکردند سپس بنا را بر این نهادند که آن‌ها استشهاد را رد کردند و بعداً کوشید آن را به حالت تعلل درآورند. بنابراین متأخرین هنگامیکه عدم پذیرش نحویان قدیمی را در استشهاد به حدیث رها کردند، اشتباه کردند و آن‌ها واهمه داشتند هنگامیکه به رد استشهاد و حدیث آن‌ها شک کردند و در این هنگام راه آن‌ها را در پیش گرفتند. ابن ضائع و أباحیان از جمله کسانی بودند که این قضیه اشتباه را شیوع دادند و علمای دیگر آن را از این دو نفر گرفتند، بدون اینکه در اعتماد به این دو نفر دقت کنند یا تحقیقی انجام دهند و شاید منشأ این فکر اشتباه این باشد که قدما در استشهاد به حدیث ساکت ماندند و به دخول معنای عام سخنان فصحای عرب اکتفا کردند سپس هنگامیکه کسانی بعد از آن‌ها آمدند و این فکر را تدوین نمودند آن را می‌فهمیدند و حدیث نبوی را به متن مستقل مختص نکردند و هنگامیکه ابن ضائع و ابوحیان آمدند متن مستقلی را نیافتند که حدیث را از منابع استدلال به حساب آورند و شک کردند که چرا قدما به آن استشهاد ننموده‌اند و این شک را به عنوان یک حقیقت واقعی مسجل نمودند و کسانی که بعد از آن‌ها آمدند بدون دقت از آن‌ها نقل کردند و بدون تحقیق از آن‌ها پیروی نمودند. این فرضیه تأیید می‌کند که سیوطی از قول نویسنده ثمار الصناعه استنباط می‌کند که: (نحو علمی است که با قیاس و استقراء از کتاب خدا و کلام فصحاء عرب استنباط می‌شود) که علمای نحو به حدیث استشهاد نمی‌کردند و بر آن خرده گرفتند و به گفته او: از آن جلوگیری کردند و حدیث را ذکر نکردند.[[1357]](#footnote-1357)

دکتر محمود فجال می‌گوید: دلایل فراوانی حمل بر شک، در صحت آنچه از خودداری استشهاد به حدیث به قدما نسبت داده شده‌اند، وجود دارد و این از دلایلی است که نزدیک بود منجر به عدم استشهاد به حدیث شود قواعدشان را بر آن بنا نهادند و به صورت یکسان به زبان یا نحو یا هر دو با هم مشغول بودند. بنابراین آنگونه که متأخران ادعا می‌کنند، حتی محقق تیزبین هم نمی‌تواند سالم باشد. و سند آن چیزی است که در زیر می‏آید:

**اولاً:** احادیث از نظر سند از بسیاری از اشعار عرب که نقل می‌شوند، صحیحتر هستند. بنابراین فیومی بعد از استشهاد به حدیث «فأثنوا عليه شراً» می‌گوید: شر را بر صحت اطلاق ثناء بر ذکر شر ستودند[[1358]](#footnote-1358)، می‌گوید: این عدالت قانونمند از فصحاء عرب و حتی فصیح‌ترین آن‌ها نقل شده است، پس مطمئن‌ترین کسانی که اهل لغت نقل کردند، بودند؛ پس آن‌ها در نقل به یکی اکتفا کردند و در حالیکه او را نمی‌شناختند.[[1359]](#footnote-1359)

**ثانیاً:** محدثان کسانی که روایت به معنا را قانونی می‌دانستند در مورد راوی قید کردند که باید به همة حقایق زبان احاطه داشته باشد و در غیر این صورت روایت به معنا از او جایز نیست. راویان که روایت به معنا را مجاز می‌شمارند، اعتراف نمودند که روایت به لفظ اولی‌تر است و نقل به معنا را فقط در حالتی که در کتاب‌ها تدوین نشده باشد و یا در حالت ضرورت مجاز می‌شمارند.[[1360]](#footnote-1360) و ثابت کردند که بسیاری از راویان در صدر اوّلیه اسلام کتاب‌هائی داشتند که روایت را به آن‌ها ارجاع می‌دادند. و بدون شک کتابت حدیث در روایت‌ کردن آن به لفظ کمک می‌کند و همچنین آن را با روشنی قلب حفظ نمودند و آن را از اختلاط غلط یا تحریف دور نگه داشتند.

**ثالثاً:** بسیاری از احادیث در صدر اوّل اسلام قبل از فساد و تباهی زبان تدوین شدند به دست مردانی که در زبان عرب به گفته‌های آن‌ها استدلال می‌کنند پس کسی که تغییر در کلامش اثبات شود، چگونه ممکن است که به کلامش استدلال شود. پس در نهایت تبدیل و تغییر لفظ استدلال به آن و به همچنین به الفاظ دیگر، صحیح می‌باشد.[[1361]](#footnote-1361)

**رابعاً:** زبانشناسان به خاطر استدلال بر معانی کلمات عربی، به حدیث در زبان استدلال کردند و آن چیزی است که سهیلی به آن پرداخت و می‌گوید: هیچ کس از علمای عرب را نمی‌شناسم که مخالف این مسأله باشد به جز آنچه را که شیخ ابوحیان در شرح تسهیل و ابو حسن بن ضائع در شرح جمل و پیرو این دو نفر (امام سیوطی)، ابراز داشته‌اند.[[1362]](#footnote-1362)

دکتر صبحی صالح می‌گوید که عدم استدلال عالمان نحو متقدم به حدیث توجیهی دارد و می‌گوید: پس آن درست است که عودت دادند به اینکه حدیث را نوشتند و در آن هنگام آن را به وفور به چیزی اختصاص ندادند و اگر آن نبود استشهاد به آن را بدون اشعار کوتاه می‌کردند و متأخران این را تلافی نمودند و همیشه در معجم‌هایشان به احادیث رسول‎خدا استدلال می‌کردند که علم الفاظ را شامل می‌‌شد که فصیح‌ترین آن دارای شرح و شواهد بودند همچنانکه در تهذیب أزهری و صحاح جوهری و مقایس ابن فارس و فائق زمخشری و غیره. .. آمده است.[[1363]](#footnote-1363)

همگی بر این امر نظر دارند که ابن مالک در کتابش به نام شواهد التوضیح و التصحیح لِمشکلات الجامع الصحیح به اوج رسید، او احادیثی را که دارای إعراب بودند به کار گرفت و آن را به گونه‌ای ذکر کرد که عربی فصیح مجذوب آن شود.[[1364]](#footnote-1364) بلکه ابن ضائع و أبا حیان در رأس کسانی بودند که استشهاد به حدیث را نپذیرفتند و کتاب‌هایشان از بعضی از احادیث خالی می‌باشد و ابن طیب فارسی این را یادآوری می‌کند و می‌گوید: بلکه استشهاد به حدیث را بارها در خود کلام أباحیان دیدم و به خصوص در مسائل صرف، البته او آن را در هر حال در اجتهاد، تکیه‌گاه نمی‌کرد.[[1365]](#footnote-1365)

استاد سعید افغانی می‌گوید: و بیشترین شک این است که کسی به حدیث متقدمین استشهاد نمی‌کند، اگر تا زمانی که بین مردم ثمرة علمای حدیث از روایت و درایت متداول باشد، تأخیر کنند بعد از قرآن کریم در استدلال به آن کوتاهی کرده‌اند و هرگز به اشعار و اخباری که شک‌برانگیز باشد توجه نکردند و در این هنگام با موازین فن، حدیث علمی دقیق را وزن کردند.[[1366]](#footnote-1366)

ممکن است که ما تصمیم مجمع زبان عربی در مصر که سخن قابل اعتمادی دربارة استدلال به حدیث در زبان و نحو دارند را به حساب آوریم و این تصمیم آن است که: عرب کسانی هستند که به عربیت خود اعتماد دارند و به کلام خود استشهاد می‌کنند و آن‌ها همان عرب‌های مصر در اواخر قرن دوّم و عربهای بادیه‌نشین جزیره‌العرب اواخر قرن چهارم می‌باشند.[[1367]](#footnote-1367)

همچنین نظر مجمع استدلال به انواع احادیث، اختلاف به استدلال آن را در زبان روشن نمی‌سازد و آن این است که این احادیث در صدر اوّلیه تدوین شدند مانند کتب اصول شش‌گانه و قبل از آن که به صورت زیر به آن استدلال نمودند:

الف: احادیث متواتر و مشهور.

ب: احادیثی که الفاظش در عبارات به کار می‌رود.

ج: احادیثی که از جوامع کلام به حساب می‌آیند.

د: نوشته‌های نبی و معاهداتش.

ه‍: احادیثی که روایت شده‌اند و رسول می‌فرمود که به همة اقوام ابلاغ کنند.

و: احادیثی که فصحاء عرب آن‌ها را تدوین نمودند.[[1368]](#footnote-1368)

ز: احادیثی که از مردانی روایت شد که رایت به معنا را مجاز نمی‌شمردند مانند قاسم بن محمد و رجاء بن حیوه و ابن سیرین.

ح: احادیث روایت شده از راه‌های متعدد که الفاظشان یکی است.[[1369]](#footnote-1369)

استاد جواد ریاض بعد از نقل تصمیم آن مجمع زبان می‌گوید: ما می‌توانیم به احادیث صحیح به صورت کلی اعتماد کنیم در بعضی از قواعد نحو که رسول‎خدابه وسیلة آن سخن گفته است که موافق یکی از زبانهای عرب می‌باشد حتی اگر مخالف نظر همة علمای نحو باشد. زیرا سخن رسول‎خدا در تصحیح گفته‌های ما حجتی به حساب می‌آید همچنانکه در تصحیح اعمال ما هم حجت به حساب می‌آید و آنچه را که آن‌ها آن را اشتباه در احادیث صحیح نامیدند، اشتباه نمی‌باشد، بلکه آن زبانی از زبانهای عرب می‌باشد. مانند آنچه که از انس از نبی روایت شده که او از نوشیدن به صورت ایستاده نهی می‌کند، گفت خار مغیلان است، پس ما گفتیم خوردنی است، گفت: آن بدتر و خبیث‌تر است.[[1370]](#footnote-1370)

در حدیث دیگری می‌گوید: به آن کس قسم که جانم به دست اوست که آنان بهتر از اینان هستند.[[1371]](#footnote-1371) بر این اساس نزد زبانشناسان مشهور است که آن‌ها لفظ أَشُرَّ و أَخْیَرَ را انکار می‌کنند و می‌گویند خیر و شر بدون الف صحیح‌تر هستند، همچنانکه خدای تعالی می‌فرماید:

﴿أَصۡحَٰبُ ٱلۡجَنَّةِ يَوۡمَئِذٍ خَيۡرٞ مُّسۡتَقَرّٗا وَأَحۡسَنُ مَقِيلٗا ٢٤﴾ [الفرقان: 24].

«اهل بهشت در آن روز هستند و مقری بهتر و آرامش و خوابگاهی نیکوتر خواهند داشت».

و باز می‌فرماید:

﴿أُوْلَٰٓئِكَ شَرّٞ مَّكَانٗا وَأَضَلُّ سَبِيلٗا ٣٤﴾ [الفرقان: 34].

«به بدترین مکان شناخته و سخت‌ترین راه ضلالت یافته‌اند».

اما انکار آن‌ها را که لفظ أشَر و أَخیرَ همچنین صحیح است قبول ندارند و آن عربی فصحیح می‌باشد که زبانی از زبانهای عرب می‌باشد و اما استعمال و کاربرد آن کم می‌باشد و آنگاه انکار این زبان یا رد آن را قبول نمی‌کنند مادامیکه در احادیث صحیح تکرار شوند و مانند آن یافت می‌شود که نزد زبان‌شناسان معروف نمی‌باشد و در قواعد آن‌ها کاربرد دارد زیرا علمای نحو، همچنانکه امام نووی می‌گوید، احاطه قطعی به جمیع کلمات عربی ندارند همچنانکه معروف است بعضی از آن‌ها آنچه را که از غیر عرب نقل می‌کنند، منع می‌کنند.[[1372]](#footnote-1372)

اینجا قول رسول روشن می‌سازد که أَشرَّ و أَخیرَ صحیح هستند حتی اگر مخالف نظر همة علمای نحو باشد، پس استدلال به حدیث صحیح اولی‌تر است.[[1373]](#footnote-1373)

اما در آخر به نتیجه نمی‌رسیم مگر به قضیه استدلال با معیاری که ابداً خطا نمی‌کند، پاسخ دهیم و آن معیار فصاحت و صفا و سلامت از فساد می‌باشد و کسی که ضعف بر او غلبه کرده باشد و سخنش با گنگی اختلاط کرده باشد به حدیث و چیزهای دیگر استدلال نمی‌کند و ضعف در لفظ او سرایت نموده و چه بسا مقامش تعالی یابد. این معیار دقیق ـ اگر زبانشناسان متقدم آن را در وقت روشنی می‌شناختند ـ ضامن استحکام زبان و اصول نحو بر حمایتهای ثابت و قوی می‌شد و ثمره‌های آن اصول در کتاب‌های نتایج در مورد علم نحو با شواهدی چیده شد. مانند نتایج ابن مالک و ابن هشام، که از رجال و بزرگان متأخر در علم نحو بودند.[[1374]](#footnote-1374) و روش آن‌ها اصل محکم و صحیحی بود و آن چیزی بود که همة علمای لغت آن را اخذ کردند و معاجمشان از آن پر شد و آن را با حدیث به ارث گذاشتند و اینچنین کتاب‌های بزرگان نحو نوشته شدند مانند ابن فارس و ابن جنی و ابن بری و سهیلی. حتی ابن طیب می‌گوید: هیچ کس از علمای زبان را که مخالف این مسأله باشد نمی‌شناسم به جز شیخ ابوحیان در سال 745 ه‍. در شرح تسهیل و ابوحسن بن ضائع در سال 680 ه‍. در شرح جمل و پیرو این دو نفر امام سیوطی.[[1375]](#footnote-1375)

و حق آن بود که امام مالک گفت نه آنچه را که ابوحیان گفت و سخن ابن ضائع سخنی تباه است.[[1376]](#footnote-1376)

و آنچه را که در مقام از استدلال به آن استدلال نمودند، ضعفش بر شما آشکار شد زیرا در آن تعلل کردند به گونه‌ای دقیق و از کسانی ضبط کردند که خودشان در شعر و نثر به آن‌ها استدلال کردند.[[1377]](#footnote-1377)

چهارم: این شبهه که جعل و کثرت جاعلان در حدیث است که اعتماد به سنت نبوی را ضعیف کرده‌است

بررسی این شک و پیروان آن

دشمنان سنت مطهر از غلوکنندگان شیعه و مستشرقان و پیروان آن‌ها از جمله دروغ‌پردازان بی‌دین ادعا کردند که از آثار تأخیر تدوین حدیث بعد از سدة اوّل هجری این بود که ابواب روایت گشوده شد و جعل بی‌قاعده و قانون وارد اسلام شد تا زمان فتنة عثمان بن عفان، تا اینکه دهها هزار حدیث جعلی نقل شد و پیوسته بسیاری از آن‌ها در شرق و غرب سرزمینهای اسلامی پخش شدند و به صحت احادیث ضعیف اعتماد شد و هیچ انسانی به نقل سنت نبوی اطمینان نمی‌کرد.[[1378]](#footnote-1378)

این خلاصه‌ای از شبهه آن‌ها بود که بر مستدل بودن سنت مطهر و سرچشمة شریعت افترا زدند و همچنین به پرچمداران عدالت اسلامی در طول سه قرن که پیامبر آن‌ها را از بهترین صحابه می‌نامید و تابعین آن‌ها که در احسان از بزرگان مسلمان بودند و به محدثین و فقها هم افترا زدند.

با این شبهه به مستدل بودن سنت افترا وارد کردند و از جمله این افراد آقای گلدزیهر است، که بت بزرگ مستشرقان به شمار می‌آید می‌گوید: (قسمت بزرگ حدیث نتیجه تطور دینی و سیاسی و اجتماعی اسلام در قرن اوّل و دوّم می‌باشد و صحیح نیست که گفته می‌شود که سندی برای اسلام از زمان اوّلیه اسلام می‌باشد. این از آثار تلاش مسلمانان در عصر تکامل بود و سایر مستشرقین در این راه از او پیروی کردند و[[1379]](#footnote-1379) همچنین پیروان آن‌ها یعنی داعیان فتنه و دروغ‌پردازان علم در میان مسلمانان از او پیروی کردند در این میان سخن احمد صبحی منصور را می‌آوریم که می‌گوید: مسلمانان به جای اینکه به قرآن و منهج عقلی آن مشغول شوند، آن‌ها قرنهائی را در تألیف روایات و اختلاف دربارة آن تباه کردند و همچنین به تألیف خرافات و تحقیق در آن پرداختند[[1380]](#footnote-1380) و همچنین دوباره می‌گوید:. .. زیرا آن روایاتی که از زمانهای گذشته بیان می‌شود و فرهنگ آن‌ها که آشکار کردن آن در زمان ما برای اسلام ضرر دارد و علاوه بر آن مجموعه کذبهائی که خداوند آن را بر سلطان نازل کرد[[1381]](#footnote-1381)، پس تأمل کنید و ببینید که آیا در معنای سخن گلدزیهر و احمد صبحی در دلایل جعل حدیث تفاوتی هست؟ دشمنان اسلام به عدالت پرچمداران اسلام از صحابه رسول‎خدا و بزرگان مسلمان و فقها و محدثین، افترا زدند.

1. صحابة عادل و معتمد را به کذب بر رسول‎خدا متهم نمودند و گفتند که بعضی از آن‌ها، بعضی دیگر را تکذیب می‌کنند و در امر خلافت بر همدیگر سبقت جستند و به دسته‌ها و احزاب گوناگونی تقسیم شدند و هر حزبی برای خود در امر حدیث جایگاهی در نظر می‌گرفت و حدیث نبی را جعل می‌کرد و می‌گفتند که این کار در زمان اموی و عباسی شدت گرفت، هنگامیکه این اکاذیب به احادیث تبدیل شدند و تدوین آن‌ها در دوران عباسی در ضمن کتاب‌های صحاح حدیث کامل شد.[[1382]](#footnote-1382)
2. بزرگان مسلمان و معتمد از محدثین و فقهاء را به اینکه حکام و سلاطین به آن‌ها انفاق کرده‌‌اند، متهم نمودند و می‌گفتند که اینان سرباز سلاطین شده‌اند و احادیث برای آن‌ها وضع و جعل می‌کنند تا سلطنت و پادشاهی آن‌ها ثابت شود و علمای مسلمان تا این دوره به این طریق رفته‌اند. در این مورد نیازی عزالدین می‌گوید: سلطان (معاویه)[[1383]](#footnote-1383) علمای حدیث و رجال دین را به کار می‌گرفت به خاطر اقناع امتش که نظر عمومی و نقطه نظر دائمی بود، پس همة آن‌ها به حرف سلطان عمل می‌کردند او در مقابل به آن‌ها پاداش می‌داد و آن‌ها اوامر او را اجرا می‌کردند (بنابراین آن‌ها را در این کتاب سربازان سلطان می‌نامیم زیرا آن‌ها اوامر را می‌گرفتند و آن اوامر را اطاعت می‌کردند)[[1384]](#footnote-1384)

و در جائی دیگر می‌گوید: و سربازان سلطان احادیثی را که جعل کرده بودند، و به ظلم آن را به رسول‎خدا نسبت دادند، بکار گرفتند تا آن را به سلطان وصل می‌کردند و می‌خواستند امت مطیع کمترین تکالیف ممکنه شوند.[[1385]](#footnote-1385)

این کذب تردیدی است به آنچه که گلدزیهر در مورد عقیده و شریعت اسلام می‌گوید، او می‌گوید: نمی‌توانیم احادیث جعلی را به تنهائی به نسلهای متأخر ارجاع دهیم بلکه در این مورد احادیثی هست که برچسب قدیم بر آن‌هاست یا پیامبر آن را فرموده است یا به آن عمل کرده و کارهای رجال گذشته می‌باشد. .. به حق که هر فکری و هر حزبی و هر پیرو مذهبی می‌تواند نظرشان را به این شکل محکم کنند و مخالف او به این مسلک می‌رود بنابراین در دایرة عبادات یا عقاید یا قوانین فقهی یا سیاسی، مذهب یا آکادمی را نمی‏یابد که نظرش را با حدیثی یا چند حدیث تقویت نکند، ظاهراٌ هیچ چیز دامن آن را نیالود و نمی‌آلاید.[[1386]](#footnote-1386)

و همین دروغ را حسین احمد امین در کتابش به نام دلیل المسلم الحزین رد می‌کند و می‌گوید: برای تأیید هر نظری به فقهاء و علماء پناه بردند و آن را صالح و مطلوب روایت کردند و به پیامبر تقدیم می‌کنند.[[1387]](#footnote-1387)

احمد امین در رد آن آورده است و در فجر اسلام می‌گوید: نمی‌توانی شاخه‌های فقهی مورد اختلافی را ببینی مگر حدیثی که این را تأیید کند و حدیث دیگری آن را تأیید کند.[[1388]](#footnote-1388)

احمد صبحی در رد آنچه احمد امین در دفاع از حلال بودن ازدواج موقت می‌آورد، می‌گوید: و آنچه را که علامه احمد امین در کتاب فجر الأسلام برای ما ذکر می‌کند. این است که اختلافات فقهی از مهمترین دلایل ایجاد احادیث بود.[[1389]](#footnote-1389)

همچنین می‌گوید: هر آنچه را که بزرگان گذشته نوشتند (یعنی آنچه که در کتاب‌های سنت مطهر تدوین کرده‌اند) اصل دین نیست و همانا آن نظری دینی است که احتمال خطا و صواب را دارد.[[1390]](#footnote-1390)

در رد آن یکی از غالیان شیعه به نام علی شهرستانی در کتابش به نام (منع تدوین حدیث، دلایل و نتایج) می‌گوید:

سنت متداول امروزه سنت رسول‎خدا نیست بلکه آن سنت مردانی است که از ابواب و مفردات عظیم آن هستند[[1391]](#footnote-1391)، و در جای دیگر سنت مطهر را به فقه الرجال توصیف کرده است.[[1392]](#footnote-1392)

جواب این شبهه که جعل و کثرت جاعلان حدیث، اعتماد به سنت نبوی را کم کرده است

مقدمه

جاعلان و کاذبان سخن را آراسته و آن را به نبی نسبت دادند ولی امر به اینجا ختم نشد که پیروان این شبهه آن را در سر داشتند و باعث ایجاد وسواس در جانها شدند و در دریافت این حقایق خود را به جهالت زدند که زندگی اسلامی چنانچه متعلق به سنت نبوی باشد بواسطه آن بزرگی و عظمت می‌یابد. تعداد زیادی از راویان معتمد و عادل از آن جانبداری کردند و تعداد زیادی از علما که حدیث رسول‎خدا را با محدودة قدرتمندی که تهمت‌زنندگان را به نفوذ در آن مجبور می‌کند، در برگرفتند.

آن محدثان به وسعت اطلاع آن‌ها و نفوذ بصیرتشان و کوشش و پافشاری آن‌ها که جاعلان می‌شناختند، توانائی داشتند که دافعه‌ها و مقاصدشان را دنبال کنند و بر هر چیزی که به رسول‎خدا بر طریق جعل و کذب و افترا نسبت داده شده است، انگشت بگذارند. آن جاعلان عزم خود را جزم کرده‌اند که حدیث نبوی را آنچنانکه می‌خواهند نابود کنند و میدان را برای آن‌ها ترک نمی‌کنند زیرا بین روایان معتمد و عادل بدون اینکه خود بدانند، کذب را می‌گنجانند. علمای معتمد و محدثین در این راه به چیزهائی نزد جاعلان دست یافتند پس برای آن‌ها حصار فکری و علمی و عملی کشیدند و مشخص نمودند و روش‌ها و اهداف و دافعه‌های آن‌ها را کشف کردند و آن‌ها را به صورت تک به تک ذکر کردند و حکم دین در همة آن‌ها را روشن نمودند[[1393]](#footnote-1393)، کما اینکه حکام و امرا آن‌ها را از حدیث گفتن منع کردند و همچنین ضعیف و صحیح و جعلی را مشخص نمودند سپس هر کدام را جداگانه تدوین کردند و این برای سنت مزیتی بود که هیچ علمی از علوم به پای آن نمی‌رسد اما دشمنان اسلام این مزیت را برای آن عیب پنداشتند! به زعم آن‌ها احادیث جعلی در سنت بی‌آنکه تشخیص داده شوند، یافت می‌شوند.[[1394]](#footnote-1394)

هنگامیکه علمای قدیم و جدید مباحث خود را در باب حدیث جعلی گشودند و همچنین در مورد شروع آن و دلایل آن و حکم روایت آن و قانون شناخت آن و مشهورترین نوشته در این مورد، سخن گفتند و در این مورد بی‌نهایت نوشتند ـ حتی صحیح است که گفته شود: نویسندگان در این مورد خیلی زیاد نوشتند اما ما خلاصه‌ای از این مباحث را ذکر می‌کنیم و می‌خواهیم تلاش علمای حدیث را در برابر حرکت جعل و جاعلان بیان کنیم و در مورد پرده دری‌های آن‌ها که سنت مطهر نبوی از دست بهتانهای آن‌ها جان سالم به در برد، سخن بگوییم.

تعریف حدیث جعلی از لحاظ لغوی و اصطلاحی

تعریف موضوع (جعلی) از لحاظ لغوی: اسم مفعول می‌باشد و مأخوذ از وضع چیزی می‌باشد، هنگامیکه پائین می‌آید و سقوط می‌کند و یا مأخوذ از کلمه ضعه می‌باشد و آن انحطاط در رتبه می‌باشد و کلمه وضع دارای معانی گوناگونی می‌باشد از آن جمله: اسقاط، مانند وضع جنابت از او یعنی سقوط کردن آن و مانند وضع‌کاری یا چیزی از روی تنبلی یعنی سقوط کرد. و به معنی ترک هم می‌آید و شتر موضوعه یعنی در چراگاه رها شد. و به معنی افترا و اختلاف هم می‌آید؛ مانند وضع این قصه یعنی: یعنی جعل کرد و افترا زد. و احادیث موضوعه مختلف هستند.[[1395]](#footnote-1395)

موضوع (جعلی) در اصطلاح محدثین:

حدیث کذب و جعل شده و مصنوعی می‌باشد که آن را از روی کذب و تخلق به نبی نسبت می‌دهند و او (پیامبر) هرگز آن را نگفته و انجام نداده و تصمیم به انجام آن نگرفته است و بین معنای لغوی و اصطلاحی آن مناسبتی هست، زیرا موضوع از لحاظ لغوی یعنی سقوط و انحطاط در رتبه و غیره. .. و از لحاظ اصطلاحی یعنی ایجاد کردن و بوجودآوردن چیزی که در اصل موجود نمی‌باشد.[[1396]](#footnote-1396)

دلیل نامگذاری حدیث موضوع

حدیثی که از نظر معنی و لغوی هیچ مانعی برایش نیست همچنانکه حافظ سخاوی در اوّل کتابش المقاصد الحسنةبه آن اشاره نموده است و می‌گوید: در وجه تسمیه این احادیث ـ در معنی لغوی ـ آن را ملاحظه کردم[[1397]](#footnote-1397) و آن همچنین بر حسب ادعای جاعل آن می‌باشد و نظر به اینکه ظاهر امر قبل از تحقیق و کشف آن نشان می‌دهد اصطلاحی است که نمی‌تواند حدیث باشد.

و در وجه تسمیه حدیث مکذوب، به حدیث پیامبر استناد می‌کنند که فرمود: "کسی که از من حدیث نقل کند و دیده شود که آن کذب است پس او یکی از کاذبان است."[[1398]](#footnote-1398) پس براساس این حدیث پیامبر کلام (حدیث) مکذوب را نام‌گذاری نمودند.

حدیث موضوع (جعلی)

کلامی است که گاهی کذاب آن را پیش خودش درست می‌کند پس آن را به رسول‎خدا نسبت می‌دهد و غالب احادیث جعلی اینگونه است.

و گاهی سخن کس دیگری را می‏گیرد مانند سخن بعضی از گذشتگان درستکار از صحابه و تابعین و یا بعضی از کلمات حکما یا بعضی از اخبار اسرائیلیات و غیره را اخذ می‌کند و آن را به رسول‎خدا نسبت می‌دهد.

و گاهی جاعل (واضع) حدیثی را با اسناد ضعیف اخذ می‌کند و آن را بر وجه صحیح اسناد می‌دهد و آن را رواج می‌دهد و مورد قبول واقع می‌شود. بعضی اوقات سخن را به صورت مستقیم، مانند سخن بعضی از صحابه یا غیر از آن‌ها را به خطا یا اشتباه به پیامبر نسبت می‌دهد که به آن‌ها حدیث موضوع گفته می‌شود.[[1399]](#footnote-1399)

آغاز وضع (جعل) در حدیث و دوری صحابه از آن

علما در تاریخ شروع جعل در حدیث دو قول یا روایت می‌آورند:

1. **روایت اوّل**: آغاز جعل حدیث را در زمان مبارک خود پیامبر می‌دانند و در این مورد دکتر صلاح الدین أدلی[[1400]](#footnote-1400) و دکتر فاروق حماده[[1401]](#footnote-1401) استدلال کرده‌اند به آنچه از بُرَیْدَه[[1402]](#footnote-1402) روایت کرده‌اند که می‌گوید: مردی به میان قومی در یک سوی مدینه آمد و گفت: رسول‎خدا به من امر کرده است که با نظر خودم در میان شما حکم کنم. و سخنرانی کرد و گفت زنی از آن‌ها در جاهلیت است از ازدواج کردن با او ابا کنید سپس قوم پیش رسول رفتند و از او سؤال کردند، او فرمود: دشمن خدا دروغ گفته است. سپس مردی را فرستاد و گفت: اگر تو مرده‌ای را یافتی که مار او را گزیده بود سپس مرده بود او را آتش بزن، سپس نزد رسول رفتند او فرمود: کسی که بر من به صورت عمدی کذب ببندد، جایگاه او در میان آتش است.[[1403]](#footnote-1403)
2. **روایت دوّم**: آغاز جعل در حدیث به زمان شعله‌ور شدن آتش فتنه بر‌می‌گردد که اقوامی از کینه‌توزان در اسلام شعله‌های آن را برافروختند، دکتر سباعی سال چهلم هجری را حد فاصل صفا و خلوص سنت از کذب و جعل می‌داند و بعد از آن، آن را به عنوان وسیله‌ای در خدمت اهداف سیاسی و تقسیمات داخلی به کار بردند، در آن زمان که اختلاف بین علی و معاویه (رضی اللّه عنهما) شکل جنگ به خود گرفت و به همین دلیل خونهایی ریخته شد و انسان‌هایی سرگردان شدند و بعد از آن مسلمین به طائفه‌های متعددی تقسیم شدند.[[1404]](#footnote-1404) چه بسا قبل از این در فتنه‌ای که در زمان عثمان روی داد، آغاز شد، هنگامیکه فتنة مذکور را در خبر ابن سیرین برمی‌شمریم که آن را آغازی برای طلب اسناد قرار داد.

کدامیک آغاز جعل در حدیث بود زمان نبوت یا زمان فتنه، پس ممکن نیست که وضع و جعل حدیث در میان صحابه رسول‎خدا اتفاق افتاده باشد، صحابه‌ای که از معتمدان معروف به خیر و پرهیزکاری و تقوا بودند و کسانی که نقل حدیث بر آن‌ها می‌چرخد.

بر فرض صحت روایات که به آن اشاره شد، ممکن نیست آغاز جعل حدیث زمان نبوت پیامبر باشد. و به خاطر آن در صدق و راستی صحابه شک کرد و به عدالت آن‌ها افترا وارد کرد، البته منافقان با آن‌ها بودند و آن‌ها کسانی بودند که اعمال نفاق را صادر می‌کردند و بعید نیست آن مردی که آن روایات را نقل می‌کرد یکی از منافقین باشد و بدینگونه دکتر صلاح الدین ادلبی[[1405]](#footnote-1405) و فاروق حماده[[1406]](#footnote-1406) در دفاع از تهمت زدن به صحابه به کذب در زمان او می‌گویند و آندو از پیروان قول اوّل بودند که می‌گفتند آغاز جعل زمان خود نبی بوده است.

اما آنچه که غلوکنندگان شیعه و مسشترقان و داعیان بی‌دین ادعا می‌کردند و می‌گفتند آغاز جعل در زمان نبی بوده است و آن در میان صحابه گرامی اتفاق افتاده است و آن‌ها بر روایات گذشته استدلال می‌کنند.[[1407]](#footnote-1407)

و بعضی از صحابه به بعضی دیگر خدعه زده‌اند و استشهاد می‌کنند که بعضی از صحابه در صدق بعضی دیگر شک می‌کردند. این را فقط قومی ‌می‌گویند که قلبشان از حقد و کینه پر است و آن کذب را بر کسانی زدند که پروردگار آن‌ها را برگزید که هم‌صحبت نبی باشند و رسالت او را به عامه خلق تبلیغ کنند. دکتر ابولبابه حسین می‌گوید: هر انسانی که درک کند در این شکی ندارد که دورة اوّلیه اسلامی یکی از پاک‌ترین و سالم‌ترین دوره‌هاست به خاطر پایداری جامعه آن زمان و توفیق مردان آن جامعه و صلابت آن‌ها که هیچ شکی در آن نیست، پس جلیل‌ترین رهبران از میان صحابه بودند،[[1408]](#footnote-1408) همچنین آن تربیت براساس قرآن که پیامبر نهال آن را در میان اصحابش کاشت و به رعایت آن تعهد نمودند که عامل بزرگی در پاکی نفوس اصحاب بود و این عادتی بود که در جان و نفس اصحاب نفوذ کرد و آن‌ها را از هوی و هوس و امیال که ادعائی برای کذب و افترا بودند، پاک می‌کند و خصوصاً قرآن کریم شدیدترین وعده‌ها را به کاذبین می‌دهد و کذب آن‌ها را به ظلم توصیف می‌کند و می‌فرماید:

﴿۞فَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّن كَذَبَ عَلَى ٱللَّهِ وَكَذَّبَ بِٱلصِّدۡقِ إِذۡ جَآءَهُۥٓۚ﴾ [الزمر: 32].

«پس در آن روز از آن کسی که بر خدا دروغ بسته و وعدة صدق رسولان خدا را تکذیب کرده، هیچ کس ستمکارتر هست؟».

﴿قُلۡ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَفۡتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَ لَا يُفۡلِحُونَ ٦٩﴾ [یونس: 69].

«بگو ای رسول ما که هرگز آنان که به خدا چنین نسبت دروغی دهند نجات و رستگاری ندارند.».

چگونه دروغ می‌گویند! در حالیکه برای آن‌ها (صحابه) عیان است و متواتر است این سخن پیامبر که می‌فرماید: کسی عمداً بر من دروغ ببند جایگاه او در آتش خواهد بود[[1409]](#footnote-1409) و چگونه تصور کنیم که آن‌ها ده‌ها آیه قرانی دروغ می‌گویند و همچنین دهها حدیث نبوی دیگر در حالیکه پاک بودند و به صدق و اخلاص و تقوی توصیف شده بودند.

همچنین دکتر سباعی می‌گوید: برای ما میسر نیست که صحابه را به کذب متهم کنیم در حالی که آن‌ها خود و اموال خود را فدای رسول‎خدا نمودند و در راه اسلام از وطن و خویشاوندان خود دور شدند و هجرت نمودند و عشق و خوف خدا با هم در خون و گوشت آن‌ها امتزاج یافته بود، برای ما میسر نیست که تصور کنیم که این اصحاب اقدام به کذب بر رسول‎خدا نموده‌اند و چه بسا انگیزه‌هایی در این مورد وجود داشته باشد[[1410]](#footnote-1410) و دلالت تاریخ برای ما کافیست که صحابه در زمان رسول‎خدا و بعد از آن، خوف خدا را همچنان در دل داشتند و از افترا بر رسول‎خداامتناع می‌ورزیدند و با حرص و ولع شدید احکام شریعت را انجام می‌دادند و آن‌ها از کذب به دور بودند. آن‌ها دین را به مردم ابلاغ می‌کردند همچنانکه از رسول‎خدا دریافت کرده بودند و در این راه متحمل ضرر و زیان شدند و با هر امیر یا خلیفه یا مردی که در او انحرافی نسبت به دین خدا می‌دیدند، می‌جنگیدند و در این راه از بازداشت و مرگ و اذیت و آزار نمی‌ترسیدند.

نمونه‌هایی از شجاعت صحابه در حفظ شریعت

1. عمر فاروق کسی بود که امپراطوریها از جسارت او حساب می‌بردند و شجاعترین مردان از اقتدار و عدالت او می‌ترسیدند زنی در برابر او ایستاد و به او جواب نه را داد، آن زمان که او امر به معروف می‌کرد این زن با تعالیم قرآن مخالفت می‌کند، او روزی برای مردم سخنرانی می‌کرد و گفت: ای مردم در مورد مهر زنان افراط نکنید و اگر چه آن کردار بزرگ منشانه‌ای نزد خدا باشد زیرا در این مورد پیامبر برای شما اولی‌تر است.

آن زن این سخن را شنید سپس به عمر گفت: ای امیرالمؤمنین! برای پیروی کردن، کتاب خدا محقق‌تر است یا سخنان تو؟ گفت: کتاب خدا، برای چه این سؤال را می‌پرسی؟ آن زن گفت، تو مردم را نهی می‌کنی که در مهریه به زنان افراط می‌کنند در حالیکه خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿وَءَاتَيۡتُمۡ إِحۡدَىٰهُنَّ قِنطَارٗا فَلَا تَأۡخُذُواْ مِنۡهُ شَيۡ‍ًٔاۚ﴾ [النساء: 20].

«و مال بسیاری را که مهر یکی از آن‌ها کرده‌اید البته نباید چیزی از مهر او بازگیرید.»

سپس عمرگفت: هر کسی داناتر از عمر است و یک بار یا دو بار دیگر به منبر برگشت و به مردم گفت: من شما را از افراط کردن در مهریه زنان نهی می‌کنم مگر مردی که توانایی مالی داشته باشد.[[1411]](#footnote-1411)

1. ابوبکر داشت به جنگ با امتناع‌کنندگان از زکات می‌رفت که عمر متنی را از رسول‎خدا به او نشان داد که در آن ریختن خون کسی که شهادتین را گفته باشد ممنوع کرده بود و فرمودة پیامبر اینگونه بود: امر می‌کنم با مردم پیکار کنید تا اینکه بگویند: لا اله إله اللّه و کسی که این سخن را گفت، اموالش و خودش نزد من محافظت می‌شوند بجز اینکه حق و حسابی با خدا داشته باشد، سپس ابوبکر گفت که به خدا مبارزه می‌کنم با کسی که بین نماز و زکات فرق بگذارد زیرا زکات حق مال است و به خدا سوگند اگر عقلاً مانع من می‌شدند آن‌ها آن را به رسول‎خدا ادا می‌کردند، برای منع آن با آن‌ها جنگید سپس عمر بن خطاب گفت: به خدا وقتی دیدم که خداوند برای جنگ به ابوبکر دلگرمی داد، پس دانستم که او حق را می‌گوید.[[1412]](#footnote-1412)
2. علی ابن ابی طالب با تلاش عمر که می‌خواست زنی را که در شش ماه زایمان کرده بود رجم کند، مخالفت کرد، پس علی به او گفت: این کاری که تو می‌کنی درست نیست؛ خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿وَحَمۡلُهُۥ وَفِصَٰلُهُۥ ثَلَٰثُونَ شَهۡرًاۚ﴾ [الأحقاف: 15].

«سی ماه تمام مدت حمل و شیرخواری بود».

پس شش ماه در شکم می‌باشد و بیست و چهار ماه در دوران شیردهی می‌باشد پس آن چیز را که خدا فرمود کامل شد، یعنی سی ماه و عمر را از آن کار بازداشت.[[1413]](#footnote-1413)

1. ابو سعید خدری از مروان بن حکم والی مدینه تقدیم خطبه نماز عید را نمی‌پذیرد زیرا روشن است که آن عمل مخالف سنت نبوی می‌باشد.[[1414]](#footnote-1414)
2. بعد ابن عمر ـ در این مورد ذهبی در تذکره برای ما روایت می‌کند که حجاج[[1415]](#footnote-1415)برخواست سخنرانی کند، سپس ابن عمر در مورد حجاج گفت: او دشمن خداست و حرام خدا را حلال گردانیده و خانه خدا را خراب کرد و اولیای خدا را کشت. ذهبی روایت کرده و می‌گوید حجاج سخنرانی کرد و گفت: ابن زبیر کلام خدا را برگردانده است سپس ابن عمر می‌گوید: تو دروغ می‌گوئی ابن زبیر نمی‌تواند کلام خدا را برگرداند و تو هم نمی‌توانی، حجاج گفت: ای شیخ تو خرافه می‌گوئی بنشین. ابن عمر گفت: اما تو اگر اینگونه می‌پنداری پس بپندار.[[1416]](#footnote-1416)

مثل این اخبار و صدها مثال دیگر که کتب تاریخ از آن‌ها مستفیض شده‌اند و این دلالت دارد که صحابه هم شجاعت داشته‌اند هم امانتدار بوده‌اند و همچنین در گفتن حق شجاعت داشته‌اند و در دفاع از آن فنا می‌شدند از این حیث چگونه بر خود حلال می‌دانند که به رسول‎خدا دروغ ببندند و از هوی و هوس دنیوی پیروی کنند و در این مورد فقط ترسو دروغ می‌گوید و همچنین حلال می‌داند که در مقابل کسانی که به رسول‎خدا دروغ می‌بندند ساکت شود و در حالیکه صحابه در مقابل کوششهای خطاکارانه ساکت نمی‌شدند. اگرچه بعضی صحابه اختلاف فقهی داشتند ولی در امور دینی آن‌ها اختلافات فاحشی نداشتند و همة آن‌ها طالب حق بودند.[[1417]](#footnote-1417)

اینکه جاری شدن الفاظ تکذیب بر زبانهای بعضی از آن‌ها و همانا آنکه آن خدعه بعضی به بعضی دیگر باشد و بودن اوهام درسخن برخی از آن‌ها واقع شد در موردشان مصداق ندارد.

و اگر کذب به این معنا باشد نه صحابه و نه انسانهای دیگر از آن مبرا نمی‌باشند چون کلمة کذب در خیلی جاها و در احادیث فراوانی به معنی خطا آمده است از آن جمله فرمودة نبی که می‌فرماید: کذب من قال ذلک یعنی خطا کرد کسی که آن را گفت[[1418]](#footnote-1418) این را در رد کسی که به عامر بن اکوع[[1419]](#footnote-1419) شک می‌کرد گفت: می‌گفتند او در غزوة خیبر به علت اصابت شمشیر خودش کشته شد در حالیکه او با مرحب پادشاه یهود مبارزه کرد و نبی فرمود:

«کذب ابوسنابل»[[1420]](#footnote-1420) یعنی ابوسنابل خطا و اشتباه کرد چون آن چیزی را که در مورد حلال کردن نکاح گفت، درست نیست. او آن را در جواب ابوسنابل که در مورد سبیعه بنت حارث[[1421]](#footnote-1421) گفت: او بعد از وفات شوهرش بعد از چند روز وضع حمل نمود که به او گفت: تو نمی‌توانی نکاح کنی مگر صبر کنی تا چهار ماه و ده روز بگذرد. پس این سخن برای پیامبر ذکر شد و او فرمود: ابوسنابل اشتباه می‌کند آن چیزی که می‌گوید، اینگونه نیست. [[1422]](#footnote-1422) و بدینگونه کلمة کذب را صحابه در موارد گوناگونی به کار برده‌اند؛ مانند گفتة ابن عباس به نوف بکالی[[1423]](#footnote-1423): (کذب نوف) هنگامی که گفت یاور خضر همان موسی بنی اسرائیل نیست و او موسی دیگری است، چون نوف از عابدان و صلحا بود و مقصود ابن عباس از کذب او، دروغ‌گوئی نبود بلکه منظور او این بود که نوف اشتباه کرده است.[[1424]](#footnote-1424)

در این مورد عبادة بن صامت هنگامی که ابومحمد گفت: نماز وتر واجب است می‌گوید کذب ابومحمد یعنی ابومحمد اشتباه کرد. ابو هریرة به او رسید و او گفته بود فقط سه نوع بلا هست و در این مورد عایشهل هنگامی که این نقل به او رسید جواب داد: کذب یعنی اشتباه می‌کند و سپس گفت اینگونه بر ابوالقاسم نازل شده است که بلا فقط سه نوع هست و حدیث را ذکر کرد.[[1425]](#footnote-1425) زبیر بن عوام از ابوهریره نقل حدیثی را شنید و اینگونه در مورد آن قضاوت کرد: کذب. .. صدق. .. کذب و عروه پسرش از او پرسید: ای پدر این یعنی چه که در جواب آن صدق و کذب را می‌آوری. گفت ای پسرم از اینکه این احادیث از رسول‎خداست شکی در آن نیست ولی بعضی از آن‌ها در جایگاه خودشان قرار ندارند و بعضی دیگر در جایگاه خود قرار دارند.[[1426]](#footnote-1426) پس عایشهل و زبیر نمی‌خواستند با سخن خودشان تکذیب کنند یا افترا بزنند چون این دو نفر از آن به دور هستند و مقصود آن است که در فهم بعضی از این احادیث و ایجاد آن در غیر از محل استشهاد خود، دُچار اشتباه می‌شوند. همچنانکه زبیر بن عوام روشن ساخت که عدالت ابوهریره بین صحابه زبانزد بود و ممکن نبود که او به جرح دچار شود و فقط دشمنان اسلام او را به کذب متهم می‌کنند که گروهی از علمای اسلام پاسخ این اتهامات را داده‌اند.[[1427]](#footnote-1427)

معنای کذب در کلیة موارد گذشته خطا و اشتباه می‌باشد و به خاطر این کذب نامیده می‌شود چون شبیه به آن است و ضد صحیح می‌باشد همچنانکه کذب را ضد صدق نامیده‌اند و این‌ها فقط از لحاظ نیت و قصد فرق دارند[[1428]](#footnote-1428) و بعضی از صحابه بعضی دیگر را در روایت اصلاح می‌کردند تا کذب (خطا) به حساب نیاید چگونه صحابه که بعضی توانا بودند و بعضی ناتوان در روایت حدیث از نبی اختلاف نداشته باشند، بعضی در مجلس سخن رسول حاضر بودند و بعضی دیگر غائب بودند و حاضر در آنچه که نسل‌های بعد آن‌ها نشنیدند بی‌همتا شدند تا اینکه به نسل بعدی آن را رساندند. از این قبیل می‌توان کتاب «الإجابه لإیراد ما استدرکته عایشهل علی الصحابه» از امام بدرالدین زرکشی را نام برد. همچنانکه برای صحابه غیر از آن اتفاق افتاد که مانند آن‌ها را دریافت کردند و آنچه روایت شد نفی نمودند و آن را خطاپنداشتند.

و آنچه گذشت روایت حاکم از براء بن عازب را روشن می‌سازد که: همة ما حدیث را به صورت مستقیم و بدون واسطه از پیامبر نمی‌شنیدیم چون دارای کار و پیشه بودیم ولی مردم بودند و تکذیب نمی‌کردند وقتی که شاهد غائب حدیث نقل می‌کرد.[[1429]](#footnote-1429)

از قاسم بن محمد[[1430]](#footnote-1430) نقل شده است که می‌گوید: هنگامی که عمرو بن عمر از قول عایشهل نقل کرد: که میت یا مرده با گریة خانواده‌اش معذب می‌شود (عذاب می‌کشد) گفت شما از من نقل حدیث می‌کنید آن را از روی کذب نقل نمی‌کنید و هنگام شنیدن آن خطا اشتباه می‌کنند[[1431]](#footnote-1431) و در روایت دیگر می‌گوید: خداوند أبی عبدالرحمن را ببخشد چون او دروغ نمی‌گفت ولی فراموش می‌کرد یا اشتباه می‌کرد، هنگامیکه رسول‎خدا از کنار زن یهودی که بر مرده گریه می‌کرد گذشت، فرمود: آن‌ها بر او گریه می‌کنند و او در قبرش دچار عذاب می‌شود.[[1432]](#footnote-1432)

از این نمونه‌ها فراوان است که صحابه به همدیگر اعتماد داشتند، اعتمادی که هیچ شک و تردیدی با آن در نمی‌آمیزد و آن‌ها به صدق ایمان آورده‌اند و صدق بری آن‌ها در رأس همة فضیلتها قرار دارد و اسلام بوسیله آن پابرجاست و این صفت پاک از آن مسلمانان اوّلیه بود و عایشهل راست گفت که در جوهرة وجودی اصحاب رسول‎خدا کذب و بغض نیست.[[1433]](#footnote-1433)

بنابراین هنگامیکه از زبان یکی از صحابه نقل شد که می‌گوید کذب فلانی. .. یا مانند این عبارات، پس مقصود او این است که او اشتباه کرده است یا فراموش کرده است، زیرا این کذب نزد اهل سنت، خبر از چیزی است که در آن خطا یا نسیانی باشد و با کذب عمدی فرق دارد اما گناه مختص کسی است که عمدا آن کار را انجام دهد همچنانکه در حدیث آمده است: کسی که عمداً بر من کذب (دروغ) ببندد جایگاه او در آتش است.[[1434]](#footnote-1434) امام نووی بعد از تعریف کذب نزد اهل سنت می‌گوید: معتزله می‌گویند، این کذب احادیث به شرط اینکه عمدی باشند ما مورد خطاب قرار می‌گیریم زیرا خود پیامبر کلمة عمد را قید نموده است مثلاً اگر عمد باشد یا سهو باشد با اینکه اجماع علما و متون مشهور آن‌ها در کتاب و سنت موافق این امر می‌باشد و نشان داده‌اند که فراموشکار و کسی که اشتباه کند، گناهکار نیستند اگر پیامبر کذب را بر توهم اطلاق می‌کرد فراموشکار را همچنین گناهکار می‌دانست و آن را قید می‌کرد اما روایت مطلق آن را نیکو حمل نموده‌اند که عمد را قید کرده است.[[1435]](#footnote-1435)

«پاسخ ادعای دشمنان سنت مطهر به اینکه لفظ متعمداً در حدیث «من کذب علیّ. ..» مختلف می‌باشد. دشمنان سنت ادعا می‌کنند که لفظ متعمداً مختلف می‌باشد و علما درجه‌بندی آن را مجاز شمرده‌اند و جعل حدیث از رسول‎خدا به حساب غیر عمد است، همچنانکه صالحان انجام می‌دادند و کسانی از مؤمنان و می‌گفتند «ما با او کذب گفتیم نه بر علیه او» با راویان آنچه را از غیر آن‌ها از راه خطا یا وهم یا سؤ فهم روایت می‌کنند، بر آن متکی می‌کنند.[[1436]](#footnote-1436)

**جواب**

کل این ادعا یک سخن بی‌سر و ته می‌باشد زیرا لفظ متعمداً را بخاری در کتاب صحیح در اکثر روایات آورده است.[[1437]](#footnote-1437) و امام مسلم در صحیح خود با او موافق است.[[1438]](#footnote-1438)

و ابن حجر به بیان ثبوت آن پرداخته است.[[1439]](#footnote-1439) و برخلاف آن محمود ابوریه با ذکرش از بخاری آن را تکذیب می‌کند و ابن حجر ضامن کسانی می‌شود که این زیاده را ثابت نمی‌کنند.[[1440]](#footnote-1440)

آقای دکتر محمد أبو شهبه می‌گوید: و کسی نمی‌داند چگونه غیرعمد و جعل در یک جا جمع می‌شوند؟ که معنی آن این است که جاعل قصد کند از خدا و همچنین از پاداش او و خدمت کردن به شریعت روی برگرداند ـ بر حسب گمان خودش ـ با تشویق در کار خیر و فضائل و آن‌ها قومی از صوفیه و کرامیه بودند که جعل در جهت تشویق و ترهیب را مجاز دانستند و چه بسا که به قول خدای تعالی تمسک جسته باشند که می‌فرماید:

﴿فَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّنِ ٱفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبٗا لِّيُضِلَّ ٱلنَّاسَ بِغَيۡرِ عِلۡمٍۚ﴾ [الأنعام: 144].

«باری کیست ستمکارتر از آن کس که به خدا دروغ بندد تا به جهل خود مردمان را گمراه کند».

و سخن پیامبر که می‌فرماید: کسی که بر من کذب ببندد مردم را گمراه کرده است.[[1441]](#footnote-1441) پس چگونه نیت جعل با غیرعمد در یک جمع می‌شوند؟! و تفسیر حدیث به اینکه مراد غیرعمد می‌باشد، مقبول و مسلم نیست.

پس اگر گناه از خطا یا سهو رفع شد سخن به این معنی نیست و همانا با دلایل دیگری ثابت شده است و در شریعت مقرر شده است که خطاکار و فراموشکار گناهی مرتکب نشده‌‌اند این کوتاهی از او نمی‌باشد پس ذکر این کلمه برای راویان فایده‌ای ندارد مادامیکه این امر مقرر باشد و رازی در ذکر آن گفته است که حدیث تهدید محکمی برای کاذب و خطاکار و سهوکننده و فراموشکار، فراهم می‌آورد، نه گناه بر آن‌ها و آن دقت و احتیاط در تعبیر مقید کردن به عمد می‌باشد و آن دفع توهم گناه بر مخطی و اشتباه کننده و فراموشکار است و آن چیزی بود که امام نووی از مذهب اهل سنت و معتزله نقل کرد.

بزرگان حدیث در رفع گناه از خطاکار و فراموشکا و کسی که اشتباه می‌کند، گفته‌اند در ردیف حدیث غلط یا سهو یا خطا قرار، و نیز از قبیل شبیه به جعلی در مقام به کذب در نسبت دادن آن به رسول‎خدا قرار دارد و روایتش را حلال نمی‌دانیم مگر مقرون به بیان امرش باشد و بزرگانی مانند خلیلی و ابن صلاح و عراقی و دیگران به این راه رفته‌اند و بعضی از بزرگان آن را جرح دانسته‌اند مانند ابن معین و ابن ابی حاتم و آن را در جرگه حدیث جعلی پنداشته‌اند و بعضی از بزرگان آن را ثبت شده می‌دانند و چه بسا از چیزی باشد که این نوع از اشتباه یا وهم را قرار داده‌اند و در عدالت راوی و نگهداری آن طعنه وارد می‌کند.[[1442]](#footnote-1442)

پس کجاست آن چیزی که محدثین صاحبنظر مقرر می‌کردند آنچه را یاوه‌گویان امثال محمود ابوریه ادعا می‌کردند و او در مورد کلمه متعمداً می‌گفت: راویان آنچه را از غیر آن‌ها از راه خطا یا وهم یا سؤفهم و غیره روایت می‌کنند، بر آن تکیه می‌کنند.

شیخ معلمی یمانی می‌گوید: و هیچ کس دچار توهم نمی‌شود که کلمة از حدیث قاطع استخراج شده است در حالی که او مدعی است که این معنای متعمد نیست و نمی‌شناسم کسی از مردم را و حتی از جاهلان و گمراهان که ادعا کند که کلمه متعمداً این گونه استخراج شده است و هنگامیکه از جهال و گمراهان کسی یافت شد که به کلمة علیَّ چسبید، سپس گفت: ما به خاطر او دروغ گفتیم نه علیه او. اگر محمود ابوریه شک کرد و کسی که در مورد کلمه علیَّ بر نظر او بود، همین معنا نزدیک است.[[1443]](#footnote-1443)

تلاش پرچمداران اسلام از صحابه و تابعین و بزرگان مسلمان بعد از آن‌ها در مقاومت و پایداری از حرکت جعل در سنت نبوی

برای جعل حدیث اسباب و وسایلی است که علمای مسلمان قدیم و جدید آن را جدا کرده‌اند[[1444]](#footnote-1444) که آنجا به بیان کوشش پرچمداران اسلام و راویان سنت از صحابه و تابعین و کسانی که بعد از آن‌ها آمدند در برابر آن وسایل و پیروان آن، اهمیت می‌دهیم[[1445]](#footnote-1445) و دروغ دشمنان سنت به اینکه فتنه‌هایی که بین مسلمانان واقع شدند ضرر زیادی به سنت وارد کردند، را بیان می‌کنیم که آن‌ها گفتند این فتنه باعث شد که احادیث جعلی با صحیح اختلاط یابد و عوامل نامشخص که اعتماد استدلال سنت را ضعیف می‌کردند آشکار شدند و همچنین بیان افترای آن‌ها در مورد اینکه کاذبان و جاهلان و فاسقان و جاعلان از علمای مسلمین هسنتد و گفتند که ملوک و امرا با سوءاستفاده از جعل، آنچه را که موافق امیال آن‌ها بود کسب کردند و سلطنت خود را تثبیت نمودند.

پیش از هر چیز می‌خواهیم تأیید کنیم که هنگامیکه این فتنه‌ها بین مسلمانان اتفاق افتاده بودند که با قتل سرور ما عمر آغاز شد و با قتل عثمان شدت گرفت و با فتنة علی و معاویه دوام یافت در آن هنگام آن فتنه‌ها دارای اثر منفی بر سنت نبوی بودند اما به وقت خودش سببی در ساختن محکم‌ترین راه‌های علمی در نقد و دقت بودند و این فقط مختص حدیث نبود بلکه در سایر علوم اسلامی هم وجود داشت.

دکتر همام سعید می‌گوید: هیچ شکی در آن نیست که آشوبهای زیادی در عصر صحابه اتفاق افتادند که اوّلین آن‌ها شهادت عمر و سپس عثمان و بعد از آن فتنة بزرگ بین علی و معاویه روی داد و این فتنه‌ها اسلام را در اصول و فروع مورد هدف قرار داده بودند و خواستند که آتش فساد در امور دین مسلمانان روشن شود و شکی در آن نیست که فتنه و آشوب دارای اثری منفی می‌باشد ولی در زمان خودش سببی در ساختن راه و طریق اسلامی بود و این فقط مختص حدیث نبود بلکه در عقیده و اصول هم بود. و در حقیقت هنگامیکه ـ دولت مسلمانان در خلال این فتنه‌ها از بین رفته بود سپس راه را در میان فتنه و آشوب یافتند و اثر فتنه و آشوب در ساختن این راه امری است که ناچاراً ما را متوجه خود می‌سازد و جرح و تعدیل آشکار شد و اسناد و سایر علوم حدیث در خلال وجود این فتنه‌ها طلب شدند همچنانکه علم نحو در خلال وجود اشتباهات دستوری در زبان نمایان شد.[[1446]](#footnote-1446)

شاید به خاطر بروز فتنه و آشوب در این عصر، پیشرفت بسیاری از صحابه به نسبت فایدة زیادی از سنت نبوی بردند. و چه مشکل بزرگی می‌شد اگر این فتنه‌ها بعد از پایان عصر صحابه واقع می‌شد.

وقوع فتنه و آشوب فاید‌ة زیادی برای سنت مطهر داشت و این امکان را داد که این اثر ایجابی را با اثر اشتباهات دستوری در زبان عربی مقارن سازیم هنگامیکه اشتباهات دستوری در عربی ایجاد شد و زبان عربی با عجم اختلاط پیدا کرد و بعد از آن علم نحو پدید آمد و تدوین و نگهداری از احادیث آغاز شد. پس اشتباهات دستوری از یک جهت باعث فساد در فطرت زبان سالم شد ولی از جهت دیگر مشوقی بود در جهت حفظ زبان و تأسیس راه‌های آن. اگر در آن زمان پیشرفت اشتباهات دستوری را منتشر کردند هنگامیکه فصاحت و بیان و فطرت زبانی در قلب جزیره العرب وجود داشت و علما استنباط قواعد را تقویت کردند و جمع کردند و به راه‌های نگهداری زبان متوصل شدند. و اگر اشتباهات دستوری به تأخیر می‌افتاد حتی این سلیقه از طریق اختلاط بین عرب و عجم روشن می‌شد مشکلی ایجاد می‌شد که راه‌حلی برای آن پیدا نمی‌شد.

همچنین این حالت برای حدیث هم بود وقتی فتنه‌ها و آشوبها ظاهر شدند، صحابه احیا شدند و روایات به منبع اصلی خود نزدیک شدند و این خطهای ارتباطی بین صحابه و نبی راست و باز می‌شدند و همة این‌ها کمکهایی برای استقرار این راه بود و اگر در فتنه و آشوب تأخیر می‌شد و بعد از عصر صحابه به وقوع می‌پیوست و به تأکید روایت از مصدر اصلی خود دور می‌شد و ممکن نبود در این هنگام قواعد این راه به کمال برسد.

فتنه بر نظام سیاسی اسلامی اثر گذاشت ولی در وقت خود، کمکی به اصل علوم اسلامی بود و راه‌های آن آشکار شد.

شک دشمنان اسلام از غلوکنندگان شیعه و مستشرقان و داعیان کفر که به فتنه به عنوان منبع تشکیک سنت، تکیه کرده بودند، ناکام ماند. و بهتر است که بدانید آن زیان‌هایی که متوجه حدیث شد بیشتر از آن زیان‌هایی بود که باعث دفعش شد.

این را ابن عباس می‌آورد: آن را که نقل حدیث می‌کند و متوجه حدیثش نمی‌شود، بر این شیوه تطبیق می‌دهد که (اگر حال او را نداند، حدیث او را قبول نمی‌کند). بشیر العداوی[[1447]](#footnote-1447) پیش ابن عباس آمد و نقل حدیث کرد مرا ندیدی به حدیث من گوش کردی؟ من از رسول‎خدابرای تو نقل حدیث می‌کنم و تو چرا گوش نمی‌دهی؟

سپس ابن عباس گفت: من یکبار به مردی گوش دادم که می‌گفت: رسول‎خدا فرموده است که پیشاپیش دیدگانمان را باز کنیم و دقیقاً به آن‌ها گوش فرادهیم زیرا مردم متفاوت هستند و از مردم اخذ نکنید مگر اینکه او را بشناسید و در روایتی از ابن عباس آمده است که: ما از رسول‎خدا حدیث نقل می‌کنیم در این هنگام کذب نمی‌گوید هنگامیکه آراء مردم متفاوت می‌شوند، حدیث از او را ترک می‌کنیم.[[1448]](#footnote-1448)

همچنانکه صحابه اوّلین کسانی بودند که به این صفت مشهور شدند که حدیث کسانی را قبول کنند و حدیث کسانی را رد کنند. و خطیب در این مورد از ابن عباس برای ما روایت می‌کند که می‌گوید: از شیخ غافل که حدیث نقل می‌کند، حدیثش را ننویسید.[[1449]](#footnote-1449)

این متون و غیر از آن که ذکر شدند[[1450]](#footnote-1450) به روشنی بر آگاهی صحابه از بر حذر بودن از مردمی که باعث قرارگرفتن در دام کذب می‌شوند، دلالت دارد، همچنانکه روشن می‌سازد که آن‌ها در غفلت ظاهر جعل گرفتار نشدند بلکه نسبت به این مسأله آگاهی داشتند و در مقابل جاعلان دوری گزیدند و برحذر ماندند.

در راه صحابه در بررسی و تحقیق آثار آن‌ها، بزرگان تابعین و پیروان آن‌ها دارای درجات مختلف هستند و از آن‌ها می‌توان به محمد بن سیرین تابعی بزرگ اشاره کرد که اثر فتنه را در تحقیق و نقد مورد بررسی قرار داده است سپس می‌گوید: برای چه از اسناد سوال کردند هنگامیکه فتنه و آشوب اتفاق افتاد، گفتند: مردان شما بر ما بزرگی کردند سپس به اهل سنت اشاره نمودند و حدیثشان را از آن‌ها اخذ نمودند و به اهل بدعت نظر می‌افکندند و حدیث را از آن‌ها اخذ نمی‌کردند.[[1451]](#footnote-1451) در روایت دیگر می‌گوید: این علم، دین می‌باشد، سپس دقت کنید از چه کسی دین خود را اخذ می‌کنید.[[1452]](#footnote-1452) تابعان و پیروان آن‌ها احادیث فراوانی را ذکر می‌کنند و آنچه را می‌شناسند می‌گیرند و آنچه را که نمی‌شناسند رها می‌سازند، امام أَوزاعی می‌گوید: حدیثی را می‌شنیدیم و آن را به اصحابمان نشان می‌دادیم مثل این بود که درهم تقلبی را به صرافان نشان بدهید آنچه را می‌شناختند اخذ می‌کرد و بقیه را رها می‌ساختند[[1453]](#footnote-1453)، و امام مسلم در مقدمه صحیح از ابی‏ملیکه روایت می‌کند که می‌گوید: برای ابن عباس نوشتم که برایم بنویسد و در حالیکه او از من مخفی می‌کند. سپس می‌گوید: من مختار هستم که فرزند راستگو اختیار امورم را بدست گیرد و یا از او پنهان کنم، سپس به دعوت بر من گذشت. پس تصمیم گرفت که از او چیزهائی را بنویسد و چیزی را پشت سر بگذارد سپس می‌گوید: به خدا آنچه بر من گذشت مرا گمراه نکرد.[[1454]](#footnote-1454) آن‌ها همیشه به افراد قابل اعتماد مراجعه می‌کردند، سفیان ثوری می‌گوید، ما وقتی در مورد چیزی اختلاف پیدا می‌کردیم، در مورد آن از مِسعَر[[1455]](#footnote-1455) سؤال می‌کردیم و بزرگان حدیث در این مورد آگاهی و اطلاع زیادی داشتند و از این طریق صحیح و ضعیف و احادیث جعلی را حفظ می‌کردند تا اختلاط پیدا نکنند و بعد از این حدیث پاک را از ناپاک تشخیص دادند و در این مورد امام سفیان ثوری می‌گوید: من حدیث را به سه صورت روایت می‌کنم: حدیث را از مردی می‌شنوم و مسلک او را اتخاذ می‌کنم و از مردی هم می‌شنوم و در مورد حدیث او کنکاش می‌کنم و بعضی وقتها حدیث را از کسی می‌شنیدم به آن اعتنا نمی‌کردم و دوست داشتم او را بشناسم.[[1456]](#footnote-1456)

خطیب از امام احمد حنبل روایت می‌کند[[1457]](#footnote-1457) که او یحیی بن معین را در صنعا دید که در گوشه‌ای نشسته است و صحیفة معمر[[1458]](#footnote-1458) از أبان[[1459]](#footnote-1459) از أَنس را می‌نویسد و هنگامیکه یکی را می‌دید آن را پنهان می‌کرد، و احمد بن حنبل به او گفت: صحیفة مَعْمَر از أبان از انس را می‌نویسی و می‌دانی که آن جعلی است: اگر کسی به تو گفت: تو در مورد أبان می‌گوئی و سپس حدیث او را این گونه می‌نویسی؟ او گفت: خداوند به تو رحم کند ای ابا عبداللّه، من این صحیفه را از عبدالرزاق[[1460]](#footnote-1460) از معمر به این گونه می‌نویسم و همة آن را حفظ می‌کنم و می‌دانم آن جعلی است و حتی بعد از آن کس دیگری نمی‌آید ثابت[[1461]](#footnote-1461) را به جای أبان قرار می‌دهد و از معمر از ثابت از أنس ابن مالک روایت می‌کند، پس به او گفتم: کذب می‌گوئی، آن از معمر از أبان است نه از ثابت.[[1462]](#footnote-1462)

اضافه بر آنچه که گذشت، محدثان با کاذبان همیشه در جنگ بودند و آن‌ها را از حدیث گفتن منع می‌کردند و سلطان را بر علیه آن‌ها می‌شوراندند.

امام شافعی می‌گوید: اگر شعبه[[1463]](#footnote-1463) نبود حدیث در عراق شناخته نمی‌شد، به جانب این مرد می‌آمد و می‌گفت: حدیث نقل نکنید و در غیر این صورت سلطان را علیه شما می‌شورانم.[[1464]](#footnote-1464)

آن قواعد که علمای حدیث به واسطة آن‌ها بر ضد این جنبش جعل مقاومت کردند نقد راویان و بیان حال آن‌ها بود چون آن‌ها روایت را فقط در صورت عادل ضابط قبول می‌کردند و همه بزرگان حدیث و فقه و اصول بر این اجماع داشتند. ابن صلاح می‌گوید: همة بزرگان حدیث و فقه بر این اجماع نمودند که مشروط کنند بر اینکه، کسی به روایتی استدلال می‌کند باید عادل ضابط در آن دیده شود و روشنگر آن مسلمان و بالغ و عاقل باشد و به دور از اسباب فسق باشد و غفلت نکند و حافظ حدیثی باشد که آن را نقل می‌کند و کتابش قانونمند باشد و اگر با معنا و محتوا حدیث می‌گفت آن را مشروط کند و به آنچه که معنای را تغییر می‌دهد عالم باشد.[[1465]](#footnote-1465)

آن چیزهائی که خارج از شرط عدالت می‌باشند شامل: کافر، فاسق، جاعل، جوان نابالغ، دیوانه، چیزهائی که مایه ننگی مردم شوند با انجام گناهان کوچک که بر فرومایگی دلالت می‌کند مانند: سرقت اشیاء کوچک یا کارهای مباحی که باعث تحقیر می‌شوند و کرامت انسان را از بین می‌برند مانند ادرار کردن در راه که مردم او را ببینند و افراط در شوخی خارج از حد أَدب و خوردن در راه و مانند آن، سپس روایت کافر با اجماع مورد قبول نمی‌باشد با اینکه بدانیم که مسلک او با کذب آمیخته نمی‌باشد یا اینکه حتی آن را ندانیم و چگونه روایت کسی که شب و روز به اسلام خدعه می‌زند، مورد قبول قرار گیرد و چگونه به حدیث رسول اطمینان کنیم، پس خداوند ما را به تحقیق در خبر فاسق امر نموده است. و می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن جَآءَكُمۡ فَاسِقُۢ بِنَبَإٖ فَتَبَيَّنُوٓاْ أَن تُصِيبُواْ قَوۡمَۢا بِجَهَٰلَةٖ فَتُصۡبِحُواْ عَلَىٰ مَا فَعَلۡتُمۡ نَٰدِمِينَ ٦﴾[[1466]](#footnote-1466) [الحجرات: 6].

«ای مؤمنان هر **گاه** فاسقی خبری برای شما آورد، تحقیق کنید، مبادا به سخن‌چینی فاسقی از روی نادانی به قومی رنجی برسانید و سخت پشیمان گردید».

در این هنگام اگر فاسق باشد روایتش مورد قبول نیست حتی اگر صحت روایتش ثابت شود و همچنین روایت کافر هم مورد قبول نمی‌باشد، چون کفر به معنای افراط در فسق می‌باشد. روایت پیروان بدعت حتی اگر بدعتشان را مخفی کنند مورد قبول نیست مانند رد کردن به تمام معنا و غلو در آن و انکار کردن شأن ابوبکر و عمر. آن‌ها به این دعوت کردن احتجاج نمی‌کنند و آن را کرامت نمی‌دانند همچنانکه ذهبی آن را بیان داشت.[[1467]](#footnote-1467) همچنین کاذب و یا کسی که متهم به کذب حدیث است از شرط عدالت خارج شده است، پس با اجماع اهل حدیث از کسی که به نبی کذب می‌بندد، حدیث اخذ نمی‌شود و شرع به صورت مستمر تا روز قیامت با کذب مخالفت می‌کند و کذب در روایات با کذب در شهادات یا غیر از آن و حتی گناهان دیگر قابل مقایسه نیست.[[1468]](#footnote-1468) کسی که در گوش دادن و باخبر کردن تساهل کند از شرط عدل خارج شده است مانند کسی که در خواب به او یا علیه او گوش نمی‌دهند یا حدیث نقل می‌کند که در اصل صحیح نمی‌باشد در مقابل اصل آن یا اصل بزرگ آن یا حدیث را از راه تلقین شناخته است به اینکه چیزی تلقین شده است پس آن را به صورت حدیث نقل کرده است و نمی‌داند که آن از حدیثش است یا در روایتش اشتباهات فراوانی شناخته شده است در این هنگام از اصل صحیح آن نقل نشده است، برخلاف آنچه که از او نقل شده است عبرتی در کثرت اشتباه نگرفته است، زیرا اعتماد در این هنگام بر اصل صحیح است نه بر حفظ آن، یا اینکه اسنثنائات و منکرات زیادی در حدیث دیده می‌شود[[1469]](#footnote-1469) و همة این‌ها اعتماد به روای و ضبط او را از بین می‌برد.

تأمل در ضوابط و قیود جعلی در شناخت کسی که روایتش مورد قبول است و کسی که روایتش رد شده است، نبوغ جاعل آن را از علمای این امت، روشن می‌سازد و دقت متناهی در آنچه که از قواعدی جعل کرده‌اند که باعث رنجش جعلهای کوچک می‌شود و در منهج یا راه آن خیلی دقت شده که در دنیا نظیر آن وجود ندارد.

هیهات زمان به مانند آن را نمی‌آورد و زمانه در بوجود آوردن یکی مثل آن خسیس شده است.

آنچه که گذشت برای ما روشن می‌سازد که چگونه آن ضابطه و قوانین را که گروه‌های جاعل که در ذکرشان از دلایل جعل نقل می‌کردند، استخراج نمودند پس روایات آن‌ها مورد قبول واقع نشد و سنت مطهر بدینگونه از مکر و خبث آن‌ها محفوظ ماند.[[1470]](#footnote-1470) و اینگونه نیست که دشمنان اسلام از اختلاط امرشان در محدثین و نابودی روایات آن‌ها در کتب صحاح اهل سنت، بدون تشخیص دادن، تصور می‌کردند و علمای امت در این هنگام شرط گذاشتند که روایت‌هایی را قبول کنند که: راوی آن عادل و ضابط باشد و متساهل نباشد و آنچه از تساهل در کارهای مباح واقع شد مانند افراط در مزاح و شوخی و خوردن در بازار و مانند آن که از مباحات به شمار می‌آیند ولی انجام دادن آن‌ها ثواب ندارد و ترک کردن آن‌ها عقاب ندارد و اگر از انجام‌دهندگان آن کاسته شود در این هنگام مردم آن را می‌شناسند و نزد آن‌ها مشهور است که از بین برندة انسانیت است و آن در آن وقت بر عدالت راوی با کم شدن تفاوت معروف بین سخت‌گیر و سهل‌گیر در قبول و رد آن بر از بین رفتن انسانیت با بعضی از کارهای کوچک، تأثیری ندارد.[[1471]](#footnote-1471) و همچنین در این راه که غایت اعتدال و انصاف است و نه افراط و زیاده‌روی بر اعتماد تأثیری ندارد.[[1472]](#footnote-1472)

آنچه بر عدم تساهل محدثین در شروط کسی که روایتش مورد قبول است و کسی که مورد قبول نیست، دلالت می‌کند اتفاق آن‌ها بر این است که تنها عدالت در قبول روایت راوی کافی نمی‌باشد، بلکه ناچاراً باید ضبط و نگهداری هم با آن باشد و این بر آنچه که امام مسلم در مقدمه صحیحش از ابی زناد آورده دلالت می‌کند که می‌گوید: در مدینه گروه صد نفره‌ای را دیدم که همة آن‌ها مورد اعتماد بودند و آنچه حدیث از آن‌ها اخذ می‌شود، گفته می‌شود، آن‌ها اهل این کار نیستند و از عبداللّه بن مبارک نقل شده که می‌گوید به سفیان ثوری گفتم: اگر حال عبادبن کثیر را می‌دانستی هنگامی که در کارهای بزرگ نقل حدیث می‌کرد، پس می‌بینی که به مردم می‌گویم: از او حدیث اخذ نکنید؟ سفیان گفت، بلی عبداللّه گفت: پس من در مجلس سخنرانی عباد بوده‌ام و دین او را می‌ستودم و می‌گفتم: از او حدیث اخذ نکنید، و از یحیی بن سعید قطان نقل شده که می‌گوید: صالحان را ندیدم در مورد چیزی دروغ بگویند و از ایوب سختیانی نقل شده که می‌گوید: که همسایة من است. سپس در فضیلت او می‌گوید و اگر نزد من بارها شهادت دهد، شهادت او را جایز نمی‌دانم.

از عبداللّه بن مبارک نقل شده که می‌گوید: بر راستگویی باقی ماند ولی از کسی که هم مقبول است و هم رویگردان، حدیث اخذ می‌کند.[[1473]](#footnote-1473) و یحیی ابن معین ـ رحمه‌اللّه ـ می‌گوید: ما اقوامی را مورد طعن قرار می‌دهیم که شاید آن‌ها اکنون در بهشت باشند و از آن زمان دویست سال می‌گذرد.[[1474]](#footnote-1474) سخاوی می‌گوید: یعنی مردمان صالحی هستند ولی اهل حدیث گفتن نیستند.[[1475]](#footnote-1475) و امام مالک می‌گوید: علم را از چهار گروه نگیرید، از 1- از مردی که تابع هوی و هوس است چون مردم را به امیال و هواهای خود فرا می‌خواند. 2- از دیوانه‌ای که دیوانگی او آشکار است. 3- از مردی که در احادیث مردم کذب وارد می‌کند و اگر منع نشود به رسول‎خدا هم دروغ می‌بندد. 4- مردی که فضل و صلاح و عبادت و احادیثش را نمی‌شناسید.[[1476]](#footnote-1476)

دقت محدثین در تتبع صفحات راوی معتمد و مقبول الروایه، آشکار است و مطالعة آن‌ها بر ضبط راویان از تغییر خطور کرد مانند کسی که بعضی از اوقات حدیثش ضعف داشته باشد و در بعضی از جاها هم ضعف نداشته باشد و یا در بعضی از بزرگان ضعف داشته باشد.[[1477]](#footnote-1477)

اما شعبی راست گفت که: به خدا اگر نود و نه بار در آن صواب کنم و یک بار خطا کنم برای دشمن آن یک بار کافیست.[[1478]](#footnote-1478) اینچنین در این راه بزرگ که دنیا مثل آن را ندیده است، شک جاعلان از کفرش و ملحدان و ابداع‌کنندگان و جهات صالحان و متصوفه، خنثی کرد، همچنانکه امام شعرانی در عهود کبری می‌گوید: و بدان ای برادر، بسیاری از این خیانت‌ها در زمان متصوفه، کسانی که قدمی در این را ه نگذاشتند، اتفاق افتاد، چه بسا از رسول‎خدا روایت کنند و به خاطر نداشتن ذوق و ندانستن فرق بین کلام نبی و دیگران، کلام او نباشد و از شیخ الإسلام ذکریا شنیده شده است که می‌گوید: بعضی از محدثان گفته‌اند که کاذبترین مردم صالحان هستند، به خاطر سلامت به آن‌ها، پس به مردمان نیکو شک می‌کردند و آن‌ها به رسول‎خدا دروغ نمی‌بستند و مراد آن‌ها از صالحین، عابدانی بودند که با علم بلاغت آشنائی نداشتند و بین کلام نبوت و دیگران فرقی قائل نبودند، برخلاف عارفان که آن‌ها آن را از مردم مخفی نمی‌کردند.[[1479]](#footnote-1479)

و آنچه گفتیم روشن نمود که مصلحت کاذبین، مصلحت و صلاح حقیقی نیست که مانند صلاح علما و بزرگان دین و حافظان حدیث باشد، بلکه صلاحی است که بزرگان گذشته در مورد آن نقل کرده‌اند و در غیر این صورت باید سعید بن مسیب و عروه و شافعی و مالک و احمد و ابوحنیفه و بخاری و مسلم و دیگر بزرگان مسلمان از کاذبترین مردمان در حدیث باشند و آیا صحیح است که انسان مسلمان چنین بگوید؟![[1480]](#footnote-1480)

اگر بزرگان مسلمان از کاذبترین مردمان بودند ـ که نیستند ـ پس چه کسی باید کذب آن‌ها را آشکار سازد؟ آیا باید کافران و ملحدان و غالیان جاعل آن را کشف کنند؟[[1481]](#footnote-1481)

و چه کسی باید جعل و دلایل و نشانه‌ها و تصنیفات متعدد آن‌ها را بشناسد؟ کافران و ملحدان باید این کار را بکنند؟

هرگز این تصور درست نیست چون آن‌ها پاسداران زمین و خلفا و سربازان خدا در روی زمین هستند و آن‌ها منتقدانی هستند که ابن مبارک به آن‌ها می‌گرید همچنانکه به او گفته شد: این احادیث ساخته شده هستند؟ گفت: منتقدان در آن زندگی می‌کنند و خدای تعالی می‌فرماید: [[1482]](#footnote-1482)

﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٩﴾ [الحجر: 9].

«همانا ما بر شما ذکر را نازل کردیم و از آن محافظت می‌کنیم».

و یحیی بن یمان در مورد آن‌ها می‌گوید: اگر در این حدیث مردانی هستند که خداوند آن‌ها را خلق کرده است آن هنگام که آسمان و زمین را خلق کرده است این‌ها از محکمترین مردان هستند[[1483]](#footnote-1483)، هارون الرشید در مورد آن‌ها می‌گوید که آن‌ها از ملحدی اخذ کردند، سپس امر به زدن گردنش کرد و ملحد به او گفت: برای چه گردن مرا می‌زنی؟ گفت: عابدان به خاطر تو بخشش نمودند پس گفت: ای امیرالمؤمنان: کجاست آن هزار حدیث تو؟ و در روایت که چهار هزار حدیث برای شما جعل کردم که حرام را حلال نموده‌ام و حلال را حرام، پیامبر در این مورد چه فرموده است؟

سپس هارون الرشید به او گفت: ای دشمن خدا تو کجائی؟ أبی اسحاق فزاری[[1484]](#footnote-1484) و عبداللّه بن مبارک همة حرفهای او را غربال کردند و پس آن را استخراج نمودند.[[1485]](#footnote-1485)

حقیقت اینکه، آنچه را محدثین از علم حدیث به وجود آوردند، به واسطة آن اسلام از سایر امتها متمایز گشت و از بزرگترین نتایج منفعت بار آن این بود که حملة زیانبار بر سنت نبوی از دل آن سر برآورد.

من خوشحالی خود را خواستم ولی خوشحالیم را از خود گرفتم و چه بسا انسان از جائی که فکرش را نمی‌کند کار خوبی را انجام دهد.[[1486]](#footnote-1486)

این علم مانند تخته سنگ محکمی است و هر توطئه‌ای به آن برمی‌خورد می‌شکند چونکه آن را در تاریکی بافته‌اند و به احادیث پیامبر نسبت داده‌اند و سنت از میدان بزرگ و سالمی به حالت پیروزمندانه خارج شده است[[1487]](#footnote-1487) و ممکن نیست که حرکت جاعلان، تکامل یا بدو آن را دلیلی بر ضعف مجموعة احادیث قرار دهند و دو نتیجه بر عدم استدلال آن قرار دهند. زیرا جاعلان با آنچه که جعل کرده‌اند نمی‌توانند محدثین را هرگز بترسانند.

استاد محمد اسد می‌گوید: وجود احادیث جعلی، دلیلی بر ضعیف بودن چارچوب احادیث به صورت کلی نیست زیرا این احادیث از چشم محدثین پنهان مانده است، همانگونه که بعضی از منتقدین اروپائی از روی ساده‌لوحی چنین پنداشتند و بسیاری از مدعیان علم و دانش در میان مسلمانان از آن‌ها پیروی کرده‌اند.[[1488]](#footnote-1488)

این شبهه را با بیانی از امام بن قیم جوریه که در کتاب «مختصر الصواعق المرسه» آورده است خاتمه می‌دهیم، او می‌گوید: امام ابو مظفر[[1489]](#footnote-1489) گفت: (اگر گفتند آثار بین مردم زیاد شدند و با هم مختلط شدند، می‌گوئیم: فقط افراد نادان تصور می‌کنند که این آثار با هم آمیخته شده‌اند، اما اگاهان نسبت به این اختلاط سره را از ناسره تشخیص دادند و درست مانند تشخیص‌دهندگان سکه‌های تقلبی از غیر تقلبی عمل کردند و بهترین آن‌ها را برگزیدند اگر آن احادیث به رسم غلط بین راویان رسوخ می‌کرد، پیروان احادیث آن را برای منتقدین ترویج نمی‌دادند و بلکه آن را در جرگه حدیث غلط به حساب می‌آوردند و در همة حروف و صفحات آن و اگر غلطهای راویان را در اسناد و متون رواج نداد پس چگونه برای آن‌ها جعل ملحدان و تکثیر احادیث آن‌ها را که مردم حتی به صورت خفیف روایت می‌کنند، رواج دادند. و آن سخن بعضی ملحدان است که آنچه را که جاهلان گمراه و مبدعان کذاب به احادیث صحیح نبی و آثار صادق او، نسبت می‌دهند و آن را مستهجن می‌کنند و مردمان جاهل را با این ادعا به غلط می‌اندازند و جاعل در رد آثار رسول‎خدا به موهن‌ترین دلایل، استدلال می‌کند و این استدلال آن‌ها تغییری شدید ایجاد نکرد پس نویسندة این مدعا مستحق است که دهانش بسته شود و از سرزمین اسلام رانده شود.[[1490]](#footnote-1490)

این شبهه که می‌گویند پرچمداران اسلام از صحابه و تابعین و کسانی که بعد از آن‌ها آمدند، سربازان سلاطین و پادشاهان عصر اموی و عباسی بودند

بررسی این شبهه و پیروان آن

دشمنان سنت مطهر ادعا کردند که پرچمداران اسلام از صحابه و تابعین و بزرگان مسلمان که بعد از آن‌ها آمدند، سربازان سلاطین و پادشاهان عصر اموی و عباسی بودند و احادیثی را جعل کردند که موافق امیال آن‌ها باشد و پادشاهی آن‌ها را تثبیت کند.

احادیثی که بر آن دلالت می‌کنند

احادیثی که به اطاعت از حکام دعوت می‌کنند و به دوری از فتنه و آشوب دعوت می‌کنند:

مانند این فرمودة نبی: کسی که از پادشاهش چیزی ببیند که خوشایند او نباشد، صبر کند، زیرا او اگر یک وجب از جماعت جدا شود سپس بمیرد در جاهلیت مرده است،[[1491]](#footnote-1491)

سپس می‌فرماید: او از شما امری را طلب می‌کند که به آن عمل شود پس آن را می‌شناسید و آن را انکار می‌کنند، سپس کسی که کراهت کرد دور می‌شود و کسی که انکار کند تسلیم شده است، اما کسی که راضی شد تبعیت کرده است، گفتند: ای رسول‎خدا آیا نجنگیم؟ فرمود: نه صدا نکنید. یعنی کسی که از قلبش دوری کند، قلبا آن را انکار کرده است.[[1492]](#footnote-1492)

رسول خدا می‌فرماید: فتنه‌ای مانند شب تاریک بین شما می‏باشد، که مردی آن را با ایمان به صبح می‌رساند با ایمان شب می‏کند و با کفر صبح، کسی که در آن نشسته بهتر از کسی است که ایستاده و کسی که ایستاده بهتر از پیاده است و کس که پیاده است بهتر از کسی است که می‏دود. گفتند چه چیزی را به ما امر می‌کنی؟ گفت: پایبند خانه‌هایتان باشید.[[1493]](#footnote-1493)

و مانند آن احادیثی که گلدزیهر به آن استشهاد می‌کند که اهل حدیث یا فقهاء آن‌ها را آنگونه نامیده‌اند که نقش مهمی را در تثبیت نظام حکم در جعل این احادیث بازی کردند که به اطاعت از آن‌ها یا به کناره‌گیری و ترک آن، امر شده‌ای.[[1494]](#footnote-1494)

نیازی عزالدین کتابش (دین سلطان) را بر این اساس بنا نهاده است و منظور از سلطان معاویة بن ابی سفیان می‌باشد و به ادعای او سرور ما معاویه کسی بود که فتح باب روایات را با احادیث افترا دهنده گشود تا آن را به جای قرآن بگیرند و دینش را آشکار کرد و سربازان او از جمله فقها و محدثین او را در این راه یاری دادند و در این مورد می‌گوید: تاریخ اسلامی برای ما نقل می‌کند که معاویه از افراد باهوش و زیرک عرب بود و او تفکرات زمان جاهلیت را برای متوقف‌کردن قرآن به کار برد و در خلال آن، باب روایات را با احادیث افترادهنده گشود تا به جای قرآن قرار بگیرد. و در این راه یارانش را از میان اصحاب و علمای بد و حسود و منافق از میان دشمنان اسلام یافت.[[1495]](#footnote-1495) و همین ادعایشان نشان می‌دهد که رافضه قصد طعنه به عقیدة اهل سنت را داشته‌اند.

صالح وردانی بعد از ذکر نمونه‌هائی از احادیث گذشته و آنچه در معنای آن آمده، می‌گوید: این روایات و این عقیده که فقهای سلاطین خلق کرده‌اند و حاکمان طاغوت و ظالم در تاریخ مسلمین آن را ایجاد کرده‌اند و اگر این روایات و عقیده نبود این باعث سلطه‌گرائی قبیله‌ای و حکومت اموی و عباسی بر حقیقت کار مسلمانان نمی‌شد.

همة حکومتهائی که بعد از رسول آمدند، بر این روایات در پشتیبانی سلطان آن و نفوذش و اضافه کردن مشروعیت بر آن، اعتماد کردند.[[1496]](#footnote-1496)

رافضی دیگری به نام زکریا عباس داود می‌گوید: ما وقتی که در اسباب جعل تحقیق می‌کنیم، رویکرد اساسی را ملاحظه می‌کنیم که انگیزة قوی برای معاویه بود که سنت را در خدمت اهدافش به کار گیرد. و لذا شروع به استخدام عده‌ای از صحابه و تابعین نمود که احادیث را جعل کنند تا کارهای او توجیه شود تا از این طریق به حکومتش وجهة دینی دهد.[[1497]](#footnote-1497)

و از افراد دیگری که چنین عقیده‌ای را داشته‌اند: عبد الحسین شرف الدین[[1498]](#footnote-1498) مرتضی عسکری،[[1499]](#footnote-1499) محمود ابوریه،[[1500]](#footnote-1500) محمد نجیب،[[1501]](#footnote-1501) علی شهرستانی،[[1502]](#footnote-1502) علی الوردی،[[1503]](#footnote-1503) جمال البنا[[1504]](#footnote-1504)، عبد الجواد یاسین[[1505]](#footnote-1505) و سید صالح أبوبکر[[1506]](#footnote-1506) و ادریس الحسینی[[1507]](#footnote-1507) می‌توان نام برد.

نظارت آنچه که دشمنان سنت قبلاً آن را گفتند، دیده می‌شود که آن‌ها به وقایع زیر طعنه می‌زنند.

**اولاً**: در صحت اسلام معاویه و اینگونه وصف کردند که او منافق بود و می‌گویند که او روز فتح مکه اسلام را قبول کرد و او از طلقاء (کسانی که تا روز فتح مکه کافر ماندند) به حساب می‌آید که باب جعل در سنت را گشود و رافضه که قبلاً ذکرشان گذشت و پیروان آن‌ها از داعیان بی‌دین، این را بیان داشتند.

**ثانیا**ً: پرچمداران اسلام از صحابه و تابعین و کسانی که بعد از آن‌ها آمدند، از کاذبان و فقهای سلطنت به شمار می‌آیند.

**ثالثاً**: افترای آن‌ها به پادشاهان و امرای اموی و عباسی به اینکه آن‌ها از تعالیم اسلام دور بودند و علمای مسلمان را استثمار می‌کردند که احادیث را جعل کنند که از این طریق امارتشان را تثبیت کنند.

**رابعا**ً: افترای آن‌ها به احادیث اولی‌الأمر و احادیث فتنه‌ها و آشوب‌ها.

جواب ادعاهای مذکور در زیر می‌آید:

**اوّلاً**: افتراهائی که در صحت اسلامِ سرور ما معاویه آورده‌اند اين است که او باب **جعل** حدیث در سنت نبوی را گشود. آنچه دشمنان سنت مطهر بوسیلة آن در صحت اسلام معاویه طعنه زده‌اند و آقای دکتر محمود ابو شهبه در مقام دفاع از او برآمد و گفت: دشمنان اسلام فراموش کردند که نویسندگان در تاریخ صحابه از واقدی و ابن سعد ذکر کرده‌اند که او بعد از حدیبیه و قبل از فتح مکه اسلام آورد و از ترس خانواده‌اش اسلامش را مخفی می‌کرد و آن مسلماً در عمره القضاء بود و به نظر بعضیها، او و پدرش از افراد (مؤلفة قلوبهم) هستند ولی نظر اکثریت بر این می‌باشد که او از (مؤلفة قلوبهم) نیست، ابن عبدالبر می‌گوید: معاویه و پدرش مؤلفه قلوب هستند اگرچه او احساس می‌کند که بسیاری این نظر را روایت نمی‌کنند و لذا حافظ محقق ابن حجر را می‌بینیم که در شرح حالش چیزی از آن ذکر نمی‌کند و همانا در شرح حال پدرش ذکر کرد که او ازمؤلفة قلوبهماست**.**[[1508]](#footnote-1508)

به هرحال او اسلام آورد و اسلام او حسن بود و حتی اگر از جمله کسانی باشد که در روز فتح مکه، اسلام آوردند این باعث نمی‌شود که عدالت و صحابی بودن آن‌ها را مورد تخریب قرار دهیم چون پروردگار عزیز کسانی را که بعد از فتح مکه اسلام آوردند تزکیه کرده و می‌فرماید:

﴿وَمَا لَكُمۡ أَلَّا تُنفِقُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَٰثُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ لَا يَسۡتَوِي مِنكُم مَّنۡ أَنفَقَ مِن قَبۡلِ ٱلۡفَتۡحِ وَقَٰتَلَۚ أُوْلَٰٓئِكَ أَعۡظَمُ دَرَجَةٗ مِّنَ ٱلَّذِينَ أَنفَقُواْ مِنۢ بَعۡدُ وَقَٰتَلُواْۚ وَكُلّٗا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلۡحُسۡنَىٰۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ خَبِيرٞ ١٠﴾ [الحدید: 10].

«و برای چه در راه خدا انفاق نکنید در صورتی که وارث تمام آسمانها و زمین خداست و آن مسلمانانی که پیش از فتح مکه در راه دین انفاق و جهاد کردند آن‌ها اجر و مقامشان بسیار عظیم‌تر از کسانی است که بعد از فتح، انفاق و جهاد کردند خدا به همه وعده نیکوترین پاداش را داده و خدا به هر چه می‌کنید، آگاه است».

و چگونه افترا در صحت اسلام او درست می‌باشد، در حالی که او از کسانی بود که در خدمت پیامبر وحی می‌نوشت.[[1509]](#footnote-1509) روایت ابن عباس دلالت بر این امر می‏کند که رسول‎خدا دنبال معاویه فرستاد که برای او بنویسد سپس گفت: او غذا می‌خورد. سپس دوباره دنبالش فرستاد و گفت: او غذا می‏خورد. سپس گفت: خداوند شکم او را پر نکند.[[1510]](#footnote-1510)

استاد محب الدین خطیب[[1511]](#footnote-1511) می‌گوید: بعضی از فرقه‌های دشمن اسلام[[1512]](#footnote-1512) از این حدیث برای طعنه به معاویه استفاده می‏کنند و در آن چیزی نیست که به آن‌ها کمک کند، چگونه اینگونه بوده در حالی که او کاتب پیامبر بوده است؟!

ظاهراً پیامبر با این دعا هیچ نیتی نداشته است زیرا این، بین عربها رسم بوده است که وقتی سخن می‌گویند نیتی نداشته باشند مانند این سخن نبی که می‌فرمود: راست تو خاک بخورد (زمین بخوری).

ممکن است این سخن از پیامبر به دلیل خصلت انسان بودنش از او باشد که پیامبر خودش در احادیث زیادی به صورت متوالی آن را توضیح داده است از جمله آن‌ها حدیثی از عایشهل را که به پیامبر نسبت داده شده است ذکر می‌کنیم: آیا نمی‌دانی با پروردگارم چه شرطی بسته‌ام؟ گفتم: ای پروردگار من، من انسانی هستم و هر کدام از مسلمین را لعن کنم یا ناسزا بگویم، پس برای او زکات و پاداشی قرار بده.[[1513]](#footnote-1513)

در اسلام معاویه عیب و قصوری دیده نمی‌شود و در اخلاص و اسلام و شیوة حکومتداری او هیچ‌گونه شکی نیست.

قاضی ابوبکر بن عربی می‌گوید: هر چه خصلت نیکو در وجود معاویه جمع شده به صورت اجمال آشکار هستند و گفت: معاویه جمیع خصلت‌ها را یکجا دارد، او که سرزمین شام را در حالت کلی و جزئی آباد نمود و همچنان حسن سیرت او استقامت او در محافظت مرکزی و سد کردن مرزها و اصلاح سربازان و ایستادگی در برابر دشمن و سیاست حکومتداری قابل رؤیت می‌باشد. و احادیث صحیحی در مصاحبت و فقه از او مشاهده شده است و بخاری در کتاب صحیحش با ذکر سند از ابی ملیکه روایت می‌کند که می‌گوید: معاویه بعد از عشاء یک رکعت نماز می‌خواند و غلام ابن عباس نزد او بود سپس ابن عباس آمد، به او گفت: رها کن؛ زیرا او از اصحاب رسول‎خدا می‌باشد. در روایت دیگری به ابن عباس گفته شد: تو در امیرالمؤمنین معاویه چه چیزی را دیده‌ای، او بجز یک رکعت نماز به جا نیاورد. گفت: او فقیه است.[[1514]](#footnote-1514)

ابن عربی می‌گوید: ام حرام در حدیثی به خلافت او (معاویه) استشهاد می‌کند همچنانکه أنس بن مالک روایت می‌کند که رسول‎خدا در جایی خوابید و سپس بیدار شد در حالیکه می‌خندید زیرا او مردمانی از امتش را دید که در راه خدا می‌جنگیدند و بر امواج دریا سوار شده بودند ـ یعنی وسط دریا و قسمت عمیق آن ـ، سپس سرش را دوباره بر زمین گذاشت و خوابید و بیدار شد و باز هم مانند رؤیای اوّلی را دید. سپس ام حرام به او گفت: دعا کن که خداوند مرا هم از آن‌ها قرار دهد سپس پیامبر فرمود: تو از اوّلین کسان هستی، سپس ام حرام زمان معاویه بر دریا سوار شد و هنگامیکه از دریا خارج شد از اسبش بر زمین افتاد و هلاک شد.[[1515]](#footnote-1515)

حافظ بن کثیر می‌گوید: یعنی سربازان معاویه در زمان عثمان بن غفان در سال 27 ه‍. در یک جنگ، قبرس را با فرماندهی او فتح کردند و او اوّلین پایه‌ها را در تاریخ اسلام نهاد و أَم حرام در کنار همسرش عبادة بن صامت با آن‌ها بود و با آن‌ها از صحابه ابو درداء و أبوذر و دیگران هم بودند. ام حرام در راه خدا فوت کرد و قبر او امروزه در قبرس است. [[1516]](#footnote-1516)

ابن کثیر می‌گوید: امیر و فرماندة لشکر روم در جنگ قسطنطنیه یزیدبن معاویه بود. می‌گوید: این از بهترین دلایل پیامر بر شهادت بر فضل سرور ما معاویه و پسرش یزید می‌باشد و همچنانکه در حدیث ام حرام که به نبی نسبت داده شده است، آمده است که: اوّلین سربازان از امت من که از راه دریا گذر کنند[[1517]](#footnote-1517) و اوّلین سربازان از امت من که در شهر قیصر جهاد کنند، بهشت بر آن‌ها واجب است و بخشیده می‌شوند. سپس گفتم: ای رسول‎خدا من از آن‌ها هستم؟ فرمود: نه.[[1518]](#footnote-1518)

امام ابن تیمیه می‌گوید: در میان ملوک مسلمان کسی بهتر از معاویه نمی‌باشد و مردم در زمان هیچ پادشاهی بهتر از زمان معاویه نبودند، هنگامیکه ایامش به ایام بعد از خود و به ایام ابوبکر و عمر نسبت داده شد چشم و هم‌چشمی آشکار شد.

ابوبکر بن اثرم روایت کرد و ابن بطه از طریق قتاده روایت کرد که می‌گوید: اگر بخواهید عمل معاویه را نشان دهید اکثر شما می‌گویید: این مهدی است. ابن بطه با ذکر سند ثابت از دو طریق از اعمش و او از مجاهد روایت می‌کند که می‌گوید: اگر شما معاویه را می‌دیدید می‌گفتید این مهدی است.

و اثرم از ابوهریره المکتب روایت می‌کند که می‌گوید: ما نزد اعمش بودیم و از عمر بن عبد العزیز و عدالتش ذکر می‌کردیم. سپس اعمش گفت، معاویه را چگونه می‌بینید؟ گفتند در هنگام جهاد؟ گفت: نه عدالت او را چگونه ارزیابی می‌کنید. از ابی اسحاق که در مورد معاویه ذکر می‌کند و سپس می‌گوید: اگر او را ملاحظه می‌کردید یا روزگار او را می‌دیدید، می‌گفتید: او مهدی بود.

این شهادت آن ائمه اعلام در مورد امیرالمؤمنین معاویه می‌باشد که سخت تشنة استجابت خدا و دعای پیامبرش بود و پیامبر در مورد این خلیفه صالح می‌فرماید: خدایا او را هادی و مهدی قرار بده و به وسیلة او هدایت کن.[[1519]](#footnote-1519)

قبل از اینکه سخن از گواهیهای صحابه و تابعین و آرای علما در مورد معاویه را به اتمام برسانیم، از مورخ مشهور علامه ابن خلدون در اعتبار معاویه از خلفای راشدین نظری نغز را نقل می‌کنیم که ‌می‌گوید: حکومت معاویه و اخبار او سرچشمه‌ای از خلفای راشدین و نیکان آن‌ها بود و او در فضل و عدالت و دوستی بعد از آن‌ها قرار دارد.[[1520]](#footnote-1520)

ابن خلدون همچنین در مقدمه می‌گوید: دفاع از برتری پسرش در امر حکومت و مسؤولیت، می‌گوید: همانا او مصلحت عمومی در جامعه را رعایت نمود و اتفاق آن‌ها از اهل حل و فصل هنگامیکه از بنی‌امیه بودند. .. و از قریش بودند[[1521]](#footnote-1521) و از ملل مختلف و همچنین فاتحان که فقط او را در امر حکومتداری و مسؤولیت قبول کردند، این اتفاق و اجتماع که شأن آن نزد شارع مهمتر است، و معاویه در مورد این شک نمی‌کند چون عدالت او و هم‏صحبتی او و حضور بزرگان صحابه و سکوتشان در مورد آن، دلیل بر نفی شک در این مورد می‌باشد، آن‌ها از کسانی نبودند که در حق نرمش نشان دهند و معاویه هم کسی نبود که پند و نصیحت را در حق قبول کند سپس، همگی آن‌ها به آن و عدالتشان مانعی برای آن است.[[1522]](#footnote-1522)

همة این شهادتها و قبل از آن، احادیث نبوی در مورد بزرگ‌منشی معاویه را ذکر می‌کنیم[[1523]](#footnote-1523) و همراه این اعتراف می‌کنیم که خدا به بزرگواری علی بن ابی طالب شهادت داده است و او بزرگوارتر از معاویه بود و حق همیشه با او بود و در کل همگی مجتهد بودند.[[1524]](#footnote-1524) در حدیث صحیح آمده است: هنگامیکه حاکم حکم کند و در این راه اجتهاد داشته باشد و به هدف برسد پس برای او دو أَجر و پاداش هست و هنگامیکه حکم کند و دراین راه اجتهاد داشته باشد سپس خطا کند، برای او یک أجر هست.[[1525]](#footnote-1525)

این مثالهای کمی که نقل می‌کنیم برای شناخت مقام و منزلت بیشتر آن‌ها کافی نیست، برای اینکه مردم بدانند و صورت و چهرة واقعی معاویه را بشناسند، آن چهرة کاذب که ملحدان از میان رافضه و پیروان آن‌ها از دشمنان اسلام و سنت مطهر به تصویر کشیده‌اند، پس می‌زنیم و آن چهره را کتاب‌های سنت و رسول‎خدا و صحابه و تابعین رد می‌کنند و به هم صحبتی او با نبی و فقاهت او و عدالت در فرمانروایی و حسن سیرت او شهادت می‌دهند و حتی کسانی مانند مجاهد و أعمش می‌گویند که او همان مهدی است.

آیا این حال کسی است که در سنت دخل و تصرف کند و یا حتی به جعل رضایت بدهد، آیا این با فضیلت او سازگار است و همچنین آیا او جعل حدیث را در تثبیت فرمانرواییش به کار برد یا غیر از این‌ها که دشمنان اسلام از رافضه و پیروانشان ادعا می‌کنند؟! بله بدون این که فکر کنند آنچه که بخواهند می‌سازند.

**ثانیا**ً: جواب اتهامی که راویان سنت را از کاذبان و فقهای حکومت می‌داند.

اما آنچه که داعیان فتنه و دروغپردازان علم ادعا کردند که پرچمداران اسلام از صحابه و تابعین و بزرگان مسلمان بعد از آن‌ها از فقها و محدثین، کاذب و فقیه دربار حکومت بوده‌اند، در جواب این ادعا دکتر سباعی مطلبی تحت عنوان، آیا علما این کذب را در دفاع از دین مجاز دانستند؟ می‌گوید: که دشمنان اسلام از غلوکنندگان شیعه و مستشرقان و داعیان الحاد، به مرز سربلندی که راویان سنت به آن متصف شدند، نمی‌رسند و نخواهند رسید. چون راویان سنت از کذب، حتی در زندگی عادی خود به دور بودند حتی دشمنان اسلام به آن مقدار خوف که در جان آن‌ها به خاطر ترس و زهد خدا وجود دارد، نخواهند رسید و انکار آن‌ها در جنایت کذب بر رسول‎خدا حد و مرزی ندارد و حتی در مورد آن‌ها می‌گویند کسی که کفر می‌گوید، آن را هم انجام می‌دهد و باید کشته شود و توبة او مقبول نمی‌باشد[[1526]](#footnote-1526)، دشمنان اسلام هنگامیکه این خصایص علمای ما را نمی‌فهمند، معذور می‌شوند زیرا در وجود آن‌ها جز گمراهی یافت نمی‌شود و کسی که به کذب بر مردم عادت کند فکر می‌کند که آن‌ها از او دروغگوتر هستند، مانند دزدی که فکر می‌کند همة مردم مانند او دزد هستند و غیر از این نیست، کسانی که آشکارا بعضی از والیان مردم را انکار می‌کنند به اینکه آن‌ها مخالف بعضی از احکام سنت هستند و آن‌ها آشکارا سخن حق را مورد ضرب و اهانت قرار می‌دهند و کذب به رسول‎خدارا بر خود مباح می‌دانند و به سنت مطهر احکامی را اضافه می‌کنند که رسول‎خداآن را نگفته است. ای مردم آیا شما عاقلانه به این حکم می‌کنید؟ یا شما با قومی سخن می‌گوئید که دارای عقل نیستند؟![[1527]](#footnote-1527)

بله قومی که هیچ ترسی در حکمشان بر رجال حتی یک نفر مانند پدر و پسر و برادر و دوست و استاد نداشتند بنابراین این صدق دیانت و پرهیز و امانت آن‌ها را می‌رساند و حافظان گرانقدر و سنت نبوی در میان آن‌ها هستند و همچنین گرانقدرترین ادیب و اجداد و اولاد و بهترین نوادگان از آن‌ها هستند پس این مثل خوبی در صدق و تقوا و امانت آن‌ها می‌باشد.[[1528]](#footnote-1528)

اینک نمونه‌هائی از پرهیز آن‌ها در حکم بر رجال حدیث (اهل سنت)

جرح واردکنندگان به پدرانشان:

امام علی بن المدینی از پدرش سؤالی پرسید او گفت: در این مورد از غیر من سؤال کنید و سپس سؤال را جواب داد و رفت، بعد سرش را بلند کرد و گفت: دین او ضعیف است.[[1529]](#footnote-1529)

جرح واردکنندگان بر فرزاندانشان:

امام ابو داود سحبستانی نویسنده السنن می‌گوید: پسرم عبداللّه کذاب است[[1530]](#footnote-1530) و مانند او سخن ذهبی در مورد فرزندش ابوهریره که می‌گوید، او قرآن حفظ کرد سپس از آن دور شد تا اینکه آن را فراموش کرد.[[1531]](#footnote-1531)

جرح بر برادرانشان:

زید بن ابی أَنیسه می‌گوید: از برادرم روایت اخذ نکنید چون او به کذب مشهور شده است.[[1532]](#footnote-1532)

جرح بر خواهرانشان:

شعبه ابن حجاج می‌گوید: اگر کسی به دنبال هشام بن حسان باشد او ازدواج کرد[[1533]](#footnote-1533) ولی آن را حفظ نکرد.[[1534]](#footnote-1534)

جرح بر بعضی از خویشاوندان:

ذهبی در شرح حال حسین بن ابی شری عقلانی می‌گوید که ابو عروبه حرانی گفت: او دائی مادرم است و کذاب است.[[1535]](#footnote-1535)

از کسانی که از بزرگانشان نمی‌ترسند:

یحیی بن سعید قطان می‌گوید: امام ابن ابی حاتم از عبدالرحمن بن مهدی روایت می‌کند که می‌گوید: روزی نزد شعبه اختلاف داشتند سپس گفتند: بین من و بین خودت حکم قرار بده سپس گفت: من راضی هستم که أَحول یعنی یحیی ابن سعید قطان حکم کند، ما همچنان بودیم تا یحیی آمد و حکم کرد سپس به نفع شعبه حکم کرد ـ و او شیخش بود و از او یاد گرفته بود و آموخته بود و شعبه به او گفت: چه کسی طاقت نقد تو را دارد یا چه کسی مثل تو نقد می‌کند ای أحول؟!

ابن ابی حاتم می‌گوید: این برای یحیی بن سعید قطان نهایت منزلت است چون شعبه از بین اهل علم او را برگزید پس این وجود او و صلابت در دینش را می‌رساند که بر شعبه حکم کند که استاد و معلم او بود.[[1536]](#footnote-1536)

این پرهیزگاری بزرگان حدیث می‌رساند که آن‌ها قبول نمی‌کردند شفاعت برادرانشان را یا سکوت از کسانی که در جرح آن‌ها روایت می‌کنند و چگونه به این وساطت رضایت می‌دهند در حالیکه آن‌ها به فرزندان خود طعنه وارد می‌کنند آنچه از آن‌ها روایت می‌کنند مستوجب قدح می‌باشد. [[1537]](#footnote-1537)

شعبة بن حجاج در این مورد مثالهای زیبایی زد وقتی که حماد بن زید و عباد بن عباد و جریر بن حازم دربارة مردی سخن گفته بودند که برای او کفایت می‌کرد، حماد بن زید گفت: گویی که به نرمی جواب ما را داد. گفت: روزی می‏خواستم به نماز جمعه بروم که ناگهان شعبه از پشت مرا صدا زد و گفت: آنچه که به من گفتید سعی کردم که او را نبینم. عبدالرحمن بن مهدی می‌گوید: شعبه در مورد این مسأله حساب سخن می‌گفت.

اینها نمونه‌هائی از شجاعت گذشتگان صالح ما در مورد حق با خلفا و ملوک و امرایشان بود، که از مرگ و لوم و اذیت و آزار نمی‌ترسند.

اما نظر صحابه در مورد خلفایشان، همچنانکه در بحث از آغاز جعل و دور بودن صحابه از آن گذشت، کفایت می‌کند و نیازی به تکرار آن نیست.[[1538]](#footnote-1538)

در اینجا نظر و جایگاه ابی بن کعب با عمر فاروق را اضافه می‌کنیم که ابن راهویه از حسن استخراج می‌کند که عمر بن خطاب با قرائت آیه پاسخ أبی بن کعب را داد سپس أبی گفت: آن را از رسول‎خدا شنیده‌ام و تو ای عمر! چسبیدن به بقیع تو را اغفال می‌کند سپس عمر گفت: راست گفتی، من می‌خواستم شما را امتحان کنم ببینم آیا کسی از شما حق را می‌گوید؟ پس برای امیر خوب نیست که حق نزد او گفته نشود و به او آن را نگویید.[[1539]](#footnote-1539)

از ابی بن کعب روایت شده است که این آیه قرآن را خواند:

﴿ٱلَّذِينَ ٱسۡتَحَقَّ عَلَيۡهِمُ ٱلۡأَوۡلَيَٰنِ﴾ [المائدة: 107].

«دو شاهد دیگر که اَحَق باشند».

پس عمر گفت: اشتباه کردی، گفت: تو را تکذیب می‌کنم. سپس مرد گفت: ای امیرالمؤمنین تکذیب می‌کنی؟ گفت: من محکم‌ترین تعظیم را در حق امیرالمؤمنین انجام دادم اما در تصدیق کتاب خدا اشتباه می‌کند و در تکذیب کتاب خدا راست نگفت سپس عمر گفت: راست می‌گوید.[[1540]](#footnote-1540)

ببین عمر صحابه را با کلمة حق چگونه می‌آزماید؟ هنگامیکه امیر از آن عدول می‌کند و ببین که صحابه چگونه حقشان را نسبت به امرایشان می‌شناختند، هنگامیکه از حق عدول می‌کردند از سرزنش هیچ سرزنش کننده‏ای در راه خدا هراس نداشتند.

اما دربارة جایگاه صحابه و تابعین و کسانی که بعد از آن‌ها آمدند از پادشاهان و امرایشان و جایگاه و نظر ابوسعید خدری دربارة مروان والی مدینه و همچنین جایگاه ابن عمر از نظر حجاج[[1541]](#footnote-1541) و نظر دیگر را خواهیم آورد که امام زهری با هشام بن عبدالملک اموی، بعد از ذکر جایگاهها و نظرات بزرگان اسلام در مورد ملوک و امرای بنی عباس آورده‌اند، در این مورد، حافظ ذهبی در شرح حال ابن ذئب، امام محقق ذکر کرده است که امام احمد می‌گوید: ابن ابی ذئب بر منصور وارد شد او در حق او نبخشد چون حق را به او گفته بود و ظلم را و حق با یک را فاش کرده بود. از محمد بن ابراهیم شاگرد ابن ابی لیلی نقل شده که می‌گوید: نزد أبی جعفر منصور بودم و ابن ابی ذئب هم آنجا بود ابو جعفر گفت: در مورد حسن ابن زید چه نظری داری؟ ـ او در ایام منصور والی مدینه بود ـ گفت او از کینه و خشم و تندی اخذ می‌کند یعنی از روی حقد و کینه و از روی هوی و هوس تصمیم می‌گیرد. سپس حسن به او گفت: به خدا یک نفر از او در سلامت نیست، اگر می‌خواهی در مورد خودت از او سؤال کن ای امیرالمؤمنین. محمد بن ابراهیم گفت ـ سپاهیان شمشیر به دست بالای سر ابوجعفر ایستاده بودند و ترسید دستور به قتلش دهند و خونش ریخته شود، گفت چه می‌گوئی؟ گفت ای امیرالمؤمنین مرا ببخش. گفت ناچاراً باید بگوئی. گفت تو عدالت را در حق رعیت ادا نمی‌کنی و آن را به صورت مساوی تقسیم نمی‌کنی. سپس تغییری در صورت ابی‏جعفر ظاهر شد، سپس ابراهیم بن یحیی، والی مدینه در زمان مهدی برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین بگذار خونش را بریزم تا پاک شود. ابن ابی ذئب به او گفت: بشین ای بنی فلیس، خون کسی که شهادتین را گفته است، پاک است.[[1542]](#footnote-1542)

دیدگاه سفیان ثوری در مورد ابی جعفر منصور مشهور است؛ سفیان حق را می‌گفت و به شدت باطل را انکار می‌کرد، تا اینکه در بصره زمانی که به دور از چشم مهدی و پنهانی می‌زیست،[[1543]](#footnote-1543) وفات نمود. موضع محدثین - و در رأس آن‌ها امام احمد حنبل - با امرای عباسی، در دوران محنت قرآن و مسأله خلق قرآن بعید نیست. و غیر از این مثالهای فراوانی وجود دارد که این فصل گنجایش آن را ندارد و الا اخبار درخشان این مردان بی‌همتا را بیان می‌کردم.[[1544]](#footnote-1544)

ارتباط علمای مسلمان با ملوک و امرا

دشمنان سنت و اسلام ادعا می‌کنند که ارتباط علمای مسلمان با ملوک و امرا، به آن‌ها این امکان را داد که در جعل احادیث که موافق امیالشان باشد و سلطنت آن‌ها را تثبیت کند، غرق شوند.

دکتر سباعی در جواب این ادعا می‌گوید: نمی‌دانم چگونه ارتباط بزرگان مسلمان و معتمد با ملوک و امرا، علامت و نشانة بهره‌برداری از آن‌ها است؟! و در قدیم هم علما با خلفا و ملوک ارتباط داشتند، بدون اینکه در چیزی به امانتشان دست بیایند، در زمانهای قدیم صحابه با معاویه رفت و آمد داشتند و همچنین تابعین نیز این کار را کردند.

وقتی که بزرگان دین به امرا و ملوک می‌رسیدند، راهی جز آن راهی که در دین و امانت و تقوای آن‌ها مؤثر باشد، انتخاب نمی‌کردند و برای آن‌ها در هر حال مفید واقع می‌شدند، آن‌ها مسلمانانی بودند که وقتی به جلسات علم در مجالس خلفا می‌رفتند، حدیث روایت می‌کردند یا فکر و حکم خود را اشاعه می‌دادند یا فرزندان آن‌ها را تربیت می‌کردند یا حقوق امت را بر آن‌ها یادآوری می‌کردند و واجبات را به آن‌ها می‌گفتند.

نگاه کنید به آنچه ابن عساکر با ذکر سند از شافعی روایت کرد که هشام بن عبدالملک از سلیمان بن یسار در مورد تفسیر این فرمودة خدای تعالی پرسید که:

﴿وَٱلَّذِي تَوَلَّىٰ كِبۡرَهُۥ مِنۡهُمۡ لَهُۥ عَذَابٌ عَظِيمٞ ١١﴾ [النور: 11].

«و آن كس از ايشان كه قسمت عمده آن را به گردن گرفته است عذابى سخت‏ خواهد داشت».

هشام برخاست و گفت: اشتباه می‌کنی، همانا او علی بن ابی طالب است. و پیدا بود که آنچه را که هشام می‌گفت، جدی نبود بلکه می‏خواست از شدت و پافشاری آن‌ها بر حق خبر بدهد. آنگاه سلیمان بن یثار گفت: امیرالمؤمنین می‌داند چه می‌گوید. ابن شهاب رسید و هشام به او گفت: قسمت عمده آن را به گردن گرفته است؟ زهری گفت: او عبداللّه بن ابی بن سلول است، سپس هشام به او گفت: اشتباه می‌کنی. همانا او علی بن ابی طالب است، زهری در حالی که به شدت عصبانی شده بود، گفت: من اشتباه می‌کنم؟ نه، تو را سرزنش نمی‏کنم! به خدا اگر ندائی از آسمان به من می‌رسید که خداوند کذب را حلال کرده است، دروغ نمی‌گفتم. .. فلانی و فلانی به من گفته‌اند که کسی که قسمت عمده آن را به گردن گرفته است، عبدالله بن ابی بن سلول می‌باشد... و اینکه هشام در داستان گفت: ما بیدار شدیم ای شیخ، دلالت می‏کند بر اینکه او کلمه «دروغ می‌گویی» را جدی نگفت.

آیا نمی‌بینی که این حادثه ما را راهنمایی می‌کند که ارتباط علما و خلفا ضعیفتر و کوچکتر از آن بود که به دین و امانت آن‌ها ضعفی را وارد کرده باشد؟

مردی به خلیفه مسلمین می‌گوید: تو را سرزنش نمی‏‏کنم! و این کلمه‌ای است که حتی یک مرد عادی به مرد دیگر نمی‌گوید. دلیلی است بر اینکه ارتباط آن‌ها با امرا و خلفا ارتباط ضعیف با قوی و فریب‏خورنده با فریبکار نبود بلکه ارتباطی بود از ناحیه کسی که به دینش اعتماد دارد و به علمش سربلند است و اگر دروغی گفته شود عصبانی می‌شود و هنگامیکه حقایق تاریخ مربوط به صحابة رسول‎خدا تحریف شود، برانگیخته می‏شود، و مردی است که در مقابل خلیفه مانند شیر فریاد زد، چون در تفسیر آیات خدا اشتباه کرده بود و برخلاف نظر علمای سابق بود. پس آیا عاقلانه است که آن را تابع امیال خلیفه سازند، و بدین وسیله احادیثی را به نام رسول‎خدابرای او جعل کنند؟ آیا سخن زهری را نمی‌بینی، که گفت: من دروغ می‌گویم؟ نه تو را سرزنش نمی‏کنم! به خدا اگر ندائی از آسمان می‌آمد و کذب را حلال می‌کرد من دروغ نمی‌گفتم.

زهری از آن آدمهای ممتاز در تاریخ انسانیت بود که پیامبر آن‌ها را تربیت کرد و آن‌ها را برای دنیا نشانه‌های روشنی در راستی گفتار و عزت نفس و دوری از دروغ، حتی دروغی که مباح باشد، قرار داد.[[1545]](#footnote-1545)

استاد صدیق بشیر می‌گوید: پس آیا آن‌ها در جرگه فقهای ضعیف بودند و تقوا نداشتند به گونه‏ای که حکام در جهت تثبیت سلطنت خود آن‌ها را به کار می‌گرفتند؟! تاریخ این را به شدت نفی می‌کند حتی بعضی برخود حرام کردند که با امرای ظالم اختلاط کنند.[[1546]](#footnote-1546) بلکه بعضی از آن‌ها مانند ابوحنیفه به خاطر نپذیرفتن مقام قضاوت تازیانه خوردند و حبس کشیدند.[[1547]](#footnote-1547)

ببین که چگونه خلفا از علما هراس داشتند، آنجا که خلیفه مهدی وارد مسجد النبی شد، همة مردم به جز ابن ابی ذئب برخاستند، به او گفته شد، برخیز، این امیرالمؤمنین است، گفت: انسان فقط برای پروردگار برمی‌خیزد و قیام می‌کند سپس مهدی گفت: او را رها کنید که مو بر تنم راست شد.[[1548]](#footnote-1548)

ببین که ابو جعفر منصور چگونه آرزو می‌کرد که وسط محدثین بنشیند تا مشمول دعاهایشان قرار بگیرد، هنگامی که به او گفته شد: آیا از لذتهای دنیا چیزی باقی مانده که به آن برسی؟ گفت: یک خصلت باقی مانده و آن اینکه بر سکویی بنشینم و اصحاب حدیث گرد من باشند. مستملی گفت: خداوند به تو رحم کند این که کاری ندارد. گفت: صبح ندیمان و پسران وزرا با دوات و دفاتر نزد او رفتند. گفت: شما جزو آن‌ها نیستند، زیرا آن‌ها لباسهایشان کثیف، پاهایشان ترک برداشته و موهایشان بلند است و حدیث نقل می‌کنند.[[1549]](#footnote-1549)

پس برای چه می‌خواهند در خدمت امیال امویان و عباسیان باشند آیا به خاطر خواستن مال است؟ یا شهوت؟ تاریخ گواهی می‌دهد که آن‌ها به دنبال مال و شهوت نبودند و گفته می‌شود در مجلس سلاطین و ملوک و ثروتمندان حقیرترین آن‌ها مانند أعمش دیده نشد، با اینکه به شدت نیازمند و فقیر بود.[[1550]](#footnote-1550) آیا آن‌ها احمق بودند که دینشان را بفروشند در حالیکه آن‌ها در مال و جاه و مقام طمع نکردند.

**ثالثا**ً: جواب اتهام در دین ملوک و امرای اموی و عباسی و دعوت آن‌ها از علمای مسلمین در جعل آنچه که پادشاهی آن‌ها را تثبیت کند:

چگونگی دیانت ملوک و امرای اموی و عباسی

دشمنان اسلام و سنت مطهر در پی آن بودند که تصویری دنیایی از امویان و عباسیان به ما ارائه دهند که آن‌ها فقط به فتح و استعمار فکر می‌کردند و کینه اهل بیت را در دل داشتند و در زندگی عادیشان جاهل بودند و برای آداب و تعالیم اسلامی ارزش نمی‌نهادند. و این افترایی بر تاریخ و واقعیت می‌باشد. به طور قطع نصوص تاریخی که در دست ماست و عصر اموی و عباسی را برای ما روشن می‏کنند اخباری بیش نیستند که بدون تحقیق از زبانها نقل می‌شد و آن‌ها اخباری هستند که غالیان شیعه و رافضی جعل کرده بودند، همان کسانی که فتنه را در صفوف امت اسلامی ایجاد کردند و از هنگام شهید شدن عمر فاروق، عثمان و علی تا زمان امویان و عباسیان آن را ادامه دادند و رافضه همان کسانی بودند که امویان و عباسیان آن‌ها را دشمن می‌دانستند و با آن‌ها جنگیدند همچنانکه امام علی با آن‌ها جنگید.

هیچگاه و حتی برای یک روز در میان اهل بیت دشمنی وجود نداشته بلکه این فتنه و آشوبی بود که رافضه با گذشت تاریخ بین اهل بیت و بنی‌امیه و بنی‌عباس، برافروختند.

پس صحیح نیست که بدون تحقیق و تفحص به کتب اخبار و تاریخی که متعلق به امویان و عباسیان می‌باشد، اعتماد شود.[[1551]](#footnote-1551)

دکتر محمد مظهر صدیقی می‌گوید: زیرا این کتاب‌ها در شهرهای عراق و خصوصاً در کوفه و بصره و بغداد که محل اقامت فتنه و رافضیان بودند، نوشته شدند و از دست تعصب مؤلفان و راویان اخبار نجات نیافتند، همان کسانی که غالب آن‌ها از انواع تعصب دوری نبودند.[[1552]](#footnote-1552)

دکتر سباعی می‌گوید: این چیز و چیزهای دیگری که ادعا می‌شود، ما متون زیادی داریم که ادعای دشمنان سنت را در مورد انحراف امرای عباسی و اموی از اسلام و عدم پایبندی به احکام آن را تکذیب می‏کند. ابن سعد در طبقاتش برای ما از خودداری عبدالملک و تقوای او قبل از خلافت روایت می‌کند، تا جایی که مردم او را کبوتر مسجد می‌نامیدند. حتی وقتی که از ابن عمر سؤال شد که: آیا ندیدی، هنگامیکه اصحاب رسول دچار اشکالی می‌شدند و به من می‏گفتند از چه کسی سؤال کنیم؟ به آن‌ها جواب می‏دادم: از این جوانمرد بپرسید و به عبدالمک اشاره می‌شد.[[1553]](#footnote-1553)

و مالک در موطأ به حکم عبدالملک بن مروان استدلال نموده است و آن را در همة قواعد شریعت ابراز نموده است.[[1554]](#footnote-1554) و پدرش مروان بن حکم، احکام و فتواهایش در موطأ فراوان است.[[1555]](#footnote-1555) در حدیث صحیح از عبدالله بن دینار نقل شده که می‌گوید: ابن عمر را دیدم هنگامیکه مردم بر گرد عبدالملک بن مروان اجتماع کرده بودند، نوشت: من تا جایی که می‏توانم در سنت خدا و رسولش از امیرالمؤمنین عبدالملک، اطاعت می‌کنم.[[1556]](#footnote-1556)

در مورد ولید بن عبدالملک گفته می‌شود که در عصر او بیشتر مساجدی که امروزه معروف هستند، ساخته شدند و حتی این عصر را در تاریخ اسلام عصر عمران و آبادانی می‌نامند و بقیه خلفا هم اینگونه بودند که از جمله یزید بن معاویه از آن‌ها بود که رافضیان به کذب و تزویر او را متهم کرده بودند.

نمی‌دانم چگونه کسی را به فسق متهم می‌کنند در حالی که رسول‎خدا به خیر و بخشش او شهادت داده است و می‌فرماید: و اوّلین سربازان از امت من که در شهر قیصر بجنگند بخشیده خواهند شد.[[1557]](#footnote-1557) و این سربازان، سربازان یزید بن معاویه بودند و او فرماندة آن‌ها در جنگ قسطنطینه بود.[[1558]](#footnote-1558)

و چگونه پدرش معاویه بر خلافت او از مردم عهد می‏گیرد در حالی که او اعتقاد به فسق و فجور او دارد. این کار از معاویه به دور است.[[1559]](#footnote-1559)

چگونه صحیح است که یزید به فسق توصیف شود در حالی که او به خودش می‌گفت اگر امیر شوم به روش عمر فاروق رفتار می‌کنم، هنگامی که پدرش به او گفت: اگر ولایت را به دست بیاوری چگونه عمل می‌کنی؟ گفت: به خدا من به مانند عمربن خطاب عمل می‌کنم. سپس معاویه گفت: سبحان الله ای پسرم، من کوشیدم به مانند عثمان باشم، اما نتوانستم تو چگونه می‌توانی به مانند عمر باشی؟[[1560]](#footnote-1560)

علامه ابن خلدون در دفاع از امرای دولت اموی می‌گوید: اگرچه آن‌ها از ملوک بودند، مذهب آن‌ها در حکومت، مذهب اهل باطل و بی‌عدالتی نیست، بلکه تلاش آن‌ها تنها برای رسیدن به مقاصد حق بود و جز در مواقع ضروری آن را بر کسی تحمیل نمی‏کردند، مانند ترس از تفرقه که نزد آن‌ها مهمتر از هر چیزی بود. و کسانی را که از آن‌ها پیروی نمودند و به آن‌ها اقتدا کردند و علم گذشتگان به احوال و مقاصد آن‌ها شاهدی بر این امر هستند. مالک در الموطا به کار عبدالملک استدلال می‌کند و اما مروان در ردیف اوّل تابعین قرار دارد که عدالتشان معروف است سپس این رتبه به فرزند عبدالملک رسید و در دین جایگاهی داشتند که لایق آن‌ها بود.[[1561]](#footnote-1561)

همچنین در دفاع از امرای دولت اموی و عباسی با هم در نمایشگاه دفاع از اخذ بیعت معاویه برای پسرش یزید، می‏گردیم که می‌گوید: پس او بعد از معاویه آمد و از خلفایی بود که حق را جستجو می‌کرد، و به آن عمل می‌کرد مانند عبدالملک و سلیمان از بنی امیه و سفاح و منصور و مهدی و رشید از بنی‌عباس و امثال آن‌ها که عدالت و نیک‌نظری آن‌ها برای مسلمین شناخته شده می‌باشد، و فداکاری آن‌ها برای فرزندان و برادرانشان و خروج آن‌ها از سنن خلفای اربعه در آن مورد، آن‌ها را بی‌اعتبار نمی‌کند. چون شأن آن‌ها غیر از شأن آن خلفا است، چون آن‌ها در زمانی بودند که طبیعت حاکم را نداشتند و مانع و هشدار دهنده دین بود[[1562]](#footnote-1562) و آن حفظ وحدت مسلمین بود و در آن روایات امام مالک در موطا به امرای بنی‌امیه مانند، عبدالملک بن مروان و پدرش مروان و اینکه در زمان عباسیان موطا را جمع آوری کرده در حالی که حکومت در دست آن‌ها بوده، بزرگترین دلیل بر عدم جنگ و درگیری بین بنی‌امیه و بنی‌عباس بوده است بلکه آن زد و خورد بین آن‌ها و بین دشمنان اسلام در گذر تاریخ با رافضه و ملحدان بوده است.

و حتی اگر فرض شود که زد و خوردی بوده است، این زد و خورد، تأثیری بر علمای مسلمین در حفظ و تدوین حدیث رسول‎خدا ، نداشت در غیر این صورت چرا امرای بنی‌عباس آنچه را که در الموطا بود تغییر ندادند و انکار نکردند؟

کجاست آنچه را که دشمنان اسلام ادعا می‌کردند از بهره‌برداری امرای اموی و عباسی از علمای مسلمین در جعل آنچه که موافق امیالشان باشد؟ بله کسانی بودند که به امرا و ملوک نزدیک می‌شدند تا آنچه را که موافق کار آن‌ها باشد، جعل کنند. ولی این ادعاها با علم هیچ رابطه‌ای ندارند و آن‌ها غیر از علمایی بودند که اقدام به جمع و تدوین و نقد حدیث می‏کردند در همان حال امرا از کذب آن‌ها غافل نبودند همچنانکه از غیاث بن ابراهیم نخعی[[1563]](#footnote-1563) با خلیفه مهدی عباسی[[1564]](#footnote-1564) نقل شده است، هنگامی که او را دید که با کبوتر بازی می‌کرد سپس حدیثی را از ابوهریره برای او نقل کرد که: فقط مسابقه در حیوانات سم‌دار یا شمشیربازی و پرتاب نیزه و با گامها انجام می‌شود و بر آن حدیث بال را اضافه کرد. سپس مهدی امر کرد که ده هزار درهم به او بدهند. هنگامی که برخاست مهدی گفت: شهادت می‌دهم تو بر رسول‎خدا دروغ می‌بندی و من این را آورده‌ام و سپس دستور داد که کبوتر را ذبح کنند و من آن را سربریدم.

استاد عبدالفتاح أَبوغده می‌گوید: مهدی غافل و جاهل نبود بلکه او عاقل و عالم بود، او از جمله پادشاهانی است که منشأ علم می‌باشند و این از جمله شرطهای ولایت می‌باشد پس چاپلوس به جهت بخشش ملوک شروع به تملق نمود و خواست به واسطه سببی کاذب چاپلوسی ‌کند، ولی مهدی آن را قطع کرد و خودش را از تعلق به کبوتر منع و آن را ذبح کرد ـ در خبر نمی‌آید که او آن را پرت کند ـ و کسی آن را نخورد. مانند این از انسانهایی مثل مهدی خلیفه عالم پنهان نمی‌شود.[[1565]](#footnote-1565) کسی که به ملحدان در زمان دولتش درس عبرت داد و از آن‌ها مردی را تعیین کرد که او را صاحب زنادقه نامیدند و امر نابود کردن و براندازی و قضاوت در مورد آن‌ها را به او سپرد. و به منازعه‌گران از اهل تحقیق و از متکلمین به تصنیف کتب در جواب ملحدان واقامه دلایل بر معاندان و توضیح حق بر شاکیان، دستور داد. و پسرش هادی را به براندازی آن‌ها سفارش کرد و کار آن‌ها و نیت بدشان را نسبت به اسلام و مسلمین برای او شرح داد. از او نقل است که گفت: به خدا اگر زنده بمانم، همة این فرقه‌ها را می‌کشم حتی یک نفر از آن‌ها را باقی نمی‏گذاشتم. و هادی وصیت پدرش را با امانتداری اجرا کرد.[[1566]](#footnote-1566)

خلاصه سخن اینکه: آنچه از جعل سنت در ایام امویان و عباسیان رخ داد از طرف غلوکنندگان شیعه رافضه و ملحدان و بی‌دینان و کسانی که با علم رابطه نداشتند، صورت گرفت و امثال این‌ها کسانی بودند که در زد و خورد دائم با دولت اموی و عباسی بودند. اما آنچه که دشمنان اسلام و سنت مطهر ادعا می‌کنند که جعل از علمایی روی داده که در انتشار و حفظ و پاکی سنت مطهر رنج کشیدند مانند زهری و اوزاعی و ثوری و احمد ابن حنبل و بخاری و کسان دیگری از راویان سنت، پس تاریخ سالم اسلامی ما از تحریف غلوکنندگان و ادعای ناروای راویان سنت، دروغ و افترایی است که تاریخ اسلامی ما آن را رد می‏کند تاریخی که از تحریف غالیان و پذیرش ابطال‌کنندگان و تأویل جاهلان به دور است.

**رابعاً: جواب افترای دشمنان سنت در مورد احادیث اطاعت از اولی‌الأمر و احادیث فتنه و آشوب**

دشمنان سنت پنداشتند که احادیث اطاعت اولی‌الأمر و احادیث دوری از فتنه را اهل حدیث در تثبیت نظام حاکم جعل کردند، ولی نقل و نظر آن ادعا را رد می‌کند.

استاد صدیق بشیر می‌گوید: نقل یعنی: آن احادیثی که ذکر شده‌اند و غالب آن‌ها در دو کتاب صحیح که بعد از کتاب خدا (قرآن) از صحیح‌ترین کتاب‌ها به حساب می‌آیند، به اطاعت از حکام و امرا و دوری از فتنه و آشوب و همچنین به نجات از شر دعوت می‌کنند و آن‌ها گمان می‌کنند که این احادیث به خاطر تثبیت قدرت حکام یا با اطاعت از آن‌ها و یا با دوری از امرشان و ترک آن‌ها، جعل شده باشند، پس اگر این احادیث را با جدل، بر درستیشان فرض کنیم، قرآن کریم آن را تأکید و تصدیق می‌کند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡۖ﴾ [النساء: 59].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید اطاعت کنید از خدا و از رسول او و از اولیای امرتان.».

وجوب اطاعت ولی امر بستگی به اطاعت او از خدا و رسولش دارد و این کلام خدا که فتنه را ذم می‌کند و از تباه شدن در آن بر حذر می‌دارد

﴿وَٱتَّقُواْ فِتۡنَةٗ لَّا تُصِيبَنَّ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنكُمۡ خَآصَّةٗۖ﴾ [الأنفال: 25].

«و بترسید از بلایی که چون آید تنها مخصوص ستمکاران شما نباشد».

و باز هم می‌فرماید:

﴿وَٱلۡفِتۡنَةُ أَشَدُّ مِنَ ٱلۡقَتۡلِۚ﴾ [البقرة: 191].

«فتنه و آشوب بدتر از قتل است».

و وجود فتنه شدیدتر از قتل است زیرا شرارت آن مانند آتش قطع نمی‌شود و چیزی را باقی نمی‌گذارد، پس این بزرگترین دلیل است که مجموع آن احادیث که به اطاعت تشویق می‌کنند و از فتنه دوری می‌کنند، از اختلافات و نزاع بر سر این حکم پیشی جسته‏اند.

**اما نظر یعنی:** او (صدیق بشیر) این ادعا را تکذیب می‌کند زیرا اجتماع فقها یا اهل حدیث یا همة آن‌ها بر جعل این مبادی قرار نمی‌گیرید همچنانکه گلدزیهر و رافضه و پیروان آن‌ها می‏گویند. ممکن نیست که اجماع آن‌ها به کذب بر رسول‎خدا متحقق شود. در زمان بنی‌امیه بسیاری از صحابه امثال انس بن مالک (ت 93 ه‍. (و عبدالله بن عمر (ت 73 ه‍. (و عبدالله بن عباس (ت 68 ه‍. (و أبوهریره (ت 59 ه‍. (و عبدالله بن عمرو (ت 65 ه‍. (و نعمان بن بشیر (ت 64 ه‍. (بودند. و همچنین بسیاری از فقها و اعلام مانند: سعید بن مسیب (ت 91 ه‍.(و عروه بن زبیر (ت 94 ه‍. (و خارجه بن زید (ت 100 ه‍(وجود داشتند و بقیه فقهای هفت گانه که مشهور بودند مانند: سالم بن عبدالله (ت 106 ه‍. (و شعبی (ت 105 ه‍. (و ابن سیرین (ت 110 ه‍) ، وجود داشتند. و دولت عباسی با خلافت ابوعباس سفاح در تاریخ 123 ه‍. آغاز شد و از جمله کسانی که در قیام او حاضر بودند، فقهای بزرگی مانند: ربیعه الرأی (ت 134 ه‍) و عطاء خراسانی (ت 135 ه‍) و أَوزاعی (ت 157 ه‍) و بزرگان مذاهب اربعه، بودند.

پس آیا ممکن است که امثال آن‌ها ـ کسانی که دارای علم و تقوی بودند ـ برای تثبیت نظام حاکم متفق شوند و مردم را به حمایت و خضوع در برابر آن‌ها دعوت کنند هرچند که برای این دعوت به جعل احادیث بپردازند گویی که دستة کوچک یا باندی همدست باشند؟ اگر صحیح باشد که دیگران آن را انجام ‌دهند، پس آیا آن‌ها به آن راضی می‌شوند؟ در حالی که می‌دانند آن خطری است که اسلام را تهدید می‌کند و سکوت در مورد آن خیانت به مسلمین است.

فرقه‌های دیگر که با نظام حاکم در حال نزاع بودند چگونه به این ساختار راضی می‌شدند در حالی که می‏دانستند که این امر دسیسه و جعل است؟ و عقل می‌گوید: اگر احساس می‏کرد که آن‌ها احادیث را به خاطر تثبیت نظام حاکم که با او نزاع داشتند، جعل کرده است، آن را به شدت زشت می‏دانست و جاعل آن را آشکار می‏کرد. ولی این وجود ندارد چون فقط در ذهن رافضه و گلدزیهر و همچنین کسانی که پیرو راه آن‌ها شدند، صحیح می‌باشد. و چگونه فراموش کردند که دورة بنی‌امیه و بنی‌عباس از علمای نقد حدیث و علمای جرح و تعدیل خالی نبود؛ علمایی مانند: شعبه بن حجاج(ت159هـ) و سفیان ثوری(ت161هـ) و عبدالرحمن بن مهدى (ت 198هـ)، ويحيى بن سعيد قطان (ت 198هـ)، و این‌ها وکسان دیگری که حدیث را غربال می‌کردند و احادیث جعلی را حذف می‌کردند و آن را آشکار می‏کردند. پس آیا احادیثی را که دشمنان اسلام ذکر کرده‏اند از چشم آن‌ها مخفی ماند در حالی که غالب آن‌ها در کتب صحیحین می‌باشند تا اینکه دروغ‌پردازان علم در آخر زمان می‌آیند و برای ما روشن می‌سازند که آن‌ها جعلی می‌باشند؟!

پس آن‌ها در نقد از کدام راه پیروی می‌کردند؟ بجز مجموعه‌ای از افکار فاسد و خیالاتی که در اذهانشان لانه کرده است، راهی موجود نیست و اگر فرض کنیم که دشمنان اسلام در این احادیث، قصد و نیتی نداشته‌اند یعنی آن را در تثبیت ستون‌های حکومت اموی یک بار و حکومت عباسی بار دیگر جعل کردند، دشنامی داده‌اند و بهتانی زده‌اند که عاقل آن را نمی‌گوید.

**اشاعة این احادیث نبوی برای مردم مصلحت است قبل از اینکه برای حکام مصلحت باشد.** زیرا در هر فتنه و آشوبی فقط مردم اذیت و آزار می‌دیدند و جز دود آن به حکام نمی‌رسید و در این فتنه‌ها کلیة امور با هم در می‌آمیزند و هر طرفی ادعا می‌کند که او حق است و دیگران بر طریق باطل هستند و کسی که نداند که کدام طرف برحق است، بهتر بود که از فتنه کناره‏گیری کند و این درست بود.

این دین پاک برای ادعای تشکل و جماعت آمده است و از تفرقه و جدایی برحذر می‏دارد زیرا مسلمانان اگر متفرق شوند و به صورت دسته‌ها و احزاب درآیند هلاک می‌شوند و خداوند بلند مرتبه در این مورد می‌گوید:

﴿وَٱعۡتَصِمُواْ بِحَبۡلِ ٱللَّهِ جَمِيعٗا وَلَا تَفَرَّقُواْۚ﴾ [آل عمران: 103].

«و همگی به ریسمان الهی چنگ زنید و متفرق نشوید».

و می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ فَرَّقُواْ دِينَهُمۡ وَكَانُواْ شِيَعٗا لَّسۡتَ مِنۡهُمۡ فِي شَيۡءٍۚ﴾ [الأنعام: 159].

«آنان که دین را پراکندند و در آن فرقه فرقه شدند چشم از آن‌ها بپوش».

و می‌فرماید:

﴿وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ تَفَرَّقُواْ وَٱخۡتَلَفُواْ مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَهُمُ ٱلۡبَيِّنَٰتُۚ﴾ [آل عمران: 105].

«و شما مسلمانان مانند مللی نباشید که پس از آنکه آیات و ادّلة روشن برای هدایت آن‌ها آمد باز راه تفرقه و اختلاف پیمودند».

و احادیث نبوی که به جماعت و عدم خروج از آن، دعوت می‌کند، این حقیقت قرآنی را روشن می‌سازد، حقیقتی که تباهی مسلمانان را در تفرقه آن‌ها می‏داند و آن حقیقتی است که دشمنان اسلام آن را به خوبی دریافت می‌کنند به جز آن‌هایی که در مورد این احادیث خود را به نادانی می‌زنند و ادعا می‌کنند که این احادیث جعلی هستد و در خدمت حکام هستند و آن به عدم دفع مسلمین به خروج بر حکام است هرچند که ستمگر باشند و خود را به جهل زدند که: عقیدة مسلمانان عدم خروج بر سلطان ستمگر یا ظالمی است که امر بر معصیت نکرده باشد.

امام طحاوی در کتاب عقیده‌اش می‌گوید: و خروج بر بزرگان و والیان امورمان درست نیست هر چند که منحرف باشند و بر علیه آن‌ها دعوت نمی‌کنیم و از اطاعت آن‌ها دست نمی‌کشیم و اطاعت آن‌ها را از دستورات خداوند به عنوان یک فریضه می‌بینیم تا وقتی که آن‌ها به معصیت امر نکنند، و برای آن‌ها دعای صلاح و عافیت می‌کنیم.[[1567]](#footnote-1567)

شارح عقیده طحاویه می‌گوید: قرآن و سنت بر وجوب اطاعت از اولی‌الأمر، دلالت می‌کنند تا زمانی که به معصیت امر نکنند. در این سخن خداوند تأمل کنید که می‌فرماید:

﴿أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡۖ﴾ [النساء: 59].

«اطاعت کنید از خدا و رسول او و از اولیای امرتان».

چگونه می‌فرماید: و از رسول اطاعت کنید و نمی‌گوید که از اولی‌الأمرتان (اولیای امرتان) اطاعت کنید زیرا اولیای امر به تنهایی اطاعت نمی‌شوند، بلکه در آنچه که اطاعت خدا و رسولش است، اطاعت می‌شوند و فعل اطاعت به رسول برمی‌گردد زیرا کسی که از رسول اطاعت کند از خدا هم اطاعت کرده است زیرا رسول به اطاعت از غیر خدا امر نمی‌کند بلکه او در این امر معصوم می‌باشد، اما اولیای امری که به اطاعت از غیر خدا امر می‌کند، اطاعت کردن از او جایز نمی‌باشد، مگر اینکه به اطاعت از خدا و رسولش امر کند.

**اما لزوم اطاعت از آن‌ها در صورتی که ستمگر باشند؛** مفاسدی بر خروج از اطاعت آن‌ها مترتب می‌شود که ضعیفتر از جور و ستم آن‌هاست،[[1568]](#footnote-1568) کسی که بر امام خروج کند و این کار او جز تولید شر حاصل د یگری نداشته باشد، بزرگتر از چیزی است که تولید خیر می‏کند. ابن تیمیه در حکم قتل ائمه و خروج بر آن‌ها می‌گوید: اگر کسی بگوید: قتل آن‌ها حد است، گفت: اگر جنایت کنند، باعث فتنه و فساد می‌شود و آن فساد بیشتر از فساد راهزنانی است که برای گرفتن اموال دیگران راهزنی می‏کنند. [[1569]](#footnote-1569)

در نهایت: دشمنان اسلام روایت‌هایی را که به محدثان طعنه می‏زند، چگونه تفسیر می‌کنند؟ مانند این سخن پیامبر که می‌فرماید: **بزرگترین جهاد سخن عادلانه نزد سلطان ستمگر است**.[[1570]](#footnote-1570) و باز می‌فرماید: **و کسی از شما اگر منکری را دید او را با دست تغییر دهد و اگر نتوانست با زبان تغییر دهد و اگر نتوانست با قلبش و آن ضعیف‌ترین درجة ایمان است.**[[1571]](#footnote-1571) و باز می‌فرماید: **انسان مسلمان در آنچه که خوشایند و ناخوشایند اوست باید از حاکم اطاعت کند جز در آنچه که به معصیت امر می‏کند، پس اگر به معصیت امر کرد، نباید از او اطاعت کرد.**[[1572]](#footnote-1572)

از عباده بن صامت نقل شده که می‌گوید: با رسول‎خدا بیعت کردیم که در سختی و آسایش و خوشحالی و ناراحتی و تنگدستی از او اطاعت کنیم و در این امر با خانواده‏اش نزاع نکنیم و هر جا که باشیم حق را بگوییم و از سرزنش سرزنش کنندگان در راه خدا نترسیم.[[1573]](#footnote-1573)

دشمنان اسلام در مورد این احادیث چه می‌گویند که ظاهر آن جبهه‌گیری در مقابل سلطانی است که به معاصی امر می‏کند یا آن‌ها را حلال می‏کند یا حدود خدا را تعطیل می‏کند؟!

کسانی که آن احادیث را روایت کردند، همان‌ها خودشان این احادیث را روایت کردند که آن را انکار می‌کنند، پس چگونه از این منجلابی که خودشان درست کرده‏اند، بیرون می‏آیند؟ اطاعت از ولی امر مطلق نیست بلکه مقید به اطاعت خدا و رسولش می‏باشد، آن اطاعتی که فقط با اجرای حکم خدا بر مردم می‌باشد.

این روشن می‌سازد که آن محدثان و فقیهان جز خدمت به این دین مصلحت دیگری نداشتند و آن‌ها ابزاری در دستان حاکمان نبودند که هرطور و به هر شکلی که خواستند، از آن‌ها استفاده کنند.[[1574]](#footnote-1574)

بلکه آن‌ها حافظان شریعت و پاسداران زمین بودند و اگر نبودند اسلام از بین می‌رفت و آن‌ها قهرمانان این دین بودند و در مقابل حرکت جاعلان از دشمنان اسلام کمین کردند و ستونهایشان را بر دقیق‌ترین امور استوار کردند و در نقد روایات و دقت‌نظر در آن حکم کردند و بین ضعیف و قوی آن امتیاز قائل شدند و به بهترین نحو امتحان پس دادند و در این میدان مسابقه ممتاز شدند و علومی را از آن استحداث کردند و آن را نگهداری کردند و بنا نهادند و در حفظ سنت تعجب همه را واداشتند.[[1575]](#footnote-1575) و مصداق این آیه شدند:

﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٩﴾ [الحجر: 9].

ما خود قرآن را فرستاده‌ايم و خود ما پاسدار آن مي‌باشيم (و تا روز رستاخيز آن را از دستبرد دشمنان و از هرگونه تغيير و تبديل زمان محفوظ و مصون مي‌داريم).

و خداوند متعال داناترین و برترین است

مبحث سوّم: دلایل حجیت سنت مطهر نبوی

مطلب اوّل: عصمت

سنت نبوی اصلی از اصول دین است و برای جمیع مسلمان حجت می‌باشد و موارد زیر بر آن دلالت می‏کنند: عصمت، قرآن کریم، سنت نبوی، اجماع امت و عقل و نظر.

عصمت

قبل از اینکه تعریف عصمت را ذکر کنیم و به بیان دلالت آن بر حجیت سنت و همچنین حجیت قرآن کریم بپردازیم، لازم است که بدانیم که سخن از عصمت در حقیقت از مباحث علم کلام می‌باشد؛[[1576]](#footnote-1576)

زیرا کلام علمی است که در مورد ذات باری تعالی و ذات پیامبران او، از این حیث که چه چیزی بر آن‌ها واجب است و چه چیزی برای آن‌ها جایز است و چه چیزی نسبت به آن‌ها حلال است، بحث می‏کند.

ولی علمای اصول، عصمت به حدیث را در مباحث سنت جستجو کردند و این باتوجه به شدت التصاق عصمت با سنت بود چون حجیت سنت و حتی قرآن به عصمت پیامبر بستگی دارد.[[1577]](#footnote-1577)

معنای لغوی عصمت

عصمت در لغت به معنای منع و حفظ و نگهداری است. گفته می‌شود: عصمته فانعصم و اعتصمت بالله: یعنی به لطف خدا از معصیت امتناع شد. و هذا طعام یعصُم: یعنی این طعامی است که از گرسنگی منع می‌کند و سخن پروردگار از زبان پسر نوح که می‌فرماید:

﴿سَ‍َٔاوِيٓ إِلَىٰ جَبَلٖ يَعۡصِمُنِي مِنَ ٱلۡمَآءِۚ﴾ [هود: 43].

«من بزودی بر فراز کوهی روم که از خطر آب و هلاکت با آن من را نگهدارد».

یعنی از غرق شدن منع می‌کند. و گفته می‌شود: دعى إلى مكروه فاستعصم «دعوت شد به مکروه پس از آن امتناع کرد». یعنی امتناع کرد و خودداری نمود و از او طلب عصمت کرد. خداوند در بیان حکایت زن عزیز هنگامی که در صدد فریفتن یوسف برآمد، می‌فرماید:

﴿وَلَقَدۡ رَٰوَدتُّهُۥ عَن نَّفۡسِهِۦ فَٱسۡتَعۡصَمَۖ﴾ [یوسف: 32].

«و هر آئینه طلبیدم از او نفس او را پس خود را نگاه داشت».[[1578]](#footnote-1578)

معنای اصطلاحی عصمت

یعنی خداوند مکلف را از گناه حفظ کرد در حالی که احتمال وقوع این کار از او ممکن باشد. و مقصود از عصمت انبیا، عصمت ظاهری و باطنی است یعنی خداوند ظاهر آن‌ها را از زنا و شرب خمر و دروغ و غیر آن پاک نگه می‌دارد و باطن آن‌ها را از حسد و ریا و دنیادوستی و سایر نهی‌شده‌های باطنی، پاک نگه می‌دارد.[[1579]](#footnote-1579)

در تعریف آن گفته شده: عصمت امری درونی است که مانع ارتکاب معصیت می‏شود تا دیگر برای ترک آن به چیزی پناه نبرند و ملزم به ترک معصیت نشوند.[[1580]](#footnote-1580)

دلالت عصمت بر مستدل بودن قرآن و سنت

دکتر عبدالغنی عبد الخالق می‌گوید: بدان که خداوند انبیا را از هر چیزی که خللی در تبلیغ آن‌ها وارد کند، معصوم کرده است، مانند: کتمان رسالت، تکذیب دعوت، جهل نسبت به هر حکمی که بر آن‌ها نازل شده و شک در آن و کوتاهی در تبلیغ آن و تصور شیطان به صورت ملایکه برای آن‌ها و تلبیس شیطان بر آن‌ها در آغاز رسالت و بعد از آن و تسلط شیطان بر وسوسه‏های درونی آن‌ها و عمداً در هر آنچه که بر آن‌ها نازل شده به زبان خدا کذب ببندند و در بیان حکم شرعی بر خلاف آنچه که بر آن‌ها نازل شده عمدی انجام دهند، خواه با زبان باشد یا با فعل و خواه آن سخن خبر باشد یا نه. تمامی علما بر وجوب عصمت آن‌ها از این امور اجماع دارند تا بر معجزاتی که خداوند توسط آن‌ها آشکار می‏کند، دلالت کند (مثل اینکه خداوند بگوید: رسولانم در تمام آنچه که از من ابلاغ کردند، راست گفتند) چون اگر یکی از این کارها را برای آن‌ها جایز بداند، منجر به ابطال دلالتش می‏شود و این محال است.[[1581]](#footnote-1581)

همچنانکه اجماع بر این منعقد شده که انبیا از اشتباه و خطا و آنچه که در تبلیغ خللی وارد کند، معصوم هستند و کسانی که اشتباه و خطا را برای آن‌ها جایز می‏دانند، بر این امر اجماع دارند که بایستی بلافاصله از جانب خداوند متعال به آن‌ها خبر داده شود و آن امر استقرار پیدا نکند.[[1582]](#footnote-1582)

و لازمه‌اش این است که هر خبر ابلاغی – بعد از تقریر خداوند- صادق و مطابق چیزی باشد که نزد خداست، پس بنا بر اجماع باید به آن تمسک شود که این قول خدا بر آن دلالت می‌کند که می‌فرماید:

﴿وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلۡهَوَىٰٓ ٣ إِنۡ هُوَ إِلَّا وَحۡيٞ يُوحَىٰ ٤﴾ [النجم: 3-4].

«هرگز به هوای نفس سخن نمی‌گوید. سخن او جز خبر وحی خدا نیست».

کلمه ینطق در زبان عرب، شامل تمام آن چیزی می‌شود که از لبها به صورت سخن یا لفظ خارج می‌شود،[[1583]](#footnote-1583) یعنی آنچه را که پیامبر به نظر خودش گفته باشد، آن وحی، و از طرف خداست.[[1584]](#footnote-1584)

این دو آیه به شیوة قصر از طریق نفی و استثناء آمده است و این در اثبات کلام پیامبر روشن می‌سازد که سخن او محصور در وحی است و فقط به وسیلة آن سخن می‌گوید و فقط شامل او می‌شود.[[1585]](#footnote-1585)

پس این امر حجیت سخن پیامبر را نسبت به قرآن ثابت می‌کند که می‏فرمود: این کلام خداست.[[1586]](#footnote-1586) و در مورد احادیث قدسی می‌فرمود: پروردگار عزیز اینچنین فرمود؛ یا مانند این عبارات را آورده است. و می‌فرماید: من برای شما قرآن و مانند آن را باهم آوردم، اما روزی فرا می‌رسد که مردی ثروتمند در حالی که بر تختی تکیه داده، عجله می‌کند و می‌گوید: این قرآن برای شما حجت است، آنچه که در آن حلال باشد حلال کنید و آنچه که در آن حرام باشد، حرام بپندارید. اما بدانید که برای شمار چهارپای اهلی و حیوانات وحشی و درنده و پرندگان دارای چنگال و چیزی که در جائی افتاده باشد مگر اینکه صاحبش آن را نخواهد، را حلال نکرد و هر کسی که در میان قومی برود، باید او را میزبانی کنند اگر این کار را نکردند و او نیز می‌تواند مانند آن‌ها عمل کند.[[1587]](#footnote-1587)

پس همة این اخبار حکایت از معصوم بودن پیامبر از کذب دارد واین دلالت می‌کند که وحی دو قسمت می‌باشد:

1. کتاب معجزه (قرآن) که همه به تلاوت آن متعبد هستند.
2. آنچه در کتاب (قرآن) نیست و خود دو قسمت تقسیم می‌شود:

الف) حدیث قدسی و آنچه که بر لفظ پیامبر نازل شده است.[[1588]](#footnote-1588)

ب) حدیث نبوی و آنچه که به صورت معنا نازل شده است و نبی آن را با لفظش، بیان داشت.[[1589]](#footnote-1589)

این قسم که پروردگار عزیز آن را به حکمت[[1590]](#footnote-1590) لقب داده است در آیات فراوان است، در مورد آن می‌فرماید:

﴿وَٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ وَمَآ أَنزَلَ عَلَيۡكُم مِّنَ ٱلۡكِتَٰبِ وَٱلۡحِكۡمَةِ يَعِظُكُم بِهِۦۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٞ ٢٣١﴾ [البقرة: 231].

«و بیاد آورید نعمت خدا را که به شما لطف فرمود و خصوصاً نعمت بزرگ کتاب آسمانی و حکمت الهی را که به شما فرستاد و تا شما را به پند و اندرز از آن بهره‌مند گرداند و خدا ترس باشید و بدانید که خداوند به همه چیز آگاه است».

و دوباره می‌فرماید:

﴿لَقَدۡ مَنَّ ٱللَّهُ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ بَعَثَ فِيهِمۡ رَسُولٗا مِّنۡ أَنفُسِهِمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمۡ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَإِن كَانُواْ مِن قَبۡلُ لَفِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٍ ١٦٤﴾ [آل‌عمران:164].

«خدا بر اهل ایمان منت گذاشت که رسولی از خودشان در میان آنان برانگیخت که بر آن‌ها آیات خدا را تلاوت کند و نفوس‌شان را از هر نقص و آلایش پاک گرداند و به آن‌ها احکام شریعت و حقایق حکمت بیاموزد هر چند پیش از آن در گمراهی آشکار بودند».

و آنچه شایستة ذکر است پروردگار عزیز در کتاب بزرگش می‌فرماید: دو نوع وحی وجود دارد که آن دو را به کتاب و سنت نام می‌برد و می‌فرماید مختص به مسائلی از نبی نمی‌باشند بلکه آن سنت همة انبیاء بوده است و می‌فرماید:

﴿وَإِذۡ أَخَذَ ٱللَّهُ مِيثَٰقَ ٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ لَمَآ ءَاتَيۡتُكُم مِّن كِتَٰبٖ وَحِكۡمَةٖ ثُمَّ جَآءَكُمۡ رَسُولٞ مُّصَدِّقٞ لِّمَا مَعَكُمۡ لَتُؤۡمِنُنَّ بِهِۦ وَلَتَنصُرُنَّهُۥۚ قَالَ ءَأَقۡرَرۡتُمۡ وَأَخَذۡتُمۡ عَلَىٰ ذَٰلِكُمۡ إِصۡرِيۖ قَالُوٓاْ أَقۡرَرۡنَاۚ قَالَ فَٱشۡهَدُواْ وَأَنَا۠ مَعَكُم مِّنَ ٱلشَّٰهِدِينَ ٨١﴾ [آل عمران: 81].

«و چون خداوند از پیغمبران پیمان تبلیغ گرفت آنگاه که به شما کتاب و حکمت بخشید پس برای هدایت شما اهل کتاب باز رسولی از جانب خدا آمد که گواهی به راستی کتاب و شریعت شما می‌داد تا به او ایمان آورده و او را یاری کنید خداوند فرمود آیا به رسول من و به آنچه در کتاب آسمانی او قرآن فرستادم اقرار داشته و از پیمان من پیروی خواهید کرد؟ همه گفتند اقرار داریم. خداوند فرمود شما گواه باشید و من هم با شما گواه خواهم بود».

و پروردگار عزیز در حق آل ابراهیم می‌فرماید:

﴿فَقَدۡ ءَاتَيۡنَآ ءَالَ إِبۡرَٰهِيمَ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَءَاتَيۡنَٰهُم مُّلۡكًا عَظِيمٗا ٥٤﴾ [النساء: 54].

«و حقیقتاً ما بر آل ابراهیم کتاب و حکمت فرستادیم و به آن‌ها ملک و سلطنتی بزرگ عطا کردیم».

و در حق عیسی می‌فرماید:

﴿إِذۡ قَالَ ٱللَّهُ يَٰعِيسَى ٱبۡنَ مَرۡيَمَ ٱذۡكُرۡ نِعۡمَتِي عَلَيۡكَ وَعَلَىٰ وَٰلِدَتِكَ إِذۡ أَيَّدتُّكَ بِرُوحِ ٱلۡقُدُسِ تُكَلِّمُ ٱلنَّاسَ فِي ٱلۡمَهۡدِ وَكَهۡلٗاۖ وَإِذۡ عَلَّمۡتُكَ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ﴾ [المائدة: 110].

«ای پیامبر مردم را متذکر گردان که خدا عیسی پسر مریم را گفت بخاطرآر نعمتی را که به تو و مادرت ارزانی کردیم، آنگاه که تو را به تأیید روح قدسی توانا ساختیم که در گهواره با مردم سخن گفتی و به یادآر آنگاه تو را تعلیم کتاب و حکمت کردیم».

سنت نبوی و وحی از طرف خداوند بلند مرتبه

علما عقیده دارند که وحی به نسبت سنت مطهر به دو صورت است:

1. قسمتی که خداوند به صورت معنا بر پیامبر وحی نمود و پیامبر با الفاظ آن را بیان داشت و این قسم، بیشتر سنت نبوی را در بر‌می‌گیرد.
2. آنچه را که پیامبر با اجتهادش به آن علم می‌یابد که شرع خدای تعالی می‌باشد پس همانا قول و فعلش موافق مقصود خدا می‌شود و این امر که رسول‎خدا به آن خبر داده است که این امر محتاج تصحیح و توضیح می‌باشد. و خدا به وسیلة آن به پیامبرش وحی نموده است و این قسمت دوّم مقدار کمی از سنت نبوی را در بر‌می‌گیرد.[[1591]](#footnote-1591) و در این قسم بر طبق عادت آنچه از رسول‎خدا صادر شده در آن دخیل می‌باشد مانند آداب غذا خوردن و آشامیدن و نحوة پوشش و رفتار کردن و خوابیدن و مانند آن. پس همة آن‌ها بعد از تقدیر خدا بر او قرار گرفت و این به منزلة وحی، حجتی برای بندگان می‌باشد و این دلیل نمی‌باشد که فقط مخصوص نبی باشد.[[1592]](#footnote-1592)

دلایلی که ثابت می‌کند سنت نبوی وحی منزل از طرف خداست و خداوند می‌فرماید:

﴿وَأَنزَلَ ٱللَّهُ عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمۡ تَكُن تَعۡلَمُۚ وَكَانَ فَضۡلُ ٱللَّهِ عَلَيۡكَ عَظِيمٗا ١١٣﴾ [النساء: 113].

«و خدا بر تو این کتاب الهی و مقام حکمت و نبوت را عطا کرد و آنچه را که نمی‌دانستی تو را بیاموخت که خدا را با تو لطف عظیم و عنایت بی‌اندازه است».

این آیه از سورة نساء روشن می‌سازد که حکمت از طرف خداوند تعالی مانند قرآن کریم نازل شده است و خدا در سورة اسراء می‌فرماید:

﴿ذَٰلِكَ مِمَّآ أَوۡحَىٰٓ إِلَيۡكَ رَبُّكَ مِنَ ٱلۡحِكۡمَةِۗ﴾ [الإسراء: 39].

«این از آن جمله هست که وحی فرستاده است به سوی تو پروردگارت از علم و حکمت».

این آیه روشن می‌سازد که حکمت، مانند قرآن کریم، وحی از طرف خدا می‌باشد. از دقت ادای قرآنی در تعبیر این دو نوع وحی (قرآن و سنت) متوجه می‌شویم که در اجتماع آن‌ها با حرف (واو) فصل آن‌ها را از هم جدا نموده است تا روشن کند که این دو نوع برای ضرورت تفاوت بین معطوف و معطوف‌علیه، جدا شده‌اند و منطق اقتضا می‌کند که چیزی به خودش عطف داده نمی‌شود و انسان عاقل با یک نگاه متوجه اشارة قرآن می‌شود که می‌فرماید:

﴿وَٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ وَمَآ أَنزَلَ عَلَيۡكُم مِّنَ ٱلۡكِتَٰبِ وَٱلۡحِكۡمَةِ يَعِظُكُم بِهِۦۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٞ ٢٣١﴾ [البقرة: 231].

«و به یاد آورید نعمت خدا را که به شما لطف فرمود و خصوصاً نعمت بزرگ کتاب آسمانی و حکمت الهی را که به شما فرستاد تا شما را به پند و اندرز از آن بهره‌مند گرداند و خداترس باشید و بدانید که خداوند به همه چیز آگاه است».

از این حیث پروردگار بین کتاب و حکمت (واو) عطف گذاشته که تفاوت بین آن‌ها را مشخص سازد و ضمیر مفرد که به آن دو برمی‌گردد بر یکی بودن مصدر آن‌ها دلالت می‌کند.[[1593]](#footnote-1593)

و شما می‌توانید در آیه‌ای از سورة احزاب تأمل کنید همچنانکه امام شافعی قبلاً این کار را انجام داده است و روشن می‌سازد که مقصود از حکمت، سنت مطهر می‌باشد؛ خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَٱذۡكُرۡنَ مَا يُتۡلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنۡ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ وَٱلۡحِكۡمَةِۚ﴾ [الأحزاب: 34].

«و از آن همه حکمت و آیات الهی که در خانه‌های شما تلاوت می‌شود متذکر شوید و پند گیرید».

سپس پشت سر هم قرائت شده‌اند و آنجا دو چیز قرائت شده‌اند یکی آیات خداوند در کتابش می‌باشد و دوّمی حکمت است که آن نیمه دیگر از وحی تلاوت شده می‌باشد و آن فقط سنت نبوی می‌تواند باشد.[[1594]](#footnote-1594)

اگر دشمنان اسلام در تفسیر حکمت به سنت مطهر اختلاف ایجاد کردند و به آن اعتراض کردند[[1595]](#footnote-1595) در جواب می‌گوییم:

برای چه در آیات تغییر قبله از بیت المقدس به کعبه می‌گویید که خدا می‌فرماید:

﴿۞سَيَقُولُ ٱلسُّفَهَآءُ مِنَ ٱلنَّاسِ مَا وَلَّىٰهُمۡ عَن قِبۡلَتِهِمُ ٱلَّتِي كَانُواْ عَلَيۡهَاۚ قُل لِّلَّهِ ٱلۡمَشۡرِقُ وَٱلۡمَغۡرِبُۚ يَهۡدِي مَن يَشَآءُ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ١٤٢﴾ [البقرة: 142].

«مردم سفیه و بی‌خرد خواهند گفت چه چیز باعث آن شد که مسلمین از قبله‌ای که بر آن بودند روی به کعبه آورند. بگو ای پیغمبر مشرق و مغرب از آن خدا است و هر که را خواهد او را به راه راست هدایت کند».

این آیات کریمه‌ نشان می‌دهد که قبلاً به بیت‌المقدس توجه شده است و این توجه حق و درست و واجب بوده است و همة این توجهات در قرآن دیده نمی‌شود.

آیا این روشن نمی‌سازد که پیامبر و اصحابش عاملین حکم بوده‌اند تا قبل از اینکه قرآن در این مورد بر آن‌ها نازل شود و این عمل آن‌ها حق و بر آن‌ها واجب بوده است.

درست نیست که گفته شود، این عمل آن‌ها از روی عقل و خرد و اجتهادشان بوده است. در این هنگام عقل به وجوب توجه به قبله و آنچه در نماز است، پی نمی‌برد: علاوه بر توجه به قبلة معین و علاوه بر اینکه پیامبر در میان نمازش که رو به بیت المقدس می‌خواند: با همة وجود رو به کعبه مشرف نمود و نماز گذارد.

در آن هنگام و قبل از اینکه آیه نازل شود، پیامبر بواسطه وحی غیر از قرآن رو به بیت المقدس نماز می‌خواند و آن سنت مطهر بود.[[1596]](#footnote-1596) و از دلایل اینکه سنت نبوی وحی از جانب خدا می‌باشد و پیامبر به پدر کسی که پسرش با زن شوهرداری با دادن گوسفند و خدمتکاری، زنا کرده بود، گفت قسم به کسی که جانم در دست اوست طبق کتاب خدا بین شما قضاوت می‌کنم، بچه و گوسفند مردود می‌باشند، پسر او باید صد ضربة شلاق بخورد و یک سال تبعید بشود.[[1597]](#footnote-1597)

و در قرآن فقط صد شلاق تلاوت شده است و بنابراین دوباره می‌فرماید: هیچ یک از شما بی‌رزق و روزی نمی‌ماند. چون جبرئیل به قلب من القا کرد که هیچ یک از شما به دنیا نمی‌آید تا رزق و روزی او کامل نشود، پس تقوای خدا را پیشه کنید و در درخواست از او مخلص شوید، پس اگر یکی از شما رزق و روزی‌اش دیر شد، معصیت خدا را طلب نکند زیرا خداوند بزرگواریش را به معصیت نمی‌بخشد.[[1598]](#footnote-1598)

در صحیح مسلم و بخاری آمده است که رسول‎خدا می‌فرماید: اگر کسی از میان شما بترسد، دشمنی دنیا و زینت آن بر شما باز می‌شود سپس مردی گفت: آیا آن چیز را با شر می‌آورد ای رسول‎خدا؟ گفت: سپس رسول‎خدا در مقابل او ساکت ماند تا اینکه به او گفته شد، مقام تو چیست؟ رسول‎خدا سخن گفت و تو سخن نگفتی؟ گفت: ما دیدیم که بر او نازل می‌شود، پس آفاق پاک شدنیها را از او پاک می‌کند و گفت: آن کسی که سؤال را پرسید کجاست؟ و بعد گفت: او خیر را با شر نمی‌آورد و غیره. ... [[1599]](#footnote-1599) حدیث روشن کرد که او (پیامبر) وحی را می‌دید هنگامی که در مورد آن سؤال می‌شد و بر او چیزهایی نازل می‌شد که در قرآن نیست و آن دلیل قاطعی می‌باشد که سنت هم مانند قرآن نازل شده است[[1600]](#footnote-1600) و با آنچه که از حسان بن عطیه روایت شده است منطبق می‌شود[[1601]](#footnote-1601) او گفت: جبرئیل بر رسول‎خدا با سنت نازل می‌شد همانگونه که با قرآن بر او نازل شد و سنت را یاد داد همانگونه که قرآن را یاد داد.[[1602]](#footnote-1602)

همة این‌ها از فضیلت اجماع است که ثابت می‌کند که چیزهایی غیر از قرآن کریم بر پیامبر وحی می‌شد.[[1603]](#footnote-1603)

بر طبق آنچه که ذکرش را می‌آوریم، سنت نبوی از طرف خداوند وحی شده است و چه اجتهاد رسول‎خداباشد و یا حکمت پروردگار باشد همه وحی می‌باشند و گفته می‌شود که پیامبر به این امر اقرار فرموده است.[[1604]](#footnote-1604) و این وحی را اکثر خداپرستان وحی باطنی می‌نامند.[[1605]](#footnote-1605)

برای ما روشن است که همة آنچه از رسول‎خداصادر می‌شود از سخن گرفته تا فعل و نوشتار و حتی حرکات و سکنات همگی، وحی از طرف خداوند تعالی می‌باشد.[[1606]](#footnote-1606)

و عصمت که از آن سخن می‌گوییم به تنهایی در اثبات مستدل بودن همة انواع سنت قولی و تقریری و فعلی و اجتهادی ما را بی‌نیاز می‌کند.

اجتهاد رسول‎الله و شک انداختن بعضی از مدعیان دروغین علم در سنت نبوی

بعضی از داعیان فتنه و مدعیان دروغین علم ادعا می‌کنند که اجتهاد نبی از وحی الهی نیست و از این راه مدخلی برای طعنه به سنت نبوی یافتند مبنی بر اینکه آن وحی از جانب خدا نیست.[[1607]](#footnote-1607) و به حدیث خدا که درباره تلقیح کردن نخل که با روایت‌های مختلف نقل شده است، استدلال می‌کنند. از طلحه بن عبدالله نقل شده که می‌گوید[[1608]](#footnote-1608): با رسول‎خدامی‌رفتیم و قومی را بر بالای نخلها دیدیم. پیامبر فرمود: آن‌ها چه کار می‌کنند؟ گفتند: آن‌ها درختهای ماده را القاح می‌کنند، سپس رسول‎خدا فرمود: شک دارم که آن کار، آن‌ها را بی‌نیاز سازد، گفت: به آن‌ها خبر بدهید که آن را رها کنند و بعد پیامبر در این مورد باخبر شد و فرمود: اگر به آن‌ها سود می‌رساند پس آن را انجام دهید، من فقط شک کردم و شما از شک من اخذ نمی‌کنید ولی هنگامی که برای شما چیزی را از خدا نقل کردم آن را اخذ کنید چون من هرگز به خدا کذب نمی‌بندم.

رافع بن خدیج[[1609]](#footnote-1609) در حدیثی نقل می‌کند که رسول‎خدامی‌فرماید: همانا من انسانی هستم هنگامی که به چیزی در دین شما امر کردم آن را اخذ کنید. عکرمه گفت: یا مانند آن در حدیثی از انس بن مالک آمده است که رسول‎خدا می‌فرماید: شما به امورات دنیوی خود داناترید.[[1610]](#footnote-1610)

این حدیث مانند قلاب رخت‌آویزی است که هر کس بخواهد می‌تواند مانند قلاب به آن آویزان شود و آنچه از امور شرع را که بخواهد از آن خلاصی یابد،[[1611]](#footnote-1611) بعضی از آن‌ها خواستند که نظام سیاسی را از اسلام به واسطة این حدیث حذف کنند زیرا امور سیاسی در اصول و فروع آن از امورات دنیوی ما است پس ما به آن آگاهتریم در شأن وحی نیست که در آن توجیه یا تشریع کند چون اسلام نزد آن‌ها دین بدون حکومت است و همچنین عقیده‌ای بدون شریعت می‌باشد و دیگران خواستند که نظام اقتصادی را از اسلام حذف کنند، به دنبال این حدیث اساسی بعضی مردم خواستند به واسطة آن همة دیوانهایی که در سنت روشن هستند نابود کنند و گویی که رسول‎خدا فرمود این حدیث تمام گفته‌ها و اعمال و نوشته‌های دیگرش را که در سنت نبوی هستند، نسخ می‌کند.

این غلو از بعضی از مردم، عالم بزرگی مانند محدث گرانقدر احمد محمد شاکر را وادار می‏کند که تعلیقی بر این حدیث در مسند امام احمد بیاورد و سپس می‌گوید: این حدیث که ملحدان مصر و جاعلان اروپائی و رهروان مستشرق و دانش‌آموختگان روشنفکر آن را آلت قرار داده‌اند و بر آن مانور می‌دهند، که با آن بر علیه اهل سنت و یاران آن و همچنین به خادمان دین و حامیان آن‌ها، استدلال می‌کنند، هنگامی که خواستند چیزی را از سنت نفی کنند یا قانونی از قوانین اسلام را انکار کنند در معاملات و امور اجتماعی و غیره، ادعا می‌کنند که این شئون متعلق به امور دنیا می‌باشد و به روایت مالک تمسک می‌جویند: شما به امورات دنیوی خود آگاه‌ترید.[[1612]](#footnote-1612) و خدا می‌داند که آن‌ها به اصول دین ایمان ندارند و همچنین به الوهیت و به رسالت آن هم ایمان ندارند و قرآن را در درونشان تصدیق نمی‌کنند. و کسانی هم که از آن‌ها ایمان آورده‌اند فقط با زبان ظاهری ایمان آورده‌اند و خیال می‌کنند که قلباً ایمان آورده‌اند ولی اعتماد و اطمینانی در آن نیست و از روی تقلید و ترس بوده است و در این هنگام با جدیت با شریعت و کتاب و سنت نبرد می‌کنند با تحقیقاتی که در مصر و اروپا کسب کردند و آنچه را که از بزرگانشان اخذ کردند به واسطة آن فضیلت یافتند پس بعدا خودشان و مردم را به اسلام نسبت می‌دهند. در حالی که حدیث روشن و آشکار است و هیچ مخالفتی با متن قرآن ندارد و بر عدم استدلال به سنت در همه احوال دلالت نمی‌کند و همانا در داستان تلقیح نخل که به آن‌ها گفت: شک دارم که آن، چیزی را بی‌نیاز کند، پس او امر و نهی نکرد و از خدا خبر نداد و در آن سنت را وضع نکرد تا اینکه این معنی توسعه یافت و بدان جا رسید که اصل دین را منهدم کرد.[[1613]](#footnote-1613)

از اجتهاد نبی وسخن او یعنی: شما به امر دنیای خود آگاه‌ترید، بعضی از علمای گرامی سنت را به دو قسمت، تقسیم کردند:

1. سنت تشریعی که ملزم و دائمی می‌باشد.
2. سنت غیر تشریعی که لازم نمی‌باشد و دائمی هم نمی‌باشد.

**سنت غیر تشریعی سه نوع است:**

1. آنچه که نیاز بشری باشد؛ مانند: خوردن و نوشیدن و خوابیدن و راه رفتن و غیره. ...
2. آنچه که تجربه‌ و عادت شخصی یا اجتماعی باشد مانند کسی که در امور زراعت و طب و کوتاه و بلند کردن لباس و... مهارت داشته باشد.
3. آنچه که راهش، راه تدبیر انسانی باشد مانند توزیع سربازان در مواقع جنگ و مانند آن. سپس این سه نوع شریعتی نیستند که متعلق به طلب یا ترک فعل باشند بلکه از امور بشری می‌باشند و سنت رسول نیستند که منبع و مصدر تشریع باشند[[1614]](#footnote-1614) و یک نفر از علمای مسلمان بر این تقسیم ایرادی نمی‏گیرد.[[1615]](#footnote-1615) و حتی بعضی از آن‌ها قضایای معاملات و احوال مدنی را از دایرة سنت تشریعی خارج می‏کنند تا جایی که بسیاری از اوامر و نواهی رسول را در معاملات براساس اجتهاد می‏دانند نه وحی.[[1616]](#footnote-1616)

**تا جایی که این جهت‌گیریها منجر به این شد که با نظر خود آنچه را که سنت نبوی حلال کرده بود، حرام کند!** آنچه که مسلمانان همه مذاهب و مکاتب فقهی در حلال بودن آن اجماع دارند، بیع سلم(پیش فروش میوه و ثمره درختان) است که پیامبر در جهت نیاز مردم، آن را مجاز شمرد، بعد از آنکه ضوابط و قوانین لازم در منع ضرر و نزاع در مورد آن را وضع کرد. و بعضیها آن را سلف نامیدند و حدیث نیز آن را سلف نامیده است و عمل امت در طول چهارده قرن، طبق آن بوده است. و در صحیح بخاری و مسلم از ابن عباس نقل شده که می‌گوید: نبی به مدینه قدم گذاشت و آن‌ها ثمره درختان را برای یک سال یا دو سال پیش فروش(سلف یا سلم) می‏کردند، سپس گفت: کسی که خرما را پیش فروش می‏کند، باید وزن و مقدار و مدت آن معلوم باشد.[[1617]](#footnote-1617)

حتی ابن عباس می‌گوید: شهادت می‏دهم که سلفی(پیش فروش) که مدتش معلوم باشد، خداوند در قرآن آن را حلال کرده و به آن اذن داده است. سپس این آیه را خواند:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا تَدَايَنتُم بِدَيۡنٍ إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمّٗى فَٱكۡتُبُوهُۚ﴾ [البقرة: 282].

«ای اهل ایمان چون بقرض و نسیه معامله کنید تا زمانی معین، سند و نوشته در میان باشد.».

و کلمه اشهد به مانند قسم است، این نظر شارحان قرآن است.

ولی عبدالمنعم نمر در مورد سَلَمْ می‌گوید: آن معامله‏ای معدوم است که به ذمه کسی وصف شده است و بسیاری از مردم در زمینهای کشاورزی به دنبال آن هستند و از نیازهای کشاورزان به شکل بدی بهره‏برداری می‌کنند و این چیزی است که ما را به تحریم آن واداشته است. به خاطر این بهره‌وری زشت و حرام در اسلام،[[1618]](#footnote-1618) دکتر قرضاوی می‏گوید: بهتر بود که این شیخ در اینجا سخنش را به تحریم ظلم و بهره‏وری محدود کند نه اینکه به تحریم تعامل ثابت با سنت و اجماع تعدی کند.[[1619]](#footnote-1619)

از دلایل عمدة کسانی که سنت مطهر را جزو وحی به حساب نمی‌آوردند یا کسانی که سنت را به سنت تشریعی و غیر تشریعی تقسیم می‌کنند، عمده‌ترین دلیل آن‌ها این اجتهاد و سخن (پیامبر) است که می‌فرماید: شما به امور دنیوی خود آگاه هستید، پس شرح اجتهاد او را رها می‏کنیم و به شرح این سخن ایشان به صورت مفصل می‌پردازیم.

همه اجتهادات نبی در شریعت اسلامی وحی و از جانب خدا می‌باشد

استاد دکتر موسی شاهین می‌گوید: اجتهاد رسول‎خدا موضوعی قدیمی است و علما در بحث از آن به هلاکت رسیده‏اند و پیشینیان برای متأخرین چیزی از آن را باقی نگذاشته‏اند.

خلاصة آن اینکه، آن‌ها در این مورد چندین دسته هستند: بعضی از آن‌ها اجتهاد پیامبر را مجاز نشمردند و گفتند آنچه که به صورت اجتهاد نقل شده است، در حقیقت اجتهاد نیست؛ زیرا خدا با او (پیامبر) بود و او با خدا بود زیرا در غالب اوقات پیامبر، با خدا مناجات می‌کرد و الهام و خوابهای او وحی بود. و پروردگار می‌فرماید:

﴿وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلۡهَوَىٰٓ ٣ إِنۡ هُوَ إِلَّا وَحۡيٞ يُوحَىٰ ٤﴾ [النجم: 3-4].

«و هرگز به هوای نفس سخن نمی‌گوید. سخن او جز وحی خدا نیست».

و آن را به خطای ظاهری در رأی و بازگشت به نظر دیگران تفسیر کرده‏اند، چون این در ظاهر اجتهاد است تا مردم را به تحقیق و تفکر و اجتهاد و مشورت تشویق کند، ولی در حقیقت خداوند به او وحی ‌می‌کند که چنین بگو و فلانی به تو چنین می‏گوید و تو به او چنین بگو. و روایت علی بن ابی طالب در این مورد گواه آن است: که رسول‎خدا می‌فرماید: که جبرئیل نازل شد و به او گفت: اصحابت را در مورد اسرای بدر مختار بگذار که آن‌ها را می‏کشند یا با فدیه آزاد می‏کنند پس اگر بعضی از آن‌ها را بکشند مثل خودشان قاتل هستند. ولی گفتند: آن‌ها را در مقابل فدیه آزاد می‏کنیم هرچند که عده‏ای از ما را کشتند.[[1620]](#footnote-1620)

همة علمای محقق می‌گویند که: نبی، مجاز است اجتهاد کند و او عملا اجتهاد کرده است[[1621]](#footnote-1621) و اجتهاد او در بعضی از موارد نادر مخالف حکم خدا بود که وحی در تصحیح آن و راهنمایی به حکم درست، نازل می‌شد[[1622]](#footnote-1622) همچنان که خداوند می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَآ أَحَلَّ ٱللَّهُ لَكَۖ تَبۡتَغِي مَرۡضَاتَ أَزۡوَٰجِكَۚ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ١ قَدۡ فَرَضَ ٱللَّهُ لَكُمۡ تَحِلَّةَ أَيۡمَٰنِكُمۡۚ وَٱللَّهُ مَوۡلَىٰكُمۡۖ وَهُوَ ٱلۡعَلِيمُ ٱلۡحَكِيمُ ٢﴾ [التحریم: 1-2].

«ای پیامبر چرا حرام می‌کنی چیزی را که خدا برای تو حلال کرده است به خاطر دنبال خشنودی زنانت و خداوند آمرزگار مهربان است. هر آینه خدا برای شما شکستن سوگندهایتان را مشروع ساخته و خداوند یاری‌دهنده و سرپرست شماست و او دانای با حکمت است».

در مغازی اموی آمده که حباب بن مُنذَر[[1623]](#footnote-1623) در تغییر محل کمین در جنگ بدر به پیامبر اشاره کرد و پیامبر در این هنگام نظرش تغییر کرد که جبرئیل از آسمان نازل شد و جبرئیل نزد پیامبر نشست سپس گفت: ای محمد پروردگار تو سلام و آرامش را بر تو قرائت نمود و به تو می‌گوید که نظر حباب بن مُنْذَر درست است.[[1624]](#footnote-1624)

یا وحی به تأیید حکم اجتهاد او همراه با هشدار به آنچه که لازم است، آمده است همچنان که در فرمودة خدای تعالی در مورد اسرای بدر آمده است:

﴿مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَن يَكُونَ لَهُۥٓ أَسۡرَىٰ حَتَّىٰ يُثۡخِنَ فِي ٱلۡأَرۡضِۚ تُرِيدُونَ عَرَضَ ٱلدُّنۡيَا وَٱللَّهُ يُرِيدُ ٱلۡأٓخِرَةَۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٞ ٦٧﴾ [الأنفال: 67].

«هیچ پیغمبری را روا نباشد که از اسیران جنگ فدا گرفته و آنان را آزاد کند تا خون ناپاکان را در زمین بسیار بریزد. شما متاع فانی ناچیز دنیا را می‌خواهید و خدا برای شما آخرت را و خدا مقتدر و کارش همه از روی حکمت است».

بله بیان می‌داریم که: اجازه اجتهاد به رسول داده شد و او اجتهاد کرد.

و می‌گوییم که: بعضی از اجتهادات او صحیح و درست نبود، ولی حکم خدای بلند مرتبه در امری که رسول به آن اجتهاد نموده باشد و درست نباشد، کجاست؟

اجتهاد نبی یا موافق حکم خدا است یا نه، پس اگر موافق حکم خدا باشد خداوند از زبان پیامبر حکم کرده است و اگر موافق حکم خدا نباشد، خداوند آن را به حکم خودش تعدیل می‏کند، بنابراین احکام دینی که رسول‎خدابه آن‌ها حکم کرده است، در نهایت احکام خدا می‌باشند و این احکام قبل از فوت او (لقای او در اعلاترین مکان)[[1625]](#footnote-1625) از نظر اجماع بدون شک حجت می‌باشند.[[1626]](#footnote-1626)

اما آنچه که بعضی از علمای گرانقدر ما در تقسیم سنت نبوی به دو سنت تشریعی لازم، عمومی و دائمی و سنت غیر تشریعی غیر لازم، به آن عقیده دارند، در رد این نظریه استاد دکتر موسی شاهین می‌گوید: خداوند از گویندگان این نظر بگذر و همچنین آن‌هائی که به مصلحت سخن می‌گویند. خداوند آن‌ها را ببخشاید این‌ها و آن‌ها بابی را گشودند که که به ذهن هیچکس خطور نمی‏کرد.

بانیان این نظر که سنت را به تشریعی و غیر تشریعی تقسیم می‌کنند، مقصود آن‌ها از غیر تشریع چیزهائی که مخصوص صنعت و حرفه مانند زراعت و طب است، می‌باشد و به ذهن آن‌ها خطور نمی‌کرد که کسی بعد از آن‌ها بیاید و طبق این تقسیم‏بندی آن‌ها بر معاملات و احادیث خرید و فروش و اجاره و آنچه را که نبی در مورد عادات و امور اقتصادی وسیاست و مدیریت و جنگ و سایر اموری که در سنت غیرتشریعی بیان کرده، استدلال کند، در حالی که آن‌ها از این سخن بری هستند.

اما سنتهایی که در مقام نیاز بشری بود مانند خوردن و آشامیدن و خواب و... سایر سنن غیرتشریعی، به طور عام مردود می‏باشد و نیاز به تحقیق دارد. مثلاً خوردن و آشامیدن سخن عامی است که شامل خوردنی و نوشیدنی و شامل ظروف و شکل و کیفیت هم می‌شود.

آیا روشن کردن ماکول و مشروب که حرام یا مباح یا مکروه باشد، جزو سنت غیر تشریعی می‌باشند؟[[1627]](#footnote-1627)

آیا حدیث: «برای شما دو مرده و دو خون حلال شده، اما دو مرده، ماهی و ملخ هستند و دو خون کبد وطحال می‏باشند.»[[1628]](#footnote-1628) و حدیث: «خوردن سوسمار برسفرة رسول‎خدا»[[1629]](#footnote-1629) سنت غیر تشریعی هستند؟! خدا می‌داند که اینگونه نیست.

رسول خدا طیبات را برای ما حلال کرد و ناپاکیها را برای ما حرام کرد، پس خوردنی و نوشیدنی از نظر حلال بودن و حرام بودن آن‌ها، سنت تشریعی هستند، اما اگر او نوعی از حلال را خورد و حلال دیگری را نخورد، پس تشریع در آن مباح است، خوردنی مباح آن است که خوردن و نخوردن آن نهی شده نیست.

اما در مورد ظروف باید گفت که پیامبر از خوردن و نوشیدن در ظروف طلایی و نقره‌ای نهی کرده است و از خوردن در ظرفهای کفار هم نهی کرده است مگر بعد از اینکه شسته شوند و این قطعاً جزو تشریع است.

اما پیامبر در کاسة بزرگ سفالینه غذا می‌خورد و ما درظرفهای گرانبها غیر از طلا و نقره غذا می‌خوریم، پس این از مباحات است و اباحه تشریع است.[[1630]](#footnote-1630)

اما در مورد شیوه غذا خوردن باید گفت که به شیوه‏های زیادی از غذا خوردن امر شده است و از شیوه‏های زیادی از غذا خوردن نهی شده است و شیوه‏هایی از غذا خوردن هم مباح هستند. ای غلام بسم‌الله بگو و با دست راست خود بخور و از غذائی که در مقابل توست بخور.[[1631]](#footnote-1631) شیوه خوردن مشروع است.[[1632]](#footnote-1632)

رسول خدا فوت کردن در ظرف را نهی کرده است[[1633]](#footnote-1633) فوت کردن در ظروف از لحاظ شرعی ممنوع است و در خارج ظروف مستحب است.[[1634]](#footnote-1634) اما پیامبر با انگشتان و دستش غذا می‌خورد. و ما با چنگال و قاشق غذا می‌خوریم پس این از مباحات مشروع می‌باشد.

**پس چرا باید خوردن و آشامیدن جزو سنت غیرتشریعی باشند؟!**

اگر مقصود از سنت غیرتشریعی در آن سنت غیر ملزم باشد که همان مباحات است اختلاف ما لفظی است.

**و اگر مرادشان این باشد که آنچه که خواسته شده واجب یا مستحب است و آنچه که نهی شده حرام یا مکروه است، مسلم نیست.**

مثال آن چیزی است که در مورد خواب و پوشیدن گفته می‌شود و هر آنچه که مخصوص نیاز و طبیعت بشری می‌باشد، همچنانکه می‌گویند. حتی آداب زناشویی قواعد و اصولی و حدودی شرعی دارد.[[1635]](#footnote-1635)

در حقیقت این عبارت به طور مطلق اشتباه است که سنت غیر تشریعی را بر هر آنچه که نیاز بشری را شامل می‏شود، اطلاق کنیم؛ از جمله: خوردن و آشامیدن و آنچه که در مورد تجارب می‌باشد و عادت شخصی و اجتماعی از زراعت و طب و لباس و همچنین آنچه را که پیامبر به عنوان امام و رئیس دولت مسلمین یا به عنوان قاضی انجام داده است. پس تمامی این امور که سنت غیر تشریعی نامیده ‌شده‏اند، بعضی از آن‌ها شرعاً واجب و بعضی شرعاً حرام وبعضی مکروه و بعضی از آن‌ها مندوب و بعضی مباح هستند و حتی هنگامی که کیفیت این امور را بررسی می‏کنیم بعضی از آن‌ها را شرعا ممنوع می‌یابیم، همچنانکه به آن اشاره شد.[[1636]](#footnote-1636)

اما قائلان به مصلحت به عنوان منبعی از منابع دین، در مورد آن شرط کرده‌اند که با متن کتاب یا سنت صحیح تضاد نداشته باشد. پس آن‌ها مصلحتها را در آنچه که قرآن یا حدیث صحیح در مورد آن نصی نداشته باشد، رعایت نمودند. و اما آنچه را که قرآن و حدیث صحیح در مورد آن نصی داشت، مصلحت آن بود که در آن‌ها آمده بود.[[1637]](#footnote-1637)

همچنان که دکتر فتحی عبدالکریم می‌گوید: قائلان به سنت تشریعی و غیر تشریعی، معنی دقیق تشریع اسلامی را رها کردند، به طوری که بعضی از آن‌ها تشریع را به واجب و حرام محدود نموده‏اند و از مکروه و مندوب و مباح نفی نمودند و بعضی دیگر مکروه و مندوب را در تشریع داخل نمودند و مباح را به تنهایی نفی نمودند.[[1638]](#footnote-1638)

در این مورد علامه دکتر عبدالغنی عبدالخالق می‌گوید: خارج کردن امور طبیعی از سنت امر عجیبی است و عجیبتر از آن: بعضی ادعای ظهور این امور طبیعی را می‌کنند که اجماع ائمه معتبر بر سکوت در مورد آن و عدم خارج کردن آن از سنت است.

نمی‌دانم برای چه آنان، امور طبیعی را از سنت خارج می‏کنند؟!! آیا آن را به خاطر اینکه حکم شرعی به آن تعلق ندارد، خارج می‏کنند؟ و چگونه این امر صحیح است با اینکه از افعال اختیاری کسب شده است و هر فعل اختیاری از مکلف ناچاراً باید یک حکم شرعی به آن متعلق باشد: از واجب یا مندوب یا مباح یا مکروه و یا حرام. و کارهای طبیعی نبی مانند کارهای طبیعی دیگران است، پس باید یکی از این احکام به آن متعلق باشد؟ و این حکم به خاطر عصمت او حرام و مکروه نمی‌باشد و به خاطر عدم قرابت در آن واجب و مندوب نمی‌باشد و به جز مباح چیز دیگری باقی نمی‌ماند که آن نیز حکم شرعی است. پس کار طبیعی پیامبر بر حکم شرعی دلالت دارد و آن نسبت به او مباح است و نسبت به ما هم مباح است، خداوند می‌فرماید:

﴿لَّقَدۡ كَانَ لَكُمۡ فِي رَسُولِ ٱللَّهِ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٞ﴾ [الأحزاب: 21].

«حقیقتاً برای شما در رسول‎خداسرمشق و الگویی نیکو وجود دارد».

اکثر علمای اصول در باب افعال پیامبر اجماع دارند بر اینکه افعال طبیعی او برای خودش و امتش مباح است و تمامی این‌ها بر اتفاق ائمه پیشین بر آن حکایت دارند.[[1639]](#footnote-1639)

یا امور طبیعی را از سنت خارج کردند، چون: آن‌ها گمان می‏کردند که مباح حکم شرعی نیست؟ و این نیز صحیح نمی‌باشد؛ زیرا علمای اصول بر شرعی بودن آن اجماع کردند، بجز دسته‌ای از معتزله که معتقد به عدم شرعی بودن آن هستند و از این امر فهمیده می‌شود که: مباح برداشتن حرج و سختی از فعل و ترک فعل است.[[1640]](#footnote-1640) و آن قبل از آمدن شرع ثابت بوده و بعد از آن مداومت یافت، پس حکم شرعی نیست و جمهور انکار می‌کنند که: این معنی قبل از آمدن شرع ثابت بوده باشد و او آن را حکم شرعی نمی‌نامد ولی آن‌ها می‌گویند که این معنای اباحه شرعی نیست، بلکه خطاب شارع در مختار کردن بین فعل و ترک آن بدون جایگزین است. شکی نیست که این حکم شرعی است و قبل از آمدن شرع ثابت نبود و اگر این گروه متوجه معنای آن می‌شدند، در مورد آن منازعه نمی‌کردند. پس این اختلاف بین آن دو حقیقی نیست و اباحه حکمی شرعی است که محتاج دلیل می‌باشد و فعل طبیعی پیامبر بر آن دلالت می‌کند. یک نگاه در باب افعال نبی در یکی از کتاب‌های اصول فقه تو را در این موضوع به حق و حقیقت راهنمائی می‌کند.[[1641]](#footnote-1641)

و بدان که تأسی به رسول‎خدا واجب است و در این مورد همة فقها و معتزله هم رأی هستند و فخرالدین رازی در المحصول می‌گوید: همة فقها و معتزله می‌گویند: تأسی به پیامبر واجب است و معنای آن این است که ما هنگامی که دانستیم که رسول‎خدا بر وجه وجوب کاری انجام داد، از آن بر وجه وجوب پیروی کنیم و اگر کاری را بر وجه ندب انجام داد، بایستی از آن بر وجه ندب پیروی کنیم و اگر کاری را بر وجه اباحه انجام داد ما بایستی معتقد به مباح بودن آن باشیم و انجام آن برای ما جایز است.

ابوعلی بن خلاد از معتزله، می‌گوید: ما باید در عبادات از پیامبر تأسی و پیروی کنیم البته به غیر از مناکحات و معاملات. و بعضی از مردم کلیت این را انکار می‏کنند. و ابوحسین محمد بن علی طیب معتزلی به قرآن و اجماع استدلال می‌کند، اما قرآن که خدا می‌فرماید:

﴿لَّقَدۡ كَانَ لَكُمۡ فِي رَسُولِ ٱللَّهِ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٞ﴾ [الأحزاب: 21].

«حقیقتاً برای شما در رسول‎خداسرمشق و الگویی نیکو وجود دارد».

و خدا بین کارهای مباح و غیر مباح رسول فرقی نگذاشت. و می‌فرماید:

﴿وَٱتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمۡ تَهۡتَدُونَ ١٥٨﴾ [الأعراف: 158].

«شما باید پیرو او شوید تا هدایت یابید».

به پیروی امر کرده و سپس آن را واجب نموده است.

اما اجماع آن است که: پیشینیان قبل از روزه از زنهایشان رجوع می‌کردند[[1642]](#footnote-1642) و «کسی که با جنب صبح کند، روزه‌اش باطل نیست»[[1643]](#footnote-1643) و این دلالت می‌کند که کارهای او قابل امتثال است.[[1644]](#footnote-1644) و امام زرکشی از کعبی بلخی بزرگ طائفة معتزلة کعبیه نقل می‌کند که می‌گوید: مباح آن است که به آن امر شده است زیرا انجام دادن آن ترک حرام است و آن واجب است، پس مباح واجب است.[[1645]](#footnote-1645)

امام شاطبی در رد کسی که می‌گوید: ترک مباح در هر حال طاعت است، می‌گوید: بلکه فعل مباح به طور مطلق اطاعت است زیرا هر مباحی ترک حرام است. آیا نمی‌بینی او تمام محرمات را با انجام مباح ترک کرد، پس خود را از همة آن دور کرد. و این دوّمی اولی‌تر است، زیرا کلیت آن در اینجا صحیح است و صحیح نیست که به طور مطلق گفته شود که هر مباحی وسیله‌ای است برای محرمات یا نهی از آن. سپس معلوم شد که آنچه که به آن اعتراض شده بود دلیلی نیست که ثابت کند که ترک مباح طاعت است.[[1646]](#footnote-1646) و سخن امام سرخسی در کتاب اصولش دربارة این سخن گواه آن است: ترک عمل به حدیث رسول‎خدا حرام است همچنان که عمل کردن بر خلاف آن حرام است.[[1647]](#footnote-1647)

نقض دلیل تقسیم سنت نبوی به سنت تشریعی و غیر تشریعی

تحت این عنوان دکتر فتحی عبدالکریم می‌گوید: دلیل اساسی که قائلین به سنت تشریعی و غیر تشریعی به آن استناد می‌کنند حدیث رسول‎خدا دربارة تلقیح کردن نخل است که به روایت‌های مختلف آمده است، که در آن آمده است: «شما به امور دنیای خود آگاه هستید». پس در نظر پیروان تقسیم سنت به تشریعی و غیر تشریعی، غیر از این حدیث شریف در تبین اینکه سنت رسول‎خدا، کل آن شرعی و لازم نیست، وجود ندارد. پس در متن عبارت حدیث به روایت‌های مختلف، که پیروی از سنت رسول‎خدا را روشن می‌سازد که به وحی مستند می‌باشد.[[1648]](#footnote-1648) و آنچه قبلاً در رد این دلیل یادآوری شد، کفایت می‌کند. زیرا معنی اینکه سنت نبوی نزد اصولیون دلیل شرعی می‌باشد، این است که به عنوان حکمی از احکام شرعی برای ما افاده می‌کند، هر حکمی که باشد: وجوب یا مندوب یا حرام یا مکروه و مباح می‌باشد. می‌توان که اینگونه به آن جواب داد و به موضوع خاتمه داد که اگر اهمیت این امر نباشد،[[1649]](#footnote-1649) که آن دستة گمراه بیشتر به این حدیث استناد می‌کنند و منظورشان برکناری سنت در همة امور عملی زندگی است.

پس عادات و معاملات و زندگی اقتصادی و سیاسی و اداری و جنگ و مانند آن، لازم است که به نظر مردم باشد و سنت در آن هیچ نقشی نداشته باشد.[[1650]](#footnote-1650)پس آیا این حدیث آن‌ها را در این ادعای خطرناکشان یاری می‌دهد؟!

استاد دکتر موسی شاهین در جواب دکتر عبدالمنعم نمر که می‌گوید این حدیث (شما به امور دنیای خود آگاهید) از دلایل عمدة تحقیق باشد، می‌آورد: این جمله (شما به امور دنیای خود آگاهید) به سه دسته تقسیم می‌شود: شما که مقصود مخاطبان می‌باشد و آگاه بودن (اعلم) مقصود آن است که فاضلید و مقصود از امور دنیای شما، تحدید می‌باشد. و به عبارت دیگر: من (چه کسی)؟

أعلم من (از چه کسی آگاهترید)؟ و به چه چیزی او آگاه است؟

این احتمالات را در مقصود از این جمله تصور می‌کنیم پس مختار هستیم اصلاح کنیم زیرا مقصود شارع حکیم این می‌باشد که:

**احتمال اوّل**: شما ای کسانی که نخل را القاح می‌کنید آگاهتر هستید در اصلاح از من و از کسی در مورد زراعت علمی ندارد یعنی شما به این امور زندگی دنیای خود که انجام می‏دهید و اموری که مشورت در مورد آن با من شما را موفق نمی‏کند، آگاهترید، از من و امثال من آگاهترید پس حدیث بر این واقعه عینی آمده است و اصلاً بر غیر آن دلالت نمی‌کند.

**احتمال دوّم**: شما ای کسانی که نخل را القاح می‌کنید و کسانی که مانند شما اهل ساختن و مهارتها و حرفه‏ها هستید، در کار خود از من آگاهترید. و کسانی اهل ساختن و مهارت و حرفه نیستند و این کلام به طور کلی یعنی: هر صنعتگری آگاه‌تر است از کسی که اهل آن نیست. همچنان که گفته می‌شود: اهل مکه راه‌های کوهستانی آن را بهتر می‌دانند.

**احتمال سوّم:** شما ای کسانی که در مدینه نخل را القاح می‌کنید، شما از من و غیر از خودتان نسبت به اصلاح نخل در هر زمان و مکانی، آگاهترید و بطلان این احتمال روشن است چون در بعضی جاها و بعضی زمانها کسانی آگاه‌تر از آن‌ها نسبت به این امر یافت می‌شوند.

**احتمال چهارم:** شما ای کسانی که در مدینه نخل را القاح می‌کنید، نسبت به صنعتهای مختلف از من و غیر من آگاه‌ترید، حتی از خود صنعتگران هم، آگاه‌ترید. یعنی شما در علم طب از اطبا هم آگاهترید و بطلان این احتمال روشن و معلوم است.

این احتمالات چهارگانه مبنی بر این است که مقصود از امور دنیا صناعات و مهارات و آگاهیها می‌باشد، پس هرگاه منظورمان از امور دنیا مصالح هر فرد یا هر مجموعه از مباحات دنیا ‌باشد، مانند مقایسه بین خرید خانه و خرید ماشین، این احتمال پیش می‏آید:

**احتمال پنجم:** شما ای کسانی که در مدینه نخل را القاح می‌کنید و مردمانی که مانند آن‌ها هستید، به زندگی دنیای خود آگاهترید و مصلحت خودتان را جز خودتان نمی‌دانید. و سخن طبق این قاعده است که: مقابله جمع با جمع مقتضی تقسیم آن‌ها بر یک است. می‌گویی: کتاب‌ها را به دانش‌آموزان عطا دادم یعنی هر دانش‌آموزی کتابش را گرفت، پس معنی آن این است که هر کس نسبت به زندگی خودش آگاهتر از غیر خودش می‌باشد **و این احتمال در مباحات صحیح می‌باشد و در واجبات و محرمات صحیح نمی‌باشد،** پس تنها شریعت است که تعیین می‌کند که چه چیزی مصلحت می‌باشد،[[1651]](#footnote-1651) بنابر آنچه که گذشت خدا دانست که چه کسی را خلق کند. پس این احتمال با داستان حدیث تناسبی ندارد و آنچه که واضح است این است که احتمال دوّم منظور می‌باشد و بعد از آن احتمال اوّلی در ست است. و در هر حال استدلال به این حدیث برای مباح کردن تغییر در معاملات صحیح نمی‌باشد، زیرا این حدیث ـ همچنانکه دیدیم ـ بیشتر از یک احتمال را در برمی‏گیرد و استدلال به دلیلی که بر چند احتمال محتمل است، ساقط می‌شود.

احتمال ورود معاملات در این حدیث بعید است

احتمال دخول معاملات در این حدیث مانند یکی از احتمالاتی است که در اصل و اساس بعید بوده است؛[[1652]](#footnote-1652) زیرا معاملات همچنان که از معنای آن‌ها دریافت می‌شود، ارتباط بعضی از افراد و گروه‌ها با بعضی دیگر است که به زندگی آن‌ها مرتبط می‌باشد و این ارتباط مدام به وسیله قواعد و اصول و قوانینی محکم می‌شوند، تا بعضی از آن‌ها بر بعضی دیگر ظلم نکنند و امتهای غیر مسلمان برای این کار قوانینی را وضع کردند و اسلام نیز بهترین قوانین را برای آن وضع کرد و این معقول نیست که خدایی که طولانی‌ترین آیاتش را در قرآن نازل کرده و می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا تَدَايَنتُم بِدَيۡنٍ إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمّٗى فَٱكۡتُبُوهُۚ وَلۡيَكۡتُب بَّيۡنَكُمۡ كَاتِبُۢ بِٱلۡعَدۡلِۚ وَلَا يَأۡبَ كَاتِبٌ أَن يَكۡتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ ٱللَّهُۚ فَلۡيَكۡتُبۡ وَلۡيُمۡلِلِ ٱلَّذِي عَلَيۡهِ ٱلۡحَقُّ وَلۡيَتَّقِ ٱللَّهَ رَبَّهُۥ وَلَا يَبۡخَسۡ مِنۡهُ شَيۡ‍ٔٗاۚ فَإِن كَانَ ٱلَّذِي عَلَيۡهِ ٱلۡحَقُّ سَفِيهًا أَوۡ ضَعِيفًا أَوۡ لَا يَسۡتَطِيعُ أَن يُمِلَّ هُوَ فَلۡيُمۡلِلۡ وَلِيُّهُۥ بِٱلۡعَدۡلِۚ وَٱسۡتَشۡهِدُواْ شَهِيدَيۡنِ مِن رِّجَالِكُمۡۖ فَإِن لَّمۡ يَكُونَا رَجُلَيۡنِ فَرَجُلٞ وَٱمۡرَأَتَانِ مِمَّن تَرۡضَوۡنَ مِنَ ٱلشُّهَدَآءِ أَن تَضِلَّ إِحۡدَىٰهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحۡدَىٰهُمَا ٱلۡأُخۡرَىٰۚ وَلَا يَأۡبَ ٱلشُّهَدَآءُ إِذَا مَا دُعُواْۚ وَلَا تَسۡ‍َٔمُوٓاْ أَن تَكۡتُبُوهُ صَغِيرًا أَوۡ كَبِيرًا إِلَىٰٓ أَجَلِهِۦۚ ذَٰلِكُمۡ أَقۡسَطُ عِندَ ٱللَّهِ وَأَقۡوَمُ لِلشَّهَٰدَةِ وَأَدۡنَىٰٓ أَلَّا تَرۡتَابُوٓاْ إِلَّآ أَن تَكُونَ تِجَٰرَةً حَاضِرَةٗ تُدِيرُونَهَا بَيۡنَكُمۡ فَلَيۡسَ عَلَيۡكُمۡ جُنَاحٌ أَلَّا تَكۡتُبُوهَاۗ وَأَشۡهِدُوٓاْ إِذَا تَبَايَعۡتُمۡۚ وَلَا يُضَآرَّ كَاتِبٞ وَلَا شَهِيدٞۚ وَإِن تَفۡعَلُواْ فَإِنَّهُۥ فُسُوقُۢ بِكُمۡۗ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۖ وَيُعَلِّمُكُمُ ٱللَّهُۗ وَٱللَّهُ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٞ ٢٨٢﴾ [البقرة: 282].

«ای اهل ایمان چون به قرض و نسیه معامله کنید تا زمانی معین، سند و نوشته در میان باشد و بایست نویسندة درستکاری معاملة میان شما را بنویسید و از نوشتن ابا نکند که خدا به وی نوشتن آموخته پس باید بنویسید و مدیون امضا کند و از خدا بترسد از آنچه مقرر شده چیزی نکاهد (و می‌افزاید) و اگر مدیون سفیه و یا صغیر است و صلاحیت امضا ندارد ولیِ او به عدل و درستی امضاء کند، و دو تن از مردان گواه آرید و اگر دو مرد نیابید یک مرد و دو زن هر که را طرفین راضی شوند گواه گیرند که اگر یک نفر آن‌ها فراموش کند دیگری را در خاطر باشد و هرگاه شهود را (به مجلس و یا به محکمه) بخوانند امتناع از رفتن نکند و در نوشتن آن با تاریخ معیّن مسامحه نکنید چه معامله کوچک و چه بزرگ باشد این درست‌تر است نزد خدا و محکم‌تر برای شهادت و نزدیکتر به اینکه شک و تردیدی در معامله پیش نیاید که موجب نزاع شود مگر آنکه معامله نقدِ حاضر باشد که دست به دست میان شما برود در این صورت باکی نیست که ننویسید و هرگاه معامله کنید در آن گواه گیرید و نبایست به نویسنده و گواه ضرری رسد اگر چنین کنید نافرمانی کرده‌اید از خدا بترسید خداوند به شما تعلیم مصالح امور کند و خدا به همه چیز دانا است».

و در آن نوشتن دَین و صفات و تکالیف کاتب و حق مدیون در امضا و امضای ولی در حالت عدم صلاحیت او و صفات شهود و شرایط آن‌ها و تکالیفشان را معین کرده است و خداوند می‌فرماید: ﴿ذَٰلِكُمۡ أَقۡسَطُ عِندَ ٱللَّهِ﴾ این نزد خدا عادلانه‏تر است.

معقول نیست که خدایی که چنین اهتمامی به دین ورزیده است، خرید و فروش و ربا و رهن و شرکت و سایر معاملات را بدون قانون رها سازد.

آیا معقول است که بشریت از روی اهمال رها شود تا تحت عنوان «شما به زندگی دنیای خود آگاهترید» بعضی از آن‌ها مال بعضی دیگر را ظالمانه و دشمنانه بخورند ؟

آیا معقول است که خدای بزرگ این قوانین را بدون مراقبت یا تصحیح برای محمد وانهد؟ پس محمد خطا می‌کند و همه امت چهارده قرن به خطا عمل می‌کنند تا اینکه خداوند کسی را برای آن‌ها مبعوث کند که مصالح آن‌ها را رعایت کند و مخالف حکم محمد حکم بدهد؟ گمان می‏کنم عقل یک فرد مسلمان آن را به طور کلی رد می‏کند.

استاد دکتر موسی شاهین می‌گوید: سؤالهای بخصوصی در مورد حدیث «تأبیر نخل» برای من باقی ماند که چه بسا در وجود هر کس دیگری هم باشد و سوال این است که: **برای چه خداوند به رسولش الهام کرد که بدین گونه به آن‌ها اشاره کند با وجود اینکه آن اشاره به مصلحت آن‌ها نبود؟**

**برای چه خداوند آن‌ها را تسلیم یک اشاره صرف قرار داد در حالی که آن‌ها به نقد و بررسی و پرسیدن زیاد مشهور بودند؟**

**برای چه خداوند این مشورت را به طور صحیح تدارک ندید قبل از آنکه منجر به اذیت و آزار مسلمانان و استهزاء و تمسخر یهود و دشمنان اسلام بشود در حالی که نخل یهودیان درست بود و نخل مسلمانان به دلیل مشورت با پیامبر خراب شد ؟**

سعی می‌کنیم حکمت این حادثه را جویا شویم، پس اگر به وسیله آن آرامش و اطمینان حاصل ‌شد، که خدا را شکر می‏گوییم و در غیر این صورت ما راسخ‌ترین مؤمنان هستیم به اینکه خداوند در این کار حکمتی داشته است و او حکیم و خبیر است. و شاید حکمت آن پیرامون این سه چیز بچرخد:

1. **دور کردن بلای دشمنان از مؤمنانی که نمی‏توانستند بعد از آن شوکت و قدرت خودشان را حفظ کننند.** آیا جائز بود که کافران در مدینه و خرمای آن طمع کنند و به خاطر حضور محمد در آنجا به آن حمله کنند ؟

پس عدم وجود خرما آنجا را از طمع کافران خارج ساخت و خداوند به وسیلة آن مانع هجوم کافران شد تا اینکه مؤمنان آماده شوند؟ احتمالاً اینگونه باشد.

1. **با این درس عملی تبعیت از شیوه‏های زندگی را به آن‌ها آموخت،** که بر آن‌ها سخت می‌گرفت و بعد از آن در اسباب زندگی مسابقه می‏دادند.
2. **امتحان آن‌ها در درستی ایمانشان، که این حادثه تا به امروز در این بحث امتحان و اختبار است** و صحابه در این امتحان سخت پیروز شدند در حالی که از لحاظ ایمان اوّل بودند، و این یک پیروزی درخشان بود و اطاعت از اوامر رسول‎خدا را ادامه دادند و مرتد شدن هیچ یک از آن‌ها به این علت برای ما بیان نشده است حتی هیچ یک از آن‌ها رسول‎خدا را سرزنش نمی‌کردند هرچند که خسارت دیده بود و این‌ها نشانه ایمان صادق و محکم آن‌ها است.[[1653]](#footnote-1653)شاید این حکمت آخر بارزترین حکمت این حادثه باشد. **و خداوند نسبت به حکمت آن آگاهترین است.**

**و اما بعد:** اگر عصمت نبی دلیل حجیت کتاب و سنت با هم باشد، پس به دلیل دوم از دلایل حجیت سنت می‏پردازیم که قرآن کریم است.

مطلب دوّم: قرآن کریم یکی دیگر از دلایل حجیت سنت مطهر است

استاد دکتر مروان شاهین می‌گوید: توجه قرآن کریم به این مسأله زیاد است و آیات فراوان و متنوعی به آن می‏پردازند که از میان آن‌ها بعضی از آیات به وضوح وجوب ایمان به رسول امر کرده‌اند و آیات دیگر به وجوب اطاعت مطلق از اوامر و نواهی او امر کرده‌اند و آیات دیگری مخالفت با او را نهی نموده‌اند و از آن دوری جسته‌اند و جزای منافقین بهتان زننده را در دین خدا که عامل نابودی کیان سنت نبوی می‌باشند، روشن نموده‌اند و جزای کسانی که معنی آیات نقل شده را در مورد اطاعت از رسول فقط به اطاعت از او در حیطه قرآن محدود کرده‏اند.[[1654]](#footnote-1654)

ما نمی‌توانیم همة این آیات را یادآوری کنیم زیرا مطلب طولانی می‌شود ولی توجه شما را به بعضی از آیات جلب می‌کنیم که بر حجیت سنت شریف نبوی و وجوب تمسک به آن دلالت دارند.[[1655]](#footnote-1655)

1. از جمله این آیات این است که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ ءَامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَٱلۡكِتَٰبِ ٱلَّذِي نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ وَٱلۡكِتَٰبِ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ مِن قَبۡلُۚ﴾ [النساء: 136].

«ای کسانیکه ایمان آورده‌اید. ایمان آورید به خدا و رسول او و کتابی که بر رسول خود فرستاد و کتابی که پیش از این فرستاده شد».

1. و این کلام خداوند که می‌فرماید:

﴿فَ‍َٔامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِ ٱلنَّبِيِّ ٱلۡأُمِّيِّ ٱلَّذِي يُؤۡمِنُ بِٱللَّهِ وَكَلِمَٰتِهِۦ وَٱتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمۡ تَهۡتَدُونَ ١٥٨﴾ [الأعراف: 158].

«پس ای مردم باید ایمان به خدا آرید و به رسول او پیامبر اُمی، آن پیامبری که به خدا و سخنان خدا مؤمن گردید شما باید پیرو او شوید تا هدایت یابید.».

پس این اقتضا می‌کند که به خدا و رسولش ایمان بیاوریم و این ایمان به معنای تصدیق و اذعان به رسالت او و به تمام آنچه که از طرف خدا - از کتاب و سنت- آورده است، به مقتضای عصمت او که تصدیق تمام آنچه را که از جانب پروردگار عزیز خبر می‌دهد، واجب می‏کند. مانند سخن پیامبر در مورد قرآن: «این سخن خداست» و سخن او در مورد احادیث قدسی: «پروردگار عزیز چنین فرمود» یا مانند این عبارات. پیامبر می‌فرماید: «بدانید که من قرآن و مثل آن را با هم آوردم» و در این مورد در مبحث عصمت مفصلاً شرح داده شد[[1656]](#footnote-1656)، پس ایمان به رسول جزئی از ایمان به خدای بزرگ می‌باشد و شک و شبهه در مورد ایمان به پیامبر، شک و شبهه در مورد ایمان به خدا و رسولش می‌باشد و با وجود این هیچ ایمانی باقی نمی‏ماند.

امام شافعی در رساله‌اش می‌گوید: ابتدای ایمان، کمال است که مساوی با پیروی ایمان به خدا و به دنبال آن رسولش می‌باشد، اگر بنده به او ایمان بیاورد ولی به رسولش ایمان نیاورد پس آن ایمان، کامل نمی‌باشد، تا اینکه به رسولش ایمان نیاورد[[1657]](#footnote-1657) در اینجا اطاعت از رسول واجب شد – به مقتضای این ایمان- در هر آنچه که از پروردگارش ابلاغ کرده است، خواه ذکر آن در قرآن کریم آمده باشد یا نه.

امام شافعی می‌گوید: احکامی را که رسول‎خداوضع کرده و حکم خداوند در آن نیست، آن را به حکم خدا وضع کرده است و اینچنین خداوند بزرگ به ما خبر می‌دهد:

﴿وَإِنَّكَ لَتَهۡدِيٓ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ٥٢﴾ [الشوری: 52].

«اینک تو خلق را هدایت خواهی کرد به راه راست».

رسول‎خداسنت را همراه کتاب خدا وضع کرد و آنچه را که نص کتاب در مورد آن حکمی ندارد، وضع کرد. و خداوند ما را به پیروی از هر آنچه را که پیامبر وضع کرده، ملزم کرده است، و اطاعت خودش را در تبعیت از او قرار داد و در عدول از پیروی او معصیتی است که مردم برای آن عذری ندارند و پیروی نکردن از سنن رسول‎خدا هیچ دلیلی را بر نمی‏تابد.[[1658]](#footnote-1658)

1. از مهمترین آیاتی که بر حجیت سنت و وجوب تمسک به آن دلالت می‌کنند، این است که خدا می‌فرماید:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤۡمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيۡنَهُمۡ ثُمَّ لَا يَجِدُواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَرَجٗا مِّمَّا قَضَيۡتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسۡلِيمٗا ٦٥﴾ [النساء: 65].

«نه چنین است قسم به خدای تو که اینان به حقیقت اهل ایمان نیستند مگر آنکه در خصومت و نزاعشان تنها تو را حاکم کنند و آنگاه به هر حکمی که بکنی هیچگونه اعتراضی در دل نداشته و کاملاً از دل و جان تسلیم فرمان تو باشند».

ابن قیم جوزیه می‌گوید: خداوند پاک و منزه به خودش سوگند می‌خورد و با جمله نفی قبل از آن قسم بر نفی ایمان از بندگان تأکید کرد تا اینکه رسولش در خصومت و نزاعشان در امور جزئی و کلی حکم کند و صرف پذیرش این حکم برای ایمان آن‌ها کفایت نمی‌کند تا زمانی که حرج و تنگنا از سینه‌های آن‌ها در مورد قضاوت و حکم او دور شود و این نیز برای ایمانشان کفایت نمی‌کند تا وقتی که به طور کامل تسلیم فرمان او شوند و از او اطاعت کنند.[[1659]](#footnote-1659)

همچنین در مختصر الصواعق المرسله می‌گوید: خداوند پاک و منزه به خودش سوگند می‌‌خورد بر نفی ایمان از کسانی که عقل را بر آنچه که رسول آورده است، مقدم شمردند و آن‌ها خودشان شهادت ‌دادند که به تمام معنا مؤمن نیستند هر چند که لفظاً ایمان آورده باشند.[[1660]](#footnote-1660)

و در جای دیگر می‌گوید: فرض بودن حکم او با مردنش ساقط نمی‌گردد بلکه بعد از مرگش ثابت می‌ماند همانگونه که در زندگیش ثابت بوده است و حکم او مختص به عمل کردن بدون علم نیست، همچنانکه اهل خطا و الحاد می‌گویند.[[1661]](#footnote-1661)

1. پروردگار بلند مرتبه می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡۖ فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۚ ذَٰلِكَ خَيۡرٞ وَأَحۡسَنُ تَأۡوِيلًا ٥٩﴾ [النساء: 59].

«ای اهل ایمان فرمان خدا و رسول و فرمانداران را اطاعت کنید و چون در چیزی کارتان به گفتگو و نزاع کشد به حکم خدا و رسول باز گردید، به خدا و روز قیامت ایمان دارید این کار برای شما از هر چه تصور کنید بهتر و خوش عاقبت‌تر خواهد بود».

دلالت این آیه بر حجیت سنت به چند طریق می‏باشد:

1. ندا به وصف ایمان در ابتدای آیات: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ﴾ و معنای آن این است که: مؤمنان فقط در صورتی مستحق منادی صفت ایمان هستند که آنچه را که بعد از ندا آمده است، انجام دهند و آن اطاعت از خدا و رسول و اولیای امر می‌باشد.
2. تکرار فعل أطیعُوا برای خدا و رسول و تکرار آن در آیات زیادی ﴿وَأَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَٱحۡذَرُواْۚ﴾ [المائدة: 92]. «و از خدا و از رسول خدا اطاعت کنید و دوری کنید»[[1662]](#footnote-1662)و این سخن خدا که می‌فرماید:

﴿وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ لَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ ٥٦﴾ [النور: 56].

«نماز را به پا دارید و زکات مال خود را به فقیران بدهید و رسول ما را اطاعت کنید باشد که مورد لطف و رحمت شوید».

امام شاطبی می‌گوید: تکرار فعل اطیعوا بر عام بودن اطاعت دلالت می‌کند برای آنچه که در کتاب آمده است و آنچه که در سنت او می‌باشد.[[1663]](#footnote-1663)

علامه الوسی می‌گوید: تکرار فعل أطیعُوا، هرچند که مربوط به اطاعت رسول باشد، مقرون به اطاعت خدا می‌باشد و آن توجه به شأن و منزلت رسول می‌باشد و برای قطع این گمان است که امتثال به آنچه در قرآن نیست واجب نمی‌باشد و جواز اینکه پیامبر در اطاعت مستقل است که برای غیر از او ثابت نشده است. و اینکه این فعل برای ﴿وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡۖ﴾ تکرار نشده است، اعلام کردن این نکته است که آن‌ها مانند رسول در اطاعت مستقل نیستند[[1664]](#footnote-1664) بلکه اطاعت ما از آن‌ها وابسته به اطاعت آن‌ها از خدا و رسول می‌باشد، پس اگر آن‌ها خدا و رسول او را اطاعت کردند، بر ما واجب است که از آن‌ها اطاعت کنیم و در غیر این صورت اطاعت از آن‌ها صحیح نمی‌باشد، چون اطاعت مخلوق در معصیت خالق درست نیست.[[1665]](#footnote-1665)

آنچه که لازم است در اینجا ذکر کنیم این است که وجوب اطاعت از رسول تنها مختص او نیست بلکه حق همة انبیا است و در این مورد می‌فرماید:

﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذۡنِ ٱللَّهِۚ﴾ [النساء: 64].

پس پروردگار عزیز این قاعده را مقرر فرمود که: هر رسولی که از نزد پروردگار آمده‌ باشد، اطاعت از او واجب می‌باشد.

**و برای چه از این رسول اطاعت نشود، رسولی که راهش حق است و برای اصلاح خلل محیطی که به آنجا فرستاده شده است، آمده است؟** عدم اطاعت در این هنگام، نوعی عناد و غرور و تکبر می‌باشد. همچنان که عدم اطاعت، اتهام کوتاهی به رسالت می‌باشد و نیز اتهام به رسول در عصمت از کذب در همة آنچه از طرف پروردگارش ابلاغ کرده است از کتابی که به ما خبر داده است: «این کتاب خدا است» و از سنت مطهری که از آن به ما خبر داده است و می‌فرماید: «قرآن و مانند آن را با او آوردم» ،[[1666]](#footnote-1666) و می‌فرماید: «هر آنچه را رسول‎خداحرام کرد، مانند آن است که خداوند آن را حرام کرده باشد».[[1667]](#footnote-1667)

1. وجه سومی که بر حجیت سنت دلالت می‏کند آیه‌ای از سورة نساء است که می‌فرماید:

﴿فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ﴾ [النساء: 59].

پس رجوع به حکم خدا همان رجوع به کتاب او است و رجوع به رسول، رجوع به خودش در زمان حیاتش و رجوع به سنتش در زمان بعد از مرگش است.[[1668]](#footnote-1668) و همچنان که ابن قیم جوزیه گفته است، مردم بر این معنی اجماع دارند. [[1669]](#footnote-1669)

و تعلیق رجوع به کتاب و سنت بر ایمان همچنان که خدا می‌فرماید: ﴿إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۚ﴾ یعنی کسانی که در صورت تنازع در مسائل کوچک و بزرگ و آشکار و مخفی دین و زندگیشان به کتاب خدا و سنت رسول‎خدا رجوع می‌کنند، فقط آن‌ها مؤمنان واقعی هستند، همچنان که این آیه کریمه آن‌ها را وصف کرده است، اما غیر از آن‌ها شامل این توصیف نمی‌شوند.

سپس خداوند بلافاصله بعد از این آیه از مردمی صحبت می‏کند که گمان می‌کنند به خدا و رسولش ایمان دارند. و مقتضای این ایمان این است که در تمام امور زندگیشان به کتاب خدا و سنت رسولش، حکم کنند –ولی آن‌ها- این کار را انجام نمی‌دهند و فقط می‌خواهند حکم طاغوت را بپذیرند و طاغوت نیز به آن‌ها امر می‏کند که به آنچه که خدا فرموده، کافر شوند:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمۡ تَعَالَوۡاْ إِلَىٰ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ وَإِلَى ٱلرَّسُولِ رَأَيۡتَ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ يَصُدُّونَ عَنكَ صُدُودٗا ٦١﴾ [النساء: 61].

«چون به آن‌ها گفته شد که به حکم خدا و رسول باز آیید گروه منافق را بینی که سخت مردم را از گِروَیدن به تو منع می‌کنند».

در نهایت خداوند بلند مرتبه حکم می‏کند که کسی که از حکم خدا و رسولش روی برگردانده و به طاغوت حکم می‌کند، منافق است.[[1670]](#footnote-1670) و پروردگار بلند مرتبه راست گفت:

﴿وَيَقُولُونَ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَبِٱلرَّسُولِ وَأَطَعۡنَا ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٞ مِّنۡهُم مِّنۢ بَعۡدِ ذَٰلِكَۚ وَمَآ أُوْلَٰٓئِكَ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٤٧ وَإِذَا دُعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ لِيَحۡكُمَ بَيۡنَهُمۡ إِذَا فَرِيقٞ مِّنۡهُم مُّعۡرِضُونَ ٤٨ وَإِن يَكُن لَّهُمُ ٱلۡحَقُّ يَأۡتُوٓاْ إِلَيۡهِ مُذۡعِنِينَ ٤٩ أَفِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ أَمِ ٱرۡتَابُوٓاْ أَمۡ يَخَافُونَ أَن يَحِيفَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِمۡ وَرَسُولُهُۥۚ بَلۡ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ٥٠ إِنَّمَا كَانَ قَوۡلَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذَا دُعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ لِيَحۡكُمَ بَيۡنَهُمۡ أَن يَقُولُواْ سَمِعۡنَا وَأَطَعۡنَاۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ٥١ وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَيَخۡشَ ٱللَّهَ وَيَتَّقۡهِ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَآئِزُونَ ٥٢﴾[[1671]](#footnote-1671) [النور: 47-52].

«و می‏گویند که ما به خدا و رسولش ایمان آورده و اطاعت می‌کنیم و لیکن با این همه قول، باز گروهی از حق روی می‌گردانند و اصلاً آنان ایمان ندارند. و هر گاه به سوی حکم خدا و رسول خوانده شوند تا خدا میان آن‌ها قضاوت کند گروهی از ایشان از حکم حق اعراض می‌کنند. و اگر دعوی خود را بر حق می‌دانستند البته با کمال انقیاد سر به حکم خدا فرود می‌آورند. آیا در دلهایشان مرض است یا شک و ریبی دارند یا می‏ترسند که خدا و رسول بر آن‌ها جور و ستمی کند؟ بلکه آن‌ها خود مردمی ظالم و متجاوزند. آنان مؤمنانند که چون آن‌ها را بسوی حکم خدا و رسولشان بخوانند تا خدا میان آن‌ها حکم کند خواهند گفت که حکم خدا را شنیده و اطاعت می‌کنیم و رستگاران عالم به حقیقت این‌ها هستند. و هر کس فرمان خدا و رسول را اطاعت کند و خدا ترس و پرهیزگار باشد چنین کسان را فیروزی و سعادت خواهد بود».

کلام خداوند به طور بارز بر این مفهوم تأکید می‌کند:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤۡمِنٖ وَلَا مُؤۡمِنَةٍ إِذَا قَضَى ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ أَمۡرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ ٱلۡخِيَرَةُ مِنۡ أَمۡرِهِمۡۗ وَمَن يَعۡصِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَقَدۡ ضَلَّ ضَلَٰلٗا مُّبِينٗا ٣٦﴾ [الأحزاب: 36].

«هیچ مرد و زن مؤمن را در کاری که خدا و رسول حکم کنند اراده و اختیاری نیست و هر کس نافرمانی خدا و رسول کند آگاهانه به گمراهی سختی افتاده است».

پس خداوند خبر می‌دهد که مؤمن حق ندارد که با اختیار خداوند و رسولش را به حساب آورد و کسی بعد از آن اختیار حکم خدا و رسولش را رد کند و کسی که این کار را انجام دهد در گمراهی آشکاری است.[[1672]](#footnote-1672)

و بحث در مورد آیاتی را که بر وجوب اطاعت مطلق از اوامر و نواهی رسول‎خدادلالت می‏کنند، با این کلام خدا خاتمه می‌دهیم:

﴿وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمۡ عَنۡهُ فَٱنتَهُواْۚ﴾[[1673]](#footnote-1673) [الحشر: 7].

«و شما آنچه رسول حق دستور دهد بگیرید و هر چه نهی کند واگذارید».

و آیات فراوانی هست که در مورد ترس همیشگی آن را ذکر کنیم. در این هنگام بعد از آن به آیاتی که از معصیت رسول و مخالفت با او برحذر می‌کند روی می‌آوریم و از این جمله آیات فراوان در قرآن وجود دارد که به ذکر بعضی از آن‌ها می‌پردازیم:

﴿وَمَن يَعۡصِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُۥ يُدۡخِلۡهُ نَارًا خَٰلِدٗا فِيهَا وَلَهُۥ عَذَابٞ مُّهِينٞ ١٤﴾ [النساء: 14].

«و هر که نافرمانی خدا و رسول کند و تجاوز از حدود احکام الهی نماید او را به آتشی در افکند که همیشه در آن معذّب است و همواره در عذاب خواری و ذلّت خواهد بود».

و باز می‌فرماید:

﴿فَكَيۡفَ إِذَا جِئۡنَا مِن كُلِّ أُمَّةِۢ بِشَهِيدٖ وَجِئۡنَا بِكَ عَلَىٰ هَٰٓؤُلَآءِ شَهِيدٗا ٤١ يَوۡمَئِذٖ يَوَدُّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَعَصَوُاْ ٱلرَّسُولَ لَوۡ تُسَوَّىٰ بِهِمُ ٱلۡأَرۡضُ وَلَا يَكۡتُمُونَ ٱللَّهَ حَدِيثٗا ٤٢﴾[النساء:41-42].

«چگونه است حال آنگاه که از هر طایفه‌ای گواهی آریم و تو را بر این امت به گواهی خواهیم. در آن روز آنان که به راه کفر رفته و طغیان و نافرمانی رسول حق کردند از سختی عذاب آرزو کنند که ای کاش با خاک زمین یکسان بودند و از خدا چیزی پنهان نتوانند کرد».

و در سورة توبه می‌فرماید:

﴿أَلَمۡ يَعۡلَمُوٓاْ أَنَّهُۥ مَن يُحَادِدِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَأَنَّ لَهُۥ نَارَ جَهَنَّمَ خَٰلِدٗا فِيهَاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡخِزۡيُ ٱلۡعَظِيمُ ٦٣﴾ [التوبة: 63].

«آیا نمی‌دانند که هر کس با خدا و رسولش به عَداوت برخیزد از قهر خدا آتش دوزخ کیفر دائمی است و این به حقیقت ذلت و خواری بزرگ است».

و در سورة نور می‌فرماید:

﴿فَلۡيَحۡذَرِ ٱلَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنۡ أَمۡرِهِۦٓ أَن تُصِيبَهُمۡ فِتۡنَةٌ أَوۡ يُصِيبَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٦٣﴾ [النور: 63].

«پس باید کسانی که امر خدا را مخالفت می‌کنند بترسند که مبادا به فتنة بزرگ یا عذاب دردناک دیگر گرفتار شوند.».

پس کجاست امر رسول‎خدا در قرآن به گمان کسانی که مقصود آیات اطاعت از رسول را تنها اطاعت از او در قرآن می‌دانستند؟

و در سورة احزاب می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَعَنَ ٱلۡكَٰفِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمۡ سَعِيرًا ٦٤ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۖ لَّا يَجِدُونَ وَلِيّٗا وَلَا نَصِيرٗا ٦٥ يَوۡمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمۡ فِي ٱلنَّارِ يَقُولُونَ يَٰلَيۡتَنَآ أَطَعۡنَا ٱللَّهَ وَأَطَعۡنَا ٱلرَّسُولَا۠ ٦٦﴾

[الأحزاب:64-66].

«خدا کافران را لعن کرد و بر آنان آتش دوزخ مهیا گردانید. آنان در آن دوزخ همیشه معذبند و بر نجات خود هیچ یار و یاوری نخواهند یافت. در آن روز صورت‌هاشان بر آتش همی بگردد و گویند ای کاش که ما خدا و رسول را اطاعت می‌کردیم».

و در سورة محمد می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَصَدُّواْ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ وَشَآقُّواْ ٱلرَّسُولَ مِنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ ٱلۡهُدَىٰ لَن يَضُرُّواْ ٱللَّهَ شَيۡ‍ٔٗا وَسَيُحۡبِطُ أَعۡمَٰلَهُمۡ ٣٢﴾ [محمد: 32].

«آنان که به خدا کافر شدند و راه خدا را به روی خلق بستند و با رسول او پس از آنکه راه هدایت بر آن‌ها روشن شد باز مخالفت کردند به خدا ضرری نمی‌رسانند و اعمال آن‌ها را خدا البته بی‌اثر و محو و نابود میگردانند».

و در سورة مجادله می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يُحَآدُّونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ كُبِتُواْ كَمَا كُبِتَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡۚ وَقَدۡ أَنزَلۡنَآ ءَايَٰتِۢ بَيِّنَٰتٖۚ وَلِلۡكَٰفِرِينَ عَذَابٞ مُّهِينٞ ٥﴾ [المجادلة: 5].

«آنان که با خدا و رسول سخن مخالفت می‌کنند آن‌ها هم مانند کافران پیش بر او در افتند. و ما آیات روشن بیان نازل کردیم و کافران را عذاب ذلّت و خواری مهیّاست».

و در سورة مجادله هم همچنین می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يُحَآدُّونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓ أُوْلَٰٓئِكَ فِي ٱلۡأَذَلِّينَ ٢٠﴾ [المجادلة: 20].

«آنان که با خدا و رسول او عِناد و مخالفت می‌کنند آن‌ها در میان خلق خوار و ذَلیلترین مردمند».

آیات قبل تصریح می‌کنند که کسی که با خدا و رسولش مخالفت نماید در آتش جهنم می‌افتد و وارث خواری و ذلت و آشوب می‌گردد و کار او پست می‌گردد. پس مسلمان آنچه را که می‎خواهد برای خودش برگزیند.[[1674]](#footnote-1674)

مطلب سوّم: از دلایل حجیت سنت نبوی، خود سنت نبوی می‌باشد

احادیثی که بر حجیت سنت مطهر دلالت می‌کنند، زیادند؛ از جمله آن‌ها سخن پیامبر را ذکر می‌کنیم که می‌فرماید: من برای شما قرآن و مانند آن را همراهش آوردم، تا مرد ثروتمندی که تکیه داده نگوید: بر شماست که به این قرآن عمل کنید آنچه را در آن حلال یافتید آن را حلال کنید و آنچه را در آن حرام یافتید، حرامش کنید. آگاه باشید که الاغ اهلی و هر درندة گوشت خواری را برای شما حلال نکرده است و گمشده فرد معاهد، مگر اینکه صاحب آن از آن بی‌نیاز باشد.

این حدیث صحیح و ثابتی است که نه از جهت نقل و روایت و نه از جهت عقل و درایت رخنه‎ای بر آن نیست.[[1675]](#footnote-1675)

**اما از نظر نقل و روایت**: این حدیث صحیح است که بزرگان حدیث امثال أبوداود و ترمذی و ابن ماجه و دارمی در کتاب‌های سنن خود، آن را روایت کرده‎اند.[[1676]](#footnote-1676)

**اما از نظر عقل و درایت:** به این معنی می‌باشد که بنای فعل مجهول «أُوتیتُ» بر این دلالت می‌کند که خداوند به رسولش، قرآن و مانند آن را به همراهش به او عطا کرده است. پس باید پرسید که چه چیزی مانند قرآن وجود دارد که از پروردگار به رسول رسیده است؟ ممکن نیست که این مشابه، چیزی غیر از سنت شریف باشد؛ زیرا رسول با این دو اصل با هم یعنی قرآن و سنت به نزد ما آمده است ـ و چیزی غیر از این دو را نیاورد ـ با علم به اینکه حدیث قدسی در سنت شریفه مندرج می‌باشد.[[1677]](#footnote-1677) و قرآن کریم بر این استنباط دلالت می‌کند از آیاتی که قبلا آن را در مورد حجیت سنت ذکر کردیم. و همچنین احادیث زیادی نیز بر این استنباط دلالت می‌کنند که این معنی را تأیید می‌کنند.

**این امر را در رد کسانی می‎آوریم که دروغ‌هایی را به نام دین خدا انتشار می‎دهند و عاملان نابودی کیان سنت مطهر هستند و به صحت حدیث و معنای آن طعنه وارد می‎کنند.**[[1678]](#footnote-1678)

اما از جمله احادیثی که مفهوم جمله قبل را تأیید می‌کنند و بر حجیت سنت مطهر تأکید می‌کنند، این است که رسول‎خدا می‌فرماید:

خداوند انسانی از ما را با چیزی شکوفا کرد، سپس همانطور که می‌شنید ابلاغ کرد پس چه بسا مُبَلِغ از شنونده هوشیارتر باشد.[[1679]](#footnote-1679) نحوه دلالت این حدیث بر حجیت سنت همچنانکه علمای بزرگ در‌یافته‎اند، این است که: رسول‎خدا شنیدن سخنانش را و حفظ و ادای آن را مندوب کرد، پس این دلالت دارد که او امر نکرد که آن را به جای او ادا کنند مگر اینکه حجت به کسی که آن را ادا می‎کند، وابسته باشد. زیرا هنگامی که به حلال منجر می‎شود، آن را انجام می‎دهد و اگر به حرام منجر شود، از آن اجتناب می‌کند و حد را اجرا می‎کند و اموال گرفته شده را برمی‎گرداند و در دین و دنیا نصیحت می‌کند.[[1680]](#footnote-1680)

امام بیهقی می‌گوید: اگر استدلال به سنت ثابت نبود، پیامبر در خطبه‎اش بعد از تعلیم کسی که شاهد امور دینش بود، اینگونه نمی‎فرمود: آگاه باشید کسی که شاهد و حاضر است به کسی که غایب است، این سخنان را برساند چه بسا که فردی که این سخن به او رسیده است، هوشیارتر از شنونده باشد.[[1681]](#footnote-1681)

و از ابوهریره تقل شده که می‌گوید رسول‎خدا می‌فرماید: آنچه بر شما نهی شده از آن دوری کنید و آنچه که به آن امر شده‌اید تا جائیکه توانائی دارید انجام دهید[[1682]](#footnote-1682) و این حدیث در تأکید این آیه است که می‌فرماید:

﴿فَلۡيَحۡذَرِ ٱلَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنۡ أَمۡرِهِۦٓ﴾ [النور: 63].

«پس باید کسانی که از امر خدا مخالفت می‌کنند بترسند».

و رسول‎خدا می‌فرماید: همة امت من بهشتی هستند بجز کسانی که سرباز می‌زنند (إبا می‌کنند). گفتند: چه کسانی ابا می‎کنند ای رسول‎خدا؟ فرمود: هر کس از من اطاعت کند وارد بهشت می‎شود و هر کس که از من اطاعت نکند ابا کرده است.[[1683]](#footnote-1683)

این امر بر مطالب پیشین که در مورد آیات دال بر اینکه اطاعت از رسول‎خدا اطاعت مستقلی است، تأکید می‌کند. و احادیث غیر از آن زیاد هستند[[1684]](#footnote-1684) که اشاره به بعضی از آن‌ها گذشت. مانند حدیث: ادای سنت من بر شما واجب است.[[1685]](#footnote-1685) و غیره.[[1686]](#footnote-1686) و خداوند متعال برترین و داناترین است.

مطلب چهارم: از جمله دلایل حجیت سنت نبوی، اجماع است

امت اسلام از صحابه و تابعین و مجتهدین بزرگ و سایر علمای مسلمان بعد از آن‌ها تا روزگار ما و تا زمانی که قیامت برپا می‎شود، بر حجیت سنت مطهر و وجوب تمسک به آن و مصرانه به آن چنگ زدن و حکم کردن بر اساس آن و لزوم اجرای آن و حرکت کردن بر اساس آن در تمام زمینه‎های زندگی، اجماع کرده‌اند. و هیچ کس این حقیقت روشن را رد نکرده است، بجز عده اندکی که خروج آن‌ها از اجماع مسلمانان چیزی محسوب نمی‎شود؛ مانند گروه خوارج و رافضه و کسانی که در زمان ما مذهبشان را بر داعیان الحاد احیا کرده‌اند. امام شوکانی می‌گوید: اثبات حجیت سنت مطهر و استقلال آن در تشریع احکام یک ضرورت دینی به حساب ‌می‌آید و کسی مخالف آن نیست مگر کسی که از دین اسلام بهره‌ای نبرده باشد.[[1687]](#footnote-1687)

پس کتب اسلامی قابل اعتماد، دلایل عدیده‎ای آورده‌اند که شهادت می‌دهد به اینکه علمای بزرگوار امت به طور یقین بر وجوب حکم سنت مطهر از زمان رسول تا امروز، متفق هستند، اگر اطلاع از دلیل قرآنی آن مشکل بود و اگر دلیلی وجود داشته باشد به دلایل دیگری که قرآن به آن اشاره نموده است، دسترسی نباشد بلکه اگر یکی از آن‌ها باشد فورا و بدون تردید از اجتهادش برمی‌گرشت وقتی که حدیث صحیحی را از رسول‎خدا می‌یافت که مخالف فتوای او بود.[[1688]](#footnote-1688) و در مطالب قبلی دلیل آن را آوردیم و در اینجا نیازی به تکرار دلایل وجود ندارد و قبلا در این مورد بیشتر از مقدار لازم صحبت کردیم.[[1689]](#footnote-1689)

همچنین کتاب‌های علم کلام و علم اصول نیز بر این امر شهادت می‌دهند؛ که در این باره دکتر عبدالغنی عبدالخالق می‌گوید: در کتاب‌های غزالی و آمدی و جوینی و ابوالحسین معتزلی و سرخسی و همة اصولیانی که در تالیف پیرو آن‌ها بودند، اختلافی در این مسأله نمی‌یابیم. در حالی که آن‌ها کسانی بودند که کتاب‌های پیشینیان و نظرات آن‌ها را بررسی کردند و حتی کمترین اختلاف آن‌ها را پیگیری کردند و آن را به شکل محکمی رد می‎کردند. و می‌بینیم که آن‌ها در این مسأله نکوشیدند که دلیلی برای آن بیاورند، گوئی که نمی‌خواستند صراحتا بر آن دلیلی بیاورند یعنی آن را بزرگ جلوه بدهند و یا شأن و منزلت آن را بالاتر از آن ببرند که در مورد آن نزاع کنند یا آن را متوقف نمایند.[[1690]](#footnote-1690)

نویسنده صحیح مسلم و شارح آن می‌گویند: حجیت کتاب و سنت و اجماع و قیاس از علم کلام است ولی اصولیون به حجیت اجماع و قیاس اعتراض می‎کنند زیرا در مورد آن دو خوارج و رافضه منازعة احمقانه‌ای دارند – خداوند آنان را خوار کند-.

اما در مورد حجیت کتاب و سنت، تمام امت یعنی هر کس که ادعای دینداری می‌کند، بر آن متفق هستند، پس نیازی به ذکر آن نیست.[[1691]](#footnote-1691)

دکتر عبدالغنی عبدالخالق می‌گوید: کاش درک می‌کردم که چگونه می‎توان تصور کرد که: در این مسأله بین مسلمین نزاع است و انسانی که دارای عقل و شعور می‌باشد چگونه می‌گوید که من مسلمان هستم، سپس در مورد حجیت تمام سنت نزاع می‌کند؟ بنابراین چیزی که بر این امر مترتب می‎شود عدم اعتراف او به کل دین اسلام از اوّل تا آخر است. چرا که اساس این دین کتاب (قرآن) است و نمی‎توان گفت که قرآن کلام خداست و سپس سنت را به طور کلی انکار کرد چرا که کلام خدا بودن آن فقط با سخن رسولی ثابت می‎شود که صداقت و راستگویی او با معجزه ثابت شده است که: (هذا كلام الله وكتابه) این کلام خدا و کتابش است. و سخن رسول که می‎گفت: (هذا من السنة) و این از سنت می‌باشد که ادعا می‌کنند، آن حجت نیست. پس آیا این چیزی جز الحاد و کفر و انکار ضروریات در دین است که قصد دارند بدین وسیله دین را از ریشه خراب کنند؟

**آیا انکار حجیت قسمتی از سخنان و افعال و تقریرات رسول‎خدا، بعد از اعتراف به عصمت او، که ذکر کردیم مانند این سخن نیست که وجود شب را ثابت کنیم و سپس به طلوع خورشید اعتراف کنیم؟![[1692]](#footnote-1692)**

دشمنان اسلام و طعنه آن‌ها به حجیت اجماع که دلالت بر حجیت سنت دارد و پاسخ این افترا

آنچه که لازم است در اینجا به آن بپردازیم، این است که پیروان نادان خوارج و رافضه در دورة کنونی ما، در مورد حجیت اجماع فتنه‎انگیزی می‎کنند و در مورد حجیت سنت شک ایجاد می‎کنند و به شریعت اسلامی طعنه وارد می‎نمایند.[[1693]](#footnote-1693)

دلیل حجیت اجماع

حجیت اجماع و عدم آن، مسأله‌ای است که علمای اصول و کلام آن را به طور جامع مورد بررسی قرار داده‌اند و به طور خلاصه‌ همچنان که در (فواتح الرحموت بشرح مسلم الثبوت) آمده است: به طور قطع اجماع، حجت است و از نظر تمام مسلمانان افاده علم قطعی می‌کند و حماقت بعضی از خوارج و شیعه و نام معتزلی در این مورد قابل توجه نیست زیرا آن‌ها بعد از توافق، در ضروریات دین شک نمودند، مانند سوفسطائیان که درضروریات عقلی شک کردند.[[1694]](#footnote-1694)

آمدی می‌گوید: حقیقت جویان در این امر به کتاب و سنت و عقل استدلال نمودند.[[1695]](#footnote-1695) اما در کتاب، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمَن يُشَاقِقِ ٱلرَّسُولَ مِنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ ٱلۡهُدَىٰ وَيَتَّبِعۡ غَيۡرَ سَبِيلِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ نُوَلِّهِۦ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصۡلِهِۦ جَهَنَّمَۖ وَسَآءَتۡ مَصِيرًا ١١٥﴾ [النساء: 115].

«‏كسي كه با پيغمبر دشمنانگي كند ، بعد از آن كه (راه) هدايت (از راه ضلالت براي او) روشن شده است ، و (راهي) جز راه مؤمنان در پيش گيرد ، او را به همان جهتي كه (به دوزخ منتهي مي‌شود و) دوستش داشته است رهنمود مي‌گردانيم (و با همان كافراني همدم مي‌نمائيم كه ايشان را به دوستي گرفته است) و به دوزخش داخل مي‌گردانيم و با آن مي‌سوزانيم ، و دوزخ چه بد جايگاهي است !‏»

این آیه از قویترین دلایل می‌باشد که امام شافعی –رحمه الله- به آن تمسک جسته است. نحوه استدلال به آن به این ترتیب است که خداوند متعال مخالفت با رسول و پیروی از راه و روش غیرمؤمنان را در تهدید، با هم آورده است. پس اگر پیروی از راه غیر مؤمنان مباح باشد وعده عذاب بین آن و بین مخالفت با رسول را در یک جا نمی‌آورد، همچنانکه جمع بین کفر و خوردن نان مباح، در تهدید نیکو نمی‌باشد؛ پس ثابت شد که پیروی از راه غیرمؤمنان ممنوع است و پیروی از غیر راه مؤمنان عبارت است از پیروی از سخن یا فتوایی غیر از سخن و فتوای آن‌ها. وقتی که این امر ممنوع است در این صورت متابعت از سخن و فتوای آن‌ها واجب می‌باشد.[[1696]](#footnote-1696)

و دلیل آن از سنت این سخن نبی است که فرمود: خداوند امت من یا امت محمد را بر ضلالت جمع نمی‌کند و دست خداوند با جماعت است و کسی که غیر از این باشد در آتش جهنم می‌افتد،[[1697]](#footnote-1697) و باز هم می‌فرماید: بر شماست که با جمع باشید زیرا شیطان با فرد تک و تنها و به دور از جمع است و از دو نفر دوری می‌کند و کسی که وسط بهشت را بخواهد، لازم است که با جماعت باشد و کسی که از اعمال نیکویش شاد شود و از اعمال بدش، بدش بیاید، مؤمن است.[[1698]](#footnote-1698)

اما دلیل عقل این است که امام الحرمین جوینی می‌گوید: دلیل حجت بودن آن این است که من دریافته‌ام که علمای پیشین و امتهای از بین رفته بر سرزنش افراد مخالف اجماع علما یعنی علمای زمان خودشان متفق بودند و پیوسته مخالف اجماع آن‌ها را به گمراه، منحرف و نافرمان نسبت می‌دادند و آن امر را امری ساده به حساب نمی‌آوردند بلکه گستاخی و جرات بر مخالفت با علما را گمراهی آشکار می‌دانستند[[1699]](#footnote-1699) و ممکن است که این امر بخاطر دلالت یا نشانه‌ای باشد در غیر این صورت اتفاق آن‌ها بر منع از این مخالفت محال بود.[[1700]](#footnote-1700)

مطلب پنجم: عقل و نظر از دلایل حجیت سنت مطهر هستند

به طور کلی می‌توان استدلال کرد که کتاب عزیز (قرآن)، فرایض مجملی را بر مردم فرض کرده که نیاز به تفسیر و شرح و بیان دارد؛ مانند ادای نماز و پرداخت زکات و به جا آوردن مناسک حج. بنابراین علما و محققان (بدون اعتنا به نظر افراد نادری که در دین خدا فتنه انگیزی می‌کنند همان افرادی که قصد نابودی کیان سنت نبوی را دارند)[[1701]](#footnote-1701) معتقدند که رجوع به سنت برای تفصیل مجملات و بیان کیفیت ادای آن‌ها و وضع قوانین اجرایی آن، از لحاظ عقلی و شرعی حتمی است.

**احادیثی که در تأیید این سخن می‌توان به آن متوسل شد:**

1. روایت شده است که مردی به عمران بن حصین گفت: فقط از قرآن برای ما سخن بگویید، سپس عمران به او گفت: تو آدم احمقی هستی، آیا در کتاب خدا دیده‌ای که نماز ظهر چهار رکعت است و به صورت جهری نمی‌باشد؟ سپس تعداد نماز و زکات و مانند این‌ها را برای او بیان کرد، و گفت: آیا این را در کتاب خدا به صورت مفصل می‌یابی؟ کتاب خدا در این مورد ابهام داشت و سنت آن را تفسیر ‌کرد.[[1702]](#footnote-1702)
2. روایت شده است که مردی به عبدالله بن شخیر گفت[[1703]](#footnote-1703): برای ما فقط از قرآن سخن بگویید. سپس مطرف به او گفت: به خدا برای قرآن بدلی وجود ندارد، اما ما کسی را می‌خواهیم که نسبت به قرآن از ما آگاهتر باشد.
3. اوزاعی دربارة این امر می‌گوید: کتاب (قرآن) بیشتر نیازمند سنت است تا اینکه سنت نیازمند قرآن باشد. ابن عبدالبر می‌گوید: منظور این است که تفصیل و تفسیر آن را بیان می‌کند.[[1704]](#footnote-1704)
4. یحیی بن ابی کثیر می‌گوید: سنت مفسر و مبین کتاب است نه اینکه کتاب مفسر و مبین سنت باشد.[[1705]](#footnote-1705)

امام شاطبی مقصود علما را دربارة این سخن که گفته‌اند، سنت مفسر و مبین کتاب است، چنین بیان می‌کند:

اینکه سنت مفسر و مبین کتاب است به معنای تقدم سنت بر کتاب نیست بلکه چیزی که در سنت تعبیر شده است همان مقصود و مراد کتاب است، گوئی که سنت به منزله تفسیر و شرح معانی احکام کتاب می‌باشد.[[1706]](#footnote-1706)

امام احمد تصریح کرده است و از لحاظ ادبی از گفتن لفظ (قاضیه علی الکتاب) پرهیز کرد هنگامی که در مورد اثر سابق از او سؤال شد، و گفت: من جسارت نمی‎کنم که چنین بگویم ولی سنت کتاب را تفسیر می‌کند و آن را روشن می‌سازد.[[1707]](#footnote-1707)

آیا استناد به قرآن بدون توجه به سنت، به تنهائی کافی‎است؟

اگر از لحاظ جدلی قبول کنیم که استناد به قرآن به تنهائی کافیست و اصلا به سنت توجه نکنیم در این صورت خطاکاران در آن اشتباه را وارد می‌کردند و کاذبان به عمد کذب را به آن نسبت می‌دادند و ملحدان که خداوند دلهای آن‌ها را سیاه کرده و بصیرت را از آن‌ها گرفته است، آن را بازیچه قرار می‌دادند و منافقان با تعمق در آن، آن را به میل بزرگان و شیاطینشان تفسیر می‌کنند و اهل هوی و هوس و گمراهی، هر جور که می‌خواستند نسبت به آن عمل می‌کردند.

**آیا با این وجود اختلاف بین مردم کم می‌شد یا زیاد؟** در جواب باید گفت که شکی در آن نیست که اختلاف زیاد می‌شد[[1708]](#footnote-1708) زیرا آن‌هایی که ادعا می‌کردند که قادر هستند هر چیزی را بدون رجوع به صاحب اصلی رسالت (پیامبر) استنباط نمایند. می‎بینیم که مسائل عجیب زیادی را به نظر خودشان از قرآن استنباط کرده‌اند و عجیب اینکه بسیاری از احکامی که آن را رد می‌کنند تا در سنت ثابت کنند، اصل آن در قرآن موجود است. و عجیب‌تر اینکه تناقض و اختلاف آن‌ها در استنباط از قرآن است و هر یک از آن‌ها مستقل از دیگری می‌باشد.[[1709]](#footnote-1709) به گونه‎ای که می‌بینیم که آن‌ها از روی سادگی و جعل عقل مردم را بیهوده می‎انگارند و در شریعت اموری را داخل می‌کردند که متعلق به آن نیست و امور اساسی را از آن خارج می‌کردند.

**«نمونه‌هائی از مسائل عجیب که دشمنان سنت، آن را بدون رجوع به بیان نبی از قرآن کریم استنباط نمودند و رویگردانی آشکار آن‌ها از سنت مطهر»**

کسانی که می‌گویند: قرآن همه چیز را در برگرفته است و به صورت کامل توضیح داده است و احتیاجی به سنت نیست، اگر از نماز و شیوة ادای آن از آن‌ها پرسش شود، بعضی را می‌بینید که می‌گویند: قرآن بر مسلمان واجب کرده است در هر وقت از اوقات نماز بیشتر از یک رکعت نماز بخواند و تعداد مشخصی را برای آن تعیین نکرده‎اند و هر وقت که بخواهند آن را ترک می‎کنند به عبارت دیگر:

بر انسان واجب است که حداقل دو رکعت نماز بخواند و او می‌تواند بر تعداد آن بیافزاید و حد اعتدال را در نظر بگیرد و بعد از آن مسلمان مختار است که بر حسب قدرت خودش، نماز بخواند، اما نمازهای یومیه که امروز در اوقات و اشکال خاصی معروف شده‌اند، رسول‎خدا و اصحابش، آن‌ها را آنگونه به جا نمی‌آوردند و برای امت مسلمان در هر زمان و مکانی واجب نیست یا این بر وجوب بیش از دو رکعت دلالت نمی‌کند.[[1710]](#footnote-1710)

در جائی دیگر گفته‌اند که: وقتی که دلیل قطعی بر وجوب این اعداد –تعداد نمازها و رکعات آن- برای ما موجود نمی‌باشد، خداوند ما را از روی شک به عبادت امر نکرده است و هنگامی که این امر به صورت متواتر قولی به ما نرسیده بر این دلالت دارد که خداوند از ما نمی‌خواهد از این اعداد و ارقام محافظت کنیم و به سوی آن جهت‌گیری نمائیم و این همان مطلوب ما می‌باشد.[[1711]](#footnote-1711)

وقتی که دکتر توفیق صدقی به نمازهای معروف امروزین اعتقادی نداشت: زیرا از نظر او متواتر عملی است نه قولی، یکی دیگر را می‌بینیم که به نمازهای معروف امروزین و وقت و تعداد رکعات آن‌ها و چگونگی آن اعتقاد دارد و این کفایت می‌کند که عملاً به صورت متواتر نقل شود.[[1712]](#footnote-1712) و آیا آن برای آقای توفیق صدقی کافی نیست!

و یکی دیگر می‌گوید که کیفیت به جا آوردن نماز به صورت مفصل در شریعت اسلامی، در کتاب خدا نیامده است ولی در شریعت دیگری به صورت مفصل آمده است و آن شریعت حضرت ابراهیم می‌باشد وقتی که سوال شود که چگونه شریعت حضرت ابراهیم برای ما نقل شده است و آن کجاست؟ و چه کسانی آن را نقل کرده‌اند؟ به تو می‎گویند: از نسلی به نسل دیگر نقل شده است و وارثان آن ابوجهل و ابولهب و مشرکان دیگر از قریش هستند که نمازهای پنجگانه را مثل ما ادا می‌کردند و مثل ما به آن استدلال می‌کردند.[[1713]](#footnote-1713)

وقتی توفیق صدقی معتقد است که تعداد رکعتها در نماز از دو رکعت کمتر نیست بلکه بیشتر است و این زیاده و افزونی برحسب وقت انسان جایز است، می‌بینیم فرد دیگری تمام سخنان قبلی را رد می‌کند و لزوما تمام نمازها را یکی می‎داند که دو رکعت می‌باشند.[[1714]](#footnote-1714)

هنگامی که در مورد نمازهای واجب آن‌ها تأمل می‌کنیم، تناقض آشکار در استنباطهای آن‌ها با فهم بیمارشان از کتاب خدا، از یک طرف آدمی را ناراحت و از طرفی دیگر به خنده وا می‌دارد. بعضی از آن‌ها نمازهای واجب را چهار و بعضی دیگر شش وعده در نظر گرفته‌اند.

اما کسانی که معتقدند نماز چهار وعده است؛ می‌گویند: دو وعده آن در اول و آخر روز است یعنی در اوّل روز که نماز صبح می‌باشد و آخر روز که نماز مغرب است و دو وعده دیگر در دو طرف شب می‌باشد یکی اوّل آن که نماز فجر است و آخر آن که نماز عشاء می‌باشد.

اما نماز ظهر که از نظر او جزء واجباتی است که ذکر آن در قرآن نیامده است بلکه از واجباتی است که دشمنان اسلام، آن را به سایر واجبات افزوده‌اند[[1715]](#footnote-1715) و اینچنین هذیان‌هائی را محمد نجیب در کتابش به نام الصلاه آورده است.[[1716]](#footnote-1716)

اما آن‌هائی که به شش وعده اعتقاد دارند دو وعدة ظهر و شب را بر چهار وعدة فوق افزوده‌اند، و در تعریف نماز ظهر آورده‌اند که وقتی که خورشید وسط آسمان باشد و سایه هر چیزی به اندازة خودش باشد.

اما نماز شب از نظر او دو بخش است بخشی از آن، نماز اول شب است که با غروب خورشید و تاریک شدن هوا شروع می‎شود و دوّمی هنگام ناپدید شدن روشنی آفتاب و نیمه‌ شب است، که فضیلت آن از نماز شب بیشتر است و از نظر او مندوب است.[[1717]](#footnote-1717)

اما احمد صبحی منصور معتقد است که: نمازهای واجب و تعداد رکعات آن نزد عرب مانند روزهای ایام هفته معروف و مشهور هستند زیرا قرآن بعضی از فرائض مثل فجر و ظهر و عشاء را در ضمن صحبت از شریعت دیگری ذکر کرده است و خداوند در این مورد می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لِيَسۡتَ‍ٔۡذِنكُمُ ٱلَّذِينَ مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُكُمۡ وَٱلَّذِينَ لَمۡ يَبۡلُغُواْ ٱلۡحُلُمَ مِنكُمۡ ثَلَٰثَ مَرَّٰتٖۚ مِّن قَبۡلِ صَلَوٰةِ ٱلۡفَجۡرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُم مِّنَ ٱلظَّهِيرَةِ وَمِنۢ بَعۡدِ صَلَوٰةِ ٱلۡعِشَآءِۚ﴾ [النور: 58].

«ای کسانی که به خدا ایمان آورده‌اید بندگان ملکی شما و اطفالی که هنوز به وقت احتلام و زمان بلوغ نرسید‌ه‌اند باید شبانه روز سه مرتبه از شما اجازه ورود بخواهند یک بار پیش از نماز صبح دیگر پس از نماز خفتن سوم هنگام ظهر که جامه‌‌ها را از تن بر‌می‌گیرید».[[1718]](#footnote-1718)

و تأمل کنید که احمد صبحی و همچنین مصطفی مهدوی که از او پیشیش گرفته، چگونه بیان می‎کنند که نماز ظهر از نمازهای واجب می‌باشد و دلیلی از قرآن کریم آورده‌اند واین چیزی بود که محمد نجیب آن را انکار می‌کرد و می‌گوید که کسانی که این را گفته‌اند از دشمنان اسلام هستند؟

و همینطور در مورد قبلة اوّل مسلمین که ذکری از آن در قرآن کریم نشده است می‌بینید که آن‌ها بر حسب استنباط خود از قرآن کریم تناقض گوئی می‌کنند.

محمد نجیب معتقد است که قبلة اوّل، خانه رسول‎الله بود نه بیت المقدس. و علت آن را اینگونه بیان می‌کند که در قرآن کریم نقل شده است که خداوند به هارون و موسی امر کرد که خانة خودتان را قبلة خود و مؤمنان قرار دهند و به سوی آن نماز بخوانند و خدا می‌فرماید:

﴿وَأَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَن تَبَوَّءَا لِقَوۡمِكُمَا بِمِصۡرَ بُيُوتٗا وَٱجۡعَلُواْ بُيُوتَكُمۡ قِبۡلَةٗ وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَۗ وَبَشِّرِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٨٧﴾ [یونس: 87].

«و به موسی و برادرش وحی کردیم که شما و پیروانتان در شهر مصر منزل گیرید و خانه‌هایتان را قبله و معبد خود قرار دهید و نماز بپا دارید و تو هم ای رسول مؤمنان را بشارت ده.».

پس پیامبر و مسلمانان ناچاراً باید به سرورمان موسی اقتدا کنند و بیت نبی را قبله می‌کردند، همچنانکه موسی خانه‌اش را قبله کرد[[1719]](#footnote-1719) و معتقد است که آن قبله منسوخ نشده است پس می‌گوید: و امر به قبلة اوّلی، امری نیست که پایان پذیرد و لزومی ندارد که در قرآن بیاید، زیرا آن امر موجود است و مسلمانان باید از آن پیروی کنند.[[1720]](#footnote-1720)

این در حالی است که مصطفی مهدوی می‌گوید: قبلة اوّل منسوخ است و تصریح می‌کند که هیچ علمی در مورد قبلة اوّل وجود ندارد و می‌گوید: و خدای بزرگ خواست که رسولش در نماز به قبلة دیگری رو کند، خدا می‌داند که خود سنت را برای نبی قرار داد و آن را به وسیلة قرآن نسخ نمود.[[1721]](#footnote-1721)

اما احمد صبحی به رویگردانی پیامبر و مسلمانان همراه او به سوی بیت المقدس اقرار می‎کند و سپس می‌گوید: عربهای مسلمان و مشرکان در نماز به کعبه روی می‌کردند و خداوند آن‌ها را امتحان کرد که به طرف قدس رو کنند و پیامبر و مؤمنان اطاعت کردند و نسبت به تمسخرهای سفیهان صبر کردند تا اینکه پیامبر و مؤمنان در این امتحان پیروز شدندو به درخواست پیامبر وحی نازل شد و قبله به بیت الحرام برگشت.[[1722]](#footnote-1722)

احمد صبحی برای ما روشن نکرد که دلیل روکردن نبی و مؤمنان به بیت المقدس چه چیزی بوده است؟!

سپس اقرار او به آن با عدم ایمان او به نسخ در شریعت اسلامی به معنی حذف و الغا متناقض است.[[1723]](#footnote-1723) آنجا که قرآن کریم آنچه را در سنت مطهر در مورد روی کردن به بیت المقدس آمده بود، نسخ کرد.

و از نکته‌های خنده‎دار احمد صبحی منصور این است که او معتقد است که فرائض نماز و تعداد رکعتهای آن، نزد عرب معروف است وبر ما واجب است که از آن پیروی کنیم و می‎گوید: تشریع وضو و طهارت و غسل و تیمم، از قبل معروف نبود (یعنی در زمان جاهلیت) و بیان آن در این دو آیه در مدینه آمده است:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَقۡرَبُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَأَنتُمۡ سُكَٰرَىٰ حَتَّىٰ تَعۡلَمُواْ مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّىٰ تَغۡتَسِلُواْۚ وَإِن كُنتُم مَّرۡضَىٰٓ أَوۡ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوۡ جَآءَ أَحَدٞ مِّنكُم مِّنَ ٱلۡغَآئِطِ أَوۡ لَٰمَسۡتُمُ ٱلنِّسَآءَ فَلَمۡ تَجِدُواْ مَآءٗ فَتَيَمَّمُواْ صَعِيدٗا طَيِّبٗا فَٱمۡسَحُواْ بِوُجُوهِكُمۡ وَأَيۡدِيكُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا ٤٣﴾ [النساء: 43].

«اي كساني كه ايمان آورده‌ايد ! در حالي كه مست هستيد به نماز نايستيد تا آن گاه كه مي‌دانيد چه مي‌گوئيد ، و به نماز نايستيد در حالي كه جنب هستيد تا آن گاه كه غسل مي‌كنيد ، مگر اين كه مسافر باشيد. و اگر مريض يا مسافر بوديد و يا اين كه از پيشاب برگشتيد، و يا اين كه با زنان نزديكي كرديد و (در همه اين احوال) آبي نيافتيد، با خاك پاك تيمّم كنيد و (براي اين منظور، با خاك) چهره و دستهايتان را مسح كنيد. بيگمان خداوند عفوكننده و آمرزنده است.».[[1724]](#footnote-1724)،[[1725]](#footnote-1725)

و این یعنی اینکه اهل جاهلیت در حالی که نماز را و تعداد رکعات آن را و شیوة آن را می‌دانستند، آیا بدون طهارت نماز می‌خواندند؟!

دلیل اسلامی در تشریع وضو و طهارت، همچنان که در آیاتی از سورة نساء و همچنین مائده آمده است مدنی است.[[1726]](#footnote-1726) پس آیا مسلمانان همچنین در طول دوره مکی، بدون طهارت نماز می‌خواندند؟!!!

به همة آن‌ها می‌گوئیم آنچه را بیهوده ادعا می‌کنید که نماز فرض شده بر مسلمین در روز و شب، دو بار یا چهار بار یا شش بار هستند و طریقه نماز اینچنین و آنچنان است، نه بلکه چنان است که مسلمانان می‌خواندند.

پس بر شما واجب است که برای ما ثابت کنید که نبی و اصحابش، در شب و روز بجز دو بار یا شش بار نماز نمی‌خواندند و آن‌ها فقط به روشی که ادعا می‌کنید نماز می‌خواندند و بعد از اینکه کتب حدیث تدوین شدند، مسلمانان پنج بار نماز می‌خواندند و ارکانی را در تبعیت از محدثین و فقها زیاد کردند، پس اگر نمی‎توانید آن را اثبات کنید -و تا روز قیامت هم نخواهند توانست- چرا که نتیجه این ادعای آن‌ها این است که نبی در فهم وحیی که بر او نازل شد، اشتباه کرده است(دور باد از او) و شما (ای عجمهای جاهل) برای اصلاح آن خطا و بیان صحیح آن موافقت کردید.

آیا برای مسلمان و عاقل امکانپذیر است که آن سخن جنون‌آمیز را قبول کند؟ از آن به خداوند پناه می‌بریم.[[1727]](#footnote-1727) از بقیة ارکان اسلام مانند شهادتین و روزه و زکات و حج که حادث می‌شوند، حرجی از امور نادر آن نیست که به آنچه نفوس مریض آن‌ها بر آن مایل باشد، استنباط کنند.

از جمله دیگر ادعاها

شهادت بر اینکه محمد رسول‎خداست و جزئی جدایی‌ناپذیر از شهادت لا إله إلا الله می‌باشد تکرار این شهادت در کنار شهادت لا إله إلا الله شرک بزرگی محسوب می‌شود.[[1728]](#footnote-1728)

خبردهندة کذاب، رشاد خلیفه در مورد صیغة تشهد می‌گوید و آنچه در آن در مورد ستایش و تمجید رسول‎الله است که خداوند امر کرده است که فقط اسم او را در نماز ذکر کنیم

﴿وَأَنَّ ٱلۡمَسَٰجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدۡعُواْ مَعَ ٱللَّهِ أَحَدٗا ١٨﴾ [الجن: 18].

«و مساجد مخصوص خداست پس نباید با خدا احدی غیر او را پرستش کنید».

علاوه بر این اکثر مسلمانان بدعتی را ایجاد کرده‌اند که در آن محمد و ابراهیم را می‌ستایند و تمجید می‌کنند در حالی که برای پروردگارشان نماز می‌خوانند و شیطان مسلمانان را در بدعت تشهد به شک انداخت هنگامیکه مانند باران حمد و تمجید را بر ابراهیم و محمد فرو می‌فرستند. آیا این شرک زننده‌ای نیست؟[[1729]](#footnote-1729)

محمد نجیب می‌گوید: حمد و ستایش (محمد و ابراهیم) پیامبر، بدون اینکه پیامبران دیگر را حمد وستایش کند، تفاوت گذاشتن میان رسولان الهی است[[1730]](#footnote-1730) و بدینگونه مصطفی منصور یکی از پیروان احمد صبحی، از احمد صبحی نقل می‌کند که می‌گوید: «تکرار شهادت محمد رسول‎الله در اذان لازم نیست، تا بین پیامبران خدا فرقی نباشد زیرا در این صورت باید به دیگر پیامبران هم شهادت بدهیم مانند ابراهیم رسول‎الله، موسی رسول‎الله، عیسی رسول‎الله و اینچنین این امر طولانی می‌شد».

ولی آن‌ها فراموش کردند که ایمان به محمد، ایمان به همة انبیا می‌باشد چون او خاتم پیامبران است و خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِذۡ أَخَذَ ٱللَّهُ مِيثَٰقَ ٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ لَمَآ ءَاتَيۡتُكُم مِّن كِتَٰبٖ وَحِكۡمَةٖ ثُمَّ جَآءَكُمۡ رَسُولٞ مُّصَدِّقٞ لِّمَا مَعَكُمۡ لَتُؤۡمِنُنَّ بِهِۦ وَلَتَنصُرُنَّهُۥۚ قَالَ ءَأَقۡرَرۡتُمۡ وَأَخَذۡتُمۡ عَلَىٰ ذَٰلِكُمۡ إِصۡرِيۖ قَالُوٓاْ أَقۡرَرۡنَاۚ قَالَ فَٱشۡهَدُواْ وَأَنَا۠ مَعَكُم مِّنَ ٱلشَّٰهِدِينَ ٨١﴾ [آل عمران: 81].

«و چون خداوند از پیامبران پیمان تبلیغ گرفت آنگاه که به شما کتاب و حکمت بخشید پس برای هدایت شما اهل کتاب باز رسولی از جانب خدا آمد که گواهی براستی کتاب و شریعت شما می‌داد تا به او ایمان آورده و از او یاری کنید خداوند فرمود آیا بر رسول من و به آنچه در کتاب آسمانی او قرآن فرستادم اقرار داشته و از پیمان من پیروی خواهید کرد؟ همه گفتند اقرار داریم خداوند فرمود شما گواه باشید و من هم با شما گواه خواهم بود».

و تناقضی که در مورد نماز گفته شد در مورد بقیة ارکان اسلام مانند روزه، زکات وحج نیز می‌توان گفت پس آن عبادات به صورت مفصل در دین ابراهیم آمده است و پیامبرنمای کذاب، رشاد خلیفه می‌گوید: جمیع عبادات مانند تعداد وعده‌های نماز و تعداد رکعات و مقدار زکات و چگونگی روزه و حج بر حضرت ابراهیم نازل شده است و شرح داده شده است و تنها مأموریت محمد تبلیغ قرآن بود

﴿وَإِذۡ بَوَّأۡنَا لِإِبۡرَٰهِيمَ مَكَانَ ٱلۡبَيۡتِ أَن لَّا تُشۡرِكۡ بِي شَيۡ‍ٔٗا وَطَهِّرۡ بَيۡتِيَ لِلطَّآئِفِينَ وَٱلۡقَآئِمِينَ وَٱلرُّكَّعِ ٱلسُّجُودِ ٢٦ وَأَذِّن فِي ٱلنَّاسِ بِٱلۡحَجِّ يَأۡتُوكَ رِجَالٗا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٖ يَأۡتِينَ مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٖ ٢٧﴾ [الحج: 26-27].

«و یادآور ای رسول که ما ابراهیم را در آن بیت الحرام تمکین دادیم تا با من هیچ کس را شریک و انباز نگیرد و به او وحی کردیم که خانة مرا برای طواف حاجیان و نمازگزاران و رکوع و سجودکنندگان پاک و پاکیزه دارد. و مردم را اداء مناسک حج اعلام کن تا خلق پیاده و سواره و از هر راه دور به سوی تو جمع آیند».

و اینچنین شرح نماز و زکات و روزه و حج را از قرآن یاد گرفتیم و تعلیم آن‌ها بر ابراهیم تکمیل شد و بعد از آن نسل به نسل به صورت متواتر آمد.[[1731]](#footnote-1731)

به نظر جمعی از دشمنان سنت، عدم ذکر این شعائر اسلامی به طور مفصل در قرآن کریم به این دلیل است که آن‌ها به اولیای امر واگذار شده‌اند تا برحسب زمان و مکان از آن استفاده مناسب کند.

توفیق صدقی می‌گوید: اگر زمانی چهار، دهم در زکات وضعیت نیازمندان و فقرا و در راه‌ماندگان و آسیب‌دیدگان را اصلاح کند و هزینه‌ای نیز به زکات‌دهندگان که دلهایشان با هم پیوند داده شود (مؤلفه قلوبهم) و همچنین در راه خدا و در راه آزادی بندگان داده شود، یکی از این کارها در زمانی یا در مملکتی انجام شود، ضروری نیست که در زمان یا سرزمین دیگری کافی باشد. بدین ترتیب حکمت خداوند متعال از عدم تعیین تفاصیل در قرآن معلوم شد. پس آنچه که سنت برای مردم عرب بیان کرده است برای همة امتها و در اوقات مختلفی مناسب نیست.[[1732]](#footnote-1732) محمود محمد طه [[1733]](#footnote-1733) و پیروش عبدالله احمد نعیم[[1734]](#footnote-1734) و جمال البنا کسی که تصریح می‌کند که در قرآن کریم، آداب نماز و روزه و زکات و حج و شوری به تفضیل بیان نشده است، چون بیان رسول، قانون دائم و لازمی نیست پس اسلام را رها می‌کنیم تا در هر زمان و مکانی به آن سجده می‌شود و اگر قرآن این تفاصیل را بیان می‌کرد برای نسل‌های بعدی سختی و محدودیت ایجاد می‌کرد. جاودانگی سنت بخاطر اخلاق نبی و سیاست و صدق و کرامت و جایگاه او به عنوان یک رهبر و فردی سیاسی، منعی ندارد ولی هنگامیکه امراحکام باشد سنت جاودانه نیست چرا که این در زمان و مکان انجام می‌شود و از اوضاع و احوال تأثیر می‌گیرد.[[1735]](#footnote-1735)

محمد شحرور می‌گوید: بر ما واجب است که همة احادیث متعلق به حلال و حرام و حدودی که نصی در مورد آن‌ها وجود ندارد، را به عنوان احادیثی در نظر بگیریم که مرحله‌ای و بر حسب شرایط هستند.[[1736]](#footnote-1736) و مصطفی مهدوی حدود در اسلام را انکار می‌کند و گمان می‌کند که احکامی مانند احکام روزه و احکام طلاق و و احکام ارث هستند.[[1737]](#footnote-1737) در این مورد خدای تعالی می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا جَزَٰٓؤُاْ ٱلَّذِينَ يُحَارِبُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَيَسۡعَوۡنَ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَسَادًا أَن يُقَتَّلُوٓاْ أَوۡ يُصَلَّبُوٓاْ أَوۡ تُقَطَّعَ أَيۡدِيهِمۡ وَأَرۡجُلُهُم مِّنۡ خِلَٰفٍ أَوۡ يُنفَوۡاْ مِنَ ٱلۡأَرۡضِۚ ذَٰلِكَ لَهُمۡ خِزۡيٞ فِي ٱلدُّنۡيَاۖ وَلَهُمۡ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ٣٣﴾ [المائدة: 33].

«همانا کیفر آنانکه با خدا و رسول او به جنگ و به فساد کوشند در زمین جز این نباشد که آن‌ها را به قتل رسانند یا به دار کشند و یا دست و پایشان به خلاف ببرند یا با نقی بلد و تبعید از سرزمین صالحان دور کنند».

گفت: خداوند به اولیای امر اجازة جزاء مناسب را بدون محدودیت داده است. مانند حبس و غرامت و توبیخ و محرومیت از بعضی از حقوق مدنی و سیاسی.[[1738]](#footnote-1738)

دکتر احمد زکی ابوشادی از مصر جسارتا می‌گوید: جواز تبدیل احکام طبق شرایط و موقعیت، فقط در سنت نبوی نیست بلکه در قرآن کریم هم هست. سپس می‌گوید: قرآن کریم و احادیث نبوی مبادی و منابع خلقی و سلوکی مسبب هستند از این حیث که احکام آن با تغییر احوال و اسباب، تغییر می‌کند و در آن شواهد هدایت‌کننده‌ و روشنی بر شرایط آن وجود دارد، نه اینکه احکام لازم وغیر قابل تعدیلی باشند که بر اساس تغییر اسباب و شرایط تغییر نکنند.[[1739]](#footnote-1739)

کار این مردم گمراه در این حد متوقف نمی‌شود، همانا دیده می‌شود که آن‌ها امور متوالی و بدیهی را انکار می‌کنند که فقط جاهل مغرض این امور را مانند آن‌ها انکار می‌کند، تا جایی که دیده می‌شود که بعضی از آن‌ها ازدواج حضرت ابراهیم با هاجر را انکار می‌کنند و ادعا می‌کنند که اسماعیل پسر ابراهیم نیست. مصطفی مهدوی در این زمینه می‌گوید: ما فقط یک زن ابراهیم را می‌شناسیم که خداوند اسحاق را به واسطة آن به او بشارت داد و یعقوب فرزند اسحاق می‌باشد اما فقط در اسفار یهود آمده است که ابراهیم زن دیگری داشته است و اسماعیل از او بوده است و مسلمانان این اساطیر را اشاعه دادند و آن را وارد اسلام کردند.[[1740]](#footnote-1740) سپس مهدوی به هدیه دادن اسماعیل به ابراهیم از قول خدا می‌گوید:

﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى ٱلۡكِبَرِ إِسۡمَٰعِيلَ وَإِسۡحَٰقَۚ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ ٱلدُّعَآءِ ٣٩﴾ [إبراهیم: 39].

«ستایش خدای را که به من در زمان پیروی دو فرزندم اسماعیل و اسحق را عطا فرمود که پروردگار من البته دعای بندگان را خواهد شنید».

این هدیه، هدیة کمک و پیروزی بوده است همچنانکه در حق حضرت موسی هم می‌گوید:

﴿وَوَهَبۡنَا لَهُۥ مِن رَّحۡمَتِنَآ أَخَاهُ هَٰرُونَ نَبِيّٗا ٥٣﴾ [مریم: 53].

«و از لطف و مرحمتی که داشتیم برادرش هارون را نیز مقام نبوت عطا کردیم».[[1741]](#footnote-1741)

ولی برای چه او از خدا می‌گوید:

﴿هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُۥۖ قَالَ رَبِّ هَبۡ لِي مِن لَّدُنكَ ذُرِّيَّةٗ طَيِّبَةًۖ إِنَّكَ سَمِيعُ ٱلدُّعَآءِ ٣٨﴾ [آل عمران: 38].

«در آن هنگام که زکریّا کرامت مریم را مشاهده کرد عرض کرد پروردگارا مرا به لطف خویش فرزندانی پاک سرشت عطا فرما که همانا توئی مستجاب‌کنندة دعا».

آیا این هدیه، هدیه کمک و پیروزی می‌باشد؟

مهدوی برهذیان خود تأکید می‌کند و می‌گوید: در قرآن روشن نشده است که اسماعیل پسر ابراهیم می‌باشد و غیر از زنی که نوید دهنده بود، زن دیگری را نمی‌شناسیم و نمی‌دانیم که آیا پسری غیر از اسحاق داشته است و پسر اسحاق یعقوب بود[[1742]](#footnote-1742) و به این طریق خدا بصیرت او را بسته بود از این دلیل آشکاری که در قرآن است که نشان می‌دهد اسماعیل فرزند ابراهیم و از زنش به نام‌ هاجر می‌باشد و می‌فرماید:

﴿رَّبَّنَآ إِنِّيٓ أَسۡكَنتُ مِن ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيۡرِ ذِي زَرۡعٍ عِندَ بَيۡتِكَ ٱلۡمُحَرَّمِ﴾ [إبراهیم: 37].

«پروردگارا من ذریه و فرزندان خود را به وادی بی‌کشت و زرعی نزد بیت الحرام تو برای بپاداشتن نماز مسکن دادم».

و دوباره می‌فرماید:

﴿رَبِّ هَبۡ لِي مِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ١٠٠ فَبَشَّرۡنَٰهُ بِغُلَٰمٍ حَلِيمٖ ١٠١ فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ ٱلسَّعۡيَ قَالَ يَٰبُنَيَّ إِنِّيٓ أَرَىٰ فِي ٱلۡمَنَامِ أَنِّيٓ أَذۡبَحُكَ فَٱنظُرۡ مَاذَا تَرَىٰۚ قَالَ يَٰٓأَبَتِ ٱفۡعَلۡ مَا تُؤۡمَرُۖ سَتَجِدُنِيٓ إِن شَآءَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلصَّٰبِرِينَ ١٠٢﴾ [الصافات: 100-102].

«بارالهی مرا فرزند صالحی که از بندگان شایستة تو باشد عطا فرما. پس مژدة پسر بردباری به او دادیم. آن گاه با او به سعی و عمل شناخت ابراهیم گفت ای فرزند عزیزم من در عالم خواب چنین دیدم که تو را قربانی کنم در این واقعه تو را چه نظریست؟».

پس ذبیح در این آیه کریمه، پسر او اسماعیل می‌باشد که مسلمانان و اهل کتاب در این زمینه متفق هستند و آن را حمل بر تحریف می‌کنند که ذبیح اسحاق پدر آن‌هاست واسماعیل پدر عرب می‌باشد کسانی که ساکن حجاز می‌باشند و پیامبر هم از آن‌ها می‌باشد پس حسادت ورزیدند. خداوند در مورد اسماعیل امر می‌کند و فضیلتی که خداوند آن را بخاطر صبرش یادآوری نموده است و امر کرد و خواستند که این بزرگواری در میان آن‌ها باشد، سپس کلام خدا را تحریف نمودند و بر آن افزودند. در حالی که آن‌ها اقرار نکردند که فضل به دست خداست و به هر کس که بخواهد می‌دهد.

محمد بن کعب قرظی[[1743]](#footnote-1743) استدلال جالبی دارد به اینکه ذبیح لقب اسماعیل می‌باشد نه اسحاق و در این مورد خدا می‌فرماید:

﴿فَبَشَّرۡنَٰهَا بِإِسۡحَٰقَ وَمِن وَرَآءِ إِسۡحَٰقَ يَعۡقُوبَ ٧١﴾ [هود: 71].

«پس ما آن زن را به فرزندی به نام اسحق و سپس یعقوب بشارت دادیم».

گفت چگونه به اسحاق بشارت داد که یعقوب از او متولد خواهد شد سپس امر به ذبح اسحاق نمود و این چگونه محقق می‌شود که قبل تولد یعقوب هنوز بچه باشد؟[[1744]](#footnote-1744)

عجیب‌تر اینکه مهدوی داستان امتحان حضرت ابراهیم را با ذبح پسرش یادآوری می‌کند و تصریح نمی‌کند که ذبیح چه کسی است؟![[1745]](#footnote-1745) اگر گفت او اسحاق است، پس این همان است که در اسفار یهود آمده است و او آن را انکار می‌کند و همچنین آنچه از ازدواج حضرت ابراهیم با هاجر آمده و پسری به نام اسماعیل دارند هم انکار می‌کند!!و اگر گفت ذبیح اسماعیل است و آن حقیقت دارد پس آن از سنت مطهر می‌باشد که آن را نفی می‌کند و اگر تصریح کرد به اینکه اسماعیل پسر ابراهیم از زنش هاجر می‌باشد! آیا شما اصلاً فهمیدی که منظور او از ذبیح چه کسی می‌باشد؟!

مصطفی مهدوی زنان نبی را به بیشتر از چهار تا انکار می‌کند و می‌گوید: تعداد زنان پیامبر را نمی‌دانم و یقیناً می‌دانم که او بیشتر از چهار زن را در آن واحد نگرفت.!![[1746]](#footnote-1746)

و بین احتلام و جنابت در وجوب غسل فرق می‌گذارد و می‌گوید: منطقی نیست که احتلام را با جنابت مقایسه کنیم چنانکه بعضی از آن‌ها می‌گویند، پس غسل برای احتلام را رد می‌کند همچنانکه غسل برای جنابت را فرض کرد.[[1747]](#footnote-1747)

**سخن به اینجا ختم نمی‌شود بلکه ما استنباطهای غیر معمول دشمنان سنت را در مورد قرآن کریم می‌بینیم، بعضی از آن‌ها تصریح می‌کنند که گوشت سگ و الاغ حلال می‌باشد؛** چرا که محرمات خداوند در قرآن کریم محدود می‌باشند چنانکه می‌فرماید:

﴿قُل لَّآ أَجِدُ فِي مَآ أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَىٰ طَاعِمٖ يَطۡعَمُهُۥٓ إِلَّآ أَن يَكُونَ مَيۡتَةً أَوۡ دَمٗا مَّسۡفُوحًا أَوۡ لَحۡمَ خِنزِيرٖ﴾ [الأنعام: 145].

«بگو ای پیغمبر در احکامی که به من وحی شده من چیزی را که برای خورندگان طعام حرام باشد نمی‌یابم جز آنکه میت باشد یا خون ریخته یا گوشت خوک که پلید است».

آن‌ها جمع زن با عمه و زن با خاله‌اش را همزمان حلال دانستند. جمال البنا می‌گوید: آن‌ها احادیثی را آورده‌اند که در قرآن نیامده است و براساس قرآن حکم می‌کنیم پس هر آنچه مخالف قرآن نباشد قبول می‌کنند و هر آنچه مخالف آن باشد دوری می‌کنند، پس تحریم ازدواج با زن و عمه‌اش و یا خاله‌اش همزمان و تحریم گوشت الاغ اهلی اموری هستند که مانعی در آن نمی‌بینیم و در آن قیاس سالمی هست.[[1748]](#footnote-1748)

و اینچنین با فهمشان به شریعت افترا زدند و با راسخان در علم مخالفت ورزیدند و همانا به خاطر حسن ظن به خودشان و اعتقاد به اینکه از اهل اجتهاد و استنباط هستند، به سنت طعنه وارد کردند.[[1749]](#footnote-1749)

وقتی که اهمال در سنت نبوی باعث این بیهوده گوئیها و اشتباه در قرآن کریم می‌شود پس چرا نباید حفظ و فهم قرآن وابسته به حفظ سنت و مستلزم آن باشد؟!

**بله، کتاب نیازمندتر به سنت است تا اینکه سنت نیازمند به کتاب ‌باشد.**

سخن اخیر در جایگزینی سنت نزد دشمنان سنت

استاد دکتر طه حبیشی بعد از اینکه جایگزینی برای سنت نبوی را نزد دشمنان آن نشان می‌دهد، می‌گوید:

این قوم خواستند این میدان را با یکی از این سه تا پر کنند:

1. پر کردن آن با ابراهیمیه
2. به آنچه که به مردم می‌شناسند
3. با اعاده به ترکیب منظومه اسلامی آنچنانکه می‌خواستند

بعد از تمام این توجهات به نتیجه معینی رسیدند و آن اینکه آن‌ها امری را با امری دیگر جایگزین کردند و از روی هوا نظر دادند و شک از روی هوی را کسی متوجه نمی‌شود و وقتی که به خود آمدند با این نظراتشان چیزی را دریافت نکردند و وقتی خواستند چیزی را تقدیم خدا کنند چیزی را نیافتند و به جز تحقیق این متن قرآن کریم که می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَعۡمَٰلُهُمۡ كَسَرَابِۢ بِقِيعَةٖ يَحۡسَبُهُ ٱلظَّمۡ‍َٔانُ مَآءً حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَهُۥ لَمۡ يَجِدۡهُ شَيۡ‍ٔٗا وَوَجَدَ ٱللَّهَ عِندَهُۥ فَوَفَّىٰهُ حِسَابَهُۥۗ وَٱللَّهُ سَرِيعُ ٱلۡحِسَابِ ٣٩ أَوۡ كَظُلُمَٰتٖ فِي بَحۡرٖ لُّجِّيّٖ يَغۡشَىٰهُ مَوۡجٞ مِّن فَوۡقِهِۦ مَوۡجٞ مِّن فَوۡقِهِۦ سَحَابٞۚ ظُلُمَٰتُۢ بَعۡضُهَا فَوۡقَ بَعۡضٍ إِذَآ أَخۡرَجَ يَدَهُۥ لَمۡ يَكَدۡ يَرَىٰهَاۗ وَمَن لَّمۡ يَجۡعَلِ ٱللَّهُ لَهُۥ نُورٗا فَمَا لَهُۥ مِن نُّورٍ ٤٠﴾ [النور: 39-40].

«و آنان که کافرند اعمالشان در مثل به سرابی مانَد در بیابان هموار بی‌آب که شخص تشنه آن را آب بپندارد و به جانب آن شتابد چون بدانجا رسید هیچ آب نیابند و آن کافر خدا را حاضر و ناظر اعمال خویش بیند که به حساب کارش تمام و کامل برسد و خدا به یک لحظه حساب تمام خلایق می‌کند. یا به ظلمات دریای عمیقی بماند که امواج آن بعضی بالای بعضی دیگر دریا را بپوشاند و ابر تیره نیز فراز آن برآید تا ظلمتها چنان متراکم فرق یکدیگر قرار گیرد که چون دست بیرون آرد هیچ نتواند دید و هر که را خدای نور نبخشد هرگز روشنی نخواهد یافت».[[1750]](#footnote-1750)

حافظ بن عبدالبر می‌گوید: اهل بدعت اجماع کردند بر اینکه از سنت دوری گزینند و کتاب را بر غیر از آنچه که در سنت روشن است تأویل کنند و گمراه شدند و گمراه کردند و با ذکر سند از ابن مسعود استخراج کرده است که می‌گوید:

اقوامی خواهند آمد که شما را به کتاب خداوند دعوت می‌کنند و آنچه که روشن بود کنار می‌گذارند واجب است بر شما که آن‌ها را بشناسید و از تغییر و زیاده‌روی دوری گزینید و آزاد باشید.[[1751]](#footnote-1751)

بر طبق آنچه ذکر کردیم و گفتیم نبود سنت اختلاف بین مردم در فهم تعالیم قرآن را زیاد می‌کند، استاد محمد اسد می‌گوید: در حقیقت بر ما واجب است که از سنت به عنوان تنها تفسیر تعالیم قرآنی و تنها وسیلة در اجتناب از اختلاف در تأویل تعالیم و اجرای آن در زندگی عملی، در نظر بگیریم.[[1752]](#footnote-1752)

در جائی دیگر می‌گوید: بخاطر همة آنچه که دیدیم، ناچار شدیم که قلباً و قالباً به سنت پیامبرمان محمد عمل کنیم در این هنگام خواستیم خالصانه به اسلام توجه کنیم.[[1753]](#footnote-1753)

**ای اهل کتاب و ای اهل هوا و هوس بیائید و در حدیث نظر کنید و ببینید چه مقدار از آن برای اینکه میدانی را برای بحث و مناقشه ایجاد کند، درست است.**

به انکار کنندگان سنت نبی می‌گویم پاکان از کذب با ایمانشان به کتاب خدا نظر کنند چه چیزی را در حدیث می‌یابند، یعنی آن مقدار از آن که برازنده است که مجالی برای بحث و مناقشه باشد عبارتند از:

1. بدیهی است که قسمت بزرگی از احادیث تاریخی می‌باشد که شامل اخبار رسول و صحابه بزرگوار و وقایع آن‌ها و بیان کارهای آن‌ها می‌باشد و این قسم غیر قابل بحث و مناقشه و در نظر هر عاقلی درست و صحیح هستند زیرا آن عبارت جزئی از تاریخ عالم به حساب می‌آید مانند سایر تاریخی امتهای دیگر و از نظر صحت مأخذ و نگهداری روایت سلسله سند و مطابقت آن‌ها با اصول، ممتاز می‌باشند. از این حیث این وصف در تاریخ هیچ یک از امتهای دیگر، وجود ندارد؛ مانند روم و فارس و یونان و هند و مصر و غیره....
2. اخلاقی و تهذیبی است که شامل احکام و اداب و پندها می‌باشد مانند ستودن صدق و راستی و عدل و احسان و اتحاد و تعاون و سایر فضائل و احادیثی که به ذم کذب و ظلم و فسق و فساد و سایر رذایل و دوری از آن‌ها می‌پردازند. این امور فطرت انسانی را تأیید می‌کنند و اصول آن در قرآن موجود است پس آیا چیزی در آن هست که مستحق رد باشد؟!!
3. عقاید: اصول عقاید در قرآن ذکر شده است.[[1754]](#footnote-1754) مانند توحید و صفات خداوندی، رسالت، بعثت و جزای اعمال. و حدیث صحیح این اصول را تأیید می‌کند و آن را روشن نماید یا از جزئیات و نظایر آن باشد و در آن چیزی که مخالف عقاید قرآن باشد یا چیزی بر آن زیاد شده باشد و اصل آن در قرآن نباشد، یافت نمی‌شود.

و هر آنچه از احادیث صحیح در مورد عقاید روایت شده است، مانند آن درقرآن یافت می‌شود و آنچه از تفویض یا تأویل در آن اجرا می‌شود در قرآن اجرا شده است و این کار بر حسب اختلاف در مدارک دانشها و سرشتهای انسانی می‌باشد و تسلیم و تفویض را قبول نمی‌کند و فقط بر تأویل موافق عقل و کسی که قلباً مطمئن باشد قانع می‌شود.

اما احادیثی که با قرآن و عقل سالم مخالف باشند فقط در جعلیات و احادیث واهی یافت می‌شوند. و فقط بیان وضعی و جعلی بودن آن جایز است نه تمسک به آن. و این با اجماع مسلمانان حاصل می‌شود.

1. **احکام:** این قسمت بیشتر به احادیث جامع مشهور است و آن به راه‌های گوناگون و صحیحی روایت شده است ولی به حد تواتر نرسیده است و بعضی از آن‌ها خبر واحدند، ولی صحیح هستند. اما احادیث ضعیف نزد اکثر محدثان و فقها در احکام مورد قبول نمی‌باشند و محققان آن را در غیر احکام نیز قبول ندارند.[[1755]](#footnote-1755)

اما استدلال به خبر جامع مشهور است و عاقل ثبوت خبر به مانند این حکم را انکار نمی‌کند و کسی که آن را ابلاغ می‌کند واجب است که به آن عمل کند و گرنه نظام عالم باطل می‌شود، این قوانین حکومتها هنگامیکه در عده‌ای از جراید معتبر، منتشر می‌شوند و یا در جریدة رسمی حکومت منتشر شدند، در این حال عمل به آن قوانین برای هر یک از رعایای آن حکومت واجب می‌باشد و توانائی عذر آوردن به اینکه آن را به صورت متوالی تبلیغ نکرده است، ندارد.

اما عمل کردن به خبر واحد صحیح در سایر نقاط دنیا جاری است، مثلاً هنگامیکه مرد معتبری نزد ما می‌آید و می‌گوید که فلانی تو را طلب می‌کند، پس فورا طلب او را برآورده می‌کنیم و نمی‌پرسیم از او که برای ما شاهدی برای صحت سخنت بیاور، مگر هنگامیکه قرینه‌ای در امتناع از قبول کردن خبر بیاوریم پس در این هنگام قبل از رفتن آن را ثابت می‌کنیم.

و چنین أمری در احادیث واحد نیز صحیح می‌باشد: در احکام قبول کرده‌اند و به آن عمل کرده‌اند و امری یافت نمی‌شود که مانع قبول آن شود مانند مخالفتش با قرآن یا سنت متواتر یا مشهور و یا عملی که در زمان خلفای راشدین و صحابه رها شده است در این هنگام هر عالمی حق دارد در آن بنگرد و به آن عمل کند و در آن تحقیق کند تا اشکال رفع گردد و اطمینان خاطر پیدا کند.

اما ترک عمل به خبر واحد صحاح، مطلقاً بدون وجود علت مانعه از قبول آن غیر معقول می‌باشد و مخالف چیزی است که در سایر معاملات دنیوی، انجام می‌شود.[[1756]](#footnote-1756)

اما ادعای شما به اینکه احادیث احکام از عبادات (نماز، روزه، زکات، حج) و از معاملات و حدود و غیره. ..، احادیثی هستند که در هر زمان و مکانی مناسب نیستند و این قضیه به صاحبان امر سپرده شده است تا بر حسب زمان و مکان تصمیم مناسب را اختیار کنند حتی اگر این امر منجر به ترک کلی آن و تبعیت از قوانین وضعی شود.

پس مسلمانی که به خدا به عنوان پروردگار و به محمد به عنوان پیامبر و رسول و به اسلام به عنوان عقیده و شریعت مناسب هر زمان و مکانی، ایمان داشته باشد، چنین سخنی نمی‌گوید.

زیرا احادیث احکام که در احادیث صحیح یافت می‌شوند مأخوذ و استنباط شده از قرآن کریم می‌باشد، پیامبر آن را از قرآن کریم با تأیید الهی و وحی ربانی، استنباط کرده است و این استنباط در قرآن کریم یک بار «تبیناً» و بار دیگر «إراءةً»، نامیده می‌شود خداوند می‌فرماید:

﴿وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلذِّكۡرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيۡهِمۡ وَلَعَلَّهُمۡ يَتَفَكَّرُونَ ٤٤﴾ [النحل: 44].

«و بر تو قرآن را که جامع و کاملترین کتاب الهیست نازل کردیم تا بر امت آنچه فرستاده شده بیان کنی باشد که عقل و فکرت کار بندند».

و باز خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّآ أَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ لِتَحۡكُمَ بَيۡنَ ٱلنَّاسِ بِمَآ أَرَىٰكَ ٱللَّهُۚ﴾ [النساء: 105].

«ما به سوی تو قرآن را به حق فرستادیم تا به آنچه بوحی خود بر تو پدید آرد میان مردم حکم کنی».[[1757]](#footnote-1757)

این بیان به عنوان یک صفت از جهت وجوب قبول آن و وجوب عمل به آن و صلاحیت آن برای هر زمان و مکانی، مبین روشن شد مسلمان خلاف آن را نمی‌گوید.

استاد محمد اسد در رد کسانی که در التزام بین اوامر رسول در عبادات وبین غیر از آن، از اوامری که زندگی جوامع را تنظیم می‌کند، فرق قائل می‌شوند، می‌گوید: این نشانه جهل به اسلام است که یک نفر از ما تلاش کند که بین اوامر رسول که متعلق به امور عبادی و روحیه خالص می‌باشد و بین اعمال دیگر که به قضایای اجتماعی و قضایای زندگی روزمرة ما ربط دارد، فرق بگذارد و این نظر که ما مجبور به پیروی از اوامر متعلق به نوع اوّل هستیم ولی اینکه مجبور به پیروی از اوامر متعلق به نوع دوّم نیستیم، یک نظر سطحی می‌باشد و آن ایستادگی در روح اسلام می‌باشد، مانند فکری که قایل به این است که بعضی از اوامر قرآن کریم که مختص عربهای هم عصر نزول وحی بوده نه مختص مردان نخبه بزرگ که در قرن بیستم زندگی می‌کنند. این خساست شدید نسبت به ارزش نور نبوی است که حضرت محمد به پا خاست.[[1758]](#footnote-1758)

سخن اخیراز انکارکنندگان سنت نبوی که مأموریت رسول‎الله را به ابلاغ قرآن کریم محدود کردند.[[1759]](#footnote-1759)

کسانی که این بیان نبوی را انکار می‌کنند و مأموریت نبی را به ابلاغ قرآن کریم محدود کردند و با سخن خود فخرفروشی کردند و گفتند: محمد غیر از تبلیغ قرآن از هر کار دیگری ممنوع بود و گفتند: محمد فقط به تبلیغ قرآن بدون هیچ تغییری امر کرد که مبادا چیز دیگر در آن جعل شود[[1760]](#footnote-1760) و گفتند که مأموریت رسول یکی است و آن تبلیغ قرآن بدون تغییر یا اضافه یا اختصار یا شرح می‌باشد.[[1761]](#footnote-1761)

به شما می‌گویم به خدا ما از قرآن بدل را می‌خواهیم ولی به ما خبر دادند که چگونه قرآن را می‌فهمیم؟ و یا به عبارت عامتر آن، چگونه مقصود گوینده را از کلامش می‌فهمیم؟

بدیهی است که غالب مباحث علم اصول فقه، حول این مسأله می‌گردد، یعنی راه فهمیدن کلام و استنباط آن؛ مثلاً هنگامیکه کلمه ای در قرآن نقل می‌شود، برای عربها معانی متعددی دارد یا اینکه دارای معنی حقیقی و مجازی می‌باشد، پس چگونه بدانیم که مقصود از آن کلمه چیست؟ یا هنگامیکه لفظ عامی نقل می‌شود، چگونه بدانیم که مقصود آن همة افراد یا بعضی از آن‌ها می‌باشد یا هنگامیکه حکم مطلق نقل می‌شود چگونه بدانیم که آیا آن بر اطلاقش باقیست یا چیزی از آن استثنا شده است؟ و مسائل دیگر.

و امر دیگری وجود دارد و آن این است که معناهای مفهومی از کلام انواع مختلفی دارد: بخشی را صراحتا از الفاظش می‌فهمیم و بعضی را از راه کنایه و اشاره می‌فهمیم و بعضی را از طریق سیاق کلام می‌فهمیم و گفته نمی‌شود که این کلام آن را در بر نمی‌گیرد.

پس مثل آن امر در قرآن نیز وجود دارد یعنی هنگامیکه آن چیز به صراحت ذکر نشده‌ باشد ولی از سیاق و اشارات آن فهمیده ‌شود، گفته نمی‌شود که آن مطلقاً در قرآن نیست. و هنگامیکه نبی مأمور به تبیین قرآن بود و بین مردم به دین خدا حکم کرد همچنانکه سابقاً در آیات نحل ونساء آمد و مثلاً آیه روزه نازل شد و در آن حکم خوردن و آشامیدن از روی فراموشی را دربارة روزه ذکر نکرد، مردی پیش رسول آمد و گفت: ای رسول‎خدا من در هنگام روزه از سر فراموشی چیزی را ‌خوردم. پیامبر فتوا داد و فرمود، روزة او صحیح می‌باشد.[[1762]](#footnote-1762) زیرا اشتباه و فراموشی قابل بخشش هستند و از فرمودة خدا استنباط می‌شود:

﴿وَلَيۡسَ عَلَيۡكُمۡ جُنَاحٞ فِيمَآ أَخۡطَأۡتُم بِهِۦ وَلَٰكِن مَّا تَعَمَّدَتۡ قُلُوبُكُمۡۚ﴾[الأحزاب:5].

«و در کار ناشایسته‌ای که به خطا کنید بر شما گناهی نست لیکن آن کار زشتی که به عمد و با ارادة قلبی می‌کنید».

آیا گفته می‌شود که این حدیث مخالف قرآن می‌باشد زیرا خوردن از روی فراموشی روزه را باطل نمی‌کند؟ یا گفته می‌شود که نبی این حکم را از آیة دیگری که متعلق به روزه نمی‌باشد استنباط کرد؟

در اینجا می‌خواهیم از این منکران سنت نبوی بپرسیم: وقتی که برای شما جایز است که هر آنچه را می‌خواهید از قرآن استنباط کنید و چنانکه می‌فهمید، تفسیر کنید در حالی که شما از زمان و مکانی که قرآن در آن نازل شد، دور هستید و شما عجمی هستید که زبان شما غیر از این زبان است، آیا این حق کسی که قرآن بر او نازل شده است و به تبین بر وجوب آن امر کرد[[1763]](#footnote-1763) و فصیحترین و بلیغترین مردم می‌باشد، نیست؟ بلکه او در بیان و استنباط آن از دیگران شایسته تر است.

تفاوت فهم انسان‌ها

بدیهی است که هیچ یک از مردم در استعداد و فهم و صفای ذهن یکسان نیستند و به این دلیل هر کسی قرآن می‌خواند ولی در فهم معانی آن اختلاف دارند و عالم چیزی از آن را می‌فهمد که جاهل نمی‌فهمد و بیان نمونه‌هائی از مسائل غیر معمول گذشت که افراد غیر عادی آن را با فهم خود از قرآن کریم استنباط نمودند و در بیان آن تناقض آشکاری را ایجاد کردند. پس وقتی عالم چیزی را می‌فهمد که جاهل نمی‌فهمد و علما هم در فهم و دانش متفاوت هستند همچنانکه پروردگار می‌فرماید:

﴿وَفَوۡقَ كُلِّ ذِي عِلۡمٍ عَلِيمٞ ٧٦﴾ [یوسف: 76].

«و فوق هر دانشمندی دانشمندتری وجود دارد».

پس کدام فهم برای قبول شایسته‌تر است، به اجماع مسلمانان در این مورد، درک رسول‎خدا مقبولتر است یا درک انکارکنندگان سنت؟!

خدا می‌فرماید:

﴿فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۚ﴾ [النساء: 59].

«و چون در چیزی کارتان به گفتگو و نزاع کشد بحکم خدا و رسول باز گردید اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید».

و باز هم خدا می‌فرماید:

﴿فَسۡ‍َٔلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلذِّكۡرِ إِن كُنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ ٤٣﴾ [النحل: 43].

«بگو بروید و از اهل ذکر اگر نمی‌دانید سؤال کنید».

در زمانهای قدیم مردی از اهل کوفه پیش امام ابوحنیفه رفت و امام حدیث برای او خواند، مرد گفت: این احادیث را برای من نخوان، سپس امام شدیدا ناراحت شد و به او گفت: اگر سنت نبود هیچ کس قرآن را نمی‌فهمید. سپس به مرد گفت: در مورد گوشت ملخ نظر ما چیست؟ و دلیل آن در قرآن کجاست؟ سپس آن مرد را خاموش کرد و بعد به امام گفت: نظر تو در این مورد چیست؟ گفت: آن از حیوانات چهارپا نیست.[[1764]](#footnote-1764)

رابطه قرآن کریم با سنت

بر طبق آنچه که گذشت، خداوند به رسول‎خدا مأموریت بیان آنچه که در قرآن کریم است را واگذار کرد و در این مورد می‌فرماید:

﴿وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلذِّكۡرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيۡهِمۡ وَلَعَلَّهُمۡ يَتَفَكَّرُونَ ٤٤﴾ [النحل: 44].

«و بر تو قرآن را که جامع و کاملترین کتاب الهی است نازل کردیم تا بر امت آنچه فرستاده شده بیان کنی، باشد که عقل و فکرشان را به کار بندند».

و باز می‌فرماید:

﴿إِنَّآ أَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ لِتَحۡكُمَ بَيۡنَ ٱلنَّاسِ بِمَآ أَرَىٰكَ ٱللَّهُۚ﴾ [النساء: 105].

«ما به سوی تو قرآن را به حق فرستادیم تا با آنچه خدا به وحی خود بر تو پدید آرد میان مردم حکم کنی».

و می‌توانیم بگوئیم که پیوند قرآن کریم با سنت مطهر پیوند روشنی است و این بیان انواع متعددی دارد و می‌توانیم آن را در سه قسمت محدود کنیم:

1. هنگامیکه سنت، مؤکد و مثبِت قرآن کریم باشد.
2. سنت، مبین قرآن کریم است و این بیان چهار نوع است:

1- تفصیل مجمل 2- مقید کردن مطلق 3- مختص کردن عموم 4– توضیح دادن مشکل

1. سنت در تأسیس احکام، بدون آنکه ذکر آن در قرآن آمده باشد، مستقل است.

اصل در این مورد این است که آیات قرآن کریم، اطاعت از رسول را بر مؤمنان واجب کرده است، اطاعت مطلق از اوامر و نواهی او و دوری از مخالفت با او. تفصیل آن در مبحث دلایل قرآنی بر حجیت سنت گذشت.[[1765]](#footnote-1765)

اولاً: تأکید سنت بر قرآن کریم

این بدان معنی است که چیزی در قرآن کریم می‌آید و همان چیز را همچنین در سنت مطهر می‌یابیم که پیوند جامع بین آن دو، همان تاکید سنت بر چیزی است که در قرآن کریم آمده است و خدا در قرآن می‌فرماید:

﴿وَكَذَٰلِكَ أَخۡذُ رَبِّكَ إِذَآ أَخَذَ ٱلۡقُرَىٰ وَهِيَ ظَٰلِمَةٌۚ إِنَّ أَخۡذَهُۥٓ أَلِيمٞ شَدِيدٌ ١٠٢﴾ [هود: 102].

«این گونه است سختگیری پروردگار هر گاه بخواهد دیار ستمکاران را ویران کند پس بدانید که انتقام و مؤاخذة خدا بسیار دردناک و شدید است».

و تقریباً همین مفهوم را در آنچه که از ابو موسی روایت شده است، می‌‌یابیم که می‌گوید، رسول‎خدا می‌فرماید: خداوند برای ظالم می‌نویسد اگر او را بگیرد رهایش نمی‌کند. سپس این آیه را ‌خواند: ﴿وَكَذَٰلِكَ أَخۡذُ رَبِّكَ إِذَآ أَخَذَ ٱلۡقُرَىٰ وَهِيَ ظَٰلِمَةٌۚ إِنَّ أَخۡذَهُۥٓ أَلِيمٞ شَدِيدٌ ١٠٢﴾ که و اینچنین أخذ پروردگار تو هنگامیکه سرزمینها را گرفت و او ظالم بود که از او درد شدیدی را اخذ کرد[[1766]](#footnote-1766) و همچنین خداوند متعال در مورد ابراهیم علیه السلام می‌فرماید: ﴿فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٞ ٨٩﴾[[1767]](#footnote-1767) و همین مفهوم را در سخن نبی دریافت می‌کنیم: ابراهیم نبی هرگز دروغ نگفت بجز سه بار.

دو بار در مورد ذات خداوند که می‌فرماید: (انی سقیم) و خدا می‌فرماید: (بل فعله کبیرهم هذا)، بلکه او بزرگ آن‌ها را انجام داد و یکی از آن اشتباهات را در شأن ساره انجام داد.[[1768]](#footnote-1768)

مثالهایی که بر تأکید سنت شریفه بر قرآن کریم، آمده است، زیاد می‌باشد مثلا در آنچه که متعلق به عبادات است مانند؛ نماز، روزه، زکات، حج و وسائل و مقدمات آن عبادات از جمله طهارت. و همچنین تأکید سنت بر قرآن کریم در آنچه که متعلق به معاملات از بیع و ربا و قرض و رهن و شرکت و وکالت و غیره. و همچنین سنت بر قرآن در آنچه که متعلق به جنایات و حدود در اسلام و آنچه که متعلق به احوال شخصی از جمله ازدواج و میراث و غیره. .. می‌باشد تأکید می‌کند و استاد محمد سعید منصور به تفصیل در کتاب (منزلة السنة من الکتاب و أثرها فی الفروع الفقهیه) آن را بیان کرده است.[[1769]](#footnote-1769)

به طور کلی این نوع از بیان نبوی که تأکید است شامل همة جوانب تشریع قرآنی است.

ثانیاً: بیان سنت همانگونه که در قرآن کریم آمده است و این بیان انواع مختلفی دارد:[[1770]](#footnote-1770)

1. **تفصیل مجمل[[1771]](#footnote-1771) (کلیات):** به معنی اینکه چیزی در قرآن کریم به صورت کلی می‌آید و ما نمی‌توانیم معنی آن را بفهمیم مگر بعد از تفصیل و شرح آن و سنت وظیفة این شرح و تفصیل را بر عهده دارد.[[1772]](#footnote-1772)

آنچه در قرآن در مورد نماز آمده است که نماز بعد از شهادتین رکن اول اسلام می‌باشد و به وسیلة آن مرز بین مؤمنان و دیگران مشخص می‌شود. پس در قرآن کریم در مورد نماز چه چیزی آمده است؟ و حدیث موجز و مختصری در مورد آن آمده است و خدا می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ كَانَتۡ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ كِتَٰبٗا مَّوۡقُوتٗا ١٠٣﴾ [النساء: 103].

«نماز به جای آرید که نماز برای اهل ایمان حکمی معین و واجب و لازم است».

و باز می‌فرماید:

﴿وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ﴾ [النور: 56].

«نماز را به پا دارید».

و یا در جای دیگر می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ هُمۡ عَلَىٰ صَلَوَٰتِهِمۡ يُحَافِظُونَ ٩﴾ [المؤمنون: 9].

«و كسانيند كه مواظب نمازهاي خود مي‌باشند (و پيوسته آن‌ها را در وقت خود اداء، و اركان و اصول و خشوع و خضوع لازم را مراعات مي‌نمايند) . ‏»

این آیات روشن می‌سازد که خداوند بلند مرتبه نماز را بر مؤمنان واجب کرد بدون اینکه اوقات آن را و فرضهای واجب آن را و همچنین تعداد رکعات آن را و چیزهای دیگر در مورد نماز را، روشن نماید.

پس سنت شریف آمد و این کلیات را شرح و تفصیل داد و نماز و هر آنچه را که متعلق به تفصیلات آن بود به مردم آموخت، و رسول‎الله می‌فرماید: نماز بخوانید همانگونه که من می‌خوانم[[1773]](#footnote-1773) و اگر سنت نبود ما چگونه می‌دانستیم نماز بخوانیم!

همانند آنچه را که در مورد نماز گفتیم، در مورد سایر عبادات از زکات و روزه و حج هم می‌گوییم و ذکر آن‌ها در قرآن کریم به صورت کلی آمده است و سنت مطهر تفصیل وشرح آن و بیان مقصود آن را بر عهده گرفت

خطیب بغدادی در کتابش (الکفایه فی علم الروایه)[[1774]](#footnote-1774) روایت می‌کند: عمران بن حصین نشسته بود و همراه او یارانش بودند، سپس مردی از میان قوم برخاست و گفت: فقط از قرآن نقل کنید و حدیث نقل نکنید (حصین) به او گفت: به من نزدیک شو بعد از اینکه او نزدیک شد گفت: آیا اگر قرآن را به تو و بقیه پیروانت واگذار کنیم می‌توانی در آن بیابی که نماز ظهر چهار رکعت است و نماز عصر هم چهار و مغرب سه رکعت که در دو تشهد خوانده می‌شود؟ آیا در آن یافته‌اید که طواف به دور خانه خدا هفت بار است و طواف در صفا و مروه وجود دارد؟ سپس گفت: ای قوم! از ما حدیث بگیرید، پس به خدا سوگند اگر این کار را نکنید، گمراه می‌شوید.

در روایتی به طریق دیگر آمده است: مردی به عمران بن حصین گفت: این احادیث که شما برای ما نقل می‌کنید، چیستند؟ قرآن را رها کرده‌اید! عمران گفت: آیا تو پیروانت این‌ها را در قرآن دیده‌اید چه کسی و کجا می‌دانست که نماز ظهر تعدادش چند رکعت می‌باشد و تعداد رکعات نماز عصر چه قدر می‌باشد و همچنین وقت آن چه هنگام می‌باشد و همچنین نماز مغرب و شناخت موقعیت آن و رمی جمرات و دست (دست دزد) از کجا قطع می‌شود؟ آیا دستش را از کف قطع کنند. یا بر روی قوزک و یا دستش را از شانه قطع کنند آنچه را نقل کردیم، از آن پیروی کنید و گرنه خدا شما را گمراه می‌کند.[[1775]](#footnote-1775)

بله اجرای ارکان اساسی اسلام – که اسلام بر آن بنا نهاده شد- نیازمند سنت مطهر است.

حال می‌توانیم بگوییم که اگر سنت نبود، امکان نداشت که مسلمانان بنیان اسلام را بر پای دارند و این امور فقط به عبادات ختم نمی‌شود بلکه شامل مقدمات و وسایل آن از احکام طهارت و آنچه به آن تعلق دارد و همچنین معاملات و جنایات و احوال شخصی و چیزهای دیگر هم، می‌شود.[[1776]](#footnote-1776)

چگونه زندگی مردم درست می‌شد اگر شرح و تفصیل آن در سنت مطهر نمی‌آمد؟!

تنها این نوع از انواع تبیین قرآن کریم توسط سنت ـ و آن شرح کلیات و مجملات می‌باشد ـ به روشنی تأکید می‌کند که قرآن کریم محتاج به سنت می‌باشد و همچنانکه به یقین ثابت شده است، اگر سنت نبود قرآن ضایع می‌شد ـ بعد از فهم آن ـ و این همان هدفی است که دشمنان ما هنگامی که در سنت شریفه شک برانگیختند، به دنبال آن بودند.

1. تقیید (محدود کردن) مطلق[[1777]](#footnote-1777): وقتی که چیزی به طور مطلق و کلی در قرآن کریم آمده باشد و سنت آن را مقید کرده باشد؛ مانند این فرمودة خدا:

﴿وَٱلسَّارِقُ وَٱلسَّارِقَةُ فَٱقۡطَعُوٓاْ أَيۡدِيَهُمَا جَزَآءَۢ بِمَا كَسَبَا نَكَٰلٗا مِّنَ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٞ ٣٨﴾ [المائدة: 38].

«دست مرد دزد و زن دزد را به کیفر عملشان ببرید این عقوبتی است که خدا بر آنان مقرر داشته و خدا دانا است».

آیه کریمه قطع دست را از جای خاصی ذکر نکرده است و آن را مشخص ننموده است، زیرا دست بر انگشتان و کف دست و مچ و بازو و قوزک اطلاق می‌گردد. ولی سنت مطهر آن را مشخص نموده است و فقط قطع مقداری از کف یک دست را مقید کرده است. چون در سنت است که دزدی را پیش نبی آوردند و دست او را از مفصل دست قطع کردند.[[1778]](#footnote-1778) پس اگر سنت نبود چگونه بر وجه صحیح اقامه دعوا می‌کردیم.

1. تخصیص(خاص کردن) عام:[[1779]](#footnote-1779) و آن لفظ عامی می‌آید که بر بسیاری منطبق است و سنت شریفه‌ای می‌آید و روشن می‌سازد که این عمومیت مقصود و مراد نیست، بلکه مراد بعضی از افراد آن است و در این مورد سنت کلی گوئی و جمعی را به خاص تبدیل می‌کند و سنت آن را تخصیص می‌دهد هنگامی که در قرآن کریم لفظ عامی نقل می‌شود مانند این سخن خداوند که می‌فرماید:

﴿يُوصِيكُمُ ٱللَّهُ فِيٓ أَوۡلَٰدِكُمۡۖ لِلذَّكَرِ مِثۡلُ حَظِّ ٱلۡأُنثَيَيۡنِۚ﴾ [النساء: 11].

«حکم خدا در حق فرزندان شما این است که پسران دو برابر دختران ارث ببرند».

و این لفظ عام است و در مورد هر پدر و مادر مورثی قابل اثبات است و همچنین در مورد هر فرزندی که وارث است پس سنت آمد و مورث را به غیر انبیا تخصیص داد و می‌فرماید: کسی از ما ارث نمی‌برد، آنچه که از ما می‌ماند صدقه است[[1780]](#footnote-1780)، و همچنین سنت، وارث را به غیر قاتل تخصیص داد و پیامبر در این مورد می‌فرماید: قاتل چیزی را از مقتول ارث نمی‌برد[[1781]](#footnote-1781)، همچنین سنت دو چیز را تخصیص داده است و پیامبر در این مورد می‌فرماید: مسلمان از کافر ارث نمی‌برد و کافر هم از مسلمان ارث نمی‌برد.[[1782]](#footnote-1782)

پس گوئی که معنی آیه بعد از تخصیص آن مشخص می‌سازد که هر وارثی از پدر و مادر ارث می‌برد بجز کسانی که وارث پیامبر هستند، زیرا انبیا ورثه‌ای ندارند. و اگر وارث قاتل باشد در این حالت ارث نمی‌برد و در صورت اختلاف دین مورث و وارث نیز ارث نمی‌برد.[[1783]](#footnote-1783)

1. **توضیح مشکل:[[1784]](#footnote-1784)** بعضی الفاظ در قرآن کریم هستند که فهم آن مشکل می‌باشد و قابل درک نمی‌باشد که سنت شریفه آن را برای ما توضیح داده است مانند آنچه در صحیح بخاری و مسلم از عائشه روایت شده است که عائشه از پیامبر نقل می‌کند که فرمود: کسی که روز قیامت بازخواست شود عذاب می‌بیند پس گفتم آیا این سخن خدا نیست:

﴿فَسَوۡفَ يُحَاسَبُ حِسَابٗا يَسِيرٗا ٨﴾ [الإنشقاق: 8].

«آنکس که بسیار حسابش را آسان کنند».

فرمود: این آن حساب نیست. همانا آن نشان دادن نقش حساب روز قیامت در عذاب است.[[1785]](#footnote-1785) پس حساب در این آیه برای عائشه مشکل بود به قول خدای تعالی: آنکس که بسیار حسابش را آسان کنند. پس هنگامی که از پیامبر شنید که فرمود: کسی که روز قیامت بازخواست شود عذاب می‌بیند پس نبی روشن کرد که مقصود از حساب در آیه کریمه نشان دادن است و همانا از نشانة حساب در روز قیامت عذاب می‌باشد.

استاد دکتر مروان شاهین می‌گوید: بدین معنا نمی‌باشد که سنت مجملات قرآن کریم را شرح می‌دهد یا مطلق آن را مقید می‌کند یا اینکه عام آن را به صورت خاص توضیح می‌دهد یا عبارتهای مشکل آن را توضیح می‌دهد، بیان می‌داریم که بدین معنا نمی‌باشد که هر عامی در قرآن کریم محتاج به توضیح آن به صورت خاص می‌باشد یا هر مطلقی محتاج تقیید و هر مجملی محتاج تفصیل باشد نه هرگز چنین نیست زیرا بسیاری از عمومات قرآن بر عموم خود باقی هستند، چرا که عموم آن‌ها مراد بوده است. و بسیاری از مطلقات قرآن بر اطلاق خود باقی هستند، چرا که اطلاق آن مراد بوده و در مورد مجمل نیز همین طور است.

همانا مقصود این است که آنچه محتاج به تبیین باشد، رسول آن را با یکی از انواع بیانات خود توضیح می‌دهد همچنانکه در قبل ذکر نمودیم.[[1786]](#footnote-1786)

انواع تبیین سنت برای قرآن کریم که سلف صالح آن را نسخ می‌نامیدند

آنچه که لازم به ذکر است این است که تفصیل مجمل و مقید کردن مطلق و تخصیص عام و توضیح مشکل و مانند آن از انواع تبیین سنت، نزد گذشتگان صالح از صحابه و تابعین و کسانی که بعد از آن‌ها آمدند و حتی امام شافعی، نسخ نامیده می‌شوند. امام ابن قیم جوزیه در این مورد می‌گوید: مقصود همه گذشتگان از ناسخ و منسوخ، رفع کلی حکم برای یک بار بود و آن اصطلاح متأخرین می‌باشد و رفع دلالت عام و مطلق و ظاهر و غیر از آن در بار دیگر می‌باشد اگر به تخصیص یا تقیید یا حمل مطلق بر مقید و تفسیر آن و تبیین آن باشد و حتی آن‌ها استثناء و شرط و صفت را برای تضمین آن و رفع دلالت ظاهر و بیان مقصود، نسخ می‌نامند.[[1787]](#footnote-1787)

امام شاطبی بر این معنی تأکید کرده است و می‌گوید: از سخن متقدمین پیداست که نسخ نزد آن‌ها در اطلاق عامتر از نسخ در کلام علمای اصول می‌با‌شد و آن‌ها بر تقیید مطلق و بر تخصیص عام به دلیل متصل یا منفصل و در بیان مبهم و مجمل، نسخ اطلاق می‌کردند، همچنان که بر رفع حکم شرعی به دلیل شرعی متأخر نسخ اطلاق کردند.[[1788]](#footnote-1788)

سپس امام شاطبی، مثالهای فراوانی را بیان کرد در اینکه گذشتگان آن‌ها را قضایای نسخ می‌نامیدند و آن در حقیقت در باب تقیید مطلق یا تخصیص عام یا بیان مجمل یا مانند آن می‌باشد.[[1789]](#footnote-1789)

وقتی که انواع تبیین سنت از قرآن کریم، نزد علمای متقدم صحابه و تابعین و بعد از آن‌ها که جلوتر از امام شافعی آمدند، نسخ نامیده شد به نظر من این امر ساده است و غالب اشکالات و همچنین نزاع بین علما در مورد نسخ بین قرآن و سنت را مخفی می‌کند زیرا کسانی که نسخ قرآن کریم توسط سنت(خواه متواتر یا آحاد) را انکار می‌کنند، مسائلی را مطرح کرده که به آن نسخ سنت از قرآن گفته می‌شود که نوعی از انواع تبیین سنت از قرآن کریم می‌باشد و عمل کردن به این بیان واجب می‌باشد. و این همان چیزی است که در این مسأله مطلوب ما می‌باشد، از این جهت که این قضیه، در اصطلاح اختلاف محسوب نمی‌شود. پس متقدمینی که تبیین قرآن توسط سنت را نسخ نامیدند و متاخرینی که نسخ سنت از قرآن را تبیین قرار دادند هر دو به سنت مطهر عمل کرده و به آن استدلال کردند و جایگاه آن را نسبت به کتاب خدا و بلکه اسلام معرفی کردند.

امام آمدی می‌گوید: همانا ما می‌بینیم که این امر جایگاه مهمی دارد که بگوییم که به طریق اولی در جواز نسخ قرآن به قرآن و نسخ سنت متواتر به سنت متواتر و نسخ آحاد به آحاد و نسخ آحاد به متواتر، اختلافی بین علمای قایل به جواز نسخ نیست.[[1790]](#footnote-1790) چرا که تمام این‌ها در واقع تاثیر زیادی ندارند مگر در مسأله‌ای که ما در صدد آن هستیم و آن انواع تبیین سنت از قرآن کریم یا نسخ کتاب به سنت می‌باشد.

انکار نسخ نزد دشمنان اسلام به این دلیل که سنت را شرح می‌دهد درحالی که آن‌ها آن را رد می‌کنند

وقتی که دانستیم که انواع بیان سنت از قرآن کریم، نزد گذشتگان صالح ما نسخ نامیده می‌شود، فهمیدیم که چرا دشمنان اسلام (از ملحدان و مبشران و مستشرقان) نسخ در شریعت اسلامی را انکار می‌کنند.[[1791]](#footnote-1791) و در این انکار از شبهات ساقط و تأویلات غیرمجاز مدد گرفتند. و به وسیلة آن در اساس دین یکتاپرستی افترا وارد کردند و به قدسی بودن قرآن کریم و سنت مطهر آسیب رساندند.[[1792]](#footnote-1792)

خلاصه سخن در مورد مسأله نسخ نزد علمای اصول چیزی است که امام شوکانی می‌گوید: نسخ بدون اختلاف در بین مسلمین، از نظر عقل جایز است، و واقعیت یافته است بجز چیزی که از ابومسلم اصفهانی روایت شده که می‌گوید:[[1793]](#footnote-1793) نسخ از نظر عقل جائز می‌باشد ولی واقعیت نیافته است. اگر این امر از قول او صحیح باشد پس دلیل بر آن است که او به این شریعت اسلامی جهل وحشتناکی دارد و عجیب‌تر از جهل او، روایت کسی است که این اختلاف در کتب شریعت را از او روایت کند، چرا که او در این هنگام بر خلاف مجتهدین رفتار کرده نه برخلاف کسی که تا این حد جاهل است.

**اما جواز:** که بجز بعضی از یهودیان و مسیحیان اختلافی را در آن روایت نکرده‌اند.[[1794]](#footnote-1794) و برای درست کردن این اختلاف بین ما و آن‌ها نیازی به دلیل نیست. و این نخستین مسأله نیست که در آن با احکام اسلام مخالفت شود تا جایی که مخالفت آن‌ها در این مسأله ذکر شود ولی این از عجایب اهل اصول می‌باشد. در تورات دیدیدم که در جایگاه خود نبود که خدای بزرگ به دلیل التماس عاجزانه آن‌ها از او، حکم را برداشت و از او در مورد برداشتن آن خواهش کردند و نسخ چیزی جز این نیست.[[1795]](#footnote-1795)

**نتیجه**: نسخ از نظر عقل جائز و از نظر شرعی واقع شده است، بدون اینکه تفاوتی در میان نسخ در کتاب و نسخ در سنت باشد و جماعتی از اصولیون اتفاق شریعتهای دیگر را بر آن ذکر کرده‌اند که در اینجا به علت طولانی شدن مطلب جای بحث از آن نیست.[[1796]](#footnote-1796)

آنچه که از ابومسلم اصفهانی روایت شده است، که نقل از او ناقص است، از یکی نقل می‌کند که می‌گوید: او به طور مطلق شنیدن نسخ را منع می‌کند و از یکی دیگر نقل می‌کند که می‌گوید: او وقوع آن را در شریعت واحدی انکار می‌کند و از زبان یکی دیگر می‌گوید: او وقوع آن را در قرآن به صورت خاص، انکار می‌کند.

شیخ زرقانی این روایت اخیر را می‌آورد و آن را ترجیح می‌دهد به این دلیل که صحیح‌تر می‌باشد و تأویلات نقل شده آن از حدود آنچه در قرآن نسخ شده است، خارج نشد. بعیدترین روایت از این مرد، روایت نخست است زیرا عاقلانه نیست که مسلمانی جدای از یک عالم بزرگ مثل ابومسلم، وقوع نسخ را به طور کلی انکار کند. مگر اینکه اختلاف در این در این امر تنها اختلاف اسمی باشد زیرا در این صورت ساده است بدین معنا که ما آن را نسخ می‌نامیم و او آن را مثلا تخصیص به زمان می‌نامد.

بعضی از محققان نیز بر این نظرند، تاج‌الدین سبکی می‌گوید:[[1797]](#footnote-1797) ابومسلم وقوع مفهومی را که ما آن را نسخ می‌نامیم، انکار نمی‌کند ولی از اینکه که آن را به این نام بنامد، خودداری می‌کند و آن را تخصیص می‌نامد.[[1798]](#footnote-1798)

اهمیت علم ناسخ و منسوخ در شریعت اسلامی

شناخت علم ناسخ و منسوخ و احاطه به آن در قرآن کریم و سنت مطهر از اولویتهایی است که واجب است هر کسی که متصدی قضاء یا فتوی یا بیان حلال و حرام است، آن را بشناسد. چون بدون شناخت ناسخ و منسوخ، استنباط احکام از دلایل آن ممکن نیست، و آنچه که انسان بدون آن بر خود یا سایرین واجب می‌کند امری است که خداوند واجب نکرده است یا فرضی است که خداوند آن را واجب کرده است.

در این مورد یحیی بن اکثم[[1799]](#footnote-1799) می‌گوید: از میان تمام علوم، علمی نیست که بر علما و متعلمان و بر همة مسلمانان واجبتر از علم ناسخ و منسوخ باشد زیرا تبعیت از ناسخ آن از لحاظ فرض، واجب است و عمل به آن از لحاظ شرعی واجب است و به منسوخ عمل نمی‌شود. پس فهمیدن آن بر هر عالمی واجب است زیرا بر خودش واجب کرده است و برای بندگان خدا امری است که خدا آن را واجب نکرده است یا فرضی است که خدا واجب کرده است.[[1800]](#footnote-1800)

گذشتگان صالح در شناخت ناسخ و منسوخ اهتمام ورزیدند و از عصر صحابه و تابعین و امامان مسلمان بعد از آن‌ها، تا این دوره توجه بسیاری به آن شده است.

از عبدالله بن حبیب سلمی[[1801]](#footnote-1801) روایت شده که می‌گوید: علی بن ابی طالب یکی از قاضیان را دید و گفت: آیا علم ناسخ و منسوخ را می‌دانی؟ گفت: نه گفت: در این صورت هلاک شدی و هلاک کردی.[[1802]](#footnote-1802)

از محمد بن سیرین نقل شده که می‌گوید: حذیفه از چیزی سؤال کرد، پس جواب داد و گفت: یک نفر سه بار فتوا داده است که آن کسی است که ناسخ و منسوخ را بداند، گفتند: و چه کسی بوده که آن را دانسته است؟ گفت، عمر یا مردی که سلطان باشد.[[1803]](#footnote-1803)

از ضحاک بن مزاحم نقل شده که می‌گوید: ابن عباس به قصه‌گوئی رسید که قصه تعریف می‌کرد، با پا لگدی به او زد سپس گفت: آیا از علم ناسخ و منسوخ چیزی می‌دانی؟ گفت: نه، گفت در این صورت هلاک شدی و هلاک کرده‌ای.[[1804]](#footnote-1804)

ائمه مسلمین در این باره خیلی بحث کرده‌اند.[[1805]](#footnote-1805) که از میان آن‌ها گفتة امام قرطبی را برمی‌گزینیم که می‌گوید: شناخت این باب ـ ناسخ و منسوخ ـ تأکید شده است و فایدة زیادی دارد که علما از شناخت آن بی‌نیاز نمی‌شوند و فقط جاهلان آن را انکار می‌کنند، چرا که نزول احکام و حلال و حرام بر آن مترتب شده است.[[1806]](#footnote-1806)

بیان منزلت سنت نبوی در قرآن کریم

قبل از اینکه از نوع سوّم از انواع بیان سنت از قرآن کریم بگوئیم و آن: «استقلالش در تشریع احکام و ذکر آن در قرآن کریم می‌باشد می‌خواهیم در اینجا منزلت سنت شریفه را در قرآن کریم روشن سازیم چون در ارتباط با این نوع سوم از بیان قرآن کریم می‌باشد.

استاد محمد سعید منصور می‌گوید: بین علمای قدیم و جدید مسلمان اختلافی نیست به غیر از بعضی از گروه‌های مغرض و منحرف - از غلوکنندگان شیعه و رافضه و مستشرقان که راه انحراف را در پیش گرفتند و بعضی از متکلمین معاصر که به زبان ما حرف می‌زنند و خود را به امت ما منتسب نمودند - در اینکه تمام کتاب و سنت وحی از جانب خدا می‌باشد و برای شناخت حلال و حرام حجت می‌باشد و دلیلی است که تمسک به آن و عمل به مقتضای آن بر مجتهد واجب است. بنابراین بین آن‌ها در اینکه کتاب قرآن از سنت متمایز است، و بر آن برتری دارد، نزاعی نیست چرا که لفظ قرآن از جانب خدا می‌باشد و تلاوت آن عبادت است و بشر عاجز است که مانند آن را بیاورد و بر خلاف سنت که منزلت و مقام آن کمتر از قرآن است.[[1807]](#footnote-1807)

دکتر عبدالغنی عبدالخالق می‌گوید: ولی این امر از لحاظ استدلال باعث برتری و تفضیل بین آن دو نمی‌شود؛ به اینکه منزلت سنت در اعتبار و احتجاج بعد از قرآن است، پس هنگام تعارض تنها به قرآن عمل می‌شود.

و همانا آن امر اینچنین است زیرا حجیت کتاب از این جهت است که وحی و از طرف خدا است و پیامبر در امور مذکور در آن دخالتی نداشتند. پس اگر کتاب معجزه نبود و تلاوتش عبادت نبود و رسالت پیامبر با معجزه ای غیر از آن ثابت می‌شد، پس قول به حجیت آن واجب بود، همچنان که این امر در کتاب‌های گذشته و سنت مطهر، از این ناحیه‌ با قرآن مساوی بوده‌اند، پس سنت نیز مانند قرآن وحی است. و اعتقاد به عدم تأخر آن از قرآن در اعتبار، واجب است. پس نزد علمای کلام محقق شد که شرط رسالت رسول نزول کتاب نبود، بلکه تنها شرط، نزول شریعت بود که آن را به امت ابلاغ کند و این معجزه به دست او آشکار شد، همچنانکه در شرح عقاید نسفیه و حواشی آن آشکار است.[[1808]](#footnote-1808)

همچنین دلالت می‏کند که: خداوند موسی را نزد فرعون فرستاد تا او را به ایمان به خدا و هدایت او و ارسال بنی اسرائیل با او، امر کند. در این هنگام هنوز تورات بر او نازل نشده بود، بلکه بعد از هلاکت فرعون و زمان خروج بنی اسرائیل از مصر نازل شد - همچنان که پیداست – بنابراین با این کار حجت بر فرعون کامل شد؛ هنگامی که موسی معجزه‌اش را بر او نمایان کرد و او مخالفت کرد در مقابل پروردگار عصیان نمود و مستحق لعنت و عذاب می‌باشد.

پس حجیت وحی تلاوت نشده، به دستور تلاوت آن بستگی ندارد، زیرا هر دوی آن‌ها از طرف خدا می‌باشند، و این معجزه ـ قرآن یا غیر از آن ـ عصمت رسول‎خدا در تبلیغ آنچه را که از طرف خدا آورده است، ثابت می‌کند.

اگر استلزام فرعی در تأخر مطلق سنت را بپذیریم، می‌گوییم: کمتر از یک سوره‌ از قرآن هست که قرآنی بودن آن با این کلام رسول‎خدا ثابت نشده باشد که می‌فرمود: این کلام خداست، همچنان که در مبحث عصمت بیان آن آمد.[[1809]](#footnote-1809) بنابراین می‌توان گفت که کتاب در اعتبار متأخر از سنت است؟

بلکه حقیقت این است که هر کدام از آن‌ها دیگری را تقویت می‌کند و در اینکه وحی از جانب خدا می‌باشد و در قدرت استدلال به آن، مساوی می‌باشند، و نزول لفظ کتاب و اعجاز آن و تعبدی بودن تلاوت آن تأثیری در آن ندارد. و یا چیزی در قرآن آمده باشد که افاده حجیت سنت کند.

از این جهت که آن دو از طرف خدا هستند: در واقع اختلاف بین آن دو امکان ندارد و محال است که کتاب و سنت هر دو قطعی الدلاله و قطعی الثبوت باشند در حالی که با اتحاد در زمان و غیره تعارض باشد تا شرط تعارض در واقع محقق شود.

اما آن دو در ظاهر تعارض دارند هنگامی که دلالت سنت یا دلالت یکی از آن‌ها ظنی باشد یا دلالت سنت قطعی باشد و اتحاد زمانی نداشته باشند: این امر جائزی است که بسیار واقع شده است. در این هنگام اعتبار آن دو بر مجتهد واجب می‌شود هر چند که دو آیه یا دو حدیث باشند: اگر آن دو با هم در یک ردیف باشند، متأخر، وقتی که تأخر آن ثابت شود، متقدم را نسخ می‌کند و یکی از آن دو را که شایسته ترجیح باشد، بر دیگری ترجیح دهد و تا جائی که امکان داشته باشد بین آن‌ها جمع بزند و در غیر این صورت تحقیق می‌کند که دلیل آن را آشکار کند، اما اگر مستقیما و بدون نظر در ادلة جمع و ترجیح و نسخ، بگوییم که یکی از آن‌ها به هدر رفته است، پس این به حال کسی که در آن وادی گام می‌نهد، صحیح نیست.

بنابراین علمای اصول و فقه و حدیث را می‌بینیم که می‌گویند: سنت عموم قرآن را تخصیص و مطلق آن را مقید می‌کند و ناسخ آن است و مجمل آن را تأویل و توضیح می‌دهد و بیان می‌کند که مقصود آن برخلاف ظاهر می‌باشد. همچنانکه این امر به نسبت کتاب برای سنت بدست آمد.

بله در بعضی از این مسائل اختلافات بسیاری هست ولی واجب است که یاد بگیریم که آن را به مدارک دیگری ارجاع دهیم مانند ظنی بودن خبر واحد و قطعی بودن قرآن. و ارجاع آن به سنت از حیث ذات آن و از این حیث که از کتاب متأخرتر است، نیست. به دلیل آنکه کسی که نسخ قرآن را با خبر واحد منع می‌کند، نسخ سنت متواتر را نیز با خبر واحد منع می‌کند و نسخ قرآن را با خبر متواتر و به عکس، مجاز می‌داند. هر چند که مدارک تأخر در اعتبار آن فقط به وسیله نسخ سنت به قرآن باشد.

و همة این‌ها بطلان آنچه را که امام شاطبی در الموافقات[[1810]](#footnote-1810) آورده است نشان می‌دهد آنجا که می‌گوید: منزلت سنت از لحاظ اعتبار بعد از کتاب می‌باشد.[[1811]](#footnote-1811)

دکتر عبدالغنی شبهه امام شاطبی و رد آن را بیان کرده است.[[1812]](#footnote-1812)

دکتر عبدالغنی از میان علمای قدیم از امام شافعی در الرسالة[[1813]](#footnote-1813) و ابن حزم در الإحکام[[1814]](#footnote-1814) و از میان علمای معاصر از دکتر سباعی تبعیت کرده است.[[1815]](#footnote-1815)

اختلاف در مسأله، لفظی است

**حقیقت این است که:** امام شاطبی در تأخر اعتبار جایگاه سنت نسبت به کتاب از مدارک دیگری که دکتر عبدالغنی عبدالخالق آن را ذکر کرده، مدد می‌گیرد، مانند: ظنی بودن خبر واحد و قطعیت قرآن. و آن است که امام شاطبی در اوّل استدلالاتش بر تأخر منزلت سنت از کتاب تعبیر کرده است و گفت: «کتاب قطعی و سنت ظنی است.[[1816]](#footnote-1816)» اگر در بقیة استدلالاتش تأمل کنیم، می‌بینیم که چیزی در آن نیست که دلالت کند بر اینکه بین کتاب و سنت از لحاظ حجیت و وجوب عمل به آن دو تفضیلی باشد به طوری که اگر تعارض ظاهری بین آن دو واقع ‌شود به کتاب عمل می‌کند نه به سنت، بدون اینکه ادله جمع و ترجیح و نسخ را در نظر داشته باشد. پس صحیح نیست که کسی از آن تبعیت کند و درست نیست که آن را به امام شاطبی نسبت دهیم. و آنچه از سخن او در مورد سنت اضافه دریافت می‌شود اینگونه می‌باشد که «اگر به منزله بیان و تبیین نباشد، اعتباری ندارد مگر بعد از آنکه در کتاب یافت نشود»[[1817]](#footnote-1817) از این سخن رد امام شاطبی از سنت اضافه صحیح از نبی دریافت نمی‌شود (و او از آن به دور است). تمام آنچه که در مورد این امر بیان شد این است که او معتقد است کل سنت، بیانی یا اضافی، داخل در تبیین نبوی قرآن کریم می‌باشد. – همچنانکه بعدا خواهد آمد- .

آنچه که در مسأله «اصول سنت در قرآن کریم»[[1818]](#footnote-1818) و مسأله «لازم نیست که اصل سنت تشریعی در کتاب باشد»[[1819]](#footnote-1819) بیان شد بر این امر دلالت می‌کند.

پس هر حدیثی که احکام بیشتری را از قرآن کریم داشته باشد از دیدگاه کسانی که معتقد به استقلال تشریعی سنت هستند، آن حدیث اصلی در قرآن کریم دارد و داخل در سنت بیانی است و در حجیت آن و وجوب عمل به آن، اختلافی نیست برخلاف کسانی که در این مساله و مساله «استقلال تشریعی سنت» کلامشان را تاویل می‌کنند و در حجیت آن نزاع دارند.

می‌بینیم که در حقیقت این امر اختلافی وجود ندارد! بلکه اگر این تعبیر صحیح باشد، ظاهر اختلاف به مدارکی بر می‌گردد که از جایگاه سنت تشریعی و حجیت آن و وجوب عمل به آن، به دور است. و این مدارک در آنچه که سلف صالح بر آن بودند، خلاصه می‌شوند؛ هنگامی که قضاوتی به آن‌ها عرضه می‌شد، ابتدا در کتاب خدا تحقیق می‌کردند، سپس اگر در کتاب خدا نبود، به سنت مطهر رجوع می‌کردند.[[1820]](#footnote-1820)

آیا در این امر چیزی هست که اصل مسأله ما را مخدوش کند و آن اینکه: قرآن و سنت در احتجاج و وجوب عمل به آن دارای منزلت واحدی هستند؟

استاد محمد سعید منصور نیز بر این عقیده است و می‌گوید: «خلاصه سخن این است که: اگر سنت(حدیث) صحیح باشد، از دیدگاه تمام مجتهدان جایگاه آن از لحاظ اعتبار و احتجاج با قرآن مساوی است.[[1821]](#footnote-1821)

دکتر علی جریشه در رد کسی که برای سنت مطهر جایگاه کمی قرار می‌دهد، آن را در حد یک یادداشت تفسیری نسبت به قانون قرار داده و می‌گوید: «سنت یادداشت تفسیری نیست، زیرا یادداشت تفسیری نمی‌تواند که به مرتبة تشریع ارتقاء یابد بلکه شامل هر نوع الزامی است و سنت همراه کتاب ارتفاء می‌یابد تا منبع اصلی برای تشریع شود.

شاید مرجع شبهه این باشد که جزء بزرگی از سنت مبین کتاب باشد... ولی تبیین سنت، تخصیص و تقیید و تأکید و سپس تفصیل و تفسیر قرآن است... تا جایی که جایز است که سنت اضافه، احکام مستقلی را ایجاد کند و در بخش تفسیر و تفصیل مانند قرآن الزام آور است و سنت به حد عدم الزام هبوط نمی‌کند آنچنانکه یک یادداشت تفسیری در قانون هبوط می‌کند.[[1822]](#footnote-1822)

آنچه که جای تأسف دارد این است که بعضی از علمای مسلمان در درک سخن امام شاطبی در مورد این مسأله و مسأله‌ی استقلال سنت در تشریع دچار سوء فهم شدند پس سنت اضافه را انکار کردند، همچنان که دشمنان سنت مطهر سخن امام شاطبی را مخفی کردند تا در حجیت سنت نبوی و استقلال آن در تشریع احکام، شک ایجاد کردند.

استقلال سنت در تشریع احکام

نقش سنت، فقط به بیان آنچه که در قرآن است، ختم نمی‌شود و یک بار بر خود قرآن تأکید می‌کند و بار دیگر مجملات آن را شرح می‌دهد و مطلق آن را مقید می‌کند و لفظ عام آن را تخصیص می‌دهد و قسمتهای مشکل آن را توضیح می‌دهد.

می‌گوییم که نقش سنت فقط به این ختم نمی‌شود ـ با وجود نقش و اهمیت آن ـ بلکه وظیفه بزرگ و عظیم دیگری دارد، و آن این است که احکامی را در جهت استقلال تاسیس می‌کند و این همان چیزی است که ما را از بیان وظیفه سوم سنت در تقسیم پیشین که بیان کردیم بی‌نیاز می‌کند.[[1823]](#footnote-1823) چرا که در سنت احکام جدید و فراوانی وجود دارد که در قرآن به طور صریح نیامده است. و علماء بر وجود آن احکام متفق هستند ولی اختلافات لفظی آن‌ها درباره نامگذاری احکامی است که سنت مطهر آن را به طور مستقل تاسیس کرده است.

جمهور علما می‌گویند: این همان استقلال در تشریع می‌باشد زیرا اثبات احکامی است که در کتاب نیامده است.

اما امام شاطبی و پیروانش با وجود اقرار به آن، می‌گویند: آن ازدیاد چیزی افزون بر قرآن نمی‌باشد بلکه شرحی است که از الهام الهی و وحی ربانی و تایید آسمانی استنباط شده است.[[1824]](#footnote-1824) به عبارت دیگر داخل یکی از انواع سنت بیانی یا تحت یکی از قواعد قرآن کریم می‌باشد.

دکتر سباعی می‌گوید: «شاید فکر کنی که اختلاف در اینجا لفظی است در حالی که هر دوی آن‌ها به وجود احکامی در سنت اعتراف می‌کنند که در قرآن نیامده است ولی یکی از آن‌ها آن را استقلال نمی‌نامد و دیگری آن را استقلال می‌نامد در حالی که نتیجه یکی است[[1825]](#footnote-1825) و آن حجیت آن احکام اضافه و وجوب عمل به آن‌ها است.

اختلاف یک گروه لفظی و اختلاف گروه دیگر حقیقی است

امام شاطبی شش منبع برای مخالفین در بیان اینکه تمام آنچه در سنت نقل شده است مبین کتاب می‌باشد، ذکر کرده است و امام شاطبی پنج تا از آن‌ها را تأیید کرد و اختلاف بین این دو دسته لفظی می‌باشد و نمی‌توان بر اساس آن عمل کرد.[[1826]](#footnote-1826)

اما کسانی که اختلاف حقیقی در مورد این مسأله را برانگیختند پیروان منبع ششم هستند که در مورد آن می‌گویند: «و از آن ـ یعنی همه سنت تبیین کتاب می‌باشد ـ نظر به شرح احادیث در تفاصیل قرآن می‌باشد هرچند که در سنت بیان زائد باشد. ولی پیروان این مأخذ می‌خواهند همة معنی سنت که به آن اشاره شده است بیابند ـ از حیث وضع زبان نه از جهت دیگر ـ یا نصی از قرآن بر آن داشته باشند.[[1827]](#footnote-1827)

پس این همان مأخذی است که اگر کامل شود باعث می‌شود که آنچه را که جمع بر آن اتفاق کرده‌اند باطل ‌شود از وجود سنتی که در کتاب نصی بر آن نیامده است و به مجتهد امکان می‌دهد که بر حسب وضع زبان و معانی حقیقی و مجازی، از آن استفاده کند ولی این امر تکمیل نمی‌شود و تطبیق آن بر همة آنچه که در سنت نقل شده است، ممکن نمی‌باشد و تلاش برای تطبیق آن، تلاشی ناکام است.[[1828]](#footnote-1828)

امام شاطبی خودش بعد از اینکه در عمق ادلة این مأخذ، اندیشید، به آن اعتراف کرد در حالی که هدف رسیدن به اعتراف به بطلان این مأخذ و انحراف پیروان آن بود و در تعلیقی بر این مأخذ می‌گوید: «ولی مقصود قرآن از متن و اشاره عربی که عرب آن دوران به کار بردند، این نیست و نخسیتین شاهد و گواه این امر نماز و حج و زکات و حیض و نفاس و لقطه و قراض و مساقات و دیات و قسامات و مانند این امور است که غیر قابل شمارشند.

پس کسی که از این (یعنی مأخذ ششم) پیروی می‌کند به آنچه که ادعا می‌کند، وفا نمی‌کند، مگر اینکه آن مآخذ تکلفی داشته باشند که کلام عرب آن‌ها را قبول نکند و سلف صالح و علمایی که در علم راسخ هستند، موافق چنین چیزی نیستند و بعضی از مردم خواستند این باب[[1829]](#footnote-1829) را که شاطبی آن را یادآوری کرده است بگشایند اما جز با آن تکلف و دشواری که اشاره شد و مراجعه به منبع اوّل در بسیاری از جاهایی که نصی برای آن نیامده و اشاره‌ای به ویژگیهای آنچه که در سنت آمده است، نتوانستند این کار را انجام دهند بنابراین، این امر به هدفش محدود می‌شود.[[1830]](#footnote-1830)

پس این سخن صحیح نیست و از حقیقت به دور می‌باشد.

امام شاطبی و سؤ فهم علمای مسلمان نسبت به او و کسانی که مخفیانه از دشمنان سنت تبعیت می‌کنند تا در حجیت سنت و استقلال آن در تشریع احکام شک بیاندازند

بر طبق آنچه که گذشت دانستیم که امام شاطبی هنگامی که معتقد به تأخر منزلت سنت از قرآن کریم بود به مدارکی استدلال می‌کرد که از منزلت سنت تشریعی و حجیت آن و وجوب عمل به آن به دور است. پس اختلاف بین او و اکثر علما، همچنان که ذکر شد، اختلافی لفظی می‌باشد.

همچنین دانستیم که او در مسأله استقلال سنت در تشریع، به وجود احکامی که سنت به واسطة آن مستقل شده است، اقرار کرده در حالی که او آن را استقلال ننامید و آن را بیان نامید. او معتقد است که وظیفه سنت تبیین به انواع شکل است که شامل تفصیل مجمل و تقیید مطلق و تخصیص عام و توضیح مشکل می‌باشد و آنچه که به صورت اضافه در سنت آمده است، از نظر او نوعی از انواع بیان می‌باشد و تحت قاعده‌ای از قواعد قرآن کریم وارد شده است.

در هر حال این بیان حجت می‌باشد و عمل به آن واجب است. و اختلاف بین او و بین اکثر علما، در مورد این مسأله هم، از اینجا پیش آمد و اختلاف لفظی است و عمل به آن را ایجاب نمی‌کند.[[1831]](#footnote-1831)

خداوندا تو شاهدی که فقط پیروان منبع ششم یعنی کسانی که نقل سنت را به آنچه که در کتاب نیامده بود، انکار کردند، پس اختلاف بین آن‌ها و همة علما، اختلافی حقیقی می‌باشد و ‌دانستیم که امام شاطبی در این مورد از آن‌ها تبعیت نکرد.

بعضی از علمای مسلمان در مورد این دو مسأله (تأخر منزلت سنت در اعتبار از قرآن) و (استقلال سنت در تشریع) امام شاطبی، دچار کج فهمی شدند که عنوان (اصول سنت در قرآن کریم)[[1832]](#footnote-1832) را به آن دادند. که در عنوان (کیفیت رجوع سنت به کتاب)[[1833]](#footnote-1833) به تفصیل شرح داده شد تا جایی که اینگونه فهمیدند که امام شاطبی فقط به سنت به عنوان تبیین و تفسیر ایمان دارد، اما به عنوان منبع مستقل به آن ایمان ندارد به طوری که اینگونه پنداشتند که او معتقد است که سنت در تشریع احکام اضافه، مستقل نمی‌باشد، پس نقش و وظیفه رسول فقط ابلاغ و بیان بوده است.

از جمله کسانی که چنین برداشت کرد، شیخ محمد عبدالعزیز خولی بود که در کتابش به نام مفتاح السنه بعد از اینکه به سخن شاطبی استناد می‌کند که سنت در معنا به کتاب مراجعه می‌کند تا مجمل آن را شرح دهد و مشکل آن را روشن سازد و مختصر آن را مبسوط سازد، سپس بیان شاطبی را در کیفیت رجوع سنت به کتاب آورده است.

استاد عبدالعزیز خولی می‌گوید: آن احکامی که در سنت آمده‌اند اگر در ظاهر مخالف قرآن ‌باشند، قرآن بر آن مقدم است و این از جهت لفظ و متن، طعن وافترا به حدیث تلقی می‌شود، هر چند که سند آن صحیح باشد و حدیث فقط زمانی می‌تواند حجت باشد که سند و متن آن از طعن و افترا خالی باشد بنابراین بعضی از مسلمانان نکاح زن همزمان با خاله یا عمه‌اش را مجاز شمردند.[[1834]](#footnote-1834)

در اینجا به صورت واضح و آشکار ظاهر می‌شود که چگونه این شیخ کلام امام شاطبی را اشتباه فهمیده است تا اینکه خولی مذهبی را برای خودش در آورد که فقط به ظاهر قرآن مجید عمل می‌کرد و به عدم حجیت سنت مبین اعتقاد داشت. به دلیل اینکه او نمونه‌هایی از احکامی را که سنت مستقلا وضع کرده است، آورده است؛ مانند: تحریم جمع زن با عمه‌اش و زن با خاله‌اش و تحریم الاغ اهلی و همة درندگان وحشی و رجم متأهل. و پنداشته که دلایل آن پریشانو مضطرب است، و صحیح است که شامل این آیه باشد که می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا جَزَٰٓؤُاْ ٱلَّذِينَ يُحَارِبُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَيَسۡعَوۡنَ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَسَادًا أَن يُقَتَّلُوٓاْ أَوۡ يُصَلَّبُوٓاْ أَوۡ تُقَطَّعَ أَيۡدِيهِمۡ وَأَرۡجُلُهُم مِّنۡ خِلَٰفٍ أَوۡ يُنفَوۡاْ مِنَ ٱلۡأَرۡضِۚ﴾ [المائدة: 33].

«همانا کیفر آنان که با خدا و رسول او به جنگ برخیزند و بفساد کوشند در زمین جز این نباشد که آن‌ها را به قتل رسانند یا به صلیب بکشند و یا دست و پای آن‌ها را به صورت مخالف قطع کنند و یا آن‌ها را تبعید کنند».

بعد از اینکه این آیه را ذکر کرد، گفت: «اگر آنچه که در سنت هست مخالف ظاهر قرآن نباشد، پس اجتهادی است که رسول‎الله انجام داده است که از اصل قرآن گرفته شده است که رسول‎الله آن را می‌دانست، و ما یا به آن جهل داریم یا آن را می‌شناسیم.[[1835]](#footnote-1835)

با تامل در مورد سخن او درباره بیان نبوی که گفت: (ما یا به آن جهل داریم یا آن را می‌شناسیم) چرا که در اوّل کار و آخر آن تنها یک چیز معتبر بود و آن: ظاهر قرآن، چه سنت بیانی آن را بشناسد یا نشناسد، پس در حالت شناخت آن چیز جدیدی اضافه نشده است و در این حالت قرآن معتبر است و در حالت استقلال سنت در تشریع احکام جدید، سنت مخالف ظاهر قرآن می‌باشد، پس حجتی در آن نیست، همچنانکه ادعا کرده است!

دکتر عبدالغنی عبدالخالق می‌گوید: «ای کاش می‌دانستم وقتی که سنت مبین و مستقل نباشد، بجز سنت موکد، چه چیزی باقی می‌ماند تا حجت شود؟ و چگونه بین این سخن او و آن سخن او که گفت:[[1836]](#footnote-1836) «وظیفه‌ رسول‎خدا بیان و تبلیغ چیزی بود که از طرف پروردگارش بر او نازل می‌شد.[[1837]](#footnote-1837)

نمی‌دانم چگونه به سخن امام شاطبی استناد می‌کند که گفت: سنت مبین قرآن کریم می‌باشد و حتی سنتهایی که احکام مستقل دارند داخل در این بیان هستند و عمل کردن به آن واجب می‌باشد!!

وقتی که فهم مقصود شاطبی از سخنش درست باشد، پس چرا به آنچه که شاطبی به آن ایمان آورد، ایمان نیاورد که احکام اضافی در سنت داخل در بیان قرآن کریم و قواعد آن هستند؟![[1838]](#footnote-1838)

آن احکام که شیخ آن‌ها را انکار کرد امام شاطبی به آن ایمان داشت، همچنانکه قبلا توضیح دادیم و بعدا نیز با مثالهایی شرح خواهیم داد.

عجیبتر از تمام این‌ها این تصور و گمان او است به اینکه کسی که نکاح زن همراه با خاله یا عمه‌اش را جایز بداند -و این نظر خوارج و شیعه و رافضه می‌باشد.[[1839]](#footnote-1839)- آیا آن‌ها مسلمان هستند؟

همچنین از جمله کسانی که سخن امام شاطبی را اشتباه برداشت نموده‌اند و بد از او نقل کرده‏اند، شیخ عبدالله مُشّد است در فتوای مشهوری که از حکم کسی که استقلال سنت را در ایجاب و تحریم انکار کند، از او سؤال شد که آیا کافر به حساب می‌آید یا نه؟[[1840]](#footnote-1840)

شیخ در پاسخ با استناد به سخن امام شاطبی گفت: «سنت در اثبات واجب و تحریم مستقل نمی‌باشد، زیرا وظیفة آن فقط تخصیص عام قرآن و تقیید مطلق آن و تفسیر مجمل آن است. «و واجب است که این امر با احادیث متواتر باشد نه احادیث آحاد.»

همچنین می‌گوید: «شاطبی آنچه را که جمهور علیه او نقل کرده‌اند با این قول خدای تعالی جواب داد که می‌فرماید:

﴿أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡۖ﴾ [النساء: 59].

«فرمان خدا و رسول و فرمانداران (از طرف خدا و رسول) را اطاعت کنید».

مقصود از واجب بودن اطاعت رسول، تخصیص عام و تقیید مطلق و تفسیر مجمل می‌باشد و این با احادیث متواتر می‌باشد.[[1841]](#footnote-1841)

کاش می‌دانستم چه کسی بر این سخن جسارت کرده و می‏گوید که تبیین سنت از قرآن یا استقلال آن در اثبات واجب و حرام بایستی با سنت متواتر باشد؟

وقتی این کلام از زیادات شیخ بر سخن و گفتة امام شاطبی ‌باشد، پس دلیل این گمان و تصور کجاست؟!

وقتی که این گفتة امام شاطبی ‌باشد همچنانکه سخن شیخ در آن اوهام ایجاد کرد پس صحیح نمی‌باشد، چرا که شاطبی بارها در کتاب «الموافقات» از بیان سنت از قرآن کریم سخن گفته و این شرط را نه به صراحت و نه به اشاره ذکر نکرده است.[[1842]](#footnote-1842)

گواه صحت آنچه را که می‌گویم این است که امام شاطبی در هر جایی که از تبیین قرآن توسط سنت سخن گفته به احادیث بسیاری استناد کرده که همه آن‌ها آحاد هستند. همچنین در جاهایی که از استقلال سنت در تشریع احکامی که در قرآن نیامده است؛ از تحریم نکاح بین زن و عمه‌اش و زن و خاله‌اش و تحریم همة حیوانات درنده و گوشت خوار و الاغ اهلی و نکاح متعه و واجب کردن حد رده و رجم و حد شرب خمر و بسیاری موارد دیگر که به وسیلة سنت واجب یا حرام گردیده‌اند و سنت در همة آن‌ها آحاد است[[1843]](#footnote-1843) و تواتر را شرط نکرده است و حتی این شرط را به یکی که به حساب بیاید نسبت نداده است، پی نمی‌دانم شیخ مشّد از کجا این شرط را آورده است؟!

چگونه این امر ممکن است در حالی که امام شاطبی می‌گوید: «اخبار آحاد ستون شریعت هستند و بیشترین ادله هستند».[[1844]](#footnote-1844)

در کتابش «الإعتصام» در جواب کسی که به اخبار احاد افترا زده است و معتقد است که: اخبار آحاد افاده ظن می‏کند، می‌گوید: «به هر حال، خبر واحدی که سندش صحیح است و ناچاراً استناد آن به یک اصل در شریعت قطعی است و قبول آن واجب است و باید آن را به صورت مطلق قبول کنیم»[[1845]](#footnote-1845)

در کتاب الموافقات می‌گوید: «خبر ظنی‏ای که به یک اصل قطعی ارجاع داده شود، اجرای آن بدیهی است و تمام اخبار آحاد نیز بر همین حکم هستند چرا که تبیین کتاب هستند.»[[1846]](#footnote-1846)

اگر غیر از این نبود برای رد آنچه که شیخ مشّد به امام شاطبی نسبت داد یا بدون دلیل مشروط کرد، کفایت می‌کند.

ولی چگونه امام شاطبی در تمام جاهایی که از تبیین سنت برای قرآن صحبت کرده است، به احادیث آحادی برای اثبات واجب و حرام بودن آن، استناد می‌کند و کافی است که برای صحت آنچه که می‌گویم به مسائل آتی در کتاب الموافقات او بنگریم: «از مقاصد شرع، عدم تسویه بین مندوب و واجب، تبیین و اجمال در مباح و مکروه و مندوب، تبیین و اجمال در مکروه و حرام»[[1847]](#footnote-1847)

عجیبتر از آنچه که گذشت تضعیف حدیث مقدام بن معدیکرب توسط شیخ مشد و انتساب آن به امام شاطبی است در حالی که او از این تضعیف به دور بود.

شیخ مشّد می‌گوید: «شاطبی[[1848]](#footnote-1848) روایتی را که جمهور به آن استدلال ‌کردند، رد کرده است، حدیثی که از نبی روایت شده است: «زمانی خواهد آمد که مردی بر متکا تکیه داده و از احادیث من نقل می‌کند و سپس می‌گوید: بین ما و بین شما کتاب خدا هست، پس هر آنچه را در آن حلال یافتیم حلالش می‌کنیم و هر آنچه را در آن حرام یافتیم، حرام می‌کنیم و هر آنچه را رسول‎خدا حرام کند مانند آن است که خدا حرام کرده باشد» از جمله کسانی که این حدیث را روایت کرده است زید بن حباب می‌باشد و او خطای فراوان دارد و بنابراین شیخان (بخاری و مسلم) حتی یک حدیث را از او نقل نکرده‏اند[[1849]](#footnote-1849)»

در این مورد گفته شیخ محمد عبدالعزیز الخولی در کتاب (مفتاح السنه) آمده است.[[1850]](#footnote-1850)

در حققت این حدیث صحیح است و افترائی بر آن نیست و آن را امامانی مانند ابوداود و ترمذی، استخراج نموده‌اند و در مورد آن گفته‌اند که حسن و صحیح است و ابن حبان آن را در صحیح خود استخراج نمود و ابن حزم و علمای دیگر هم به صحت آن حکم کرده‏اند.[[1851]](#footnote-1851) زید بن حباب بجز در روایت ابن ماجه در هیچ یک از طرق قبل وجود ندارد.

حافظ بن حجر در التقریب می‌گوید: زید بن ثابت صادق است ولی در حدیث ثوری[[1852]](#footnote-1852) دچار خطا شد و روایت زید در اینجا از حدیث معاویه ابن صالح است نه حدیث سفیان ثوری.[[1853]](#footnote-1853)

در عین حال تنها زید بن حباب نیست که از معاویه بن صالح روایت کرده است، بلکه حاکم در المستدرک به دو طریق از عبدالله بن صالح از معاویه بن صالح و همچنین از طریق احمد[[1854]](#footnote-1854) در مسند از عبدالرحمن بن مهدی از معاویه بن صالح روایت کرده است.[[1855]](#footnote-1855)

آنچه را که شیخ مشّد تضعیف می‌نامد و به امام شاطبی نسبت می‌دهد این سخن امام شاطبی آن را باطل می‌گرداند: این حدیث که رسول فرمود: «زمانی خواهد آمد که مردی بر متکا تکیه داده ...» تا آخر ارتباطی به مساله ما «استقلال سنت در تشریع احکام» ندارد، چرا که این حدیث در مورد کسی است که در در فهم قرآن سنت را کنار نهاده و به نظر خودش عمل می‏کند. و این چیزی نیست که در این مساله مورد ادعای ما باشد بلکه این نظر کسانی است که از این مسیر خارج شده‏اند و سخن رسول‎خدا که می‌فرماید: «و آنچه را که رسول‎خدا حرام کرد مثل آن است که خدا آن را حرام کرده باشد»[[1856]](#footnote-1856) صحیح می‌باشد.

آیا در این حکم از امام شاطبی که به صحت حدیث اعتماد کرده است و از آنچه که رسول‎خدا حرام کرده اقتباس کرده است از احکامی که در سنت آمده است ولی در کتاب خدا نیست و از نظر حجیت و وجوب عمل به آن مانند حکم خدا است غیر از اینکه او این حکم سنت را استقلال نمی‌نامد بلکه آن را بیان نامیده است و از جمله آن چیزهایی نیست که شیخ مشد آن را در نظر نگیرد تا اینکه فتوایش را به این جمله خاتمه داد و گفت: «ایجاب و تحریم جز با دلیل یقینی و قطعی الثبوت و قطعی الدلاله، ثابت نمی‌شوند و این امر در مورد سنت جز با احادیث متواتر محقق نمی‌شود و از این جهت به علت عدم اتفاق علما بر آن، معلوم نمی‌باشد، چرا که سنت در اثبات ایجاب و تحریم مستقل نیست مگر اینکه به فلعیت در بیاید یا به قرآن کریم اضافه گردد بنابراین کسی که استقلال سنت در اثبات ایجاب و تحریم را انکار کند، منکر چیزی است که ائمه در آن اختلاف دارند و از جمله ضروریات به حساب نمی‌آید پس کافر محسوب نمی‏شود.[[1857]](#footnote-1857)

مدعیان دروغین علم و داعیان فتنه به این فتوا متمسک شده در حالی که آن‌ها در حجیت سنت مطهر شک ایجاد کردند؛ مانند احمد صبحی منصور که در کتاب‌هایش «حد الرده»[[1858]](#footnote-1858) و «لماذا القرآن»[[1859]](#footnote-1859) و سعید عشماوی در «الرباء و الفائده فی الاسلام»[[1860]](#footnote-1860) و «حقیقه الحجاب»[[1861]](#footnote-1861) و جمال البناء در کتاب «کلا الفقهاء التقلید ثم کلا لأدعیا التنویر»[[1862]](#footnote-1862) به آن استناد کردند.

از جمله کسانی که در بدفهمی سخن امام شاطبی غلو و زیاده‌روی کرد و آن را پوششی برای مسلک خود قرار داد در حالی که او در حجیت سنت شک داشت، احمد حجازی السقاء بود که می‌گوید: «علمای مسلمین بر این سخن متفق هستند که قرآن منبع قانونگذاری و تشریع می‌باشد و جدای از قرآن، در مورد سخنان نبی و افعال و تقریرات او بر قبول تمام آن به عنوان منبع شریعت – مانند قرآن - متفق نیستند. پس آن اقوال و افعال و تقریراتی که، مفسر و مبین و شارح قرآن می‌باشد و سند آن صحیح ‌می‏باشد، بر قبول آن همراه با قرآن اتفاق نظر دارند و آنچه مفسر و مبین و شارح نباشد همة آن‌ها بر آن اتفاق ندارند».[[1863]](#footnote-1863)

حقیقت این اختلاف برای ما روشن نیست و می‏دانم که این اختلاف لفظی می‌باشد و هیچ عملی مبتنی بر آن نمی‏شود. با وجود این احمد حجازی با سخن در مورد احکامی که سنت در تاسیس آن‌ها مستقل است به خطا می‌رود و می‌گوید: «این قسم از اقسام سنت، بین علما محل نزاع می‌باشد. پس یک نفر آن احادیثی را که در قرآن حکمی ندارند، تشریع می‏کنند، رد می‌کند. و نفر دیگر آن را قبول می‏کند.[[1864]](#footnote-1864)

و طبق عادت خودش اسامی علمایی را که احکام وارده در سنت را رد کرده‏اند، نام نمی‏برد.

سپس آن را تکذیب می‌کند و اختلاف را به فقها می‏سپارد و می‌گوید: (احادیثی که مستقل از قرآن به تشریع می‏پردازند مورد نظر و بحث و اقتباس و رد بین فقها می‌باشند و این همان چیزی است که مذاهب فقهی را از همدیگر متمایز می‌کند و دایرة اختلاف بین مسلمانان را وسعت می‌دهد و واجب است که علمای مسلمان سنت مفسر و موافق را قبول کنند. تا این اختلاف بین مسلمانان را کم شود).[[1865]](#footnote-1865)

و چرا آن مسلمانانی را که اختلاف دارند نام نمی‏برد؟

همین دروغ را در کتاب (دفع الشبهات عن الشیخ الغزالی) آورده است، آنجا که می‌گوید: «وقتی که یک آیه قرآن بر حکمی دلالت کند و دو نوع حدیث:

الف: حدیث موافق آیه

ب: حدیث غیر موافق

در این مورد وجود داشته باشد، در این حالت واجب است که فقیه حدیث موافق آیه را بگیرد. و حدیث غیر موافق را رها سازد هر چند که سند آن صحیح و از روایت مسلم بن حجاج باشد.[[1866]](#footnote-1866)

و او در همة این موارد که گمان کرده دروغ است به سخن امام شاطبی در الموافقات تمسک می‏جوید به این گمان که امام شاطبی به دروغ او معتقد است.[[1867]](#footnote-1867)

داعیان فتنه و مدعیان دروغین علم ایمانشان را به سنت قولی مخفی کردند و بیان مقصود و هدفشان از آن

مخفی کردن ایمان به سنت قولی به این مفهوم که احمد حجازی السقا می‌گوید، (داعیان بر درهای جهنم را رد کرد) کسانی که هم پوست ما و هم زبان ما هستند و خود را به امت اسلامی ما منتسب می‏نمایند. مانند اسماعیل منصور آنجا که می‌گوید: «سنت حقیقی تنها یک سنت است و آن سنت خداست و در اینجا سنت دیگری غیر از آن وجود ندارد و رسول تبیین نبوی از قرآن کریم داشت» «آن را بر سر و چشم می‌گذاریم، وقتی حقیتقاً ثابت شد به هر حال مخالف احکام و مدلولات قرآن کریم نیست[[1868]](#footnote-1868) پس آن رافقط به عنوان بیان قبول می‌کنیم نه به عنوان تشریع مستقل.»[[1869]](#footnote-1869)

سپس ارزش و جایگاه سنت قولی را توصیف می‌کند و می‌گوید: «سنت قولی برای نزدیکی است نه برای استدلال و برای بیان است نه برای اثبات. امری که پیروان آن و منکران آن را ـ در مقابل شرع ـ یکسان قرار می‌دهند. پس الزامی برای هر کدام از آن دو طرف نیست که نظر دیگری را قبول کند پس کسی که که از آن تبعیت می‌کند، کارش مقبول و کسی که منکر آن است نیز کارش مقبول است)[[1870]](#footnote-1870)

صالح وردانی رافضی می‌گوید: «قرآن تنها منبع در دسترسی است که به آن تمسک می‌جوییم و اختلافی در این مورد نیست و سایر منابع غیر از قرآن، بین مسلمانان اختلافی است و در رأس آن‌ها منبع سنت یا احادیث می‌باشد و از آنجا که سنت مبین قرآن است پس این تبیین باید در حدود قرآن ‌باشد و نباید از آن تجاوز کند وقتی که برای ما روشن شد که مأموریت رسول تبلیغ آن چیزهایی است که از طرف پروردگارش به او الهام شده است پس رسول مجاز نیست که احکامی را بر احکام قرآن بیافزاید و نقش و وظیفه او به تبلیغ قرآن تبیین آن برای مردم منحصر می‌شود و این نقش با وفات او پایان می‌یابد.»[[1871]](#footnote-1871)

همچنین می‌گوید: «پیامبر به صورت دائمی به تمسک به هدایت و حکم قرآن دعوت می‌کرد نه به هدایت و حکم خودش. پس وظیفه او فقط تبیین و تبلیغ بود.»[[1872]](#footnote-1872) سپس شروع به رد و انکار احکامی کرده که سنت مستقلا وضع کرده است.

مانند حرام بودن جمع نکاح زن با خاله‌اش و یا عمه‌اش و حد ارتداد و نکاح متعه و چیزهای بسیار دیگری که سنت در بنای آن‌ها مستقل بوده است.[[1873]](#footnote-1873)

به منکرین حجیت سنت و استقلال آن در تشریع احکام، آنچه را که علامه شوکانی آورده به آن‌ها می‌گوییم: «ثبوت حجیت سنت و استقلال آن در تشریع احکام ضرورتی دینی است و جز کسانی که بهره ای از اسلام ندارند، با آن مخالف هستند».[[1874]](#footnote-1874)

نمونه‌هایی از احادیثی که سنت نبوی در تشریع آن‌ها مستقل بود

امام ابن قیم جوزیه در اعلام الموقعین در ذکر احکام مستقل در ثبوت سنت، شرح و بسط داده[[1875]](#footnote-1875) و گفته است: «احکام سنت که در قرآن نیست اگر بیشتر از آن نباشد، از آن نمی‏کاهد، پس اگر برای ما جایز باشد که سننی را که افزون بر نص قرآن هستند، رد کنیم تمام احادیث رسول‎خدا بجز احادیثی که قرآن بر آن دلالت می‏کند، باطل می‏شود. و این همان خبری است که نبی خبر داد به اینکه واقع خواهد شد و چاره‌ای جز وقوع آن خبر نیست».[[1876]](#footnote-1876)

از جمله‌ مثالهایی که سنت در تشریع احکام مستقل بوده و دشمنان اسلام و سنت مطهر آن را انکار می‌کنند:

1- تحریم جمع نکاح زن با خاله‌اش یا عمه‌اش[[1877]](#footnote-1877)، تحریم الاغ اهلی[[1878]](#footnote-1878)، و همة درندگان از حیوانات و چنگال‌داران از پرندگان[[1879]](#footnote-1879)، تحریم آنچه که از طریق رضاعی و از طریق نسب حرام می‌شود،[[1880]](#footnote-1880) مسلمان بخاطر قتل کافر کشته نمی‌شود[[1881]](#footnote-1881)، حد شارب الخمر[[1882]](#footnote-1882)، حد رجم،[[1883]](#footnote-1883) نهی از ازدواج متعه[[1884]](#footnote-1884)، و چیزهای دیگر در این زمینه فراوانند که سنت مطهر در تشریع آن‌ها مستقل بوده است و به صورت متواتر آمده‌اند.[[1885]](#footnote-1885)

امام شاطبی در مورد این احکام که سنت در تأسیس آن‌ها مستقل است، چه گفته است؟

دوست دارم در اینجا سخن امام شاطبی را در مورد بعضی از احادیث قبل ذکر کنم که چگونه به تأسیس احکام زائد سنت بر آنچه در قرآن کریم است، اقرار کرد ولی مانند جمهور سنت را منبع مستقلی ندانست بلکه آن را بیان نامید و آن را تحت قواعد قرآن کریم آورد و به حجیت آن و وجوب عمل به آن اقرار کرد و کسی که به سخنش استناد می‏کند نزاعی در آن ندارد. آنچه که گذشت، تأکید می‌کند که بعضی از علمای بزرگوار ما در سخن امام شاطبی دچار سوء فهم شدند، همچنان که بعضی از دشمنان سنت مطهر، سخن او را پوششی برای ایجاد شک و تردید در سنت مطهر و جایگاه تشریعی آن قرار دادند.

امام شاطبی می‌گوید: «خدای تعالی جمع بین مادر و دخترش را و همچنین بین دو خواهر در نکاح را حرام کرد و در قرآن آمده است:

﴿وَأُحِلَّ لَكُم مَّا وَرَآءَ ذَٰلِكُمۡ﴾ [النساء: 24].

«براي شما ازدواج با زنان ديگري جز اينان (يعني جز زنان مؤمن حرام) حلال گشته است»

نهی خداوند از جمع بین زن و عمه‌اش یا خاله‌‌اش قیاسی است، زیرا مفهومی که جمع بین آنان را سرزنش می‏کند، در اینجا نیز موجود است: و در این حدیث روایت شده است که «اگر شما آن را انجام دهید رحم شما قطع می‌شود» و تعلیل در شعر قیاسی می‌باشد.[[1886]](#footnote-1886)

و همچنین در کتاب الإعتصام باب بیان معنی صراط المستقیم، راه راستی که بدعتگران از آن منحرف شدند و از راه هدایت جداست، می‌گوید:[[1887]](#footnote-1887) در حدیث آمده است که جمع نکاح زن با عمه‌اش و یا خاله‌اش درست نیست و هر آنچه که از لحاظ نسبی حرام با‌شد از لحاظ رضاعی نیز حرام است و خداوند متعال هنگامی که محرمات را ذکر کرد، از میان رضاعی فقط مادر و خواهر و از میان جمع فقط اجتماع بین دو خواهر را ذکر نکرد، و بعد از آن می‌گوید:

﴿وَأُحِلَّ لَكُم مَّا وَرَآءَ ذَٰلِكُمۡ﴾ [النساء: 24].

آیه اقتضا می‌کند که جمع نکاح زن با عمه یا خاله‌اش بجز مادر و خواهر، حلال است هر چند که رضاعی باشد. و این چیزها از باب تخصیص عموم است و در هر حال تعارضی در آن نمی‌باشد.[[1888]](#footnote-1888)

تامل کن که چگونه آن حکم زائد در سنت را، تخصیص عموم قرآن کریم نامید و استقلال ننامید همچنان که جمهور علما آن را استقلال نامیدند، پس اختلاف لفظی است.

نگاه کن که چگونه از این حکم پیروی می‌کنند ولی از کسی که به کلام او استناد می‏کنند، پیروی نمی‏کنند با این گمان که او از آن پیروی نکرده، پس همچنانکه گذشت در کلام امام و نقل آن دچار سؤ فهم شد.

این امر در مورد سایر احکام زائد در سنت مطهر مانند: حرام کردن گوشت الاغ اهلی و همة حیوانات درنده و همة پرندگان دارای چنگال، آمده است.

در مورد احکام قبل می‌گوید: خدای تعالی طیبات را حلال کرد و خبائث را حرام کرد و میان این دو اصل چیزهایی باقی ماندند که الحاقشان به هر یک از این دو ممکن است، پس رسول‎الله[[1889]](#footnote-1889) آنچه را که لازم به توضیح باشد، بیان کرد؛ از خوردن همة حیوانات درنده و پرندگان دارای چنگال نهی کرده است و از خوردن گوشت الاغ اهلی نهی کرده است و گفت آن‌ها ناپاک و حرام هستند[[1890]](#footnote-1890) و از ابن عمر در مورد جوجه تیغی پرسیده شد و او این کلام خداوند متعال را تلاوت نمود:

﴿قُل لَّآ أَجِدُ فِي مَآ أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَىٰ طَاعِمٖ يَطۡعَمُهُۥٓ إِلَّآ أَن يَكُونَ مَيۡتَةً أَوۡ دَمٗا مَّسۡفُوحًا أَوۡ لَحۡمَ خِنزِيرٖ﴾ [الأنعام: 145].

«بگو ای پیغمبر در احکامی که به من وحی شده من چیزی را که برای خورندگان طعام حرام باشد نمی‌یابم جز آن که میته (حیوان مرده) باشد یا خون ریخته یا گوشت خوک که پلید است».

پیرمردی که در کنار او بود به او گفت که از ابوهریره شنیدم که گفت: آن را نزد نبی ذکر کرد و او گفت: نوعی از چیزهای ناپاک است سپس ابن عمر گفت: اگر رسول‎خدا آن را فرموده باشد، همان طور است که او گفت، من نمی‌دانم.[[1891]](#footnote-1891)

در حدیث علی بن ابی طالب به طور مرفوع آمده است که: «مسلمان به خاطر کشتن کافر، کشته نمی‌شود.» امام شاطبی می‌گوید: و اما این سخن که «مسلمان به خاطر کافر کشته نمی‌شود» علما آن را از کتاب (قرآن) گرفته‌اند، که خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَن يَجۡعَلَ ٱللَّهُ لِلۡكَٰفِرِينَ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ سَبِيلًا ١٤١﴾ [النساء: 141].

«و خدا هیچگاه برای کافران نسبت به اهل ایمان راه تسلط باز نخواهد نمود».

ممکن است که حکم مسأله قیاسی باشد. زیرا خدای تعالی می‌فرماید:

﴿ٱلۡحُرُّ بِٱلۡحُرِّ وَٱلۡعَبۡدُ بِٱلۡعَبۡدِ﴾ [البقرة: 178].

«مرد آزاد را در مقابل مرد آزاد و بنده را به جای بنده قصاص کنید».

بردگی و عبودیت از آثار کفر می‌باشد پس بهتر است که مسلمان بخاطر کافر قصاص نشود.[[1892]](#footnote-1892)

پس نگاه کنید که چگونه از سنت اضافی تبعیت کردند مبنی بر اینکه طبق قاعده و اصطلاح او بیانی است.

با وجود این افرادی یافت می‏شوند که به دلیل مخالفت با این آیه قرآنی به این حدیث[[1893]](#footnote-1893) طعنه وارد می‏کنند:

﴿وَكَتَبۡنَا عَلَيۡهِمۡ فِيهَآ أَنَّ ٱلنَّفۡسَ بِٱلنَّفۡسِ﴾ [المائدة: 45].

«و در تورات بر بنی اسرائیل حکم کردیم که نفس را در مقابل نفس».

امام شاطبی دربارة حد رجم می‌گوید که آن‌ها می‌گویند: [[1894]](#footnote-1894)

این مخالف کتاب خداست زیرا او به رجم و تبعید حکم داد در حالی که حکم رجم و تبعید درکتاب خدا نیست، پس اگر حدیث باطل باشد این همان چیزی است که ما می‏خواستیم و اگر حقیقت داشته باشد است با زیاده رجم و تبعید که در کتاب خدا نیامده متناقض است.

امام شاطبی در رد این ادعای مخالف می‌گوید: این پیروی از متشابهات می‌باشد چون کتاب در کلام عرب و در شرع بر حکم و فرض دلالت دارد، مانند این آیه که خدا می‌فرماید:

﴿كِتَٰبَ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡۚ﴾ [النساء: 24].

«کتاب خدا بر شماست».

و باز می‌فرماید:

﴿كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلصِّيَامُ﴾ [البقرة: 183].

«روزه برای شما نوشته شد».

و باز می‌فرماید:

﴿وَقَالُواْ رَبَّنَا لِمَ كَتَبۡتَ عَلَيۡنَا ٱلۡقِتَالَ﴾ [النساء: 77].

«و گفتند ای خدا چرا بر ما حکم جنگ را فرض کردی».

معنای آن این است که میان شما به کتاب خدا قضاوت می‌شود یعنی به حکمی که خدا برای ما تشریع کرده است و لازم نیست که این حکم در قرآن وجود داشته باشد همچنان که کتاب به قرآن اطلاق می‌شود، پس تخصیص بدون دلیل کتاب به یکی از احتمالات پیروی از متشابهات است.[[1895]](#footnote-1895)

سپس امام شاطبی می‌گوید: کسی که[[1896]](#footnote-1896) گمان کند که این کلام خداوند دربارة کنیزان که می‌فرماید:

﴿فَإِذَآ أُحۡصِنَّ فَإِنۡ أَتَيۡنَ بِفَٰحِشَةٖ فَعَلَيۡهِنَّ نِصۡفُ مَا عَلَى ٱلۡمُحۡصَنَٰتِ مِنَ ٱلۡعَذَابِۚ﴾ [النساء: 25].

«چنانچه عمل زشتی از آن‌ها سر زند بر آن‌ها نصف عذاب زنان پارسای آزاد است».

با آنچه که در حدیث آمد که نبی رجم کرد و ائمه بعد از او هم رجم کردند، عاقلانه نیست. زیرا اقتضا می‌کند که رجم را تقسیم کنیم و این معقول نیست. چگونه نصف آن برای کنیزان باشد؟

این نظر از اینجا ناشی شده که آن‌ها تصور می‏کنند که محصنات همان زنان شوهردار هستند در حالی که اینگونه نیست بلکه محصنات در اینجا یعنی زنان آزاده، به دلیل اینکه خدا می‌فرماید:

﴿وَمَن لَّمۡ يَسۡتَطِعۡ مِنكُمۡ طَوۡلًا أَن يَنكِحَ ٱلۡمُحۡصَنَٰتِ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ فَمِن مَّا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُكُم مِّن فَتَيَٰتِكُمُ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتِۚ﴾ [النساء: 25].

«و هر که را وسعت و توانایی آن نباشد که زنان پارسای با ایمان گیرد پس کنیزان مؤمنه که مالک آن شوید به زنی اختیار کنید».

و مقصود در اینجا فقط زنان آزاده می‌باشد، زیرا شوهرداران نکاح نمی‌کنند.[[1897]](#footnote-1897)

اما اینکه، این احکام که سنت در تشریع آن‌ها مستقل بوده است و همة این‌ها بر این امر تأکید می‌کند که سنت صلاحیت تاسیس احکام را به صورت مستقل دارد و در این صورت مانند قرآن کریم می‌باشد و آنچه به وسیلة سنت تشریع می‌شود، مانند قرآن کریم حجت است و عمل به آن واجب می‌باشد و بنابراین علمای قدیم و جدید بر آن اجماع نمودند.

کسی که چیزی را از رسول‎خدا قبول کند مانند این است که از خدا قبول کرده باشد زیرا خداوند اطاعت از رسولش را واجب گردانید و می‌فرماید:

﴿وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمۡ عَنۡهُ فَٱنتَهُواْۚ﴾ [الحشر: 7].

«و شما آنچه رسول حق دستور دهد بگیرید و هر چه نهی کند واگذارید».

امام بزرگوار محمد بن ادریس شافعی در کتاب عالی (الرساله) به شیوة فصیح و بلیغ می‌گوید: آنچه رسول آن را وضع کرد که حکمی از طرف خدا بر آن نیست به حکم خدا سنت و قانون شریعت است. همچنان که خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِنَّكَ لَتَهۡدِيٓ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ٥٢ صِرَٰطِ ٱللَّهِ﴾ [الشوری: 52-53].

«و اینک تو خلق را هدایت خواهی کرد به راه راست یعنی به راه خدا».

گاهی رسول‎خداسنت را همزمان با کتاب خدا وضع می‏کرد و گاهی نیز آنچه را که در متن کتاب نبود، وضع می‏کرد و هر آنچه را وضع نمود به پیروی از آن ملزم هستیم[[1898]](#footnote-1898) هر کس از رسول‎خدا این حکم را قبول کند به حکم خدا مقبول است.[[1899]](#footnote-1899)

ضرر و زیان انکار سنت نبوی

بی‌حرمتی به سنت نبوی با انکار آن و ایجاد شک در حجیت آن، ابواب شری را می‌گشاید که بنیان اسلام را بی‌اعتبار می‌کند و در زیر نمونه‌هائی از این عوارض را می‌آوریم:

1. بنیان احکام شرعی و علمی و اصولی «عقاید»، و تفاضیل آن‌ها بر قرآن و سنت نبوی استوار است، پس انکار سنت نبوی عقاید را با گُسست و ابهام نابود می‌کند و به آنچه که متعلق به الهیات و نبوت و سمعیات است، آسیب می‌رساند و غیر از این‌ها به مسائل اعتقادی هم آسیب می‌رساند، پس آیا دین بر عقاید منقطع و مبهم استوار می‌شود؟
2. اصول احکام شرعی و عملی (اصول فقه اسلامی) را باطل می‌کند، زیرا این علم متصدی دلایلی است که احکام بر آن بنا شده است و علمای اصول بر این اجماع دارند که سنت نبوی منبع دوّم قانونگذاری اسلام است، بنابراین انکار سنت نبوی، فقه اسلامی را در مسیر تندباد قرار می‌دهد و بدون تکیه‌گاه می‌ماند، چرا که بر دلیل و اساس استوار نیست.
3. فروع فقه را در هم می‌شکند، زیرا غالب مسائل فقهی و وقائع بر سنت نبوی متکی هستند خواه برای تبیین و توضیح باشد؛ مانند: اوقات و اعداد و کیفیت نمازهای واجب. و خواه مستقل باشد؛ مانند: کفارة روزة رمضان و مجازات کسی که مسکرات را می‌خورد و یا مرتد می‏شود. و اساس جهاد و آداب و سلوک و فضایل اعمال و غیره. .. که ذکرش گذشت.
4. علوم قرآن کریم را از بین می‏برد چرا که بسیاری از قضایا استنادشان به سنت است، و علم تفسیر را که تکیه‌گاه آن، سنت نبوی می‌باشد، تهدید می‌کند و همچنین: با انکار سنت نبوی، امت، بدون شریعت واضح و محکم می‏ماند و اصول و فروع آن در معرض توهین و افتر قرار می‏گیرد.

انکار سنت نبوی راه شک کردن به خود قرآن را می‌گشاید و آیاتی را که بر تبعیت از رسول‎خدا و الگو قرار دادن او و راضی بودن به حکم او و ترجیح اطاعت او بر اطاعت دیگران، تشویق می‏کند را تعطیل می‌کند.[[1900]](#footnote-1900)

افترا در سنت نبی باعث نابودی عقاید و عبادات و نظام و اخلاق اسلامی می‌شود و باعث از بین رفتن وحدت می‌شود و همچنین باعث عقب ماندگی مسلمانان از چرخه تمدن می‌شود.

استاد محمد اسد می‌گوید: سنت بعد از سیزده قرن هنوز هم کلیدی برای فهم نهضت اسلامی می‌باشد. پس چرا آن را به عنوان کلیدی برای فهم انحلال معاصر خود قرار نمی‏دهیم؟ عمل به سنت رسول‎خدا، عمل کردن به حفظ کیان اسلامی و پیشرفت آن می‌باشد و رها کردن سنت منجر به انحلال اسلام می‌گردد[[1901]](#footnote-1901)، و این همان طرح و نقشه دشمنان اسلام و کینه‌جویان آن است چه کسانی که تظاهر به این امر می‌کنند و چه کسانی که عباء بهتان و تزویر را بر تن کردند.

حکم منکر سنت نبوی

امام محمد بن حسین آجری[[1902]](#footnote-1902) در کتابش «الشریعة» می‌گوید: تمام فرائض خداوند بلند مرتبه که آن را در کتابش فرض کرده است، فقط به واسطة سنت رسول‎خدا، حکم آن شناخته می‌شود و این سخن علمای مسلمین می‌باشد و کسی که غیر از این را بگوید از دین اسلام خارج می‌شود و وارد دسته کافران و ملحدان می‌شود.[[1903]](#footnote-1903)

امام بن حزم می‌گوید: اگر مردی گفت: من بجز آنچه که در قرآن کریم هست از چیز دیگری تبعیت نمی‌کنم، او به اجماع امت کافر می‌باشد و تنها دو وعده نماز بر او واجب است که بین غروب خورشید تا تاریکی شب یک وعده نماز بخواند و وعده دیگر را هنگام صبح، بخواند، زیرا آن کمترین چیزی است که نام نماز بر آن واقع می‌شود. و گویندة این یا امثال این‌ها کافر و مشرک است و خون و مال او حلال است و تنها بعضی از غلوکنندگان رافضه بر این راه رفتند که امت بر کفر آن‌ها اجتماع دارند.[[1904]](#footnote-1904)

حافظ سیوطی می‌گوید: بدانید، کسی که وجود حدیث‎ رسول‎خدا را با سخن یا عمل، انکار کند، به شرط اینکه در اصول مشهور باشد که حجت است کافر شده و از دایره اسلام خارج شده است و با یهودیان و نصارا یا با کسانی که می‌خواهند از فرقه‌های کافران باشند، محشور می‌شود.[[1905]](#footnote-1905)

1. - لماذا تأخر الامسلمون و تقدم غیرهم؟ از شکیب ارسلان، ص 12. [↑](#footnote-ref-1)
2. - حجیت در متن عربی و ترجمه این کتاب پیوسته به معنای حجت بودن، سندیت و از اصالت برخورداربودن بکار رفته است.(م) [↑](#footnote-ref-2)
3. - ضوابط الروایة عند المحدثین از استاد صدیق بشیر نصر ص 25 با تصرف، و نك: السنة فی مواجهة اعدائها از دکتر طه حبیشی ص 23 به بعد. [↑](#footnote-ref-3)
4. - ابو هلال عکسری: حسن پسر عبدالله پسر سهل پسر سعید پسر یحیی پسر مهران عسکری، لغت‏شناس، مفسر، شاعر و ادیب. از کتاب‌های اوست: لحن الخاصة، التلخیص فی اللغة، و الفروق، المحاسن فی تفسیر القرآن، متوفی پس از سال 395 ه‍. نك: به شرح حال او در طبقات المفسرین سیوطی ص 33 شماره 29، و طبقات المفسرین داودی 1/138 شماره 131، و معجم الأدباء سیوطی 3/135، و معجم المؤلفین از عمر کحالة 3/240. [↑](#footnote-ref-4)
5. - فروق فی اللغة ص 56. [↑](#footnote-ref-5)
6. - بحر المحیط زرکشی 1/284، و ارشاد الفحول شوکانی 1/155، و اصول الفقه شیخ محمد الخضری ص 54، و اصول الفقه شیخ عبدالوهاب خلاف ص 111. [↑](#footnote-ref-6)
7. - نگا: تعمیم محمود ابو ریه در بحث اضواء علی السنة ص 38. [↑](#footnote-ref-7)
8. - ضوابط الروایة عند المحدثین ص 25 و 26 با تصرف. [↑](#footnote-ref-8)
9. - گلدزيهر: شرق شناس یهودی مجارستانی، که به سوریه و فلسطین و مصر سفر کرد، و با بعضی از علمای ازهر نشست داشته است و کتاب‌هایی به آلمانی و انگلیسی و فرانسوی نوشته که بعضی از آن‌ها به عربی ترجمه شده، دکتر سباعی می‌گوید: او به دشمنی با اسلام و نوشته‌های زهرآگنیش بر ضد آن مشهور است، او از نویسندگان دائرة المعارف اسلامی است که درباره قرآن و حدیث نوشته شده و از تألیفات اوست تاریخ مذاهب التفسیر الاسلامی و العقیده و الشریعة فی الاسلام و فضائح الباطنية و غیره. .. فوت او در سال 1921 م است شرح حالش در: الاعلام زرکلی ص 1/28، و الاستشراق دکتر سباعی ص 31-32، و نظریات شرق شناسان پیرامون قرآن و تفسیر دکتر عمر ابراهیم 1/161-162 آمده است. [↑](#footnote-ref-9)
10. - العقیده و الشریعة فی الاسلام ص 49-251. [↑](#footnote-ref-10)
11. - دائرة المعارف الاسلامیة 7/330، نگا: دراسات فی الحدیث دکتر اعظمی 1/5-11، و منهجية جمع السنة و جمع الاناجیل خانم دکتر عزیة علی طه ص 62، 122 و 123. [↑](#footnote-ref-11)
12. - علی حسن عبدالقادر استاد تاریخ تشریح اسلامی، دکترای فلسفه‌اش را از آلمان گرفته، لیسانسه از دانشکده اصول دین در رشته تاریخ، رئیس سابق دانشگاه الازهر شریف است و از تألیفاتش: نگاهی کلی به تاریخ فقه اسلامی را می‌توان نام برد. [↑](#footnote-ref-12)
13. - نگاهی کلی به تاریخ فقه اسلامی ص 122-123. [↑](#footnote-ref-13)
14. - تعریف سنت به عرف و عادت درست است، اما منظور از عادت در اینجا عادت رسول است یعنی آنچه انجام داده یا اثبات کرده یا دیده و انکار نکرده، پس در این حالت جزء دین است. همچنانکه به روش عملی در زندگی یاران پیامبر گفته می‌شود نه عرف و عادت رایج دوران جاهلی چنانکه گفته گلدزیهر و کسانی که گفته او تکرار کرده‌اند این را می‌رساند. نیز نك: حجیة السنة دکتر عبدالغنی عبدالخالق ص 49/51 و یا المدخل الی سنة از استاد بزرگ دکتر عبدالمهدی عبدالقادر ص 25-26. [↑](#footnote-ref-14)
15. - احادیثی که گواه این مطالب است می‌آید، نگا: ص 44-45. [↑](#footnote-ref-15)
16. - محمود ابوریه: نویسنده مصری که در اوائل جوانی منتسب به الازهر بود، ولی در مرحله دبیرستان نتوانست حتی بعد از چند بار امتحان ادامه تحصیل دهد، پس از آن مدتی ویراستار یکی از روزنامه‌های محلی بود، و پس از آن تا بازنشستگی کارمند شهرداری بود از نوشته‌هایی که در آن به سنت و صحابه طعنه زده، اضواء علی السنة و قصة الحدیث المحمدی و شیخ المضیرة (ابو هریره) قابل ذکر هستند: نگا: سنت و جایگاه آن در قانونگذاری از دکتر سباعی ص 446. [↑](#footnote-ref-16)
17. - اضواء علی السنة ص 39. [↑](#footnote-ref-17)
18. - دکتر توفیق صدقی: دکتر محمد توفیق صدقی پزشک سازمان زندان‌های قاهره، چند مقاله در مجله المنار نوشته با عنوان اسلام تنها قرآن است متوفی سال 1920 است شیخ محمد رشید رضا شرح حال او را در مجله المنار جلد 483/21 و ما بعد آن آورده است نك: مجله المنار جلد 11/774. [↑](#footnote-ref-18)
19. - محمد شحرور، نویسنده معاصر سوری دکترای مهندس از دانشگاه ملی ایرلند در دبلن گرفته از تألیفات او: الکتاب و السنة قراءة معاصرة و الاسلام و الایمان منظومة القیم، الدولة و المجتمع می‌باشد. [↑](#footnote-ref-19)
20. - الکتاب و القرآن قراءة معاصرة ص 546-548. [↑](#footnote-ref-20)
21. - نیازی عزالدین: نویسنده معاصر سوریه، به آمریکا رفته، از نوشته‌هایش: انذار من السماء، دین السلطان، که در آن گفته است که سنت را پیشوایان و محدثین درست کرده‌اند برای تثبت حکومت پادشاه و معاویه و رهبران دینی هم تا به امروز آن را همراهی کرده‌اند. [↑](#footnote-ref-21)
22. - اخطاری از آسمان ص 40-111. [↑](#footnote-ref-22)
23. - محمد نجیب نویسنده معاصر از تألیفاتش (الصلاة) که در آن سنت مطهر را انکار نموده و گفته که نماز به مفصلی در قرآن بیان شده است و کتاب را شوری انصار القرآن توزیع و نشر کردند، نشر دائرة المعارف العلمية الاسلامية. [↑](#footnote-ref-23)
24. - احمد صبحی منصور فارغ التحصیل الازهر و دکترای تاریخ از دانشگاه که منکر حدیث شده و دانشگاه از او برائت نموده، به آمریکا رفت و با متبنی رشاد خلیفه شروع به کار کرد، و در دانشگاه آمریکایی مصر تدریس می‌‌کند و مدیر مؤسسه ابن خلدون در مقطم است. از کتاب‌هایش پیامبران در قرآن، مسلمان گناهکار، عذاب قبر و اژدهاي بی‌مو، چرا قرآن، به نام مستعار، و عبدالله خلیفه قابل ذکر است برای شناخت بهتر از او و رشاد خلیفه مراجعه شود به کتاب مسیلمة در مسجد توسان، و دفاع از سنت جزء اول از سلسله اسلام و ادامه دسیسه از استاد دکتر طه حبیش. [↑](#footnote-ref-24)
25. - حد الرده ص 40. [↑](#footnote-ref-25)
26. - قاسم احمد نویسنده‌ی مالزیایی معاصر، رهبر سابق حزب کمونیست مالزی، از کتاب‌های اوست: اعادة تقیبیم الحدیث، که در آن حجیت حدیث مطهر را انکار کرده است. [↑](#footnote-ref-26)
27. - نك: إعادة تقییم الحدیث ص 77 و 78 و آوردن این آیه به عنوان شاهد این که واژه حدیث همان قرآن است باطل و بی‌اساس است، پس (لهو الحدیث) در اینجا به معنی داستان‌ها و افسانه‌ها است، نك: تفسیر القرآن العظیم لابن کثیر 441/3. [↑](#footnote-ref-27)
28. - اعشی: میمون پسر قیس پسر جندل، که نسبتش به بکر پسر وائل از ربیعه می‌رسد، به خاطر ضعف بینایی به اعشی ملقب شده است، و به نشانه فال نیک به او کنیه ابو بصیر داده‌اند، او را «صناجة العرب» هم نامیده‌اند چون شعرش را با آواز می‌خواند، فوت او سال 7 ه‍ بود. شرح حالش در: الشعر و الشعراء لابن قتیبه 1/257، العقد الفرید لابن عبدربه 3/356، و ادباء العرب لبطرس البستانی 1/212 آمده است. [↑](#footnote-ref-28)
29. - ذو الرمة: ذو الرمة یا الرمة، ابو حارث غیلان پسر بهیس پسر مسعود پسر عدی، صاحب دیوان شعری قطور است فوت او سال 117 ه‍ بوده است شرح حالش در: اعلام زرکلی 5/319، وفیات الاعیان لابن خلکان 4/11 – شماره 523، الشعر و الشعراء لابن قتیبه 1/524 شماره 94 مذکور است. [↑](#footnote-ref-29)
30. - ثعلب: ابو العباس احمد پسر یحیی پسر یسار شیبانی با ولاء، در علم نحو و لغت پیشوای کوفیان بود. «الفصیح» ازتألیف‌های اوست. شرح حالش در الاعلام زرکلی 1/252، و بغية الوعاة سیوطی 1/396-398 شماره 787 آمده است. [↑](#footnote-ref-30)
31. - لسان العرب لابن منظور 13/224 القاموس المحیط للفیروزآبادی 4/233، المعجم الوسیط از ابراهیم انیس و یارانش 1/445-446. [↑](#footnote-ref-31)
32. - مختار الصحاح الرزای ص 317، لسان العرب 13/225، القاموس المحیط 4/239، المعجم الوسیط 1/456. [↑](#footnote-ref-32)
33. - جوهری: اسماعیل پسر حماد ترکی جوهری، با کنیه: ابا نصر الفرابی از ائمه لغت و ادب بوده است و صاحب صحاح در لغت است، فوت او سال 393 ه‍ بوده. شرح حال او در: مرآة الجنان: 2/446، و لسان المیزان لابن حجر 1/641 شماره 1273 یا شذرات الذهب لابن العماد 3/141، و وافی بالوفیات 9/111 شماره 4028، و إنباه الرواة علی أنباه النحاة للقفطی 1/194 آمده است. [↑](#footnote-ref-33)
34. - عمرو پسر عاص: صحابی بزرگوار، شرح حالش در: اصابة 3/2 شماره 5897، و الاستیعاب 3/1184 شماره 1931، اسد الغابه 4/232-235 شماره 3971، و تاریخ الصحابة ص 173 شماره 884، و مشاهیر علماء الامصار ص 71 شماره 376 آمده است. [↑](#footnote-ref-34)
35. - با روایت مسلم (شرح النووی) کتاب ایمان، باب یهدم الاسلام ما قبله و باب هجرت و حج 1/414 شماره 121، و احمد در مسندش 4/199. [↑](#footnote-ref-35)
36. - لسان العرب 13/227، و قاموس المحیط 4/239، و معجم الوسیط 1/455-156. [↑](#footnote-ref-36)
37. - لسان العرب لابن منظور 13/225. [↑](#footnote-ref-37)
38. - روایت مسلم (با شرح نووی) کتاب زکات، باب تشویق به صدقه گرچه با نصف فرما باشد 4/110، 111 شماره 1017، و روایت مسلم در کتاب علم، باب هر کس روش نیک یا بدی بر جا گذارد 8/479 شماره 1017 از حدیث جریر پسر عبدالله. [↑](#footnote-ref-38)
39. - روایت مسلم (با شرح نووی) کتاب زکات، باب تشویق به صدقه گرچه با نصف خرما باشد 4/110، 111 شماره 1017، و روایت مسلم در کتاب علم، باب هر کس روش نیک یا بدی بر جا گذارد 8/479 شماره 1017 از حدیث جریر پسر عبدالله. [↑](#footnote-ref-39)
40. - متفق علیه از حدیث ابی سعید حذری: بخاری (با شرح فتح الباری) کتاب اعتصام بالسنة، باب قول پیامبر، لتتبعن سنن من کان قبلکم 13/312 شماره 732، و مسلم (با شرح نووی) کتاب العلم، باب اتباع سنن یهودی و نصاری 8/472-2669. [↑](#footnote-ref-40)
41. - ارشاد الفحول شوکانی 1/55 او لسان العرب بن منظور 13/225، و معجم الوسیط ابراهیم انیس و یارانش 1/455. [↑](#footnote-ref-41)
42. - حجیة السنة للدکتور عبدالغنی عبدالخالق ص 46. [↑](#footnote-ref-42)
43. - الفکر المنهجی عند المحدثین ص 27. [↑](#footnote-ref-43)
44. - لسان العرب 13/225، و قاموس المحیط 4/233. [↑](#footnote-ref-44)
45. - مفاتیح الغیب للفخر الرازی 3/54. [↑](#footnote-ref-45)
46. - مالک در موطا خود کتاب سهو باب العمل فی السهو 1/100 شماره 2 آورده که ابن عبدالبر گفته است که ندیده‌ام که به اسناد یا قطع این حدیث را کسی از پیامبر روایت کرده باشد. و اين يكي از احاديث چهارگانه در موطأ است که در غیر موطأ مسند یا مرسلش یافت نمی‌شود. و معنایش علم اصول صحیح می‌باشد. [↑](#footnote-ref-46)
47. - لسان العرب 13/225، و قاموس المحیط 4/233، و معجم الوسیط 1/455. [↑](#footnote-ref-47)
48. - قاموس المحیط 4/239، و معجم الوسیط 1/456. [↑](#footnote-ref-48)
49. - طبری: محمد پسر جریر پسر زید، الطبری، ابو محمد، مؤلف تفسیر کبیر، و تاریخ الشهیر، امام مجتهدی که از کسی تقلید نکرده است، و در فنون زیادی پیشتاز بوده است از جمله: تفسیر، حدیث، فقه، تاریخ، و غیره فوت او سال 310 ه‍ است شرح حالش در: تاریخ بعد او از خطیب بغدادی 2/162 شماره 589، و وفیات الاعیان 4/191، 192 شماره 570، و طبقات المفسرین للداودی 2/110/118 شماره 468، و طبقات المفسرین للسیوطی ص 82 شماره 93، و شذرات الذهب لابن عماد 2/260، طبقات الفقهاء الشافعیين لابن کثیر 1/222 شماره 23 آمده است. [↑](#footnote-ref-49)
50. - لبید: ابو عقیل لبید پسر ربیعة العامری، پدرش بخاطر بخشش و سخاوتش، به بهار محتاجان مشهور بود و لبید هم مانند پدرش با سخاوت بزرگ شد، فوتش سال 41 ه‍ بوده است شرح حالش در: الاعلام زرکلی 6/104، و الشعر و الشعراء لابن قتیبه 1/274-285 شماره 25، و مرآة الجنان للشافعی 1/119، و ادباء العرب لبطرس البستانی 1/144-151 آمده است. [↑](#footnote-ref-50)
51. - جامع البیان فی تأویل ای القرآن 4/100. [↑](#footnote-ref-51)
52. - قرطبی: محمد پسر احمد پسر ابی بکر پسر فرح انصاری خزرجی مالکی ابو عبدالله قرطبی، او مفسری با تقوا و زاهد و دانشمندی بسیار فاضل بود. از تألیفات اوست الجامع لاحکام القرآن و شرح السماء احسنی فوت 8 سال 671 ه‍ اتفاق افتاده و شرح حالش در: طبقات المفسرین للداودی 2/69-70 شماره 434 و طبقات المفسرین للسیوطی ص 79 شماره 88، و شذرات الذهب 5/235، و دیباج المذهب لابن فرحون 406 شماره 549، و شجرة النور الزکیه محمد مخلوف ص 197 شماره 666 مذکور و مبسوط است. [↑](#footnote-ref-52)
53. - مفضل: مفضل پسر سلمه، ابو طالب، لغت‌شناس، ادیب از تألیفات او می‌توان الفاخر فیما تلحن به العامة و جماهیر القبائل را نام برد. در سال 290 ه‍ فوت کرده است. شرح حال او در تاریخ بغدادی 13/124 شماره 7109 و وفیات الاعیان لابن خلکان 4/205-206 شماره 579 در شرح حال پسرش محمد پسر فضل و بغیة الوعاة سیوطی 2/296 آمده است. [↑](#footnote-ref-53)
54. - الجامع لاحکام القرآن 4/216. [↑](#footnote-ref-54)
55. - شوکانی محمد پسر علی محمد شوکانی، فقيه مجتهد از علمای بزرگ یمن اهل صنعاء، از تألیفات اوست: شماره 2013 فتح القدیر در تفسیر و ارشاد الفحول در اصول فقه فوت او بسال 1250 ه‍ بوده است شرح حالش در: بدر الطالع شوکانی 2/214-225 شماره 482 و فتح المبین عبدالله المراغی 3/144-145 و اصول فقه تاریخه و رجاله دکتر شعبان اسماعیل، ص 530-532 و رسالة المستطرفه لکتانی ص 152 و اعلام زرکلی 190/7 معجم المؤمنین کحالة 533/11 مذکور است. [↑](#footnote-ref-55)
56. - ارشاد الفحول 1/155. [↑](#footnote-ref-56)
57. - کسائی علی پسر حمزه الکوفی معروف به کسائی، قرائت را از حمزه زیات یاد گرفته است، و قسمت بیشتر علم نحو را نزد معاذ الهراء، سپس خلیل پسر احمد در بصره آموخته است. فوتش بسال 189 ه‍ است و شرح حالش در: وفیات العیان ابن خلکان 3/295-297 شماره 233، و بغیة الوعاة سیوطی 2/162-164 مشاره 1701 و طبقات المفسرین داودی 1/404-409 شماره 349 طبقات القراء ابن جزری 1/535، و طبقات القرآء ذهبی 1/100، و لباب فی تهذیب الانساب 3/97، و فهرست لابن الندیم ص 103 یافتنی است. [↑](#footnote-ref-57)
58. - دراسات فی الحدیث النبوی 1/5، 11 با کمی تصرف. [↑](#footnote-ref-58)
59. - قاموس المحیط 1/163. [↑](#footnote-ref-59)
60. - تاج العروس زبیدی 1/613. [↑](#footnote-ref-60)
61. - زمخشری: ابو القاسم، محمود پسر عمر پسر محمد زمخشری، عالم نحوی، لغت شناس معتزلی، مفسر، ملقب به جار الله به خاطر اینکه مدت زمانی همسایه مکه بوده است، از تألیفات اوست الکشاف عن حقائق التنزیل، و الفائق فی غریب الحدیث، فوت او بسال 538 ه‍ بوده است شرح حالش را در وفیات الاعیان ابن خلکان 5/168-174 شماره 711، و بغیة الوعاة سیوطی 2/279، شماره 1977، و اشارة التعیین فی تراجم النحاة و اللغویین از عبدالباقی الیمانی، ص 345 شماره 210، و طبقات المفسرین للسیوطی، ص 48 شماره 147 و طبقات المفسرین داودی 2/314 شماره 625 می‌توان یافت. [↑](#footnote-ref-61)
62. - الکشاف زمخشری 2/243. [↑](#footnote-ref-62)
63. - ابو حیان: محمد پسر یوسف پسر علی پسر یوسف، اثیرالدین ابوحیان، غرناطی، از علماء بزرگ زبان عربی و علوم تفسیر و حدیث بود، از تألیفات او می‌توان به بحر المحیط در تفسیر و التذکرة فی العربیة، و عقد اللآلی در قراءآت اشاره نمود. فوتش به سال 745 ه‍ بوده و شرح حالش در پاورقی تذکرة الحفاظ ص 23، و طبقات الشافعیة ابن سبکی 6/31، و طبقات المفسرین داودی 2/287-291 شماره 608، و شذرات الذهب 6/145، و اعلام 7/153، و الرسالة المستطرفة ص 101 به طور مبسوط ذکر شده است. [↑](#footnote-ref-63)
64. - بحر المحیط ابو حیان 5/281 در تفسیر اول سوره یوسف. [↑](#footnote-ref-64)
65. - بحث فی علوم الحدیث از استاد بزرگوار دکتر عزت عطیه ص 10. [↑](#footnote-ref-65)
66. - تیسیر اللطیف الخبیر فی علوم حدیث البشیر النذیر ص 11. [↑](#footnote-ref-66)
67. - جابر پسر عبدالله: صحابی بزرگوار شرح حالش را در اصابة 2/45 شماره 1022، و استیعاب 1/219 شماره 290، و اسد الغابة 1/492 شماره 647، و تاریخ الصحابة ص 58 شماره 183، و مشاهیر علماء الامصار ص 17 شماره 25، و تذکرة الحفاظ 1/43 شماره 21، و طبقات الحفاظ سیوطی ص 19 شاره 21 بخوانید. [↑](#footnote-ref-67)
68. - روایت مسلم (با شرح نووی) کتاب الجمعة باب تخفیف نماز و جمعة 3/418 شماره 867. [↑](#footnote-ref-68)
69. - زید پسر ثابت صحابی گرامی شرح حالش را در: اصابة 1/561 شماره 2887 و استیعاب 3/136 شماره 845، و اسد الغابة 2/346 شماره 1824، و تذکرة الحفاظ 1/30 شماره 15، و طبقات الحفاظ سیوطی ص 17، شماره 15، و تاریخ الصحابة ص 105 شماره 469، و مشاهیر علماء الامصار ص 16 شماره 22 خواهید یافت. [↑](#footnote-ref-69)
70. - ابو داود در سنن خود در کاب علم، آن را با لفظ خود روایت کرده باب فضل نشر العلم 3/323 شماره 3660 و با لفظ مسلم هم ترمذی در سنن خود کاب علم، باب تشویق تبلیغ سمع 5/33 شماره 2656 آن آورده است و ابو عیسی در باب عبدالله بن مسعود، و معاذ بن جبل، و جبیر پسر مطعم، و ابی الدرداء و انس گفته است: حدیث پسر ثابت حدیثی حسن و نیکو است، ابو ماجه هم در مقدمه سن خود باب تبلیغ علم آن را روایت کرده است، 1/84 شماره 23. [↑](#footnote-ref-70)
71. - مغیره بن شعبة: صحابی گرامی شرح حالش در: اصابة 3/452 شماره 8174، و استیعاب 4/1445 شماره 2483، و اسد الغابة 5/238 شماره 571، و تاریخ صحابة ص 230 شماره 1237، و مشاهیر علماء الامصار شماره 269، و تجرید اسماء الصحابة 2/91 موجود است. [↑](#footnote-ref-71)
72. - مسلم (شرح نووی) در مقدمه‌اش آن را آورده است، در باب وجوب الروایة عن ثقات و ترک الکذابین و التخذیر من الکذب علی رسول الله 1/95. [↑](#footnote-ref-72)
73. - علوم الحدیث و مصطلحه با تغییراتی کم ص 9-10. [↑](#footnote-ref-73)
74. - اصول الحدیث، علومه، و مصطلحه، دکتر محمد عجاج الخطیب ص 18. [↑](#footnote-ref-74)
75. - شذرات من علوم السنة از استاد بزرگوار دکتر احمدی ابو النور 1/44، و علوم الحدیث از استاد دکتر مروان شاهین ص 16. [↑](#footnote-ref-75)
76. - نك: «الإحکام فی اصول الاحاکم» آمدی 1/127، و التقریر و التحبیر لابن امیر الحاج 2/223، و غاية الوصول شرح لب الاصول زکریا الانصاری ص 91، و مناهج العقول بدخشی 2/269، و ارشاد الفحول شوکانی 1/55، و اصول فقه خضری ص 250، 251. [↑](#footnote-ref-76)
77. - تیسیر اللطیف الخبیر فی علوم حدیث البشیر النذیر از دکتر مروان شاهین ص 13. [↑](#footnote-ref-77)
78. - عمر بن خطاب: صحابی بزرگوار شرح حالش در اصابة 3/518 شماره 5752، و استعیاب 3/1144 شماره 1878 و اسد الغابة 4/137 شماره 3830، و تذکرة الحفاظ 5/1 شماره 2، و طبقات الحفاظ ص 13 شماره 2، و تاریخ الصحابة ص 23 شماره 2، و مشاهیر علماء الامصار ص 10 شماره 3، و تجرید اسماء الصحابة 1/397 موجود است. [↑](#footnote-ref-78)
79. - عبدالرحمن بن عوف: صحابی گرامی، شرح حالش در اصابة 456/2 مشاره 5195 و استیعاب 2/844 شماره 1455، و اسد الغابة 475/3 شماره 3370 و تاریخ الصحابة ص 25 شماره 9، و مشاهیر علماء الامصار ص 14 شماره 12 آمده است. [↑](#footnote-ref-79)
80. - علی بن ابی طالب: صحابی گرامی شرح حالش در: اصابه 507/2 شماره 5704، و استعیاب 3/1089 شماره 1855، و اسد الغابة 4/87 شماره 3789 و تاریخ الصحابة ص 24 شماره 4، و مشاهیر علماء الامصار ص 11 شماره 5، و تذکرة الحفاظ 1/10 شماره 4، و طبقات الحفاظ للسیوطی ص 14 شماره 4 موجود می‌باشد. [↑](#footnote-ref-80)
81. - روایت مالک در مؤطأ کتاب الاشربة، باب الحد فی الخمر 2/642 شماره آمده است. [↑](#footnote-ref-81)
82. - اعتصام شاطبی 2/119 و نك: منزلة السنة من الکتاب از استاد محمد سعید منصور ص 81-96. [↑](#footnote-ref-82)
83. - نك: حدیث در صحیح بخاری (شرح فتح الباری) کتاب فضائل قرآن، باب جمع قرآن 8/628 شماره 4986. [↑](#footnote-ref-83)
84. - موافقات شاطبی 4/605 نك: المدخل الی السنة النبویة ص 32، 33. [↑](#footnote-ref-84)
85. - عرباض بن ساریة: صحابی گرامی شرح حالش در: اصابة 2/473 شماره 5501، و استعیاب 3/1238 شماره 2026، و اسد الغابة 4/19 شماره 3660، و تاریخ الصحابة 199 شماره 1062، و مشاهیر علماء الامصار ص 65 شماه 331 موجود است. [↑](#footnote-ref-85)
86. - ابو داود در سنن خود کتاب السنة، باب لزوم سنت 4/200 شماره 4607 و ترمذی کتاب علم، باب آنچه در مود لزوم سنت و اجتناب بدعت آمده است 5/43-44 شماره 2676، و ابن ماجه در مقدمه، باب تبعیت خلفاء راشدین راه یافته 1/15-17 شماره 42-43 و غیر آن‌ها. [↑](#footnote-ref-86)
87. - عبدالله بن عمر: صحابی بزرگوار شرح حالش در: اصابة 2/351 شماره 4856، و استعیاب 3/256 شماره 1636، و اسد الغابة 3/345 شماره 3092، و تجریر اسماء الصحابة 1/326، و تاریخ الصحابة شماره 721، و مشاهیر علما الامصار ص 71 شماره 377، و تذکرة الحفاظ 1/41 شماره 19، و طبقات الحفاظ سیوطی ص 18 شماره 19 آمده است. [↑](#footnote-ref-87)
88. - روایت از ترمذی کتاب ایمان، باب آنچه در مورد افتراق این امت آمده است 26/5 شماره 2641، و ابو عیسی گفته است این حدیث غریب و مفسر است و فقط بدین گونه روایت شده و در جای دیگر دیده نشده است، نك: اسوصل الحدیث علومه و مصطلحه دکتر محمد عجاج الخطیب با تغییرات کمی ص 21، 22. [↑](#footnote-ref-88)
89. - مالک بن انس: امام مالک بن انس، یکی از علماء اسلام، پیشوای مدینه، صاحب موطأ، فوت در سال 179 ه‍ بوده است. شرح حالش در: تذکره الحفاظ 1/207 شماره 199 و طبقات المفسرین داودی 2/294 شماره 613، و دیباج المذهب ص 56، و شذرات الذهب 1/289، و ثقات عجلی ص 417 شماره 1521، و مروج الذهب 350/3، و مشاهیر علماء الامصار ص 169 شماره 1110 موجود است. [↑](#footnote-ref-89)
90. - عمر بن عبدالعزیز: عمر پسر عبدالعزیز پسر مروان پسر حکم پسر ابی العاص اموی، امیر المؤمنین، مادرش ام عاصم دختر عاصم پسر عمر بن خطاب، فرماندار ولید در شهر مدینه، و به مانند وزیری بود برای سلیمان، و پس از او خلیفه گردید و در مدت دو سال و نیم جزء خلفاء راشدین بود، فوتش در سال 101 ه‍ بود. و شرح حالش در: تذکرة الحفاظ 1/188 شماره 104، و طبقات الحفاظ سیوطی ص 53 شماره 101، و تقریب التهذیب 1/722 شماره 4956، و الکاشف 2/65 شماره 4089 و مشاهیر علماء المصار ص 209 شماره 1411 آمده است. [↑](#footnote-ref-90)
91. - روایت خطیب در فقیه و متفقه، باب گفتار در وجوب پیروی از روش سلف در موارد اجماع‌شان یا مخالفشان و اینکه خروج از آن جایز نیست 1/435 شماره 455، و آجری در شریعت ص 48، 65، 306، و ابن عبدالرحمن در جامع بیان العلم، باب تشویق بر لزومیت سنت و بسنده کردن به سنت 2/187. [↑](#footnote-ref-91)
92. - سالم: سالم پسر عبدالله پسر عمر به خطاب قریش عدوی، ابن عمر یا ابو عبدالله، مدنی، یکي از فقهای هفتگانه، بسیار عابد و بزرگوار و محقق، در متانت و وقار مانند پدرش بود. از پدرش و ابو هریره روایت کرده است. و زهری و صالح بن کسیان از او روایت کرده‌اند – فوت سال 106 ه‍ شرح حالش در تقریب التهذیب 1/335 شماره 2182، و الکاشف 1/422 شماره 1773، و الجرح و التعدیل 3/168، و تاریخ الثقات عجلی ص 174 شماره 499، و مشاهیر علماء الامصار ص 85 شماره 438. [↑](#footnote-ref-92)
93. - عبدالله بن عمر: صحابه گرامی شرح حالش در: اصابة 2/347 شماره 4852، و استعیاب 3/340 شماره 1630، اسد الغابة 3/336 شماره 3082 و تذکرة الحفاظ 1/37 شماره 17، و تاریخ الصحابة 149 شماره 719، و مشاهیر العلماء الامصار ص 23 شماره 55 و تجرید اسماء الصحابة 1/325. [↑](#footnote-ref-93)
94. - روایت احمد در مسندش 2/95. [↑](#footnote-ref-94)
95. - درسات فی الحدیث النبوی دکتر اعظمی 1/5-11 با تغییرات، نک السنه فی مواجهه اعدائها ص 36 به بعد. [↑](#footnote-ref-95)
96. - حدیث متفق علیه از حدیث عائشه که بخاری روایت کرده (شرح فتح الباری) کتاب صلح باب اذا اصطلحوا علی جدر 5/355 شماره 2697. و مسلم (شرح نووی) کتاب قضاوت، باب نقض احکام باطل و رد محدثات امور 6/256، 257 شماره 1718. [↑](#footnote-ref-96)
97. - عبدالرحمن بن مهدی عبدالرحمن پسر مهدی پسر حسان بصری، ثقه، امین، عالم در حدیث و اسماء رجال، شافعی در حدیث به او مراجعه می‌کرد، و در مورد او فرمود: همتای در دنیا برای نمی‌یابم. فوت سال 198 ه‍ شرح حالش در: تقریب التهذیب 1/592 شماره 4032، و کاشف 1/645 شماره 3323، و الجرح و التعدیل 5/288 شماره 1382، وثقات عجلی، ص 299 شماره 985، و تذکرة الحافظ 1/329 شماره 313، و طبقات الحافظ سیوطی، ص 144 شماره 301، و طبقات الفقهاء الشافعین لابن کثیر 1/141 شماره 35. [↑](#footnote-ref-97)
98. - اوزاعی: عبدالرحمن پسر عمر پسر یحمد، ابو عمرو اوزاعی، شیخ الاسلام، عالم اهل شام، صاحب مدرسه فقه، و مذهبش در شام گسترش فراوانی داشت، و در معرب و اسپانیای فعلی پیروانی زیادی داشت حتی قرن سی و چهار هجری، سپس در برابر مذهب شافعی و مالک پنهان شد. فوت سال 158 ه‍ - شرح حالش در تذکرة الحفاظ 1/178، شماره 177، و طبقات الحفاظ سیوطی ص 85 شماره 168، وثقات عجلی ص 296 شماره 97، و مشاهیر علماء الامصار ص 211، شماره 1425، وثقات ابن حبان 7/62، و وفیات الاعیان 3/127 شماره 361، و تهذیب التهذیب 6/238 شماره 484. [↑](#footnote-ref-98)
99. - سفیان بن عیینة: سفیان پسر عیینة پسر ابی عمران، ابن محمد کوفه‏ای سپس مکه‏ای است، یکی از عالمان بزرگ اسلام است. ثقه، حافظ فقیه، امام، حجت بوده است، مگر اینکه در پیری حافظه‌اش کم شد، و گاهی جعل کرده است، با وجود این از ثقات می‌باشد، فوت سال 198 ه‍ شرح حالش در: تذکرة الحفاظ 1/262 شماره 249، و طبقات الحفاظ سیوطی ص 119 شماره 238، و طبقات المفسرین داودی 1/196 شماره 187، وثقات عجلی ص 194 شماره 577، و مشاهیر علماء الامصار ص 179 شماره 1181. [↑](#footnote-ref-99)
100. - الزرقانی علی الموطأ 1/3. [↑](#footnote-ref-100)
101. - علوم الحدیث و مصطلحه ص 6. [↑](#footnote-ref-101)
102. - الرسالة المستطرفة ص 32. [↑](#footnote-ref-102)
103. - الحدیث النبوی مصطلحه، بلاغته، کتبه ص 146. [↑](#footnote-ref-103)
104. - متفق علیه از حدیث عایشه روایت بخاری (فتح الباری) کتاب آغاز وحی، باب شماره 3، 301 شماره 3، و مسلم (شرح نووی) کتاب ایمان، باب آغاز وحی بر رسول خدا 1/474 شماره 160. [↑](#footnote-ref-104)
105. - رجوع کن حدیث ذکر شده. [↑](#footnote-ref-105)
106. - متفق علیه از حدیث ابو سفیان بن حرب (بخاری در شرح فتح الباری) کتاب آغاز وحی باب شماره 6، 1/42 شماره 7، و مسلم (شرح نووی) کتاب جهاد و سیر، باب کتاب نبی به سوی هر قل که او را به اسلام دعوت کرده است 346/6 شماره 1773. [↑](#footnote-ref-106)
107. - نک: جامع العلوم و الحکم 2/120، و مدخل الی السنة النبویة ص 33، 34. [↑](#footnote-ref-107)
108. - حدیث و محدثون دکتر ابو زهو ص 10، و نک: تیسیر اللطیف الخبیر فی علوم حدیث البشیر النذیر دکتر مروان شاهین ص 28-29. [↑](#footnote-ref-108)
109. - نقل شده از کتاب قواعد روایت نزد حدیث شناسان از استاد صدیق بشیر ص 314. [↑](#footnote-ref-109)
110. - العقیده و الشریعة فی الاسلام: گلدزيهر ص 49، و آنهای که میان آن‌ها فرق گذاشته‌اند. از استاد محمد رشید رضا، نک مجله المنار جلد 10/852-853. [↑](#footnote-ref-110)
111. - ضوابط الروایة عند المحدثین، ص 314-322 با تعبیراتی. [↑](#footnote-ref-111)
112. - العقیده و الشریعة فی الاسلام ص 49. [↑](#footnote-ref-112)
113. - دراسات فی الحدیث النبوی 1/6،5. [↑](#footnote-ref-113)
114. - اعاده تقییم الحدیث ص 78-79. [↑](#footnote-ref-114)
115. - برگرفته از منهجیة جمع السنة خانم دکتر غریة علی طه ص 62. [↑](#footnote-ref-115)
116. - اسلام عقیدة و شریعة ص 492-493. [↑](#footnote-ref-116)
117. - دراسات فی الحدیث النبوی 1/5-11. [↑](#footnote-ref-117)
118. - سنة النبویة بین اثبات الفاهمین و رفض الجاهلین ص 32 و بعد از آن با تغییراتی. [↑](#footnote-ref-118)
119. - دراسات فی الحدیث النبوی 1/7. [↑](#footnote-ref-119)
120. - ابن قیم الجوزیة: محمد پسر ابوبکر، پسر ایوب الزرعی الدمشقی، ابو عبدالله، فقیه حنبلی، عالم در اصول حدیث، نحو، نویسنده، خطیب و سخنران، تألیفات بسیاری دارد مشهورترین آن‌ها: اعلام الموقعین عن رب العالمین، و زاد المعاد فی هدی خیر العباد، و غیر اینهاست، فوت سال 751 ه‍ بوده است شرح حال وی در: البدایة و النهایة ابن کثیر 14/234، و در الکامتة ابن الحجر 3/400-403 شماره 1067، و شذرات الذهب 6/168، و طبقات المفسرین داودی 2/93-97 شماره 456، و الوافی بالوفیات‌2/270 موجود است. [↑](#footnote-ref-120)
121. - اغاثة اللهفان 2/323-324. [↑](#footnote-ref-121)
122. - حاکم در کتاب مستدرک (کتاب علم)، خطبة حجة الوداع 1/171-172 شماره 318 از حدیث ابن عباس این حدیث را روایت کرده دو در اسنادش عکرمه را آورد که بخاری او را حجت دانسته است، و ابن ابی اویس و مسلم هم آن را آورده است و بقیه روایت‌ها متفق علیه هستند، و شاهد دیگری هم از حدیث ابوهریره دارد، که در بحث گذشته ذکر گردید. و ذهبی با او موافقت دارد و می‌گوید که ریشه‌ای از این حدیث در کتاب صحیح وجود دارد. [↑](#footnote-ref-122)
123. - السنة الاسلامیة بین اثبات الفاهمین و رفض الجاهلین دکتر رئوف شلبی ص 32: 36 با تغییراتی. [↑](#footnote-ref-123)
124. - سنت در میان دوستان و دشمنان نسخه خطی، در دانشکده اصول دین قاهره شماره 748 ج 1/18 و 19 با تغییراتی اندک. [↑](#footnote-ref-124)
125. - نقل شده از کتاب سنة النبویه دکتر احمد کریمة ص 18. [↑](#footnote-ref-125)
126. - السنة النبویة المطهر قسمتی از وحی نازل شده ص 83 با تغییراتی کم. [↑](#footnote-ref-126)
127. - نك: تحقیق معنی السنة و بیان الاحاجة الیها از علامه سید سلیمان ندوی ص 12 و13، و مقایسه کنید با الاسلام علی مفترق الطریق از علامه محمد اسد ص 93. [↑](#footnote-ref-127)
128. - ضحی الاسلام. دکتر احمد امین 3/362. [↑](#footnote-ref-128)
129. - عبدالقادر بغدادی: عبدالقادر پسر طاهر پسر محمد تمیمی، استاد ابو منصور بغدادی، فقیه شافعی مذهب، عالم اصول و نحو و کلام، صاحب تألیفات بسیار سودمند، از جمله «تفسیر القرآن» و «فضائح المعتزله» و «التحصیل فی اصول الفقه» و «الفرق بین الفرق» فوت سال 429 - ه‍ شرح حالش در إنباه الرواة قفطی 2/185، و بغیة الوعاة 2/105، و وفیات الاعیان 2/372، و هدایة العارفین 5/606، و طبقات الشافعية ابن سبکی 5/136، و طبقات المفسرین داودی 1/332 شماره 294، و فوات الوفیات ابن شاکر 1/613، و البداية و النهاية ابن کثیر 12/44، و طبقات الفقهاء الشافعین ابن کثیر 1/393 شماره 17. موجود است. [↑](#footnote-ref-129)
130. - الفرق بین الفرق ص 321. [↑](#footnote-ref-130)
131. - به تفصیل در جواب شبهه روایت به معنی ص 386-395 خواهد آمد. [↑](#footnote-ref-131)
132. - نك: ج 2 ص 148. [↑](#footnote-ref-132)
133. - دکتر سباعی در کتاب خود السنة و مکانتها ص 108، قبلاً استاد تاریخ در دانشگاه آمریکایی بیروت و مسیحی، و اخیراً باز نشسته شده و در خدمت جریانات کلیسا ارتودکس قرار گرفته است. [↑](#footnote-ref-133)
134. - نك: حدیث النبوی از دکتر محمد صباغ ص 16: 18 با تغییرات. [↑](#footnote-ref-134)
135. - السنة و مکانتها فی تشریع الاسلامی از دکتر سباعی ص 108 با تغییرات کم. [↑](#footnote-ref-135)
136. - اعلام الموقعین عن رب العالمین 4/375-376. [↑](#footnote-ref-136)
137. - الحدیث و المحدثون ص 210-211. نک: السنة فی مواجهة اعدائها از دکتر طه حبیشی مبحث (انکار سنت تجاوز به روش‌های علمی است) ص 161. [↑](#footnote-ref-137)
138. - روایت احمد در مسندش 3/104 از حدیث انس بن مالک. [↑](#footnote-ref-138)
139. - سیبویه: ابو بشر، عمرو پسر عثمان پسر قنبر حارثی با ولایت [آزادی] با لقب سیبویه، پیشوای نحویان، از زیباترین کتاب‌هایش «الکتاب»، فوت سال 180 ه‍. شرح حالش در: اشارة التعیین، یمانی ص 242 شماره 148، و بدایة و نهایة ابن کثیر 1/167، و اعلام‌ 5/252، و بغیة الوعاة 2/293، و شذرات الذهب 1/252، و طبقات النحویین و اللغویین، ص 66. [↑](#footnote-ref-139)
140. - فراء: ابو زکریا یحیی پسر زیاد پسر عبدالله دیلمی معروف به فراء، از عالمان بزرگ کوفه در لغت نحو و ادب، از تألیفات «معانی القرآن» و «غریب الحدیث» فوت سال 207 ه‍ شرح حالش در: تهذیب التهذیب 11/212 شماره 353، و مرآة الجنان یافعی 2/38، و وفیات الاعیان 6/176شماره 798، و طبقات المفسرین داودی 2/367 شماره 681. [↑](#footnote-ref-140)
141. - نک: لسان العرب ابن منظور 10/712، و تاج العروس زبیدی 10/235، و مختار الصحاح رازی ص 418. [↑](#footnote-ref-141)
142. - روایت بخاری در (شرح فتح الباری) کتاب الشروط، باب شرط گذاری در مزارعه (اگر خواستی پیدا کنی) 5/385 شماره 2730. [↑](#footnote-ref-142)
143. - روایت احمد در مسندش 1/22، 44 از حدیث عمر بن خطاب. [↑](#footnote-ref-143)
144. - ابو قلابه: عبدالله پسر زید، جزء زاهدان و عابدان تابعی می‌باشد، از کسانی است که از ترس مسئولیت قضاوت از بصره فرار کرده است، ثقه، بزرگوار، بسیار سفر می‌کرد، در سوریه کنونی فوت کرده است سال 104 ه‍ و گفته بعد از 104. شرح حالش در: تقریب التهذیب 1/494 شماره 3344، و الکشاف 1/554 شماره 2734، و ثقات ابن حبان 5/2، و مشاهیر علماء الامصار ص 114 شماره 649، وثقات عجلی ص 257 شماره 813. [↑](#footnote-ref-144)
145. - روایت دارمی در مقدمه سنن خود، باب اهل الاهواء و البدع و الخصومة 1/120 شماره 391. [↑](#footnote-ref-145)
146. - روایت مسلم (با شرح نووی) کتاب امارة، باب وجوب وفا به بیعت خلیفه اول. پس اول 6/473 شماره 1844 از حدیث عبدالله بن عمرو. [↑](#footnote-ref-146)
147. - تخریجش گذشت ص 53. [↑](#footnote-ref-147)
148. - تخریجش گذشت در ص 44. [↑](#footnote-ref-148)
149. - عائشه شرح حالش در: اصابة 8/16 شماره 11461، و استعیاب 4/1881 شماره 3476، و اسد الغابة 7/186 شماره 7093، و تاریخ الاصحابة ص 201 شماره 1072، و تذکرة الحفاظ 1/27 شماره 13. [↑](#footnote-ref-149)
150. - بیهقی در شعب ایمان 5/449، 450 آورده است، و ابو نعیم در حلية الاولیاء 4/138، و طبرانی در الصغیر1/303، از حدیث ابوهریره، و هیثمی در مجموع الزوائد 7/22-23 می‌گوید، اسناد طبرانی در الصغیر جدید، ابن جوزی در العلل المشاهیر کتاب سنت و ذم بدعت آورده است، باب در تفسیر آیه قرآن ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ فَرَّقُواْ دِينَهُمۡ وَكَانُواْ شِيَعٗا لَّسۡتَ مِنۡهُمۡ فِي شَيۡءٍۚ﴾ 1/144، شماره 209، و نک: تفسیر قرآن عظیم ابن کثیر 2/196. [↑](#footnote-ref-150)
151. - بخاری در (شرح فتح الباری) کتاب تفسیر، باب آیات محکمات 8/57 شماره 4547، و مسلم (شرح نووی) کتاب علم باب نهی از اتباع متشابه قرآن و هشدار به پیروانشان 8/469 شماره 2665. [↑](#footnote-ref-151)
152. - ابو امامه باهلی: صدی پسر عجلان پسر وهب، صحابی بزرگوار. شرح حالش در: اصابة 2/182 شماره 4079، و استیعاب 2/1237 شماره 1242، و اسد الغابة 3/15 شماره 2497، و تاریخ الصحابة ص 137 شماره 2675، و مشاهیر علمایی الامصار ص 65 شماره 327، و تجرید اسماء الصحابة 1/264. [↑](#footnote-ref-152)
153. - روایت احمد در مسندش 5/262. [↑](#footnote-ref-153)
154. - ابن کثیر اسماعیل پسر عمر پسر کثیر حافظ عماد الدین، ابو الفداء، قریشی بصری، دمشقی شافعی، عالم، حافظ، فقیه، و مفسر و منتقد، مورخ بزرگ، از تألیفات او: تفسیر قرآن عظیم، و البدایة و النهایة فوت سال 774 ه‍. شرح حالش در: الکامنة ابن حجر 1/373 شماره 944، و طبقات المفسرین داودی 1/111 شماره 103، و شذرات الذهب ابن عماد 6/231، و البدر الطالع شوکانی 1/153 شماره 95. و پاورقی تذکرة الحفاظ ص 57، و طبقات الحفاظ سیوطی ص 533 شماره 1159. [↑](#footnote-ref-154)
155. - ابو سعید خدری: سعد پسر مالک صحابی بزرگوار. شرح حالش در: اصابة 2/53، شماره 3204، و استعیاب 2/1671، شماره 958، و اسد الغابة 2/451 شماره 2036، و تاریخ الصحابة ص 113 شماره 513، و مشاهیر علماء الامصارص 17 شماره 26، و تجر أسماء الصحابة 2/172، و تذکرة الحفاظ 1/44 شماره 22. [↑](#footnote-ref-155)
156. - خالد: خالد پسر ولید صحابی گرامی. شرح حالش در: اصابة 1/413 شماره 2206، و استیعاب 2/603 شماره 621، و اسد الغابة 2/140 شماره 1399، و تاریخ الصحابة 85 شماره 349، و مشاهیر علماء الامصار ص 39 / شماره 157. [↑](#footnote-ref-156)
157. - روایت بخاری در (شرح الباری) کتاب مناقب، باب علامات نبوت در اسلام ج 6 ص 714 شماره 3610، و روایت مسلم در (شرح نووی) کتاب زکات، باب ذکر خوارج و صفات آنان 4/171، 172 شماره 10664. [↑](#footnote-ref-157)
158. - روایت حدیث قبلاً ذکر شده است ص 44، تفسیر القرآن العظیم ابن کثیر 346/1 با تغییرات. [↑](#footnote-ref-158)
159. - روایت ابن عبدالبر در جامع بیان العلم 2/135، و خطیب در الفقیه و المتفقه 1/454 شماره 479. [↑](#footnote-ref-159)
160. - سنت و جایگاه آن در تشریع اسلامی دکتر سباعی ص 133 با تغییراتی، و نک: الضوء اللامع المبین عن مناهج المحدثین دکتر احمد محترم 1/189. [↑](#footnote-ref-160)
161. - مورد روایت ذکر گردید ص 34. [↑](#footnote-ref-161)
162. - کشف شبهات از شیخ غزالی – دکتر احمد حجازی السقا ص 63، 77، 94. [↑](#footnote-ref-162)
163. - «فرقه‌‌های معاصر منسوب به اسلام و موضع اسلام در مقابل آن‌ها» از دکتر غالب عواجی 1/22-26، و نک: الموافقات شاطبی فصل (تعریف الفرق الزائغة) 4/539 و بعد از آن و فصل (گمراهی این گروه‌ها از ملت اسلامی خارجشان نمی‌کند) 4/550 و بعد از آن، و اعتصام باب مأخذ اهل بدعت را استدلال 1/178 و بعد از آن، و حکم هذه الفرق 2/462 و بعد از آن. [↑](#footnote-ref-163)
164. - قاموس المحیط 183/1، 184، و تاج العروس 2/30، نک: فتح الباری 12/296 شماره 6930-6932. [↑](#footnote-ref-164)
165. - هدی الساری ابن حجر ص 483. [↑](#footnote-ref-165)
166. - فتح الباری 12/296 شماره 6930-6932. [↑](#footnote-ref-166)
167. - الملل و النحل 1/114، و الفصل فی الملل و النحل 4/157، و مقالات الاسلامین 1/207. [↑](#footnote-ref-167)
168. - الفصل فی الملل و النحل 4/157، و الملل و النحل 1/21، و البدایه و النهایه ابن کثیر 7/189، نک: فرق معاصرة دکتر غالب عواجی 1/70-71. [↑](#footnote-ref-168)
169. - فتح الباری 12/296 شماره 6930-6932. [↑](#footnote-ref-169)
170. - روایتش گذشت ص 71. [↑](#footnote-ref-170)
171. - تاریخ الامم و الملوک ابن جریره 5/194. [↑](#footnote-ref-171)
172. - ابن عباس: عبدالله پسر عباس پسر عبدالمطلب،‌ صحابی گرامی. شرح حالش در اصابة 1/322 شماره 4799، و استیعاب 3/933 شماره 1606، و اسد الغابة 3/291 شماره 3037، تاریخ الصحابة ص 148 شماره 717، و مشاهیر علماء الامصار ص 15 شماره 17، و تذکرة الحفاظ 1/40 شماره 18، و تجرید اسماء الصحابة 1/320. [↑](#footnote-ref-172)
173. - جامع بیان العلم و فضله لابن عبدالبر 2/103-104. [↑](#footnote-ref-173)
174. - الحدیث و المحدثون از دکتر محمد ابو زهو ص 84-85. [↑](#footnote-ref-174)
175. - ابن حزم: علی پسر احمد پسر سعید پسر حزم ظاهری، ابو محمد، عالم اندولس در زمان خود، و یکی از پیشوایانی اسلامی، پسرش ابو رافع روایت که نوشته‌‌های به چهار صد عدد رسیده است، و مشهورترین آن‌ها: احکام فی اصول الاحکام، و الفصل فی الملل و النحل، فوت سال 456 ه‍. شرح حالش در المیزان ابن حزم 4/724 شماره 5782، و بدایه و نهایه ابن کثیر 12/91، و وفیات ابن خلکان 3/325 شماره 448، و شذرات الذهب 3، 13، و تذکرة الحفاظ 3/1146 شماره 1016، و طبقات الحفاظ للسیوطی 435 شماره 981. [↑](#footnote-ref-175)
176. - الفصل فی الملل و النحل 4/156. [↑](#footnote-ref-176)
177. - احمد حجازی سقا: نویسنده معاصر و دکترای علوم دعوتگری را از دانشگاه ازهر گرفته است و الازهر او را به عنوان استاد نپذیرفت، و از تألیفات شک برانگیز او نسبت به جایگاه سنت، کتابش دفع شبهات از شیخ غزالی و حقیقت سنت نبوی. [↑](#footnote-ref-177)
178. - دفع الشبهات از شیخ غزالی ص 63، 77، 94. [↑](#footnote-ref-178)
179. - فرق معاصره از دکتر غالب عواجی 1/106. [↑](#footnote-ref-179)
180. - دراسات فی الحدیث النبوی از دکتر محمد مصطفی الاعظمی 1/23. [↑](#footnote-ref-180)
181. - اصول الدین بغدادی ص 19، و نک: الملل و النحل شهرستانی 1/114-115، و التنبیه و الرد علی اهل الاهواء البدع از امام محمد الملطی ص 52، و العقیدة و الشریعة گلدزيهر ص 193. [↑](#footnote-ref-181)
182. - نک: السنة بین دعاة الفتنة و ادعیاء العلم. استاد بزرگوار دکتر عبدالموجود ص 93. [↑](#footnote-ref-182)
183. - به زودی روایت و بیان موقعیت آن در شبه عرضه سنت بر قرآن ص 224-227. [↑](#footnote-ref-183)
184. - ضحی الاسلام 3/334. [↑](#footnote-ref-184)
185. - تاریخ المذهب الاسلامیة 66. [↑](#footnote-ref-185)
186. - النبوات ص 89. [↑](#footnote-ref-186)
187. - شرح القصیده النونیة 1/321 و نک: فرق معاصره تنتهب الی الاسلام از دکتر غالب عواجی 1/107. [↑](#footnote-ref-187)
188. - نک: فتح الباری 12/296-297 شماره‌های 6930-6932، و نک: فرق بین الفرق بغدادی ص 88، و الملل و النحل شهرستانی 1/113-119، و مقالات الاسلامین 1/173. [↑](#footnote-ref-188)
189. - نک: فتح الباری 12/297-298 شماره‌های 6930-6932، و نک: اصول علم الحدیث بین و المصطلح از دکتر ابولبابة حسین ص 162-172. [↑](#footnote-ref-189)
190. - عمران بن حطان: عمران پسران با کسرح و تشدید طاء بدون نقطه، از عایشه ابن عمرو ابن عباس روایت کرده است، و یحیی بن ابی کثیر از او روایت کرده است، و یکی از سران خوارج بود. عقیلی می‌گوید حدیثش پیروی نمی‌شود و عجلی او را موثق دانسته‌اند، و قتاده می‌گوید: در حدیث او را متهم نمی‌دانند، و ابو داود می‌گوید: در هوی‌پرستان از خوارج حدیث صحیح‌تر وجود ندارد سپس عمران بن حطان، و ابا حسان اعرج را ذکر کرده است، و ابن حبان او را از ثقات دانسته است، فوت سال 184 ه‍ - شرح حالش در: تقریب التهذیب 1/751 شماره 5168 و الکاشف 2/92 شماره 4284، و ثقات عجلی ص 373 شماره 1301، وثقات ابن حبان 5/222، و نک: حاشیه ابن العجمی علی الکاشف 2/92-93 و البیان و التوضیح برای کسی از او در صحیح روایت شده است و مس بضرب من التجریح العراقی ص 189 شماره 291. [↑](#footnote-ref-190)
191. - الحدیث و المحدثون ص 86، و نک الملل و النحل 1/115-116. [↑](#footnote-ref-191)
192. - یحیی بن ابی کثیر: یحیی پسر ابی کثیر از غلامان آزاده شده بنی طئ از اهل بصره می‌باشد یکی از عالمان یمامه در زمان خود ثقه و ثابت بود اما گاهی تدلیس و ارسال می‌کرد فوت سال 132 ه‍ و گفته‌اند که قبل از این بوده است، شرح حالش در: تقریب التهذیب 2/313 شماره 7660، وثقات ابن حبان 7/591، و التاریخ الکبیر بخاری 4/2 شماره 301، و صفوة الصفوة 4/75 شماره 657، و الکاشف 2/373 شماره 6235، و مشاهیر علماء الامصار ص 224 شماره 1037. [↑](#footnote-ref-192)
193. - فتح الباری 10/302 شماره 5835. [↑](#footnote-ref-193)
194. - نک: صحیح بخاری (شرح فتح الباری) کتاب لباس، باب پوشیدن لباس حریر برای مردان و اندازه اجازه شده از 10/296 شماره 5835. [↑](#footnote-ref-194)
195. - نک: مصدر گذشته همان کتاب، باب نقض الصور 10/398 شماره 5952. [↑](#footnote-ref-195)
196. - الفرق بین الفرق بغدادی ص 85، و نک: مقالات الاسلامین: 1/204، و الملل و النحل 1/115، و خلافت و نشأة الاحزاب الاسلامیة دکتر محمد عماره ص 139. [↑](#footnote-ref-196)
197. - السنة و مکانتها فی التشریع ص 131-132. [↑](#footnote-ref-197)
198. - الحدیث و المحدثون دکتر محمد ابو زهو ص 87. [↑](#footnote-ref-198)
199. - السنة و مکانتها فی التشریع الاسلامی دکتر سباعی ص 133 با تغییراتی، و نک: اصول علم الحدیث بین المنهج و المصطلح دکتر ابولبابة حسین ص 161-162. [↑](#footnote-ref-199)
200. - الفرق بین الفرق بغدادی ص 79، 85، 88، 92. [↑](#footnote-ref-200)
201. - مقدمة الموضوعات ابن جوزی ص 38، 39، و للآلی المصنوعة سیوطی 2/486، و المدخل للحاکم ص 9. [↑](#footnote-ref-201)
202. - این حدیث روایت و بیان جعلش می‌آید در شبه عرض السنة علی القرآن الکریم ص 224-227. [↑](#footnote-ref-202)
203. - جامع بیان العلم و فضله 2/191. [↑](#footnote-ref-203)
204. - عون المعبود شرح سنن ابو داود 4/329. [↑](#footnote-ref-204)
205. - یحیی بن معین: یحیی پسر معین پسر عون مری با ولادت بغدادی، ابو زکریا، حافظ مشهور، پیشوا و عالم ربانی حافظ و درست کار و آگاه به صحیح حدیث از سقیمش، فوت سال 233 ه‍. شرح حالش در: تقریب التهذیب 2/316 شماره 7679، و الکاشف 2/376 شماره 6250، و تذکرة الحفاظ 2/429 شماره 437، و طبقات الحفاظ سیوطی ص 186، 187، و وفیات الاعیان 6/139 شماره 791. [↑](#footnote-ref-205)
206. - خطابی: حمد و گفته‌اند احمد پسر ابراهیم پسر خطاب بستی – نسبتش به بست شهری در استان کابل افغانستان ابو سلیمان در زمان خود کتابخانه علم و حافظ و فقیه بود، تألیفات مفید و جامعی دارد چون: معالم السنن و غریب الحدیث، و اصلاح غلط محدثین و غیره. .. فوت سال 388 ه‍. شرح حال در: مرآة الجنان یافعی 2/1018 شماره 950، و طبقات الحفاظ سیوطی ص 404 شماره 915، و اللباب فی تهذیب الانساب 1/151. [↑](#footnote-ref-206)
207. - تذکرة الموضات ص 28. [↑](#footnote-ref-207)
208. - مبرد: محمد پسر یزید پسر عبدالاکبر ابو العباس، ادیب نحوی، لغوی، و بسیار حفظ‌کننده بود، از علم پر بود و در خطبه و جماعت معتمد بود، و از تألیفات او، المقتضب، و الکامل فی الادب، و غیر آن‌ها فوت سال 285 ه‍ شرح حالش در لسان المیزان 6/629 شماره 8264، و سیر اعلام النبلاء 13/576 شماره 299، و طبقات المفسرین راوی 2/269 شماره 597، و شذرات الذهب 190/2، و انباه الرواة قفطی 1/40-48. [↑](#footnote-ref-208)
209. - الکامل فی الادب 2/106. [↑](#footnote-ref-209)
210. - ابو داود: سلیمان پسر اشعث پسر شداد پسر عمرو ازدی امام عالم صاحب کتاب سنن، و مراسیل، و القدر، و غیر این‌ها، و یکی از پیشوایان جهان است از لحاظ فقه و علم و حفظ و عبادت و پرهیزگاری. فوت سال 275 ه‍ شرح حالش در: تذکرة الحافظ 2/591 شماره 65، و تهذیب التهذیب 4/169 شماره 298، و تاریخ بغداد خطیب بغدادی 9/55 شماره 4638، و وفیات الاعیان 2/138 شماره 258، و العبر فی خبر من غبر 396/1 شماره 275، و طبقات المفسرین داودی 1/207 شماره 195، و التقیید المعرفة رواة السنن و المسانید ابن نقطة ص 279 شماره 344، و البدایه و النهایة 11/58. [↑](#footnote-ref-210)
211. - الکفایة فی علم الروایه خطیب بغدادی ص 130. [↑](#footnote-ref-211)
212. - ابن تیمیه: احمد پسر عبدالحلیم پسر عبدالسلام پسر تیمیه، حرانی دمشقی، مقلب به تقی الدین، مکنی به ابی العباس، امام محقق، حافظ مجتهد، محدث، مفسر، اصولی، ادیب، نحوی، الگوی پرهیزگاری، شیخ الاسلام. اما تألیفات او به سیصد جلد می‌رسد، از اینها: رفع الملام عن الائمه الاعلام، و الصارم المسلول علی منتقص الرسول، و منهاج السنة النبویة فی نقض کلام الشیعة و القدریة، و غیر ذلک. فوت سال 727 ه‍. شرح حالش در: تذکرة الحفاظ 4/1496 شماره 1175، و طبقات الحفاظ سیوطی ص 520 شاره 1142، و شذرات الذهب 6/80، و البدر الطالع شوکانی 1/63 شماره 40، و الدر الکامنة ابن حجر 1/144 شماره 409، و طبقات المفسرین داودی 1/46 شماره 42، و البدایة و النهایة 14/135. [↑](#footnote-ref-212)
213. - المنتقی من منهاج الاعتدال ص 480. [↑](#footnote-ref-213)
214. - همان ص 22. [↑](#footnote-ref-214)
215. - منهاج السنة 3/31، و نک: السنة و مکانتها فی التشریع الاسلامی دکتر سباعی ص 81، 82، 83 با تغییرات، و اصول علم الحدیث بین المنهج و المصطلح دکتر ابو لبابه حسین ص 158-161. [↑](#footnote-ref-215)
216. - شرح القصیده النونیة دکتر محمد خلیل هراس ص 322. [↑](#footnote-ref-216)
217. - گروه‌های معاصر منتسب به اسلام از دکتر غالب عواجی 1/128 با تغییراتی. [↑](#footnote-ref-217)
218. - نک: الفرق بین الفرق 215، و الملل و النحل 1/186، و منهاج السنة 1/7، و نک: مختصر التحفه اثنی عشریه از علامه سید محمود الاسی ص 317-318. [↑](#footnote-ref-218)
219. - الفرق بین الفرق ص 228-230، و الملل و النحل 1/186. [↑](#footnote-ref-219)
220. - الفرق بین الفرق ص 242، و الملل و النحل 1/186. [↑](#footnote-ref-220)
221. - فجر الاسلام دکتر احمد امین ص 276، 277 با تغییرات. [↑](#footnote-ref-221)
222. - الدفاع عن السنة، جزء اول از سلسله الاسلام و استمرار المؤامرة از استاد دکتر طه حبیشی ص 31. [↑](#footnote-ref-222)
223. - القاموس المحیط 3/46. [↑](#footnote-ref-223)
224. - تاج العروس 5/405. [↑](#footnote-ref-224)
225. - تفسیر القرآن العظیم ابن کثیر 3/131. [↑](#footnote-ref-225)
226. - تفسیر قرآن کریم – تفسیر المنار 8/214. [↑](#footnote-ref-226)
227. - جامع البیان فی تأویل آی القرآن ابن جریر 27/112. [↑](#footnote-ref-227)
228. - حکیم بن افلح: حکیم پسر افلح مدنی از ابی مسعود و عایشه روایت کرده است، و والد عبدالحمید ابن جعفر از او روایت و روایتش مقبول است شرح حالش در: تقریب التهذیب 1/234 شماره 1471، و الکاشف 1/346 شماره 1195، و تهذیب التهذیب 2/444 شماره 771، و میزان الاعتدال 1/583، شماره 1214. [↑](#footnote-ref-228)
229. - روایت مسلم (با شرح نووی) کتاب نماز مسافر، باب جمع نماز شبانه، و اگر کسی خواب رفته باشد یا مریض باشد 3/279، 280 شماره 746. [↑](#footnote-ref-229)
230. - نک: الملل و النحل 1/146، و فرق معاصره 1/132-133، و شیعه الاثناعشریه و منهجهم فی التسفیر دکتر محمد عسال ص 11-23، و نک: باقیمانده تعریف در منابع گذشته. [↑](#footnote-ref-230)
231. - شیعه اثنی عشری و منهجهم فی التفسیر ص 461 با تغییر اندك، و نک: اصل الشیعه و اصولها محمد حسین آل کاشف ص 68-74. [↑](#footnote-ref-231)
232. - نک: جایگاه قرآن و صاحب آن نزد شیعه، و آثار افراط و گمراهی در کتاب، آنچه دکتر علی سالوس در کتاب مع الشیعة الاثنا عشریة فی الاصول و الفروع 2/173-197 نوشته است. [↑](#footnote-ref-232)
233. - تفسیر القمی ص 61. [↑](#footnote-ref-233)
234. - تفسیر قمی ص 75، و نک: الشیعة الاثناعشریة و منهجهم فی التفسیر از دکتر محمد عسال ص 462، 463، و مع الشیعة الاثنا عشریة فی الاصول و الفروع دکتر علی سالوس 2/173-197. [↑](#footnote-ref-234)
235. - الکافی کتاب الروضة 8/168-341. [↑](#footnote-ref-235)
236. - الکافی کتاب الایمان و الکفر، باب صنوف اهل کفر و ذکر القدریه و الخوارج 2/400 شماره 4. [↑](#footnote-ref-236)
237. - موضوع سابق 2/410 شماره 5، و نک: اصول الروایة عند الشیعة الاثنی عشریة دکتر عمر فرماوی ص 192. [↑](#footnote-ref-237)
238. - الفرق بین الفرق امام بغدادی ص 262. [↑](#footnote-ref-238)
239. - شيعة الاثناعشریة و منهجهم فی التفسیر دکتر محمد عسال ص 510. [↑](#footnote-ref-239)
240. - منهاج السنه 1/3، و نک: دلایلی بر استمرار بعضی از تندروان شیعه جعفری بر این دیدگاهشان نسبت به امت اسلامی در آنچه یکی از رهبران عصر کنونی نوشته است در کتابی به نام تحریر الوسیله – خمینی 1/118، 136، و نک به: فرق معاصره تنتسب الی الاسلام و موقف الاسلام منها – دکتر غالب عواجی 1/265، 26 و السنة المفرسی علیها از مستشار سالم بهنساوی ص 130، 131، و الفتنة الخمینی حقيقة الثورة الایرانیه – شیخ محمد عبدالقادر ص 8، 9، 25، 26، 33 و نک: خلاصة موقف الشيعة من حکام المسلمین قدیماً و حدیثاً، فی الخطوطه العریضة استاد محب الدین خطیب، فصل الشيعة و الحکومات الاسلامیه ص 43-64، و الشيعة فی نقد عقائد الشيعة از موسی جارالله ص 97، و نک خطرهم علی الامة الاسلامية قدیماً و حدیثاً فی خطوط عريضة فصل (الشيعة و التاریخ) ص 73-77، و فرق معاصره 1/262. [↑](#footnote-ref-240)
241. - نک: به جایگاه کتاب و نویسنده آن نزد شیعه در آنچه نوشته است دکتر علی سالوسی در کتاب خود فی الشيعة الاثنی عشرية فی الاصول و الفروع 2/149-151. [↑](#footnote-ref-241)
242. - نک: اختلاف میانه‌روان جعفریه آن‌هایی که مقابله کردند با حرکت تند روان در ادعای تحریف قرآن کریم در کتاب دکتر علی احمد سالوسی مع الشيعة الاثنی عشریه فی الاصول و الفروع فصل (القرآن و التحریف) 2/55-159، و اثر الامامه فی الفقه الجعفری و اصول ص 138-271، و نک: الشيعة ‌و التصحیح دکتر موسی موسوی ص 130-136، و نک: به نوشته‌های استاد محمد مال الله در حاشیه الخطوط العرضية ص 29 و بعد از آن، و نک: رجال الشيعة فی المیزان عبدالرحمن زرعی ص 155. [↑](#footnote-ref-242)
243. - الکافی 1/289، و نک: الخطوط العریضه استاد محب الدین الخطیب ص 35. [↑](#footnote-ref-243)
244. - صورتان متضادان لنتائج جهود الرسول الاعظم از علامه ابو الحسن ندوی ص 84: 88، و نک: الخطوط العریضه استاد محب الدین خطیب ص 10-15، و مختصر التحفة الاثنا عشریه از علامه سید محمد آلوسی ص 30-50-82، و فرق معاصره تنتسب الی الاسلام دکتر غالب عواجی 1/230-239. [↑](#footnote-ref-244)
245. - الشیعه الاثناعشریه و منهجهم فی التفسیر دکتر محمد عسال ص 89، و نک: مختصر التحفة الاثناعشریه ص 47. [↑](#footnote-ref-245)
246. - بداء: اینست که خداوند عزوجل برای غیر آن چیزی که اراده فرموده است، پدید آید و از اراده خود به سوی آنچه بعداً برای او پدید آمده است، برگشت نماید؛ خدا منزه است که از آنچه می‌گویند، و نک: مختصر تحفه الاثنا عشریه از علامه سید محمود آلوسی ص 21، و فرق معاصره دکتر غالب عواجی 1/254، و الشیعة و التصحیح از دکتر موسی موسوی ص 146-151، و النسخ و البداء فی الکتاب و السنة محمد حسین عاملی ص 28 به بعد. [↑](#footnote-ref-246)
247. - دکتر علی احمد سالوس ص 274-275، و اصول الحدیث دکتر عبدالهادی فضلی ص 106. [↑](#footnote-ref-247)
248. - و خلاصه حدیث اینست که پیامبر هنگام بازگشت از حجه الوداع اصحاب را در مکاني به نام «غدیر خم» جایي در بین مکه و مدینه، دست علی را گرفت و آن را به بلندی برد در بین تمام اصحاب و آن‌ها این را مشاهده می‌کردند و فرمود: «این وصی و برادر و جانشین من است پس خوب به او گوش فرا دهید و اطاعتش کنید» و حدیث با این روایت که فقط روافض آن را روایت کرده‌اند دروغ است و اصل حدیث چنانکه در صحیح مسلم به روایت زید بن ارقم که گفته است: رسول خدا روزی برای خطبه و موعظه در کنار آبی که به آن خم گفته می‌شد – میان مکه و مدینه –در میان ما ايستاد، سپاس و ستایش خدا را فرمود، و موعظه و یادآوری فرمود، سپس فرمود: اما بعد: هان ای مردم من انسانی هستم که نزدیک است پیک پروردگارم بیاید و بروم. و من در میان شما دو چیز گرانبها را باقی می‌گذارم اولشان کتاب خدا است که در آن نور و هدایت است. کتاب خدا را محکم بگیرید و به آن تمسک جویید(1) سپس بر کتاب خدا بسیار تشویق و ترغیب فرمود. سپس فرمود: و خانواده‌ام و خدا را به یاد داشته باشید در مورد خانواده‌ام. خدا را به یاد داشته باشید در مورد خانواده‌ام. .. الحدیث مسلم آن را روایت کرده (با شرح نووی) کتاب فضائل صحابه، باب از فضائل علی بن ابی‌طالب 8/190 شماره 2408 این اصل حدیث است چنانکه در سنت صحیح آمده است، و حدیث به روایت رافضه خود گواه بر بطلان خود است چون حدیث صراحتاً اقرار به خلافت امام علی می‌نماید در گردهمایی میان تمام صحابه، و در چنین موقعیت‌های انگیزه‌های بسیار بر نقل و شهرت آن وجود دارد، در حالی که این نص به خلافت امام علی به روایت صحیح هیچ کس آن را نه گفته است. امام ابن تیمیه می‌گوید در فصل (راه‌هايی که دروغ منقول به آن‌ها معلوم می‌شود) چیزی که فردی، روایت شود و در حالی که انگیزه‌های بسیاری بر روایت آن وجود دارد: و از این مقوله است روایت نص بر خلافت علی، به راستی ما به روش گوناگون می‌دانیم که این دروغ است، چون این نص هیچ کس به سند صحیح آن را نقل نکرده است چه رسد به اینکه باید متواتر هم باشد چنانکه رافضه گمان می‌برند، و حتی نقل نشده که گفته باشند که کسی مخفیانه آن را روایت کرده است، با اینکه مردم اختلاف داشتند در مورد خلیفه و مشورت آنان در آن روز در زیر سقیفه، و حتی هنگام فوت عمر و قرار دادن شوری برای تعیین خلیفه از میان شش نفر، سپس شهادت عثمان و اختلافات مردم در مورد علی، و از معلومات است که مانند این نص اگر وجود داشت چنانکه رافضه می‌گویند که این نص بر خلافت علی بن ابی طالب نص آشکار و قاطع صریح است و امام علی مصلحت نمی‌دانست و مسلمانان هم آن را می‌دانستند. پس از ضرورات است در چنین مواقعی که بیشترین خواهان بر ذکرش وجود دارد. پس نبودن چیزی که مقتضی وجودش وجود دارد دلالت بر این دارد که چنین چیزی وجود نداشته است. ه‍ منهاج السنة این ابن تیمیه 4/118، و نک: بر آگهی بیشتر بر رد استدلالات رافضه بر روایت این احادیث به نوشته‌های دکتر علی سالوسی در کتابش مع الشیعة الاثنی عشریه فی الاصول و الفروع 1/96-162، و اثر الامامة فی الفقه الجعفری و اصوله ص 78-136، و نک: مختصر التحفه الاثنی عشریة آلوسی ص 123، 176، 208، 219، و العواصم من القواصم ابن عربی ص 183، و المؤتمر العالمی الرابع (سیره و سنت) که دکتر علی سالوس بحث خود را در مورد حدیث ثقلین و فقهه بیان داشته‌اند 2/701-725 – و الشیعة و التصحیح دکتر موسی موسوی ص 8-50، و نظام الخلافة بین اهل السنة و الشیعة دکتر مصطفی حلمی ص 33-223. [↑](#footnote-ref-248)
249. - نک: مجمع البیان فی تفسیر القرآن فضل بن حسین طبرسی 6/152، و المیزان فی تفسیر القرآن محمد حسین طباطبایی 6/42، و اصل الشیعة و اصولها محمد حسین آل کاشف ص 48، و مصباح الهدایة فی اثبات الولایة علی موسوی ص 190 – و پس از آن التبیان فی تفسیر القرآن محمد بن حسن طوسی 3/578، و المراجعات عبدالحسین شرف الدین ص 51، و الغدیر فی الکتاب و السنة و الادب عبدالحسین امینی 1/21، 216، 223، 225 و کشف الیقین فی فضائل امیر المؤمنین حسن بن مطهر حلبی ص 254، 293، 471 و پس از آن، و معالم المدرستین مرتضی عسکری جلد 1/493، شیعه در عقاید و احکام امیر محمد قزوینی ص 71، و النص و الاجتهاد عبدالحسین شرف الدین ص 347، و نظریة عدالة الصحابة و المرجعیة السیاسیة فی الاسلام احمد حسین یعقوب ص 247-256، و چرا شیعه هستم محمد حسین فقیه ص 36، لقد شیعنی الحسین ادریس حسینی ص 358-367، الافصاح فی امامة علی بن ابی طالب از محمد بن نعمان العکبری ص 15-18، و السنة و دورها فی الفقه الجدید از جمال البنا ص 25، و اعادة تقییم الحدیث از قاسم احمد ص 97، و السلطة فی الاسلام از عبدالجواد یاسین ص 258 و غیر آنها. [↑](#footnote-ref-249)
250. - نک: به موقعیت و جایگاه این کتاب‌ها و مؤلفانشان، و افراط‌هایي که در آن‌ها وجود در کتاب دکتر علی سالوس (مع الشیعة الاثنی عشریة) 3/135-240 و اثر الامامة فی الفقه الجعفری و اصوله ص 290-361. [↑](#footnote-ref-250)
251. - السنة المفتری علیها مستشار بهنساوی ص 136 با تغییرات، و نک: اثر الامامة فی الفقه الجعفری و اصول ص 276-282. [↑](#footnote-ref-251)
252. - اصل الشیعة و اصولها ص 79، 80، و نک: اصول الروایة عند الشیعة الامامیة الاثنا عشریة، دکتر عمر فرماوی ص 87. [↑](#footnote-ref-252)
253. - المنتقی فی منهاج الاعتدال ص 22. [↑](#footnote-ref-253)
254. - منهاج السنة ابن تیمیه 1/13. [↑](#footnote-ref-254)
255. - حافظ ابن حجر در مورد او گفته است: بسیار صادق است، بسیار اشتباه می‌کرد، حافظه‌اش تغییر کرد از آن وقت که منصب قضاوت در کوفه را به عهده گرفت، و شخصی بزرگ و عادل و عابد، و بر بدعت‌گذران بسیار سخت‌گیر بود، فوت سال 177 ه‍ یا 178 ه‍. شرح حالش در تقریب التهذیب 1/417 شماره 2795، و الکاشف 1/485 شماره 2276، و الثقات عجلی ص 217، شماره 664، و ثقات ابن حبان 6/444، و مشاهیر علماء الامصار ص 201 شماره 1353، و الثقات ابن شاهین ص 169 شماره 528. [↑](#footnote-ref-255)
256. - منهاج السنة ابن تیمیه 1/13. [↑](#footnote-ref-256)
257. - حماد بن سلمه حماد پسر سلمه پسر دینار مصری، ابو سلمه، اثبت مردم در ثبت، و در آخر حافظه تغییر یافت، فوت سال 167 ه‍ شرح حالش در: تقریب التهذیب 1/238 شماره 1054، و تذکرة الحفاظ 1/202 شماره 197، و الکاشف 1/349، شماره 1220، و الثقات عجلی ص 131 شماره 330، و الثقات ابن حبان 6/216، و مشاهیر علماء الامصار ص 188 شماره 1243، و شذرات الذهب 1/262. [↑](#footnote-ref-257)
258. - منهاج السنة ابن تیمیه 1/13. [↑](#footnote-ref-258)
259. - امام شافعی: ابو عبدالله، محمد پسر ادریس پسر عباس پسر شافع قریشی مطلبی، امام جلیل، صاحب مذهب معروف شافعی از مشهورترین تألیفاتش الام و الرسالة و احکام القرآن فوت او در سال 204 ه‍. بوده است. شرح حالش در: طبقات الشافعیه ابن سبکی 2/71 شماره 14، و شذرات الذهب 2/9، و وفیات الاعیان 4/163 شماره 558، و طبقات الفقها، شافعین ابن کثیر 1/3-93. [↑](#footnote-ref-259)
260. - منهاج السنة ابن تیمیه 1/14. [↑](#footnote-ref-260)
261. - نک: اللآلی المصنوعه سیوطی 1/325، و تنزیه الشریعه ابن عراقی 1/385، و الفوائد المجموعه الاحادیث الموضوعة سوکانی ص 367. [↑](#footnote-ref-261)
262. - نک: مقاصد الحسنه سخاوی ص 97، شماره 189، و تنزیه الشریعه 1/397. [↑](#footnote-ref-262)
263. - الحدیث و المحدثون دکتر محمد ابوزهو ص 93. [↑](#footnote-ref-263)
264. - ابن ابی الحدید: عبدالحمید پسر هبة الله پسر ابی الحدید، ابو حامد، ادیب، فقیه اصولی، شیعه افراطی، و جایگاه ویژه نزد ابن علقمی داشت، به خاطر نسبت و قرابت و شباهتی که در تشیع و ادب با هم داشتند، از تألیفاتش شرح نهج البلاغه و الفلک دائر علی المثل السائر و غیر این‌ها فوت سال 655 ه‍ شرح حالش در: البدایة و النهایة 13/213، و وفیات الاعیان 1/248، و النجوم الزاهرة 8/19، و ذیل طبقات الفقهاء الشافعین از عبادی ص 76، و الاعلام 3/289. [↑](#footnote-ref-264)
265. - شرح نهج البلاغه 1/135. [↑](#footnote-ref-265)
266. - نک: اللآلی المصنوعة 1/388، و تنز الشریعة 2/8، و الفوائد المجموعة ص 407. [↑](#footnote-ref-266)
267. - نک: الموضوعات ابن جوزی 28/2، و اللآلی المصنوعة 1/390، و تنزیه الشریعة 2/16، و الفوائد المجموعة ص 407. [↑](#footnote-ref-267)
268. - خلیلی: ابو یعلی خلیل پسر عبدالله پسر احمد قزوینی، ثقه حافظ آکاه به علل حدیث و مردان آن، با اسناد عالی گرانقدر نویسنده کتاب الارشاد فی معرفة المحدثین فوت سال 446 ه‍. شرح حال او در: طبقات الحافظ سیوطی ص 430 شماره 973، و العبر 3/211 و تذکرة الحفاظ ذهبی 3/1123 شماره 1008. [↑](#footnote-ref-268)
269. - الارشاد فی معرفة المحدثین ص 12. [↑](#footnote-ref-269)
270. - السنة و مکانت‌ها فی التشریع ص 80، 81 با تغییرات. [↑](#footnote-ref-270)
271. - نک: اللآلی المصنوعة 1/292، و تنزیه الشریعه 1/350، و الفوائد المجموعة ص 342. [↑](#footnote-ref-271)
272. - نک: تنزیه الشریعه 2/4، و الفوائد المجموعة ص 404. [↑](#footnote-ref-272)
273. - نک: الموضوعات ابن جوزی 2/23، و اللآلی المصنوعة 1/387، و تنزیه الشریعه 2/7، الفوائد المجموعه ص 406. [↑](#footnote-ref-273)
274. - نک: الموضوعات 2/31، و اللآلی المصنوعه 393/1، و تنزیه الشریعه 2/10، و الفوائد المجموعه ص 402. [↑](#footnote-ref-274)
275. - الباعث الحثیث استاد محمد شاکر ص 72. [↑](#footnote-ref-275)
276. - آلوسی: محمود شکری پسر عبدالله پسر شهاب الدین محمود آلوسی حسینی ابو المعالی، عالم از ادب و دین، و تاریخ، و از دعوتگران اصلاح، و از تألیفات او، روح المعانی، و مختصر التحفه الاثنی عشریه، فوت در بغداد سال 1342 ه‍. شرح حالش در اعلام زرکلی 7/172-173. [↑](#footnote-ref-276)
277. - سدی کبیر: اسماعیل پسر عبدالرحمن پسر ابی کریمه اسدی، نسبتش به سده مسجد کوفه می‌باشد در آن اسلحه و ابزار جنگی می‌فروخت، صادق و بلند همت بود، و متهم به شیعه شده فوت سال 127 ه‍ شرح حال او در: تقریب التهذیب 1/97 شماره 464، و الکاشف 1/247 شماره 391، وثقات عجلی ص 66 شماره 94، و الجرح و التعدیل 2/184 شماره 625. [↑](#footnote-ref-277)
278. - سدی صغیر: محمد پسر مروان پسر عبدالله پسر اسماعیل کوفی، متهم به دروغ‌گویی است. شرح حالش در: تقریب التهذیب 2/131 شماره 6303، و المجروحین ابن حبان 2/286، و خلاصه تذهیب تهذیب المال ص 358 و الضعفاء و المتروکین نسائی ص 219 شماره 565، و الجرح و التعدیل 8/86 شماره 364، و الضعفاء ابی زرعه رازی 2/657 شماره 306. [↑](#footnote-ref-278)
279. - غزالی: محمد پسر محمد غزالی، ابو حامد، ملقب به حجت الاسلام، آگاه در فقه، و اصول دین و اصول فقه، و منطق و فلسفه، و مشهورترین کتاب‌های او: المستصفی فی اصول الفقه، و احیاء علوم الدین، فوت سال 505 ه‍. شرح حالش در: وفیات الاعیان ابن خلکان 4/216 شماره 588، و طبقات الشافعیه ابن سبکی 6/389 شماه 694، و طبقات الشافعیه ابن هدایة الله ص 69، و شذرات الذهب 4/10. [↑](#footnote-ref-279)
280. - مختصر التحفه اثنی عشریة علامه آلوسی ص 32-33 با تغییرات، و نک: منهاج السنة ابن تیمیه 3/246. [↑](#footnote-ref-280)
281. - تاریخ جهمیه ص 56، و نک: فرق معاصره تنتسب الی الاسلام دکتر غالب عواجی 821/2، و الخلافة و نشأت الاحزاب الاسلامیة دکتر محمد عماره ص 273. [↑](#footnote-ref-281)
282. - السنة و مکانتها فی التشریع ص 7 و نک: الفرق بین الفرق ص 127، و الملل و النحل 32/1، و موقف المعتزله من السنة النبویه و مواطن انحرافهم دکتر ابولبابه حسین ص 42-46. [↑](#footnote-ref-282)
283. - مقالات الاسلامیین مقدمه محقق 23/1، و نک: فجر الاسلام ص 474، و ضحی الاسلام 95/3-96. [↑](#footnote-ref-283)
284. - الملل و النحل 1/53، 54. [↑](#footnote-ref-284)
285. - الملل و النحل 1/50. [↑](#footnote-ref-285)
286. - مقالات الاسلامیین 2/277. [↑](#footnote-ref-286)
287. - مقالات الاسلامیین 2/278، و نک: تاریخ المذاهب الاسلامیة ص 130، 131. [↑](#footnote-ref-287)
288. - نک: تفصیل متأثر شدن معتزله از گروه‌های غیر خود، و تأثیر او بر دیگران فرقی ندارد که از او متأثر باشند یا خیر در: مقالات ‌الاسلامیین 1/187، و رسائل العدل و التوحید دکتر محمد عماره 1/79، و ضحی الاسلام 3/207 و فرق معاصره تنتسب الی الاسلام 2/865، و الشیعه الاثنا عشریة و منهجهم فی التفسیر ص 562، و المعتزله و اتجاههم العقلی واثره فی تطور الفکر الاسلامی الحدیث ص 420، 421، 422، و الاتجاه الاعتزالی فی الفکر الاسلامی الحدیث دکتر احمد محمد عبدالعال. [↑](#footnote-ref-288)
289. - نک: الموآمرة علی الاسلام – استاد انور النجدی ص 21، و موقف المعتزله من السنة دکتر ابولبابه ص 169-172، و تاریخ المذاهب الاسلامیه ص 131. [↑](#footnote-ref-289)
290. - حسن بصری: حسن پسر ابی الحسن بصری، ابو سعید، غلام آزاد شده زید پسر ثابت دانشمند گرامی، متعمد و ثقه – متولد سال هشتم خلافت عمر و فوت سال 110 ه‍ - شرح حال او در: و فیات الاعیان 2/69 شماره 156، و تهذیب التهذیب 263/2 شماره 488، و طبقات المفسرین داودی 1/150 شماره 144، و تذکرة الحفاظ 1/71 شماره 66، و مشاهیر علماء الامصار ص 113 شماره 642. [↑](#footnote-ref-290)
291. - نک: الملل و النحل شهرستانی 1/40، و الفرق بین الفرق بغدادی ص 116، و فرق معاصره تنتسب الی الاسلام 2/822، و الاخلافة و نشأة الاحزاب الاسلامیه دکتر محمد عماره ص 179-198. [↑](#footnote-ref-291)
292. - نک: الفرق بین الفرق ص 112-115، و فرق معاصره 2/822. [↑](#footnote-ref-292)
293. - الخیاط: ابو حسین، عبدالرحیم پسر محمد پسر عثمان، شیخ معتزله بغداد از هم طرازان جبائی، دارای جایگاه مخصوص نزد معتزله، از آثار او: الانتصار، و الرد علی من اثبت خیر الواحد. شرح حال او: تاریخ بغداد 11/87 شماره 5770، و لسان المیزان 4/324 شماره 5156، و سیر اعلام النبلاء 14/230 شماره 121، و اللباب فی تهذیب الانساب 1/475، و طبقات المعتزله ابن مرتضی ص 85. [↑](#footnote-ref-293)
294. - الانتصار ص 188، 189. [↑](#footnote-ref-294)
295. - رسائل العدل و التوحید 1/76، 77، و نک: الخلافة و نشأت الاحزاب الاسلامیه هر دو از دکتر محمد عماره ص 186، 187، 196. [↑](#footnote-ref-295)
296. - فرق معاصر 823/2، 824، 832، و نک: فتح الباری 13/357، و نک: شرح الاصول ص 197، و فضل الاعتزال ص 140-141، و ادب المعتزله ص 135، 136، و مقالات الاسلامیین 1/235، و الملل و النحل 40/1، و موقف المعتزله من السنة و مواطن انحرافهم عنها – دکتر ابولبابه ص 33. [↑](#footnote-ref-296)
297. - فرق معاصره 2/825. [↑](#footnote-ref-297)
298. - فرق معاصره 2/834، و نک: شرح الاصول ص 301، و الملل و النحل 1/41، و الفصل فی الملل و النحل ابن حزم 3/164 و المعنی فی ابواب التوحید و العدل 3/8. [↑](#footnote-ref-298)
299. - فرق معاصره 2/824، 825، و نک: موقف المعتزله من السنة دکتر ابو لبابه ص 31. [↑](#footnote-ref-299)
300. - شرح الاصول ص 134، و نک: و الملل و النحل 1/42، و المعتزله زهدی جار الله ص 51، 52، و فضل الاعتزال ص 154. [↑](#footnote-ref-300)
301. - الفرق بین الفرق بغدادی ص 116، و نک: الملل و النحل 1/42، و شرح الاصول ص 137، 697، و فضل الاعتزال 64،17. [↑](#footnote-ref-301)
302. - و نک: شرح الاصول ص 744،141. [↑](#footnote-ref-302)
303. - روایت مسلم (با شرح نووی) کتاب ایمان، باب کون النهی عن المنکرین الایمان. .. الخ 1/296، 297 شماره 49 از حدیث ابی سعید حذری (رض). [↑](#footnote-ref-303)
304. - فرق معاصرة 2/849-851، و نک: الخلافة و نشأة الأحزاب الإسلامیة ص 256، 261، و المعتزله و اصولهم الخمسة و موقف اهل السنة منها استاد عوام عبدالله ص 273، 276. [↑](#footnote-ref-304)
305. - شرح العقیده الطحاویه 2/286. [↑](#footnote-ref-305)
306. - رسائل العدل و التوحید 1/76، و نک: رسائل الجاحظ 1/287، و فضل الاعتزال و طبقات المعتزله ص 181، 182. [↑](#footnote-ref-306)
307. - الانتصار ص 151. [↑](#footnote-ref-307)
308. - ابو هذیل علاف: محمد پسر هذیل پسر عبدالله بصری علاف، از امامان معتزله، مقالاتی در مورد اعتزال دارد، و نظرات مخصوص دارد، فوت سال 235 ه‍ - و غیر این هم گفته‌اند. شرح حالش در: طبقات المعتزله ابن مرتضی ص 44، و تاریخ بغداد 366/3 شماره 1482، و لسان المیزان 597/5 شماره 8222، و وفیات الاعیان 265/4 شماره 606، و شدرات الذهب 85/2، و سیر اعلام النبلاء 542/10 شماره 173. [↑](#footnote-ref-308)
309. - مقالات الاسلامیین 145/2. [↑](#footnote-ref-309)
310. - الانتصار خیاط ص 152. [↑](#footnote-ref-310)
311. - بلخی: محمد پسر محمد پسر محمود، ابو منصور ماتریدی، نسبت او به ما ترید محله‌ای در سمرقند، از امامان علم کلام، فوت سال 333 ه‍ شرح حالش در: الفوائد البهیه فی تراجم الحنفیة لکنوی ص 235، و مفتاح السعادة، احمد مصطفی 21/2. [↑](#footnote-ref-311)
312. - شرح نهج البلاغه ابن ابی حدید 137/1، و نک: ضحی الاسلام 177/3-180. [↑](#footnote-ref-312)
313. - نظام: ابراهیم پسر سار پسر هانی بصره‌ای، ابو اسحاق نظام، شیخ معتزله، در علوم فلسفه کار کشته شد، و آراء مخصوص دارد و گروهی از معتزله او را پیروی کردند و به نظامیه معروف شدند. متهم به بی‌دینی است، و گروهی او را کافر می‌دانند، فوت حدود سال‌های 227، و کتاب‌های در مورد فلسفه و اعتزال دارد. شرح حالش در: طبقات معتزلی ابن مرتضی ص 46، و تاریخ بغداد 6/97 شماره 3131، سر اعلام النبلاء 10/541 شماره 172، لسان المیزان 1/96 شماره 176، و مروج الذهب 6/371. [↑](#footnote-ref-313)
314. - الفرق بین الفرق ص 137، و نک: الانتصار خیاط ص 230، و آراء المعتزله الاصول دراسة و تقویماً دکتر علی بن سعد بن صالح ص 347. [↑](#footnote-ref-314)
315. - الفرق بی الفرق ص 137، 138، و نک: الانتصار خیاط ص 232، و الملل و النحل 1/50، و تأویل مختلف الحدیث ص 28. [↑](#footnote-ref-315)
316. - حازمی: ابوبکر محمد پسر موسی پسر عثمان پسر حازم، از امامان حافظ و آگاه، عالم به فقه حدیث و معنی و مردان آن، تقه، زیرک، حجه، زاهد و پرهیزگار و عابد، در جوانی اجل گریبانش را گرفت، از تألیفات او، الناسخ و المنسوخ، و عجاله المبتدئی فی الانساب، و شروط الائمه الخمسة، فوت سال 584 ه‍ شرح حالش در: طبقات الحافظ سیوطی ص 484 شماره 1071، و تذکرة الحافظ 4/1363 شماره 1106، و تهذیب الاسماء و اللغات نووی 2/192، و شذرات الذهب 4/282، و البدایة و النهایة 12/333، و النجوم الزاهرة این تعزی بردی 6/109. [↑](#footnote-ref-316)
317. - شروط الائمة الخمسة ص 47. و ابو حاتم بن حبان: محمد پسر حبان پسر احمد، ابو حاتم بستی تمیمی، یکی از مرجع‌های علم بود در فقه، و حدیث، و لغت و خطابه، و انواع علوم، قضاوت سمرقند را به عهده گرفت، از تألیفات او، المسند الصحیح، و تاریخ و ضعفا، فوت سال 354 ه‍ - شرح حالش در: تذکرة الحفاظ 3/920 شماه 879، و طبقات الحفاظ سیوطی ص 375 شماره 847، و البدایة و النهایه 11/295، و الرسالة المستطرفه ص 20، شذرات الذهب 3/16، و الوافی بالوفیات 2/317. [↑](#footnote-ref-317)
318. - الفرق بین الفرق ص 124، 125، و نک: الملل و النحل 1/47. [↑](#footnote-ref-318)
319. - کعبی: عبدالله پسر احمد پسر محمد کعبی، بلخی، رئیس طایفه‌ای از معتزله که به کعبیه معروفند، و نوشته‌های دارد در طعنه از محدثین، که دلالت بر آگهی و تعصب او دارد، فوت سال 319 ه‍ شرح حال او در: لسان المیزان 3/716 شماره 4054، و شذرات الذهب 2/281 و وفیات الاعیان 2/248 شماره 330، و البدایة و النهایه 11/284، و طبقات المعتزله ابن مرتضی ص 25، 49. [↑](#footnote-ref-319)
320. - ابو حسین: محمد پسر علی پسر طیب بصری، ابو حسین، یکی از امامان معتزله، خطیب بغدادی می‌گوید: تألیفات و شهرتی دال بر زیرکی و بدعت گذاریش دارد، از آثار او: المعتمد فی اصول الفقه، و تصفح الادله، و شایستگی روایت ندارد، فوت سال 436 ه‍. شرح حال او در: طبقات المعتزله ابن مرتضی ص 118، و الکامل فی التاریخ 9/27. و وفیات الاعیان 4/271 شماره 609، و میزان الاعتدال 3/654 شماره 7972، و البدایة و النهایة 12/53. [↑](#footnote-ref-320)
321. - الدقاق: محمد پسر محمد پسر دقاق شافعی، فقیه اصولی، قاضی و عالم و فاضل بود، کتابی در اصول فقه دارد، فوت سال 392 ه‍. شرح حال او در: تاریخ بغداد 3/229 شماره 1294، و النجوم الزاهره 4/206، و الوافی بالوفیات 1/116. [↑](#footnote-ref-321)
322. - الاحکام للآمدی 2/27، و نک: المسوده فی اصول الفقه آل تیمیه ص 234. [↑](#footnote-ref-322)
323. - الاحکام للآمدی 2/39، و المسوده فی اصول الفقه ص 236، و البرهان 1/217. [↑](#footnote-ref-323)
324. - الاحکام ابن حزم: 1/110، و نک: الاعتصام شاطبی 1/187. [↑](#footnote-ref-324)
325. - تدریب الراوی. [↑](#footnote-ref-325)
326. - حاکم: أبوعبدالله محمد پسر عبدالله نیشابوری معروف به ابن بیع، در عصر خود پیشوای حدیث بود، از آن به تمامی شناخت، نیکوکار و ثقه بود، به تشیع گرایش داشت، نویسنده مستدرک بر صحیحین، و تاریخ نیشابور، و معرفة علوم الحدیث، و مناقب شافعی و غیر این‌ها، فوت سال 405 ه‍. ق شرح حال او در: تذکرظ الحفاظ 3/1039 شماره 962، و طبقات الحفاظ سیوطی، ص 410، شماره 927، و شذرات الذهب 3/175، و طبقات الشافقیة ابن سبکی 4/155 شماره 328، و تاریخ بغداد 473/5 شماره 3024، و البدایة و النهایة 11/355، و الرساله المستطرفة، ص 21، و میزان الإعتدال 3/608، شماره 7804، و وفیات الأعیان، 280/4، شماره 614. [↑](#footnote-ref-326)
327. - ابن اثیر: أبوحسن علی پسر محمد عبدالکریم جزری، امام و دانشمند بود در سیره و جامعه‌شناسی، حافظ و لغوی بود، از تألیفات او: أسد الغابة فی معرفة الصحابة، و اللباب فی تهذیب الأنساب، فوت سال 630 ه‍. شرح حال او در: تذکرة الحفاظ 4/1399 شماره 1124، طبقات الحفاظ سیوطی، ص 495 شماره 1090، البدایه و النهایة 13/139، و شذرات الذهب 5/137، و وفیات الأعیان 3/348 شماره 460، و العبر 5/120. [↑](#footnote-ref-327)
328. - تدریب الراوی 1/71، و نک: ص 124-127. [↑](#footnote-ref-328)
329. - فتح الباری 13/246 شماره 7250-7257، و نک: سؤالات مسعود بن علی سنجری از حاکم ص 209 شماره 267. [↑](#footnote-ref-329)
330. - آمری: علی پسر أبی علی پسر محمد سالم ثعلبی، کنیه‌اش أبوحسن، ملقب به سیف‌الدین، فقیه و منطقی و اصولی با اخلاقی نیک و زبان فصیح و شیرین بیان بود، از تألیفاتش: الأحکام فی اصول الأحکام، و دقائق الحقائق فی الحکمظ، فوت سال 631 ه‍. شرح حال او در: وفیات الأعیان 293/3 شماره 432، و طبقات الشافعیه ابن سبکی 8/306 شماره 1207، و البدایه و النهایه 13/140، و شذرات الذهب 5/144. [↑](#footnote-ref-330)
331. - الإحکام آمدی 2/75068، و نک: المعتمد فی اصول الفقه 2/106. [↑](#footnote-ref-331)
332. - جوینی: عبدالملک پسر عبدالله پسر یوسف جوینی، کنیه‌اش ابوالمعالی، لقبش إمام الحرمین، باسوادترین یاران متأخر شافعی است از تألیفات او: البرهان فی اصول الفقه، و الارشاد فی علم الکلام. فوت سال 478 ه‍. شرح حال او در: سیر أعلام النبلاء 11/137 شماره 4313، و شذرات الذهب 3/360، و طبقات الفقهاء الشافعین ابن کثیر 2/466 – 470 شماره 8. [↑](#footnote-ref-332)
333. - البرهان فی اصول الفقه 1/228، 131، و نک: المسورة فی اصول الفقه از آل تیمیه ص 238، و معتمد فی اصول الفقه 2/6. او بعد از آن. و فضل الاعتزال ص 195. [↑](#footnote-ref-333)
334. - الفرق بین الفرق ص 168، و نک: الملل و النحل، 1/66. [↑](#footnote-ref-334)
335. - نک: تدریب الراوی 1/72. [↑](#footnote-ref-335)
336. - البرهان جوینی 1/231. [↑](#footnote-ref-336)
337. - المسودة فی اصول الفقه از آل تیمیه ص 236، 238. [↑](#footnote-ref-337)
338. - ابن علیّه: اسماعیل بن ابراهیم بن مقسم أسدی مولای آنان، أبو بشر بصری، معروف بابن علیّه، ثقه، حافظ در غیر بدعت، فوت سال 193 ه‍. شرح حال او در: تقریب التهذیب 1/90 شماره 417، و الکاشف 1/243 شماره 350، و الثقات ابن حبّان 44/6، و مشاهیر علماء الامصار ص 192 شماره 1277، و لسان المیزان 1/50 شماره 65، و المغنی فی الضعفاء 1/10 شماره 39. [↑](#footnote-ref-338)
339. - الفرق بن الفرق ص 168، و نک: الملل و النحل 1/66. [↑](#footnote-ref-339)
340. - أعلام الموقعین 2/275، 276. [↑](#footnote-ref-340)
341. - نک: الأعصام باب منبع استدلال اهل بنت 1/199. [↑](#footnote-ref-341)
342. - تأویل مختلف الحدیث ص 84 و پس از آن، و نک: الخلافة و نشأة الأحزاب الاسلامیة ص 210/212. [↑](#footnote-ref-342)
343. - المعتمد فی اصول الفقه 2/549، و نک: شرح الأصول الخمسة ص 565. [↑](#footnote-ref-343)
344. - نک: المعتمد فی اصول الفقه 2/102، و شرح الاصول ص 769. [↑](#footnote-ref-344)
345. - جاحظ: عمر و پسر بحر پسر محبوب کنانی، سرور آنان، أبوعثمان، مشهور به جاحظ، بصری، معتزلی، ادیب اندیشمند، رهبر گروه جاحظیه معتزلی، ثقه و امین نبود، از ائمه بدعت‌گزاران، از تألیفات او، الحیوان، البیان و التبیین، و مجموعه رساله‌های دیگر. فوت سال 255 ه‍. شرح حال او در: تاریخ بغداد 12/212 شماره 6669، و وفیات الاعیان 3/470 شماره 506، و میزان الاعتدال 3/247 شماره 6333، و الضعفاء و المتروکین ابن جوزی 2/223 شماره 2545، و البدایه و النهایة 11/19، و لسان المیزان 5/286 شماره 6300. [↑](#footnote-ref-345)
346. - رسالة التربیع و التدویر، ضمن رسائل جاحظ 3/58. [↑](#footnote-ref-346)
347. - کتاب العلمین، ضمن رسائل جاحظ 3/58. [↑](#footnote-ref-347)
348. - قاضی عبدالجبار: عبدالجبار پسر احمد پسر عبدالجبار همدانی، أبوالحسین، قاضی، و اصولی، در زمان خود شیخ معتزله بود، و او را قاضی القضاة لقب می‌دادند، و به کس دیگری این لقب را ندادند، از تألیفات او: تنزیه القرآن عن المطاعن، و شرح الأصول الخمسة، و المغنی فی أبواب التوحید و العدل و غیر این‌ها. فوت سال 415 ه‍. شرح حالش در: تاریخ بغداد 11/113 شماره 5806، و میزان الاعتدال 2/533 شماره 4737، و طبقات الشافعیه ابن سبکی 5/97 شماره 443، و طبقات المعتزله ابن مرتضی ص 7، 43، و طبقات المسفرین داودی 1/262- شماره 248، و لسان المیزان 4/211 شماره 4939. [↑](#footnote-ref-348)
349. - شرح الأصول ص 770، و نک: فضل الاعتزال و طبقات المعتزله ص 2/18، و المعتمد فی اصول الفقه 2/549. [↑](#footnote-ref-349)
350. - الأنتصار ص 152، 153. [↑](#footnote-ref-350)
351. - الأنتصار ص 152، 153. [↑](#footnote-ref-351)
352. - و از کارهای عجیب اینست که خیاط بر محدثین ایراد می‌گیرد که اصل معتزله را نپذیرفته‌اند و از معاویه و عمرو بن عاص و آن‌هایی که در کنارشان بود‌ه‌اند، برائت نکرده‌اند، و می‌گوید [آنها افراط ورزیدند حتی دوستی کردند با کسی که دلی بر عداوت و برائت از او هست] نک: الأنتصار ص 213. [↑](#footnote-ref-352)
353. - مراجعه به ص 111. [↑](#footnote-ref-353)
354. - الفرق بین الفِرق ص 117، و نک: الملل و النحل شهرستانی 1/43، و میزان الاعتدال ذهبی 4/329. [↑](#footnote-ref-354)
355. - الفرق بین الفِرق ص 118، و نک: الملل و النحل شهرستانی 1/43. [↑](#footnote-ref-355)
356. - الفرق بین الفرق ص 140-142، و نک: ضحی الاسلام 3/86. [↑](#footnote-ref-356)
357. - الفرق بین الفرق ص 143. [↑](#footnote-ref-357)
358. - شهرستانی: محمد پسر عبدالرکیم پسر احمد، أبوالفتح شهرستانی، لقب به أفضل، امام و پیشوا در علم کلام، و ادیان گذشته، و مذاهب فلاسفه، آگاهی کافی از اصول و ادب داشت، از تألیفات او الملل و النحل، و الارشاد الی عقائد العباد، و غیر این‌ها، فوت سال 548 ه‍. شرح حالش در: تذکرة الحفاظ 4/1313 در ترجمه سبحی شماره 1088، و وفیات الاعیان 4/273 شماره 61، و طبقات الشافعیه ابن سبکی 6/128 شماره 653، و لسان المیزان 6/304 شماره 7760، و الوافی بالوفیات 3/278 شماره 1319، و شذرات الذهب 4/149. [↑](#footnote-ref-358)
359. - ابن قتیبه: عبدالله پسر مسلم پسر قتیبه دینوری یا مروزی، ابومحمد و گفته‌اند أبوعبدالله، که ثقه و دیندار و فاضل، و عالم به لغت، و نحو، و غربیب قرآن، و معانی آن، و شعر، و فقه بود از تألیفات او: تأویل مشکل القرآن، و تأویل مختلف الحدیث، و المعارف و غیر این‌ها. فوت سال 276 ه‍. شرح حال او در: تاریخ بغداد 10/170 شماره 5309، ومیزان الاعتدال 2/503 شماره 4601، و الفهرست ابن الندیم ص 123، و البدایة و النهایه 11/48، و تذکرة الحفاظ 633/2، و وفیات الاعیان 3/42 شماره 328، و طبقات المفسرین داودی، 1/251 شماره 334. [↑](#footnote-ref-359)
360. - تأویل مختلف الحدیث ص 33-44. [↑](#footnote-ref-360)
361. - السنة و مکانتها فی التشریع ص 6، و نک: تأویل مختلف الحدیث ص 54، و نک: آنچه أئمه از فساد دین سران معتزله در تأویل مختلف الحدیث ص 28، و الفَرق بین الفِرق ص 143. [↑](#footnote-ref-361)
362. - نک: موقف المعتزله من السنة و مواطن انحرافهم عنها دکتر ابولبابه ص 43، 73، 97، و الخلافة و نشأة الاحزاب دکتر محمد عماره، ص 212، 215. [↑](#footnote-ref-362)
363. - الإبانة للأشعری، ص 14. [↑](#footnote-ref-363)
364. - الاسرائیلیات و الموضوعات فی کتب التفسیر، ص 114، 115. [↑](#footnote-ref-364)
365. - جریان معتزله در عقاد بادلیل و برهان آشکار خواهد آمد که قضیه متواتر و آحاد نیست، بلکه قضیه اصول آنهاست به عنوان یک اصل، و قرآن و سنت به عنوان فرع نزد آنان، بدلیل تأویل آیات قران توسط آنان و احاديث متواتر عقیدتی که با اصول آنان تعارض و تضاد دارد، و اگر هم راست می‌گویند در ادعای خود به اینکه حدیث آحاد در عقائد کاربرد ندارد، پس چرا آن را نوعی تأویلی می‌کنند که شبیه رد باشد، آیات متواتر، در عقائد؟ نک: موقف المعتزله من السنة و مواطن انحرافهم عنها دکتر ابولبابه حسین، ص 97، 98. [↑](#footnote-ref-365)
366. - نک: الحدیث و المحدیثون دکتر محمد ابوزهو ص 332 با تغییرات، و السنة و مکانتها فی التشریع، ص 142، و للضوء اللامع المبین عن مناهج المحدثین دکتر احمد محترم شیخ 1/189-196. [↑](#footnote-ref-366)
367. - نک: العقیده و الشریعه گلدزيهر ص 100-102، 118-120، و نک: تراث الاسلام جوزف شافت ص 203، 218، و دراسات فی حضارة الإسلام از هاملتون جب ص 268-269، 274، و دائرة المعارف الاسلامیة ص 576، 580، 584. [↑](#footnote-ref-367)
368. - ضحی الإسلام 3/207. [↑](#footnote-ref-368)
369. - نک: منهج المدرسة العقلیه الحدیثه فی التفسیر دکتر فهد رومی. [↑](#footnote-ref-369)
370. - نک: موقف المدرسة العقلیة من السة النبویة استاد امین صاد الامین. [↑](#footnote-ref-370)
371. - نک: اضواء علی السنه محمود ابو ریه ص 377 و بعد آن، و الاضواء القرآنیه از سید صالح ابوبکر 1/ 16 و36، و تبصیر الامه بحقیقه السنه از اسماعیل منصور ص 656، و مجله روز الیوسف شماره 3586 ص 38-40 و شماره 3559 ص 48-50 و مقالات احمد صبحی منصور. [↑](#footnote-ref-371)
372. - محمد بن سیرين: محمد پسر سیرين انصاری، ابوبکر پسر أبی عمرة البصری، ثقه، ثابت، زاهد، عالیقدر، فوت سال 110 ه‍ - شرح حال او در: تقریب التهذیب 2/85 شماره 5966، و الکاشف 2/178 شماره 4898، و الثقات عجلی ص 450 شماره 1464، والثقات ابن حبّان 5/348، و الجرج و التعدیل 7/280، و مشاهیر علماء الامصار ص 113 شماره 643. [↑](#footnote-ref-372)
373. - روایت مسلم (با شرح نووی)، در مقدمه، باب بیان أن الاسناد فی الدین 1/84. [↑](#footnote-ref-373)
374. - صون المنطق سیوطی 3/183، با نقل از ابی مظفر در کتابش الانتصار [↑](#footnote-ref-374)
375. - نک: طبقات الشافعیه ابن سبکی، 3/260، و سیر أعلام النبلاء 47418. [↑](#footnote-ref-375)
376. - کَرَابیسی: ولید بن أبن کَرَابیسی، به فتح ک و ر، انتساب به لباس فروش، نک: اللباب فی تهذیب الأنساب 3/88، یکی از رهبران علم کلام، شرح حالش در: تاریخ بغداد 13/446 شماره 7317، و میزان الاعتدال 1/414، و سیر أعلام النبلاء 10/548 شماره 1717. [↑](#footnote-ref-376)
377. - شرف اصحاب الحدیث ص 108، 109، شماره 105، و نک: تاریخ بغداد 13/441، و سیر اعلام النبلاء 10/548. [↑](#footnote-ref-377)
378. - قاموس المحیط 241/3، و مختار الصحاح ص 336. [↑](#footnote-ref-378)
379. - أجنحة المکر الثلاثة و خوافیها، از استاد عبدالرحمن میدانی ص 50 با تغییرات، و نک: استشراق و الخلیفه الفکریة للصراع الحضاری، از استاد دکتر محمود زقزوق ص 24. [↑](#footnote-ref-379)
380. - استشراق، دکتر زقزوق ص 24، 25 و نک: المستشرقون و التاریخ الاسلامی از دکتر علی خربوطلی ص 26، و رؤیة إسلامیة للاستشراق از دکتر احمد غراب ص 7. [↑](#footnote-ref-380)
381. - أجنحة المکر الثلاثة، ص 50، 51. [↑](#footnote-ref-381)
382. - الأستشراق از دکتر زقزوق ص 20. [↑](#footnote-ref-382)
383. - و نک رؤیة اسلامیة للاستشراق از دکتر احمد غراب ص 11، 181. [↑](#footnote-ref-383)
384. - مقصود مدارس نصاری، و مدارس یهودیان، و مدارس لائیک (علمانی)، و مدارس بی‌دینی و کمونیستی، نک به: أجنحة المکر الثلاثة و خرافیها از استاد عبدالرحن میدانی ص 124، 125 و الاستشراق و الخلفیة الفکریة للصراع الحضاری، دکتر زقزوق ص 48، 49. [↑](#footnote-ref-384)
385. - نقد کتاب فییت (مجد الاسلام) از دکتر حسین مؤنس پیوسیتی به کتاب فکر الاسلامی و صلته بالاستعمار ص 459: 463، نک: الاستشراق دکتر زقزوق ص 95. [↑](#footnote-ref-385)
386. - السنة و مکانتها فی التشریع دکتر سباعی ص 188، و الاستشراق و المستشرقین از دکتر سباعی ص 49، و مناهج المستشرقین فی دراسات العربیة و الاسلامیة تحقیق گروهی از علماء ص 364، و الاسلام و المستشرقون از گروه نخبگان ص 191، و الاستشراق و المستشرقون وجهة نظر از استاد عدنان محمد وزان ص 124. [↑](#footnote-ref-386)
387. - نک: السنة و مکانتها فی التشریع ص 188، و الاستشراق و المتسشرقون دکتر سباعی ص 43، و الاسلام و المستشرقون از گروه علماء نخبه ص 251. [↑](#footnote-ref-387)
388. - نک: الاسلام و المستشرقون 248. [↑](#footnote-ref-388)
389. - السنة و مکانتها فی التشریع ص 188، و الاستشراق و المستشرقون وجهة نظر ص 130. [↑](#footnote-ref-389)
390. - نک: الرسول فی کتابات المستشرقین استاد ندیر حمدان ص 16. [↑](#footnote-ref-390)
391. - دمیری: محمد پسر موسی پسر عیسی پسر علی دمیری، أبوالبقاء شافعی از أهل دمیره مصر، مُفسر، محدِث، فقیه، ادیب، نحوی، از آثارش «حیاة الحیوان»، «الدیباجه» در شرح سنن ابن ماجه و «النجم الوهاج: در شرح منهاج النووی، فوت سال 808 ه‍. شرح حالش در: الضوء اللامع سخاوی 10/59-62، و البدر الطالع شوکانی 2/272، و شذرات الذهب 7/79-80، و معجم المؤالفین عمر کحالة 12/65، و الأعلام زرکلی 7/118. [↑](#footnote-ref-391)
392. - نک: السنة و مکانتها فی التشریع ص 188-189. [↑](#footnote-ref-392)
393. - الاسلام و المستشرقون از گروه علماء ص 241. [↑](#footnote-ref-393)
394. - همان 247. [↑](#footnote-ref-394)
395. - نک: الرسول (ص) فی کتابات المستشرقین ص 16. [↑](#footnote-ref-395)
396. - نک: أجنحة المکر الثلاثه و خوافیها استاد دکتر عبدالرحمن میدانی ص 147، 148. [↑](#footnote-ref-396)
397. - سباعی: مصطفی حسنی سباعی، از نوادگان خانواده علمی سوریه، و از ثمره‌های ازهر شریف كه گواهی پایانی علوم فقه و حدیث را از آن گرفته است، از تألیفات او السنة و مکانتها فی التشریع الإسلامی، و الاستشراق و المستشرقون مالهم و ما علیهم، و غیر این‌ها، فوت سال 1964 ه‍. نک: أعلام القرن الرابع عشر استاد انور جدنی 1/435 شماره 4 از باب پنجم. [↑](#footnote-ref-397)
398. - السنة و مکانتها فی التشریع ص 24 و صفحات بعد از آن با تغییراتی اندك. [↑](#footnote-ref-398)
399. - نک: الفکر الاسلامی الحدیث از دکتر محمد بهی ص 473، و الاستشراق دکتر محمود زقزوق ص 138-143 با تغییرات. [↑](#footnote-ref-399)
400. - الاستشراق از دکتر زقزوق ص 144، و نک: الاسلام فی تصورات الغرب دکتر زقزوق ص 14. [↑](#footnote-ref-400)
401. - دفاع عن العقیدة و الشریعة ص 8، و قارن بالإسلام علی مفترق الطرق للأستاذ محمد اسد ص 53، و نک: ص 61 – در ادامه صحبتش از استمرار استشراق در زشت جلوه دادن چهره اسلام و مسلمانان تا حال هر چند که شعور دینی در بین چیزی نیست جز مسئله از مسائل گذشته. و نک: رؤیة اسلامیة للاستشراق دکتر احمد غراب، ص 37 و پس از آن. [↑](#footnote-ref-401)
402. - منهجیة جمع السنة و جمع الاناجیل از خانم دکتر عزیة علی طه ص 14، 15 و برای آشنای بیشتر با روش آنها. نک: رؤیة اسلامیة للاستشراق دکتر أحمد غراب ص 79، و المستشرقون و التراث از دکتر عبدالعظیم الدیب ص 27 و بعد از آن. [↑](#footnote-ref-402)
403. - السنة و مکانتهای فی التشریع ص 25، 26 با تغییرات کم. [↑](#footnote-ref-403)
404. - التبشیر و الاستعمار دکتر مصطفی خالد و دکتر عمر فروخ ص 98. صبیره نوعی غذای لبنانی است که بیشتر آن را حبوبات تشکیل می‌دهد. [↑](#footnote-ref-404)
405. - نک: العقیده و الشریعة فی الاسلام ص 109، 110. [↑](#footnote-ref-405)
406. - دائرة المعارف اسلامیة ص 231، و نک: الاستشراق دکتر محمود حمدی زقزوق ص 122، 123. [↑](#footnote-ref-406)
407. - دراسات فی السیرة النبویة ص 175. [↑](#footnote-ref-407)
408. - ضوابط الروایة عند المحدثین از استاد صدیق بشیر ص 283، 284. [↑](#footnote-ref-408)
409. 1- استاد أحمد محمد شاکر این‌ها را توضیح داده است در کتابش تصحیح الکتب و صنع الفهارس المعجمه، و در مقدمه مفتاح کنوز السنة لفنسک. [↑](#footnote-ref-409)
410. 2- نک: در این مورد «طرق تخریج حدیث رسول الله() از استاد بزرگوار عبدالمهدی، و کشف اللثام عن أسرار تخریج أحادیث خیر الأنام از استاد بزرگوار دکتر عبدالموجود. در هر دوی آن‌ها تلاش علماء مسلمان در قدیم و جدید در ساخت فهرست و معجم‌ها لحاظ شده است» و نک: ضوابط الروایة ص 287، 288. [↑](#footnote-ref-410)
411. - و دکتر محمود قاسم راست می‌گوید: « که خاورشناسان ما به ارسطو رسانده‌اند، در حالی که خود و ملتشان را به علوم اسلامی و برنامه های اسلامی رسانده‌اند، برگرفته از کتاب المؤامرة علی الإسلام استاد أنور جندی ص 209، و نک: الغارة علی التراث الاسلامی استاد جمال سلطان ص 54-59، و کنفرانس یازدهم مجمع بحوث اسلامی تحت عنوان دعوت و دعوتگری سخنرانی استاد دکتر طلعت أحمد محسن – استشراق و واقعه و جهود المستشرقین ص 5959-597. [↑](#footnote-ref-411)
412. - مقدمات العلوم و المناهج استاد أنور الجندی 5/154، و نک: دوباره به کتاب او: مسئولیة الاستشراق و سموم دائرة المعارف اسلامیة سخنرانی کنفرانس یازده مجمع بحوث اسلامی ص 601-606، و مراجعه کن به المستشرقون و التاریخ الاسلامی دکتر علی خربوطلی ص 59، 60، المستشرقون و التراث دکتر عبدالعظیم الدیب ص 23/26. [↑](#footnote-ref-412)
413. - المستشرقون و التراث ص 43، 44. [↑](#footnote-ref-413)
414. - فالمستشرق فنسنک مؤلف مفتاح کنوز السنة و المعجم المفهرس للالفاظ الحدیث بالاشتراک، و رئیس دائرة المعارف اسلامیة. یکی از دشمینان سرسخت اسلام و پیامبرش () به حساب می‌آید. دکتر مصطفی سباعی می‌گوید در کتابش الاستشراق و المستشرقون مالهم و ما علیهم ص 42. و نک: الفکر الاسلامی الحدیث و صلته بالاستعمار ص 450، و رؤیة اسلامیة للاستشراق ص 89-104. [↑](#footnote-ref-414)
415. - شبهات التغریب استاد أنور جندی ص 91، و نک: الغارظ علی العالم ا. ل شاقلیه ص 27. [↑](#footnote-ref-415)
416. - مرچلیوث؛ دافیه صموئل مرچلیوث، یهود، انگلیسی، از خاورشناسان بزرگ، متعصب ضد اسلامی، و از نویسندگان (دائرة المعارف الاسلامیة)، عضو انجمن زبانشناسی مصر، و عضو انجمن علمی دمشق، استادیوم علوم عربی دانشگاه اُکسفورد. کتابهايی در مورد اسلام و مسلمانان نوشته است، ولی مخلصانه و از روي علم دوستی نبوده است، فوت سال 1940 م. از تألیفات او: «التطورات المبکرة فی الاسلام»، و «محمد و مطلع الاسلام» و «الجامعة الاسلامیة» و غیر این‌ها. شرح حال وی در: الاعلام 2/329، و المستشرقون 2/518، و الاستشراق ص 36، و آراء المستشرقین حول القرآن 1/88. [↑](#footnote-ref-416)
417. - شبهات التغریب از استاد أنور الجندی ص 91-93. [↑](#footnote-ref-417)
418. - الاسلام و الحضارة الغربیة ص 121-124 با تغییرات. [↑](#footnote-ref-418)
419. - دراسات فی السیرة النبویة ص 175. [↑](#footnote-ref-419)
420. - الاسلام علی مفترق الطرق استاد محمد اسد ترجمه دکتر عمر فروغ ص 54. [↑](#footnote-ref-420)
421. - بروکلمان: کارل بروکلمان. خاورشناس آلمانی، زبان عربی را یاد گرفت و در تاریخ ادبیات عرب آگاه بود. عضو انجمن عربی و بسیاری از انجمن‌های دیگر آلمان، فوت 1956 م. از تألیفات او: «تاریخ الادب العربی» و «تاریخ الشعوب الاسلامیة» و غیره. .. شرح حالش در: الاعلام 5/211-212، و المستشرقون نجیب العقیقی 2/777-783، و المستشرقون الأللمان جمع‌آوری شرح حالشان صلاح الدین المنجمد ص 153-162. [↑](#footnote-ref-421)
422. - الإسلام فی تصورات الغرب استاد دکتر حمدی زقزوق ص 11. [↑](#footnote-ref-422)
423. - تاریخ الشعوب الإسلامیة ص 34. [↑](#footnote-ref-423)
424. - مصدر گذشته ص 36، و نک: به نمونه‌های دیگری از بی‌انصافی و بی‌طرفی او در: دراسات فی السیرة النبویة استاد دکتر محمد سرور نایف ص 127-137، و مقدمات العلوم و المناهج 1/397، 5/219. [↑](#footnote-ref-424)
425. - دراسة الکتب المقدسة ص 15، 16. [↑](#footnote-ref-425)
426. - دراسة الکتب المقدسة ص 13، 156، 158، 290، 291، 298، 302. [↑](#footnote-ref-426)
427. - همان ص 299. [↑](#footnote-ref-427)
428. - همان ص 14. [↑](#footnote-ref-428)
429. - دکتر احمد أعراب تحقیقاتی را در رابطه با بعضی از خاورشناسانی که به بی‌طرف و واقع‌گرا مشهور هستند انجام داده است مانند: فنسنک – ریلاند – گوستاو لوبون – مونتگری وات و دیگران. ... و حقد و کینه آنان را بر اسلام و مسلمانان روشن نموده است. نک: رؤیة اسلامیة للاستشراق ص 79-139. [↑](#footnote-ref-429)
430. - از این خاورشناسان که روشنفکر کاتولیکی فرانسوی رینیه جینو که خود را عبدالرحمن یحیی نام نهاد، و خاورشناس ناصرالدین دینیه، و هدلی الفاروق که لیوبولد فایس نام داشت، و مشهورترین آنانی که از اسلام مرتد شدند و به سوی آنان بازگشت خود را عبدالله نامیده بود، نقل از دراسات فی سیرة النبویة ص 175 حاشیه. و نک: اجنحة المکر الثلاثه ص 131، 132. و اروپا و الاسلام از امام بزرگوار دکتر عبدالحلیم محمود ص 51-113. [↑](#footnote-ref-430)
431. - الغارة علی العالم الإسلامی ا. ل شاتلیه ص 89. [↑](#footnote-ref-431)
432. - دراسات فی السیرة النبویة ص 175، 176 با تغییرات. [↑](#footnote-ref-432)
433. - احذر و الأسالیب الحدیثة فی مواجهة الإسلام دکتر سعدالدین صالح ص 111. [↑](#footnote-ref-433)
434. - السنة و مکانتها فی التشریع ص 14، و نک: الاستشراق و المستشرقون دکتر سباعی ص 67. [↑](#footnote-ref-434)
435. - دراسات فی السیرة النبویة ص 175، 176 با تغییرات. [↑](#footnote-ref-435)
436. - و نک: نقد کتاب فییت (مجد الاسلام) از دکتر حسین مؤنس ضمیمه کتاب الفکر اسلامی وصلته بالاستعمار الغربی دکتر محمد بهی ص 470، و برای آگهی بیشتر از دیدگاه مسلمانان نسبت به جنبش خاورشناسی نک: الاستشراق و الخلیفه الفکریة از دکتر محمود زقزوق ص 147 و پس از آن، و الفکر الإسلامی الحدیث وصلته بالاستعمار الغربی دکتر محمد بهی ص 421 به بعد. [↑](#footnote-ref-436)
437. - علمانیت در لغت: در فرهنگ لغت‌های قدیمی جایگاهی نداشته است!، اما در بعضی فرهنگ لغت‌های جدید آمده است:

     أ – در فرهنگ عربی جدید تالیف دکتر خلیل جسر: «کسی که اهل کلیسا و دینداری نباشد».

     ب - در معجم الوسیط از انجمن زبان در قاهره: «العلمانی: منسوب به علم، و عکس دینداری و روحانیت است». و نبودن این کلمه در فرهنگ لغت‌های قدیمی دلالت بر تازگی این واژه دارد، و محققان می‌گویند که نخست در فرهنگ لبنانی مسیحی و برای اولین بار در سال (1870) م – و در معجم الوسیط از انجمن زبان عربی، چاپ اول سال 1960 م.

     نک: الاتجاهات الفکریة المعاصرة از دکتر علی جریشه ص 73. و در موسوعة المسیرة فی الادیان و المذاهب المعاصر ص 367. – علمانیت در انگلیسی (SECULARISM) به معنی صحیح: بی‌دینی یا دنیايی، جنبشی است که به سوی زندگی جدای از دین دعوت می‌کند، و هدف سیاسی آن حکومت بدون دین است، و این اصطلاح هیچ پیوندی با واژه علم ندارد (SCIENCE) و مذهب علمی آن (SCIENTISM) و بعضی از علمانی‌ها وجود خدا را به کلی انکار می‌کنند. و بعضی به وجود خدا ایمان دارند اما اعتقاد دارند که علاقه بین خدا و بین زندگی انسان‌ها وجود ندارد، و علمانیت در نظر آنان جدايی دین از سیاست است و زندگی براساس مادی استوار است. نک، الموسوعة المسیرة ص 370.

     - استاد گرامی دکتر طه جیشی می‌گوید: «علمانیت در شرق هیچ معنايی ندارد جز مبارزه با اسلام، و در هر جايی در کمین او نشستن، و سعی برای طعنه‌زدن به آن در هر جايی که گمان برده شود که امکان جنگ با او وجود دارد، به همین علت است که نویسندگان حماسی علمانیت» در میدان‌های بسیاری کلا در رابطه با اسلام، و چیزهای که کلاً مبارزه با اسلام و دشمن و خصومت با اسلام است نوشته‌اند. نک: الصراع بین الثقافة الاسلامیة و الثقافات الاخری ص 223، و نک: فی الموسوعة المسیرة افکار و معتقدات العلمانیة ص 370. و نک: اسالیب الغزو الفکری للعالم الاسلامی دکتر علی جریشة و دکتر محمد الیزبق ص 59-74، و العلمانیة و موقفها من العقیدة و الشریعة دکتر عبدالعظیم مطعنی ص 58-62، و العلمانیة و موقف الاسلام منها دکتر عزت عبدالمجید مخطوط در دانشکده اصول دین قاهره شماره 1109، و العلمانیة نشأتها و تطورها و آثارها فی الحیاة الاسلامیه المعاصرة دکتر سفر حوالی. [↑](#footnote-ref-437)
438. - بهائیت منتسب به (بهاء الله) لقبی است که میرزا حسین علی به آن خوانده می‌شد، و او رهبر دوم فرقه بوده است که گروهی به نام بهائیت به آن گرایش پیدا کردند و کتابی دارد که آن را (أقدس) نامگذاری کرده است و مرگ بهاء در سال 1892 م بوده است.

     و این گروه به بابیه هم مشهورند منتسب به «باب» و او لقب میرزا علی محمد رضا شیرازی (1235-1265 ه‍( و (1819-1849) کسی که این مذهب را جعل کرده است و خود را باب (در نبوت یا حقیقت، یا امام زمان) نامید. سال 1844 م / 1260 ه‍. نک: البابیة و البهائیة فی المیزان فن نوابغ العلماء ص 11، و در موسوعة المسیرة فی الادیان و المذاهب المعاصرة بابیه و بهائیه در سال 1260 ه‍ 1844 م بوجود آمد در زیر یوغ استعمار روسی و یهودی جهانی و استعمار انگلیسی به هدف تباه و فاسد کردن عقیده اسلامی، و متلاشی کرد وحدت مسلمانان و باز گرداندن آنان از مسائل اساسی موسوعة المسیرة ص 63، تگ: البهائیه فی خدمة الاستعمار ص 11-30 - و هیئت فتوای دانشگاه ازهر به فاسد و باطل بودن مذهب بهائیت فتوای داده است و اینکه این مذهب هیچ پیوندی و رابطه‌ای با اسلام ندارد، و هر کس آن را بپذیرد مرتد و از دین خارج شده است، چون مذهب بهائیت در برگیرنده عقایدی می‌باشد که اسلام آن را نمی‌پسندد و کلاً آن را مردود می‌داند، مانند: تظاهر بعضی از رهبرانشان به پیغمبر بودن، و اینکه مخالفانشان کافر هستند و آئین‌شان همه ادیان را نسخ کرده است و. .. نك: البابیه و البهائیه فی المیزان ص 93، 94، و نك: افکار و معتقد است بهائیت در الموسوعه المسیرة ص 63، 64، و فرق معاصرة تنتسب الی الاسلام و موقف الاسلام منها دکتر غالب عواجی 1/405-479، و البهائیه وسائل و غایات استاد گرامی دکتر طه جیشی ص 13-59 موجود می‌باشد. [↑](#footnote-ref-438)
439. - قادیانی: جنبشی که در سال 1900 م توسط استعمار انگلیسی در شبه قاره هند پایه‌ریزی شد به این هدف که مسلمانان را از دینشان و مخصوصاً از وظیفه جهاد دور کنند برای اینکه به نام اسلام با استعمار مبارزه نشود و زبان گویای این جنبش مجله ادیان نام داشت که به زبان انگلیسی منتشر می‌شد. نك: الموسوعة المسیرة ص 389، و دکتر غالب عواجی می‌گوید: قادیانی یکی از جنبش‌های پستی باطنی است. .. و در هند و پاکستان به قادیانه مشهور هستند، و در کشورهای آفریقايی و دیگر کشورهای اسلامی که اشغال کرده بودند خود را احمدیه می‌خواندند، تا اینکه در میان مسلمانان وانمود کنند که خود را منتسب به پیامبر می‌دانند، نك: فرق معاصرة 2/487، و در واقع آنان به میرزا غلام احمد قادیانی نسبت دارند (1869-1908 م) که عامل اجرای اساسی ایجاد قادیانه بود. و او از خانواده مشهور به خائن به دین و وطن می‌باشد، و از تألیف او: إعجاز احمدی، ابراهین احمدیه تجلیات الهیة و دیگر می‌باشد. پس چنانکه شیخ ندوی می‌گوید قادیانی انقلابی بر علیه رسالت محمد و اسلام بود و یک توطئه دینی و سیاسی بود – القادیانی و القادیانیه - ص 5، نك: فرق معاصره تنتسب الی الاسلام 2/487-573، و الفکر الاسلامی الحدیث وصلة بالستعمار دکتر محمد بهی ص 38-42، و القادیانیه از استاد بزرگوار شیخ خضر حسین ص 30/87، و القادیانیة و مصیرها فی التاریخ از استاد گرامی دکتر طه حبیشی ص 6/194. [↑](#footnote-ref-439)
440. - أجنحة استاد عبدالرحمن میدانی ص 134. [↑](#footnote-ref-440)
441. - ظلام من الغرب فی المقدمة. [↑](#footnote-ref-441)
442. - السنة و مکانتها فی التشریع ص 3، 4، نك: السنة النبویة الشریفة دکتر احمد کریمة، هدیة مجلة الازهر، شماره ربیع الاول سال 1418 ه‍ ص 26، 27. و نك: دفاع عن السنة دکتر ابو شبهه ص 372، و قصة هجوم علی السنة دکتر علی احمد سالوس ص 35-37. موجود می‌باشد. [↑](#footnote-ref-442)
443. - السنة النبویة بین دعاة الفتنة و ادعیاء العلم ص 129-131 با تغییرات. [↑](#footnote-ref-443)
444. - ضوابط الروایة عند المحدثین 294-298 با تغییرات. [↑](#footnote-ref-444)
445. - السنة و دورها فی الفقه الجدید ص 74. [↑](#footnote-ref-445)
446. - کنفرانس چهارم جهانی سیرة و سنت نبوی 2/546. [↑](#footnote-ref-446)
447. - الححج البهیة جرفادقانی نقل از منبع پيشين 2/543. [↑](#footnote-ref-447)
448. - التبیان و البرهان نقل از مصدر سابق 2/545. [↑](#footnote-ref-448)
449. - فرق معاصرة تنتسب الی الاسلام 1/469؛ و نك: داستان این مرد در کتاب (مسیلمه فی مسجد توسان) از استاد بزرگوار دکتر طه حبیشی. [↑](#footnote-ref-449)
450. - نك: القرآن و الحدیث و الاسلام ص 1، 2، 17، و قرآن ام حدیث ص 16، و نك: مسیلمة فی مسجد توسان ص 56. [↑](#footnote-ref-450)
451. - القرآن و الحدیث و الاسلام ص 17 به بعد. [↑](#footnote-ref-451)
452. - قرآن ام حدیث المقدمة، و نك: ص 22، و المسم العاصی از احمد صبحی منصور ص 28، و السنة فی مواجهة اعدائها ص 45. [↑](#footnote-ref-452)
453. - القرآن و الحدیث و الاسلام فی المقدمة. نك: المؤتمر العالمی الرابع للسیرة و السنة 2/557، 558. [↑](#footnote-ref-453)
454. - و نك: قرآن ام حدیث ص 49. [↑](#footnote-ref-454)
455. - و نك: مرجع گذشته ص 2-25، و القرآن و الحدیث و الاسلام ص 13، 14، و المسلم العاصی ص 5، 6، و عذاب القبر و ثعبان الاقرع ص 4، 5. [↑](#footnote-ref-455)
456. - قرآن ام حدیث ص 22، و نك: ص 44-48، و القرآن و الحدیث و الاسلام ص 20، 21، 42 و السنة فی مواجهة اعدائها ص 52، کنید موجود است. [↑](#footnote-ref-456)
457. - به داستان او در کتاب «مسیلمة فی مسجد توسان» از استاد بزرگوار دکتر طه جیشی مراجعه کنید. [↑](#footnote-ref-457)
458. - منظورش سنت نبوی است، چون در نظر او «یک کار شیطانی است، و راویان این سنت‌ها گناهکار و خیانتکار هستند». چنانکه گذشت استدلال به چیزی کرده است که مسیلمة کذاب رشاد خلیفه بدان اشاره داشته است. [↑](#footnote-ref-458)
459. - بحث این آیه‌ها و رد قصه آن‌ها در ایجاد شبهه به اینکه قرآن کافی است و احتیاج به سنت نیست، در ص 188، 190 خواهد آمد. [↑](#footnote-ref-459)
460. - مجله منظور المسلم نقل از مسیلمه در مسجد توسان ص 247-249. [↑](#footnote-ref-460)
461. - نك: القرآن و الحدیث و الاسلام رشاد خلیفه ص 10، 11، 12، و پیامبران در قرآن احمد صبحی منصور ص 31 و پس از آن موجود است. [↑](#footnote-ref-461)
462. - الانبیاء فی القرآن ص 40، 45، و نك: ص 23، 31، 32، 35. و القرآن و الحدیث و الاسلام ص 8 و پس از آن – و نك: همچنین به کسانی که به عصمت پیامبر طعنه می‌زنند از دکتر نصر ابوزید در کتابش نقد الخطاب الدینی ص 126، و مستشار سعید عشماوی در کتابش «الاسلام السیاسی» ص 86، «و اصول الشریعة» ص 143. وجود دارند. [↑](#footnote-ref-462)
463. - نك: فرق معاصرة تنتسب الی الاسلام دکتر غالب عواجی فصل السبب فی انتشار تعالیم البهائیة 1/499-473. [↑](#footnote-ref-463)
464. - سید احمد خان پسر احمد میر متقی پسر عمار حسینی، در 17 اکتبر سال 1817 م در دهلی به دنیا آمده است، شروع به یادگیری قرآن کریم کرد، سپس بعضی کتاب‌های فارسی و عربی را خواند، و در دادگاه‌های انگلیسی شروع به کار کرد – به عنوان دستیار قاضی – و در سال 1897م از دنیا رفته است، نگ: به شرح حال او در دائرة المعارف بریطانی 1/369، و القرآنیون و شباتهم حول السنة دکتر خادم حسین بهی ص 100. [↑](#footnote-ref-464)
465. - اکثر خاورشناسان پیوسته اصرار دارند که اسلام را به دین محمدی تعریف نمایند، و یا مذهب محمدی نسبت به حضرت محمد همچنانکه نسبت داده مسیحیت به حضرت مسیح، و لکن در اینجا استعمال این صفت نزد بیشتر آنان علت دیگری دارد، و آن هم دادن این انگیزه که اسلام آئین بشری است و از دستاوردهای محمد می‌باشد، و از طرف خدا فرستاده نشده است. و اما نسبت مسیحیت به مسیح این انگیزه را ندارد چون اعتقاد دارند که مسیح فرزند خدا است، نك: الاسلام فی تصورات الغرب از استاد گرامی دکتر محمود حمدی زقزوق ص 21 زیرنویس، و منهجیة جمع السنة و جمع الاناجیل از خانم دکتر عزیة علی طه ص 24 موجود می‌باشد. [↑](#footnote-ref-465)
466. - نك: دراسات فی الحدیث النبوی دکتر محمد اعظمی 28 و پس از آن، و قرانیون و شبهاتهم حول السنة دکتر خادم حسین ص 100 به بعد وجود دارد. [↑](#footnote-ref-466)
467. - مقاله‌های جریان سید احمد – ترتیب و جمع‌آوری محمد اسماعیل 1/23 نقل از قرآنیون و شبهاتهم حول السنة دکتر خادم حسین البهی ص 104، و رد این شبهه تأخیر در جمع آوری سنت ص 346، 358، خواهد آمد. [↑](#footnote-ref-467)
468. - مقالات سیر سید 1/49، و رد شبهه روایت حدیث به معنی ص 375-395 خواهد آمد. [↑](#footnote-ref-468)
469. - مقالات سیر سید 1/69. [↑](#footnote-ref-469)
470. - مقالات سیر سید 1/23، و ردی بر این جواب آن‌ها در ادعای کم کاری محدثین در نقد متن احادیث ص 667-672 خواهد آمد. [↑](#footnote-ref-470)
471. - مقالات سیر سید 1/23. [↑](#footnote-ref-471)
472. - مقالات سیر سید 1/40. [↑](#footnote-ref-472)
473. - استاد احمد امین سید احمد خان در هند را به شیخ محمد عبده در مصر تشبیه کرده است، از آن جهت که هر دوی آن‌ها مصلح دینی بوده‌اند، و او در گفتار از خاورشناسان پیروی می‌نماید، چنانکه دکتر بهی در کتابش – الفکر الاسلامی و صلته بالاستعمار الغربی ص 33، 38، 145 می‌گوید، و نك: مذاهب التفسیر الاسلامی از گلدزيهر ص 347 به بعد وجود دارد. [↑](#footnote-ref-473)
474. - ص 342. [↑](#footnote-ref-474)
475. - مذاهب التفسیر الاسلامی ص 337، و نك: تعریفات گروهی از خاورشناسان از سید احمد خان و حرکت قرآنی او، در کتاب دیدگاه اسلامی به حرکات جدید در عالم اسلامی کار گروهی از خاورشناسان – با ترجمه استاد محمد عبدالهادی ابو ریده ص 47، 119، 125، 133، 223 موجود می‌باشد. [↑](#footnote-ref-475)
476. - مذاهب التفسیر الاسلامی ص 344، و نك: وجهة السلام ص 126 به بعد مراجعه کنید. [↑](#footnote-ref-476)
477. - همان ص 344. [↑](#footnote-ref-477)
478. - مذاهب تفسیر الاسلامی ص 345. [↑](#footnote-ref-478)
479. - نك: ادلة حجیة الاجماع فی مبحث ادلة حجیة السنة ص 483-484 موجود است. [↑](#footnote-ref-479)
480. - مذاهب التفسیر الاسلامی ص 345، و نك: القرآنیون و شبهاتهم حول السنة دکتر خادبخش. مبحث (القرآنیون و موقفهم من عصمة النبی) ص 315، و مبحث (القرآنیون و موقفهم من ختم النبوة) ص 321. [↑](#footnote-ref-480)
481. - سلمان: سلمان فارسی، صحابه گرامی به شرح حالش در: الاصابة 2/62 شماره 3369، و الاستعیاب 2/634 شماره 1014، و أسد الغابة 2/510 شماره 2150، و تاریخ الصحابة ص 116 شماره 533، و مشاهیر علماء الامصار ص 56 شماره 274 موجود می‌باشد. [↑](#footnote-ref-481)
482. - حدیث مسلم – (با شرح نووی) کتاب طهارة، باب الاستطابة 2/154 شماره 262 وجود دارد. [↑](#footnote-ref-482)
483. - السنة النبویة مکانتها. عوامل بقائهاو تدوینها از استاد بزرگوار عبدالمهدی عبدالقادر ص 66، 67. [↑](#footnote-ref-483)
484. - السنة و مکانتا فی التشریع دکتر سباعی ص 2. [↑](#footnote-ref-484)
485. - العقیده و الشریعة فی الاسلام از مؤلف ص 41، و قارن بالسنة المفتری علیها از مستشار بهنساوی 327. [↑](#footnote-ref-485)
486. - دفاع عن السنة از دکتر محمد ابو شهیة ص 15، 16. [↑](#footnote-ref-486)
487. - صبیرة: نوعی غذای لبنانی که قسمت عمده آن را دانه‌ها و حبوبات تشکیل می‌دهد. [↑](#footnote-ref-487)
488. - التبشیر و الاستعمار دکتر مصطفی خالد، و عمر فروخ ص 98. [↑](#footnote-ref-488)
489. - الاسلام علی مفترق الطرق ترجمه دکتر عمر فروخ ص 87، 91. [↑](#footnote-ref-489)
490. - الاسلام علی مفترق الطرق ص 88، 95، و نك: به همین کتاب ص 108 (السنة النبویة تجعل المجتمع مستقراً متماسکاً) موجود می‌باشد. [↑](#footnote-ref-490)
491. - همان ص 97، 98، 110 با تغییرات کم. [↑](#footnote-ref-491)
492. - نك: الاسلام علی مفترق الطرق ص 64 ادامه دشمنی غرب با اسلام و مسلمانان موجود می‌باشد. [↑](#footnote-ref-492)
493. - نك: التبشیر و الاستعمار از دکتر مصطفی خالد و عمر فروخ ص 148 وجود دارد. [↑](#footnote-ref-493)
494. - الغارة علی العالم الاسلامی شاتلیه ص 15. [↑](#footnote-ref-494)
495. - مصدر سابق ص 50. [↑](#footnote-ref-495)
496. - التبشیر و الاستعمار ص 184. [↑](#footnote-ref-496)
497. - الاسلامی علی مفترق الطرق ص 41. [↑](#footnote-ref-497)
498. - نك: قادة الغرب یقولون از استاد عبدالودود یوسف ص 23، 24. [↑](#footnote-ref-498)
499. - جذور البلاء ص 202، و نك: قادة الغرب یقولون ص 51، وجود دارد. [↑](#footnote-ref-499)
500. - التبشر و الاستعمار ص 40. [↑](#footnote-ref-500)
501. - الغارة علی العالم الاسلامی ص 35. [↑](#footnote-ref-501)
502. - نك: قاده الغرب یقولون ص 48. [↑](#footnote-ref-502)
503. - جذور البلاء ص 202، و نك: قادة الغرب یقولون ص 51 وجود دارد. [↑](#footnote-ref-503)
504. - السنة و دورها فی فقه الجدید ص 20، که در آن گفته‌های قاسم احمد و احمد حجازی آمده است، که گفته بودند که عامل اساسی در تفرقه مسلمانان و اختلاف آنان دستگیری و پایبندی شدید آنان به حدیث است. نك: إعادة تقسیم الحدیث ص 60، و دفع الشبهات شیخ غزالی از دکتر احمد حجازی السقا ص 39 موجود است. [↑](#footnote-ref-504)
505. - موقف الاسلام من المجتمع الجاهلی از دکتر جعفر السقا ص 48. [↑](#footnote-ref-505)
506. - مجله‌ی المنار المجلد 9/516 و 907 و جمال البنا آن را تأئید کرده است در کتاب سنت و نقش آن در فقه جدید ص 33. [↑](#footnote-ref-506)
507. - اضواء علی السنة المحمدیه 404. [↑](#footnote-ref-507)
508. - الصلاة (نماز) ص 23. [↑](#footnote-ref-508)
509. - اعادة تقسیم الحدیث 89. [↑](#footnote-ref-509)
510. - ر. ک: کتاب جماع العلم باب حکایت از طائفه‌ای که تمامی اخباری دارد 7/250. [↑](#footnote-ref-510)
511. - مجله المنار المجلد 9/907. [↑](#footnote-ref-511)
512. - نورهایی بر سنت ص 404. [↑](#footnote-ref-512)
513. - الصلاة ص 22. [↑](#footnote-ref-513)
514. - مصطفی کمال المهدوی: مشاور لیبی در عصر حاضر که حجیت را انکار می‌کند. از تألیفاتش: بیان قرآن در دو جزء و ر. ک: استشهاد به آیات سابق در کتاب البیان بالقرآن 1/29، 10. [↑](#footnote-ref-514)
515. - نماز در قرآن ص 32، 60، 61 و لماذا القرآن ص 10. [↑](#footnote-ref-515)
516. - إعادة تقسیم الحدیث 86. [↑](#footnote-ref-516)
517. - جمال البنا: جمال البنا پسر عالم محدث شیخ احمد عبدالرحمن البنا صاحب افتح الربانی در ترتیب امام احمد حنبل شیبانی و دولت امام شهید حسن البنا مرشد اول. از تصنیفاتش که در آن‌ها به حجیت سنت پاک افترا زده است. الاصلان العظیمان و کتاب السنة و دورها فی فقه الجدید. و ر. ک: استدلالش به آیات سابق در کتاب سنة و دروها فی الفقه الجدید ص 33. [↑](#footnote-ref-517)
518. - رشاد خلیفه: رشاد عبدالحلیم محمد خلیفه. در دانشگاه عین شمس به گواهی‌نامه کشاورزی دست یافت، در ولایات آمریکا کار کشاورزی زیادی انجام داد و مهارت یافت. برای بهائی کار می‌کرد و به او گروید. و حجیت سنت را انکار می‌کرد ادعای نبوت کرده و داخل مسجدی نزدیک دانشگاه آریزونا هنگامی که مشغول انکار بهائیتش بود که در اسلام و در حجیت سنت پاک شک می‌کرد کشته شد. ر. ک: داستانش در کتاب دفاع از سنة ص 42 و بعد آن و سلیم در مسجد توسان ص 16 و 70 هر دو اثر از استاد طه جیشی ص 16، 70 و کتاب رشاد خلیفه صنیعه السلیبیه العالمیه از دکتر نهالد نعیم ص 16-59 و ر. ک: استدلالش به آیات سابق قرآن یا حدیث ص 6 و القرآن و الحدیث و الاسلام ص 32. [↑](#footnote-ref-518)
519. - اضواء علی السنة ص 404. [↑](#footnote-ref-519)
520. - الصلاة ص 23. [↑](#footnote-ref-520)
521. - مجله منظور المسلم نقل از سلیم در مسجد توسان ص 249. [↑](#footnote-ref-521)
522. - اسماعیل منصور: اسماعیل منصور جودة از دانشگاه قاهره فارغ شد و به مدرک دامپزشکی در دانشگاه دست یافت. سنت را دروغ بزرگ و مهمی می‌پنداشت می‌گفت این تشویش در گفته‌های خداست، از تصنیفاتش تبصیر الأئمه بحقیقة السنة، و شفاء الصدر بنفی عذاب القبر، بلوغ الیقین به تصحیح مفهوم ملک الیمین و غیر آن، ر. ک: استدلالش به آیات گذشته در تبصیر الامة بحقیقة السنة ص 11. [↑](#footnote-ref-522)
523. - تبصیر الأمة بحقیقة السنة ص 15. [↑](#footnote-ref-523)
524. - الصلاة ص 22. [↑](#footnote-ref-524)
525. - تبصیر الأمة بحقیقة السنة ص 10. [↑](#footnote-ref-525)
526. - سنة در مواجهه با دشمنانش از استاد دکتر طه حبیشی ص 63-64. [↑](#footnote-ref-526)
527. - سنت و جایگاه آن در قانون‌گذاری ص 151. [↑](#footnote-ref-527)
528. - سوره انعام آیه 38. [↑](#footnote-ref-528)
529. - مسلم آن را خارج کرده در کتاب القدر باب حجاج آدم و موسی علیهما السلام 8/452 شماره 2653./ [↑](#footnote-ref-529)
530. - سوره انعام آیه 38. [↑](#footnote-ref-530)
531. - تفسیر القرآن العظیم 2/131 و 132 و ر. ک: فتح القدیر از شوکانی 3/61. [↑](#footnote-ref-531)
532. - القاموس المحیط 1/120 و مختار الصحاح ص 562. [↑](#footnote-ref-532)
533. - ر. ک: تفسیر القرآن العظیم 1/140. [↑](#footnote-ref-533)
534. - تفسیر القرآن العظیم از ابن کثیر 1/550. [↑](#footnote-ref-534)
535. - ر. ک: البحر المحیط فی اصول الفقه از زرکشی 1/441. [↑](#footnote-ref-535)
536. - ر. ک: حجیت سنت از دکتر عبدالغنی عبدالخالق ص 384 و 385 و السنة بین اثبات الفاهمین و رفض الجاهلین از دکتر رئوف شلبی 18-24. [↑](#footnote-ref-536)
537. - ابن مسعود: عبدالله بن مسعود صحابه بزرگواره شرح حالش در: الاستیعاب 3/987 شماره 1659، و اسد النابة 3/381 شماره 382 و تاریخ الصحابه ص 149 شماره 718 و تذکرة الحفاظ 1/13 رقمس 5 و طبقات الحفاظ ص 14 شماره 6 و تجرید أسماء الصحابه 1/334 و مشاهیر علماء الامصار ص 16 شماره 21 و الاصابة 2/360 شماره 4969. [↑](#footnote-ref-537)
538. - مجاهد: مجاهد بن جبر، ابو الحجاج، المخزومی مولا هم، مکی و مطمئن و معروف در تفسیر و علم در سال 104 هجری فوت کرد و قبل از آن نیز شرح حالش در: تقریب التهذیب 2/159 شماره 6501، 1538 و الثقات لابن حبان 5/419 و طبقات المفسرین للداوری 2/305 شماره 617. [↑](#footnote-ref-538)
539. - تفسیر القرآن العظیم لابن کثیر 2/582. [↑](#footnote-ref-539)
540. - الموافقات از شاطبی 3/274-276 و 300 و 301 و 330 و 338. [↑](#footnote-ref-540)
541. - کتاب سنت بیان‌کننده و بیّن قرآن است از دکتر ابراهیم محمد الخولی ص 5 و 13 و 47 و 69. [↑](#footnote-ref-541)
542. - رساله شافعی ص 20 و 22. [↑](#footnote-ref-542)
543. - البحر المحیط از زرکشی 1/441. [↑](#footnote-ref-543)
544. - الموافقات 3/333، 334. [↑](#footnote-ref-544)
545. - بخشی از داستان طولانی که مسلم از کتاب حج باب حجة النبی بیرون آورده 4/431 و 432 شماره 1218 از حدیث جابر بن عبدالله. [↑](#footnote-ref-545)
546. - مسلم آن را بیرون آورده کتاب الوصیه باب ترک الوصیه لمن لیس له شی 6/100 شماره 1638. [↑](#footnote-ref-546)
547. - کتاب فتح الباری 5/425 و 426 شماره 2740 داستان عبدالله بن ابی اوفی. [↑](#footnote-ref-547)
548. - السنة و دورها فی الفقه الجدیدی ص 246. [↑](#footnote-ref-548)
549. - حد الرده ص 89. [↑](#footnote-ref-549)
550. - مجله المنار المجلد 9/911-913. [↑](#footnote-ref-550)
551. - تبصیر الامة بحقیقة السنة 23. [↑](#footnote-ref-551)
552. - سنت و نقش آن در فقه جدید ص 23 و بعد آن. [↑](#footnote-ref-552)
553. - مقام الحدیث ص 6-18 نقل از دارسات فی الحدیث النبوی از دکتر محمد اعظمی 1/32 و القرآنیون و شبهاتهم حول السنة از دکتر رئوف شبی ص 25. [↑](#footnote-ref-553)
554. - السنة بين إثبات الفاهمين ورفض الجاهلين للدكتور رءوف شلبى ص25. [↑](#footnote-ref-554)
555. - بر خلاف آنچه دکتر اسماعیل منصور گمان کرده است در تبصیر الامة بحقیقة السنة ص 256. [↑](#footnote-ref-555)
556. - تبصیر الامة بحقیقة السنة ص 260. [↑](#footnote-ref-556)
557. - همان ص 258-288-289. [↑](#footnote-ref-557)
558. - کنفرانس جهانی چهارم سیرت و سنت 2/531-532. [↑](#footnote-ref-558)
559. - الاحکام فی اصول الاحکام از ابن حزم 1/96 و 117-118. [↑](#footnote-ref-559)
560. - مختصر الصواعق المرسلة 2/543 و 544. [↑](#footnote-ref-560)
561. - تخريج آن گذشت ص 44. [↑](#footnote-ref-561)
562. - تخريج آن گذشت ص 201 چنانکه گذشت که آنچه در صحیحین وارد شده به اقتصار قرآن، چنانکه حافظ ابن حجر گفت: به دلیل اینکه وجودش بزرگترین و مهمترین است و پیروی مردم از آن دین، عمل به تمامی آنچه پیامبر در سنتش دستور داده است، می‌باشد. [↑](#footnote-ref-562)
563. - آیات اول سوره حجر و نگا: شفاء الصدور فی تاریخ السنه و منابع المحدثین از دکتر سید محمد نوح 1/80. [↑](#footnote-ref-563)
564. - السنة الاسلامیه بین اثبات الفاهمین و رفض الجاهلین از دکتر رئوف شلبی ص 25-29. [↑](#footnote-ref-564)
565. - الموافقات از شاطبی 1/32 و 70 و 2/368-371. [↑](#footnote-ref-565)
566. - السنة بین اثبات الفاهمین و رفض الجاهلین ص 29-30. [↑](#footnote-ref-566)
567. - تبصیر الامة بحقیقه السنة ص 23-25-256 و بعد از آن. [↑](#footnote-ref-567)
568. - السنة الاسلامیه بین اثبات الفاهمین و رفض الجاهلین از دکتر رئوف شبلی ص 30-31. [↑](#footnote-ref-568)
569. - عبدالغنی: عبدالغنی محمد عبدالخالق در یک خانواده علمی بزرگ شده، با علم و دین و فضل آشنا شد. از نسبت شریف بهره دارد. از دانشگاه حقوق سال 1935 فارغ‌التحصیل شد. به درجه دکترا در اصول فقه در سال 1940 م رسیده عالمان زیادی تحت نظرش تعلیم دیدند از جمله تألیفاتش: حجیت سنت است، سال 1983 وفات یافت. ر. ک: شرح حال او در کتاب حجیت سنت ص 5-18 به قلم دکتر طه العلوانی آمده است. [↑](#footnote-ref-569)
570. - حجیة السنة از دکتر عبدالغنی ص 390-391. [↑](#footnote-ref-570)
571. - کنفرانس پیامبری و راه روشنش در بنای معرفت و تمدن شیخ عز الدین الخطیب و پیروی فضیله الاستاذ از دکتر احد عمر هاشم 2/58-560 و 602 و برگشت به الحدیث النبوی تاریخ الاسلام ص 52. [↑](#footnote-ref-571)
572. - سنت و نقش آن در فقه جدید از استاد جمال البنا خاتمه کتاب (با از سنت بر شما حریصترم) ص 267. [↑](#footnote-ref-572)
573. - سنت اسلامی از دکتر رئوف شبلی ص 33. [↑](#footnote-ref-573)
574. - مختارالصحاح ص181، القاموس المحيط 3/357. [↑](#footnote-ref-574)
575. - کنفرانس سنت و راه و روش آن در بنای معرفت و تمدن از دکتر یوسف قرضادی 2/795-796. [↑](#footnote-ref-575)
576. - کلینی آن را بیرون آورده در الکافی کتاب فضل العلم، باب الاخذ بالسنة و شواهد الکتاب 1/69 شماره 5 از ابی عبدالله. و الشیعه هم اهل السنة از دکتر محمد التیجانی ص 244. [↑](#footnote-ref-576)
577. - مفتاح الجنة ص 13-14. [↑](#footnote-ref-577)
578. - الرساله ص 225. [↑](#footnote-ref-578)
579. - فجر الاسلام ص 224. البحر المحیط از زرکشی که به بیشتر متکلمین نسبت داده شده 4/351. [↑](#footnote-ref-579)
580. - براي مطالعه بيشتر رجوع شود به آنچه كه قبلا بيان شد: از اصول معتزله و جایگاهشان در سنت ص 105-110 و تدویل مختلف الحدیث از ابن قتیبه ص 84. [↑](#footnote-ref-580)
581. - مجلة المنار المجلد 9/523. [↑](#footnote-ref-581)
582. - تطبیق الشریعة بین الحقیقة و شعارات الفتنه ص 12. [↑](#footnote-ref-582)
583. - مجله المنار المجلد 9/907. [↑](#footnote-ref-583)
584. - سنت و نقش آن در فقه جدید ص 246. [↑](#footnote-ref-584)
585. - مجله المنار المجلد 9/907. [↑](#footnote-ref-585)
586. - سنت و نقش آن در فقه جدید ص 246. [↑](#footnote-ref-586)
587. - عبدالله بن ابی اونی: صحابه بزرگوار شرح حال او: الاستیعاب 3/870 شماره 1478 و اسد الغابة 3/181 شماره 2830 و تاریخ الصحابه ص 155 شماره 742 و شاهیر علماء الامصار ص 62 شماره 320 و تجدید اسماء الصحابه 1/299 و الاصابة 2/274 شماره 4573. [↑](#footnote-ref-587)
588. - بخاری آن را بیرون آورده در کتاب الوصایا باب الوصایا و گفته بنی اوصیة الرجل مکتوبة عنده 5/420 شماره 2740 و مسلم در کتاب الوصیه باب ترک الوصیه برای کسی که چیزی ندارد که به آن توصیه شود 6/98 شماره 1634. [↑](#footnote-ref-588)
589. - مراجعه شود به: ص 201-202. [↑](#footnote-ref-589)
590. - الصلاة ص 278 و 279. [↑](#footnote-ref-590)
591. - مجله روز الیوسف العدد 3563 ص 36. البحث فی مصادر التاریخ الدینی از احمد صبحی منصور ص 40-287. [↑](#footnote-ref-591)
592. - سنت و نقش آن در فقه جدید ص 254 و ردی بر آن خواهد آمد و آن در مبحث دلایل حجیت سنت مخالف قرآن نيست. ص 533. [↑](#footnote-ref-592)
593. - یعنی معیار عرض سنت بر قرآن کریم به مفهوم دشمنان سنت. [↑](#footnote-ref-593)
594. - سنت و نقش آن در فقه جدید ص 7. [↑](#footnote-ref-594)
595. - همان ص 248. [↑](#footnote-ref-595)
596. - سنت و نقش آن در فقه جدید ص 265. [↑](#footnote-ref-596)
597. - مجله روز الیوسف العدد 3563 ص 35. [↑](#footnote-ref-597)
598. - تبصیر الامة بحقیقة السنة ص 18-20. [↑](#footnote-ref-598)
599. - اضواء علی السنة ص 19 و 391 و 395. [↑](#footnote-ref-599)
600. - الصلاة ص 279. [↑](#footnote-ref-600)
601. - إعادة تقییم الحدیث ص 136. [↑](#footnote-ref-601)
602. - الحدیث و المحدثون ص 211. [↑](#footnote-ref-602)
603. - دارقطنی آن را در السنن کتاب الاقضیه و الاحکام باب نامه عمر به سوی اشعری 4/208 شماره 20 روايت كرده است و دارقطنی گفت: عاصم از زید از علی بن حسین از پیامبر به صورت مرسل روايت كرده است: العلامة العظیم آبادی در تعلیق المغنی اللدارالقطنی 4/208-209 جبارة بن مغلس در حدیث وجود دارد كه ابن معین آن را ضعیف دانسته است. بخاری و سخاوی گفتند: از شیخ ما سؤال شد – یعنی ابن حجر – درباره این حدیث گفت: همانا از راهی آمده که خالی از اشکال نیست. ر. ک: ترجمه جبارة الضعفاء و المتروکین للنسائی ص 72 شماره 103 و المجروحین از ابن جبان 1/221. [↑](#footnote-ref-603)
604. - حدیث ابوهریره که دارالقطنی آن را در روایت کرده شماره 17 دارالقطنی گفت که صالح بن موسی نیز از آن پیروی کرده و ضعیف است. نمی‌توان به آن استناد کرد. [↑](#footnote-ref-604)
605. - از ابن عمر و ثوبان که طبرانی در الکبیر آن‌ها را بیرون آورده 12/316 شماره 13224 و حافظ الهیثمی در مجمع الزوائد گفت: 1/170 حدیثی از ابن عمر در آن ابو حاضر عبدالملک بن عبد که منکر حدیث است. و حدیث ثوبان یزید و ابن ربیعه که متروک است و منکر حدیث ر. ک: مجمع الزوائد 1/170 و الموضوعات از ابن جوزی 1/258. [↑](#footnote-ref-605)
606. - الرساله از شافعی ص 225. [↑](#footnote-ref-606)
607. - احمد شاکر: علامه احمد شاکر که لقب پدر شیران به او داده‌اند. محدث و محقق و قاضی و عضو دادگاه شرعی علیا از تألیفاتش: الباعث الحثیث شرح اختصار علوم الحدیث و نظام الطلاق فی الاسلام و غیره.. .. سال 1377 فوت کرده شرح حالش در کتاب کلمة الحق به قلم استاد محمود محمد شاکر آمده است. [↑](#footnote-ref-607)
608. - الرساله از شافعی ص 224. [↑](#footnote-ref-608)
609. - امام بیهقی: احمد بن حسین بن علی ابوبکر یکی از حافظان در فقه و معتمدین زمانش بوده است. فقیه و اصولگرا از امامان حدیث بوده. از تصنیفاتش: السنن الکبری و دلائل النبوة سال 458 هجری وفات یافت. شرح حال او در: تذکرة الحفاظ 3/1132 شماره 1014 و طبقات الحفاظ از سیوطی ص 433 شماره 979 و وفیات الاعیان 1/75 شماره 28 و طبقات الشافعیه از ابن سبکی 4/8 شماره 50 و البدایة و النهائیه 12/94 و شذرات الذهب 3/304. [↑](#footnote-ref-609)
610. - دلائل النبوة 1/27. [↑](#footnote-ref-610)
611. - امام عبدالبر: یوسف بن عبدالله بن عبدالبر الثمری القرطبی ابو عمر از حافظان اندلس بوده و بزرگترین محدث سنت در زمان خود بوده است. ابتدا ظاهری سپس به فرقه مالکی گروید. به گفته‌های شافعی علاقمند بوده از تصنیفاتش: التمهید شرح الموطأ و الاستذکار مختصره و الاستیعاب فی معرفة الاصحاب و جامع بیان العلم و فضله و غیره. در سال 463 هجری فوت کرده شرح حال او در: تذکرة الحفاظ 3/1128 شماره 1013 و طبقات از سیوطی ص 431 و 432 شماره 978 و الدیباج المذهب از ابن فرحون ص 440 شماره 626 و طبقات الفقهاء الشافعین از ابن کثیر 2/458 شماره 23 و الرسائل المستطرفه ص 15 و شجرة النور الزکیه 1/119 شماره 337. [↑](#footnote-ref-611)
612. - جامع بیان العلم و فضله 2/190-191 ر. ک: الفوائد المجموعه فی الاحادیث الموضوعه ص 291 و ارشاد الفحول 1/157 و 158 و کشف الخفاء از عجلونی 1/76، شماره 220 و 2/386. [↑](#footnote-ref-612)
613. - تنزیه الشریعة 1/264 و 265 و ر. ک: الموضوعات از ابن جوزی 1/258. [↑](#footnote-ref-613)
614. - اللالی المصنوعه 1/195 و النکت البدیعات علی الموضوعات ص 48 و 49 شماره 23. [↑](#footnote-ref-614)
615. - تنزیه شریعة 1/265 هاش. در ان ردی است بر استاد عبدالفتاح ابو غده ـ رحمت خدا بر او باد ـ در تقویتش برای احادیث در کتاب (اللمحات من تاریخ السنة و علم الحدیث) ص 29-30 و در آنچه گذشت ردی است بر ادعای گلدزيهر به اینکه محدثین به این حدیث احتجاج می‌کنند. ر. ک: العقیده و الشریعة فی الاسلام ص 55 و ادعای گلدزيهر عجیب است ادعای یک عالم مثل یحیی کامل به اینکه توصیف کرده‌اند کسانی را که این حدیث را وضع کرده‌اند گفته‌اند: بعضی از ملحدان به این حدیث پنداشته‌اند (آنچه از من به شما می‌رسد آن را بر کتاب خدا عرضه کنید) که آن را زنادقه وضع کرده‌اند. تا تقیه به آیات قرآن را برای خود مباح نمایند. تا در امور دین آن طور می‌خواهند متمایل شوند. ر. ک: تطبیق الشریعه بین الحقیقة و شعارات الفتنه ص 12 و 13 و الشیعه هم اهل السنة از دکتر محمد للتیجانی ص 251-252. [↑](#footnote-ref-615)
616. - الام کتاب جماع العلم باب روزه 7/288 و در کتاب نماز باب صلاة المریض 1/80-81. [↑](#footnote-ref-616)
617. - المدخل الی السنن و الآثار کتاب السیر باب مردی که در سرزمین دشمن می‌میرد قبل از غنیمت 13/155 شماره 17742. [↑](#footnote-ref-617)
618. - طاووس: طاووس بن کیسان الیمانی ابو عبدالرحمن گفته می‌شود نامش ذکوان است و طاووس لقب اوست. از بزرگان تابعین و فقاهت او در دین و روایت حدیث می‌باشد. در زندگی زاهد بود. و در پند دادن خلفاء و پادشاهان صبور بوده اصلیت او از فارس بود اما در یمن متولد شد. زمان مردنش را با تأکید سال 106 هجری گفته‌اند. شرح حالش در: صفة الصفوة از ابن جوزی 2/284 شماره 243 و شاهیر علماء الامصار ص 150 شماره 955 و الثقات از ابن حبان 4/391 و الثقات از عجلی ص 234 شماره 720 و الثقات از ابن شاهین ص 182 شماره 587 و تقریب التهذیب 1/448 شماره 3020 و الکاشف 1/512 شماره 2461 و وفیات الاعیان 2/509 شماره 306. [↑](#footnote-ref-618)
619. - مفتاح الجنه ص 42-43. [↑](#footnote-ref-619)
620. - بر آن اتفاق کرده‌اند از حدیث ابوهریره که بخاری در کتاب الحدود آن را بیرون آورده در باب الاعترافات بالزنا 12/140 رمق 6827 و 6828 و مسلم آن را بیرون آورده کتاب الحدود باب من اعترف علی نفسه بالزنا 6/214 شماره 1697 و 1698. [↑](#footnote-ref-620)
621. - ابن دقیق العید: محمد بن على وهب المنفلوطي ، تقی الدین ابو الفتح، امام حافظ فقیه از زیرکان زمانش بود و ید طولانی در اصول و عقل داشت. شرح حالش در: الاقتراح فی علوم الحدیث و شرح العمده. در سال 702 هجری فوت کرد. شرح حال او در: طبقات الحافظ از سیوطی 516 شماره 1134 شماره 566 و الدرر الکاهنه 4/91 شماره 256 و البدایه و النهایه 14/27 و شذرات الذهب 6/5 و الوافی بالوفایات 4/193. [↑](#footnote-ref-621)
622. - عباده بن صامت: صحابه بزرگوار شرح حال او: الاستیعاب 2/807 شماره 1372 و اسد الغابة 3/158 شماره 2891 و تاریخ الصحابه ص 190 شماره 1004 و الاصابه 2/268 شماره 4515 و شاهیر علما الامصار ص 66 شماره 334. [↑](#footnote-ref-622)
623. - مسلم آن را روايت كرده در کتاب الحدود باب حد الزانی 6/240 شماره 1690. [↑](#footnote-ref-623)
624. - فتح الباری 12/142-144 رقمی 6827-6828. [↑](#footnote-ref-624)
625. - مقدام بن معدی کرب: از صحابه بزرگوار شرح حال او در: الاستیعاب 4/1482 شماره 2562 و اسد الغابه 5/244 شماره 5077 و تاریخ الصحابه ص 240 شماره 1317 و مشاهیر علماء الامصار ص 69 شماره 365 و الاصابه 3/455 شماره 8202. [↑](#footnote-ref-625)
626. - ابو داود در کتاب السنة آن را بیرون آورده باب لزوم السنة 4/200 شماره 4604 و الترمذی کتاب العلم باب آنچه از آن منع شده است که در حدیث پیامبر گفته شود 5/36 شماره 2664 و ابن ماجه در المقدمة باب تعظیم حدیث رسول الله و التغلیظ علی من عارضه 1/20 شماره 12 و ابن جبان در صحیحش (الاحسان بتقریب صحیح ابن حبان) باب الاعتصام بالسنة و آنچه به آن تعلق دارد 1/107 شماره 12 و الاحکام فی المستدرک 1/191 شماره 371 و سکوت عنه الحاکم و الذهبی و احمد شاکر آن را تصحیح کرد رهامش الرسالة شافعی ص 90-91. [↑](#footnote-ref-626)
627. - الرساله از شافعی ص 226. [↑](#footnote-ref-627)
628. - الائل النبوة از بیهقی 1/25. [↑](#footnote-ref-628)
629. - الام کتاب جامع العلم، باب روزه 7/288 و در کتاب نماز باب نماز مریض 1/80-81. [↑](#footnote-ref-629)
630. - الاحکام فی اصول الاحکام 2/212. [↑](#footnote-ref-630)
631. - سوره النجم آیه‌های 3-4. [↑](#footnote-ref-631)
632. - الاحکام از ابن حزم 2/212. [↑](#footnote-ref-632)
633. - سنت و جایگاه آن در قانون‌گذاری از دکتر السباعی ص 164. [↑](#footnote-ref-633)
634. - نیل الاوطار 1/187. [↑](#footnote-ref-634)
635. - ثوبان: او ثوبان بن هجدر ابو عبدالله می‌باشد که مولی و از صحابه بزرگوار پیامبر می‌باشد که از او شرح حالی در: الاستیعاب 2/218 شماره 282 و اسد الغابة 1/480 شماره 624 و تاریخ الصحابه ص 56 شماره 174 و مشاهیر علماء الامصار ص 64 شماره 324 و الاصابه 1/204 شماره 969. [↑](#footnote-ref-635)
636. - الدار القطنی کتاب الطهارة باب وضو در خارج شدن از بدن مثل خون دماغ و استفراغ و خون‌گیری و غیره 1/151. [↑](#footnote-ref-636)
637. - مجله المنار المجلد 9/515 شماره 913. [↑](#footnote-ref-637)
638. - الدارمی در سنة المقدله، باب السنة قاضیة علی کتاب الله 1/153 و 154 شماره 589 به لفظ: سنت دو تا است سنتی که رعایت آن واجب است و ترک آن کفر است و سنتی که گرفتن آن نیک و ترک آن گناه نیست. [↑](#footnote-ref-638)
639. - مکحول: او مکحول شاحی ابو عبدالله، ثقه و فقیه، دارای رساله‌های زیادی است. در سال 113 ه‍ وفات یافت. شرح حال او: تقریب التهذیب 2/211 شماره 6899 و الکاشف 2/291 شماره 5620 و حاشیه بن العجمی هامش علی الکاشف 2/291 و 2929 و الثقات از عجلی ص 439 شماره 1628 و الثقات از ابن حبان 5/446 و مشاهیر علما و الامصار ص 141 شماره 870. [↑](#footnote-ref-639)
640. - الطبرانی الاوسط 4/392 شماره 4011 و الطبرانی گفت: این حدیث از عمد ذکر نشده است اگر عیسی تفرد به عبدالله بن الروحی و در شرح حالش دیده نمی‌شود. ر. ک: مجمع الزوائد 1/172 و مجمع البحرین فی زوائد المجمعین الصغیر و الاوسط از طبرانی 1/233 شماره 256. [↑](#footnote-ref-640)
641. - میزان الاعتدال 2/422 شماره 7/43 و لسان المیزان 3/286 شماره 1208. [↑](#footnote-ref-641)
642. - الاحکام از آمدی 1/127 و ارشاد الفحول از شوکانی 1/155 الفقه از خضری ص 250-251. [↑](#footnote-ref-642)
643. - حدیث ابوهریره که بر آن اتفاق کرده‌اند: النجاری کتاب الوضو باب هر نماز بدون طهارت پذیرفته نیست 282/1 شماره 135 و مسلم کتاب الطهارة باب واجب بودن طهارت برای نماز 1/104 شماره 225. [↑](#footnote-ref-643)
644. - ترمذی در سننش استخراج نموده کتاب ابواب الصلاه باب آنچه در باری منی و مذی آمده 1/193 شماره 114 و گفته شده این حدیث نیک است. [↑](#footnote-ref-644)
645. - عمران بن حصین: صحابی بزرگوار که شرح حال او در کتاب‌های ذیل آمده است: الاستیعاب 3/1208 شماره 1969 و اسد الغابه 4/269 شماره 4048 و تاریخ الصحابه. [↑](#footnote-ref-645)
646. - بخاری تخریج نموده است در کتاب تیمم باب خاک پاک برای وضوی مسلمان کافی است 1/533 شماره 344 و مسلم استخراج کرده است و کتاب المساجد و مواضع الصلاة باب قضای نماز فوت شده 300/199 شماره 682. [↑](#footnote-ref-646)
647. - اتفاق کرده‌اند بر حدیث ابو موسی اشعری » بخاری کتاب الفتن باب گفته پیامبر: کسی که بر علیه ما سلاح حمل کند از ما نیست. 13/26 شماره 7071 و مسلم کتاب الایمان باب گفتع پیامبر: کسی که اسلحه بر ضد ما حمل کند از ما نیست. شماره 100. [↑](#footnote-ref-647)
648. - مسلم در کتاب الاماره باب وجوب ملازمه جماعة المسلمین عند ظهور الفتن 6/479 شماره 1848. [↑](#footnote-ref-648)
649. - اتفاق شده بر آن حدیث از عبدالله بن مسعود که سلام خدا بر او باد. بخاری کتاب الدیات باب گفته خداوند: جان در مقابل جان و چشم در مقابل چشم 12/209 شماره 6878 و مسلم کتاب القسامه باب آنچه که خون مسلمان به وسیله آن مباح می‌شود 6/179 شماره 1676. [↑](#footnote-ref-649)
650. - منزلة السنة من الکتاب از استاد محمد سعید منصور ص 499 و الموافقات از شاطبی 4/9 و 14. [↑](#footnote-ref-650)
651. - بر آن اتفاق کرده‌اند از ابوهریره: بخاری کتاب النکاح باب هیچ زنی با عمه‌اش نکاح نمی‌شود 9/64 شماره 5109 و مسلم کتاب النکاح باب حرام بودن جمع میان زن و عمه‌اش یا خاله‌اش در ازدواج 5/205 شماره 1408. [↑](#footnote-ref-651)
652. - البحر المحیط از زرکشی 1/181-184 و الاحکام از آمدی 1/92 و اصول الفقه از خضری ص 39. [↑](#footnote-ref-652)
653. - الاحکام از آمدی 1/106. [↑](#footnote-ref-653)
654. - اصول الفقه از خضری ص 54 و اصول فقه از شیخ خلاف ص 111. [↑](#footnote-ref-654)
655. - الاحکام از آمدی 1/111. [↑](#footnote-ref-655)
656. - البحر المحیط از زرکشی 1/284. [↑](#footnote-ref-656)
657. - بر آن از طلحه بن عبدالله اتفاق کرده‌اند. بخاری کتاب ایمان باب زکاة من الالام 1/130 شماره 46 و مسلم کتاب ایمان باب بیان صلواتی که یکی از ارکان اسلام می‌باشد 1/198 شماره 11. [↑](#footnote-ref-657)
658. - اصول فقه الخضری ص 60 و ر. ک: اصول فقه از عبدالوهاب خلاف ص 115. [↑](#footnote-ref-658)
659. - الاحکام از آمدی 1/115. [↑](#footnote-ref-659)
660. - البحر المحیط از زرکشی 1/276. [↑](#footnote-ref-660)
661. - حمزه بن عمرو اسلمی صحابه بزرگوار شرح حالش در الاستیعاب 11375 شماره 542 و اسد الغابه 2/71 شماره 1252 و تاریخ صحابه ص 67 شماره 233 و مشاهیر علماء الامصار ص 22 شماره 51 و الاصابه 1/254 شماره 1837. [↑](#footnote-ref-661)
662. - اتفاق شده بر حدیث عائشه – خداوند از او راضی باد – بخاری کتاب روزه باب روزه در سفر و افطار 4/211 رقمس 1943 و مسلم کتاب روزه باب اختیار در روزه و افطار در مسافرت 4/253 شماره 1121. [↑](#footnote-ref-662)
663. - و ر. ک: التعریفات از جرجانی ص 161-162. [↑](#footnote-ref-663)
664. - برگشت به ص 224-225. [↑](#footnote-ref-664)
665. - خطیب در الکفایه آن را بیرون آورده ص 603 و ر. ک: مفتاح الجنه فی الاحتجاج بالسنه ص 38. [↑](#footnote-ref-665)
666. - ر. ک: تفریب التهذیب 1/433 شماره 2902 و الکاشف 1/499 شماره 2364 و المجروحین 1/369 و الضعفاء و المتروکین از نسائی ص 136 شماره 314 و الضعفاء از ابی زرعه الرازی 2/627 شماره 154 و خلاصه تهذیب الکمال ص 172. [↑](#footnote-ref-666)
667. - مفتاح الجنه فی الاحتجاج بالسنة ص 39. [↑](#footnote-ref-667)
668. - امام فخررازی در المحصول گفت: دلیل قاطع دو نوع است: عقلی و شنیدنی. اگر دیدیم مخالف عقل است اگر قابل تأویل باشد تفسیر کنیم وگرنه حکم به رد آن بدهیم. ر. ک: المحصول فی اصول الفقه 2/210. [↑](#footnote-ref-668)
669. - ر. ک: و ارشاد الفعول 2/369-408 و المحصول فی اصول الفقه 2/434-488 و الاحکام از آمدی 4/206 و الموافقات از شاطبی 4/640 و المستصفی از غزالی 2/392 و الابهاج فی شرح المنهاج 3/208 و البحر المحیط 6/108-194 و المعتمد فی اصول الفقه 2/176-178 و اصول السرخسی 2/145-249 و فتح المغیث از عراقی ص 337-339 و تدریب الراوی 2/198-203 و الاعتبار فی الناسخ و المنوسخ از حازمی ص 59-90 ر. ک: علوم حدیث از ابن صلاح ص 172-173. [↑](#footnote-ref-669)
670. - الاعتصام باب فی مأخذ اهل البدع بالاستدلال 1/200-201 و ر. ک: الاحکام از ابن حزم 1/169. [↑](#footnote-ref-670)
671. - المعتمد فی اصول الفقه 2/178-188 و ر. ک: الاحکام از آمدی 4/221 و البحر المحیط 6/15 و المسوده فی اصول الفقه از آل تیمیه ص 449. [↑](#footnote-ref-671)
672. - نزهة النظر ص 35 و ببین: فتح المغیث از سخاوی 3/73 و تدریب الراوی 2/202. [↑](#footnote-ref-672)
673. - الابهاج فی شرح المناج 2/209 و فتح المغیث از سخاوی 3/73 و ر. ک: منابع قبل. [↑](#footnote-ref-673)
674. - الاعتصام باب فی مأخذ اهل البدع بالاستدلال 1/199. [↑](#footnote-ref-674)
675. - صد سؤال در اسلام 1/244 و بین: جایگاه علمی از عبدالرزاق در حدیث پیامبر از جناب استاد دکتر اسماعیل الدفتار 2/626 بحث (حقیقة التعارض انما هی فی الفهم) و اختلاف حدیث میان فقها و محدثین از دکتر نافذ حسین حماد 125-188. [↑](#footnote-ref-675)
676. - علوم الحدیث از ابن صلاح ص 173 و تدریب الراوی 2/196 و فتح المغیث از عراقی ص 336 و فتح المغیث از سخاوی 3/71. [↑](#footnote-ref-676)
677. - تخریج خواهد آمد ص 451 و ببین: مثال‌های دیگری که آمده است که در آن به خاطر مخالفتش با دیدگاهشان بر آن اعتراض کرده‌اند. و در حقیقت در باب سوم مخالفت نیست. حدیث رویة الله. [↑](#footnote-ref-677)
678. - ابو داود در السنن خود کتاب السنه آن را خارج کرده باب لزوم السنة 4/200 شماره 4605 و الترمذی در سنتش کتاب العلم باب آنچه نهی شده که در حدیث پیامبر گفته شود 5/36 شماره 2663 و ابو عیسی گفت: این حدیث حسن است و ابن ماجه در المقدمة باب تعظیم حدیث رسول الله و التغلیظ علی من عارضه 1/20 شماره 13 من حدیث ابی رافع. [↑](#footnote-ref-678)
679. - الاحکام فی اصول الاحکام 2/215 و ببین: دلیل در علوم قرآن از فصل «احادیث پیامبر و ارتباط آن با قرآن» 127/2. [↑](#footnote-ref-679)
680. - الاحکام فی اصول الاحکام 1/161. [↑](#footnote-ref-680)
681. - مختصر الصواعق المرسلة 1/121. [↑](#footnote-ref-681)
682. - ابن ابی العز: ابو عبدالعزیز بن عبدالسلام بن ابی القاسم السلمی الشافعی ابو محمد یکی از عالمان بزرگ ملقب به سلطان العلماء. از تصنیفاتش: قواعد الاحکام فی مصالح الانام و الالمام فی ادلة الاحکام و تفسیر الکبیر، سال 660 هجری وفات یافت. شرح حالش در طبقات المفسرین از داودی 1/315 شماره 288 و البدایة و النهایه 13/335 و شذرات الذهب 5/301 و طبقات الفقهاء الشافعیین از ابن کثیر 2/873 شماره 10 و ذیل طبقات الفقهاء از عبادی ص 36. [↑](#footnote-ref-682)
683. - شرح العقیده الطحاویه 2/80. [↑](#footnote-ref-683)
684. - الاعتصام 1/186 و 187 و 2/589. [↑](#footnote-ref-684)
685. - اضواء علی السنة ص 19 و 142. [↑](#footnote-ref-685)
686. - اعادة تقسیم الحدیث ص 59. [↑](#footnote-ref-686)
687. - حقیقت الحجاب و حجیة السنة ص 91-92. [↑](#footnote-ref-687)
688. - الکتاب و القرآن قراءة معاصر ص 726. [↑](#footnote-ref-688)
689. - تبصیر الامة بحقیقة السنة ص 659. [↑](#footnote-ref-689)
690. - السنة و دورها فی الفقه الجدید ص 86 و 161 و ر. ک: کتابه الاسلام و العقلانیه ص 38 و بعد آن. [↑](#footnote-ref-690)
691. - نقد الخطاب الدینی ص 101 و 103 و 131 و 132 و ر. ک: مفهوم متن ص 28. [↑](#footnote-ref-691)
692. - دارالقطنی بیرون آورده کتاب الاقضیه و الاحکام و غیر ذلک باب نوشته عمر به ابوموسی اشعری 4/208 شماره 18-19 و حکیم ترمذی در نوادر الاصول اصل 44. صدق الحدیث 1/357. عقیلی در الضعفاء الکبیر 1/32-33 شماره 14 و الخطیب در تاریخش 11/311 شماره 6268 و بخاری در تاریخش 3/473 شماره 1585. [↑](#footnote-ref-692)
693. - الام کتاب سیر الاوزاعی باب سهم الفارس الراجل و تفضیل الخیل 7/339. [↑](#footnote-ref-693)
694. - مجله المنار ج 9/522. [↑](#footnote-ref-694)
695. - الاصلان العظیمان ص 231. [↑](#footnote-ref-695)
696. - او محمد بن عبدالرحمن بن المغیره بن ابی ذئب القرئی العامری، ابو الحارث المدنی یکی از عالمان مطمئن در سال 158 ه‍ وفات کرد بعضی سال 159 ه‍ گفته‌اند. شرح حالش در: تقریب التهذیب 2/105 شماره 6102 و الکاشف 2/194 شماره 5001 و الثقات از ابن شاهین ص 278 شماره 1140 و الجمع بین رجال الصحیحین از ابن التیرانی 2/444 شماره 1695. [↑](#footnote-ref-696)
697. - یحیی بن آدم بن سلیمان الکوفی ابو زکریا از اربابان بنی امیه یکی از عالمان مطمئن سال 203 وفات یافت و شرح حال او در: تقریب التهذیب 2/296 شماره 7523 و الکاشف 2/390 شماره 6124 و الثقات از عجلی 468 شماره 1789، و التعریب برواة سند الشایین از دکتر علی حجاز ص 463 شماره 874. [↑](#footnote-ref-697)
698. - مفتاح الجنه فی الاحتجاج بالسنة ص 39. [↑](#footnote-ref-698)
699. - التاریخ الکبیر 3/474 شماره 1585 ترجمه سعید مقبری [↑](#footnote-ref-699)
700. - العلل از ابن ابی حاتم 2/310. [↑](#footnote-ref-700)
701. - الضعفاء الکبیر 1/32 و 33 شماره 14. [↑](#footnote-ref-701)
702. - الموضوعات 1/257-258. [↑](#footnote-ref-702)
703. - النکت البدیعات علی الموضوعات ص 48 شماره 23. [↑](#footnote-ref-703)
704. - اللآلی المصنوعة فی الاحادیث الموضوعه 1/213. [↑](#footnote-ref-704)
705. - تنزیة الشریعة 1/264. [↑](#footnote-ref-705)
706. - برگشت به ص 221. [↑](#footnote-ref-706)
707. - امام احمد در مسندش خارج کرده 2/366. [↑](#footnote-ref-707)
708. - همان 2/367-483. [↑](#footnote-ref-708)
709. - الفوائد المجموعه فی الاحادیث الموضوعه 279 هامش و الکاشف 2/317 شماره 5802 و التقریب 2/241 شماره 7126 و تهذیب التهذیب 10/419 شماره 758 و لسان المیزان 7/409 شماره 5015 و میزان الاعتدال 4/246 شماره 9017 و الجرح و التعدیل 8/493 شماره 2263 و المغنی 2/694 و الضعفاء از ابن نعیم ص 153 شماره 254 و الضعفاء و المتروکین ص 235 شماره 618. [↑](#footnote-ref-709)
710. - نهایة الاغتباط بمن رمی من الرواة بالاختلاط ص 132 شماره 40. [↑](#footnote-ref-710)
711. - حافظ هیثمی: علی بن ابی بکر بن سلیمان نور الدین ابو الحسن امام حافظ، یاور حافظ العراتی تمامی آنچه او شنیده ایشان نیز شنیده بود، از تصنیفاتش مجمع الزوائد و بغیه الباحث عن زوائد سند الحارث، در سال 807 ه‍ فوت کرد. ترجمه او طبقات الحافظ از سیوطی ص 545 شماره 1178 و ابناء الغمر 2/307 و شذرات الذهب 7/70 و الاعلام 4/266. [↑](#footnote-ref-711)
712. - مجمع الزوائد 1/154. [↑](#footnote-ref-712)
713. - ابن ماجه در المقدم آن را خارج کرده باب تعظیم حدیث رسول الله و التفلیظ علی من عارضه 1/23 شماره 21. [↑](#footnote-ref-713)
714. - الفوائد المجموعه ص 279 هاشم و ر. ک: ترجمه عبدالله معتبری، الکاشف 1/558 شماره 2752 و التقریب 1/497 شماره 3367 و تهذیب التهذیب 5/237 شماره 412 و میزان الاعتدال 2/429 شماره 4353 و لسان المیزان 7/263 شماره 3532 و الجرح و التعدیل 7125 شماره 336 و المغنی 1/340 و خلاصه تذهیب تهذیب الکمال ص 199 و الضعفاء و المتدرکین ص 152 شماره 360. [↑](#footnote-ref-714)
715. - احمد در مسندش 33/497 و 5/425 و البزار در کشف الاستار 1/105 و البزار گفت: ما وجهی را نمی‌شناسیم که بهتر از این روایت شده باشد. الهیثمی در مجمع الزوائد 1/149-150 احمد و البزار و مردانی درست و مطمئن آن را روایت کرده‌اند. [↑](#footnote-ref-715)
716. - التاریخ الکبیر 5/514 شماره 1349. [↑](#footnote-ref-716)
717. - مفتاح الجنه ف الاحتجاج بالسنه ص 41. [↑](#footnote-ref-717)
718. - الفواد المجموعه فی الاحادیث الموضوع از شوکانی ص 281-282 ه‍. ش. [↑](#footnote-ref-718)
719. - همان ص 281. [↑](#footnote-ref-719)
720. - ابن حزم آن را نخریج نموده در الاحکام 2/213 به سند اشعث بن بزار، و گفته: دروغگوی افتان سخنش پذیرفته نیست. و سند دیگر حارث و الحزرمی و عبدالله بن سعید، و دو تای اول ضعیف و سومی دروغگوی مشهور است. ر. ک: مفتاح الجنه فی الاحتجاج بالسنة ص 39-40. [↑](#footnote-ref-720)
721. - العقیده و الشریعه فی الاسلام ص 55. [↑](#footnote-ref-721)
722. - اخراجش گذشت ص 40. [↑](#footnote-ref-722)
723. - المنار المنیف فی الصحیح و الضعیف از ابن جوزریه ص 51 و ببین: سنت و جایگاهش در قانونگذاری از دکتر السباعی ص 164. [↑](#footnote-ref-723)
724. - حکیم ترمذی: امام ابو عبدالله محمد بن علی بن الحسن، زاهد، پنددهنده، مؤذن، صاحب تصانیف سودمند است از آن‌ها نوادر الاصول فی معرفة احادیث الرسول و رد علی المعطله. تا سال 320 ه‍ زیسته است. شرح حالش در تذکرة الحفاظ 2/645 شماره 668 و طبقات الحفاظ از سیوطی ص 286 شماره 642 و لسان المیزان از ابن حجره 5/308 شماره 1033 و طبقات الشافعیه از ابن سبکی 2/145 و تاریخ بغداد 11/373 شماره 6226. [↑](#footnote-ref-724)
725. - حاکم در المستدرک کتاب البیوع تخریج نموده است 2/5 شماره 2136 او و ذهبی بر آن سکوت کرده‏اند، و تخریج کرده است از حدیث جابر و آن را به شرط شیخین صحیح دانسته و ذهبی نیز آن را گفته است. و در آخر جابر و ذهبی بر شرط مسلم آن را صحیح پنداشته است. [↑](#footnote-ref-725)
726. - نوادر الاصول، الاصل الرابع و الاربعون 1/360 و 361. [↑](#footnote-ref-726)
727. - المنار المنیف فی الصحیح و الضعیف از ابن قیم الجوزیه ص 50-53. [↑](#footnote-ref-727)
728. - ربیع بن خثیم: ابن عائد بن عبدالله الثوری ابو یزید الکونی مطمئن و پارسا بود و ابن مسعود درباره او می‌گوید: اگر پیامبر او را می‌دید قطعاً او را دوست می‌داشت. سال 63 ه‍ وفات یافت. شرح حالش در: تقریب التهذیب 1/294 شماره 1893 و الکاشف 1/391 شماره 1529 و الثقات از ابن حبان 4/224 و الثقات از عجلی ص 154 شماره 419 و الثقات از ابن شاهین 126 شماره 339 و مشاهیر علماء الامصار ص 125 شماره 737. [↑](#footnote-ref-728)
729. - الموضوعات از ابن جوزی 1/103 و الکفایة ص 605. [↑](#footnote-ref-729)
730. - الفوائد المجموعه فی الاحادیث الموضوعه از شوکانی ص 282 هامش [↑](#footnote-ref-730)
731. - البحرالمحیط از زرکشی 1/117. [↑](#footnote-ref-731)
732. - الاحکام از آمدی 1/90. [↑](#footnote-ref-732)
733. - فواتح الرحموت به شرح مسلم الثبوت 1/25. [↑](#footnote-ref-733)
734. - عبدالشکور: او محب الله بن عبدالشکور البهاری الهندی، فقیه امام حنفی در اصول منطق، در سال 1119 فوت کرده از ترجمه‌های او: الفتح المبین عبدالله المراغی 3/122 و اصول الفقه تاریخه و رجاله از دکتر شعبان اسماعیل ص 507-508. [↑](#footnote-ref-734)
735. - ر. ک: تفصیل ذلک فی المستصفی از غزالی 1/8 و الاحکام از آمدی 1/76-90 و الاب بهاج فی شرح المنهاج 1/43 و 135 و ارشاد الفحول 1/56 و اصول الفقه از خضری ص 23 و 24. [↑](#footnote-ref-735)
736. - ابن خلدون: عبدالرحمن بن محمد بن خلدون ابو زید فیلسوف و مورخ. از کتابهای او: قضاء المالکیه بمصر و به کتابش مشهور شد (البصر و دیوان المبتدأ و الخبر فی تاریخ العرب و العجم و البربر) سال 808 ه‍ وفات یافت. شرح حالش در: الضوء اللامع 4/145 شماره 378 و الاعلام 3/330. [↑](#footnote-ref-736)
737. - المقدمه فصل دهم در علم کلام ص 508 و ر. ک: الاسلام علی مفترق الطرق استاد محمد اسد ص 100 و بعد از آن. [↑](#footnote-ref-737)
738. - الموافقات 2/360 و ر. ک: قواعد الاحکام فی مصالح الانام از امام ابن عبدالسلام 1/5-10. [↑](#footnote-ref-738)
739. - الاعتصام از شاطبی 2/568. [↑](#footnote-ref-739)
740. - الموافقات 1/78-79 و ببین: مختصر الصواعق المرسله 1/110. [↑](#footnote-ref-740)
741. - سنت و جایگاه آن در قانون‌گذاری 39-40. [↑](#footnote-ref-741)
742. - مختصر الصواعق المرسله 1/112، 113. [↑](#footnote-ref-742)
743. - سنت و جایگاه آن در قانونگذاری ص 34. [↑](#footnote-ref-743)
744. - ر. ک: مثال‌هایی در آن باره که با عقلشان رد کرده‌اند و رد آن‌ها در باب سوم حدیث رویة الله 2/219-229 و حدیث عذاب العتبر و نعیمه 2/282-294 و ر. ک: حدیث للذباب 2/342-353. [↑](#footnote-ref-744)
745. - المقدمه از ابن خلدون فصل 11 در علم الهی ص 548. [↑](#footnote-ref-745)
746. - همان فصل 10 در علم کلام ص 509. [↑](#footnote-ref-746)
747. - مختصر الصواعق المرسله 1/114 و بعد آن. [↑](#footnote-ref-747)
748. - رسائل العدل و التوحید از دکتر محمد عماره 2/301-303 ر. ک: مختصر الصواعق المرسله از ابن قیم جوزیه 1/114-130 و در تعارض العقل و النقل از ابن تیمیه 1/171 و ر. ک: آنچه گذشت در جواب شبهه عرض سنت بر قرآن ص 236-239. [↑](#footnote-ref-748)
749. - مفتاح الجنه فی الاحتجاج بالسنه ص 41. [↑](#footnote-ref-749)
750. - ابن صلاح: عثمان بن عبدالرحمن بن عثمان بن موسی الکردی شهرزوری شافعی، ابو عمرو، از عالمان دین، یکی از بزرگان تفسیر در زمان خود، در حدیث، فقه و اصول در این‌ها آن چنان تبحر داشت که زبانزد بود. از تألیفاتش علوم حدیث و شرح مسلم سال 643 ه‍ فوت کرد شرح حالش در: طبقات الحفاظ از سیوطی ص 503 شماره 1107 و تذکرة الحفاظ 4/1430 شماره 1141 و البدایه و النهایه 13/168 و العبره 5/177 و شذرات الذهب 5/221 و طبقات المفسرین از داودی 1/382-384 شماره 327 و طبقات الشافعیه از ابن هدایت الله ص 84. [↑](#footnote-ref-750)
751. - علوم الحدیث از ابن صلاح ص 97 و فتح المغیث از سخاوی 2/14-15 و تدریب الراوی از سیوطی 2/6. [↑](#footnote-ref-751)
752. - الانوار الکاشفه عبدالرحمن المعلمی ص 6. [↑](#footnote-ref-752)
753. - الکفایه فی علم الروایه ص 93. [↑](#footnote-ref-753)
754. - تهذیب الکمال للمزی 3/1475. [↑](#footnote-ref-754)
755. - حجاج بن ارطاه: او حجاج بن ارطاه، ابو نور بن هبیره النخعی، ابو ارطاه الکونی القاضی، یکی از فقها، پر اشتباه و مکار که سال 149 ه‍ فوت کرد شرح حالش در: تقریب التهذیب 1/188 شماره 1122 و الکاشف 1/311 شماره 928 و تذکرة الحفاظ 1/186 شماره 181 و طبقات الحفاظ از سیوطی ص 87 شماره 172 الثقات از عجلی ص 107 شماره 250 و معرفة الرواة المتکلم فیهم بما لا یوجب الرد الذهبی ص 5 شماره 78 و حاشیه سبط ابن العجمی علی الکاشف 1/311. [↑](#footnote-ref-755)
756. - الدار القطنی در کتاب الحدود و الدیات و غیره 3/175 شماره 266. [↑](#footnote-ref-756)
757. - عبدالله بن مبارک: او عبدالله بن مبارک بن واضح الحنظلی التمیمی، ابو عبدالرحمن الهروزی یکی از امامان عالم و مطمئن بوده است. در سال 181 ه‍ وفات یافت. شرح حالش در: تذکرة الحفاظ 1/274 شماره 260 و طبقات الحفاظ از سیوطی ص 123 شماره 249 و الثقات از عجلی ص 275 شماره 876 و الثقات از ابن حبان 7/7 الدیباج المذهب ص 212 شماره 261 و طبقات المفسرین از داودی 1/250 شماره 232 و مشاهیر علماء الامصار ص 227 شماره 1564 و الفهرست از ابن ندیم ص 377 و 378. [↑](#footnote-ref-757)
758. - عبدالله بن محرز، بمهملات، الجزری در زمان خلافت ابی جعفر فوت کرد. شرح حالش در: تقریب التهذیب 1/528 شماره 3584 و الکاشف 1/592 شماره 2944 و الضعفاء و المتروکین از نسائی ص 148 شماره 348 و المجروحین از ابن حبان 2/22 و الجرح و التعدیل 5/176 شماره 824 و الضعفاء از ابی نعیم ص 151 شماره 118. [↑](#footnote-ref-758)
759. - مسلم المقدمه باب اسناد در دین 1/131 و ببین: گزیده‌هایی از تاریخ سنت و علوم حدیث استاد عبدالفتاح ابن غده ص 172-174. [↑](#footnote-ref-759)
760. - فتح المغیث از سخاوی 1/307؛ و او کسی است که نووی غالبا از او روایت کرده است. تدریب الراوی 1/300. [↑](#footnote-ref-760)
761. - فتح المغیث از سخاوی 1/307؛ تدریب الراوی 1/300. [↑](#footnote-ref-761)
762. - فتح المغیث از سخاوی 1/307 و بعد آن و تدریب الراوی 1/300. [↑](#footnote-ref-762)
763. - الرساله از امام شافعی ص 371 شماره 1001 و فتح المغیث از سخاوی 1/328. [↑](#footnote-ref-763)
764. - الرساله از امام شافعی ص 399 شماره 1099. [↑](#footnote-ref-764)
765. - الکفایه ص 603. [↑](#footnote-ref-765)
766. - الانوار الکاشفه ص 6 و 7. [↑](#footnote-ref-766)
767. - ابن ابی الحواری: او احمد بن عبدالله بن میمون بن العباس التغلبی، کینه او ابا الحسن بن ابی الحواری است، سال 246 ه‍ فوت کرد و شرح حالش در: تقریب التهذیب 1/39 شماره 61 و الکاشف 1/197 شماره 51 و الثقات از ابن حبان 8/24 و الارشاد از خلیلی ص 134-135 و مختصر تاریخ دمشق از ابن منظور 3/162. [↑](#footnote-ref-767)
768. - میزان الاعتدال 1/645 شماره 2475 و تهذیب التهذیب 3/126 شماره 232 و ر. ک: گزیده‌هایی از تاریخ سنت و علوم حدیث از استاد عبدالفتاح ابو غده ص 174-176. [↑](#footnote-ref-768)
769. - الانوار الکاشفه از معلمی ص 7. [↑](#footnote-ref-769)
770. - تدریب الراوی از سیوطی 1/276 و توضیح الافکار از صنعانی 2/96 و این همان چیزی است که ابن خلدون در مقدمه‌اش گفته: قرار داده آنچه که اهل حدیث قرار داده‌اند به دلیل و فاحش از نقل و تقدیم آن بر عقل به هنگام تعارض در آن و بی‌ارزش می‌دانند عقل کسانی که عقل را بر نقل هنگام اختلاف در ظاهر مقدم می‌کنند. المقدمه ص 508 و قاسم احمد در اعاده تقسیم الحدیث ص 59 و به گفته ابن خلدون استدلال می‌کند بر وجوب اینکه سنت مؤید قرآن است به مفهوم دشمنان سنت. و دلیلی در آن برای گفته ابن خلدون نقل کرده نیست. [↑](#footnote-ref-770)
771. - الموافقات از شاطبی 1/78. [↑](#footnote-ref-771)
772. - نوادر الاصول از حکیم الترمذی اصل 44 و بعد از آن نیما یعدونه صدق الحدیث 1/361 و قواعد التحدیث از قاسمی ص 165. [↑](#footnote-ref-772)
773. - الفقیه و المتفقه از خطیب 1/453-454 رقم‌های 477 و 478 و ابن قیم جوزیه گفت: اسناد این آثار از عمر در نهایت درستی است. و ببین: اعلام الموقعین 1/55 و در همان منبع 1/66 و 67، معنی الرأی و حتی یکون محموداً و حتی یکون مذموماً و المدخل الی السنة از استاد دکتر عبدالمهدی ص 114-259. [↑](#footnote-ref-773)
774. - جامع البیان العلم و فضله 2/173. [↑](#footnote-ref-774)
775. - علی شهرستانی: نویسنده شیعه معاصر، از تصنیفاتش دلایل و نتایج منع تدوین حدیث، در حجیت سنت پیامبر و راویان او خصوصاً ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه – خداوند از همه آن‌ها راضی باشد، طعنه زده است. [↑](#footnote-ref-775)
776. - منع تدوین حدیث ص 19 و 185 و 210 و 357 و 365 و 505. [↑](#footnote-ref-776)
777. - مرتضی العسکری: نویسنده معاصر شیعه و رئیس دانشکده اصول دین در بغداد، از تصنیفاتش: عبدالله بن سبا و اساطیر اخری و معالم المدرستین و پانصد صحابه خلاق و احادیث عائشه و اطوار زندگیش و در تمام تألیفات دیدگاه رافضه را در سنت و صحابه معلوم می‌کند. [↑](#footnote-ref-777)
778. - معالم المدرستین المجلد 2/60-61. [↑](#footnote-ref-778)
779. - زکریا عباس داود: نویسنده سوریه‌ای شیعه معاصر، از تألیفاتش تأملاتی در حدیث نزد شما و شیعه، در آن دیدگاه رافضه در سنت و صحابه را مشخص کرده است. [↑](#footnote-ref-779)
780. - تأملات فی الحدیث ص 37-42 و 44 و 62. [↑](#footnote-ref-780)
781. - مروان خلیفات: نویسنده سوریه‌ای معاصر به درجه لیسانس از دانشکده حقوق در سوریه دست یافت. شیعه شد و در آن زیاده‌روی کرد از تألیفاتش: و رکبت السفینه. [↑](#footnote-ref-781)
782. - و رکبت السفینه ص 173-180. [↑](#footnote-ref-782)
783. - مثل محمود ابوریه گوینده حدیث (از من ننویسید و غیره) این حدیثی که این کتاب را بر آن بنا نهادیم. ر. ک: اضواء علی السنة ص 34 و کسی که این شبهه را گفته حسین الدرکاهی الرافضی در مقدمه کتاب کشف الیقین فی فضائل امیر المؤمنین از ابن مطهر جلیلی می‌باشد. [↑](#footnote-ref-783)
784. - تفصیل این شبهه و رد آن خواهد آمد ص 346-374. [↑](#footnote-ref-784)
785. - دراسات محمدیه ترجمه استاد صدیق بشیر نقل از مجله دانشکده الدعوه لیبی، عدد 10 ص 566. [↑](#footnote-ref-785)
786. - تخریجش خواهد آمد ص 271. [↑](#footnote-ref-786)
787. - حاکم در المستدرک کتاب العلم بیرون آورده 1/188 شماره 362 الذهبی از او انتقاد کرده به اینکه ابن مؤمل ضعیف است و الهیثمی در مجمع الزوائد آن را ذکر کرده 1/152 و به طبرانی نسبت داده‌اند در الکبیر و الاوسط و عبدالله بن مؤمل ابن معین و حبان او را مطمئن دانسته‌اند و ابن سعد گفت: مرد مطمئن کم حدیث است و امام احمد گفت: احادیث او ناشناخته‌اند و الخطیب در تقیید العلم ص 68 و المحدث الفاصل ص 364. [↑](#footnote-ref-787)
788. - ابو داود در کتاب العلم باب در کتاب علم 3/318 شماره 3646. [↑](#footnote-ref-788)
789. - ترمذی در کتاب علم باب اجازه در آن 5/38 شماره 2666 و گفت: این اسناد محکم نیست و از امام بخاری نقل است. و الخطیب در تقیید العلم ص 65 و همچنین الخطیب در الجامع لأخلاق الراوی 1/249 شماره 503. [↑](#footnote-ref-789)
790. - دراسات محمدیه ترجمه استاد صدیق بشیر نقل از مجله دانشکده الدعوه لیبی عدد 10/567-568. [↑](#footnote-ref-790)
791. - نگا: ص 305-314. [↑](#footnote-ref-791)
792. - تقیید العلم ص 29-113. [↑](#footnote-ref-792)
793. - جامع بیان العلم 1/63-77. [↑](#footnote-ref-793)
794. - سنن الدارمی المقدمه 1/130-140. [↑](#footnote-ref-794)
795. - مجله المنار المجلد 9/913. [↑](#footnote-ref-795)
796. - اضواء علی السنة ص 46. [↑](#footnote-ref-796)
797. - اعادة تقسیم حدیث ص 114 و 128. [↑](#footnote-ref-797)
798. - حد الرده ص 89 و عذاب القبر ص 5-6 و مجله روز الیوسف عدد 3530 ص 50. [↑](#footnote-ref-798)
799. - تبصیر الامة بحقیقة السنه ص 7، 14، 225. [↑](#footnote-ref-799)
800. - الکتاب و القرآن مراءة معاصر ص 546، 565. [↑](#footnote-ref-800)
801. - حقیقة السنة النبویه ص 12. [↑](#footnote-ref-801)
802. - الاصلان العظیمان ص 268 و 269 و السنة و دورها فی الفقه الجدید ص 7. [↑](#footnote-ref-802)
803. - البیان بالقرآن 1/25. [↑](#footnote-ref-803)
804. - انذار من السماء ص 117، 134. [↑](#footnote-ref-804)
805. - القرآن و الحدیث و الاسلام ص 19. [↑](#footnote-ref-805)
806. - عبدالجواد یاسین: قاضی مصر سابق از دانشکده حقوق در دانشگاه قاهره در سال 1976 فارغ التحصیل شد. از تألیفات او: السلطة فی الاسلام العقل الفقهی السلفی بین النص، التاریخ، در این کتاب بر حجیت سنت و راویانش شک کرده است و شهادت به شبهه که همراه ماست در کتاب السلطة فی الاسلام ص 238. [↑](#footnote-ref-806)
807. - احمد امین ابن شیخ ابراهیم الطباخ، در مدرسه حقوق اسلامی فارغ شد در بعضی از دادگاه‌های اسلامی قضاوت کرد پس مشغول تدریس در دانشکده ادب و دانشگاه مصر شد و سرپرست آن گردید. از تألیفاتش: فجر الاسلام و ضحی الاسلام و ظهر الاسلام، در کتابش از حدیث گفته و حق را با باطل آمیخته است. سال 1954 فوت کرد. شرح حالش در: الاعلام 1/379 و شهادت او به شبهه‌ای که مورد بحث است در دو کتاب فجر الاسلام ص 208-21 و 233 و ضحی الاسلام 2/106. [↑](#footnote-ref-807)
808. - حسین احمد امین: نویسنده معاصر مصر، فرزند استاد احمد امین. از تألیفات حسین احمد امین «دلیل المسلم الحزین» در طعنه مستشرقین در حجیت سنت و شهادت به این شبهه تردید داشت. کتاب المسلم الحزین ص 43. [↑](#footnote-ref-808)
809. - محمد حسین هیکل: نویسنده مصری از رواد مدرسه عقلی حدیث از سنت و سیره پیامبر از مستشرقین تأثیر پذیرفت و تأثیرش در شبهه، کتاب زندگی محمد ص 55. [↑](#footnote-ref-809)
810. - مسلم در کتاب الزهد و الرقائق باب اثبات در حدیث و حکم کتابت العلم 9/356 شماره 3004. [↑](#footnote-ref-810)
811. - الترمذی در کتاب العلم بیرون آورده: باب آنچه درباره کراهیت نوشتن علم آمده 5/37 شماره 2665 ابو عیسی گفت: این حدیث به صورت‌های دیگری نیز از زید بن اسلم روایت شده است. همام از یزید بن اسلم روایت کرده و الدارمی در المقدمه بیرون کشیده باب کسی که نوشتن حدیث را روا نمی‌دارد 1/131 شماره 451 و الخطیب فی تقیید العلم ص 32 و القاضی عیاض فی الالماع ص 148. [↑](#footnote-ref-811)
812. - شرح حال او در مبحث (ابو هریره روایت الاسلام رغم انف الحاقدین) خواهد آمد 2/103-116. [↑](#footnote-ref-812)
813. - أحمد در المسند 3/ 12 \_ 13 ، والخطيب در تقييد العلم ص 34، و عبد الرحمن بن زيد ابن أسلم در آن است، که بر ضعف او توافق وجود دارد. نگا: در شرح حال او: تقريب التهذيب 1/ 570 شماره 3879، والضعفاء والمتروكين نسائي ص 158 شماره 377 ، والضعفاء لابي نعيم ص 102 شماره 122 والمجروحين لابن حبان 2/ 57، والتاريخ الصغير ص 208 شماره 370، والتاريخ الكبير 5/ 284 شماره 922، والجرح والتعديل 5/ 233 شماره 1107 ، ولسان الميزان 8/ 488 شماره 13376. [↑](#footnote-ref-813)
814. - أبو داود در سنن خود كتاب العلم، باب في كتاب العلم 3/ 318 شماره 3647 ، وأحمد در المسند 5/ 182، وابن عبد البر در جامع بيان العلم 1/ 63، والخطيب در تقييد العلم ص 35، والقاضي عياض در الإلماع ص 148. [↑](#footnote-ref-814)
815. - أبو بكر صديق: صحابي گرانقدر شرح حال او در: الاستيعاب 3/ 963 شماره 1633 ، واسد الغابة 13/ 310 شماره 3066 ، وتاريخ الصحابة 23 شماره 1، وتذكرة الحفاظ 1/ 2 شماره 1، ومشاهير علماء الأمصار ص 10 شماره 2، والإصابة 2/ 341 شماره 4835. [↑](#footnote-ref-815)
816. - حافظ ذهبي در تذكرة الحفاظ 1/ 5 ذکر کرده و گفته که صحیح نیست. و از کسانی که ادعای امانت علمی می‌کنند مانند صاحب أضواء على السنة تعجب می‌کنم که روایت سابق را از التذكرة آورده است، و جکم ذهبی را نقل نکرده است!! نگا: أضواء على السنة ص 49، و إسماعيل منصور از دروغ او بر إمام ذهبي تعجب کرده است آنجا که إسماعيل منصور بعد از نقل روایت پیشین از التذكرة گفته است و مولف پنداشته که این روایت در تذكرة الحفاظ ذهبي درست است) نگا: تبصير الأمة بحقيقة السنة ص 226. [↑](#footnote-ref-816)
817. - السیوطی: عبدالرحمن بن ابی بکر محمد سیوطی: جلال الدین در علوم مختلفی تبحر داشت، مفسر و محدث بود. تألیفات او: الأشباه و النظائر فی القواعد الفقهیه و الأشباه و النظائر فی العربیه، و الدارالمنثور فی التفسیر بالمأثور، و الاتقان فی علوم القرآن، و الجامع الکبیر و الصغیر، و الازهار المتناثره فی الاخبار المتواترة سال 911 ه‍ وفات یافت. شرح حالش در: حسن الحاظرة للسیوطی 1/335 شماره 77 و شذرات الذهب 8/51، و طبقات المفسرین للسیوطی ص 3 و البدر الطالع للشوکانی 1/328 شماره 228. [↑](#footnote-ref-817)
818. - اخراج آن گذشت 2/25-26. [↑](#footnote-ref-818)
819. - الترمذی بیرون آورده در کتاب الجنائز باب شماره 33، 3/338 شماره 1018 و ابو عیسی گفت: این حدیث عجیب است و عبدالرحمن بن ابی بکر الملیکی ضعیف می‌داند. این حدیث به گونه‌های دیگری نیز روایت شده، ابن عباس از ابی بکر الصدیق از پیامبر. ابن ماجه بیرون آورده در کتاب الجنائز باب ذکر وفاتش 1/520 شماره 1628. در اسنادش حسین بن عبدالله الهاشمی و ر. ک: مصباح الرجاجه از بوهیری 1/542. [↑](#footnote-ref-819)
820. - ر. ک: منتخب کنز الکمال 4/58، 59 و دلائل التوثیق المبکر للسنه از دکتر امتیاز احمد ص 503 و ر. ک: دروغ محمود ابوریه بر محمد رشید رضا به اینکه این حدیث درست است. ر. ک: مجله المنار 10/764 و اضواء علی السنه ص 49. [↑](#footnote-ref-820)
821. - ر. ک: عروة بن الزبیر بن خویلد الاسدی، ابو عبدالله مدنی از پدرش روایت کرد و دایی‌اش و علی و از او روایت کرده‌اند پسرش عثمان و عبدالله و الزهری سال 94 ه‍ فوت کرد. از ترجمه‌هایش تقریب التهذیب 1/671 شماره 4577 و الکاشف 2/18 شماره 3775 و الطبقات الکبری از ابن سعد 5/179 و الثقات از عجلی ص 331 شماره 1121 و الثقات از ابن حبان 5/694 و تذکرة الحفاظ 1/62 شماره 51 و البدایه و النهایه 9/101 و مشاهیر علماء الامصار ص 82 شماره 428. [↑](#footnote-ref-821)
822. - ابن عبدالبر در جامع بیان العلم 1/64 و الخطیب فی تقیید العلم ص 49. [↑](#footnote-ref-822)
823. - ابن عبدالله البر در جامع بیان العلم 1/63 و 64. [↑](#footnote-ref-823)
824. - ابو نضره: منذر بن مالک بن قطعه، العبدی ابو نضره، معروف به لقبش، از ابی سعید الخدری روایت شده و ابن عباس و علی و از او قتاده و عوف و ابن ابی عروبه و خلق. بر مطمئن بودنش اجماع است در سال 108 ه‍ فوت کرد. شرح حالش در: تقریب التهذیب 2/213 شماره 6915 و الکاشف 2/295 شماره 5632 و الثقات از عجلی 439 شماره 1633 و الثقات از ابن حبان 5/420 و طبقات ابن سعد 7/207 و مشاهیر علماء الامصار ص 122 شماره 709. [↑](#footnote-ref-824)
825. - ابن عبدالبر در جامع بیان العلم 1/64. [↑](#footnote-ref-825)
826. - همان 1/64 و الخطیب در المحدث الفاصل ص 379 و تقیید العلم ص 36-37. [↑](#footnote-ref-826)
827. - الدارمی در سننش در المقدمه باب کسی که نوشتن حدیث را روا نمی‌دارد 1/133 شماره 471 و ابن المبارک در سندش ص 142رقم 231 و محقق استاد صبحی البدری السامرائی با اسناد درست گفته است، ابن عبدالبر در جامع بیان العلم 1/64 و الخطیب در تقیید العلم ص 38 و الحدث الفاصل ص 363. [↑](#footnote-ref-827)
828. - الدارمی در المقدمه باب کسی که نوشتن حدیث را خوب نمی‌داند 1/133 شماره 472 و ابن عبدالبر در جامع البیان العلم 1/66 و الخطیب در تقیید العلم ص 42. [↑](#footnote-ref-828)
829. - سعید بن ابی الحسن بصری برادر حسن بصری از مادرش روایت شده و ابوهریره و از او برادرش، و عوف، و سلیمان التیمی، بر اطمینان او اجماع دارند، سال 100 ه‍ وفات یافت. شرح حالش در: تقریب التهذیب 1/350 شماره 2291 و الکاشف 1/433 شماره 866 و الثقات از عجلی ص 182 شماره 536 و الثقات از ابن حبان 4/276، مشاهیر علماء الامصار 115 شماره 657. [↑](#footnote-ref-829)
830. - خطیب در تقید العلم ص 41. [↑](#footnote-ref-830)
831. - ابن عبدالبر در جامع بیان العلم 1/64 و الخطیب در تقید العلم ص 42. [↑](#footnote-ref-831)
832. - الخطیب در تقید العلم ص 42-43. [↑](#footnote-ref-832)
833. - علقمه: علقمه بن قیس بن عبدالله نخعی الکوفی، ابو شبل، برادر یزید بن قیس، روایت شده از ابوبکر و عمر و ابن مسعود، و از او برادرزاده‌اش عبدالرحمن بن یزید و خواهرزداده‌اش ابراهیم نخعی و سلم‌بن کهیل سال 62 ه‍ وفات یافت. شرح حالش در: تقریب التهذیب 1/687 شماره 4697 و الکاشف 2/34 شماره 3873 و تذکرة الحفاظ 1/48 شماره 22 و طبقات الحفاظ ص 20 شماره 24 و الثقات از عجلی 339 شماره 1161 و البدایه و النهایه 8/219 و مشاهیر علماء الامصار ص 125 شماره 741. [↑](#footnote-ref-833)
834. - الخطیب فی تقیید العلم ص 54. [↑](#footnote-ref-834)
835. - ابو عبید: قاسم بن سلام، البغدادی، ابو عبید، امام مطمئن، فاضل، گفته‌هایی از او در شرح الغرایب است. سال 224 ه‍ فوت کرد شرح حالش در: تقریب التهذیب 2/19 شماره 5479، تهذیب التهذیب 8/315 شماره 572 و الکاشف 2/128 شماره 4511 و سؤال‌های مسعود بن علی البخری للحاکم ص 249 شماره 338 و تاریخ بغداد 12/403 شماره 6868 و طبقات الفقهاء الشافعین از ابن کثیر 1/150 شماره 44. [↑](#footnote-ref-835)
836. - جامع البیان العلم 1/66. [↑](#footnote-ref-836)
837. - مرة الهمدانی: مرة بن شراحیل الهمدانی، ابو اسماعیل الکونی او کسی است که به خاطر عبادت زیادش طیب نامیده می‌شود. از ابن مسعود و عمر روایت شده و از عمرو بن مره و ابن ابی خالد. سال 76 ه‍ فوت کرد و شرح حال او: تقریب التهذیب 2/170 شماره 6583 و الکاشف 2/253 شماره 5361 و الثقات از عجلی 424 شماره 1555 و مشاهیر علماء الامصار 127 شماره 754 و الانساب المتفقه فی الخط از ابن قیسرانی ص 99 شماره 162. [↑](#footnote-ref-837)
838. - الدارمی در المقدمه، باب کسی که نوشتن حدیث را روا نمی‌دارد 1/134 شماره 477. [↑](#footnote-ref-838)
839. - ابو موسی اشعری: صحابه بزرگوار شرح حالش در: الاستیعاب 3/979 شماره 1639 و اسد الغابه 6/299 شماره 6296 و تاریخ الصحابه ص 154 شماره 741 و تذکرة الحفاظ 1/23 شماره 10 و مشاهیر علماء الامصار ص 47 شماره 216 و الاصابه 2/359 شماره 10950. [↑](#footnote-ref-839)
840. - ابو برده: ابو برده ابی موسی الاشعری: گفته شده است عامر است و حارث نیز گفته شده، روایت شده از پدرش و علی و زبیر و عبدالله و یوسف و حفیده برید ابن عبدالله سال 104 ه‍ فوت کرد شرح حالش در: تقریب التهذیب 2/360 شماره 7981 و الکاشف 2/407 شماره 6508 و تذکرة الحفاظ 1/95 شماره 86 و طبقات الحفاظ ص 43 شماره و طبقات ابن سعد 7/133 و الثقات از عجلی ص 491 شماره 1903 و مشاهیر علماء الامصار ص 130 شماره 776. [↑](#footnote-ref-840)
841. - الخطیب در تقیید العلم ص 39. [↑](#footnote-ref-841)
842. - ابن عبدالبر در جامع البیان العلم 1/66 و الخطیب در تقیید العلم ص 39 40. [↑](#footnote-ref-842)
843. - اجانی به ظرفی که در آن آبی است که مزه و رنگ آن تغییر یافته. النهایه فی غریب الحدیث 1/26. [↑](#footnote-ref-843)
844. - ابن ابی شیبه در المصنف 9/53 و الطیرانی در الکبیر، در فرهنگ یافت نشد، الحافظ الهیثمی فی مجمع الزوائد 1/151 آن را به الطبرانی در الکبیر و البزار نسبت داده‌اند، البزار گفت: حفظ کن چنانکه پیامبر حفظ کرده. [↑](#footnote-ref-844)
845. - عمرو بن دینار الملکی، ابو محمد، از ابن عباس روایت شده، و جابر و از او شعبه و السفیانان و مالک، آنچه درباره تشیع از او گفته‌اند. سال 126 ه‍ فوت کرد شرح حالش در: تقریب التهذیب 1/734 شماره 5040 و الکاشف 2/75 شماره 4152 و الثقات از عجلی 363 شماره 1257 و الثقات از ابن حبان 5/167 و التاریخ الکبیر از بخاری 6/328 شماره 2544. [↑](#footnote-ref-845)
846. - سفیان الثوری: او سفیان بن سعید بن سروق الثوری، ابو عبدالله الکونی، امیر المؤمنین فی الحدیث، از عمرو بن دینار روایت شده و ابن المنکدر و مسلم بن کهیل و عنه القطان و علی بن الجعد و الفریایی. سال 161 ه‍ فوت کرد شرح حال او: تقریب التهذیب 1/371 شماره 3452 و الکاشف 1/449 شماره 1996 و الثقات از عجلی 190 شماره 571 و تذکرة الحفاظ و الانساب المتفقه فی الخط از ابن قیسرانی ص 43 شماره 41. [↑](#footnote-ref-846)
847. - الخطیب در تقیید العلم ص 47. [↑](#footnote-ref-847)
848. - ضحاک: ضحاک بن مزاحم الهلالی، الخراسانی، ابو القاسم، ابو محمد، سال 105 ه‍ فوت کرد شرح حالش در: تقریب التهذیب 1/444 شماره 2989 و الکاشف 1/509 شماره 2437 و الثقات از ابن حبان 6/185 و مشاهیر علماء الامصار ص 227 شماره 1562. [↑](#footnote-ref-848)
849. - الخطیب در تقید العلم ص 47. [↑](#footnote-ref-849)
850. - ابن عبدالبر در جامع بیان العلم 1/65. [↑](#footnote-ref-850)
851. - عبیده السلمانی: عبیده بن عمرو اسلمانی، ابو عمر الکوفی، تابعی بزرگ، در سال 72 ه‍ فوت کرد و پدرش بعد از او، قبل از من هفتاد سالگی فوت کرده، شرح حالش در: تقریب التهذیب 1/649 شماره 4429 و الکاشف 1/694 شماره 3647 و الثقات از عجلی 325 شماره 1092 و الثقات از ابن حبان 5/139 و مشاهیر علماء الامصار 125 شماره 735 و تذکرة الحفاظ 1/50 شماره 27. [↑](#footnote-ref-851)
852. - ابن عبدالبر در جامع بیان العلم 1/67 و الخطیب در تقیید العلم ص 61. [↑](#footnote-ref-852)
853. - ابراهیم: او ابراهیم بن سوید النخعی از علقمه روایت شده است و الاسود و از او فضیل بن عمرو و سلمة بن کهیل، از ترجمه‌های او: تقریب التهذیب 1/57 شماره 184 و الکاشف 1/213 شماره 145 و الثقات از عجلی 52 شماره 26 و الثقات از ابن حبان 6/6 مشاهیر علماء الامصار 194 شماره 1290. [↑](#footnote-ref-853)
854. - فضیل بن عمرو الفقیمی، ابو نضر الکوفی، از ابراهیم روایت شده و الشجعی و از او ابان من تغلب و حجاج بن ارطاة. در سال 110 ه‍ وفات یافت. شرح حالش در: تقریب التهذیب 2/15 شماره 5447 و الکاشف 2/142 شماره 4487 و الجرح و التعدیل 7/73 شماره 415 و الثقات از عجلی 384 شماره 1356 و الثقات از ابن حبان 7/314 و مشاهیر علماء الامصار 197 شماره 1313. [↑](#footnote-ref-854)
855. - ابن عبدالبر در جامع بیان العلم 1/68. [↑](#footnote-ref-855)
856. - سروق: سروق بن الاجوع بن مالک الهمدانی الوداعی ابو عائشه الکوفی روایت شده از ابوبکر و معان و علقمه، و از او ابراهیم و ابو اسحاق و یحیی بن وثاب سال 63 ه‍ وفات یافت شرح حالش در: تقریب التهذیب 2/175 شماره 6622 و الکاشف 2/256 شماره 5391 و الثقات از عجلی 436 شماره 1561 و الثقات از ابن حبان 5/456 و مشاهیر علماء الامصار 126 شماره 746 و تذکرة الحفاظ 1/49 شماره 26. [↑](#footnote-ref-856)
857. - ابن عبدالبر در جامع بیان العلم 1/66 و الخطیب فی تقیید العلم ص 58-59. [↑](#footnote-ref-857)
858. - ابن عون: عبدالله بن عون بن ارطبان، ابو عون البصری از پیرو تابعین است. از ابی وائل روایت شده و ابراهیم و حماد و از او شعبه و القطان در سال 150 ه‍ وفات یافت شرح حالش در: تقریب التهذیب 1/520 شماره 3550 و الکاشف 1/582 شماره 2896 و الثقات از عجلی 270 شماره 859 و الثقات از ابن شاهین 183 شماره 590 و مشاهیر علماء الامصار 180 شماره 185. [↑](#footnote-ref-858)
859. - او: حماد بن زید رد هم الازدی، الجهضمی، ابو اسماعیل البصری، از ابن عون روایت شده و ثابت و ابی حمزه و از او مسدد و علی سال 179 ه‍ وفات یافت. شرح حالش در: تقریب التهذیب 1/238 شماره 1503 و الکاشف 1/349 شماره 1219 و الثقات از ابن شاهین ص 102 شماره 239 و الثقات از ابن حبان 6/217 و الثقات از عجلی ص 130 شماره 329 و مشاهیر علماء الامصار ص 188 شماره 1244. [↑](#footnote-ref-859)
860. - الخطیب در تقیید العلم ص 57. [↑](#footnote-ref-860)
861. - الانوار الکاشفه ص 34-43 و دراسات فی الحدیث النبوی از دکتر الاعظمی 1/76-78. [↑](#footnote-ref-861)
862. - مجمع الزوائد 1/150-152. [↑](#footnote-ref-862)
863. - فتح الباری 1/251 شماره 113 و علاقه احمد محمد شاکر گفت: این خوب نیست، حدیث درست است و الباعث الحثیث ص 111. [↑](#footnote-ref-863)
864. - المغیث، از السخاوی 1/194، 195 و شرح الفیه العراقی المسماة بالتبعره و التذاکره از عراقی 1/178 و تدریب الرادی از سیوطی 1/221-223 و توضیح الافکار از صنعانی 1/343. [↑](#footnote-ref-864)
865. - الکفایه از خطیب ص 587-588. [↑](#footnote-ref-865)
866. - البحر المحیط از زرکشی 4/341 و المحصول از رازی 2/229-230 و فتح المغیث از سخاوی 1/195. [↑](#footnote-ref-866)
867. - المحصول از رازی 2/221 و فتح المغیث 1/144 و تدریب الرادی 1/190، 191 و توضیح الافکار 1/280. [↑](#footnote-ref-867)
868. - فتح المغیث از سخاوی 1/195. [↑](#footnote-ref-868)
869. - نگا: فتح المغيث للسخاوي 1/ 195. [↑](#footnote-ref-869)
870. - شروط الاحتجاج بالضعیف فی علوم الحدیث از ابن صلاح ص 35 و فتح المغیث از سخاوی 1/86-87 و تدریب الراوی 1/176 و 177 و الباعث الحثیث ص 34. [↑](#footnote-ref-870)
871. - تقیید العلم از خطیب دکتر یوسف ص 21-22 و دلائل المبکر للسنة از دکتر امتیاز احمد ص 209 و 231. [↑](#footnote-ref-871)
872. - ابو داود بیرون آورده در کتاب العلم باب فضل نشر العلم 3/321 شماره 3659 و احمد در مسندش 1/321 و الحاکم و المستدرک کتاب العلم باب فضیله مذاکرة الحدیث 1/95 و حاکم گفت این حدیث به شرط شیخین درست است و همچنین در بابی از ابن مسعود و الذهبی با آن موافق است. [↑](#footnote-ref-872)
873. - بخاری کتاب التوحید باب خداوند گفت: و مسلم کتاب القامة باب تغلیظ تحریم الدماء و الاعراض 6/182 شماره 1679. [↑](#footnote-ref-873)
874. - اخراجش گذشت ص 39. [↑](#footnote-ref-874)
875. - بخاری در کتاب الایمان بیرون آورده باب اداء الخمس من الایمان 1/157 شماره 53 و مسلم کتاب الایمان باب الامر بالایمان بالله تعالی و رسوم و شرائع الدین 1/212 شماره 17. [↑](#footnote-ref-875)
876. - ترمذی بیرون آورده در کتاب العلم باب ما نهی عنه ان یقال عند حدیث النبی 5/37 شماره 2664 و ابو عیسی گفت: این حدیث درست است به این گونه و ابن ماجه بیرون آورده در مقدمه باب تعظیم حدیث و رسول الله و التغلیظ علی من عارضه 1/20 شماره 12 از حدیث المقدام بن معدیکرب. [↑](#footnote-ref-876)
877. - الرساله از شافعی ص 402-403 شماره الفقرات 1103 و 1104 سنن الدارمی المقدم باب ابلاغ از پیامبر و تعلیم سنت 1/145 شماره 542، 561. [↑](#footnote-ref-877)
878. - بخاری کتاب الجنائز باب ناپسندی گریه بر مرده 3/191 شماره 1291 و مسلم المقدمه باب بزرگ بودن گناه دروغ بستن به پیامبر 101/1 شماره 4. [↑](#footnote-ref-878)
879. - مسلم مقدمه باب منع روایت از ضعیفان و احتیاط در حمل آن‌ها 1/111 شماره 7. [↑](#footnote-ref-879)
880. - حجیت سنت از دکتر عبدالغنی عبدالخالق ص 424-426. [↑](#footnote-ref-880)
881. - مجله المنار المجلد 10/767، 768 و دیدگاه رشید رضا که در این کار تأیید کافی حتی از دانش آموزانش نگرفته است و از میان آن‌ها محمد الخولی امامان حدیث او را تأیید کردند. مفتاح السنه ص 16. [↑](#footnote-ref-881)
882. - اضواء السنة 48. [↑](#footnote-ref-882)
883. - الاصلان العظیمان 268-275 و السنة و دورها فی الفقه الجدید ص 198. [↑](#footnote-ref-883)
884. - این درست نیست به اینکه منع نوشتن ناسخ جواز به آن است به سه دلیل:

     1- احادیث اجازه داده شده متأخرند: حدیث ابی شاه عام الفتح. آن در اواخر زندگی پیامبر بود و حدیث ابوهریره در نزدیکی بین او و عبدالله بن عمرو نیز متأخر است زیرا ابوهریره از متأخرین اسلام است. دور است واقعاً اینکه حدیث ابوهریره از این حدیث‌ها متأخر باشد مخصوصاً از حدیث الهم و اگر حدیث ابی سعید در منع متأخر از این احادیث در اجازه می‌بود آن نزد صحابه حتماً شناخته شده بود.

     2- اجماع کلی بعد از عصر صحابه و تابعین بر جواز و منع کتابت و بر اینکه اجازه متأخر از نهی است چنانکه گذشت. این اجماع متواتر علمی است نزد تمامی طوائف بعد از صدر اول – خداوند از همه آن‌ها راضی باد – چنانکه استاد احمد محمد شاکر در الباعث الحثیث گفت ص 112 و حجیت سنت از دکتر عبدالغنی ص 447.

     3- به زودی خواهد آمد: همانا نسخی وجود ندارد که هنگام دشواری جمع میان دو دلیل متضاد یکی را نسخ کنیم و آن بر ایمان ممکن است چنانکه خواهد آمد. پس درست نیست که یکی از آن‌ها ناسخ دیگر می‌باشد ص 299، 300. [↑](#footnote-ref-884)
885. - او سلیم بن عامر الکلاعی، گفته می‌شود الجنائری، ابو یحیی الحمصی از ابی الدرداء روایت کرد و عوف بن مالک و از او ثور و معاویه بن صالح سال 130 ه‍ وفات کرد. شرح حالش در: تقریب التهذیب 1/381 شماره 2535 و الکاشف 1/456 شماره 2064 و الثقات از عجلی ص 199 شماره 600 و التاریخ الکبیر 4/125 شماره 2190. [↑](#footnote-ref-885)
886. - دارمی در مقدمه سننش باب ابلاغ از پیامبر و تعلیم سنت 1/146 شماره 544. [↑](#footnote-ref-886)
887. - الطبرانی در الکبیر 8/187 و الخطیب در شرف اصحاب الحدیث ص 168 شماره 189 و الهیثمی در مجمع الزوائد 1/140 و نسبت داده‌اند به الطبرانی در الکبیر به سند درست و نیکو. [↑](#footnote-ref-887)
888. - ابن ماجه در المقدمه باب پرهیز در حدیث گفتن از پیامبر 1/25 شماره 27 و ابن مبارک در سندش 141 شماره 229. [↑](#footnote-ref-888)
889. -آنچه آمده در بعضی از صحابه در منع حدیث گفتن یا کم کردن آن و منع از زیاد شدن آن، این پیروی از دستور پیامبر و راه روشن او در رسالت اسلام و قرآن و سنت است. به زودی خواهد آمد ص 332-338. [↑](#footnote-ref-889)
890. - حسین حاج: حسین حاج حسن، نویسنده سوری لبنانی، به یک شهرت جانی در دانشگاه القدیس یوسف رسید، رساله او (نقد الحدیث فی علم الروایه و علم الدریه) میان حق و باطل اختلاط شده اعتمادش را جلب کرد در مراجع به آنچه محمود ابوریه نوشته، و طه حسین و امثال آنها. از تألیفاتش أدب العرب فی صدر الاسلام و نظم اسلامیه و غیر آن. در عرضه گفته‌اش بر حدیث گفته است: اگر به عصر صحابه منتقل شویم آن‌ها را می‌یابیم که تدوین حدیث را ناپسند می‌پندارند چنانکه در روایت آن ترغیب می‌نمایند و این کار عجیبی است، روایت حدیث را دوست دارند و تدوین آن را ناپسند می‌دانند سؤال احتیاج به بحث و تفسیر دارد. ببین نقد الحدیث فی علم الروایه و الدرایه 1/142. [↑](#footnote-ref-890)
891. - مانند استاد محمد رشید رضا (رحمت خدا بر او باد). [↑](#footnote-ref-891)
892. - ببین ص 305-314. [↑](#footnote-ref-892)
893. - برگشت ص 272. [↑](#footnote-ref-893)
894. - مجمع الزوائد 1/151. [↑](#footnote-ref-894)
895. - بخاری در کتاب التفسیر باب: بر شما گناهی نیست که فضل پروردگارتان را بجوئید 8/34 شماره 4519. [↑](#footnote-ref-895)
896. - دارمی در الفوائض باب الکلامه 2/462 شماره 2975 و سعید بن منصور در التفسیر باب تفسیر سوره النساء 3/1187 شماره 592 و البیهقی در الفرائض باب فرض الاخوة و الأخوات للأم 231/6. [↑](#footnote-ref-896)
897. - تفسیر القرآن العظیم از ابن کثیر 2/91 و نیل الاوطار 8/238. [↑](#footnote-ref-897)
898. - الاتقان از سیوطی 1/208 شماره 1049، 1109، 1111 و متأهل العرفان از زرقانی 1/429. [↑](#footnote-ref-898)
899. - بخاری و مسلم به تفسیر الصحابی که شاهد وحی بوده است و حدیث مسندی که تفسیر نشده است و ممکن نیست کسی آن را بگیرد غیر از پیامبر و رأی در آن درست نیست. تدریب الدارمی از سیوطی 1/192، 193 و فتح المغیث از سخاوی 1/138، 139. [↑](#footnote-ref-899)
900. - شعبی: او عامر بن شراحیل بن عبد ذی الکبار، الشعبی الحمیری، ابو عمرو، علامه تابعین، امامی بود که در حفظ ضرب المثل بود از علی و ابو هریره و عائشه و ابن عمر و غیره روایت کرده است. سال 103 ه‍ وفات یافت شرح حالش در: تقریب التهذیب 1/461 شماره 3103 و الکاشف 1/522 شماره 2531 و الثقات از عجلی ص 243 شماره 751 و وفیات الاعیان 3/12-16 شماره 317. [↑](#footnote-ref-900)
901. - مروان بن حکم بن ابی العاص، بنی امیه، ابو عبدالملک، المدنی و الی خلافة در آخرسال 64 ه‍. از عمر، عثمان و علی و سهیل بن سعد و علی بن الحسین و عروه روایت کرده. سال 105 ه‍ وفات یافت شرح حالش در: الجرح و التعدیل 8/271 و تقریب التهذیب 2/171 شماره 6588 و الکاشف 2/253 شماره 5363. [↑](#footnote-ref-901)
902. - طبقات ابن سعد 5/117 و سیر اعلام النبلاء از ذهبی 2/476 شماره 102. [↑](#footnote-ref-902)
903. - یحیی بن سعید بن فورخ، التمیمی، ابو سعید القطان البصری، یکی از عالمان مشهور و دانا، در علم و عمل به آن سر آمد بود، از هشام بن عروه و حمید و اعمش روایت کرده و از او احمد و علی و یحیی سال 198 وفات یافت. شرح حالش در: تقریب التهذیب 2/303 شماره 7584 و الکاشف 2/366 شماره 6175 و مشاهیر علماء الامصار ص 192 شماره 1278 و تذکرة الحفاظ 1/298 شماره 280 و طبقات الحفاظ از سیوطی ص 131 شماره 268. [↑](#footnote-ref-903)
904. - سعید بن مسیب بن حزن، امام، ابو محمد المخزومی یکی از علما و فقهای بزرگ از عمر و عثمان و سعد روایت کرده و از او الزهری و یحیی بن سعید و قتاده بعد از 90 سالگی فوت کرد. شرح حالش در: تقریب التهذیب 11/364 شماره 2403 و الکاشف 1/444 شماره 1960 و تذکرة الحفاظ 1/54 شماره 38 و طبقات الحفاظ از سیوطی ص 25 شماره 37 و مشاهیر علماء الامصار ص 81 شماره 426. [↑](#footnote-ref-904)
905. - ابن عبدالبر در جامع بیان العلم 2/144. [↑](#footnote-ref-905)
906. - المیزان او شعرانی 1/32 و قواعد التحدیث از قاسمی ص 52 و اثر آخر از جابر بن زید در جامع بیان العلم 2/31 و تقیید العلم ص 20 و تصدیر الدکتر یوسف العش. [↑](#footnote-ref-906)
907. - از کسانی که به این طرف رفته‌اند توفیق صدقی در مقاله الاسلام هو القرآن وحده و مجله المنار المجلد 5/515 و محمد ابو ریه فی اضواء علی السنه ص 50، 51 و اسماعیل منصور فی تبعیر الامة بحقیقة السنة ص 26، 291، 310 و جمال البنا در السنه و دورها فی الفقه الجدید ص 199 و عبدالجواد یاسین فی السلطه فی الاسلام ص 244 و از تندروان شیعه مروان خلیفات در کتاب و در کتاب السفینه ص 181 و زکریا عباس داود فی تأملات فی الحدیث عند السنة و الشیعه،   
     ص 40-441 و غیر آن‌ها از دشمنان سابق سنت که ذکرشان در عرضه شبهه پیروانش گذشت. [↑](#footnote-ref-907)
908. - از جمله سؤال‌کنندگان: توفیق صدقی: مجله المنار المجلد 9/912 و پیرو او اسماعیل منصور در تبصیر الامة بحقیقة السنة ص 27-28 و نیازی عزالدین در انذار من السماء ص 114. [↑](#footnote-ref-908)
909. - دراسات فی الحدیث النبوی فصل نوشتن صحابه و نوشته‌هایی از آن‌ها 1/92. دلائل التوثیق المبکر للسنه ص 500-541. [↑](#footnote-ref-909)
910. - دلائل التوثیق المبکر للسنه فصل الکتابات المبکره 368-415 و السنه قبل التدوین از دکتر عجاج الخطیب ص 343-361. [↑](#footnote-ref-910)
911. - دارمی در سنة المقدمه باب کسی که نوشتن حدیث را روا می‌دارد 1/132 شماره 464. [↑](#footnote-ref-911)
912. - منهج نقد السنن از دکتر نور الدین عتر ص 44 و السنة فی مواجهة اعدائها از فضیله دکتر طه جیشی ص 243. [↑](#footnote-ref-912)
913. - ابو خالد احمر: سلیمان بن حیان الازدی الکوفی از عاصم الاحول روایت کرده و یحیی بن سعید الانصاری و از او احمد و اسحاق و هناد، سال 190 ه‍ وفات یافت. شرح حالش در: تقریب التهذیب 1/384 شماره 2555 و الکاشف 1/458 شماره 2080 و الثقات از عجلی 201 شماره 607 و لسان المیزان 8/375 شماره 12825 و تهذیب الکمال 11/394 شماره 2504. [↑](#footnote-ref-913)
914. - دارمی در المقدمه باب کسی که نوشتن حدیث را روا نمی‌دارد 1/132 شماره 464. [↑](#footnote-ref-914)
915. - آثر آخر از وائله بن اسقع در جامع بیان العلم 1/79. [↑](#footnote-ref-915)
916. - دارمی در المقدمه باب کسی که در تفسیر حدیث پیامبر پرهیزکاری می‌کند 1/126 شماره 435 و احمد در مسندش 3/387 و السنه از ابن ابی عامم 1/27 شماره 50 و اللفظ از دارمی و در آن مجالد بن سعید، همگی بر ضعیف بودنش اجماع دارند زیر او در آخر عمرش اختلاط کرد. اما روایتش برای این حدیث درست است. زیرا قبل از اختلاطش هیثم از او شنیده بود، ابن عدی گفت: روایت قدیمان از او مثل هیثم و شعبه و حماد بن زید درست است. ابن عدی گفت: از او از شعبی از جابر احادیث درستی است چنانکه در این حدیث، یعقوب بن سفیان صدوق گفته و گفته مسلم نیز به او نزدیک است و النسائی گفت: این حدیث سند ندارد. ر. ک: مجمع الزوائد 1/173 و 174 و ر. ک: تقریب التهذیب 2/159 شماره 6498 و الکاشف 2/239 شماره 5286 و الثقات از عجلی ص 420 شماره 1573 و الضعفاء از نسائی ص 223 شماره 579 و المجروحین از ابن حبان 3/10 و حدیث اسنادش درست است در اسناد الحافظ ابن کثیر از روایت احمد بعد از ایرادش در (بیان للاذن فی للروایة عن اخبار بنی اسرائیل) گفت: تفرد به احمد و اسنادش به شرط مسلم. ببین البدایه و النهای 2/123 و از همان منبع 1/185. [↑](#footnote-ref-916)
917. - تفسیر القرآن العظیم 2/468. [↑](#footnote-ref-917)
918. - سرزمین خوزستان در فارس که تبر دانیال در آن قرار دارد در زمان عمر اهواز فتح شد. آخرین شهر آن شوش بود که فتح شد. ر. ک: معجم البلدان 3/280-281. [↑](#footnote-ref-918)
919. - دانیال یکی از پیامبران بنی اسرائیل بین داود و سلیمان و زکریا و عیسی بن مریم بوده است و حافظ ابن کثیر در کتابش ذکر کرده البدایه و النهایه اخباری از دانیل 2/37. [↑](#footnote-ref-919)
920. - العمیم: یعنی الماء الحار القاموس المحیط 4/102. [↑](#footnote-ref-920)
921. - ادیم یعنی چرم، پوست و باغی شده ببین لسان العرب 1/45. [↑](#footnote-ref-921)
922. - ابو یعلی در مسندش آورده و آن را نسبت داده به حافظ الهثیمی و گفت: در سند آن عبدالرحمن اسحاق الواسطی است که احمد او را ضعیف دانسته چنانکه الحافظ الهثیمی در کتابش گفته مجمع الزارئد 1/173-182 آیا عمر در این کار اقتدا به پیامبر را سرزنش می‌کند یا آن را ستایش می‌کند؟ و آیا در این داستان دلیلی بر کراهیت عمر نسبت به حدیث و تدوین آن وجود دارد چه اینکه از سنت پیامبر باشد یا نباشد و چه اینکه اخباری که از امت‌های گذشته آمده درست باشد یا نادرست چنانکه علی الشهرستانی در کتابش پنداشته در مورد منع تدوین حدیث ص 105-107. [↑](#footnote-ref-922)
923. - قواعد التحدیث از قاسمی ص 298. [↑](#footnote-ref-923)
924. - در آنچه گذشت ردی است بر آنچه تندروان شیعه پنداشته‌اند به اینکه منع از نوشتن سنت منع یک موقعیت سیاسی است آیا در داستان عمر با ناسخ کتاب دانیال و گفته‌اش با پیامبر یک سنت نیست؟ نهی ابتدائی عمر منجر به نهی پیامبر شد به خاطر ترس از اشتغال به کتاب خداوند و سنت او و این اصل همان علتی است که ابن مسعود و سایر صحابه فهمیده‌اند. [↑](#footnote-ref-924)
925. - معالم المدرستین مرتضی العسکری المجلد 2/44-45 و منع تدوین حدیث از علی شهرستانی ص 64 و مرة در آن بر عکس می‌پندارد با تأیید کردن آن ص 64 پس او را به خاطر آن و تضعیفش رد کرد ص 66-70 پس او را تأیید کرد ص 71-81 و 358 و 361 و 362. [↑](#footnote-ref-925)
926. - آنچه بعضی تندروان شیعه پنداشته‌اند به اینکه سبب منع از نوشتن سنت در زمان ابی بکر و عمر ترسشان به خاطر رواج احادیثی که بیانگر فضایل اهل بیت بود می‌باشد و خواسته‌اند واقعیت را تکذیب کنند. سنت واقعی که در دستان ماست این گمان را تکذیب می‌کند به محض نگاه کردن به کتاب المناقب و فضائل صحابه. آن‌ها را پر از احادیث درست که در فضایل اهل بیت هست می‌بینیم. پس منع نوشتن سنت فقط از طرف ابوبکر و عمر نیست چنانکه گمان می‌کنند، این منع همچنین از جانب امام علی وارد شده است و همچنین از پیروان او و در رأس آن‌ها عمر. وقتی که امام علی گفت: همانا مردم هلاک می‌شوند اگر به احادیث عالمان توجه کنند و کتاب خدا را کنار بگذارند. [↑](#footnote-ref-926)
927. - خطیب: احمد بن علی بن ثابت بن مهدی، ابوبکر، از تألیفاتش الکفایه فی علم الروایه و تقیید العلم و الفقیه و المتفقه و شرف اصحاب الحدیث در سال 462 ه‍ وفات یافت. شرح حالش در: تذکرة الحفاظ 3/1135 شماره 1015 و التقیید المعرفة رواة السنن و المسانید از ابن نقطه ص 153 شماره 176 و وفیات الاعیان 1/92 شماره 34 تهذیب بن عساکر 1/399 و طبقات الحفاظ از سیوطی ص 433 شماره 980 و الرساله المستطرفه ص 52 و شذرات الذهب 3/311 و العبر 3/253 و طبقات الفقهاء الشافعین از ابن کثیر 2/441 رقم. [↑](#footnote-ref-927)
928. - تقیید العلم ص 57 و ال معنی در گفته حافظ ابن عبدالبر در جامع بیان العلم 1/68. [↑](#footnote-ref-928)
929. - الدارمی در المقدمه باب من رخص فی کتابة العلم 1/139 شماره 508 و تقیید العلم ص 58، 60 و جامع بیان العلم 1/64. [↑](#footnote-ref-929)
930. - با ذم توکل بر کتاب و امر به حفظ کردن. و با این وجود با احتیاط و اطمینان می‌نوشتند به آنچه نزد ابن عبدالبر روایت شده است، سفیان گفت: من دوست دارم به سه صورت حدیث بنویسم؛ حدیثی که آن را می‌نویسم و می‌خواهم که به عنوان دینی درست قرار داده شود و حدیث مردی که آن را می‌نویسم نه آن را دور می‌اندازم و نه آن را به عنوان دین قرار می‌دهم و حدیث مردی که ضعیف است دوست دارم که آن را بشناسم ولی به آن اهمیت نمی‌دهم. ر. ک: جامع بیان العلم و فضله 1/76. [↑](#footnote-ref-930)
931. - تقیید العلم ص 61. [↑](#footnote-ref-931)
932. - اتفاق کرده‌اند بر آن از حدیث ابن عمر که بخاری آن را تخریج نموده است. کتاب الجهاد والسیر باب کراهیت السفر بالمصاحف الی ارض العدو از ترس اینکه در میان آن‌ها بی‌ارزش و خوار شود 7/17 شماره 1869. [↑](#footnote-ref-932)
933. - حجیت سنت از دکتر عبدالغنی ص 457. [↑](#footnote-ref-933)
934. - تقیید العلم ص 62. [↑](#footnote-ref-934)
935. - الدارمی در المقدمه باب من لم یر کتابة الحدیث 1/132 شماره 467 و ابن عبدالبر در جامع بیان العلم 1/68. [↑](#footnote-ref-935)
936. - مثل نیازی عز الدین در بشارت از آسمان ص 127 و اسماعیل منصور در تبصیر الامة ص 311-318. [↑](#footnote-ref-936)
937. - تقیید العلم ص 64-65. [↑](#footnote-ref-937)
938. - فتح المغیث از سخاوی 2/145، تدریب الراوی 2/65. [↑](#footnote-ref-938)
939. - نهی با إذن نسخ نمی‌شود و اذن با نهی نسخ نمی‌شود اگر اولی درست باشد دومی درست نیست چنانکه گذشت ص 285. [↑](#footnote-ref-939)
940. - یعنی نسخ احادیث نهی با احادیث اذن. بر طبق آنچه ابن تیمیه در جوابش در کتاب صحة اصول مذهب اهل المدینه ص 37 روایت کرده است. در مقابل جمهور علما، افرادی هم بر عکس فکر می‌کنند و معتقدند که اذن با نهی منسوخ می‌شود مثل استاد محمد رشید رضا و پیروانش که رد آن گذشت، ص 285-287. [↑](#footnote-ref-940)
941. - مانند استاد الخولی در مفتاح السنه ص 17 و الاستاد احمد محمد شاکر در الباعث الحثیث ص 112. [↑](#footnote-ref-941)
942. - حجیت سنت از دکتر عبدالغنی 446-447. [↑](#footnote-ref-942)
943. - رجوع شود به ص 288-289. [↑](#footnote-ref-943)
944. - الفکر المنهجی عند المحدثین از دکتر همام عبدالرحیم ص 40 و 41. [↑](#footnote-ref-944)
945. - السنة و دورها فی الفقه الجدید ص 199. [↑](#footnote-ref-945)
946. - انذار من السماء ص 123،127. [↑](#footnote-ref-946)
947. - مجله المنار المجلد 9/521، 908-912. [↑](#footnote-ref-947)
948. - همان 9/913. [↑](#footnote-ref-948)
949. - استاد محمد رشید رضا او محمد رشید بن علی رضا، اصل او از بغداد بود، نسب او حسینی بود، صاحب مجله المنار و تفسیر المنار و الوحی محمدی و الوهابیون و الحجاز و چندین اثر سودمند دیگر است او- رحمت خدا بر او باد- یکی از راویان مدرسه عقل حدیث بود، در اوایل کار از شیوه محمد عبده متأثر بود، چنانکه دکتر سباعی رحمت خدا بر او باد گفت از زمانی که پرچم اصلاح را بعد از وفات امام محمد عبده بدست گرفت، و در میادین فقه و حدیث غوطه‌ور شد، تا جایی که منبعی برای مسلمین در تمامی جهان شد در تمامی مشکلات، بضاعت او زیاد شد، دکتر سباعی در روش بر استشهاد ابی ریه به کلام سید رشید رضا در کتاب اضواء علی السنه گفت: من از خانه او می‌گذشتم و از علم و درک قانونی و دفاع از سنت استفاده می‌کردم آنچه در حق زندگی او شایسته است شهادت می‌دهم به اینکه او از بزرگترین علمای سنت بوده در انکار آنچه مخالفت می‌کند با مذاهب فقهی و من مطمئنم به اینکه اگر زنده بود هنگامی که ابو ریه کتابش را صادر کرد به درستی اولین کسی بود که موضوع این کتاب را رد می‌کرد. در سال 1354 ه‍ 1935 م فوت کرد از ترجمه‌های او: الاعلام 6/361 و المجددون فی الاسلام از استاد عبدالمتعال الصعیدی ص 539-544 و السنة و مکانتها از دکتر السباعی ص 30 و منهج المدرسة العقلیه: الحدیثه فی التفسیر از دکتر فهد الرومی ص 170-187 و محمد رشید رضا و جهود فی السنة از دکتر یوسف عبدالمقصود، در دانشکده اصول دین در قاهره شماره 1266. [↑](#footnote-ref-949)
950. - واقعیت این است که سنت قولی پیروی شده از عمل به سنت است مانند سنت عملی و از صدر اول تا به امروز در این اختلافی نیست. و این همان چیزی است که اگر خدا بخواهد در رد بر این شبهه اثبات می‌کنیم. ص 306-314. [↑](#footnote-ref-950)
951. - رد بر اینکه نهی ناسخ اذن است گذشت ص 285. [↑](#footnote-ref-951)
952. - خواهد آمد آنچه در نوشته‌هایشان در جواب از شبهه تأخیر در تدوین اثبات می‌شود ص 353-359. [↑](#footnote-ref-952)
953. - مجله المنار المجلد 9/929 و خواهد آمد عرضه این شبهه و رد آن ص 306-314. [↑](#footnote-ref-953)
954. - مجله المنار المجلد 10/768. [↑](#footnote-ref-954)
955. - اضواء علی السنة ص 48-50. [↑](#footnote-ref-955)
956. - السنة و دورها فی الفقه الجدید ص 225. [↑](#footnote-ref-956)
957. - السنة و دورها فی الفقه الجدید ص 202 و السلطه فی الاسلام از عبدالجواد یاسین ص 238. [↑](#footnote-ref-957)
958. - حجیة السنة از دکتر عبدالغنی ص 454. [↑](#footnote-ref-958)
959. - همان، ص 455. [↑](#footnote-ref-959)
960. - اخراج آن گذشت ص 201. [↑](#footnote-ref-960)
961. - اخراج آن گذشت ص 282. [↑](#footnote-ref-961)
962. - اخراج آن گذشت ص 44. [↑](#footnote-ref-962)
963. - اخراج آن گذشت ص 284. [↑](#footnote-ref-963)
964. - اخراج آن گذشت ص 228. [↑](#footnote-ref-964)
965. - قسمتی از داستان طولانی که ابن ماجه در المقدمه آورده باب پیروی از سنت خلفای مرشد 1/29 شماره 43 و ابن ابی عاصم در کتاب السنة باب ذکر گفته پیامبر شما را بر یک چیز درست و روشن ترک کرده‌ام و تحذیر از تفسیر آنچه که ترک کرده است 1/26 شماره 48. [↑](#footnote-ref-965)
966. - ابن عاصم در السنه باب ما یجب ان یکون هوی المرء لما جاء به النبی 1/12 شماره 15 و البغوی فی شرح سنت کتاب الایمان باب رد البدع و الاهواء 1/145 شماره 104. النووی گفت: این حدیث درست است که ما در کتاب الحجه روایت کردیم به اسناد درست. و جامع العلوم و الحکم 2/393 و قواعد التحدیث از قاسمی ص 45. [↑](#footnote-ref-966)
967. - میمون بن مهران: او میمون بن مهران الجزری ابو ایوب الرقی، از عائشه و ابوهریره و ابی عباس و طائفه روایت کرده، از او روایت کرده‌اند ابو بشر و أوزاعی و مردم زیادی سال 117 ه‍ وفات یافت. شرح حالش در: تذکرة الحفاظ 1/98 شماره 91 و تقریب التهذیب 2/234 شماره 7075 و الکاشف2/302 شماره 5764 و الثقات از عجلی ص 445 شماره 1669. [↑](#footnote-ref-967)
968. - دارمی در المقدمه باب الفتیا و هافیه من الشدة 1/69-70 شماره 161 و ر. ک: اعلام الموقعین 2/62. [↑](#footnote-ref-968)
969. - جابر بن زید ابو الشعثاء الازدی، روایت کرده از ابن عباس و از او قتاده و ایوب روایت کرده‌اند. سال 93 ه‍ وفات یافت. شرح حالش در: تقریب التهذیب 1/152 شماره 867 و الکاشف 1/287 شماره 728 و الثقات از عجلی ص 93 شماره 194. [↑](#footnote-ref-969)
970. - دارمی در المقدمه باب الفتیا و هافیه من الشده 1/70-71 شماره 164 و جامع بیان العلم 56/2. [↑](#footnote-ref-970)
971. - شریح: القاضی شریح بن الحارث بن قیس الکندی ابو امیه الکوفی، روایت کرده از عمر و عملی و ابن مسعود – خداوند از آن‌ها راضی باد – و از او الشعبی و النخعی و ابن سیرین و طائفه. قبل از هشتاد یا بعد از آن فوت کرده. شرح حالش در: تذکرة الحفاظ 1/59 شماره 44 و الثقات از عجلی 216 شماره 660 و تقریب التهذیب 1/416 شماره 782 و طبقات الحفاظ از سیوطی ص 27 شماره 42. [↑](#footnote-ref-971)
972. - دارمی در المقدمه باب الفتیا و ما فیه من الشده 1/71، 72 شماره 167 و جامع بیان العلم 1/56. [↑](#footnote-ref-972)
973. - سنن دارمی و جامع بیان العلم فی الاماکن السابقه و اعلام الموقعین 1/57-86. [↑](#footnote-ref-973)
974. - تاریخ التشریع الاسلامی از شیخ محمد الخضری ص 75-76 و اصول الفقه الاسلامی از دکتر طه جابر العلوانی ص 6-10. [↑](#footnote-ref-974)
975. - قواعد التحدیث از قاسمی، مبحث فرق میان اهل حدیث و اهل رأی ص 338 اضافه بر آن ر. ک: از همان منبع باب السنة حجة علی جمیع الامة و لیس عمل احد حجة علیها ص 273-281 و باب حال الناس فی الصدر الاول و بعد از آن ص 344-351 و نگاه کن: اعلام الموقعین فصل ائمة الاسلام یقدمون الکتاب و السنة 2/229 و جامع بیان العلم و فضله باب معرفة اصول العلم و حقیقة 23/2-29. [↑](#footnote-ref-975)
976. - عبدالله بن مغفّل صحابه بزرگوار. شرح حالش در: الاصابه 2/372 شماره 4988 و الاستیعاب 3/996 شماره 1667 و تاریخ الصحابه 160 شماره 776 و مشاهیر علماء و الامصار 48 شماره 221 و اسد الغابة 3/395 شماره 3202. [↑](#footnote-ref-976)
977. - الحذف یعنی انداختن آن چیزی است که داخل آن سنگ یا هسته خرما گذاشته و سپس میان انگشتان می‌گیرند و پرت می‌کنند. ببین: النهایة فی غریب الحدیث 2/16. [↑](#footnote-ref-977)
978. - نیکأ: یعنی مجروح کردن دشمن به شدت و ر. ک: النهایه فی غریب الحدیث 5/117. [↑](#footnote-ref-978)
979. - بخاری در کتاب الذبائح و الصیر باب الحذف و البندقیه 9/522 شماره 5479 و مسلم در کتاب الصید باب اباحة ما یستعان به علی الاصطیاد و العدو و کراهت الحذف 7/117 شماره 1954. [↑](#footnote-ref-979)
980. - بخاری در کتاب الاذان باب اجازه مرد به زن برای رفتن به مسجد 2/409 شماره 873 و الدارمی در سنة المقدمه باب تعجیل عقوبة من بلغه عن النبی حدیث قلم یعظمه و لم یوقره 1/128 شماره 440. [↑](#footnote-ref-980)
981. - دارمی در السنن المقدمه باب تعجیل عقوبة من مؤلفه عن النبی حدیث فلم یعظم و لم یوقره 1/128 شماره 442. [↑](#footnote-ref-981)
982. - بلال بن عبدالله بن عمر بن خطاب، القرشی، العدوی، شرح حالش در: تقریب التهذیب 1/140 شماره 783 و الکاشف 1/277 شماره 659 و الثقات از عجلی ص 87 شماره 173 و الثقات از ابن حبان 4/65. [↑](#footnote-ref-982)
983. - جامع بیان العلم 2/195. [↑](#footnote-ref-983)
984. - دارمی در المقدمه باب تعجیل عقوبه من بلغه عن النبی حدیث فلم یعظمه و لم یوقره 1/129 شماره 443 و ر. ک: شذرات من علوم السنة از فضیله استاد دکتر محمد الاحمدی ص 84-97. [↑](#footnote-ref-984)
985. - قتاده: قتاده بن دعامه بن قتاده السدوسی، ابو خطاب البصری الاکمه، از انس روایت کرده و ابن سیرین و ابن المسیب، و از او ابو حنیفه و شعبه و الاوزاعی. احمد گفت: قتاده از حافظ‌ترین اهل بصره بود چیزی را نمی‌شنید مگر اینکه آن را حفظ می‌کرد. سال 117 ه‍ فوت کرد. شرح حالش در: تذکرة الحفاظ 1/122 شماره 107 و طبقات الحفاظ ص 54 شماره 104 و تقویب التهذیب 2/26 شماره 5535 و الکاشف 2/134 شماره 4551. [↑](#footnote-ref-985)
986. - دارمی در المقدمه باب تعجیل عقوبة من بلغه عن النبی حدیث لم یعظم و لم یوقره 1/128 شماره 441. [↑](#footnote-ref-986)
987. - حمیدی: او عبدالله بن زبیر ازدی ابوبکر مکی است. یکی از امامانی است که ابن عینیه و مسلم زنجی و بخاری و ذهلی و عده‏ای دیگر از او روایت کرده‌اند. احمد گفت: حمیدی نزد ما امام بود و ابو حاتم گفت: امامی مطئمن بود و ابن سعد گفت: او مطئمن و مورد تأیید بود که احادیث زیادی نقل کرده بود. سال 219 ه‍ وفات یافت شرح حالش در: تذکرة الحفاظ 2/413 شماره 419 و طبقات الحفاظ ص 181 شماره 400 و شذرات الذهب 2/45 و سیر اعلام النبلاء 10/216 شماره 212 و الوفی بالوفیات 17/179 و طبقات الفقهاء الشافعین از ابن کثیر 1/138 شماره 33. [↑](#footnote-ref-987)
988. - اعلام الموقعین 2/266 و مناقب الشافعی از رازی ص 317. [↑](#footnote-ref-988)
989. - الاذکار باب ما یقول من رعی الی حکم الله تعالی ص 280. [↑](#footnote-ref-989)
990. - از کسانی که این شبهه را رد می‌کنند: دکتر محمد ابو زهر فی الحدیث و المحدثون ص 237-238 و دکتر الاعظمی فی دراسات فی الحدیث 1/80 و الدکتر یوسف عبدالمقصود در رساله دکترایش (محمد رشید رضا و جهوده فی حذمة السنه) و همچنین ردی بر جایگاه سید رشید رضا در تدوین و جمع میان احادیث نهی و سرزنش و رد جناب دکتر محمد ابو زهو بر سید رشید که گفت: بعد از این گفته: این دلایل قانع‌کننده نیستند که شیخ محمد رشید رضا در تمایلش به تدوین ارائه داده است. این دلیل که بر ضد اوست از محمد ابی زهو است و ر. ک: محمد رشید رضا و جهوده فی حذمة السنة 282-283. [↑](#footnote-ref-990)
991. - دارمی در المقدمه باب ما یتقی من تفسیر حدیث نبی و قول غیره 1/126 شماره 433. [↑](#footnote-ref-991)
992. - الشریعه از آجری ص 48، 65 و جامع بیان العلم از ابن عبدالبر 2/186، 187. [↑](#footnote-ref-992)
993. - جامع بیان العلم 2/194. [↑](#footnote-ref-993)
994. - سید مرتضی عسکری در کتاب معالم المدرستین. [↑](#footnote-ref-994)
995. - علی شهرستانی در کتاب منع تدوین الحدیث اسباب و نتایج. [↑](#footnote-ref-995)
996. - معالم المدرستین المجلد 2/67 و منع تدریس الحدیث ص 85 و رکبت السفینة از مروان خلیفات ص 233-295 و تأملات فی الحدیث زکریا عباس ص 48-62 و الشیعه هم اهل السنة از دکتر محمد التیجانی ص 27-28 و 31. [↑](#footnote-ref-996)
997. - لغت اجتهاد: از جهد گرفته شده یعنی حوصله و سختی و تلاش. رازی در المحصول می‏گوید: اجتهاد در لغت به معنی تمامی توانایی خود را بکار گرفتن، بیرون ریختن تمامی تلاش و توانایی خود است. نگا: القاموس المحیط 1/283 و المحصول 2/489 و الاحکام از ابن حزم 8/629 اما در عرف فقها یعنی: بیرون ریختن توانایی و توان در عقیده در آنچه که در آن سرزنش نباشد. این راه در مسائل فرعی و فرعیات می‌باشد و به این دلیل این مسئله اجتهاد نامیده می‌شود و کسی که آن را انجام می‌دهد مجتهد نامیده می‌شود ر. ک: المحصول از رازی 2/489 و تقریر الاستاد فی تفسیر الاجتهاد از امام السیوطی ص 29/66. [↑](#footnote-ref-997)
998. - این اتفاق را آمدی در الاحکام 4/152 و رازی فی المحصول 2/492 و سبکی و پسرش فی الابهاج 3/252، نقل نموده‌اند. [↑](#footnote-ref-998)
999. - بعضی از محققین آن را برگزیده‌اند مثل غزالی در المستصفی 2/354 و ابی الحسین در المعتمد 2/213. [↑](#footnote-ref-999)
1000. - جبائی: محمد بن عبدالوهاب بن سلام جبائی ابو علی، نسبت او به حیی می‌رسد – یکی از روستاهای بصره – از امامان معتزله بود و رئیس علمای کلام در زمان خود بود، و طافه حیائیه به او نسبت داده می‌شود. از جمله مقالات و آرائی که مختص اوست: کتاب الاصول – التفسیر الکبیر سال 303 ه‍ وفات یافت. شرح حالش در: وفیات الاعیان 267/4-269 شماره 607 و سیر اعلام النبلاء 14/183 شماره 102 و البدایه و النهایه 11/134 و لسان المیزان 6/320 شماره 7783 و طبقات المفسرین از داوودی 2/191 شماره 529 و طبقات المعتزله از ابن مرتضی ص 7 و 57-98 و الاعلام 6/256. [↑](#footnote-ref-1000)
1001. - ابو هاشم: او عبدالسلام بن محمد بن عبدالوهاب بن ابی علی جبائی بود. او و پدرش از بزرگان معتزله بودند، از تصنیف‌های او: تفسیر القرآن و الجامع الکبیر. سال 321 ه‍ فوت کرد. شرح حالش در: البدایه و النهایه 11/188 و تاریخ بغداد 11/56 شماره 5735 و الفهرست از ابن ندیم 305 و لسان المیزان 4/359 شماره 5180 و طبقات المفسری از داودی 1/307 شماره 281 و طبقات المعتزله از احمد مرتضی ص 7 و 77 و فضل الاعتزال و طبقات المعتزله از قاضی عبدالجبار ص 290-294. [↑](#footnote-ref-1001)
1002. - البحر المحیط فی اصول از زرکشی 6/220 و تاریخ التشریع الاسلامی از شیخ محمد الخضری ص 74 و بعد آن و الفقه الاسلامی مدونته و تطوره از فضیله الامام شیخ جاد الحق علی جاد الحق ص 37-43. [↑](#footnote-ref-1002)
1003. - معاذ بن جبل صحابه بزرگوار شرح حالش در: الاصابه 426/3 شماره 8055 و تاریخ الصحابه ص 229 شماره 1231 و اسد الغابه 187/5 شماره 4960 و الاستعاب 1402/3 شماره 2416 و مشاهیر علماء الامصار ص 63 شماره 321. [↑](#footnote-ref-1003)
1004. - ابو داود در کتاب الاقضیه باب اجتهاد الرأی فی القضاء 3/303 شماره 3592 و الترمذی بیرون آورده در کتاب الاحکام باب ما جاء فی القاضی کیف یقضی 3/616 شماره‏‌های 1327 و 1328 و ابو عیسی گفت: این حدیث را جز به این صورت نمی‌شناسیم و اسناد آن نزد من نیست. ابن قیم جوزیه گفت: در یاران اولی شناخته نمی‌شود کسی که متهم یا دروغگو باشد بلکه آن‌ها از بهترین صحابه بوده‌اند عالمان در نقل آن شکی ندارند. چگونه شعبه حامل پرچم این حدیث است؟ بعضی از امامان حدیث گفته‌اند: هنگامی که در سند حدیثی شعبه را دیدید پس آن را محکم بگیرید یعنی این حدیث درست است. ر. ک: اعلام الموقعین 1/202، شوکانی گفت: این حدیث درست است و راه‌های مختلفی دارد که تمامی آن‌ها حجت هستند، ر. ک: ارشاد الفحول 2/322 این و حدیثی که مردم آن را پذیرفتند و بر معنی آن اجماع کردند و نزد امامان حدیث مشهور شد و مخالفی نداشت و اسناد آن زیاد بود. ر. ک: تدریب الراوی 1/67 پس حدیث درست است علی‌رغم گمان بعضی تندروان شیعه به اینکه حدیث را اهل سنت قرار داده‌اند ر. ک: الشیعه هم اهل السنة از دکتر محمد التیجانی ص 155. [↑](#footnote-ref-1004)
1005. - بخاری بیرون آورده در کتاب المغازی باب مرجع النبی من الاحزاب. ..... 7/418 شماره 4119 و مسلم در کتاب الجهاد و السیر باب المبادرة بالغزو و تقدیم اهم الامرین المتعارضین 6/340 شماره 1770 از حدیث ابی عمر – خداوند از آن‌ها راضی باد -. [↑](#footnote-ref-1005)
1006. - اعلام الموقعین 1/203. [↑](#footnote-ref-1006)
1007. - سعد بن معاذ: صحابه بزرگوار شرح حالش در: الاصابه 2/37 شماره 3204 و تاریخ الصحابه ص 112 شماره 504 و الاستیعاب 2/602 شماره 958 و اسد الغابه 2/416 شماره 2046. [↑](#footnote-ref-1007)
1008. - بخاری بیرون آورده در کتاب الجهاد و السیر باب اذا نزل العدو علی حکم رجل 6/191 شماره 3043 و مسلم در کتاب الجهاد و السر باب جواز قتال من نقض العهد و جواز انزال اهل الحصن علی حکم عدل اهل للحکم 6/335 شماره 1768 و لفظ حدیث ابی سعید الحذری. [↑](#footnote-ref-1008)
1009. - زید بن ارقم صحابه بزگوار شرح حالش در: الاصابه 1/560 شماره 2880 و الاستیعاب 2/535 شماره 837 و تاریخ الصحابه 107 شماره 476 و مشاهیر علماء الامصار 59 شماره 296 و اسد الغابه 2/342 شماره 1819. [↑](#footnote-ref-1009)
1010. - احمد در مسندش بیرون آورده 4/373 و 374 و ر. ک در المسند 1/77، اجتهادش در داستان بعدی و اقرار پیامبر به او در حدیث، الهیثمی وحنش و ابوداود در آن باره گفته‌اند و در آن‌ها ضعف است و بقیه مردان آن مردان درستی هستند. ر. ک، مجمع الزوائد 6/287 اما حدیث زید بن ارقم درباره آن شوکانی گفته اسنادش درست است در ارشاد الفحول 2/323 و اعلام الموقعین 1/203. [↑](#footnote-ref-1010)
1011. - براء بن عاذب: صحابه بزرگوار. شرح حالش در: الاصابه 1/142 شماره 618 و الاستیعاب 1/155 شماره 173 و تاریخ الصحابه ص 42 شماره 103 و مشاهیر علماء الامصار ص 55 شماره 272 و اسد الغابة 1/362 شماره 389. [↑](#footnote-ref-1011)
1012. - بخاری در کتاب الصلح باب کیف یکتب هذا ما صالح فلان ابن فلان 5/357 شماره 2698 و مسلم در کتاب الجهاد و السیر باب صلح الحدیبیه فی الحدیبیه 6/376 شماره 1783 استخراج کرده‏اند و لفظ از بخاری است. [↑](#footnote-ref-1012)
1013. - بخاری کتاب الشروط باب الشروط فی الحرب و المصالحه مع اهل الحرب 5/390 رقم‌های 2731 و 2732 و مسلم در کتاب الجهاد و السیر باب صلح حدیبیه فی الحدیبیه 6/377 شماره 1785. [↑](#footnote-ref-1013)
1014. - منع تدوین الحدیث اسباب و نتائج ص 92-93. [↑](#footnote-ref-1014)
1015. - بخاری در کتاب للحج باب ما ذکر فی البحر الاسود 3/540 شماره 1597 و مسلم در کتاب الحج باب استحباب تقبیل الحجر الاسود فی الطواف 5/20 شماره 1270 تخریج کرده‏اند. [↑](#footnote-ref-1015)
1016. - دارمی در المقدمه باب التوریج عن الجواب فیما لیس فه کتاب و لاسنة 1/69 شماره 119. [↑](#footnote-ref-1016)
1017. - ابو اسحاق: او محمد بن اسحاق بن یسار، ابوبکر المطبی، مولاهم المدنی، تریل العراق، به تشیع و قضا و قدر گروید، سال 150 فوت کرد. شرح حالش در: تذکرة الحفاظ 1/172 شماره 167 و الثقات از عجلی 400 شماره 1433 و الثقات از ابن شاهین 280 شماره 1147 و تقریب التهذیب 2/54 شماره 5743. [↑](#footnote-ref-1017)
1018. - الغدر: به شتر به منزله سواری بر اسب و منظور گرفتن امر او در رد کردن مخالفت با او، مانند کسی که اسب سوار را بگیرد و از او جدا نمی‌شود. ببین کتاب فتح الباری 5/408 شماره 2733 و النهایه فی غریب الحدیث و الاثر 3/359. [↑](#footnote-ref-1018)
1019. - السیرة النبویه از ابن هشام 3/317. [↑](#footnote-ref-1019)
1020. - عبدالله بن عبدالله بن ابی صحابه بزرگوار از ترجمه‌هایش: الاصابه 2/335 شماره 2802 و مشاهیر علماء الامصار ص 31 شماره 103 و الاستیعاب 3/940 شماره 1590 و تاریخ الصحابه ص 164 شماره 816 و اسد الغابه 3/297 شماره 3039. [↑](#footnote-ref-1020)
1021. - و در آن بهترین رد است بر علی شهرستانی رافضی در استدلال او به این گفته که عمر از گروهی بوده که به رأی خودشان اجتهاد می‌کردند. ببین: منع تدوین الحدیث ص 94. [↑](#footnote-ref-1021)
1022. - السیرة النبویه از ابن هشام 3/317. [↑](#footnote-ref-1022)
1023. - الواقدی او محمد بن عمر بن واقد الواقدی، قاضی عراقی، با وجود دقت در کتاب المغازی او را در حدیث ضعیف دانسته‌اند ذهبی گفت: در ضعف واقدی نزاعی نیست، او راست‌گو است، ابن حجر گفت با وجود علم زیادش گمنام است. از مشهورترین تألیفاتش الماذی و الرواه سال 207 ه‍ فوت کرد و از ترجمه‌های او: لسان المیزان 9/531 شماره 15615 و الکاشف 2/205 شماره 5078 و المجروحین از ابن حبان 2/290 و التقریب 2/117 شماره 6195 و تهذیب الکمال از معزی 26/180 شماره 5501. [↑](#footnote-ref-1023)
1024. - فتح الباری 5/408 و 904 رقم‌های 2731-2732. [↑](#footnote-ref-1024)
1025. - ابو جندل: ابن سهیل بن عمر و صحابه بزرگوار شرح حالش در: الاصابة 4/34 شماره 9699 و تاریخ الصحابه ص 271 شماره 1507 و اسد الغابة 6/53 شماره 5775 و الاستیعاب 4/1621 شماره 2898. [↑](#footnote-ref-1025)
1026. - بخاری در کتاب المغازی باب غزوة الحدیبیه و گفته خداوند (به درستی خداوند از مؤمنان راضی شد هنگامی که در زیر درخت با تو بیعت کردند 7/522، 523 شماره 4189 و مسلم در کتاب الجهاد و السیر باب صلح الحدیبیه فی الحدیبیه 377/6-379 شماره 1785 و البراز در مجمع الزوائد 6/145-146. [↑](#footnote-ref-1026)
1027. - و فتح الباری 5/409 رقم‌های 2731-3732. [↑](#footnote-ref-1027)
1028. - بخاری در کتاب المغازی بیرون آورده باب غزوه الحدیبیه و گفته خداوند: (خداوند از مؤمنان راضی شد) 7/507 شماره 4154 و مسلم در کتاب الاماره بیرون آورده باب الاستحباب مبایعه الامام الجیش 7/6 شماره 1856. [↑](#footnote-ref-1028)
1029. - حفصه دختر عمر یکی از امهات‌المؤمنین و صحابه بزرگوار. شرح حالش در: الاصابه 4/273 شماره 396 و تاریخ الصحابه ص 83 شماره 339 و اسد الغابه 7/67 شماره 6852 و الاستیعاب 4/1811 شماره 3297. [↑](#footnote-ref-1029)
1030. - حدیثی که مسلم تخریج نموده در کتاب فضائل الصحابه باب من فضائل اصحاب الشجره 8/296 شماره 2496. [↑](#footnote-ref-1030)
1031. - از جمله دلایلی که بر آن استدلال می‌کند این گفته خداوند است (در کارها با یکدیگر مشورت کنید) که به آن استدلال می‌کند امام سرخسی به اینکه مشاوره در احکام شرعی همانند مشاوره در احکام دنیاست. پس گفت: آیا نمی‌بینی که آن‌ها در کارها مشورت می‌کنند و درباره اسیران روز بدر مشورت کرده‌اند: اصول السرخسی 2/93، 94، 131 و نیز به این دلیل استدلال می‌کند زرکشی در کتاب البحر المحیط چنانکه استدلال کرده به گفته‌ی معاذ برای شما سنت کرده البحر المحیط 6/223-225. [↑](#footnote-ref-1031)
1032. - ارشاد الفحول 2/323 و اعلام الموقعین 2/232. [↑](#footnote-ref-1032)
1033. - الاحکام از آمدی 4/130 و المسوده از آل تیمیه ص 336 و اصول السرخسی 2/105-116 و ارشاد الفحول 2/268 دلایل زیادی در این باره دارد و تأثیر آن در فقه از دکتر عبدالحمید ابومکارم ص 279-316. [↑](#footnote-ref-1033)
1034. - المحصول از رازی 2/221 و تدریب الراوی 1/190، 191 و فتح المغیث از سخاوی 1/144 و توضیح الافکار از صنعانی 1/280. [↑](#footnote-ref-1034)
1035. - همچنین در اصول السرخسی 1/318 و الاحکام از آمدی 1/255 و المستصفی از غزالی 1/198 و البحر المحیط از زرکشی 4/482. [↑](#footnote-ref-1035)
1036. - حجیة السنة از دکتر عبدالغنی ص 285. [↑](#footnote-ref-1036)
1037. - الموافقات از شاطبی 4/450 و ر. ک در همان منبع 3/300 و البحر المحیط 3/398. [↑](#footnote-ref-1037)
1038. - اخراج آن گذشت ص 44. [↑](#footnote-ref-1038)
1039. - ترمذی در کتاب المناقب بیرون آورده باب مناقب ابی بکر و عمر 5/570 رقم‌های 3662، 3663 و باب مناقب عمار بن یاسر 5/626 شماره 3799 و گفت: این حدیث درست است و ابن ماجه در مقدمه سننش باب فی فضائل اصحاب رسول الله 1/48 شماره 49 از حدیث حذیفه بن یمان و ر. ک: اعلام الموقعین 2/225، 226. [↑](#footnote-ref-1039)
1040. - اثر از ابن عباس – خداوند از آن‌ها راضی باشد – در سنن دارمی المقدمه باب الفتیا و مافیه من الشدة 1/71 شماره 166 و ر. ک: جامع بیان العلم 1/57. [↑](#footnote-ref-1040)
1041. - نگا: آنچه از عمر بن عبدالعزیز روایت شده در سنن دارمی المقدمه باب الفتیا و مافیه من الشدة 1/70 شماره 162. [↑](#footnote-ref-1041)
1042. - منع تدوین الحدیث ص 90-98 و معالم المدرستین 2/379. [↑](#footnote-ref-1042)
1043. - اعلام الموقعین 1/65. [↑](#footnote-ref-1043)
1044. - الضحاک بن ابی سفیان صحابه بزرگوار، شرح حال او در: تاریخ الصحابه ص 141 شماره 687 و الاصابه 2/206 شماره 4186 و الاستیعاب 2/742 شماره 1250 و اسد الغابه 3/47 شماره 2556. [↑](#footnote-ref-1044)
1045. - ابو داود در کتاب الفرائض باب فی مرأة ترث من دیه زوجها 3/129، 130 شماره 2927 و الترمذی در کتاب الدیات باب ما جاء فی المرأة هل ترث من دیه زوجها 4/19 شماره 1415 استخراج نموده‏اند. و گفت: این حدیث درست و نیکوست و نزد اهل علم بدان عمل شده. تخریج در کتاب الفرائض باب ما جاء فی میراث المرأة من دیه زوجها 4/371 شماره 2110 و گفت: درست و نیکوست و ابن ماجه در کتاب الدیات باب المیراث من الدیه 2/85 شماره 2642 و الشافعی در الرساله ص 426 شماره 1172 تخریج نموده‌اند و ر. ک: اعلام الموقعین 2/265. [↑](#footnote-ref-1045)
1046. - اعلام الموقعین 2/263. [↑](#footnote-ref-1046)
1047. - ر. ک: همان 2/260-275 و دارمی در المقدمه باب الرجل یفتی بشیء ثم یبلغه عن النبی فیرجع الی قول النبی 1/161 رقم‌های 641-644. [↑](#footnote-ref-1047)
1048. - دارمی در المقدمه باب ما تیقی من تفسیر حدیث النبی و گفته دیگر از او تخریج نموده است. 1/125 شماره 432. [↑](#footnote-ref-1048)
1049. - اعلام الموقعین 2/263. [↑](#footnote-ref-1049)
1050. - البرهان فی اصول الفقه از جوینی 2/14 شماره 713. [↑](#footnote-ref-1050)
1051. - همان 2/13 شماره 711. [↑](#footnote-ref-1051)
1052. - و اصول السرخسی 2/133. [↑](#footnote-ref-1052)
1053. - مثل محمود ابوریه در الاضواء ص 53-57 و جمال البنا در السنة و دورها فی الفقه الجدید ص 16 و عبدالحسین شرف الدین در کتابش ابو هریره ص 134 و مرتضی العسکری در معالم المدرستین المجلد 2/44، 45، 46 و علی شهرستانی در منع تدوین الحدیث اسباب و نتایج ص 57، 64 و زکریا عباس داود فی تأملات در الحدیث عند السنة و الشیعه ص 42-48. [↑](#footnote-ref-1053)
1054. - مانند استاد محمد رشید رضا – رحمت خدا بر او باد – هنگامی که گفت: آنچه در عدم تمایل بزرگان صحابه در حدیث گوئی یا تمایلشان به آن داده شده یا در منعشان از آن آمده این نزد آن‌ها قوی‌تر است که احادیث، دین عمومی مانند قرآن نباشد و مجلة المنار المجلد 10/768. [↑](#footnote-ref-1054)
1055. - ابن ابی ملیکه: عبدالله بن عبیدالله بن ابی ملیکه ابوبکر که سی نفر از صحابه پیامبر را دیده است، او امامی فقیه بود که بر اعتماد به او اجماع شده است. سال 117 ه‍ فوت کرد. شرح حالش در: تذکرة الحفاظ 1/100 شماره 94 و تقریب التهذیب 511/1 شماره 3465 و الکاشف 571/1 شماره 2838 و الثقات از عجلی ص 268 شماره 848 و مشاهیر علماء الامصار ص 107 شماره 597. [↑](#footnote-ref-1055)
1056. - تذکرة الحفاظ 1/2-3. [↑](#footnote-ref-1056)
1057. - ابراهیم بن عبدالرحمن بن عوف: ابراهیم بن عبدالرحمن بن عوف الزهری القرشی. از عمر روایت کرده و علی و عمار از او روایت کرده فرزندان سعد و صالح و الزهری و العجلی گفته‌اند: از تابعان مطمئن مدینه است، ابن حبان نیز از او یاد کرده و گفته‌اند او را دیده، اختلاف‌ها و شنیده‌ها متفاوت است. آن را ثابت کرده یعقوب بن شیبه و الواقدی و الطبری و دیگران، ظاهراً از او شنیده نشده است در سال 96 یا 95فوت کرد، و عمرش 75 سال بود و جز دو یا سه سال بیشتر چیزی از حیات عمر را درک نکرده است. این چیزی است که هیثمی در مجمع الزوائد 1/149 ترجیح داده و گفت: ابراهیم سال بیستم هجری متولد شد و از زندگی عمر جز سه سال را ندیده است و این همان چیزی است که احمد محمد شاکر در الاحکام از ابن حزم 2/266 ترجیح داده و شرح حال ابراهیم در مشاهیر علماء الامصار ص 88 شماره 450 و الاستیعاب1/61 شماره 2 و الثقات از ابن حبان 4/4 و تاریخ الثقات از عجلی ص 53 شماره 29 و تقریب التهذیب 1/60 شماره 206 و الکاشف 1/217 شماره 165. [↑](#footnote-ref-1057)
1058. - عبدالله بن حذیفه ناشناس است ولی در میان صحابه عبدالله بن حذافه بوده است. [↑](#footnote-ref-1058)
1059. - ابو الدرداء: عویمر بن عامر بن زید الانصاری الخزرجی صحابه بزرگوار شرح حالش در: تذکرة الحفاظ 1/24 و اسد الغابه 4/306 شماره 5869 و الاستیعاب 4/1652 شماره 2944 و الاصابه 4/63 شماره 9877. [↑](#footnote-ref-1059)
1060. - ابوذر: ابوذر الغفاری جندب بن جناده صحابه بزرگوار. شرح حالش در: تذکرة الحفاظ 1/17 شماره 7 و اسد الغابه 6/93 شماره 5869 و الاستیعاب 4/1652 شماره 2944 و الاصابه 4/63 شماره 9877. [↑](#footnote-ref-1060)
1061. - عقبه بن عامر: عقبه بن عامر الجهنمی صحابه بزرگوار، شرح حالش در: مشاهیر علماء الامصار ص 72 شماره 378 و تذکرة الحفاظ 1/42 شماره 20 و اسد الغابه 4/51 شماره 1/37 و الاستیعاب 3/1073 شماره 1824 و تاریخ الصحابه ص 179 شماره 925 و الاصابه 2/489 شماره 5617. [↑](#footnote-ref-1061)
1062. - مختصر تاریخ دمشق از ابن منظور 17/101. [↑](#footnote-ref-1062)
1063. - ابو مسعود الانصاری: عقبه عمرو بن ثعلبه صحابه بزرگوار شرح حالش در: مشاهیر علماء الامصار ص 55 شماره 270 و الاستیعاب 3/1074 شماره 1827 و اسد الغابه 4/55 شماره 3717 و تاریخ الصحابه ص 179 شماره 922 و الاصابه 2/490 شماره 5622. [↑](#footnote-ref-1063)
1064. - الخطیب آن را در شرف اصحاب الحدیث باب ذکر منع عمر بن خطاب از روایت حدیث و بیان وجه آن و معنی آن ص 159 شماره 174 تخریج کرده و ابن حزم در الاحکام فصل (فی فضل الاکثار من الروایه للسنن) 2/266 تخریج نموده مانند روایت الحاکم، و ابن حزم آن را مشکوک دانسته از شعبه و گفته درست نیست و نمی‌توان به آن احتجاج کرد. و حاکم در المستدرک بیرون آورده در کتاب العلم 1/193 رقم‌های 374 و 375 و ابوذر بدل از ابی مسعود الانصاری گفت: به شرط شیخین درست است و انکار عمر امیر المؤمنین به صحابه در زیاد شدن روایات از پیامبر، الذهبی با آن موافق است و حافظ الهیثمی نسبت داده در مجمع الزوائد 1/149 به الطبرانی در الاوسط و گفت: گفتم: این اثر منقطع است و ابراهیم سال بیستم متولد شده و سه سال بیشتر عمر را ندیده است و ابن مسعود در کوفه بوده و این از عمر درست نیست. حافظ الذهبی آن را در التذکره 1/7 ذکر کرده است و در آن وجود ندارد (آنها را در مدینه زندانی کرد) و به (پس عثمان آن‌ها را آزاد کرد) ابو ریه نسبت داده است در الاضواء ص 54 به الذهبی در التذکره همانا آن را بدون سند ذکر کرده‌اند. ابوبکر بن العربی در العواصم من القواصم ص 87 و اثر منقطع است چنانکه هیثمی و ابن حزم گفته‌اند و خداوند آگاه‌تر است. [↑](#footnote-ref-1064)
1065. - سائب بن یزید صحابه بزرگوار، شرح حالش در: مشاهیر علماء الامصار ص 36 شماره 141 و تاریخ الصحابه 123 شماره 575 و الاستیعاب 2/576 شماره 902 و اسد الغابه 4/380 شماره 4291 و الاصابه 2/12 شماره 3084. [↑](#footnote-ref-1065)
1066. - کعب الاحبار: ابن حاتم حمیری، ابو اسحاق، معروف به کعب الاحبار، اهل یمن بود، ساکن شام شد، ابن حجر گفت: او در روایت مطئمن است و ذهبی در السیر گفت: او کسی از نیکان اسلام، متدین و از عالمان برجسته بود و ابن حبان در الثقات ذکر کرده است و محمد عوامه در تحقیقة للکاشف، مجالس برای منبرهای سیاسی نبود تا خطابه کند و گفته‌هایش را زیاد کند. ر. ک: مقالات الکوثری ص 145 و ر. ک: فتح الباری 6/353 و 13/334-335. شرح حالش در: مشاهیر علماء الامصار ص 145 شماره 911 و الثقات از ابن حبان 5/333 و تقریب التهذیب 2/43 شماره 5666 و الکاشف 2/148 شماره 4662 و سیر اعلام النبلاء 3/489-494 شماره 333. [↑](#footnote-ref-1066)
1067. - البدایه و النهایه 8/110. [↑](#footnote-ref-1067)
1068. - الخطیب بیرون آورده در المحدث الفاصل باب من کره کثرت الروایه ص 554 شماره 746. [↑](#footnote-ref-1068)
1069. - قرظه بن کعب: ابن ثعلبه الانصاری صحابه بزرگوار شرح حالش در: مشاهیر علماء الامصار ص 61 شماره 309 و الاستیعاب 3/1306 شماره 1268 و اسد النابه 4/380 شماره 4291 و الاصابه 3/231 شماره 7113 و تجریر اسماء الصحابه 1412. [↑](#footnote-ref-1069)
1070. - صرار: چاهی قدیمی در سه مایلی مدینه در راه عراق و گفته شده مکانی در مدینه، ر. ک: معجم البلدان 3/398. [↑](#footnote-ref-1070)
1071. - اریز: هر حرکتی و جنبشی به تنهایی. ر. ک: النهایه فی غریب الحدیث از ابن الاثیر 1/45. [↑](#footnote-ref-1071)
1072. - ابن ماجه بیرون آورده در مقدمه باب التوقی فی الحدیث عن رسول الله 1/25 شماره 28 و دارمی در مقدمه باب من هاب الفتیا فحافظ السقط 1/97 رقم‌های 279، 280 و حاکم در المستدرک کتاب العلم 1/183 شماره 347 و گفت: سند این حدیث درست است و قرظه ابن کعب الانصاری صحابه بزرگوار از پیامبر شنیده است اما سایر راویان به آن احتجاج کرده‌اند و ذهبی آن را تأیید کرده و گفت: درست است. ابن مبارک در مسندش تخریج نموده است ص 139 شماره 226. [↑](#footnote-ref-1072)
1073. - جامع بیان العلم 2/120، 121. [↑](#footnote-ref-1073)
1074. - عثمان بن عفان: صحابه بزرگوار شرح حالش در: تذکرة الحفاظ 1/8 شماره 3 و مشاهیر عماء الامصار ص 11 رقم‌ها و الاستیعاب 3/1037 شماره 1778 و اسد الغابه 3/578 شماره 3589 و الاصابه 2/462 شماره 5664. [↑](#footnote-ref-1074)
1075. - احمد در مسندش تخریج نموده است، 1/65. [↑](#footnote-ref-1075)
1076. - جامع بیان العلم 2/121. [↑](#footnote-ref-1076)
1077. - همان 2/120-133. [↑](#footnote-ref-1077)
1078. - المستدرک از حاکم 1/183 شماره 347. [↑](#footnote-ref-1078)
1079. - سنن ابن ماجه 1/24 شماره‏‌های 23-29. [↑](#footnote-ref-1079)
1080. - سنن الدارمی 1/94 شماره‏‌های 266-287. [↑](#footnote-ref-1080)
1081. - سنن الدارمی 1/87 شماره‏‌های 231-238. [↑](#footnote-ref-1081)
1082. - مجمع الزوائد 1/149. [↑](#footnote-ref-1082)
1083. - مجمع الزوائد 2/182، 183. [↑](#footnote-ref-1083)
1084. - اخراجش گذشت ص 284. [↑](#footnote-ref-1084)
1085. - بخاری تخریج کرده در صحیح کتاب العلم باب إثم من کذب علی النبی 1/243 شماره 108. [↑](#footnote-ref-1085)
1086. - دارمی تخریج کرده در مقدمه باب اتقاء الحدیث عن النبی 1/88 شماره 235. [↑](#footnote-ref-1086)
1087. - عبدالله بن زبیر صحابه بزرگوار شرح حالش در: تاریخ الصحابه ص 150 شماره 722 و مشاهیر علماء الامصار ص 38 شماره 154 و الاستیعاب 3/905 شماره 1535 و اسد الغابه 3/241 شماره 2949 و الاصابه 2/309 شماره 4700. [↑](#footnote-ref-1087)
1088. - زبیر بن عوام صحابه بزرگوار شرح حالش در: مشاهیر علماء الامصار ص 13 شماره 9 و اسد الغابه 2/307 شماره 1732 و تجرید السماء الصحابه 1/188 و الاستیعاب 2/510 شماره 808 و الاصابه 2/5 شماره 2799. [↑](#footnote-ref-1088)
1089. - بخاری بیرون آورده در صحیحش کتاب العلم باب اثم من کذب علی النبی 1/242 شماره 107. [↑](#footnote-ref-1089)
1090. - دُجَیْن: او ابن ثابت، ابو البربرعی است، بصری از هشام بن عروه و اسلم مولی عمر روایت می‌کند و ابن المبارک و مسلم از او روایت کرده‌اند. احادیث او اخبار را وارونه نمی‌کند شرح حال او در: الضعفاء و المتروکین ص 99 شماره 187 و المجروحین 1/290 و لسان المیزان 3/36 شماره 3307 و الجرح و التعدیل 1/444 شماره 2017 و الضعفاء الکبیر از عقیلی 2/45 شماره 475 و الکامل فی الضعفاء از ابن عدی 3/105 شماره 641. [↑](#footnote-ref-1090)
1091. - اسلم: اسلم العدوی مولی عمر، روایت کرده از عمر و ابوبکر و معاذ و از او روایت کرده‌اند پسرش زید و نافع. سال 80 ه‍ وفات یافت و گفته شده بعد از 60 ه‍ شرح حالش در: تقریب التهذیب 1/89 شماره 407 و الکاشف 1/242 شماره 341. [↑](#footnote-ref-1091)
1092. - احمد در مسندش بیرون آورده 1/46-47 و در آن دجین بن ثابت ابو العضن او ضعیف است و چیزی ندارد. ر. ک: مجمع الزوائد 1/142. [↑](#footnote-ref-1092)
1093. - ابن ماجه در المقدمه باب التوقی فی الحدیث عن رسول الله بیرون آورده 1/24 شماره 23 به اسناد دولت چنانکه البوهیری گفته در مصباح الزجاجه 1/48 شماره 9. [↑](#footnote-ref-1093)
1094. - البدایه و النهایه 8/107 و سیر اعلام النبلاء 2/434. [↑](#footnote-ref-1094)
1095. - بترها مروان خلیفات در کتابش و رکبت السفینه ص 175. [↑](#footnote-ref-1095)
1096. - الاحکام از ابن حزم 2/266. [↑](#footnote-ref-1096)
1097. - شیخ المضیره از محمود ابوریه ص 112 و ابو هریره از عبدالحسین شرف الدین ص 197. [↑](#footnote-ref-1097)
1098. - شیخ المضیره ص 117. [↑](#footnote-ref-1098)
1099. - مجله المنار، جلد 11/851 و شیخ المضیره ص 117 و ارجاع به الدفاع از اتهام ابوهریره بالاکثار کتاب ابو هریره از دکتر عجاج الخطیب و دفاع از ابوهریره از شیخ عبدالمنعم صالح و ر. ک: در این بحث به (ابو هریره روایة الاسلام رغم انف الحاقدین) 2/103-116. [↑](#footnote-ref-1099)
1100. - المستدرک 1/193 پیرو حدیث زندانی کردن بعضی صحابه توسط عمر، حدیث که اخراجش گذشت ص 326-327. [↑](#footnote-ref-1100)
1101. - حاکم تخریج نموده در المستدرک کتاب العلم باب التوقی عن کثرة الحدیث 1/111 و گفت: این حدیث به شرط مسلم و الذهبی با او موافق است پس گفت: به شرط مسلم. [↑](#footnote-ref-1101)
1102. - خطیب بیرون آورده در شرف اصحاب الحدیث ص 163 شماره 179 و الذهبی در التذکره بیان کرده 1/7. [↑](#footnote-ref-1102)
1103. - اخراج آن گذشت ص 40. [↑](#footnote-ref-1103)
1104. - المنهاج شرح مسلم از نووی 1/99. [↑](#footnote-ref-1104)
1105. - امام نووی: ابو زکریا یحیی بن شرف بن مری، حورانی، شافعی، امام ثقه و برجسته بود، در علوم مختلفی تبحر داشت، دارای تصانیف سودمندی درباره حدیث بود مثل شرح مسلم و شرح المهذب و الاذکار و مختصر اسد الغابه و المبهمات و غیره سال 676 ه‍ وفات یافت شرح حالش در: تذکرة الحفاظ 4/1470 شماره 1162 و شذرات الذهب 5/345 و طبقات الشافعیه 8/395 و العبره 5/312. [↑](#footnote-ref-1105)
1106. - المنهاج شرح مسلم از نووی 1/106. [↑](#footnote-ref-1106)
1107. - آن را استاد احمد محمد شاکر فتح المغیث از عراقی 120 گفته است. [↑](#footnote-ref-1107)
1108. - الاحادیث و الآثار السابقه مسلم بیرون آورده در صحیح المقدمه باب النهی عن الرویه عن الضعفاء و الاحتیاط فی علماء 1/111، 112 رقم‌های 6-7 و در این معنی حدیث موقوفی به معاذ بن جبل که دارمی در المقدمه باب تغییر الزمان و ما یحدث فیه 1/77 شماره 199 تخریج نموده است. [↑](#footnote-ref-1108)
1109. - تذکرة الحفاظ 1/83. [↑](#footnote-ref-1109)
1110. - جامع بیان العلم 2/121. [↑](#footnote-ref-1110)
1111. - حفض بن غیاث: ابن طلق بن معاویه نخعی، ابو عمر، کوفی. حافظه‌اش در آخر زندگی تغییر کرد روایت کرده از عاصم الاحول و یحیی بن سعید و الاعمش و از او روایت کرده‌اند احمد و یحیی و اسحاق. سال 94 ه‍ فوت کرد و گفته شده 95 ه‍. شرح حالش در: تقریب التهذیب 1/229 شماره 1436 و الکاشف 1/343 شماره 1165 و الثقات از عجلی 125 شماره 310. [↑](#footnote-ref-1111)
1112. - المحدث الفاصل 1/19 و السنة قبل التدوین ص 155. [↑](#footnote-ref-1112)
1113. - رجوع شود به: ص 327، 328 و ببین: جامع بیان العلم 2/121. [↑](#footnote-ref-1113)
1114. - البدایه و النهایه 8/110. [↑](#footnote-ref-1114)
1115. - اضواء علی السنة ص 55 و پیرو او عبدالجواد یاسین در کتاب السلطه فی الاسلام ص 240. [↑](#footnote-ref-1115)
1116. - الانوار الکاشفه ص 57. [↑](#footnote-ref-1116)
1117. - دارمی بیرون آورده در المقدمه باب البلاغ عن رسول الله و تعلیم السنن 1/149 شماره 560. [↑](#footnote-ref-1117)
1118. - ابن عبدالبر در جامع بیان العلم 2/ 123 آن را گفته و آن را از جماعت فقهای مسلمان نقل کرده 2/124 و خطیب در شرف اصحاب الحدیث ص 161 گفته است. [↑](#footnote-ref-1118)
1119. - بخاری بیرون آورده کتاب المناقب باب صفه النبی 6/655 شماره 3568 و مسلم کتاب فضائل الصحابه باب من فضائل ابوهریره الدرسی 8/291 شماره 2493. [↑](#footnote-ref-1119)
1120. - شرف اصحاب الحدیث 161-162، البدایة و النهایة 8/106، شاطبی – موافقات 4/548. [↑](#footnote-ref-1120)
1121. - مقدمه – شرح نووی – باب نهی از حدیث 1/108. [↑](#footnote-ref-1121)
1122. - کتاب العلم – شرح نووی 1/272. [↑](#footnote-ref-1122)
1123. - تذکرة الحفاظ 13/1. [↑](#footnote-ref-1123)
1124. - صحیح بخاری کتاب العلم، باب حفظ العلم 1/261، فتح الباری 1/272. [↑](#footnote-ref-1124)
1125. - فتح الباری 1/262. [↑](#footnote-ref-1125)
1126. - طبقات کبری – ابن سعد 4/57. [↑](#footnote-ref-1126)
1127. - سنن ابو داود – کتاب العلم، باب کراهیت علم 3/321، سنن ترمذی کتاب العلم باب ما جاء فی کتاب کتمان العلم 5/29. [↑](#footnote-ref-1127)
1128. - صمصامه: شمشیر برّانی است که خم نشده باشد و به کسی گفته می‌شود که یک حد و مرز داشته باشد – نهایة فی غریب الحدیث و و الأثر 3/52 قاموس المحیط 4/138 مختاب الصحاح ص 370. [↑](#footnote-ref-1128)
1129. - تعلیقات بر صحیح بخاری به شرح فتح الباری کتاب العلم، باب العمل قبل القول و العمل 1/192 سنن دارمی مقدمه، باب بلاغ عن الرسول و تعلیم السنن 1/146. [↑](#footnote-ref-1129)
1130. - فتح الباری 1/272. [↑](#footnote-ref-1130)
1131. - توجیه النظر ص 63. [↑](#footnote-ref-1131)
1132. - معلمی – الانوار الکاشفه ص 54. [↑](#footnote-ref-1132)
1133. - الآثار السابقه به استخراج مسلم و شرح نووی / مقدمه باب النهی عن الحدیث 107/1. [↑](#footnote-ref-1133)
1134. - کتاب منع تدوین حدیث / علی شهرستانی را و به مرسل بن ابی ملیکه استدلال نمود که اشاره کرده است ابوبکر به همه صحابه اتهام کذب بر رسول را بسته است)، منع تدوین حدیث ص 49، 104-105. [↑](#footnote-ref-1134)
1135. - این لفظ را همچنانکه گذشت خطیب یادآوری کرد و علی شهرستان آن را ذکر نکرد، منع تدوین حدیث ص 186. [↑](#footnote-ref-1135)
1136. - المحدث الفاصل ص 133، سنت قبل از تدوین ص 110. [↑](#footnote-ref-1136)
1137. - الاحکام از ابن حزم 2/266-267 شیخ محمود بن عبدالله التویجری ص 102 الی 110. [↑](#footnote-ref-1137)
1138. - همان ص 308 الی 312. [↑](#footnote-ref-1138)
1139. - سنن دارمی کتاب الفوائض، باب تعلیم فرائض 2/441 – عبدالبر جامع البیان 2/123. و سخن ابو موسی به اهل بصره وقتی گفت عمر مرا فرستاد که به شما کتاب و سنت را یاد دهم ص 329. [↑](#footnote-ref-1139)
1140. - مقدمه مسنن دارمی باب تورع عن جواب 1/62 – جامع البیان ابن عبدالبر 2/123 الاحکام ابن حزم 2/267. [↑](#footnote-ref-1140)
1141. - همان ص 71. [↑](#footnote-ref-1141)
1142. - معالم المدرستین جلد 2 ص 44-45-64. [↑](#footnote-ref-1142)
1143. - در کتب السفینة ص 107-146-173 الی 181. [↑](#footnote-ref-1143)
1144. - تأملات فی حدیث ص 42 الی 62. [↑](#footnote-ref-1144)
1145. - علی شهرستانی منع تدوین حدیث ص 57-64. [↑](#footnote-ref-1145)
1146. - همان ص 49. [↑](#footnote-ref-1146)
1147. - همان ص 104 و 105. [↑](#footnote-ref-1147)
1148. - تذکرة الحفاظ 1/6. [↑](#footnote-ref-1148)
1149. - تدریب الراوی 1/207 – سخاوی فتح المعیث 1/171 -170 – توضیح الافکار 1/317. [↑](#footnote-ref-1149)
1150. - از بخاری به شرح فتح الباری کتاب العلم، باب التناوب فی العلم 1/223. [↑](#footnote-ref-1150)
1151. - حاکم المستدرک، کتاب العلم، باب فضل توقیر العالم 1/216. [↑](#footnote-ref-1151)
1152. - الکبیر، طبرانی 1/246 – مجمع الزوائد – حافظ هیثمی 1/153. [↑](#footnote-ref-1152)
1153. - سنن ترمذی کتاب بر والصلة، باب صدق و کذب 4/307 – امام احمد / المسند 6/152 – مکارم اخلاق / ابن ابی الدنیا ص 112 – مجمع الزوائد / حافظ هیثمی 1/142. [↑](#footnote-ref-1153)
1154. - الصمت / ابن ابی الدنیا ص 263. [↑](#footnote-ref-1154)
1155. - صحیح بخاری به شرح فتح الباری، کتاب استئذان، باب التسلیم و استئذان 11/28 صحیح مسلم به شرح نووی کتاب الاداب، باب استئذان 7/387. [↑](#footnote-ref-1155)
1156. - الموطأ / امام مالک کتاب استئذان، باب استئذان 2/735-734. [↑](#footnote-ref-1156)
1157. - صحیح مسلم به شرح نووی، کتاب الاداب، باب استئذان 7/387. [↑](#footnote-ref-1157)
1158. - شرح زرقانی بر الموطأ 4/426 – فتح الباری 11/32. [↑](#footnote-ref-1158)
1159. - شرح زرقانی بر الموطأ 4/426. [↑](#footnote-ref-1159)
1160. - شرف اصحاب الحدیث الخطیب ص 163. [↑](#footnote-ref-1160)
1161. - شرح زرقانی بر الموطأ 4/427-426. [↑](#footnote-ref-1161)
1162. - علی شهرستانی / منع تدوین حدیث ص 28-228 و در این بهتان تناقض گوئی نمود و در جائی دیگر با شجاعت بیان می‌دارد ص 242-245. [↑](#footnote-ref-1162)
1163. - دکتر سباعی / السنة و مکانتها فی التشریع ص 263. [↑](#footnote-ref-1163)
1164. - ابوبکر بن حزم کسی بود که اسم کامل او ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم انصاری بود و اسم و کنیه او یکی بود و گفته می‌شود کینه او ابا محمد بود از سادات تابعین بود، عابد و قابل اعتماد بود در سال 120 ه‍ در گذشت و این شرح حال او در مشاهیر علماء الامصار ص 100 شماره 544 و تقریب التهذیب 2/367 شماره 8017 و الکاشف 2/412 شماره 6537 و الثقات ابن حبان 5/516 و الجرح و التعدیل 9/337 شماره 1492 آمده است. [↑](#footnote-ref-1164)
1165. - صحیح بخاری به شرح فتح الباری، کتاب العلم، باب کیف یقیض العلم 1/234 – سنن دارمی – مقدمه باب من رخص فی کتابة العلم 1/137 – الخطیب رتقیید العلم 1/105-106. [↑](#footnote-ref-1165)
1166. - محمود ابو ریه / اضواء علی السنة ص 260. دشمنان سنت یک بار از روی ناآگاهی دچار تناقض گویی می‌شوند و بار دیگر از روی عمد و برای گمراه کردن خواننده تناقض گویی می‏کنند و برای تدوین رسمی سنت پاک تاریخ تعیین می‌کنند مثلا مصطفی مهدوی می‏گوید: آنچه که ثابت است این است که احادیث بعد از زمان طولانی پس از وفات پیامبر تدوین شد و در آغاز سال 300 هجری به امر خلیفه عمربن عبدالعزیز نوشته شد و عمربن عبدالعزیز کجا و سال 300 هجری کجا؟ نگا: البيان بالقرآن 1/25، سپس تناقض گویی کرده و به ائمه مسلمانان دروغ می‏بندد و می‏گوید: جمهور فقها اتفاق دارند بر اینکه تدوین این میراث در اواسط قرن دوم هجری شروع شد. همان، 1/197.

      سعید عشماوی می‏گوید: احادیث در عصر تدوین و دوره اول عباسی و در نیمه دوم قرن دوم جمع‏آوری شد. نگا: حقيقة الحجاب وحجية الحديث ص81، 82، 84، و مستشار عبدالجواد یاسین در کتاب السلطة فى الإسلام ص 237، 238، 277 عشماوي را تایید می‏کند و احمد صبحی منصور نیز در کتابش الحسبة ص 8 ولا ناسخ ولا منسوخ ص 10، وعذاب القبر ص 6، والصلاة فى القرآن 44، والقرآن والحديث والإسلام لرشاد خليفة ص 36، بر همين نظر است. و محمود ابوریه معتقد است که تدوین مورد اعتماد از دیدگاه جمهور در حدود نیمه دوم قرن سوم تا قرن چهارم بوده است. نگا: أضواء على السنة ص 268، و قاسم احمد می‏گوید که جمع‏آوری سنت از دو قرن تا چهار قرن بعد از وفات پیامبر طول کشید. نگا: إعادة تقييم الحديث ص 94، و نگا: نقد الخطاب الدينى نصر أبو زيد ص126، وشفاء الصدر بنفى عذاب القبر إسماعيل منصور 1/117، والأصلان العظيمان جمال البنا ص275، وضحى الإسلام لأحمد أمين 2/106/107. و اسماعیل منصور یک بار معتقد است که تاریخ تدوین در سال 250هـ بوده و بار دیگر معتقد است که در سال 200هـ بوده است. نگا: تبصير الأمة بحقيقة السنة ص7،13، 111، 288، و محمد شحرور می‏گوید تاریخ تدوین سنت در سال 250هـ بوده است. نگا: الكتاب والقرآن قراءة معاصرة ص 565، و احمد صبحی منصور می‏گوید در قرن سوم هجری بوده است. نگا: عذاب القبر ص6، ومجلة روزاليوسف العدد 3559 ص 48، محمد حسین هیکل می‏گوید: در عصر مأمون متوفی به سال 218هـ بوده است. نگا: حياة محمد ص55. و دکتر علی حسن عبدالقادر آن را سال 200هـ می‌داند. نگا: نظرة عامة فى تاريخ الفقه ص119. [↑](#footnote-ref-1166)
1167. - مجله المنار 9/515 – اضواء علی السنة 258-259 احمد حجازی السقا / دفع الشبهات از شیخ غزالی ص 80. [↑](#footnote-ref-1167)
1168. - مجله المنار 9/911 – اضواء علی السنة ص 80-259. [↑](#footnote-ref-1168)
1169. - احمد امین / فجر الاسلام ص 210-211 عشماوی / حقیقة الحجاب و حجیة الحدیث ص 84 – جمال البنا الاصلان و العظیمان ص 268. [↑](#footnote-ref-1169)
1170. - نگا: الشیعه و فنون الاسلام، حسن صدر، ص 27-28 – محمد حسین آل کاشف / المطالعات و المراجعات و الردود ص 56 – مرتضی عسکری / معالم المدرستین 2/375 – علی شهرستانی / منع تدوین حدیث، اسباب و نتایج ص 76-342-397-424-442-447 – زکریا عباس داود – تأملات فی الحدیث عند السنة و الشیعه ص 42. [↑](#footnote-ref-1170)
1171. - علی شهرستانی / منع تدوین حدیث اسباب و نتایچ ص 312-339، 468-504 – زکریا عباس داود ص 70 مروان خلیفات در کتب السفینة ص 107. منهجية جمع السنة وجمع الأناجيل، دكتر عزية على طه ص 59 0 [↑](#footnote-ref-1171)
1172. - حسن صدر / تأسیس علوم الشیعه 278-279. [↑](#footnote-ref-1172)
1173. - گلدزیهر / العقیدة و الشریعة فی الاسلام ص 53-251. [↑](#footnote-ref-1173)
1174. - دائرة المعارف اسلامی 2/570 – تردید (مک دونالد و کارل بروکلمان) از مقوله گلدزیهر در تاریخ الشعوب الاسلامی ص 71 – دکتر موریس بوکای / دراسة الکتب المقدسه ص 152-273. و نگا: مفهوم النص، نصر ابوزید. و پنداشته که نص(قرآن وسنت) یک نتیجه فرهنگی است. و این یک امر بدیهی است و نیازی به اثبات ندارد. مفهوم النص ص 23-24. [↑](#footnote-ref-1174)
1175. - شاخت: اسم او جوزف شاخت است او مستشرق آلمانی می‌باشد و در سال 1902 متولد شد او از اعضای مجمع علمی عربی دمشق بود و در تحقیق و پژوهش اسلامی مشهور بود و دکتر سباعی در مورد او می‌گوید که او آلمانی و متعصب و ضد اسلام و مسلمانان بود. از تألیفات او: إعادة تقييم الحديث، وأصول الفقه المحمدى، والتطور الحديث للفقه الإسلامى بمصر، وغيره. شرح حال او در المستشرقون الألمان تراجمهم وما أسهموا به فى الدراسات العربية، صلاح الدين المنجد 2/803 - 805، والاستشراق، دكتر سباعى ص38، والأعلام 8/234 و جوزيف شاخت بقلم: برنارد لويس ترجمة الأستاذ الصديق بشير، ويوسف شاخت حياته وأثاره بقلم: روبير برو نشفيج ترجمة دكتر عبد الحكيم الأربد0 نقلاً عن مجلة كلية الدعوة بليبيا العدد 11/622-644. [↑](#footnote-ref-1175)
1176. - اصول فقه محمدی به ترجمه استاد صدق بشیر به نقل از مجله کلیة الدعوة لیبی شماره 11/652. [↑](#footnote-ref-1176)
1177. - ادامه سخن در نقد قاعده شاخت در کتاب اصول فقه محمدی ص 140، نقل از نقد قاعده شاخت از استاد ظفر اسحاق انصاری در بحث قدم المؤتمر السنة و منهجها فی بناء المعرفة و الحاضرة 2/589. [↑](#footnote-ref-1177)
1178. - اصول فقه محمدی ترجمه استاد صدیق بشیر، نقل از مجله کلیة الدعوة در لیبی 11/652. [↑](#footnote-ref-1178)
1179. - مدخل الی الشریعة از شاخت و نقل از قاعدة شاخت از استاد ظفر انصاری 2/589. [↑](#footnote-ref-1179)
1180. - دکتر محمد اعظمی / دراسات فی الحدیث النبوی، مقدمه. [↑](#footnote-ref-1180)
1181. - مجله کلیه الدعوة در لیبی 11/646. [↑](#footnote-ref-1181)
1182. - السنة النبوية، مكانتها، عوامل بقائها، تدوينها / از استاد دکتر عبدالمهدی عبدالقادر 94 الی 96 خطیب بغدادی / تصدیر دکتر یوسف العش فی تقیید العلم، خطيب البغدادى ص 7-8. [↑](#footnote-ref-1182)
1183. - لسان العرب 1/698 قاموس المحیط 1/120 – مختار الصالح ص 562. [↑](#footnote-ref-1183)
1184. - لسان العرب 13/166. [↑](#footnote-ref-1184)
1185. - تاج العروس 9/204. [↑](#footnote-ref-1185)
1186. - لسان العرب 9/198. [↑](#footnote-ref-1186)
1187. - استاد دکتر عبدالمهدی عبدالقادر / سنت نبوی و جایگاه آن ص 97. [↑](#footnote-ref-1187)
1188. - تصدیر دکتر یوسف العش فی تقیید العلم ص 8 و دلائل المبکر از سنت دکتر امتیاز احمد ص 283-284. [↑](#footnote-ref-1188)
1189. - عبدالمهدی عبدالقادر / سنت و جایگاه آن ص 97. [↑](#footnote-ref-1189)
1190. - ابن شهاب زهری: نام محمد بن مسلم بن عبیدالله بن عبدالله بن شهاب زهری، قرشی می‌باشد او حافظ و فقیه می‌باشد و بر جلال و یقین او اتفاق دارند. در سال 125 ه‍ در گذشت و شرح حال او در تقریب التهذیب 2/133 و طبقات الحفاظ سیوطی ص 49 و الکاشف 2/219 و تذکرة الحفاظ 1/108 و الثقات از عجلی ص 412 و الثقات از ابن حبان 5/351 و غیره. .. آمده است. [↑](#footnote-ref-1190)
1191. - دکتر امتیاز احمد / دلایل توثیق المبکر ص 281 – دکتر سید محمد / شفاء الصدور فی تاریخ السنة و مناهج المحدثین ص 108-109. [↑](#footnote-ref-1191)
1192. - فتح الباری 1/251-235 – ابن عبدالبر / جامع بیان العلم 1/73 ذهبی / تذکرة الحفاظ 1/160 – شرح زرقانی بر الموطأ 1/14 – سنت نبوی و جایگاه آن ص 94-98. [↑](#footnote-ref-1192)
1193. - هدی الساری ص 8. [↑](#footnote-ref-1193)
1194. - دکتر مروان شاهین / تیسیر اللطیف الخبیر فی علوم حدیث البشیر النذیر ص 68. [↑](#footnote-ref-1194)
1195. - صحیح بخاری / کتاب العلم، باب کتابة العلم 1/248. [↑](#footnote-ref-1195)
1196. - عمرو بن حزم بن عوف انصاری خزرجی و کنیه او ابوضحاک است و اولین کسی است که خندق را مشاهده کرد. و او کتاب‌هائی را در باب فرائض و سنن و صدقات و دیات نوشت. [↑](#footnote-ref-1196)
1197. - سنن نسائی / کتاب قسامه، باب ذکر حدیث – عقول و اختلاف الناقلین / عمرو بن حزم 8/57 – الاموال ص 358-362 – دلایل التوثیق المبکر للسنة ص 368. [↑](#footnote-ref-1197)
1198. - صحیح بخاری به شرح فتح الباری، کتاب الزکاة، باب العرض فی الزکاة 3/365 و باب الزکاة الغنم 3/371 – دکتر محمد اعظمی – دراسات فی الحدیث النبوی س1/93. [↑](#footnote-ref-1198)
1199. - عتبة بن فرقد صحابی گرانقدری می‌باشد که در اصابة 2/455 و تجرید اسماء الصحابه 1/371 و تاریخ صحابه ابن حبان ص 187 و اسد الغابه 3/561، شرح حال او آمده است. [↑](#footnote-ref-1199)
1200. - بخاری به شرح فتح الباری استخراج نمود، کتاب اللباس، باب لیس الحریر للرجال 10/295. [↑](#footnote-ref-1200)
1201. - همان ص 273-274. [↑](#footnote-ref-1201)
1202. - ر. ک: به جواب بر شبهه نهی از کتابت سنت ص 306-308. نگا: دکتر عبدالغنی / حجیة السنة ص 455. [↑](#footnote-ref-1202)
1203. - حاکم / المستدرک، کتاب العلم 1/187-188 شماره‏های 359-360 و می‏گوید: از قول عمر صحیح استو گاهی بدون معتمد به آن اسناد شده و ذهبی با آن موافق است و می‏گوید مانند آن از قول انس صحیح است و نگا: جامع البیان 1/72 – تقیید العلم 87-88 – استاد دکتر عبدالموجود / کشف اللثام عن اسرار تخریج احادیث سید الانام 1/108-110. [↑](#footnote-ref-1203)
1204. - سنن ابی داود، کتاب الزکاة باب فی زکات السائمه 2/98-99 شماره1570. الاموال / قاسم بن سلام ص 367 شماره934. [↑](#footnote-ref-1204)
1205. - طبقات کبری / ابن سعد 3/203 – دلائل الثوثیق المبکر للسنة / دکتر امتیاز احمد ص 198. [↑](#footnote-ref-1205)
1206. - السنة الاسلامیة بین اثبات الفاهمین و رفض الجاهلین / استاد دکتر رئوف شبلی ص 170-171 – قارن یحجبة / دکتر عبدالغنی عبدالخالق ص 456-457. [↑](#footnote-ref-1206)
1207. - همان 273-274. [↑](#footnote-ref-1207)
1208. - السنة فی مواجهة اعدائها ص 243-244. [↑](#footnote-ref-1208)
1209. - مسند عبدالله بن عمرو در مسند احمد 2/158-226. [↑](#footnote-ref-1209)
1210. - سنن ابی داود کتاب العلم باب کتاب العلم 3/318. [↑](#footnote-ref-1210)
1211. - بخاری به شرح فتح الباری آن را استخراج نمود، کتاب العلم باب کتاب العلم 1/249. [↑](#footnote-ref-1211)
1212. - فضل بن حسن بن عمرو بن امیة ضمری اهل مصر، تابعی و راستگو که از ابی هریرة و ابن عمر روایت کرده است و عبیدالله بن ابی جعفر و ابن اسحاق و اهالی مصر از او روایت کرده‌اند. در اسکندریه در گذشت و شرح حال او در کتاب‌های ذیل آمده است: تقرب التهذیب 2/10شماره 5416. الکاشف 2/121 شماره 4462 . الثقات از عجلی ص 383 شماره 1350. و الثقات ابن حبان 5/296. [↑](#footnote-ref-1212)
1213. - المستدرک / حاکم، کتاب المعرفة الصحابه، باب ذکر ابی هریرة الدوسی 3/584 شماره 6169. و حاکم در مورد او سکوت کرد و ذهبی گفت: این منکر است و صحیح نمی‌باشد و ابن عبدالبر در جامع البیان استخراج نمود 1/74. [↑](#footnote-ref-1213)
1214. - فتح الباری 1/250شماره 13. [↑](#footnote-ref-1214)
1215. - همام بن منبه کسی است که نام او ابو کامل الصنعانی، ابو عتبة، برادر وهب است. از ابی هریرة و معاویه روایت کرده است و پسر برادرش عقیل بن معقل و معمر در مورد اعتماد او متفق هستند، در سال 132 ه‍. فوت نمود و شرح حال او در کتاب‌های ذیل آمده است: التهذیب 2/270 شماره 7343 الکاشف 2/339 شماره 5984. الثقات / عجلی ص 461 شماره 1750. الثقات ابن شاهین ص 344شماره1471. [↑](#footnote-ref-1215)
1216. - این صحیفه را امام احمد با تصنیف امام احمد استخراج نمود 2/312-319 و بارها به تحقیق دکتر محمد حمید الله به چاپ رسیده است. نگا: سنت نبوی و جایگاه آن / دکتر عبدالمهدی ص 119 و علوم حدیث / دکتر صبحی صالح ص 32. [↑](#footnote-ref-1216)
1217. - ص 148-158-161. [↑](#footnote-ref-1217)
1218. - نگا: دراسات فی حدیث نبوی / دکتر اعظمی 1/84-142 – دلایل التوثیق المبکر للسنة دکتر امتیاز ص 463-590. [↑](#footnote-ref-1218)
1219. - در آن نوشته‌ها جواب استاد محمد رشید رضا و پیروان او محمود ابو ریه و سید صالح ابوبکر در عدم کتابت صحابه داده شده که دلیل آن است که آن‌ها نخواستند که سنت دین عام و دائمی مانند قرآن باشد و شرح پاسخ بر آن گذشت ص 306-298. [↑](#footnote-ref-1219)
1220. - مراجعه به علت نهی از کتابت ص 281، 288، 291، 292 0 [↑](#footnote-ref-1220)
1221. - پشیمانی از عدم کتابت، همچنانکه از عروة بن زبیر روایت شده است که می‌گوید: حدیث را نوشتم سپس به نابود کردن آن پرداختم و دوست داشتم که مال و فرزندم را فدای آن ‌کنم ولی آن را از بین نبرده بودم. خطیب آن را از تقیید العلم استخراج نمود ص 60. [↑](#footnote-ref-1221)
1222. - دراسات فی حدیث النبوی 1/76. [↑](#footnote-ref-1222)
1223. - همان 1/92-142. [↑](#footnote-ref-1223)
1224. - همان 1/143-167. [↑](#footnote-ref-1224)
1225. - نگا: دراسات فی حدیث النبوی 1/168-325. پس همه آنچه را که دکتر موریس بوکای ادعا می‌کرد، کجاست؟ آن آیه نیست بلکه مجموعه احادیثی است که متون آن را در زمان پیامبر تثبیت کردند. نگا: دراسة الکتب المقدسه ص 152. [↑](#footnote-ref-1225)
1226. - در جواب این شبهه رجوع شود به الحدیث و المحدثون / محمد ابو زهو ص 302-303 – السنة و مکانتها فی التشریع / دکتر سباعی ص 195-197 السنة قبل التدوین / دکتر عجاج ص 249 – منهج النقد فی علم الحدیث / دکتر نور الدین عتر ص 463-466. [↑](#footnote-ref-1226)
1227. - مدیر مرکز پژوهش‌های اسلامی – دانشگاه اسلامی – اسلام آباد – پاکستان. [↑](#footnote-ref-1227)
1228. - اصول فقه محمدی، ترجمه استاد صدیق بشیر، نقل از مجله کلیة الدعوت چاپ لیبی 11/698. [↑](#footnote-ref-1228)
1229. - رفع الملام عن الائمه لاعلام / ابن تیمیة ص 9-10-17 علوم حدیث / دکتر صبحی صالح ص 303 و بعد از آن. [↑](#footnote-ref-1229)
1230. - رفع الملام عن الائمة الاعلام ص 17-18. [↑](#footnote-ref-1230)
1231. - یحیی لیثی: اسم او یحیی بن یحیی بن کثیر لیثی، فقیه صادق که حدیث کمی هم داشت و در آن اوهام بود. و در سال 234 ه‍. در گذشت و شرح حال او در کتاب‌های ذیل آمده است: تقریب التهذیب 2/318 شماره 7697. تهذیب التهذیب 1/300 شماره 580. سیر اعلام النبلاء 10/519 شماره 168. شذرات الذهب 2/82 – الدیباج المذهب ص 431شماره 608. [↑](#footnote-ref-1231)
1232. - شیبانی: اسم کامل او محمد بن حسن شیبانی پیروی ابو حنیفه در المیزان می‌گوید: نسائی و دیگران حفظ کردن او را به نرمی یاد کرده‏اند و ابن عدی می‌گوید و به حدیث توجه نمی‌کرد و اهل حدیث از استخراج حدیث او بی‌نیاز بودند و از بحر‌های این علم قوی نزد مالک بود و شرح حال او در کتاب‌های ذیل آمده است: سیر اعلام النبلاء 9/134 شماره 45. لسان المیزان 5/121 شماره 410. و فیات الاعیان 4/184 شماره 567. سذرات الذهب 1/321 ، مجروحین لابن حبان 2/275 – الجرح و تعدیل 7/227 شماره1253. [↑](#footnote-ref-1232)
1233. - الموطأ به روایت یحیی اللیثی 1/37 و بعد از آن. [↑](#footnote-ref-1233)
1234. - الموطأ به روایت یحیی اللیثی 1/37 و بعد از آن. [↑](#footnote-ref-1234)
1235. - مؤتمر السنة النبویه و منهجها فی بناء المعرفة و الحضارة 2/587-595 . نگا: توثیق الاحادیث النبویه و نقد روش شاخت از دکتر ظفر ترجمه استاد جمال محمد نقل از مجله کلیة الدعوة از لیبی شماره 11/694-706 و اضافه بر آن، جواب شاخت در کتاب اصول فقه محمدی نگا: دراسات فی الحدیث النبوی / دکتر اعظمی 2/440-456. [↑](#footnote-ref-1235)
1236. - تاریخ میراث عربی 1/119 والسنة الإسلامیه بین إثبات الفاهمین و رفض الجاهلین دکتر رئوف شلبی ص 160، وتوثیق‌السنةفی‌القرن‌الثانی‌الهجری أسسه واتجاهاته / دکتر رفعت فوزی ص 23، 71. [↑](#footnote-ref-1236)
1237. - کتابهای صحاح ‌سته و از جمله آن‌ها صحیح مسلم و بخاری و کتاب‌های سنن از جمله: ترمذی و نسائی و ابوداود و ابن‌ماجه و مانند این که در اول قرن سوّم هجری و قرنهای بعد از آن نوشته شدند از جمله سنن دارمی و دارقطنی و صحیح ابن‌حبان و ابن ‌خزیمه و مصنف ‌ابن‌ ابی ‌شیبه و سنن ‌سعید ‌بن ‌منصور و سنن‌ بیهقی و غیره. ... رسالة ‌مستطرقه / الکتانی ص 10، 62 و فی ‌رحاب‌ السنة الکتب‌ الصحاح ‌السنة / دکتر محمد ابو‌شهبة ص 25، 28. [↑](#footnote-ref-1237)
1238. - لمحة عابرة عن التدوین فی القرنین الثانی و الثالث بعبارة موجزة / حافظ ابن حجر در هدی الساری ص 8، 9، الحدیث و المحدثون / دکتر محمد ابوزهو ص 316-420، علوم الحدیث / دکتر مروان شاهین ص 67-90. نگا: مقارنة بين الأسس التى تم بموجبها جمع وتدوين السنة النبوية ومقارنة ذلك بطرق وجمع وتدوين الأناجيل فى منهجية جمع السنة وجمع الأناجيل للدكتورة عزية على طه ص 480 - 493 [↑](#footnote-ref-1238)
1239. - توضیح الأفکار 2/119 - 120، تدریب الراوی 1/301، فتح المغیث / سخاوی 1/314 و رجوع شود به: مقاصد الحدیث فی القدیم و الحدیث / دکتر مصطفی تازی 2/64 و اختلافات المحدثین و الفقهاء فی الحکم علی الحدیث / دکتر عبدالله شعبان ص 397-409. [↑](#footnote-ref-1239)
1240. - نگا: حجیة السنة / دکتر عبدالغنی مبحث (الکتابة لیست من لوازم الحجیة و الکتابة لا تفید القطع) ص 399-402. والمكانة العلمية، عبد الرزاق بن همام فى الحديث النبوى، أستاد دكتر إسماعيل الدفتار مبحث الكتابة ليست أوثق من الحفظ القلبى إذا توافرت دواعيه 1/239، مخطوط بكلية أصول الدين بالقاهرة شماره 2332 سال 1396هـ 1976م. [↑](#footnote-ref-1240)
1241. - الإحکام / آمدی 4/215، الإعتبار فی الناسخ و المسنوخ / حازمی ص 64. [↑](#footnote-ref-1241)
1242. - تدریب الراوی 2/8، فتح المغیث / سخاوی 2/20، توضیح الأفکار 2/295. [↑](#footnote-ref-1242)
1243. - تدریب الراوی 2/44-58، فتح المغیث / سخاوی 2/100-127، توضیح الأفکار 2/329-343 و إرشاد الفحول 1/252 و 253. [↑](#footnote-ref-1243)
1244. - الأنوار الکاشفه / عبد الرحمن المعلمی ص 77. [↑](#footnote-ref-1244)
1245. - ابن جزری: محمد بن محمد بن علی بن یوسف بن الجزری، اُبوالخیر، او در علم قرائت نظیری ندارد، حافظ حدیث می‌باشد و به آن یقین دارد و متولی قضاوت در شام و شیراز بود و از تألیفات او: النشر فی القراءات العشر، طبقات القراء و غیره. .. و در سال 833 ه‍. در گذشت و شرح حال او در کتب ذیل آمده است: طبقات الحافظ / سیوطی ص 549 شماره1183. الدرر الکامنة / ابن حجر 3/395 ـ طبقات المفسرین / داودی 2/64 شماره430. شذرات الذهب 7/204 ـ البدر الطالع / شوکانی 2/257. [↑](#footnote-ref-1245)
1246. - مسلم به شرح نووی، کتاب الجنة، باب الصفات لتی یعرف بها فی الدنیا أهل الجنة و أهل النار 9/214 شماره2865. [↑](#footnote-ref-1246)
1247. - النشر فی القرءات العشر 1/6 و رجوع شود به: حجیة السنة / دکتر عبد الغنی ص 407، مناهل العرفان / شیخ زرقانی 1/243. [↑](#footnote-ref-1247)
1248. - مناهل العرفان / زرقانی 1/411. [↑](#footnote-ref-1248)
1249. - اضواء علی السنة ص 268. [↑](#footnote-ref-1249)
1250. - دراسات محمدیه ترجمهاستاد صدیق بشیر، نقل از مجله دانشکده الدعوه از لیبی شماره 10/571 نگا: بلوغ الیقین بتصحیح مفهوم ملک الیمن / اسماعیل منصور ص 23، 133. [↑](#footnote-ref-1250)
1251. - حجیة السنة / دکتر عبدالغنی ص 403، ضوابط الروایة عند المحدثین / استاد صدیق بشیر ص 126. [↑](#footnote-ref-1251)
1252. - حجیة السنة ص 404، ضوابط الروایة عند المحدثین ص 124، 128 و مبحث نوادر الحفظ و عجائب الحفاظ ص 129. [↑](#footnote-ref-1252)
1253. - همان 39. [↑](#footnote-ref-1253)
1254. - همان 283. [↑](#footnote-ref-1254)
1255. - استخراج از الخطیب فی الفقیه و المتفقه 2/263، الإلماع / قاضی عیاض، ص 142. [↑](#footnote-ref-1255)
1256. - سنن الدارمی قسمت مقدمه، باب العمل بالعلم و حسن النیة فی 1/94، الجامع لأخلاق الراوی 2/319 و 320. [↑](#footnote-ref-1256)
1257. - مسند أحمد 4/374. [↑](#footnote-ref-1257)
1258. - الخطیب آن را از الفقه و المتفقه، ص 2/267 استخراج نمود. [↑](#footnote-ref-1258)
1259. - المستدرک / الحاکم، کتاب العلم، باب إن اللّّه تعالی أذا ذکر شیئاً معاظم ذکره 1/172. [↑](#footnote-ref-1259)
1260. - بخاری به شرح فتح الباری در تعدادی از مواضع استخراج نمود: کتاب الوضوء، باب فضل من بات علی الوضوء 1/426 و مسلم به شرح نووی، کتاب الذکر و الدعاء و التوبه و الاستغفار، باب ما یقول عندالنوم و اخذ المضجع 9/38. [↑](#footnote-ref-1260)
1261. - حاکم آن را در المستدرک استخراج نمود، کتاب العلم، باب فضیلة مذاکرة الحدیث 1/173. [↑](#footnote-ref-1261)
1262. - دراسات فی الحدیث / اعظمی 2/320- 334 و کشف اللثام / دکتر عبد المجود 1/72-79. [↑](#footnote-ref-1262)
1263. - مانند اسماعیل منصور که تدوین خلیفه عمر بن عبدالعزیز را وصف کرد به اینکه «او مخالف منهاج نبوی بود و همه صحابه بزرگوار همگی مخالف بودند و به این ترتیب بزرگترین بحران در تاریخ اسلامی واقع شد، ر. ک: تبصیر الأمة بحقیقة السنة ص 232 و رافضی، علی شهرستانی او را به نبود خلوص نیست در تدوین توصیف نمود.» ر. ک: منع تدوین الحدیث، ص 309. [↑](#footnote-ref-1263)
1264. - بلکه این کار او در راستای تحقق امری بود که پدرش عبدالعزیز بن مروان در زمانی که والی مصر بود و جدش عمر بن خطابش به آن همت گمارد. سنة قبل التدوین 373-375. [↑](#footnote-ref-1264)
1265. - المستدرک / الحاکم، کتاب معرفة الصحابه، باب ذکر فضائل الامة بعد الصحابة و التابعین 4/96شماره 6993. و می‏گوید: اسناد این حدیث صحیح است ولی او آن را استخراج نکرده است. و ذهبی می‏گوید: محمد بن ابی حمید آن را ضعیف دانسته است. و هیثمی آن را با سند حسن به بزار نسبت داده است، مجمع الزوائد 10/65، و حافظ سخاوی در فتح المغيث 2/140 به تصحیح آن اشاره کرده است. نگا: تفسير القرآن العظيم، ابن كثير 1/41،42 0 [↑](#footnote-ref-1265)
1266. - فتح المغیث / سخاوی 2/144. [↑](#footnote-ref-1266)
1267. - با شیعه اثنی عشریه 83/104 مراجعه شود به: چگونگی گرفتن علم شیعه از اهل بیت و اینکه چگونه فنون علم کلام و عقاید و تفسیر و مانند آن از کتابهای دیگران گرفته شده است. نگا: حال راویان کتب اربعه آن‌ها که مملو از عقاید فاسد می‌باشد و نیز به اجتماع دروغین آن‌ها در کتاب مختصر التحفه اثنی عشریه از ألوسی، ص 66 و 69 مراجعه شود. نگا: أصول الرواية عند الشيعة الإمامية، دكترعمر الفرماوى مخطوط بكلية أصول الدين بالقاهرة، وأصول الحديث، دكتر عبد الهادى الفضلى ص 47-61 0

      و اصول الروایة عند الشیعه الأمامیه / دکتر عمر فرماوی. نسخه خطی از کلیه اُصول الدین، قاهره و اصول حدیث / دکتر عبد الهادی فضلی، ص47-61. [↑](#footnote-ref-1267)
1268. - ر. ک: ص 203-216. [↑](#footnote-ref-1268)
1269. - همان، ص 44. [↑](#footnote-ref-1269)
1270. - همان، ص201. [↑](#footnote-ref-1270)
1271. - مؤتمر السنة النبویه و منهجها فی بناء المعرفة و الحضارة / تحقیق شیخ عزالدین خطیب / تعقیب الفضله / استاد دکتر احمد عمر هاشم 2/588 – 560 و 602 با تصرف. [↑](#footnote-ref-1271)
1272. - الموافقات / شاطبی 2/368-371 و همان 1/32 و 70. [↑](#footnote-ref-1272)
1273. - الرسالة الشافعیه، ص 42، 43. شماره‏های 139، 140، 141. [↑](#footnote-ref-1273)
1274. - حاشیه الرساله / شافعی 43، 44. [↑](#footnote-ref-1274)
1275. - الرسالة المستطرقه، ص 20 و بعد از آن. [↑](#footnote-ref-1275)
1276. - همان، ص 37. [↑](#footnote-ref-1276)
1277. - خود منبع، ص 62. [↑](#footnote-ref-1277)
1278. - الرسالة المستطرقه، ص 40. [↑](#footnote-ref-1278)
1279. - همان، ص 135. [↑](#footnote-ref-1279)
1280. - منهجیة جمع السنة و جمع الأناجیل / دکتر عزیة علی طه، ص 460-550 آنجا که مقایسه‏ای را میان سیره ذاتی صاحبان صحاح سته و سیره صاحبان اسفار عهد جدید و میان شروط حدیث صحیح نزد علمای حدیث و تطبیق این شروط با اسفار عهد جدید انجام داده است. [↑](#footnote-ref-1280)
1281. - اصول حدیث / دکتر عبدالهادی فضلی، ص 210-219. [↑](#footnote-ref-1281)
1282. - مختصر التحفه اثنی عشریه، ص 69 و مقدمه محقق الکتاب / استاد محب الدین خطیب. [↑](#footnote-ref-1282)
1283. - دراسات محمدیه / گلدزیهر، شرح استاد صدیق بشیر به نقل از مجله کلیة الدعوه از لیبی شماره 10، ص 571 و 573. مجله المنار جلد 9، ص 911، 913، مقاله دکتر توفیق صدقی «الإسلام هو القران، وحده» وأضواء علی السنة، ص 20، 21، 76-82، 97، 107، 259، واضواء القرآنیه / سید صالح ابوبکر ص 35، تبصرة الأمة بحقیقة السنة، ص 104، 177، 220، 238، 239، والسنة و دورها فى الفقه الجديد ص 58، 61، 162، ونقد الخطاب الدينى، دكتر نصر أبو زيد ص 119، 126، ونقد الحديث فى علم الرواية وعلم الدراية، دكتر حسين الحاج، 1/315 - 325، نگا: أدب العرب فى صدر الإسلام، دكتر حسين الحاج، ص93، و تأملات فى الحديث عند السنة والشيعة ص 75 - 83، و دين السلطان ص 75، و إنذار من السماء 113، و نقد الخطاب الدينى نصر أبو زيد ص 119، 126، ونحو تطوير التشريع الإسلامى، أحمد نعيم ص 45، دراسة الکتب المقدسة / موریس بوکای، ص 290. [↑](#footnote-ref-1283)
1284. - نگا: إرشاد الفحول 1/234-239، توجیه النظر ص 298-314 و نگا: السنة النبویه / دکتر احمد کریمه،ص 6-69 و اصول سرخسی 1/355-357 و حدیث النبوی فی النحو العربی ص 64 و بعد از آن. والسير الحثيث إلى الاستشهاد بالحديث فى النحو العربى 1/54 - 56 هر دو از دكتر محمود فجال0 [↑](#footnote-ref-1284)
1285. - فتح المغیث / سخاوی 2/207 با تقدیم و تأخر، تدریب الراوی 2/98. [↑](#footnote-ref-1285)
1286. - الإلماع / قاضی عیاض، ص 174. [↑](#footnote-ref-1286)
1287. - برخلاف امام مالک که آن را در غیر از حدیث پیامبر مجاز دانست ولی در حدیث پیامبر مجاز ندانست و می‌گوید: آنچه در حدیث رسول خدا بود لفظ به حساب نیامد و آنچه در غیر از او بود به معنی هم برخورد کرد باکی نیست. الکفایه / الخطیب، ص 188، 189، جامع البیان العلم 1/81، تدریب الراوی 2 / 99، 101، فتح المغیث / سخاوی 2 / 208، فتح المغیث / عراقی 3/48-49 ، توضیح الأفکار 2 / 392. [↑](#footnote-ref-1287)
1288. - و ارشاد و الفحول / شوکانی 1/236، 237 و السنة النبویة / دکتر احمد کریمه، ص 65، 66. [↑](#footnote-ref-1288)
1289. - الإحکام / آمدی 2/93. و نگا: ارشاد الفحول 1/237 و المستصفی 1/168 و 169، المحصول / رازی 2/231، 233 تدریب الراوی 2/99، نزهة النظر، ص 44، فتح المغیث / سخاوی 2/208-217، الکفایه، ص 202، 203. ودفاع عن السنة، دكتر أبوشهبة 32، 55، 63، و السنة، دكتر أحمد كريمة ص 66، و اختلافات المحدثين والفقهاء فى الحكم على الحديث، دكتر عبد الله شعبان ص 291-298 0 [↑](#footnote-ref-1289)
1290. - الإحکام / آمدی 2/93، 94. [↑](#footnote-ref-1290)
1291. - همان، ص 282. [↑](#footnote-ref-1291)
1292. - همان، ص 271. [↑](#footnote-ref-1292)
1293. - نوارد الأصل / ترمذی 2/549 و 550. [↑](#footnote-ref-1293)
1294. - الأنوار الکاشفه، ص 78. [↑](#footnote-ref-1294)
1295. - الحدیث و المحدثون، ص 200. [↑](#footnote-ref-1295)
1296. - الإحکام / آمدی 2/94. [↑](#footnote-ref-1296)
1297. - همان، ص 265. [↑](#footnote-ref-1297)
1298. - مراجعه به همان، التدریب / به نقل از سیوطی 2/100 از واثلة بن الأسقع. [↑](#footnote-ref-1298)
1299. - فتح المغیث / سخاوی 2/215 و علوم حدیث / ابن صلاح، ص 189، الإحکام / آمدی 2/94 الکفایه، ص 308. [↑](#footnote-ref-1299)
1300. - امام شافعی در رساله، ص 274 شماره 752 به آن استدلال نموده است. نگا: تعلیق او بر آن ص274 شماره 753. [↑](#footnote-ref-1300)
1301. - الأنوار الکاشفه، ص 76 و در حاشیه آمده است؛ (مقصود از اختلاف در معنی، همان اختلاف مذکور در قول خدای تعالی در آیه 82 سوره نساء است که «اگر آن از غیر خدا بود در آن اختلاف فراوانی می‌یافتند» پس اگر یکی از این دو حرف بر یک معنی دلالت می‌کند و دیگری بر معنی دیگر و هر دو حق باشند، اختلافی در این معنی نیست. وقتی که این امر نشانه رحمت خداوند نسبت به بندگانش در کتابش باشد پس نسبت به سنت اولیتر است. شبیه این امر از يحيى بن سعيد قطان در الكفاية ص 316 آمده است، نگا: الجواب عن الطعون الموجهة إلى حديث القراءات فى الباب الثالث0 الکفایه / یحیی ابن سعید القطان، ص 316. [↑](#footnote-ref-1301)
1302. - فتح المغیث / سخاوی 2/214. [↑](#footnote-ref-1302)
1303. - الأنوار الکاشفه، ص 78، خود معنی آمده است در حدیث و محدثون / دکتر ابوزهو، ص 209. [↑](#footnote-ref-1303)
1304. - فتح المغیث / سخاوی 2/214، الکفایه، ص 303-0305، تدریب الراوی 2/101. [↑](#footnote-ref-1304)
1305. - الإحکام فی اصول الأحکام / آمدی 2/94. [↑](#footnote-ref-1305)
1306. - همان، ص 39. [↑](#footnote-ref-1306)
1307. - همان، ص 367. [↑](#footnote-ref-1307)
1308. - الإحکام / آمدی 2/95، فتح المغیث / سخاوی 2/215، الکفایه، ص 305. [↑](#footnote-ref-1308)
1309. - فتح المغیث / سخاوی 2/215. [↑](#footnote-ref-1309)
1310. - همان2/266، الکفایه، ص 306. [↑](#footnote-ref-1310)
1311. - و این از اسلوب‌ها و روش‌های قرآن کریم در ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ سَوَآءٌ عَلَيۡهِمۡ ءَأَنذَرۡتَهُمۡ أَمۡ لَمۡ تُنذِرۡهُمۡ لَا يُؤۡمِنُونَ ٦ خَتَمَ ٱللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ وَعَلَىٰ سَمۡعِهِمۡۖ وَعَلَىٰٓ أَبۡصَٰرِهِمۡ غِشَٰوَةٞۖ وَلَهُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ ٧﴾ [البقرة: 6-7] و ﴿أَفَرَءَيۡتَ مَنِ ٱتَّخَذَ إِلَٰهَهُۥ هَوَىٰهُ وَأَضَلَّهُ ٱللَّهُ عَلَىٰ عِلۡمٖ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمۡعِهِۦ وَقَلۡبِهِۦ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِۦ غِشَٰوَةٗ فَمَن يَهۡدِيهِ مِنۢ بَعۡدِ ٱللَّهِۚ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ٢٣﴾ [الجاثية: 23] می‌باشد. پس تقدیم و تأخر را در ختم بر قلب و گوش در این دو ایه مقایسه کن. [↑](#footnote-ref-1311)
1312. - الحدیث و المحدثون، ص 207، 208 و نگا: دفاع عن السنة / دکتر محمد أبو شهبه، ص 55. [↑](#footnote-ref-1312)
1313. - الأنوار الکاشفه / استاد عبد الرحمن معلمی، ص 79. [↑](#footnote-ref-1313)
1314. - عبید بن عمیر: نام او ابن قناوة اللیثی اُبو عاصم المکی که در زمان نبی متولد شد و مسلم می‌گوید او از بزرگان تابعین می‌باشد و قاضی اهل مکه بود و بر اعتماد او اجتماع دارند و قبل از ابن عمر درگذشت و شرح حال او در کتابهای ذیل آمده است: تقریب التهذیب 1/645 شماره 4401، تذکرة الحفاظ 1/50 شماره 28، وطبقات الحفاظ ص22 شماره 28خلاصة التهذیب الکمال، ص 21، وطبقات القراء لابن الجزرى 1/496. [↑](#footnote-ref-1314)
1315. - الربیض: خود گوسفند و الربض: جائی که در آن می‌خوابد. مراد مذبذب بودن است مانند گوسفندی که بین دو دسته گوسفند معلق است یا بین دو آغل، النهایة فی غریب 2/185. [↑](#footnote-ref-1315)
1316. - سنن‌ دارمی مقدمه باب من رخص فی الحدیث إذا اصاب المعنی 1/105شماره 318، الکفایه / الخطیب، ص 268، 269 و لفظ از اوست. نگا: توثيق السنة فى القرن الثانى الهجرى، دكتر رفعت فوزى ص 417 0 [↑](#footnote-ref-1316)
1317. - بخاری به شرح فتح باری آن را بیرون آورد، کتاب ایمان باب دعاؤکم ایمانکم 1/64 شماره 8، مسلم بشرح النووی کتاب الایمان باب بيان أركان الإسلام ودعائمه العظام1/209شماره16. نگا: الکفایه، ص 271. [↑](#footnote-ref-1317)
1318. - الکفایه، ص 266. [↑](#footnote-ref-1318)
1319. - همان، ص 274. [↑](#footnote-ref-1319)
1320. - الکفایه، ص 275، تدریب الراوی 2/101 و الإلماع، ص 179. [↑](#footnote-ref-1320)
1321. - فتح المغیث سخاوی 2/211. [↑](#footnote-ref-1321)
1322. - بخاری به شرح فتح الباری استخراج نمود، کتاب المناقب، باب ذکر اسلم و الغفار و مزینه و جهینه و أشجع 6/627 شماره 3523. ومسلم (بشرح النووى) كتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل غفار و أسلم و جهينة 8/314 شماره 2521 و لفظ از اوست. [↑](#footnote-ref-1322)
1323. - ام کلثوم بنت عقیة: صحابه گرامی که شرح حال او در نوشته‌های ذیل آمده است: الإصابه 4/491 شماره 12238، تاریخ صحابه / ابن حبان، ص 274 شماره 1546، الإستیعاب 4/1953 شماره4203، اسد الغابة 7/376 شماره 7585. [↑](#footnote-ref-1323)
1324. - الکفایه / الخطیب، ص 278. وابن عبد البر در شرح حال أم كلثوم –رضى الله عنها- در الاستيعاب 4/1953 شماره 4203 . [↑](#footnote-ref-1324)
1325. - الکفایه، ص 280. [↑](#footnote-ref-1325)
1326. - همان، ص 281. [↑](#footnote-ref-1326)
1327. - همان، ص 277. [↑](#footnote-ref-1327)
1328. - الکفایه، ص 285 و سنن دارمی، مقدمه، باب رحض فی الحدیث إذا أصاب المعنی 1/106 شماره320. [↑](#footnote-ref-1328)
1329. - فتح المغیث / سخاوی 2/230، و عراقی 3/55، الکفایه، ص 297، الإلماع، ص 185، علوم حدیث / دکتر صبحی صالح، ص 83. [↑](#footnote-ref-1329)
1330. - اسماعیل منصور در کتابش تبصیر الأمة بحقیقة السنة اینچنین تصریح نموده است، ص 238، 239 و جمال البنا در کتابش السنة ودورها فى الفقه الجديد ص 58، 61، 162 آن را تایید کرده است. نگا: السير الحثيث إلى الاستشهاد بالحديث فى النحو العربى، فصل «الرواية بالمعنى مرتبطة بعصر التدوين» 1/48، و الحديث النبوى فى النحو العربى ص 64-83 . [↑](#footnote-ref-1330)
1331. - الحدیث و المحدثون، ص 203. [↑](#footnote-ref-1331)
1332. - در آنچه که محتوای کتابها آن را تضمین می‌کنند، رخصت نداده‏اند چون کسی که مالک تغییر لفظ باشد مالک تغییر تصنیف دیگران نیست و این برخلاف چیزی است که ابن صلاح در علوم الحدیث ص 189 می‏گوید، نگا: الباعث الحثیث، ص 120، 121. [↑](#footnote-ref-1332)
1333. - الحدیث و المحدثون، ص 207 باتصرف. [↑](#footnote-ref-1333)
1334. - سنن ابن ماجه، مقدمه باب التوفی فی الحدیث عن رسول اللّه 1/24 شماره 23، و بوصیری در مصباح الزجاجه ص1/48 گفته که اسنادش صحیح است و شیخین به تمام راویان آن احتجاج کرده‏اند. المستدرک / الحاکم، کتاب العلم 1/193 شماره 376 و گفته به شرط شیخین صحیحی است و ذهبی با آن موافقت کرده است و دارمی در سننش باب من هاب الفتيا مخافة السقط 1/97 شماره 281، وابن المبارك در مسندش 140 شماره‏های2270، 228، و ابن عبد البر در جامع بيان العلم 1/79، و الخطيب در الكفاية ص 310، و القاضى عياض در الإلماع ص 177 آورده‏اند. [↑](#footnote-ref-1334)
1335. - الإسلام على مفترق الطرق ص 96 0 [↑](#footnote-ref-1335)
1336. - سنن ترمذی، کتاب الإیمان، باب ماجاء فی حرمة الصلاة 135 شماره2616 و گفته که این حدیث حسن و صحیح است. [↑](#footnote-ref-1336)
1337. - البصائر و الذخائر 1/8، البیان و التبیین / جاحظ 2/17، 18، نگا: بلاغة الرسول، دكتر على محمد العمارى و الحدیث النبوی / دکتر محمد صباغ، ص 51. [↑](#footnote-ref-1337)
1338. - الاقتراح فی علم أصول النحو / سیوطی، ص 19، و با کشف الطنون ص 405-407 و السیر الحثيث إلى الاستشهاد بالحديث فى النحو العربى، دكتر محمود فجال 1/20-24 مقایسه کن. [↑](#footnote-ref-1338)
1339. - دراسات فی تراث العرب اللغوی / استاد فتحی جمعه، ص 14-16، مجله الوعی الإسلامی شماره 375، سال 1417، ص 72. [↑](#footnote-ref-1339)
1340. - علوم حدیث / ابن صلاح، ص 136، الحدیث و المحدثون، ص 218، 220، الحدیث النبوی / دکتر صباغ، ص 131، علوم الحدیث / دکتر صبحی صالح، ص 329، 330، والسير الحثيث إلى الاستشهاد بالحديث فى النحو العربى، دكتر محمود فجال 1/62 – 64. [↑](#footnote-ref-1340)
1341. - حدیث نبوی / دکتر صباغ 132. [↑](#footnote-ref-1341)
1342. - اصول النحو / استاد سعید افعانی، ص 47، علوم الحدیث / دکتر صباغ، ص 331، 332. [↑](#footnote-ref-1342)
1343. - استشهاد و الإحتجاج باللغة / استاد محمد عید، ص 109-112، الحدیث و المحدثون / دکتر أبوزهو، ص 219، والحديث النبوى فى النحو العربى للدكتور فجال ص107،108. [↑](#footnote-ref-1343)
1344. - الاقتراح، ص 21. [↑](#footnote-ref-1344)
1345. - الحدیث النبوی / دکتر صباغ، ص 132، الحدیث النبوی / دکتر فجال، ص 122. [↑](#footnote-ref-1345)
1346. - الإستشهاد و الإحتجاج باللغة، ص 110-114 با تصرف، و نگا: السير الحثيث إلى الاستشهاد بالحديث، دكتر فجال 1/102. [↑](#footnote-ref-1346)
1347. - الأصمعی: به فتح الف و سکون صاد و فتح میم و عین مهمله در آخر آن. و این نسبت به جد می‌‌باشد و او امام مشهور ابو سعید عبد الملک بن قریب بن أَعصر الباهلی الأَصمعی و اهل بصره می‌باشد و یکی از بزرگان زبان و از مؤلفاتش: اللغات و النوادر و النسب و غریب الحدیث می‌باشد و در سال 217 هجری درگذشت شرح حال او در نوشته‌های ذیل آمده است: اللباب فی تهذیب الأنساب / ابن اثیر 1/701، الفهرست / ابن ندیم، ص 86، طبقات الفقهاء الشافعیین / ابن کثیر 1/144شماره 38، تقریب التهذیب 1/618 شماره 4219، تهذیب الأسماء و اللغات / نووی 2/273، ونزهة الألباب فى طبقات الأدباء، ابن الأنبارى ص112،وإنباه الرواه على أنباه النحاة، قفطى2/197،و لسان الميزان9/492 شماره 15492. [↑](#footnote-ref-1347)
1348. - استخراج ان گذشت، ص 275. [↑](#footnote-ref-1348)
1349. - مقصود از لحن، مخالفت با کلمات درست و صحیح می‌باشد و همچنین بر نطق به سخن بر وجهی که نزد عرب ثابت نشده است در حرکت‌گذاری خطا نمی‌باشد و این فقها و اهل لغت آن را به کار می‌برند مانند نووی و حریری. دكتر عبد الوهاب عبد اللطيف - رحمه الله – در حاشیه تحقيقش بر تدريب الراوى 2/106 آورده است. [↑](#footnote-ref-1349)
1350. - ابن صلاح در علوم حدیث روایت کرد، ص 110-114، الإلماع / القاضی عیاض، ص 183-184، فتح المغیث / عراقی 3/53، فتح المغیث / سخاوی 2/224، التدریب / سیوطی 2/106، توضیح الأفکار / صنعانی 2/393-394. [↑](#footnote-ref-1350)
1351. - الإقتراح فی علم أصول النحو، ص 21، اسید الحثیت / دکتر فجال 1/22. [↑](#footnote-ref-1351)
1352. - الکتاب / سیبویه 1/396. [↑](#footnote-ref-1352)
1353. - بخاری به شرح فتح الباری استخراج نمود، کتاب الجنائز، باب ما قیل فی أولاد المشرکین 3/290. [↑](#footnote-ref-1353)
1354. - فهارس الکتاب سیبویه / استاد محمد عبد الخالق، ص 762، الحدیث النبوی فی النحو العربی / دکتر فجال، ص 109. [↑](#footnote-ref-1354)
1355. - حدیث نبوی فی النحو العربی، ص 110، 126بغیة الوعاة فی طبقات اللغویین و النحاة / سیوطی 1/134، الحدیث النبوی / دکتر فجال، ص 110، 126. [↑](#footnote-ref-1355)
1356. - بغیة الوعاة فی طبقات اللغویین و النحاة / سیوطی 1/134، الحدیث النبوی / دکتر فجال، ص 110، 126. [↑](#footnote-ref-1356)
1357. - الاقتراح / سیوطی 1/134، الحدیث النبوی / دکتر فجال، ص 111. [↑](#footnote-ref-1357)
1358. - لسان العرب 14/124، القاموس المحیط 4/304. [↑](#footnote-ref-1358)
1359. - مجله مجمع اللغة العربیه 3/201. [↑](#footnote-ref-1359)
1360. - مجلة المجمع 3/204. [↑](#footnote-ref-1360)
1361. - خزانة الأدب و لب لباب العرب / عبد القادر بغدادی 1/6. [↑](#footnote-ref-1361)
1362. - اصول التفکیر النحوی / دکتر علی ابی المکارم، ص 136-141، حدیث نبوی / دکتر فجال، ص 112 و 113. [↑](#footnote-ref-1362)
1363. - علوم حدیث / دکتر صبحی صالح، ص 332. [↑](#footnote-ref-1363)
1364. - الدراسة النحویة للأحادیث الواردة فی اکثر شروح الفیة ابن مالک / دکتر محمود فجال در کتابة حدیث نبوی فی النحو العربی، ص 138-315 و نگا: دراسة نحوية للأحاديث الواردة فى شرح الكافى، رضى دكتر محمود فجال در كتابش السير الحثيث1/119-324، 2/325-543 0 [↑](#footnote-ref-1364)
1365. - تحریر الراوایة فی تقریر الکفایة / ابی طیب فاسی، ص 96، الحدیث النبوی / دکتر فجال، ص 106. [↑](#footnote-ref-1365)
1366. - أصول النحو ص 49 و با الحديث النبوى دكتر فجال ص123، و السنة النبوية فى مواجهة التحدى دكتر أحمد عمر هاشم ص 122-123 مقایسه کن. [↑](#footnote-ref-1366)
1367. - أستاذ عباس حسن در كتابش (اللغة والنحو بين القديم والحديث) ص 24، این نظر را ذکر کرده است. الحديث النبوى، دكتر الصباغ ص 130، و الحديث النبوى فى النحو العربى للدكتور فجال ص 127-132. [↑](#footnote-ref-1367)
1368. - مانند ائمه مالک و شافعی و همچنین امام احمد حنبل در مورد شافعی می‌گوید: کلام او در لغت حجت است. الإقتراح / سیوطی، ص 24. [↑](#footnote-ref-1368)
1369. - مجمع اللغة العربیه، مجموعه تصمیمات علمی در پنجاه سال که محمد شوقی امین وإبراهيم الترزى ص 5 بیرون آورد. حدیث نبوی / دکتر صباغ، ص 133-135. [↑](#footnote-ref-1369)
1370. - مسلم به شرح نووی، کتاب الاشر به باب کراهیت شرب 7/213 شماره 2024. [↑](#footnote-ref-1370)
1371. - مسلم به شرح نووی، کتاب فضائل صحابه، باب من فضائل عفار و أسلم و جهینه 8/315 شماره 2522. [↑](#footnote-ref-1371)
1372. - المنهاج شرح صحیح مسلم 7/217 شماره 2024،8/313 شماره 2522، مجلة الوعی الإسلامی، شماره 375، سال 1417، ص 73. [↑](#footnote-ref-1372)
1373. - مجله الوعی، همان شماره همان صفحه. [↑](#footnote-ref-1373)
1374. - علوم حدیث / دکتر صبحی صالح، ص 333. [↑](#footnote-ref-1374)
1375. - اصول التفکیر النحوی 136-141، الحدیث النبوی / دکتر صباغ، ص 130، 131. [↑](#footnote-ref-1375)
1376. - تحریر الروایة فی تقریر الکفایة، ص 101، نگا: الحدیث النبوی / دکتر محمود فجال، ص 108، 109. برای مطالعه بیشتر در این موضوع ر.ک: موقف النحاة من الاحتجاج بالحديث دكتر، خديجة الحديثی. [↑](#footnote-ref-1376)
1377. - ر.ک: الأصول النحو / استاد سعید الأفغانی، ص 41. [↑](#footnote-ref-1377)
1378. - أضواء علی السنة / محمود ابوریة، ص 18، 268، قصه حدیث محمدی، ص 49-56، شیخ المضیرة، ص 218، الأضواء القرآنیه / سید صالح ابوبکر 1/35، مجله المنار جلد 9/516-517، الصلاة / محمد نجیب، ص 11-14 فجر الإسلام 210-211، ضحی الإسلام 2/123، احمد امین، و دليل المسلم الحزين، حسين أحمد أمين ص 45 و إعادة تقييم الحديث، قاسم أحمد ص 98، و نحو تطوير التشريع الإسلامى، عبد الله النعيم ص 44-50، و الأصلان العظيمان 218، والسنة ودورها فى الفقه الجديد هر دو از جمال البنا ص12، 90، 91، 109، 161، 262، و حقيقة الحجاب و حجية الحديث، سعيد العشماوى ص 84، و تبصير الأمة بحقيقة السنة ص111، 113، 290، 427، و بلوغ اليقين بتصحيح مفهوم ملك اليمين هر دو از إسماعيل منصور ص 471، و الخدعة رحلتى من السنة إلى الشيعة، صالح الوردانى ص 81، و تأملات فى الحديث زكريا عباس داود ص 131-164و الإمام الشافعى، نصر أبو زيد 97، 98، و السلطة فى الإسلام، عبد الجواد ياسين 236 - 258، و دراسات محمدية ترجمه أستاد صديق بشير به نقل از مجله كلية الدعوة در ليبي شماره 10 ص 489 - 514، و دراسة الكتب المقدسة، موريس بوكاى 13، 156،158،290،298، 302، و خمسون و مائة صحابى مختلف، مرتضى العسكرى1/50، 51. [↑](#footnote-ref-1378)
1379. - قبلا در شبهة التأخر فی تدوین سنة، ص 344-353 بحث آن را بیان کردیم. [↑](#footnote-ref-1379)
1380. - مجله روز الیوسف، شماره 3530، ص 50. [↑](#footnote-ref-1380)
1381. - مجله روز الیوسف، شماره 3536، ص 36، و این مطلب به اجمال در کتابهای زیر آمده است: حدالردة، ص 5، 89، المسلم العاصی، ص 8، 9 و عذاب قبر ص 5،6، و لا ناسخ و لا منسوخ ص 10، نگا: السنة ودورها فى الفقه الجديد ص 11 0 [↑](#footnote-ref-1381)
1382. - الحسبة / احمد صبحی، ص 10، 39، مجله روز الیوسف، شماره 3536، ص 35، الصلاة فی القرآن، ص 56، 57. و نگا: الحديث فى الإسلام از مستشرق فريد غيوم ص20-30 به نقل از منهجية جمع السنة و جمع الأناجيل، دكتر عزية على طه ص 57، 58. [↑](#footnote-ref-1382)
1383. - مقصود از سلطان به نظر مؤلف، معاویه ابن ابوسفیان می‌باشد و این را در کتاب دین السلطان تصریح نمود، ص 34، 41، 795. [↑](#footnote-ref-1383)
1384. - دین السلطان، ص 62. [↑](#footnote-ref-1384)
1385. - دین السطان، ص 92، مراجعه به همان منبع، ص 10، 114، 117، 119، 153، 154، إنذار من السماء ص 10، 124، 125، 129، 130، 134، 695، 715. هر دو از نيازى عز الدين، وعاظ السلاطین / دکتر علی الوردی، ص 15-262. [↑](#footnote-ref-1385)
1386. - العقیدة و الشریعة، ص 49، 50، دراسات محمدیه به شرح استاد صدیق بشیر به نقل از مجله کلیة الدعوة، لیبی شماره 10، ص 511 و 521. و نگا: أصول الفقه المحمدى، شاخت ترجمه صديق بشير به نقل از همان مرجع قبلی شماره 11 ص 689. ر.ک: منهجية جمع السنة و جمع الأناجيل دكتر عزية على طه ص 64 و بعد از آن0 [↑](#footnote-ref-1386)
1387. - دلیل المسلم الحزین، ص 45. [↑](#footnote-ref-1387)
1388. - فجر الإسلام، ص 214. [↑](#footnote-ref-1388)
1389. - مجله روز الیوسف، شماره 3564ف ص 23. [↑](#footnote-ref-1389)
1390. - مجله روز الیوسف، شماره 3536، ص 36، و با شیخ الضمیرة / محمود ابوریة، ص 170و و الإمام الشافعى و تأسيس الأيدلوجية الوسطية، دكتر نصر أبو زيد ص98، و السلطة فى الإسلام، عبد الجواد ياسين ص 260، و إعادة تقييم الحديث، قاسم أحمد ص98، 99 و دیگران مقایسه کن. [↑](#footnote-ref-1390)
1391. - منبع تدوین الحدیث، ص 302. [↑](#footnote-ref-1391)
1392. - همان، ص 330. [↑](#footnote-ref-1392)
1393. - مؤتمر السنة النبویه ومنهجها فی بناء المعرفة و الحضارة / عزالدین تمیمی 2/569-570. [↑](#footnote-ref-1393)
1394. - السنة النبویه. مکانتها / استاد دکتر عبد المهدی عبدالقادر، ص 54. [↑](#footnote-ref-1394)
1395. - لسان العرب 8/396، 397، القاموس المحیط 3/91، 92. [↑](#footnote-ref-1395)
1396. - تدریب الراوی، 1/274، فتح المغیث / سخاوی 1/274، توضیح الأفکار 2/68 وتنـزيه الشريعة، ابن عراق 1/5. [↑](#footnote-ref-1396)
1397. - المقاصد الحسنة، ص 3. [↑](#footnote-ref-1397)
1398. - همان، ص 34. [↑](#footnote-ref-1398)
1399. - لمحات من تاریخ السنة، ص 80، 81، تفصیل آن در الموضوعات / ابن جوزی 1/35، تنزیه الشریعة / ابن عراق 1/15-16. [↑](#footnote-ref-1399)
1400. - منهج نقد المتن عند علماء الحدیث، ص 40، 41. [↑](#footnote-ref-1400)
1401. - المنهج الإسلامی فی الجرح و التعدیل، ص 271-273. [↑](#footnote-ref-1401)
1402. - بریدة: بریدة بن الحُصیْب، صحابی بزرگوار که شرح حال او در کتابهای ذیل آمده است؛ الإستیعاب 1/185 شماره 217، تاریخ الصحابه، ص 43، شماره 108، مشاهیر علماء الأمصار، ص 78 شماره 414، اسدالغایة 1/367 شماره 398. [↑](#footnote-ref-1402)
1403. - ابن عدى در الكامل 4/1371 أستخراج کرده، ابن جوزى در مقدمه كتابش (الموضوعات) 1/55، 56 از حديث بريدة ، از او نقل کرده است. و در استناد به روايتش نزد ابن عدى، و روايتهایش نزد ابن جوزى (صالح بن حيان القرشى) گروهی از محدثین منتقد بر تضعيف وجرح آن اتفاق نظر دارند، شرح حال او در کتب ذیل آمده است: تـهذيب التهذيب 4/386، و تقريب التهذيب 1/427 شماره2862، و الجرح و التعديل 4/398 شماره 1739، و المجروحين، ابن حبان 1/365، و الضعفاء و المتروكين، نسائى ص135 شماره 311، و خلاصة تذهيب تـهذيب الكمال ص 170 الحافظ الذهبى، الميزان 2/292 و این حدیث خود از منکرات او می‏گوید، و می‏گوید: تمام آن را صاحب (الصارم المسلول) ص 169 از طريق بغوى از يحيى حمانى از على بن مسهر روایت کرده و از یک طرف آن را صحیح دانسته و از طرف دیگر صحیح نمی‏دانند. طبرانى در الأوسط 3/59 از عبد الله بن عمرو بن العاص، و فى اسنادش عطاء بن سائب كوفى وجود دارد و همچنانکه هيثمى در مجمع الزوائد 1/145 گفته گاهی مختلط است، و طبرانى گفته که این حديث را کسی جز وهيب بن خالد از عطاء روایت نکرده است، و أبوداود ذكر کرده که بعد از اختلاطش از او شنیده است. نگا: نـهاية الاغتباط ص241 شماره 71، و در تـهذيب التهذيب 7/203 شماره 385 روايت وهيب از او در جـمله‏ای که اختلاط در آن است. استاد عبدالفتاح أبو غدة این حديث را با روايات متعدد در كتابش «لمحات من تاريخ السنة» تحت عنوان «بطلان الأحاديث الدالة على وجود الكذب على النبى فى حياته ص 56 – 65 آورده است، و می‏گوید: اما حديثی که در سبب ورود حديث «من كذب علىَّ متعمداً فليتبوأ مقعده من النار» آمده است، حديث منكری است که اعتماد و توجه به آن صحیحی نیست. نگا: لمحات من تاريخ السنة ص 56. [↑](#footnote-ref-1403)
1404. - السنة و مکانتها / دکتر سباعی، ص 75، از جمله کسانی که بر نظر دوم است دکتر همام سعید در کتاب الفکر المنهجی عند المحدثین ص 51 است و دکتر ابولبابه در کتاب اصول علم حدیث / ص 89-91 و استاد ابوعذة در کتاب لمحات من تاریخ السنة ص 73-76 و دیگران است. [↑](#footnote-ref-1404)
1405. - منهج نقد المتن عند العلماء الحدیث، ص 41. [↑](#footnote-ref-1405)
1406. - المنهج الإسلامی فی الجرح و التعدیل، ص 273 و امام ابن حزم در كتابش الإحكام در مباحث المرسل فصل (ليس كل من أدرك النبى ورآه صحابياً 2/218 بر آن‌ها پیشی گرفته است. بعد از اینکه حديث قبل را از روايت بريدة آورده است و در اسنادش همچنین "صالح بن حيان القرشى" وجود دارد، ابن حزم می‏گوید: او از جمله کسانی بود که در عصر پیامبر بر او دروغ بسته بود و او جز از کسی که معروف و مشهور بوده، قبول نمی‏کرد، و قبل از ذکر حديث می‏گوید: " گاهی در مدينه و در عصر خود پیامبر عليه السلام افرادی بودند که به نص قرآن منافق بودند و کسای بودند – مانند هیت- که به نفی مخنثی که او امر کرده بود و حكم ابن أبى العاص طرد شده وغيره، راضی نبودند، پس این‌ها جزو کسانی نیستند که نام صحابه بر آن‌ها نهاده شود. و این چیزی است که امام ابن حزم قبل از روايت حديث بريدة می‏گوید و آن بر روایت یکی از منافقان تأکید می‏کند نه بر یکی از صحابه عادل و معتمد. و جای بسی تعجب است که محمود أبو رية به روايت ابن حزم استناد کرده و سخن قبلش را نیاورده است. نگا: أضواء على السنة ص 65، و از میان شیعه زكريا عباس داود در كتابش تأملات فى الحديث ص 123 از او تبعیت کرده است، همچنانکه استاذ أبو غدة –رحمه الله- متوجه نشده که ابن حزم روايت بريدة را حمل بر یکی از منافقین کرده است، پس استاذ أبو غدة به امام ابن حزم گمان نسبت اشتباه داده به گمان اینکه حدیث را درست دانسته که در دو جا آن را ذکر کرده است. نگا: لمحات من تاريخ وعلوم الحديث، استاذ أبو غدة ص 58 حاشیه0 [↑](#footnote-ref-1406)
1407. - أضواء علی السنة، ص 65، السنة و دورها فی الفقه الجدید، ص 139، إنذار من السماء، ص 700، 701، دین السلطان، ص 258، 325، تبصیر الأمة بحقیقة السنة، ص 294، 428 فجر الإسلام، ص 211، معالم المدرستین جلد 1/435، والنص والاجتهاد عبد الحسين شرف الدين ص 335، تأملات فی الحدیث عند شیعه و سنة / زکریا داود / ص126 ، و دراسات محمدية ترجمه استاد صديق بشير به نقل از مجله كلية الدعوة، ليبي شماره 10 ص539. [↑](#footnote-ref-1407)
1408. - اصول علم حدیث / دکتر ابولبابه، ص 89، ر.ک: جواب شبهه نـهی صحابه از زیادی روایت از روایت اتهام به أبوبكر و عمر –رضى الله عنهما- به دروغ به صحابه ص336-339 0 [↑](#footnote-ref-1408)
1409. - شرح آن در ص 275. [↑](#footnote-ref-1409)
1410. - با الإسلام علی المفترق الطرق / استاد محمد أسد، ص 94 مقایسه کن. [↑](#footnote-ref-1410)
1411. - سعيد بن منصور در سننش باب ما جاء فى الصداق 1/166، 167 شماره 598 و أبو يعلى در مسندش و در "كل الناس أفقه من عمر" آورده‏اند. هيثمى در مجمع الزوائد 4/284 می‏گوید: مجالد بن سعيد در آن وجود دارد که گاهی ضعیف و گاهی مورد اعتماد است. [↑](#footnote-ref-1411)
1412. - بخاری به شرح فتح الباری آن را از کتاب استتابة المرتدین، باب قتل من ابی قبول الفرائض 12/288 استخراج نموده، مسلم به شرح نووی، کتاب الإیمان، باب الأمر بقتال الناس حتی یقولوا لا إله الا اللّه محمد رسول اللّه 1/232 شماره 32 و لفظ از اوست. [↑](#footnote-ref-1412)
1413. - سعید بن منصور در سننن باب المرأة تلد لستة أَشهر 2/ 66 شماره 2074استخراج نمود. [↑](#footnote-ref-1413)
1414. - قصة الحدیث که به شرح فتح الباری در کتاب العیدین استخراج شده است، باب الخروج إلی المصلی بغیر منبر 2/520 شماره 956و مسلم به شرح نووی، کتاب الإیمان، باب بیان کون النهی عن المنکر من الإیمان 1/296 شماره 78-79. ونگا: إنكار كعب بن عجرة بر خطبه عبد الرحمن ابن أم الحكم در روز جمعه که نشسته بود و می‏گفت: به این خبیث بنگرید که نشسته خطبه می‏خواند در حالی که خداوند متعال می‏فرماید: ﴿وَإِذَا رَأَوۡاْ تِجَٰرَةً أَوۡ لَهۡوًا ٱنفَضُّوٓاْ إِلَيۡهَا وَتَرَكُوكَ قَآئِمٗاۚ﴾ [الجمعة: 11] «و چون داد و ستد یا سرگرمیی ببینند به سوی آن روی‌آور می‌شوند و تو را در حالی که ایستاده‌ای ترک می‌کنند»، و حديث را مسلم (بشرح النووى) در كتاب الجمعة باب قوله تعالى: ﴿وَإِذَا رَأَوۡاْ تِجَٰرَةً أَوۡ لَهۡوًا ٱنفَضُّوٓاْ إِلَيۡهَا وَتَرَكُوكَ قَآئِمٗاۚ﴾ 3/416 شماره864 آورده است. [↑](#footnote-ref-1414)
1415. - الحجاج: اوحجاج بن یوسف ابن ابی عقیل ثقفی، امیر مشهور و ظالم که ذکر او در صحیح مسلم و بخاری و غیره. .. آمده است و شایسته آن نیست که از او روایت شود و او بیست سال والی عراق بود و در سال 95 ه‍. مرد. شرح حال او در کتابهای زیر آمده است: تقریب التهذیب 1/190 شماره1144، و وفیات الأعیان 2/29 شماره 149، الجرح و التعدیل 3/168 شماره717، الکاشف 1/313 شماره 946، سیر أعلام النبلاء 4/343 شماره117، و لسان الميزان 2/333 شماره 2351. [↑](#footnote-ref-1415)
1416. - تذکرة الحفاظ 1/37، 39. [↑](#footnote-ref-1416)
1417. - السنة و مکانتها فی التشریع / دکتر سباعی، ص 76-78 با تصرف. [↑](#footnote-ref-1417)
1418. - مسلم به شرح نووی، کتاب الجهاد و السیر، باب غروة خیبر 6/404 شماره 1802، و باب غزوة ذى قرر و غيرها 6/419 شماره 1807. [↑](#footnote-ref-1418)
1419. - عامر بن الأکوع: صحابی گرامی که شرح حال او در کتابهای ذیل آمده است: الاستیعاب 2/785 شماره1317، اسدالغابه 3/114 شماره 2680، تجرید أسماء الصحابه 1/283، الإصابة 3/350 شماره364-393. [↑](#footnote-ref-1419)
1420. - ابوالسنابل: حَبَّةُ بن بَعْكَك صحابی گرامی که شرح حال او در کتب ذیل آمده است: الاستیعاب 1/318 شماره 468، اسدالغابة 1/669 شماره 1030، تاریخ الصحابة، ص 77 شماره299، مشاهیر علماء الأمصار، ص 28 شماره 84، الإصابة 1/304 شماره 1565. [↑](#footnote-ref-1420)
1421. - سبیعة بنت حارث: صحابه گرانقدر که شرح حال او در کتب ذیل آمده است: تاریخ الصحابة، ص 130 شماره 630، الأستیعاب / 4/1859 ش 3370، اسدالغابه 7/138 ش6979، الإصابة 4/326 ش 11278. [↑](#footnote-ref-1421)
1422. - سعید بن منصور در سنن خود در کتاب الطلاق، باب عدة الحامل المتوفی عنها روجها 1/350ش1506-1508 استخراج نمود. [↑](#footnote-ref-1422)
1423. - نوف االبکالی: نوف به فتح نون و سکون واو، ابن فضاله به فتح فاء و معجمة، البکالی به کسر موحده و تخفیف الکاف، فرزند امرأة کعب و شامی مستور. همانا آنچه را که ابن عباس از اهل کتاب روایت می‌کند، تکذیب کرد و نود سال بعد از هجرت در گذشت و شرح حال او در: تقریب التهذیب 2/255 ش 7239، الجرح و التعدیل 8/505 ش 2311آمده است. [↑](#footnote-ref-1423)
1424. - الکفر المنهجی عند المحدثین / دکتر همام عبدالرحیم، ص 52. [↑](#footnote-ref-1424)
1425. - ابو داود در کتاب الصلاة باب فیمن لم یوتر 2/62ش1420 استخراج کرد. و نسائى در سننش كتاب الصلاة، باب المحافظة على الصلوات الخمس و المحافظة عليها 1/230 شماره 461، و الموطأ كتاب صلاة الليل، باب الأمر بالوتر 1/120 شماره 13 0 [↑](#footnote-ref-1425)
1426. - البدایة و النهایة / ابن کثیر 8/112، توثیق السنة فی القرن الثانی الهجری / دکتر رفعت فوزی، ص 34. [↑](#footnote-ref-1426)
1427. - رجوع شود به: من تصدی للدفاع عنه در مبحث ابو هریرة راوی اسلام بر خلاف تندروی کینه‌توزان، ص 638. [↑](#footnote-ref-1427)
1428. - لسان العرب 1/704، فتح الباری 1/242، و المكانة العلمية لعبد الرزاق الصنعانى فى الحديث النبوى، استاد دكتر إسماعيل الدفتار مبحث (مراجعة الصحابة بعضهم لبعض فى ضبط ما يروونه لا تعنى الاتـهام) 1/295. [↑](#footnote-ref-1428)
1429. - تفسیر آن در قبل آمده، ص 336. [↑](#footnote-ref-1429)
1430. - القاسم بن محمد: قاسم بن محمد بن أبوبكر صديق تيمى، ثقه، یکی از فقهای مدینه، از عائشه، و أبوهريره، و فاطمه دختر قيس روایت کرده است، و زهرى، و أبو زناد از روایت کرده. بنابه قول صحیح در سال 106هـ درگذشت. شرح حال او در: تقريب التهذيب 2/23 ش5506 و الكاشف 2/130 ش 4528 و الثقات، عجلى ص387 ش 1370، و تذكرة الحفاظ 1/96 ش 88، و الثقات، ابن حبان 5/302، و مشاهير علماء الأمصار ص 82 ش 427 0 [↑](#footnote-ref-1430)
1431. - مسلم به شرح نووی استخراج نمود، کتاب الجنائز، باب المیت یعذب ببکاء اهله علیه 3/501 ش 929. [↑](#footnote-ref-1431)
1432. - مسلم آن را در موضع قبلی استخراج نمود 3/503 ش 932و فتح الباری 3/184، آنجا که از قرطبی نقل می‏کند و می‏گوید: انکار عایشه و حکم به اشتباه و فراموشی راوی آن یا اینکه قسمتی از آن را شنیده و قسمتی را نشنیده بعید است، چون راویان صحابه در این مفهوم زیادند و قاطع هستند پس امکان نفی آن وجود ندارد هرچند که امکان حمل آن بر محمل صحیح وجود دارد... [↑](#footnote-ref-1432)
1433. - قبلا شرح آن گذست، ص 343. [↑](#footnote-ref-1433)
1434. - قبلا شرح آن گذشت، ص 284 و لمحات من تاریخ السنة / استاد عبد الفتاح ابوغدة، ص 73. [↑](#footnote-ref-1434)
1435. - المنهاج / شرح مسلم از نووی 1/104. [↑](#footnote-ref-1435)
1436. - اضواء علی السنة، ص 60، و جمال البنا در كتابش السنة و دورها فى الفقه الجديد ص139 از او تبعیت کرده است و نيازى عز الدين در دو كتابش إنذار من السماء ص 700، 701، و دين السلطان ص 170، 243، 258، 325،258 بر نظر آنهاست، نگا: تبصیر الأمة بحقیقه السنة، ص 294. [↑](#footnote-ref-1436)
1437. - بخاری به شرح فتح الباری، کتاب العلم، باب اثم من کذب علی النبی 1/243، 244 ش108-110. [↑](#footnote-ref-1437)
1438. - نگا: مسلم (بشرح النووى) المقدمة، باب تغليظ الكذب على رسول الله100،101ش354. [↑](#footnote-ref-1438)
1439. - فتح البارى 1/242 ش 108، 110. [↑](#footnote-ref-1439)
1440. - اضواء علی السنة، ص 62حاشیه. [↑](#footnote-ref-1440)
1441. - حافظ بن حجر می‌گوید: بزار این حدیث را از حدیث ابن مسعود استخراج نموده و در اتصال و ارسال آن اختلاف می‌باشد و دارقطنی و حاکم ارسال آن را ترجیح دادند و دارمی از حدیث یعلی بن مرة آن را با سند ضعیف آورده است و آن را بر فرض ثابت گرفته است پس لام در آن لام علت نیست بلکه لام صیرورت (نتیجه) است؛ همچنانکه کلام خداوند متعال آن را تفسیر می‏کند:

      ﴿فَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّنِ ٱفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبٗا لِّيُضِلَّ ٱلنَّاسَ بِغَيۡرِ عِلۡمٍۚ﴾ [الأنعام: 144].

      بدین معنا که کارش روبه گمراهی بود و تخصیص بعضی از افراد عام بوده است که مفهومی برای او ندارد مانند این فرموده خداوند: ﴿لَا تَأۡكُلُواْ ٱلرِّبَوٰٓاْ أَضۡعَٰفٗا مُّضَٰعَفَةٗۖ﴾ [آل عمران: 130]. وقوله تعالى: ﴿وَلَا تَقۡتُلُوٓاْ أَوۡلَٰدَكُم مِّنۡ إِمۡلَٰقٖ﴾ [الأنعام: 151]. چون کشتن فرزند و ربا و گمراهی در این آیات برای تأکید کار است نه اختصاص حکم. نگا: فتح البارى 1/241، 6/626، و فتح المغيث، سخاوى 1/288، 289، الموضوعات، ابن الجوزى 1/94 – 98. [↑](#footnote-ref-1441)
1442. - دفاع از سنت / دکتر محمد ابو شبهه، ص 52، 53 با تصرف، فتح المغیث 1/385، 389، تدریب الراوی، 1/299، 340 توضیح الأفکار 2/25-258. [↑](#footnote-ref-1442)
1443. - الأنوار الكاشفة ص 72، و برای رد زیادتر دروغهای محمود أبو ريه در مورد این حديث رجوع شود به: الأنوار الكاشفة، مع دفاع عن السنة، دكتر محمد أبو شبهة. [↑](#footnote-ref-1443)
1444. - الموضوعات / ابن جوزی 1/37-47، تنزیه الشریعة / ابن عراق 1/11-17، فتح المغیث / سخاوی 1/278-286، وتدريب الراوى 1/281، السنة و مکانتها / دکتر سباعی، ص 79-89، و الوضع فى الحديث، دكتر عمر بن حسن فلاته، دانشکده أصول الدين قاهرة ش 901، نگا: مقارنة بين أسباب الوضع فى الحديث، وأسباب الوضع فى العهد الجديد، فى منهجية جمع السنة وجمع الأناجيل، دكتر عزية على طه ص 493 – 495. [↑](#footnote-ref-1444)
1445. - آن تلاش که دشمنان سنت آن را جهل می‌پنداشتند هنگامیکه از جعل حدیث نقل می‌کردند و برخلاف آن که استشهاد به جعل در سنت و اسباب و اصناف می‌دهند و بهتر است که بدینگونه تعریف شود که او از اهل حدیث می‌باشد. [↑](#footnote-ref-1445)
1446. - مؤتمر السنة النبویه و منهجها فی بناء المعرفة و الحضارة / به تعلیق دکتر همام عبدالرحیم و به تحقیق شیخ عزالدین تمیمی 2/602، 603. [↑](#footnote-ref-1446)
1447. - بُشَیْر علوی: بُشَیْر اسم مصغر می‌باشد ـ ابن کعب بن أبی الحمیری العدوی ابو ایوب بصری، معتمد می‌باشد. در کتابهای زیر شرح حال او آمده است: تقریب الهذیب 1/133 ش731، الکاشف 1/171ش614، الثقات / العجلی، ص 83 ش 159، و التعريف برواة مسند الشاميين ص 65 ش 79. [↑](#footnote-ref-1447)
1448. - تخریج این قبلاً آمده است، ص 286، 334. [↑](#footnote-ref-1448)
1449. - الکفایة فی علم الروایة، ص 233. [↑](#footnote-ref-1449)
1450. - ر. ک: گفته حضرت عثمان و معاویه در جواب شبهه نهی صحابه از تکثیر روایت دلیل بر عدم حجیت سنت و اتهام ابوبکر و عمر به صحابه به کذب است، ص 329-345. [↑](#footnote-ref-1450)
1451. - تخریج آن قبلاً ذکر شد، ص 125. [↑](#footnote-ref-1451)
1452. - مسلم به شرح نووی استخراج نمود، مقدمه، باب بیان أن الإسناد من الدین 1/119، الفکر المنهجی عندالمحدثین / دکتر همام عبدالرحیم، ص 56-58 با تصرف. [↑](#footnote-ref-1452)
1453. - الجرح و التعدیل 2/20، 21، المحدث الفاضل، ص 64، الکفایه فی علم الروایة، ص 605، الموضوعات / ابن جوزی 1/103، نحوه عن الأعمش فى معرفة علوم الحديث للحاكم ص16. [↑](#footnote-ref-1453)
1454. - مسلم به شرح نووی استخراج نمود. مقدمه، باب نهی عن الروایة عن الضعفاء 1/112، 113. [↑](#footnote-ref-1454)
1455. - مِسعَرْ: او مسعر بن کِدام بن ظهیر هلالی، ابو سلمة کوفی، بر اعتماد اومتفق هستند و در سال 155 ه‍. درگذشت شرح حال او در: تقریب التهذیب 2/176ش6626، تذکرة الحفاظ 1/188ش183، الثقات/عجلی‏ص426ش1562، مشاهیر علماء الأمصار، ص 200ش1344، الکاشف 2/256ش5395، و طبقات الحفاظ، سيوطى ص 88 ش 173، المحدث الفاصل ص 75. [↑](#footnote-ref-1455)
1456. - أَخرجه الخطیب در الکفایه، ص 568، الجامع لأخلاق الراوی، ص 157، وابن عدى در الكامل فى الضعفاء 1/ 2 0 [↑](#footnote-ref-1456)
1457. - امام احمد حنبل: احمد بن محمد بن حنبل شیبانی مروزی است و مقیم بغداد شد، ابو عبداللّه یکی از امامان بود و معتمد و حافظ و فقیه بود و از مصنفات او: الزهد والمسند که مردم آن را بر خود امام قرار دادند و در سال 241 ه‍. در گذشت و شرح حال او در: تقریب الهذیب 1/44ش96، تذکرة الحفاظ 2/431ش438، طبقات الحفاظ / سیوطی، ص 189ش417، طبقات المفسرین / الراوی 1/71ش65، و الإرشاد فى معرفة علماء الحديث ص 187، 88، و التقييد لمعرفة رواة السنن و المسانيد ص 158 ش 182، و شذرات الذهب 2/96، و طبقات الفقهاء الشافعيين، ابن كثير 1/104 ش 5. [↑](#footnote-ref-1457)
1458. - مَعْمَر: او معمر بن راشد أزدی می‌باشد، ابو عروة البصری، مقیم یمن می‌باشد، معتمد ثابت و فاضل می‌باشد جز اینکه در روایتش از ثابت و اعمش و هشام بن عروه چیزی وجود دارد و همچنین آنچه که در بصره از زهری و همام روایت کرده و غندر و عبدالرزاق از او روایت کرده‏اند. در سال 154 ه‍. درگذشت. شرح حال او در: تقریب التهذیب 2/202ش6833، الکاشف 2/282ش5567، و الثقات، عجلى ص 435 ش 1611، و الإرشاد، خليلى ص 19. [↑](#footnote-ref-1458)
1459. - أبان: أبان بن ابی عیاش فیروز بصری، أبو اسماعیل عبدی، متروک و از أنس و أبی عالیه و گروهی دیگر روایت کرده است و فضیل و هارون و گروهی دیگر از او روایت کرده‏اند و در حدود سال 140ه‍. درگذشت، شرح حال او در: تقریب التهذیب 1/51 ش142، الکاشف 1/207ش110، المجروحین / ابن حیان 1/96، ضعفاء و متروکین / نسائی، ص 45ش21، الجرح و التعدیل 1/295ش1087، و الضعفاء الصغير، بخارى ص 24 ش 32، و لسان الميزان 1/37 ش 25. [↑](#footnote-ref-1459)
1460. - عبدالرزاق: او عبدالرزاق بن همام بن نافع حمیری أبو بكر صنعانى می‌باشد و قابل اعتماد و حافظ و تصنیف‌کننده ومشهور می‌باشد در اواخر عمرش کور شد و تغییر کرد و به شیعه گرایید از ابن جريج، و معمر، و ثور روایت کرده و أحمد، و إسحاق از او روایت کرده‏اند. در سال 211 ه‍. درگذشت شرح حال او: تقریب التهذیب 1/599 ش4078، الکاشف 1/651ش 3362، الثقات / العجلی، ص 302 ش1000، طبقات / ابن سعد 5/548، الجرح و التعدیل 6/38ش 204، تذکرة الحفاظ 1/364ش357، و طبقات الحفاظ، سيوطى ص 158 ش 337، و طبقات المفسرين، داودى 1/302 ش 278، و لسان الميزان 8/507 ش 13458. [↑](#footnote-ref-1460)
1461. - ثابت: او ثابت بن أسْلم ألبنانی می‌باشد و أبو محمد بصری عابد و قابل اعتماد می‌باشد و از أنس و ابن عمر و ابن زبیر روایت کرده است و الحمادان، معمر، أُمم از او روایت کرده‏اند. در حدود سال صد و بیست هجری درگذشت. شرح حال او در: تقریب التهذیب 1/145ش812، الکاشف 1/281ش681، الجمع بین الرجال الصحیحین 1/65ش251، الثقات / عجلی، ص 89ش180، الثقات / ابن حیان 4/89، و مشاهير علماء الأمصار ص 114 ش 650، و لسان الميزان 8/241 ش 12091. [↑](#footnote-ref-1461)
1462. - خطیب آن را از جامع الأخلاق الراوی استخراج نمود، ص 157. [↑](#footnote-ref-1462)
1463. - شعبة: او شعبة بن حجاج بن الورد العتکی می‌باشد و قابل اعتماد و حافظ و دارای یقین می‌باشد الثوری می‌گوید: او در علم حدیث بزرگ مؤمنان می‌باشد و او اولین کس بود که در عراق در مورد رجال تحقیق نمود و از اهل سنت حمایت نمود و او عابد بود و در سال 160 ه‍. درگذشت. شرح حال او در: تقریب التهذیب 1/418ش2798، الکاشف 1/485ش2278، تذکرة الحفاظ 1/193ش187، طبقات الحفاظ / سیوطی، ص 89، الثقات / عجلی، ص 220ش665، و مشاهير علماء الأمصار ص 207 ش 1399. [↑](#footnote-ref-1463)
1464. - جامع الإخلاق / الخطیب، ص 149، السنة قبل التدوین، ص 228-232، و توثيق السنة فى القرن الثانى الهجرى، دكتر رفعت فوزى ص 135، 136، و شفاء الصدور فى تاريخ السنة و مناهج المحدثين، دكتر السيد محمد نوح 1/123. [↑](#footnote-ref-1464)
1465. - علوم حدیث / ابن صلاح، ص 84، 85. [↑](#footnote-ref-1465)
1466. - رجوع شود به: تدریب الراوی 1/299، فتح المغیث / سخاوی 1/28، 314، توضیح الافکار / امیر صنعانی 2/114-118. [↑](#footnote-ref-1466)
1467. - میزان الاعتدال 1/4، توثیق السنة فی قرن الثانی الهجری / دکتر رفعت فوزی، ص 146 و بعد از آن. [↑](#footnote-ref-1467)
1468. - الباعث الحثیث / علامه احمد محمد شاکر، ص 85، 86، اختلافات المحدثین و الفقها فی الحکم علی الحدیث / دکتر عبداللّه شعبان، ص 322-355. [↑](#footnote-ref-1468)
1469. - تدریب الراوی 1/339، فتح المغیث / سخاوی 1/383-389، توضیح الأفکار 2/255، مقاصد الحديث فى القديم و الحديث، دكتر مصطفى التازى ص 79، و اختلافات المحدثين و الفقهاء فى الحكم على الحديث ص402-409. [↑](#footnote-ref-1469)
1470. - مقایسه بین تطبیق شروط حدیث صحیح در نظر علمای حدیث و تطبیق همان شروط بر اسفار عهد جدید در کتاب منهجیة جمع السنة و جمع الأناجیل / دکتر عزیة علی طه، ص 481-483. [↑](#footnote-ref-1470)
1471. - الکفایه / الخطیب، فصلی به عنوان «باب ذكر بعض أخبار من استفسر فى الجرح فذكر ما لايسقط العدالة» الكفاية ص 110. [↑](#footnote-ref-1471)
1472. - ضوابط الراوایة عند المحدثین / استاد صدیق بشیر، ص 118، 119، باتصرف. لمحات من تاريخ السنة و علوم الحديث، استاذ عبد الفتاح أبو غدة ص 108 – 112. [↑](#footnote-ref-1472)
1473. - امام مسلم به شرح نووی، مقدمه استخراج نمود باب بیان أن الإسناد من الدین و أن الرواية لا تكون إلا عن الثقات 1/119-126، توجیه النظر / ابن حجر، ص 25. [↑](#footnote-ref-1473)
1474. - الخطیب از جامع الإخلاق راوی استخراج نمود، ص 160. [↑](#footnote-ref-1474)
1475. - إعلان بالتوبیخ لمن ذم التاریخ، ص 69. [↑](#footnote-ref-1475)
1476. - جامع البیان 2/48، الکفایة، ص 249، الجرح و التعدیل 2/32، الإلماع، ص 60. [↑](#footnote-ref-1476)
1477. - تفصیل آن در شرح علل / الترمذی، ص 2/552-672، ضوابط الراوية عند المحدثين ص 122. [↑](#footnote-ref-1477)
1478. - تذکرة الحفاظ، ص 1/77. [↑](#footnote-ref-1478)
1479. - قواعد التحدیث / قاسمی، ص 164. [↑](#footnote-ref-1479)
1480. - السنة و مکانتها فی التشریع / دکتر سباعی، ص 230. [↑](#footnote-ref-1480)
1481. - قواعد التحدیث / قاسمی، ص 163. [↑](#footnote-ref-1481)
1482. - الکفایة، ص 80. [↑](#footnote-ref-1482)
1483. - الجرح و التعدیل / ابن ابی حاتم 1/18. [↑](#footnote-ref-1483)
1484. - ابو اسحاق الفزاری: ابراهیم بن محمد بن حارث بن حذیفه الفزاری، امام، بر اعتماد او متفق هستند و او تصانیف زیادی دارد و در سال 185 ه‍. و به عبارتی 186 ه‍. درگذشت و شرح حال او در: تقریب التهذیب 1/63ش230، تذکرة الحفاظ 1/273ش259، الکاشف 1/220ش186، الثقات / عجلی، ص 54ش37، تذکرة الحفاظ 1/273ش259، و تـهذيب التهذيب 1/152 ش 271. [↑](#footnote-ref-1484)
1485. - تذکرة الحفاظ 1/273، شرح حال ابواسحاق فزاری، تهذیب التهذیب 1/152ش271، تاریخ الخلفاء / سیوطی، ص 174، اسرار المرفوعة فی الاخبار الموضوعه / ملا علی قاری، ص 40، برای اطلاع بیشتر در مورد رد این شبهه رجوع شود به: الوضع فى الحديث، دكتر عمر حسن فلاته. مخطوط بكلية أصول الدين بالقاهرة ش 901. [↑](#footnote-ref-1485)
1486. - لمحات من تاریخ السنة و علوم الحدیث / استاد عبد الفتاح ابوغدة، ص 189. [↑](#footnote-ref-1486)
1487. - بحث شیخ عزالدین الخطیب التمیمی در مؤتمر السنة النبویه و منهجا فی بناء المعرفة و الحضارة 2/550. [↑](#footnote-ref-1487)
1488. - الإسلام علی مفترق الطرق، ص 96 با تصرف، مقدمه دکتر عبدالوهاب عبد اللطیف در مقاصد الحسنة / سخاوی. [↑](#footnote-ref-1488)
1489. - امام ابو مظفر: منصور بن محمد بن عبد الجبار، ابو مظفر سمعانی تمیمی مروزی حنفی و شافعی یکی از ائمه اعلام می‌باشد و او دارای نظری بلند بود، در وعظ مانند دریا می‌باشد. در تفسیر و فقه و حدیث و اصول تألیفاتی دارد از جمله: البرهان و الاصطلام، و القواطع فى أصول الفقه، و القدر، و المنهاج لأهل السنة، و غيره. در سال 489 ه‍. در گذشت، شرح حال او در: طبقات الفقهاء الشافعین / ابن کثیر 2/489ش20، اللباب فی تهذیب الأنساب / ابن اثیر 2/138، 139، شذرات الذهب 2/392، طبقات المفسرین / داودی 2/339ش651، البدایة و النهایة 12/164. [↑](#footnote-ref-1489)
1490. - مختصر الصواعق المرسلة 2/561، 552، نگا: مائة سؤال عن الإسلام / شیخ محمد غزالی 1/43. [↑](#footnote-ref-1490)
1491. - بخاری به شرح فتح الباری، کتاب الفتن باب قول نبی (سترون من بعدى أموراً تنكرونـها 13/7 ش7045، و مسلم (بشرح النووى) كتاب الإمارة، باب وجوب ملازمة جماعة المسلمين6/480 ش1849، و لفظ از اوست از حديث ابن عباس رضى الله عنهما. [↑](#footnote-ref-1491)
1492. - مسلم به شرح نووی استخراج نمود، کتاب الإمارة، باب وجوب الإنکار علی الأمراء فیما خلف الشرع و ترک قتالهم ما صلوا و نحو ذلك6/484ش1854، از حديث أم سلمة رضى الله عنها. [↑](#footnote-ref-1492)
1493. - سنن ابو داود، کتاب الفتن باب النهى عن السعى فى الفتنة 4/101 ش 4262. [↑](#footnote-ref-1493)
1494. - دراسات محمدیه / گلدزیهر، ص 89-95، به نقل از ضوابط الروایة عند المحدثین، ص 340، 342، العقيدة والشريعة ص58 و نگا: دراسات محمدية فصل سوم (الحديث النبوى وصلته بنـزاع الفرق فى الإسلام) ترجمه استاد صديق بشير به نقل از مجله دانشکده الدعوة، ليبي شماره 8/522 و بعد از آن. [↑](#footnote-ref-1494)
1495. - دین السلطان، ص 36، 37، مراجعه به همان منبع، ص 34-41، 795، آنجا که می‌گوید مراد از سلطان معاویه است و سربازان او در جعل احادیث محدثین و فقهاء می‏باشند. نگا: همان منبع ص 11، 103، 110، 114، 117، 119، 124، و نگا:152،202،671،آنجا که به احادیث قبل استناد می‏کند و با کتاب إنذار من السماء ص 39، 123، و أصول الحديث، دكتر عبد الهادى فضلى ص 133، و الشيعة هم أهل السنة، دكتر محمد تيجانى ص260، و أحاديث أم المؤمنين عائشة، أدوار من حياتـها، مرتضى عسكرى ص 284 و بعد از آن مقایسه شود. [↑](#footnote-ref-1495)
1496. - اهل سنت/ شعب اللّه المختار، ص 88، و همچنین کتاب دیگر او الخدعه رحلتی من السنة الی الشیعه، ص 55-61، و دفاع عن الرسول ضد الفقهاء و المحدثين ص 292 و بعد از آن، و نگا: قراءة فى صحيح البخارى، أحمد صبحى منصور ص 41. [↑](#footnote-ref-1496)
1497. - تأملات فی الحدیث عندالسنة و الشیعه، ص 145. [↑](#footnote-ref-1497)
1498. - عبدالحسین شرف الدین: عبدالحسین شرف الدین موسوی، شیعی امامی که در کاظمیه بغداد در سال 1290 ه‍. متولد شد و از تألیفات او: ابوهریرة و النص و الاجتهاد. در سال 1377هـ1957م. درگذشت، شرح‌ حال او در کتاب: النص و الاجتهاد از محمد صادق صدر، ص 5-39 آمده است، نگا: استشهاد بالشبهة التى معنا فى كتابيه النص والاجتهاد ص331-332،و أبو هريرة ص39 - 51 0 [↑](#footnote-ref-1498)
1499. - معالم المدرستین جلد 1/361 و جلد 2/53 و احادیث عایشه ادوار من حیاتها، ص 255، 359-409. [↑](#footnote-ref-1499)
1500. - أضواء علی السنة، ص 126، 137، 179، و شیخ المضیرة، ص 170-263. [↑](#footnote-ref-1500)
1501. - الصلاة، ص 37- 41. [↑](#footnote-ref-1501)
1502. - منع تدوین الحدیث أسباب و نتایج، ص 32، 274، 352، 362، 387، 494. [↑](#footnote-ref-1502)
1503. - علی الوردی: نویسنده معاصر، از مؤلفات او: وعاظ السلاطین، مراجعه به استشهاد بالشبهة التی معنا فی کتابه وعاظ السلاطین، ص 116-138-165. [↑](#footnote-ref-1503)
1504. - السنة و دورها فی الفقه الجدید، ص 182، 256. [↑](#footnote-ref-1504)
1505. - السلطة فی الإسلام، ص 258-292، 301. [↑](#footnote-ref-1505)
1506. - ادریس الحسینی: نویسنده و روزنامه‏نگار معاصر، شیعی و از تألیفات او: لقد شیعنی الحسین "الانتقال الصعب فى رحاب المعتقد والمذهب" و استشهاده بالشبهة التى معنا فى الخلافة المغتصبه، ص 179 و لقد شیعنی الحسین، ص 247-290. [↑](#footnote-ref-1506)
1507. - سید صالح ابوبکر: نویسنده مصری و او از جماعت انصار السنة اسکندریه می‌باشد. و در آنجا کتاب "الأضواء القرآنية فى اكتساح الأحاديث الإسرائيلية و تطهير البخارى منها" را تألیف کرد. و محمود ابوریه پیرو او شد و جماعت انصارالسنة را مقرر کرد و از آن جماعت جدا شد. نگا: استشهاده بالشبهة التى معنا فى الأضواء القرآنية ص 45. [↑](#footnote-ref-1507)
1508. - رجوع به: شرح حال او در: الاستيعاب 3/1416 ش2435، و تاريخ الصحابة ص 231 ش1239، و اسد الغابة 5/201 ش4984، و الإصابة 4/433 ش8068. و نگا: الطبقات الكبرى، ابن سعد 7/406، و فتح البارى 7/130 ش3764، و البداية و النهاية 8/120. [↑](#footnote-ref-1508)
1509. - دفاع عن السنة، ص 65 با تصرف، نگا: تطهیر الجنان و اللسان / ابن حجر هثیمی، ص 7 و بعد از آن. [↑](#footnote-ref-1509)
1510. - مسلم به شرح نووی در کتاب البر و الصلة، باب من لعنه النبی أو سبه... 8/399 ش3604 استخراج نمود. مسند ابوداود طیالسی، ص 359، ش2746 و لفظ از اوست، و البيهقى فى دلائل النبوة 6/243. [↑](#footnote-ref-1510)
1511. - الخطیب: محی الدین الخطیب بن أبی الفتح محمد بن عبدالقادر بن صالح الخطیب، از نویسندگان بزرگ اسلامی که در دمشق متولد شد و در آنجا علم آموخت، مجله الزهراء و الفتح را راه انداخت. از اولین مؤسسین جمعیت جوانان مسلمان بود. و متولی نوشتن مجله دانشگاه الازهر شد. از تألیفات او: تاریخ مدینة الزهرا بالأندلس و در سال 1969 درگذشت. و شرح حال او در: الأعلام 5/282. [↑](#footnote-ref-1511)
1512. - دفاع عن الرسول ضد الفقهاء و المحدثین / صالح وردانی، ص 264. [↑](#footnote-ref-1512)
1513. - مسلم به شرح نووی استخراج نمود، کتاب البر و الصلة، باب من لعنه النبی، ص 8/396، البدایه و النهایه، ص 8/122، 123. [↑](#footnote-ref-1513)
1514. - بخاری به شرح فتح الباری استخراج نمود، کتاب فضائل الصحابة، باب ذکر معاویة 7/130، ش3764،3765. نگا: كتاب مروان بن الحكم إلى معاوية بن أبى سفيان يستفتيه فى مجنون قتل رجلاً. مالك در الموطأ كتاب العقول، باب ما جاء فى دية العمد إذا قبلت و جناية المجنون 2/648 ش 3 ، وانظر: اسد الغابة 5/202 ش 4984. [↑](#footnote-ref-1514)
1515. - بخاری به شرح الباری استخراج نمود، کتاب الجهاد السیر، باب الدعاء بالجهاد و الشهادة للرجال و النساء، ص 6/13 ش 2788-2789. و مسلم به شرح نووی، کتاب الإمارة، باب الغزو فی البحر 7/65ش1912. [↑](#footnote-ref-1515)
1516. - البدایة و النهایة 8/229، النهایة فی الفتن و الملاحم 1/17، فتح الباری 6/23، 120ش2799-2800-2924. [↑](#footnote-ref-1516)
1517. - ابن حجر در مورد قد أوجبوا می‌گوید: مهلب گفته: یعنی انجام دادن کاری که بهشت با آن برای او واجب می‏شود. در متقب معاویه زیرا او اوّلین کسی است که از طریق دریا جهاد نمود. و در مورد ویژگی پسرش یزید چون او اولین کسی بود که با قیصر جنگید. فتح الباری 6/120-121ش2924. [↑](#footnote-ref-1517)
1518. - بخاری به شرح فتح الباری، کتاب الجهاد و السیر، باب، ما قیل فی قتال الروم 6/120ش2924. [↑](#footnote-ref-1518)
1519. - سنن ترمذی در کتاب المناقب، باب مناقب لمعاویة بن ابی سفیان 5/465ش3842، از حدیث عبدالرحمن بن عمیرة. ترمذی می‏گوید این حدیث حسن و غریب است. نگا: منهاج السنة 3/185، البدایة و النهایة 8/124-125. [↑](#footnote-ref-1519)
1520. - تاریخ ابن خلدون 2/458. [↑](#footnote-ref-1520)
1521. - نگا: دفاع او از حدیث (الائمة من قریش) و رد او با آیه‌های قرآن و همچنین با احادیث نبوی، مقدمه، ص 214، تأويل مختلف الحديث ص 115. [↑](#footnote-ref-1521)
1522. - المقدمه 228، 234 و نگا: دفاعه عما وجه إليه من اعتراض على اخذه العهد لابنه يزيد ص240 و ر.ک: العواصم من القواصم، قاضى أبو بكر بن العربى، و الصواعق المحرقة و تطهير الجنان و اللسان، ابن حجر هيتمی. [↑](#footnote-ref-1522)
1523. - هیچ کس شکی ندارد که احادیث زیادی در بیان فضایل معاویه و خلفای راشدین وضع شده‌اند ولی ائمه حدیث آن‌ها را جدا کرده و موارد جعلی را از صحیح آن متمایز نموده‌اند و حافظ بن کثیر احادیثی را در فضائل معاویه آورده و صحیح و جعلی آن را جدا کرده است. نگا: البدایة و النهایة 8/120-147، نگا: كتب الموضوعات باب المناقب. و مجمع الزوائد 9/356. [↑](#footnote-ref-1523)
1524. - مقدمة ابن خلدون، ص 227، مختصر التحفه الإثنی عشریه 305-324، العواصم من القواصم، ص 172 و بعد از آن. و منهاج السنة، ابن تيمية ص 205، و البداية والنهاية 8/129. [↑](#footnote-ref-1524)
1525. - بخاری به شرح فتح الباری، کتاب الاعتصام بالکتاب و السنة باب أجر الحاكم إذا اجتهد فأصاب أو اخطأ 13/330 ش7352، و مسلم (بشرح النووى) كتاب الأقضية، باب بيان أجر الحاكم إذا اجتهد فأصاب أو أخطأ 6/254ش1716 من حديث عمرو بن العاص. [↑](#footnote-ref-1525)
1526. - الباعث الحثیث / شیخ احمد شاکر، ص 65. [↑](#footnote-ref-1526)
1527. - السنة و مکانتها فی التشریع، ص 201 و 202 باتصرف. [↑](#footnote-ref-1527)
1528. - نگا: لمحات من تاریخ السنة و علوم الحدیث / استاد ابوغدة، ص 160، دلائل النبوة / البیهقی 1/47. [↑](#footnote-ref-1528)
1529. - میزان الاعتدال 2/401، لسان المیزان 8/430، شرح عبداللّه بن جعفر بن نجیح پدر علی بن الدینی، المجروحین لابن حیان 2/14، 5. ابن حجر در التقریب گفت: ضعیف است. گفته می‌شود حفظ آن به آخرش تغییر کرد. نگا: تقریب التهذیب 1/483ش3266، تهذیب الکمال / المزی 14/379ش3206. [↑](#footnote-ref-1529)
1530. - میزان الاعتدال 2/433ش4368، لسان المیزان 4/31ش4631، شرح حال عبدالله بن سلیمان بن اشعث. ابن عدی می‏گوید: نزد اصحاب حدیث، حدیثش مقبول است. نگا: الکامل فی الضعفا 4/265ش1101، تذکرة الحفاظ 2/772ش768. و در السیر گفته که او در آنچه که نقل می‌کند حجت است. نگا: سير أعلام النبلاء 13/231 ش118. [↑](#footnote-ref-1530)
1531. - الاعلان بالتوبیخ لمن زم التاریخ / سخاوی، ص 83، 84. [↑](#footnote-ref-1531)
1532. - میزان الاعتدال 4/364ش9463، لسان المیزان 9/283ش14826، شرح حال یحیی بن ابی انیسه. حافظ در التقریب گفته که ضعیف است. نگا: تقریب التهذیب 2/297ش7535، تهذیب الکمال 31/223ش6789. [↑](#footnote-ref-1532)
1533. - ختنی: الختن هر آنچه که به دنبال زن مانند پدر و برادر است و خاتن مردی است که با زن ازدواج می‌کند رجوع: مختار الصحاح، ص 169، القاموس المحیط 4/214، 215، النهایت فی غریب الحدیث 2/10. [↑](#footnote-ref-1533)
1534. - میزان الاعتدال 3/487، لسان المیزان 9/252ش14726، شرح حال هشام بن حسان القردوسی و ابن حجر گفت: یکی از آگاهان است و قطان از عطا او را ضعیف دانسته و در تقریب التذهیب گفته که ثقه است و ابن سیرین او را از افراد باثبات دانسته و در مورد روایتهای او از حسن و عطا اقوالی وجود دارد چون مرسل است. نگا: تقريب التهذيب 2/266 ش 7315، و تـهذيب الكمال، مزى 30/181 ش6572. [↑](#footnote-ref-1534)
1535. - میزان الاعتدال 1/536، لسان المیزان 8/272ش11280-2291، ابن حجر در التقریب گفته که ضعیف است. نگا: التقريب التهذيب 1/218 رقم 1348،تهذیب الکمال 6/468ش1331. [↑](#footnote-ref-1535)
1536. - مقدمه الجرح و تعدیل 1/232 ش 102، شرح حال یحیی بن سعید قطان. [↑](#footnote-ref-1536)
1537. - الجرح و التعدیل / ابن ابی حاتم 1/171، فتح المنان به مقدمه لسان المیزان / استاد محمد مرعشلی، ص 187-191. [↑](#footnote-ref-1537)
1538. - مراجعه به، ص 404 همین کتاب. [↑](#footnote-ref-1538)
1539. - نویسنده کنز العمال ذکر کرد 13/361ش36766. [↑](#footnote-ref-1539)
1540. - تفسیر ابن جریر 5/107ش13977، الدر المنثور 3/606. [↑](#footnote-ref-1540)
1541. - مراجعه به ص 405 و 406 همین کتاب. نگا: موقف آخر فى السياسة الشرعية، ابن تيمية ص 12، يدخل فيه أبومسلم الخولانى على معاوية بن أبى سفيان فيعظه موعظة بليغة،و لم يسميه فيها بالأمير بل بالأجير. [↑](#footnote-ref-1541)
1542. - أدب الشافعی، ص 32، ذهبی در التذکرة 1/ 192 به اختصار داستان را آورده است. نگا: همان صفحه موقفاً آخر للمهدى هاب فيه ابن أبى ذئب. [↑](#footnote-ref-1542)
1543. - تذكرة الحفاظ 1/206 نگا: الثقات، عجلى ص 54 ش 37 از أبى إسحاق فزارى نقل شده که او سلطان را امر و نهی کرد و او صد ضربه شلاق به او زد. [↑](#footnote-ref-1543)
1544. - ر. ک: کتاب «الإسلام بین العلماء و الاحکام» / استاد عبدالعزیز البدری. [↑](#footnote-ref-1544)
1545. - السنة و مکانتها / دکتر السباعی، ص 213-216 باتصرف. [↑](#footnote-ref-1545)
1546. - احیاء علوم الدین 2/155، 166، نگا: ضوابط الروایة عند المحدثین، ص 347. [↑](#footnote-ref-1546)
1547. - تذکرة الحفاظ 1/168، تاریخ الخلفاء / سیوطی، ص 248، نگا: تاريخ محنة الفقهاء و المحدثين مع خلفاء بنى العباس در كتاب تاريخ المذاهب الإسلامية، علامه محمد أبو زهرة. [↑](#footnote-ref-1547)
1548. - تذکرة الحفاظ 1/192. [↑](#footnote-ref-1548)
1549. - تاریخ الخلفاء / سیوطی 248. [↑](#footnote-ref-1549)
1550. - اعلان بالتوبیخ لمن ذم التاریخ / سخاوی، ص 83. [↑](#footnote-ref-1550)
1551. -خصوصاً وقتی که اهل تاریخ، گاهی بخاطر مردم جعل می‏کردند و گاهی مردم را بالا می‏بردند که یا به دلیل جهل بوده و یا تعصب یا به مجرد اعتماد به گفته کسی که قابل اعتماد نبود و سایر علل دیگر. نگا: قاعدة فی المورخین / امام سبکی، ص 69 و بعد از آن، السنة و مکانتها فی التشریع / دکتر سباعی، ص 197، العواصم و القواصم، ص 256-262، و شبهات حول العصر العباسى الأول، دكتر ملا رشيد ص13 و بعد از آن. [↑](#footnote-ref-1551)
1552. - الهجمات المغرضه علی التاریخ الإسلامی، ص 9 باتصرف، و نگا: شبهات حول العصر العباسى الأول ص 36 و بعد از آن. [↑](#footnote-ref-1552)
1553. - نگا: ثنای ابن عمر و ابی زناد و شعبی و غیره. .. در البدایة و النهایة / ابن کثیر 9/62-63. [↑](#footnote-ref-1553)
1554. -استخراج از الموطأ، کتاب الأقضیه، باب المستکرهة من النساء 2/564ش14، کتاب المکاتب، باب قضاء فی المکاتب 2/604ش3، العواصم من القواصم، ص 263 و مقدمة ابن خلدون ص228. [↑](#footnote-ref-1554)
1555. - استخراج از الموطأ، کتاب المکاتب، باب عتق المکاتب اذا ادی ما علیه قبل محله 2/612ش9. و به تقوای مروان و پسرش عبدالملک در روایت امام مالک از عبدالملک بن مروان توجه کنید که او کنیزی را به دوستش هدیه کرد سپس در مورد او از دوستش سوال کرد و او گفت: تصمیم دارم که او را به پسرم بدهم که با او فلان و فلان کار بکند. عبدالملک گفت: تقوای مروان از تو بیشتر است، او کنیزی را به پسرش هدیه کرد و به او گفت که به او نزدیک نشود چرا که من ساق پایش را دیده‏ام. نگا: الموطأ كتاب النكاح، باب النهى عن أن يصيب الرجل أمة كانت لأبيه 2/426 ش38. [↑](#footnote-ref-1555)
1556. - بخاری به شرح فتح الباری، کتاب الأحکام، باب کیف یبایع الإمام الناس 13/205ش7203. [↑](#footnote-ref-1556)
1557. - قبلاً تخریج آن گذشت ص 423. [↑](#footnote-ref-1557)
1558. - البدایة و النهایة 8/229. [↑](#footnote-ref-1558)
1559. - المقدمه، مبحث فی انقلاب الخلافة الی الملک، ص 228 و مبحث فى ولاية العهد ص234، 240. [↑](#footnote-ref-1559)
1560. - البدایة و النهایة 8/232، نگا: العواصم من القواصم 221-228، الصواعق المحرقه، ص 208، و تطهير الجنان ص7-43، ابن حجر الهيتمى. [↑](#footnote-ref-1560)
1561. - المقدمة، مبحث فى انقلاب الخلاقة إلى الملك ص 228. [↑](#footnote-ref-1561)
1562. - همان، مبحث فی ولایة العهد، ص 233. [↑](#footnote-ref-1562)
1563. - غیاث، ابن ابراهیم نخعی اهل کوفه و بر ترک او اتفاق نظر دارند و او کذاب و ناپاک می‌باشد همچنانکه یحیی ابن معین او را وصف کرده است. نگا: الضعفاء / نسائی 195ش509، المجروحین / ابن حیان 2/200، میزان الإعتدال 3/337ش6673، لسان المیزان 5/412ش6556، الجرح و التعدیل 7/57ش327، و الكامل فى الضعفاء 6/8 ش1554، و الضعفاء والمتروكين، ابن الجوزى 2/247 ش2689. و نگا: الباعث الحثيث، شيخ أحمد شاكر ص 71، که بیان کرده که او چنین کاری را با خليفه رشيد نیز انجام داده است. [↑](#footnote-ref-1563)
1564. - مجلة کلیة الدعوة چاپ لیبی، شماره 8، ص 568، تعلیق استاد صدیق بشیر بر فصل سوّم از دراسات محمدیه گلدزیهر. و او بود که خلیفه مهدی را متهم کرده که ابن عدی او را در لیست جاعلین قرار داده است و تحریف این متن توسط گلدزیهر از آن فهمیده می‏شود. [↑](#footnote-ref-1564)
1565. - لمحات من تاریخ السنة، ص 127، شرح حال امیرالمؤمنین ابی جعفر منصور المهدی در سیر أعلام النبلاء 7/400،403ش147، البدایة و النهایة 10/124، تاریخ الخلفاء، ص 253، شذرات الذهب1/230-245، تاریخ بغداد 5/391-401ش2917، الوافی بالوفیات3/300-302. [↑](#footnote-ref-1565)
1566. - الحدیث و المحدثون / دکتر محمد ابوزهو، ص 339. [↑](#footnote-ref-1566)
1567. - شرح العقیده الطحاویة 2/111. [↑](#footnote-ref-1567)
1568. - شرح العقیدة الطحاویة 2/114. [↑](#footnote-ref-1568)
1569. - منهاج السنة 3/201. [↑](#footnote-ref-1569)
1570. - سنن ابوداود، کتاب الملاحم باب الامر و النهی 4/124ش4344، و ترمذى در السنن، كتاب الفتن، باب ما جاء فى أفضل الجهاد كلمة عدل عند سلطان جائر 3/409 ش2174. [↑](#footnote-ref-1570)
1571. - مسلم به شرح نووی، کتاب الإیمان باب کون النهی عن المنکر من الأیمان 1/196ش49 از حدیث ابوسعید خدری. [↑](#footnote-ref-1571)
1572. - مسلم به شرح نووی، کتاب الإمارة، باب وجوب طاعة الأمراء فی غیر معصبة 6/466ش1839 از حدیث ابن عمر. [↑](#footnote-ref-1572)
1573. - بخاری به شرح فتح الباری، کتاب الأحکام، باب کیف یبایع الامام الناس 13/204ش7199-7200، و مسلم (بشرح النووى) كتاب الإمارة، باب وجوب طاعة الأمراء فى غير معصية و تحريمها فى معصية 6/468 ش1709 و لفظ از اوست. [↑](#footnote-ref-1573)
1574. -ضوابط الروایة عند المحدثین، ص 342-347 با تصرف، و نگا: مجلة كلية الدعوة، ليبي، شماره8/579 - 583، برای مطالعه بیشتر در جواب این شبهه رجوع شود به: منهج السنة فى العلاقة بين الحاكم و المحكوم، دكتر يحيى إسماعيل حبلوش. [↑](#footnote-ref-1574)
1575. -الإتجاهات الفقهیة عند اصحاب الحدیث فی القرن الثانی الهجری / دکتر عبدالمجید محمود، ص3 باتصرف. [↑](#footnote-ref-1575)
1576. - الابهاج فی شرح المنهاج / 2/263. [↑](#footnote-ref-1576)
1577. - دراسات اصولیه فی السنة / دکتر محمد ابراهیم حفناوی، ص 19 باتصرف. [↑](#footnote-ref-1577)
1578. - لسان العرب 12/403، قاموس المحیط 4/151، مصباح المنیر 2/566، نگا: حجية السنة، دكتر عبد الغنى عبد الخالق ص 87 حاش. [↑](#footnote-ref-1578)
1579. - حاشیه البیجوری علی الجوهرة، ص 160. [↑](#footnote-ref-1579)
1580. - دراسات اصولیه فی السنة / دکتر محمد ابراهیم حنفاوی، ص 19، 20، نگا: البحر المحیط، زرکشی4/169-172، ارشاد الفحول 1/159-164. [↑](#footnote-ref-1580)
1581. - حجیة السنة، ص 97، 102، 251. [↑](#footnote-ref-1581)
1582. - همان، ص 99 و بعد از آن، نگا: نفحات الشذیة فیما یتعلق بالعصمة و السنة النبویه/ شیخ محمد طاهر حامدی، ص 21 و بعد از آن، المحصول / رازی 1/501 و بعد از آن، و المنهاج شرح مسلم، نووى 8/136 رقم 2371. [↑](#footnote-ref-1582)
1583. - قاموس المحیط 3/277، مختار الصحاح، ص 666، لسان العرب 10/354. [↑](#footnote-ref-1583)
1584. - تفسیر القرطبی 17/84، 85. [↑](#footnote-ref-1584)
1585. - تفسیر اللطیف الخبیر فی علوم الحدیث البشیر النذیر / دکتر مروان شاهین، ص 55. [↑](#footnote-ref-1585)
1586. - نگا: حجیة السنة / علامه دکتر عبدالغنی،ص 250، رد کرده که فرضیه اینکه قرآن کریم کلام خداست با این سخن ثابت نمی‏شود. [↑](#footnote-ref-1586)
1587. - سنن ابوداود، کتاب السنة، باب لزوم السنة 4/200ش4604، و ترمذى در سننش كتاب العلم، باب ما نـهى عنه أن يقال عند حديث النبى 5/37 ش 2664، و می‏گوید: این حديث حسن و از این وجه غريب است. [↑](#footnote-ref-1587)
1588. - علما در اینکه آیا لفظ حدیث از طرف خداست یا از طرف رسول، اختلاف دارند و استاد بزرگوار دکتر عبدالله دراز نظرش بر این است که لفظ حدیث قدسی از جانب پبامبر اکرم می‌باشد پس از این نظر می‌گوید: این بارزتری آن دو قول نزد ما است، زیرا اگر منزلت آن به لفظ بود حرمت و قداست آن در نظر دین لازم است نه در لفظ قرآنی و چون در این دو لفظ فرقی نیست و هر دو از طرف خدا هستند پس لازمه آن وجوب محافظت از نصوص آن می‌باشد و روایت آن به معنی اجمهعا جایز نمی‌باشد، النبأ العظیم، ص 16. [↑](#footnote-ref-1588)
1589. - حجیة السنة / دکتر عبدالغنی، ص 280. [↑](#footnote-ref-1589)
1590. - حکمت در لغت بر چند معنی می‌آید: علم، فقه، عدل، حلم و نبوة، لسان العرب 12/140، 141، قاموس المحیط 4/100، المعجم الوسیط 1/190. [↑](#footnote-ref-1590)
1591. - تفسیر اللطیف الخبیر فی علوم حدیث البشر و النذیر / استاد دکتر مروان شاهین، ص 54. [↑](#footnote-ref-1591)
1592. - حجیة السنة / علامه دکتر عبدالغنی، ص 340 باتصرف. [↑](#footnote-ref-1592)
1593. - السنة فی مواجهة اعدائها / دکتر طه جیشی، ص 66 باتصرف، و رد پندار مؤلف «لماذا القرآن» مبنی بر اینکه مفرد بودن ضمیر دلیل این است که حکمت همان قرآن است و اگر مراد چیز دیگری غیر از قرآن بود می‏فرمود: یعظکم بهما، نگا: لماذا القرآن، أحمد صبحى منصور ص 28. [↑](#footnote-ref-1593)
1594. - السنة فی مواجهة اعدائها / دکتر طه جیشی، ص 67، رسالة امام شافعی، ص 78، 79 شماره252-257، الفقیه و المتفقه / خطیب 1/258ش256، و مختصر الصواعق المرسلة، ابن قيم 2/511، و المدخل إلى السنن، بيهقى به طوری که اسنادش را از حسن و قتادة و يحيى بن أبى كثير - رحمهم الله – ذکر کرده که آن‌ها می‏گویند: حكمت در این آیه ﴿لَقَدۡ مَنَّ ٱللَّهُ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ بَعَثَ فِيهِمۡ رَسُولٗا مِّنۡ أَنفُسِهِمۡ﴾ [آل عمران: 164] همان سنت است. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به: السنة بياناً للقرآن، دكتر إبراهيم الخولى ص32-46. [↑](#footnote-ref-1594)
1595. - مجله المنار جلد 9/908، مقاله دکتر توفیق صدقی «اسلام تنها قرآن می‌باشد»، الصلاة / محمد نجیب، ص 277، اصول فقه محمدی / شاخت به نقل از مجله کلیة الدعوة چاپ لیبی 11/665، قرآن أم حديث ص 29، و القرآن و الحديث و الإسلام ص 6 ، رشاد خليفة، و الصلاة فى القرآن ص 12، 14، و لماذا القرآن ص 26 – 28، أحمد صبحى منصور، و الإمام الشافعى نصر أبو زيد ص 89، و الكتاب و القرآن قراءة معاصرة ص 568، و الدولة و المجتمع ص232-235، محمد شحرور، و إعادة تقييم الحديث، قاسم أحمد ص75-78، و إنذار من السماء، نيازى عز الدين ص 95 و بعد از آن، و دليل المسلم الحزين، حسين أحمد أمين ص 44، و تبصير الأمة بحقيقة السنة، إسماعيل منصور ص 21، 114، 117،320. [↑](#footnote-ref-1595)
1596. - حجیة السنة / علامه دکتر عبدالغنی، ص 336 باتصرف. [↑](#footnote-ref-1596)
1597. - قبلاً تخریج آن گذشت، ص 227. [↑](#footnote-ref-1597)
1598. - المستدرک / الحاکم، کتاب البیوع 2/5ش2136، از حدیث ابن مسعود که او و ذهبی در مورد آن سکوت اختیار کرده‏اند و حاکم در همان منبع از حدیث جابر بن عبدالله روایت کرده و آن را به شرط شیخین صحیح دانسته است و ذهبی به آن اقرار کرده است. نگا: الرساله، امام شافعی، ص 93ش306. [↑](#footnote-ref-1598)
1599. - بخاری شرح فتح الباری، کتاب الرقاق، ص 11/248، باب ما يحذر من زهرة الدنيا و التنافس فيها 11/248 ش 6427، و مسلم (بشرح النووى) كتاب الزكاة، باب ليس الغنى عن كثرة العرض 4/154 ش 1052 و لفظ از اوست در حديث أبى سعيد خدرى . [↑](#footnote-ref-1599)
1600. - البحر المحیط فی اصول الفقه / زرکشی 6/216. [↑](#footnote-ref-1600)
1601. - حسان: حسان بن عطیه معاربی، ابوبکر دمشقی، مطمئن، فقیه، عابد و از بزرگان اهل روزگارش بود و بعد از سال صد و بیست هجری در گذشت شرح حال او در: تقریب التهذیب 1/199ش1028، مشاهیر علماء الأمصار، ص 211ش1423، الکاشف 1/320ش1004، الثقات / عجلی، ص 112ش269، و حلية الأولياء 6/70 ش330، و صفوة الصفوة 4/222 ش755. [↑](#footnote-ref-1601)
1602. - سنن دارمی، مقدمه، باب السنة قاضية على كتاب الله 1/153ش588، الفقیه و المتفقه / الخطیب 1/266، 267ش268-269، جامع البیان العلم/ ابن عبد البر، ص 2/191، و أبو داود، المراسيل ص 167 ش 567، و نگا: الموافقات 4/408، و مختصر الصواعق المرسلة 2/512، و حجية السنة، علامه عبدالغنى ص 337، و شذرات فى علوم السنة، دکتر احمدى أبوالنور ص 32. [↑](#footnote-ref-1602)
1603. - حجیة السنة / علامه دکتر عبدالغنی عبدالخالق، ص 338. [↑](#footnote-ref-1603)
1604. - تیسیر اللطیف الخبیر فی علوم حدیث البشیر النذیر / استاد دکتر مروان شاهین، ص 54. [↑](#footnote-ref-1604)
1605. - أصول / سرخسی 2/90 و بعد از آن. [↑](#footnote-ref-1605)
1606. - حجیة السنة / علامه دکتر عبدالغنی عبدالخالق، ص 340، 341. [↑](#footnote-ref-1606)
1607. - ر.ک: آنچه در رد رافضه بیان شد، همان کسانی که به اجتهاد صحابه افترا زدند و مدخلی برای افترا به عدالت آن‌ها اتخاذ کردند، ص 307-318. [↑](#footnote-ref-1607)
1608. - طلحة بن عبیدالله: صحابی گرانقدر که شرح حال او در کتابهای ذیل آمده است: الاستیعاب 2/764ش1280، اسد الغابة، ص 3/84ش2627، الإصابة 2/229ش4266، تاریخ الصحابة، ص 24ش5، مشاهیر علماءالامصار 12ش8. [↑](#footnote-ref-1608)
1609. - رافع بن خدیج: صحابی گرانقدر که شرح حال او در: اسدالغابة 2/232ش1580، الاستیعاب 2/489ش726، الإصابة 1/495ش2526، تاریخ الصحابه، ص 97ش419، تجرید اسماء صحابه 1/173، و مشاهير علماء الأمصار ص 18 ش29. [↑](#footnote-ref-1609)
1610. - مسلم به شرح نووی، کتاب الفضائل، باب وجوب امتثال ما قاله شرعاً دون ما ذكره من معايش الدنيا على سبيل الرأى ، ص 8/127، 128ش2361-2363. [↑](#footnote-ref-1610)
1611. - السنة و التشریع / استاد دکتر موسی شاهین، ص 32، تاریخ المذاهب الاسلامیة / علامه محمد ابوزهره، ص 241 و بعد از آن. [↑](#footnote-ref-1611)
1612. - بلکه ارکان اسلام را انکار می‌کنند و نگاه کنید به آنچه که جمال البنا در کتاب سنت و نقش آن در فقه جدید، ص 193می‏پندارد و می‏گوید: سخنان پیامبر در عباداتی مانند نماز و روزه و زکات و حج و شورا و ... همیشه و لزوما تشریع نیست. ر.ک: همان ص 170، 195، 203ف 225، و نگا: الأصلان العظيمان ص 240 و بعد از آن. نگا: «الإسلام هو قرآن وحده» مقاله دکتر توفیق صدقی در مجله المنار جلد 9/910، 911، اضواء علی السنة النبویة / محمود أبوریه، ص 42، 44، 93، قصه حدیث محمدی، ص 14-17، دراسة الکتب المقدسة / دکتر موریس بوکای، ص 293 و 299، و الإمام الشافعى ص84، و نقد الخطاب الدينى ص 126، دكتر نصر أبوزيد، و الكتاب و القرآن قراءة معاصرة، دكتر محمد شحرور ص553، و السلطة فى الإسلام، مستشار عبد الجواد ياسين ص 248 و بعد از آن. [↑](#footnote-ref-1612)
1613. - مسند إمام احمد 2/177ش1935حاشیه، نگا: الرد القویم علی المجرم الأثیم / شیخ التویجری، ص 133-136. [↑](#footnote-ref-1613)
1614. - الإسلام عقیدة و شریعة / استاد بزرگ شیخ محمود شلتوت، ص 499 و بعد از آن. [↑](#footnote-ref-1614)
1615. - استاد رشید رضا در مجله المنار جلد 9/858، و دكتر عبد المنعم النمر - رحمه الله - در كتبش (السنة والتشريع) و (الاجتهاد) و (علم أصول الفقه) و شيخ عبدالجليل عيسى در كتاب (اجتهاد الرسول)، و شيخ على حسب الله در كتاب (التشريع)، و شيخ محمد غزالى-رحمه الله- در كتاب "كيف نفهم الإسلام" به نقل از شيخ محمد مدنى، و دكتر محمد سليم العوا در شماره افتتاحی مجله "المسلم المعاصر"، و دكتر يوسف قرضاوى در كتاب السنة مصدراً للمعرفة والحضارة 41، و غيره. نگا: العصريون معتزلة اليوم، استاد يوسف كمال ص53-72. [↑](#footnote-ref-1615)
1616. - السنة و التشریع، ص 25، 26، علم اصول الفقه، ص 24 و بعد از آن، دکتر عبدالمنعم النمر، و کسی که بر عقیده اوست ادعایش فایده‏ای برای او ندارد چون اجتهاد وقتی که بر آن اقرار شد به منزله وحی است چون پیامبر خطا و اشتباه را تقریر نمی‏کند همچنانکه در علو اصول فقه مقرر است، بنابراین علمای حنفیه آن را وحی باطنی نامیده‏اند همچنین دکتر قرضاوی در کتاب السنة مصدراً للمعرفة والحضارة حاشیه ص 17 ردی بر این نظر دکتر نمر آورده است. نمی‏دانم بعد از این چرا پیروان نظریه تقسیم سنت به تشریعی و غیرتشریعی آن را تأیید کرده‏اند؟! مگر هر آنچه که گفته می‏شود سنت غیرتشریعی است اقرار خداوند متعال بر آن صورت نگرفته و اجتهاد نبیش به شکل وحی در نیامده است، حتی اگر این امر مباح باشد؟! تفصیل آن بعدا می‏آید. [↑](#footnote-ref-1616)
1617. - بخاری به شرح فتح الباری، کتاب السلم، باب السلم فی وزن معلوم 4/501ش2240، مسلم به شرح نووی، کتاب المساقاة، باب السلم 6/46ش1604، و لفظ از اوست، نگا: نیل الأوطار 5/226. [↑](#footnote-ref-1617)
1618. - السنة و التشریع / استاد دکتر عبدالمنعم النمر، ص 42، 43، نگا: کتاب دیگر او اصول الفقه، ص 28. [↑](#footnote-ref-1618)
1619. - السنة مصدراً للمعرفة و الحضارة / دکتر قرضاوی، نگا: السنة و التشریع / استاد دکتر موسی شاهین، ص 28. [↑](#footnote-ref-1619)
1620. - سنن ترمذی، کتاب السیر، باب ماجاء فی قتل الأساری و الفداء 4/114، 115ش1567، ترمذی می‏گوید: این حدیث از ثوری حسن و غریب است و در الباب از ابن مسعود و أنس، و أبى برزة، و جبير بن مطعم، نگا: تفسير القرآن العظيم، ابن كثير 2/326. [↑](#footnote-ref-1620)
1621. - الإحکام / آمدی 4/143. [↑](#footnote-ref-1621)
1622. - الإحکام / آمدی 4/143-187، الإحکام / ابن حزم 5/125-133، المستصفی / غزالی 2/350-354، الإبهاج فی شرح المنهاج 2/264، اصول سرخسی 1/5، المعتمد 2/210، و المحصول، رازى 2/489، و البحر المحيط، زركشى 6/214 – 219، نگا: حجية السنة، علامه دكتر عبدالغنى ص145–240، و النفحات الشذية فيما يتعلق بالعصمة و السنة، شيخ محمد حامدى ص103،و أصول الفقه، شيخ محمد خضرى ص426. [↑](#footnote-ref-1622)
1623. - حباب بن المنذر صحابی گرانقدر که شرح حال او در: الإصابه 1/302ش1557، الاستیعاب 1/458ش483، اسدالغابة 1/665ش1023، تاریخ الصحابة، ص 78 ش 301، مشاهیر علماء المصار ص32ش112آمده است. [↑](#footnote-ref-1623)
1624. - تفسیر القرآن العظیم / ابن کثیر 2/292. [↑](#footnote-ref-1624)
1625. - السنة و التشریع / دکتر موسی شاهین، ص 18-20با تصرف، نگا: تاریخ المذاهب إسلامیة/ علامه محمد ابوزهرة، ص 239-240، مناهل العرفان فی علوم قرآن / شیخ زرقانی 2/418-425. امام شاطبی می‏گوید: بدان که پیامبر با عصمت یاری شده و با معجزه‏ای که دال بر درستی کلام او باشد، تقویت شده، و تو اجتهاد صادر شده از او را بدون اختلاف معصوم می‏دانی یا اینکه او اصلا خطا نکرده و یا اینکه اگر خطایی فرض شود آن را تأیید نکرده، نظر تو در غیر این مورد چیست؟ نگا: الموافقات و همان ص 404. [↑](#footnote-ref-1625)
1626. - حجیة و السنة / دکتر /عبدالغنی عبدالخالق، ص 283، مصادر الشرعیة الاسلامیة مقارنة بالمصادر الدستوریه / دکتر علی جریشه، ص 38-39، و لفقه الإسلامى مرونته و طوره،امام الأكبر جاد الحق على جاد الحق ص 26-31. [↑](#footnote-ref-1626)
1627. - السنة و التشریع / استاد دکتر موسی شاهین، ص 22. [↑](#footnote-ref-1627)
1628. - سنن ابن ماجه، کتاب الأطعمه، باب الکبد و الطحال 2/295ش3314، و دارقطنى در سننش كتاب الأشربة و غيرها،باب الصيد و الذبائح و الأطعمة و غير ذلك4/271،272 ش25 از حديث ابن عمر - رضى الله عنهما - که عبد الرحمن بن زيد بن أسلم در آن است. ابن الجوزى می‏گوید: بر ضعف او اجماع است، و بوصيرى می‏گوید: ولی به عبد الرحمن بن زيد از پدرش محدود نیست و سليمان بن بلال، از زيد بن أسلم از ابن عمر تابع اوست. بيهقى می‏گوید: إسناد آن موقوف و صحيح است، نگا: مصباح الزجاجة 3/85، شوكانى در نيل الأوطار 8/147، 148 و همچنین أبوزرعة، و أبو حاتم، آن را موقوف دانسته‌اند و آن در حکم مرفوع است و استدلال با آن حاصل می‏شود. نگا: فتح البارى 9/580 - 585 ش5536/5537 و تعليق المغنى على الدارقطنى 4/271، 272. [↑](#footnote-ref-1628)
1629. - مسلم به شرح نووی، کتاب الصید و ذبائح، باب إباحة الطب 7/109ش1944، نگا: نیل الأوطار 8/118 و بعد از آن. [↑](#footnote-ref-1629)
1630. - السنة و التشریع / دکتر موسی شاهین، ص 23. [↑](#footnote-ref-1630)
1631. - بخاری به شرح فتح الباری، کتاب الأطعمة باب التسمية على الطعام و الأكل باليمين 9/431ش5376 و مسلم به شرح نووی، کتاب الأشربة، باب آداب الطعام و الشراب و أحكامهما 7/209 ش 2022 از حديث عمر بن أبى سلمة . [↑](#footnote-ref-1631)
1632. - مجلة الأزهر، شماره ربیع الآخر 4118 ه‍. ، ص 630، مقاله (التيامن فطرة إلهية و أفضلية تاريخية". [↑](#footnote-ref-1632)
1633. - بخاری به شرح فتح الباری، کتاب الأشربة، باب النهى عن التنفس فى الإناء 10/95ش5630، مسلم به شرح نووی، کتاب الأشربة، باب كراهية التنفس فى نفس الإناء و استحباب التنفس ثلاثاً خارج الإناء 7/217 ش 267 از حديث أبى قتادة . [↑](#footnote-ref-1633)
1634. - فتح الباری و شرح النووی در منابع پیشین. [↑](#footnote-ref-1634)
1635. - السنة و التشریع / استاد دکتر موسی شاهین، ص 22-24، باتصرف، و نگا: استاد محمد أسد در كتاب «الإسلام على مفترق الطرق» تحليل ارزشمندی در مورد سنت و آداب و تقلیدهایی که به امور زندگی و عادت مردم وابسته است و تأثیر آن در تشخیص شخصیت مسلمان که شایسته است که تدریس شود و از آن استفاده شود. الإسلام على مفترق الطرق ترجمه دكتر عمر فروخ، و دكتر مصطفى خالدى، دو فصل آخر ص 87 – 110. [↑](#footnote-ref-1635)
1636. - تفصیل بیشتر در السنة و التشریع / استاد دکتر موسی شاهین، ص 33 و بعد از آن. [↑](#footnote-ref-1636)
1637. - السنة و التشریع / دکتر موسی شاهین، ص 24. [↑](#footnote-ref-1637)
1638. - السنة و تشریع لازم و دائم، ص 44، دراسات فی السنة و علوم الحدیث / دکتر محمد المنسی، ص 228-232. [↑](#footnote-ref-1638)
1639. - المحصول / رازی 1/501، الإحکام / آمدی 1/159، الموافقات 4/437،الإبهاج فی شرح المنهاج 2/264، المعتمد فی اصول الفقه 1/334، البرهان / جوینی 1/181، و البحر المحيط 4/176، و فواتح الرحموت 2/180، و إرشاد الفحول 1/165، و دراسات أصولية فى السنة النبوية دكتر محمد حفناوى ص 65، و نگا: حجية السنة، علامه دكتر عبد الغنى عبد الخالق ص 79. [↑](#footnote-ref-1639)
1640. - التقریر و التحبیر / ابن امیر الحاج 2/144. [↑](#footnote-ref-1640)
1641. - الإحکام / آمدی 1/114، المحصول / رازی 1/20، البرهان / جوینی 1/106-108، اصول / سرخسی، 1/14، فواتح الرحموت 1/112، الموافقات 1/395-193، 293- المستصفی 1/75، و الإبـهاج فى شرح المنهاج 1/60، و البحر المحيط 1/241، 275، و إرشاد الفحول 1/186، و أصول الفقه، شيخ محمد خضرى ص 60، و نگا: حجية السنة، دكتر عبد الغنى ص 80، و آراء المعتزلة الأصولية دراسة و تقويماً ص152، 251، و مصادر الشريعة الإسلامية مقارنة بالمصادر الدستورية، دكتر على جريشة ص 35 –38. [↑](#footnote-ref-1641)
1642. - حدیث عمر بن ابی سلمه در صحیح مسلم به شرح نووی، کتاب الصیام، باب بيان أن القبلة فى الصوم ليست محرمة على من لم تحرك شهوته 4/233 ش 1108، نیل الأوطار 4/210 و بعد از آن. [↑](#footnote-ref-1642)
1643. - حدیث عایشه-رضى الله عنها- در صحیح مسلم به شرح نووی، کتاب الصیام، باب صحة صوم من طلع عليه الفجر وهو جنب 4/237 ش1110، نیل الأوطار 4/212. [↑](#footnote-ref-1643)
1644. - المحصول فی اصول الفقه 1/511، 512، و با المعتمد فی أصول فقه 1/353، 355، مقایسه شود. التقریر و التحبیر 2/303، نهایة السول فی شرح المنهاج 2/55 و بعد از آن. [↑](#footnote-ref-1644)
1645. - البحر المحیط فی اصول فقه 1/241، 4/186، التقریر و التحبیر 2/307. [↑](#footnote-ref-1645)
1646. - الموافقات 1/100. [↑](#footnote-ref-1646)
1647. - أصول / سرخسی 2/7. [↑](#footnote-ref-1647)
1648. - مجلة المسلم المعاصر، شماره افتتاحیه، ص 33، مقاله دکتر محمد العوا «سنة تشریعی و غیر تشریعی». [↑](#footnote-ref-1648)
1649. - السنة تشریع لازم و دائم، ص 32، 33 با تصرف. [↑](#footnote-ref-1649)
1650. - السنة مصدراً للمعرفة و الحضارة / دکتر قرضاوی، ص 20. [↑](#footnote-ref-1650)
1651. - مراجعه: آنچه از سخن امام شاطبی گذشت و جواب شبهه نشان دادن سنت در عقل، ص 244. [↑](#footnote-ref-1651)
1652. - دکتر موسی شاهین می‌گوید: آوردن معاملاتی که شرعاً ممنوع می‌باشد در ذیل این حدیث چیزی است که از قبل شنیده نشده است و دکتر عبدالمنعم نمری با آن درجه علمی آن را نیاورده است و امیدوارم که کسی از آن تبعیت نکند. السنة و التشریع، ص 34. [↑](#footnote-ref-1652)
1653. - السنة و التشریع / استاد دکتر موسی شاهین، ص 32-47 باتصرف، برای مطالعه بیشتر در مورد مقصود این حدیث رجوع شود به: الانوار الکاشفه/عبدالرحمان یمانی، ص 27-40، و السنة تشریع لازم و دائم، ص 33 و بعد از آن، والسنة مصدراً للمعرفة و الحضارة ص 14-17. [↑](#footnote-ref-1653)
1654. - مجله المنار 9/517، 908، 924، مقاله دکتر توفیق صدقی « الإسلام هو القرآن وحده» و «القرآن و الحدیث و الاسلام ص7، 31 و قرآن ام حدیث، ص 2-5، هر دو از رشاد خلیفه، و إنذار من السماء، نيازى عزالدين ص573، 580، 853، البیان بالقران / مصطفی مهدوی 1/10و بعد از آن، لماذا قرآن، ص 43، 49، الصلاة فی القرآن، ص 42، 62، هر دو از احمد صبحی منصور، و الصلاة، محمد نجيب ص271، 278، و السنة و دورها فى الفقه الجديد، جمال البنا ص190 و بعد از آن، و بلوغ اليقين بتصحيح مفهوم ملك اليمين، إسماعيل منصور ص21،24، و دفاع عن الرسول ضد الفقهاء و المحدثين ص 129، و أهل السنة شعب الله المختار ص 77، و الخدعة رحلتى من السنة إلى الشيعة ص 40، 41، 199 هر سه از صالح الوردانى. [↑](#footnote-ref-1654)
1655. - تیسیر اللطیف الخبیر فی علوم حدیث البشیر النذیر، ص 43 با تصرف. [↑](#footnote-ref-1655)
1656. - ر. ک: ص 445 همین کتاب. [↑](#footnote-ref-1656)
1657. - الرسالة ص 75 شماره239-240. [↑](#footnote-ref-1657)
1658. - الرسالة، ص 88، 89، شماره292-293-294. [↑](#footnote-ref-1658)
1659. - أعلام الموقعین 1/51، نگا: مختصر الصواعق المرسلة 2/520. [↑](#footnote-ref-1659)
1660. - مختصر الصواعق المرسلة 1/113. [↑](#footnote-ref-1660)
1661. - همان 2/502. [↑](#footnote-ref-1661)
1662. - تیسیر اللطیف الخبیر / دکتر شاهین مروان، ص 44. [↑](#footnote-ref-1662)
1663. - الموافقات 3/38. [↑](#footnote-ref-1663)
1664. - روح المعانی 5/6. [↑](#footnote-ref-1664)
1665. - اعلام الموقعین 1/48. [↑](#footnote-ref-1665)
1666. - تخریج آن قبلا آمد، ص 445. [↑](#footnote-ref-1666)
1667. - تخریج در قبل، ص 223، تیسیر اللطیف الخبیر / دکتر مروان شاهین، ص 45، 46. [↑](#footnote-ref-1667)
1668. - ميمون بن مهران در آنچه که ابن عبد البر در جامع بيان العلم 2/187 از او روایت کرده، گفته است. و نگا: الرسالة، شافعى ص 80، 81 ش 264، 265، 266. [↑](#footnote-ref-1668)
1669. - أعلام الموقعین 1/49، السنة و مکانتها فی التشریع / دکتر سباعی، ص 152. [↑](#footnote-ref-1669)
1670. - تیسیر اللطیف الخبیر / دکتر مروان، ص 45، اعلام الموقعین 1/50. [↑](#footnote-ref-1670)
1671. - نگا: تعلیق امام شافعی بر این آیات در الرساله ص84-85ش278-281. [↑](#footnote-ref-1671)
1672. - اعلام الموقعین 1/51. [↑](#footnote-ref-1672)
1673. - ابن مسعود به این آیه استدلال کرده که هر آنچه که پیامبر آورده، حجت است. نگا: صحیح بخاری به شرح فتح الباری، کتاب التفسیر، باب (وما آتاكم الرسول فخذوه) 8/498 ش4886، همچنانکه عمران بن حصين نیز بر آن استدلال کرده است، نگا: دلائل النبوة، بيهقى 1/25، 26، نگا: مفتاح الجنة فى الاحتجاج بالسنة ص 21، و همچنین امام شافعى برای حجيت سنت و حجيت قول صحابى به این آیه استدلال کرده است، نگا: مناقب الإمام الشافعى، إمام فخر الدين الرازى ص 304، و الفقيه والمتفقه 1/445 ش 468. [↑](#footnote-ref-1673)
1674. - تيسير اللطيف الخبير فى علوم حديث البشير النذير، دكتر مروان ص 48 و بعد از آن باتصرف. و نگا: دلایل قرآنی بیشتر برای حجیت سنت رجوع شود به: حجية السنة، دكتر عبدالغنى عبدالخالق ص 291: 308 . [↑](#footnote-ref-1674)
1675. - دفاع از سنت / دکتر محمد ابو شبهه، ص 216. [↑](#footnote-ref-1675)
1676. - قبلاً تخریجش آمد، ص 445. [↑](#footnote-ref-1676)
1677. - تیسیر اللطیف الخبير فى علوم حديث البشير النذير، ص 57، نگا: ارشاد الفحول/شوکانی 1/156، 157. [↑](#footnote-ref-1677)
1678. - نگا: اضواء علی السنة / محمود ابوریة، ص 52، تبصیر الأمة بحقیقة السنة / اسماعیل منصور، ص 318. [↑](#footnote-ref-1678)
1679. - قبلاً تخریج آن آمد، ص 34. [↑](#footnote-ref-1679)
1680. - الرسالة / شافعی، ص 402، 403ش1103. [↑](#footnote-ref-1680)
1681. - قبلاً تخریج آن آمد، ص 273، دلائل النبوة / بیهقی، مفتاح الجنة فی الاحتجاج بالسنة، ص 19. [↑](#footnote-ref-1681)
1682. - مسلم به شرح نووی، کتاب الفضائل باب توقيره ، وترك إكثار سؤاله عما لا ضرورة إليه 8/120 ش 1337. [↑](#footnote-ref-1682)
1683. - بخاری به شرح فتح الباری، کتاب الاعتصام بالکتاب و السنة، باب الاقتداء بسنة النبى 13/263 ش7280 از حديث أبوهريرة . [↑](#footnote-ref-1683)
1684. - برای مطالعه بیشتر در مورد احادیثی که بر حجیت سنت دلالت می‎کنند رجوع شود به: حجیة السنة / دکتر عبدالغنی، ص 308-322. [↑](#footnote-ref-1684)
1685. - قبلاً تخریج آن آمده است، ص 38. [↑](#footnote-ref-1685)
1686. - مراجعه به: ص 196، 273-274 همین کتاب. [↑](#footnote-ref-1686)
1687. - ارشاد الفحول 1/158. [↑](#footnote-ref-1687)
1688. - منزلة السنة من الکتاب / استاد محمد سعید منصور، ص 118، 119. [↑](#footnote-ref-1688)
1689. - ر. ک: ص 316، نگا: برای اطلاع بیشتر از دلایل تمسک پیشینیان صحابه و تابعین و ائمه مجتهد بعد از آن‌ها به سنت به کتاب حجیة سنة / دکتر عبدالغنی، ص 283-291، 345-382 رجوع شود. و نگا: قواعد التحديث، قاسمى مبحث (ما روى عن السلف فى الرجوع إلى الحديث) ص302. [↑](#footnote-ref-1689)
1690. - کمال بن همام نیز بر این نظر است. نگا: تیسیر التحریر / محمد امین 3/22، التقریر و التحبیر / ابن امیر الحاج 2/225، التلویح فی کشف حقائق التنقیح / سعد التفتازانی 1/38. [↑](#footnote-ref-1690)
1691. - فواتح الرحموت 1/16، 17با تصرف. [↑](#footnote-ref-1691)
1692. - حجیة السنة / دکتر عبدالغنی 248، 252با تصرف. [↑](#footnote-ref-1692)
1693. - نگا: العقیدة و الشریعة/ گلدزیهر، ص61، دراسات محمدیه / شرح حال استاد صدیق بشیر به نقل از مجله کلیة الدعوة چاپ لیبی10/498، اصول الفقه المحمدی/شاخت، به نقل از همان 11/649، الحدیث فی الإسلام / مستشرق فرید غیوم، ص 20، 23، به نقل از منهجیة جمع السنة و جمع الاناجیل، دکتر عزیة علی طه، ص63، و البيان بالقرن، مصطفى المهدوى 2/522، و الإمام الشافعى، نصر أبو زيد ص 85، و إنذار من السماء، نيازى عزالدين ص 182 و بلوغ اليقين بتصحيح مفهوم ملك اليمين، إسماعيل منصور ص492، و الخدعة رحلتى من السنة إلى الشيعة، صالح الوردانى ص 55، 110، و مجلة المنار المجلد 9/520، 918 "مقال الإسلام هو القرآن وحده"، و السلطة فى الإسلام، عبدالجواد ياسين ص 227 - 231، و الكتاب و القرآن قراءة معاصرة ص 723، و الدولة و المجتمع ص 235، هر دو از محمد شحرور، و نحو تطوير التشريع الإسلامى، عبد الله أحمد النعيم ص50 و بعد از آن. [↑](#footnote-ref-1693)
1694. - فواتح الرحموت 2/213، با اندکی تصرف، المحصول/رازی 2/8، الإبهاج فی شرح المنهاج 2/352، المستصفی 1/173، اصول السرخسی/ سرخسی 1/295، الموافقات 1/35، البحر المحیط/زرکشی 4/440-441، المعتمد فى أصول الفقه 2/4، و الرسالة، شافعى ش1102، 1105، 1309، 1320، إرشاد الفحول 1/292 ، نـهاية السول فى شرح منهاج الأصول، أسنوى 2/147 و بعد از آن، التقرير و التحبير، ابن أمير الحاج 3/80. [↑](#footnote-ref-1694)
1695. - الإحکام /. آمدی 1/183. [↑](#footnote-ref-1695)
1696. - المحصول / رازی 1/8، با الإحکام / آمدی 1/183 مقایسه شود. [↑](#footnote-ref-1696)
1697. - سنن ترمذی، کتاب الفتن باب ما جاء فى لزوم الجماعة 4/405ش2167، از حدیث ابن عمر و می‌گوید این حدیث از این طریق غریب است. المستدرک / الحاکم، کتاب العلم 1/119ش391-397 و می‌گوید: این حدیث با اسنادی از معتمر بن سلیمان روایت شده است سپس شواهدی را از حدیث ابن عباس و انس برای آن ذکر کرده است. امام غزالی در المستصفی 1/175 این حدیث را به تواتر معنوی وصف کرده است و شاطبی نیز در الموافقات 1/39 هم آن را به تواتر وصف کرده است. نگا: همان 3/64 و الاعتصام 2/517. [↑](#footnote-ref-1697)
1698. - سنن ترمذی، کتاب الفتن باب ما جاء فى لزوم الجماعة 4/404، 405ش2165 از حدیث ابن عمر و ترمذی می‌گوید: این حدیث حسن و صحیح و غریب است، و از طریق دیگری از عمر از پیامبر (ص) روایت شده است که حاکم در المستدرک، کتاب العلم 1/197، 198ش387 روایت کرده است و می‌گوید: این حدیث به شرط شیخین صحیح است و ذهبی با آن موافق است. [↑](#footnote-ref-1698)
1699. - البرهان فى أصول الفقه 1/263، نگا: التقرير و التحبير، ابن أمير الحاج 3/113. [↑](#footnote-ref-1699)
1700. - المحصول / رازی 1/46، نگا: المستصفی / عزالی 1/173. برای جواب بیشتر رجوع شود به: مصادر الشريعة الإسلامية مقارنة بالمصادر الدستورية، مستشار دكتر على حريشة ص 52-62. [↑](#footnote-ref-1700)
1701. - مجله المنار جلد 9/517، مقاله دكتر توفيق صدقى (الإسلام هو القرآن وحده)، الصلاة/محمد نجیب، ص 277، 306، الصلاة فی القرآن / احمد صبحی منصور، ص32، قرآن ام حدیث، ص 7، القرآن و الحدیث و الإسلام، ص 20، 33 هر دو از رشاد خلیفه، تبصير الأمة، إسماعيل منصور ص 17، 325 و سایر افرادی که در شبهه "الاكتفاء بالقرآن وحده" قبلا آن را بیان کردیم. [↑](#footnote-ref-1701)
1702. - مسند ابن مبارک، ص 143ش233، جامع البیان / ابن عبدالبر 2/191، حازمى، الاعتبار فى الناسخ و المنسوخ ص 98. [↑](#footnote-ref-1702)
1703. - مطرف: مطرف بن عبدالله بن شخیر عامری، ابو عبدالله از بزرگان تابعین، معتمد و عابد و فاضل می‌باشد در سال 95 ه‍. درگذشت شرح حال او در: تقریب التهذیب 2/188ش6728، مشاهیر علماء الأمصار ص 113ش645، تذکرة الحفاظ 1/64، 65ش54، خلاصة تذهیب الکمال، ص 249، و الكاشف الذهبى2/269 ش 5478، و الثقات للعجلى ص 431 ش 1586. [↑](#footnote-ref-1703)
1704. - آثار قبل در جامع البیان / ابن عبدالبر 2/191، الإعتبار / حازمی، ص 100آمده است. [↑](#footnote-ref-1704)
1705. - جامع البیان / ابن عبد البر، ص 2/191، الإعتبار / حازمی، ص 99. [↑](#footnote-ref-1705)
1706. - الموافقات 4/394، 395. [↑](#footnote-ref-1706)
1707. - طبقات الحنابله / ابن ابی یعلی 1/25، الموافقات 4/408، 409. [↑](#footnote-ref-1707)
1708. - منزلة السنة من الکتاب / استاد محمد سعید منصور، ص 119-123، با تصرف و اختصار، الإسلام علی مفترق الطرق، ص 97، القرآنيون و شبهاتـهم حول السنة، دكتر خادم بخش مبحث (منهج القرآنيين فى تفسير القرآن الكريم) ص 257 و بعد از آن. [↑](#footnote-ref-1708)
1709. - تحقیق معنی سنت و بیان نیاز به آن / علامه سید سلیمان بدوی، ص 4-5 با تصرف. [↑](#footnote-ref-1709)
1710. - مقاله «الإسلام هو القرآن وحده» / دکتر توفیق صدقی، مجله المنار جلد 9/517-520 با تصرف. [↑](#footnote-ref-1710)
1711. - مجلة المنار جلد 9-920، 921 با تصرف. [↑](#footnote-ref-1711)
1712. - تبصیر الأمة / بحقیقة السنة / دکتر اسماعیل منصور، ص 17، 18. [↑](#footnote-ref-1712)
1713. - قرآن أم حدیث، ص 7-10، القرآن و الحدیث و الاسلام، ص، 20، 23 هر دو از رشاد خلیفه، نگا: الصلاة فى القرآن، أحمد صبحى منصور ص 101. [↑](#footnote-ref-1713)
1714. - الصلاة / محمد نجیب، ص 65، البیان بالقرآن / مصطفی المهدوی 1/123. [↑](#footnote-ref-1714)
1715. - و کسی که چنین عقیده‎ای داشته باشد نیز اینگونه است از جمله کسانی که بر مذهب فاسد و باطل او می‌باشند و ذکرشان خواهد آمد و از دشمنان اسلام می‌باشد. [↑](#footnote-ref-1715)
1716. - الصلاة، ص 652-662. [↑](#footnote-ref-1716)
1717. - البیان القرآن / مصطفی مهدوی 1/107-113، نگا: الاعتصام، شاطبی، که این داستان را از قول بدعتگران و هواپرستان قدیمی آورده است. 1/16، نگا:: الصراع بين الثقافة الإسلامية و الثقافات الأخرى، دكتر طه حبيشى ص509 و بعد از آن. [↑](#footnote-ref-1717)
1718. - الصلاة فی القرآن / احمد صبحی منصور، ص 37، 38. [↑](#footnote-ref-1718)
1719. - الصلاة / محمد نجیب 51، 52، 616. [↑](#footnote-ref-1719)
1720. - همان ص 618. [↑](#footnote-ref-1720)
1721. - البیان بالقرآن 1/120. [↑](#footnote-ref-1721)
1722. - الصلاة فی القرآن، ص 39. [↑](#footnote-ref-1722)
1723. - کتاب لا ناسخ و لا منسوخ فی القرآن. [↑](#footnote-ref-1723)
1724. - مصطفی منصور یکی از پیروان احمد صبحی منصور، نقل حدیث نمود برایم که احمد صبحی آیه تیمم را اینگونه برایم تفسیر نمود که: دستمالی را از جیبت بیرون می‎آوری و دستت را با آن پاک می‎کنی. به مصطفی گفتم: ولی خداوند متعال می‎فرماید: **"صَعِيدًا طَيِّبًا"** و صعید گردی است که از خاک پاک بلند می‎شود، به من گفت که این شرط نیست بلکه گرد و خاکی که در هواست کافی است که دستت را به آن بزنی و آن صعید است.! [↑](#footnote-ref-1724)
1725. - الصلاة فی القرآن، ص 39، 40 حاشیه. [↑](#footnote-ref-1725)
1726. - 6 سورة مائده. [↑](#footnote-ref-1726)
1727. - تحقیق معنی السنة و بیان الحاجة الیها / علامه سید ندوی، ص 27، 28. [↑](#footnote-ref-1727)
1728. - قرآن یا حدیث، ص 20، 33، قرآن و حدیث و اسلام، ص 38، 41، 43. [↑](#footnote-ref-1728)
1729. - قرآن و حدیث و اسلام / رشاد خلیفه، ص 38، الصلاة فی القرآن / احمد صبحی منصور، ص 51-56. [↑](#footnote-ref-1729)
1730. - الصلاة / محمد نجیب، ص 78، 79. [↑](#footnote-ref-1730)
1731. - قرآن یا حدیث، ص 16، قرآن و حدیث و اسلام، ص 22، 24، 28. [↑](#footnote-ref-1731)
1732. - مجله المنار جلد 9/521، 522، مقاله «الإسلام هو القرآن وحده»، نگا: القرآنیون و شبهاتهم حول السنة / دکتر خادم بخش، ص 366-430. [↑](#footnote-ref-1732)
1733. - محمود محمد طه: یکی از داعیان فتنه و مدعیان دروغین علم، اهل سودان و ادعای نبوت هم نمود و ادعا کرد که زکات در دوره‌های اوّلیه اسلامی به صورت موقت و خیلی کوتاه، تشریع شد و بنابراین درست نیست که در این دوره پیشرفت و ترقی هم واجب باشد بلکه واجب است که در این دوره ترقی کنیم و به ذات اسلام که عدالت اشتراکی است برسیم، همچنین احادیث توحیدی را انکار کرده و می‌گوید که فرد به درجه الهی می‌رسد و اجازه دارد که نماز را برای بعضی از خواص ساقط کند. حاکم سودان(جعفر نمیری) او را به علت زندیق بودنش اعدام کرد. نگا: المحاضرة الدفاعية عن السنة للدكتور محمد أمان على الجامى ص 7 و بعد از آن. [↑](#footnote-ref-1733)
1734. - عبدالله احمد نعیم: نویسنده سودانی او در دانشگاه ادنبره اسکاتلند تحصیل قانون نمود و رئیس جمعیت دولتی پژوهشهای قانونی جهان سوّم نیویورک شد از سال 1990 تا به حال. از شاگردان مسیلمه کذاب محمود محمد طه بود و به فکر و نظر او دعوت می‌کرد. نگا: کتاب او نحو تطوير التشريع الإسلامى. و نگا: الصراع بين الثقافة الإسلامية و الثقافات الأخرى، دكتر طه حبيشى ص 570 و بعد از آن. [↑](#footnote-ref-1734)
1735. - السنة و دورها فی الفقه الجدید، ص 92، 193، 202. [↑](#footnote-ref-1735)
1736. - الکتاب و القرآن و قرائة معاصرة، ص 572. [↑](#footnote-ref-1736)
1737. - البیان بالقرآن 2/335. [↑](#footnote-ref-1737)
1738. - البیان بالقرآن 2/339. [↑](#footnote-ref-1738)
1739. - ثورة الإسلام، ص 57. [↑](#footnote-ref-1739)
1740. - البیان بالقرآن 2/538. [↑](#footnote-ref-1740)
1741. - البیان بالقرآن 2/539. [↑](#footnote-ref-1741)
1742. -البیان بالقرآن 2/540. [↑](#footnote-ref-1742)
1743. - محمد کسی است که نام کامل او محمد بن کعب بن سلیم القرظی أبوحمزه و از عابدان اهل مدینه و عالمان به قرآن و مورد اعتماد می‌باشد، در سال 120 ه‍. درگذشت شرح حال او در: تقریب التهذیب 2/128ش6277، الکاشف 2/213ش5129، مشاهیر علماء الأمصار، ص 85ش436، الثقات / عجلی 411ش1495، والبداية والنهاية 9/268، وشذرات الذهب 1/136. [↑](#footnote-ref-1743)
1744. - تفسیر قرآن العظیم/ ابن کثیر 4/14-19، البدایة و النهایة 1/144-150. [↑](#footnote-ref-1744)
1745. - البیان بالقرآن 2/540-543. [↑](#footnote-ref-1745)
1746. - همان 2/623 و 1/385-386. [↑](#footnote-ref-1746)
1747. - البیان بالقرآن 1/114. [↑](#footnote-ref-1747)
1748. - دفع شبهات عن الشیخ الغزالی / دکتر احمد حجازی السقا، ص 8، 61،199 نگا: حقیقة السنة النبویة، ص 9، السنة و دورها فی الفقه الجدید / جمال البنا، ص 254، لماذا القرآن / احمد صبحی منصور، ص 64، این‌ها از پیشینیان مبتدعشان تبعیت کرده‌اند همچنانکه ابن قتیبه در تاویل مختلف الحدیث ص194 و شاطبی در کتابهایش الاعتصام باب بيان معنى الصراط المستقيم التى انحرفت عنه سبل أهل الابتداع فضلت عن الهدى بعد البيان 2/560، والموافقات 4/422 آورده است. از جمله تفکرات نادر دشمنان سنت و آنچه که به دشمنان دین و امت ما مربوط می‌شود و طبق اهدافشان حرف می‌زنند این است که مصطفی منصور از احمد صبحی منصور نقل می‌کند که او معتقد است که مسجد الاقصی در فلسطین نیست بلکه در سینا است وقتی که به او گفتم که دلیل تو از قرآن برای این امر چیست؟ گفت: آیه اسراء و آیه تین. در سوره اسراء خداوند متعال می‌گوید: ﴿سُبۡحَٰنَ ٱلَّذِيٓ أَسۡرَىٰ بِعَبۡدِهِۦ لَيۡلٗا مِّنَ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ إِلَى ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡأَقۡصَا﴾ [الإسراء: 1]. و در سوره تين می‌فرماید: ﴿وَطُورِ سِينِينَ ٢ وَهَٰذَا ٱلۡبَلَدِ ٱلۡأَمِينِ ٣﴾ [التين: 2-3]. می‌گوید: چنانچه در سوره اسراء میان دو مسجد ارتباط وجود دارد در سوره تین نیز میان بلد الامین که مسجدالحرام است و طور سنین که مسجد الاقصی است ارتباط وجود دارد. و این چیزی است که مسیلمه کذاب (محمد رشاد خلیفه در سخنانش در مسجد توسان آمریکا و در میان اعراب گفته است. همچنانکه دکتر طه حبیشی نقل کرده است. [↑](#footnote-ref-1748)
1749. - الاعتصام / شاطبی، باب فی مأخذ اهل البدع بالاستدلال 1/191. [↑](#footnote-ref-1749)
1750. - السنة فی مواجهة اعدائها، ص 160. و اللعاب الأخير فى مجال إنكار سنة البشير النذير ص84. [↑](#footnote-ref-1750)
1751. - جامع بیان العلم و فضله، باب فيمن تأول القرآن أو تدبره وهو جاهل بالسنة ص 2/193. [↑](#footnote-ref-1751)
1752. - الإسلام علی المفترق الطرق، ص 90. [↑](#footnote-ref-1752)
1753. - همان، ص 103. [↑](#footnote-ref-1753)
1754. - الموافقات / شاطبی 4/396، المسألة الثالثة «أصول السنة فى القرآن» نگا: همان 4/434. مختصر الصواعق المرسلة / ابن قیم جوزیه 2/508. [↑](#footnote-ref-1754)
1755. - أجوبه الفاضله / علامه اللکنوی، ص 46-59. [↑](#footnote-ref-1755)
1756. - تحقیق معنی السنة و بیان الحاجة الیها / علامه سید ندوی، ص 14-17. [↑](#footnote-ref-1756)
1757. - تحقیق معنی السنة و بیان نیاز به آن / ندوی، ص 18. [↑](#footnote-ref-1757)
1758. - الإسلام علی مفترق الطرق، ص 88، 89، نگا: ما قاله عن الإسلام کدین و الدولة، ص 110. [↑](#footnote-ref-1758)
1759. - القرآن و الحدیث و الإسلام / رشاد خلیفه، ص 2. [↑](#footnote-ref-1759)
1760. - همان، ص 3. [↑](#footnote-ref-1760)
1761. - همان، ص 13، همان، ص 17، 18، 33، قرآن یا حدیث، ص 2، 16، الصلاة / محمد نجیب 271، 272، ولماذا القرآن 43-48،والمسلم العاصى ص13. [↑](#footnote-ref-1761)
1762. - در صحیح به صورت مرفوع آمده است: اگر کسی فراموش کند و از روی فراموشی در حال روزه چیزی بخورد یا بنوشد، روزه‌اش صحیح است بخاری به شرح فتح الباری، باب الصائم إذا أكل أو شرب ناسياً 4/183، 184 ش1933، و مسلم (بشرح النووى) كتاب الصيام باب أكل الناسى وشربه وجماعه لا يفطر 4/291، ش1155 از حديث أبوهريرة و لفظ از مسلم است. [↑](#footnote-ref-1762)
1763. - البحر المحیط / زرکشی 3/483. [↑](#footnote-ref-1763)
1764. - المیزان / شعرانی 1/58، قواعد التحدیث / قاسمی، ص 298، لمحات من تاریخ السنة و علوم الحدیث / استاد ابوغدة، ص 32، 33. [↑](#footnote-ref-1764)
1765. - اعلام الموقعین / ابن قیم جوزیه 2/288. [↑](#footnote-ref-1765)
1766. - رجوع به ص 469 و 475 همین کتاب و نگا: تیسیر اللطیف الخبیر / دکتر مروان شاهین، ص 31باتصرف. [↑](#footnote-ref-1766)
1767. - بخاری به شرح فتح الباری کتاب التفسیر باب ﴿وَكَذَٰلِكَ أَخۡذُ رَبِّكَ إِذَآ أَخَذَ ٱلۡقُرَىٰ وَهِيَ ظَٰلِمَةٌۚ إِنَّ أَخۡذَهُۥٓ أَلِيمٞ شَدِيدٌ ١٠٢﴾ 8/205ش 4686 و مسلم به شرح نووی، کتاب البر و الصلة 8/378ش2583 و لفظ از اوست. [↑](#footnote-ref-1767)
1768. - بخاری به شرح فتح الباری، کتاب الأنبیاء باب قوله تعالى: ﴿وَٱتَّخَذَ ٱللَّهُ إِبۡرَٰهِيمَ خَلِيلٗا ١٢٥﴾ 6/447 و مسلم به شرح نووی، کتاب الفضائل باب من فضائل إبراهيم الخليل ، نگا: الموافقات 4/436، 8/134 - 135 ش2271 حديث أبى هريرة لفظ از مسلم، و تأويل مختلف الحديث ص 44 و بعد از آن. [↑](#footnote-ref-1768)
1769. - ر. ک: ص 129-337. [↑](#footnote-ref-1769)
1770. - مراتب البیان فی الرسالة / شافعی ص 21-53، بخش شماره53-178، نگا: البرهان فی اصول الفقه / جوینی 1/39 و بعد از آن، ارشاد الفحول / شوکانی 2/31-35. [↑](#footnote-ref-1770)
1771. - لسان العرب / ابن منظور 11/128، مختار الصحاح/رازی، ص 47، المعتمد فى أصول الفقه 1/293، و أصول السرخسى 1/168، الإحکام / آمدی 2/165. [↑](#footnote-ref-1771)
1772. - گاهی چیز مجملی در سنت آمده که قرآن آن را تبیین کرده است مانند این حدیث که پیامبر فرمود: به من امر شده که مردم را بکشم. سپس خداوند متعال در سوره برائت آن را تفسیر کرده و می‌فرماید: ﴿فَإِن تَابُواْ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ فَخَلُّواْ سَبِيلَهُمۡۚ﴾ نگا: البحر المحیط / زرکشی 3/489. [↑](#footnote-ref-1772)
1773. - بخاری به شرح فتح الباری، کتاب الأذان باب الأذان للمسافرين إذا كانوا جماعة والإقامة 2/131، 132 ش631، و مسلم (بشرح النووى) كتاب المساجد و مواضع الصلاة، باب من أحق بالإمامة 3/187، 188 ش674، حديث مالك بن الحويرث. [↑](#footnote-ref-1773)
1774. - الکفایة، ص 48، دلائل النبوة / بیهقی 1/25، مفتاح الجنة فی الاحتجاج بالسنة، ص 21. [↑](#footnote-ref-1774)
1775. - الکفایة، ص 48، 49. [↑](#footnote-ref-1775)
1776. - منزلة السنة من الکتاب / استاد محمد سعید منصور، ص 351-397، منزلة السنة فی الشریع الإسلامی / دکتر محمد أمان الجامی، ص 22-30. [↑](#footnote-ref-1776)
1777. - لسان العرب 10/226 و بعد از آن، المعجم الوسیط / ابراهیم أنیس و دیگران 2/563، المحصول / رازی 1/457 و بعد از آن، الإتقان فی علوم القرآن 3/82، 83، وفواتح الرحموت 1/360، و الإحكام للآمدى 2/162، نگا: منـزلة السنة من الكتاب، استاد محمد سعيد منصور ص 429 و بعد از آن. [↑](#footnote-ref-1777)
1778. - سنن کبری / بیهقی، كتاب السرقة، باب السارق يسرق أولاً فتقطع يده اليمنى من مفصل الكف 8/270، 271. [↑](#footnote-ref-1778)
1779. - لسان العرب 12/424، 425، مختار الصحاح، ص 191، المعجم الوسیط 2/629، المعتمد فی اصول فقه 1/189، اصول / سرخسی 1/125، والإحكام للآمدى 2/54، و الإبـهاج فى شرح المنهاج 2/82، نگا: منـزلة السنة من الكتاب، استاد محمد سعيد منصور ص398 و بعد از آن. [↑](#footnote-ref-1779)
1780. - بخاری به شرح فتح الباری، کتاب فرائض، باب قول النبى لا نورث، ما تركنا صدقة 12/8،ش6730، مسلم به شرح نووی، کتاب جهاد و السیر باب قول النبى لا نورث، ما تركنا صدقة 6/319، 320 ش 1758 حديث عائشة -رضى الله عنها. [↑](#footnote-ref-1780)
1781. - الموطأ / مالک، کتاب العقول باب ما جاء فى ميراث العقل و التغليظ منه2/660 ش10 حديث عمر . [↑](#footnote-ref-1781)
1782. - بخاری به شرح فتح الباری، كتاب الفرائض، باب لا يرث المسلم الكافر، و لا الكافر المسلم، وإذا أسلم قبل إن يقسم الميراث فلا ميراث له 12/51 ش 6764، و مسلم (بشرح النووى) كتاب الفرائض 6/58 ش 1614 من حديث أسامة بن زيد . [↑](#footnote-ref-1782)
1783. - تیسیر اللطیف الخبیر / دکتر مروان، ص 31-36، نیل الأَوطار / شوکانی 6/74. [↑](#footnote-ref-1783)
1784. - المعجم الوسیط 1/491، مختار الصحاح، ص 145، اصول السرخسی/سرخسی 1/168، الإتقان/سیوطی 3/72-81، منـزلة السنة من الكتاب ص 343و بعد از آن. [↑](#footnote-ref-1784)
1785. -بخاری به شرح فتح الباری کتاب الرقاق، باب من نوقش الحساب عذب 11/407، مسلم به شرح نووی، کتاب الجنة وصفة نعيمها وأهلها، باب إثبات الحساب 9/225، 226 رقم 2876. [↑](#footnote-ref-1785)
1786. - تیسیر اللطیف الخبیر فى علوم حديث البشير النذير ص38، 39، برای اطلاع بیشتر از أنواع تبیین قرآن برای سنت ن . ک: السنة بياناً للقرآن، الفصل الثالث منهج السنة فى تبيين القرآن ص70-259. [↑](#footnote-ref-1786)
1787. - اعلام الموقعین 1/35. [↑](#footnote-ref-1787)
1788. - الموافقات 3/99، 100. [↑](#footnote-ref-1788)
1789. - همان 3/100-109. [↑](#footnote-ref-1789)
1790. - الإحکام / آمدی 2/267، اصول / سرخسی 2/67، المسودة / آل تیمیة، ص 201 و بعد از آن. [↑](#footnote-ref-1790)
1791. - نگا: طعنه های احمد صبحی منصور در کتابش «لا ناسخ و لا منسوخ» و الصلاة فی القرآن، ص 39، مقالات توفیق صدقی / المنار جلد 9/110-119، جلد 10/683-389، إنذار من السماء 122، 437، 523، دین السلطان، ص 629، و الأصلان العظيمان ص 133 و بعد از آن، و السنة و دورها فى الفقه الجديد ص 12،15، و البيان بالقرآن 1/12، 2/793 و غيره. [↑](#footnote-ref-1791)
1792. - در مورد این شبهات رجوع کنید به: مناهل العرفان فی علوم القرآن/ شیخ زرقانی 2/214-353، السنة مع القرآن/ دکتر سید احمد مسیر، ص 189 و بعد از آن. [↑](#footnote-ref-1792)
1793. - او ابو مسلم محمد بن بحر اصفهانی است او در علم نحو مهارت داشت و نویسنده و متکلم معتزلی بود و عالم به تفسیر و غیره. .. می‌باشد. او کتاب جامع التأویل لمحکم التنزیل، الناسخ و منسوخ و ... را نوشت و در سال 322 هجری درگذشت. شرح حال او: لسان الميزان5/737 ش7137، و بغية الوعاة1/59 ش107، و الفهرست ص220، و معجم الأدباء 5/241، و الوافى بالوفيات 2/244 ش646، و طبقات المفسرين، داودى 2/109 ش466. [↑](#footnote-ref-1793)
1794. - مناهل العرفان فی علوم القرآن / شیخ زرقانی 2/218-223، الإحکام فی اصول الأحکام / ابن حزم 4/482، الإبهاج فی شرح المنهاج، پسران سبکی که می‌گویند: بدان که ذکر و یاد این مبتدعین در امور موافق و مخالف شایسته نیست، ولی علت تحمل رنج و سختی یاد آن‌ها تذکر این نکته است که آن‌ها همگی مخالف آن نبودند، الابهاج فی شرح المنهاج، 2/228. [↑](#footnote-ref-1794)
1795. - ر.ک: به آنچه علامه رحمت الله هندی در کتاب «اظهار الحق» و آنچه که در وقوع نسخ در عهد عتیق ، و در الشریعه الموسویة و عیسویة 1/377-398 اثبات کرده است. [↑](#footnote-ref-1795)
1796. - إرشاد الفحول 2/75، 76 با اندکی تصرف. [↑](#footnote-ref-1796)
1797. - السبکی: امام فقیه و محدث حافظ و مفسر اصولی، علی بن عبدالکافی بن یوسف، شیخ الاسلام. پسرش در مورد او می‌گوید: بعد از ذهبی و مزی حافظ تر از او نبوده است. در سال 756 در گذشت شرح حال او: طبقات الحفاظ/سیوطی، ص 525، 526، ش1148، البدایة و النهایة / ابن کثیر 14/195، و شذرات الذهب، ابن العماد الحنبلى 6/180،و طبقات المفسرين، داودى1/416ش360. [↑](#footnote-ref-1797)
1798. - رفع الحاجب، ص 251، الإبهاج فی شرح المنهاج 2/228، مناهل العرفان 2/223، دکتر محمد حفناوی در حاشیه تحقیقش بر کتاب الناسخ و المنسوخ ابن شاهین ص 30نیز بر همین نظر است. و همچنین دکتر شعبان اسماعیل در حاشیه تحقیقش بر کتاب ارشاد الفحول/ شوکانی 2/76، 77 نیز بر این نظر است. من نیز به نظر آن‌ها معتقدم و الله اعلم. [↑](#footnote-ref-1798)
1799. - یحیی بن أکثم، ابن محمد بن قطن التیمی مروزی، ابو محمد، قاضی مشهور و فقیه صادق بود ولی به سرقت حدیث متهم بود ولی اینگونه نبود بلکه با اجازه آن را روایت می‌کرد. در سال 243هـ . درگذشت. شرح حال او: تقریب التهذیب 2/297،ش7534، الکاشف/ذهبی 2/361،ش6133، لسان المیزان 9/282،ش14823، وتـهذيب الكمال 31/207 رقم 6788. [↑](#footnote-ref-1799)
1800. - بیان العلم و فضله / ابن عبد البر، باب بيان أنه ليس من العلوم علم واجب إلا العلم بناسخ القرآن ومنسوخه 2/28. [↑](#footnote-ref-1800)
1801. - او: ابو عبدالرحمن، عبدالله بن حبیب السلمی کوفی می‌باشد که همگی بر اعتماد او متفق هستند و تقریباً در سال 73 ه‍. درگذشت. شرح حال او: تقریب التهذیب 1/485، 486،ش3282، الکاشف 1/544،ش2681، الثقات / عجلی، ص 253،ش729. [↑](#footnote-ref-1801)
1802. - الاعتبار فی الناسخ و المنسوخ/ حازمی، ص 48، الناسخ و المنسوخ / زهری، ص 15. [↑](#footnote-ref-1802)
1803. - الاعتبار فی الناسخ و المنسوخ، ص 49. [↑](#footnote-ref-1803)
1804. - همان، ص 50 و الناسخ و المنسوخ / زهری، ص 16. [↑](#footnote-ref-1804)
1805. - ر.ک: نمونه‌هائی از اقوال آن‌ها در الاعتبار/حازمی، ص 44 و بعد از آن، تدریب الراوی، ص 2/189، فتح المغیث / سخاوی 2/57، وفتح المغيث للعراقى ص330، وتوضيح الأفكار للصنعانى 2/416. [↑](#footnote-ref-1805)
1806. - تفسیر قرطبی، 2/62. [↑](#footnote-ref-1806)
1807. - منزلت سنت از کتاب، ص 469، 470. [↑](#footnote-ref-1807)
1808. - 1/54. [↑](#footnote-ref-1808)
1809. - ر. ک: صفحه 444، 445 همین کتاب. [↑](#footnote-ref-1809)
1810. - الموافقات 4/392. [↑](#footnote-ref-1810)
1811. - حجیة السنة، ص 485-489 با اندکی تصرف. [↑](#footnote-ref-1811)
1812. - همان، ص 489-494. [↑](#footnote-ref-1812)
1813. - الرسالة، ص 33 بخش 102-103. [↑](#footnote-ref-1813)
1814. - الإحکام فی اصول الأحکام / ابن حزم 1/96، 97. [↑](#footnote-ref-1814)
1815. - السنة و مکانتها فی التشریع / مصطفی سباعی، ص 379، منزلة السنة من الکتاب / استاد محمد سعید منصور، ص 470. [↑](#footnote-ref-1815)
1816. - الموافقات 4/392. [↑](#footnote-ref-1816)
1817. - همان 4/393. [↑](#footnote-ref-1817)
1818. - الموافقات 4/396. [↑](#footnote-ref-1818)
1819. - همان 4/434. [↑](#footnote-ref-1819)
1820. - همان 4/393. [↑](#footnote-ref-1820)
1821. - منزلة السنة من الکتاب، ص 481 با اندکی تصرف. [↑](#footnote-ref-1821)
1822. - مصادر الشریعة الاسلامیة مقارنة بالمصادر الدستوریة، ص 32، 33. [↑](#footnote-ref-1822)
1823. - تیسیر اللطیف الخبیر / دکتر مروان، ص 36، 37. [↑](#footnote-ref-1823)
1824. - منزلة السنة من الکتاب / استاد محمدسعید منصور، ص 499. [↑](#footnote-ref-1824)
1825. - السنة و مکانتها فی التشریع / دکتر سباعی، ص 375 با تصرف. [↑](#footnote-ref-1825)
1826. - نگا: این منابع در الموافقات 4/406-428، نگا: بررسی و رد آن در حجية السنة، دكتر عبدالغنى ص526–536. [↑](#footnote-ref-1826)
1827. - الموافقات 4/428، نگا: مصادر الشرعية الإسلامية مقارنة بالمصادر الدستورية للمستشار الدكتور على جريشة ص 29-31. [↑](#footnote-ref-1827)
1828. - حجیة السنة / دکتر عبدالغنی، ص 535. [↑](#footnote-ref-1828)
1829. - مصطفی مهدوی در کتاب البیان بالقرآن آن را گشود و کوشش او بی‌فایده بود و آنچه امام شاطبی می‌گوید درست است. [↑](#footnote-ref-1829)
1830. - الموافقات 4/431. [↑](#footnote-ref-1830)
1831. - الموافقات 4/396. [↑](#footnote-ref-1831)
1832. - الموافقات 4/396. [↑](#footnote-ref-1832)
1833. - همان 4/406. [↑](#footnote-ref-1833)
1834. - مفتاح السنة، ص 6-10. [↑](#footnote-ref-1834)
1835. - مفتاح السنة، ص 11. [↑](#footnote-ref-1835)
1836. - همان، ص 8. [↑](#footnote-ref-1836)
1837. - حجیة السنة، ص 489. [↑](#footnote-ref-1837)
1838. - تضعیف او بدون دلیل در حدیث مقدام بن معدیکرب خواهد آمد. [↑](#footnote-ref-1838)
1839. - در حاشیه کتابش مفتاح السنة، ص 7، بر آن تصریح کرده است. نگا: نیل الأوطار / شوکانی 6/148، از قرطبی نقل شده است که بجز خوارج مسلمانان بر تحریم آن اجماع دارند و می‌گوید: مخالفت خوارج ارزشی ندارد چرا که آن‌ها از دین خارج شدند. [↑](#footnote-ref-1839)
1840. - این فتوا را شیخ محمد غزالی در کتاب تراثنا الفکری ، ص 176 و بعد از آن نوشت. همچنین احمد در کتاب حدالردة با امضای شیخ مشد در کتاب لماذا القرآن ذکر کرده است. [↑](#footnote-ref-1840)
1841. - تراثنا الفکری/ شیخ محمد غزالی، ص 178. [↑](#footnote-ref-1841)
1842. - الموافقات 3/274، 300، 330، 339، 382، 389، 3/396، 406. [↑](#footnote-ref-1842)
1843. - همان 4/422، 432 و بعد از آن. [↑](#footnote-ref-1843)
1844. - الموافقات 3/82، مسألة قلة المتشابه. [↑](#footnote-ref-1844)
1845. - الاعتصام 1/190، و به طور مفصل در رد شبهه منکرین حجیت خبر آحاد خواهد آمد. نگا: ص564. [↑](#footnote-ref-1845)
1846. - الموافقات 3/14. [↑](#footnote-ref-1846)
1847. - همان 3/286-298. [↑](#footnote-ref-1847)
1848. - الموافقات 4/399. [↑](#footnote-ref-1848)
1849. - نقل از تراثنا الفکری/ شیخ محمد غزالی، ص 178، 179. [↑](#footnote-ref-1849)
1850. - مفتاح السنة، ص 10. [↑](#footnote-ref-1850)
1851. - تخریج الحدیث، ص 223. [↑](#footnote-ref-1851)
1852. - تقریب التهذیب 1/327ش2130. [↑](#footnote-ref-1852)
1853. - سنن ابن ماجه، مقدمه، باب تعظيم حديث رسول الله، و التغليظ على من عارضه 1/20 ش 12 [↑](#footnote-ref-1853)
1854. - المسند 4/130، 131، 132. [↑](#footnote-ref-1854)
1855. - المستدرک / الحاکم، کتاب العلم 1/191، 192ش371. [↑](#footnote-ref-1855)
1856. - الموافقات 4/432، الإعتصام 1/61. [↑](#footnote-ref-1856)
1857. - به نقل از تراثنا الفکری/ شیخ محمد غزالی، ص 179. آنچه که لازم به ذکر است این است که او برای عدم درک منظور امام شاطبی به علمای بزرگ ما متوسل شده است چرا که از مذهبش با عبارات موهومی صحبت کرده که اختلاف حقیقی با جمهورعلما دارد و دلایلی را مطرح کرده و دلایل جمهور را بدون دلیل مورد طعن قرار داده است. دکتر عبدالغنی عبدالخالق در کتاب حجیة السنة ص537. [↑](#footnote-ref-1857)
1858. - حدالردة، ص 95-98. [↑](#footnote-ref-1858)
1859. - لماذا القرآن، ص 155-157. [↑](#footnote-ref-1859)
1860. - الربا و الفائدة فی الإسلام، ص 8. [↑](#footnote-ref-1860)
1861. - حقیقة الحجاب و حجیة الحدیث، ص 96 و بعد از آن. [↑](#footnote-ref-1861)
1862. - کلا ثم کلا، ص 68-71. [↑](#footnote-ref-1862)
1863. - حقیقة السنة النبویة، ص 7، نگا: أضواء علی السنة المحمدیه / محمود ابوریه، ص 39 و بعد از آن. [↑](#footnote-ref-1863)
1864. - حقیقت سنت نبوی، ص 9. [↑](#footnote-ref-1864)
1865. - همان، ص 15. [↑](#footnote-ref-1865)
1866. - دفع الشبهات، ص 65، 66. [↑](#footnote-ref-1866)
1867. - حقیقة السنة، ص 10، دفع الشبهات، ص 60. [↑](#footnote-ref-1867)
1868. - بلوغ الیقین بتصحيح مفهوم ملک الیمین، ص21. [↑](#footnote-ref-1868)
1869. - همان، ص 24، مجلة المنار جلد 9/908، 924، مقاله دكتر توفيق صدقى (الإسلام هو القرآن وحده) [↑](#footnote-ref-1869)
1870. - تبصیرالأمامة بحقیقة السنة، ص 663. [↑](#footnote-ref-1870)
1871. - الخدعة رحلتی من السنة الی الشیعه، ص 40، 41 با تصرف، و همچنین کتاب أهل السنة شعب الله المختار ص 79، 80 از او. [↑](#footnote-ref-1871)
1872. - دفاع عن الرسول ضد الفقهاء المحدثین، ص 129. [↑](#footnote-ref-1872)
1873. - همان منابع قبلی. [↑](#footnote-ref-1873)
1874. - إرشاد الفحول 1/158. [↑](#footnote-ref-1874)
1875. - اعلام الموقعین، 2/287-290. [↑](#footnote-ref-1875)
1876. - همان، 2/290. [↑](#footnote-ref-1876)
1877. - قبلاً تخریج آن ذکر شد، ص 233، نیل الأوطار، 6/146، سبل السلام، 3/998، منزلة السنة من الکتاب، ص 304، و من التوجيهات النبوية للأسرة الإسلامية، دكتر سعيد صوابى ص10-54. [↑](#footnote-ref-1877)
1878. - قبلاً تخریج آن ذکر شد، ص 445، نیل الأوطار، 8/113، سبل‌السلام، 1/49، 3/1002، 4/1378. [↑](#footnote-ref-1878)
1879. - قبلاً تخریج آن ذکر شد، ص 445، نیل الأوطار، 8/115، سبل‌السلام، 4/1385، 1386. [↑](#footnote-ref-1879)
1880. - بخارى (بشرح فتح البارى) كتاب النكاح، باب (وأمهاتكم اللآتى أرضعنكم) 9/43 ش5100، و مسلم (بشرح النووى) كتاب الرضاع، باب تحريم ابنة الأخ من الرضاعة 5/278 ش1447 حديث ابن عباس - رضى الله عنهما - نگا: نيل الأوطار 6/317، و سبل السلام 3/1151، و الموافقات 4/423، و منـزلة السنة من الكتاب، محمد سعيد منصور ص 295 -297. [↑](#footnote-ref-1880)
1881. - بخاری به شرح فتح‌الباری، کتاب جهاد، باب فكاك الأسيرة وغيره 6/193 ش3047 حديث على بن أبى طالب 0 نگا: نيل الأوطار 7/8، و سبل السلام 3/1188. [↑](#footnote-ref-1881)
1882. - سنن ترمذی، کتاب الحدود، باب ما جاء من شرب الخمر فاجلدوه و من عاد فى الرابعة فاقتلوه 4/39 ش1444 حديث معاوية و جابر-ب– نگا: نيل الأوطار 7/138،و سبل السلام4/1311 و بعد از آن، و منـزلة السنة من الكتاب ص286. [↑](#footnote-ref-1882)
1883. - قبلاً در همین کتاب تخریج آن آمده است، ص 222 و نیل الأوطار، 7/86 و سبل‌السلام، 4/1267 و بعد از آن، منـزلة السنة من الكتاب ص 273 و بعد از آن. [↑](#footnote-ref-1883)
1884. - بخاری به شرح فتح الباری، کتاب الجهاد، باب لا يعذب بعذاب الله، 6/173ش3017، از حدیث ابن عباس نیل الأوطار 7/190، منزلة السنة من الکتاب/استاد محمد سعید منصور، ص 289 و بعد از آن. [↑](#footnote-ref-1884)
1885. - در حدیثی از حضرت علی هست که پیامبرع در روز خیبر از نکاح متعه و همچنین از گوشت الاغ اهلی نهی نموده است)، بخاری به شرح فتح الباری، کتاب المغازی باب غزوة خيبر 7/549،ش4216، مسلم به شرح نووی، کتاب النکاح 5/198-199ش1407، نگا: نیل الأوطار 6/133، سبل اسلام 3/1001، الموافقات 3/96. [↑](#footnote-ref-1885)
1886. - الموافقات 4/422 و بعد از آن، نیل الأوطار 6/148. [↑](#footnote-ref-1886)
1887. - امام این سخن را از بدعتگران قدیم نقل کرده است که احمد حجازی سقا در كتابش حقيقة السنة النبوية ص9، و دفع الشبهات عن الشيخ الغزالى ص7،60، 198،و جمال البنا در السنة ودورها فى الفقه الجديد ص 254، و صالح الوردانى در الخدعة ص 41، و همچنین أهل السنة شعب الله المختار ص80 از او، و دفاع عن الرسول ضد الفقهاء و المحدثين ص130،131،و احمد صبحى منصور در لماذا القرآن ص 62 - 66، و نيازى عز الدين در دين السلطان ص 908، از میان معاصرین از آن‌ها نقل کرده‏اند. [↑](#footnote-ref-1887)
1888. - الاعتصام 2/560، و در کتاب الموافقات می‏گوید: این حدیث «هر آنچه که از طریق رضاعی حرام است از طریق نسبی نیز حرام است» بیان نبوی مربوط به این آیه است که می‏فرماید: ﴿وَأُمَّهَٰتُكُمُ ٱلَّٰتِيٓ أَرۡضَعۡنَكُمۡ وَأَخَوَٰتُكُم مِّنَ ٱلرَّضَٰعَةِ﴾ [النساء: 23] و سایر بستگان رضاعی که از نسب حرام می‏باشند به این دو ملحق می‏شوند مانند: عمه، خاله، دختر خاله و امثال این‌ها. الموافقات 4/424. [↑](#footnote-ref-1888)
1889. - نگا: چگونه به این حکم اضافی ایمان آورد در حالی که بدعتگرانی مانند جمال البنا در السنة و دورها فی الفقه الجدید، ص 254، و احمد حجازی السقاء در دفع الشبهات عن الشیخ الغزالی، ص 7، 61، 198، حقیقت السنة النبوی، ص 9، و نیازی عزالدین در دین السلطان ص905، آن را انکار کرده‏اند. [↑](#footnote-ref-1889)
1890. - بخاری به شرح فتح الباری، کتاب المغازی باب غزوة خيبر 7/534 ش4198 حديث أنس‌بن مالك. [↑](#footnote-ref-1890)
1891. - سنن ابوداود، کتاب الأطعمه، باب فى أكل حشرات الأرض 3/354 ش3799، نگا: الموافقات 4/414 - 415، و نيل الأوطار 8/117، و سبل السلام 4/1393 0 [↑](#footnote-ref-1891)
1892. - الموافقات 4/432، نگا: فواتح الرحموت 1/298، التقریر و التحبیر 1/232، نیل الأوطار 7/8 و سبل السلام 3/1188. امام زرکشی می‏گوید: حدیث عدم قصاص مسلمان در برابر ذمی، نزد شافعیه متواتر است ولی نزد حنفیه متواتر نیست و تواتر در مقابل جمهور و اهل فن نیست و منکر آن معاند و کافر است مانند کسی که منکر قرآن است. نگا: البحر المحيط فى أصول الفقه 4/247. [↑](#footnote-ref-1892)
1893. - البیان بالقرآن / مصطفی مهدوی 1/432، دفع شبهات عن الشیخ الغزالی / احمد حجازی سقا، ص 151 و بعد از آن. [↑](#footnote-ref-1893)
1894. - امام این سخن را از اهل ابتداع قدیم و جدید حکایت می‌کند، که رشاد خلیفه در القرآن و الحدیث و الإسلام، ص 39 از آن‌ها تبعیت کرده است، دفع الشبهات عن الشیخ الغزالی/احمد حجازی السقاء، ص 108 و افراد دیگری که ذکرشان خواهد آمد. [↑](#footnote-ref-1894)
1895. - الاعتصام 1/199، 200، 2/558، 559، تأویل مختلف الحدیث/ ابن قتبه، ص 88 و 177، مع الشیعه اثنی عشریه فی الأصول و الفروع / دکتر علی السالوس 1/96، 115، و ضلالات منكرى السنة، دكتر طه حبيشى ص295و بعد از آن، و السنة بياناً للقرآن، دكتر إبراهيم الخولى ص23. [↑](#footnote-ref-1895)
1896. - مقاله «الإسلام هو القرآن وحده» / توقیق صدقی، مجله المنار جلد 9/523، 524، کتاب اعجاز القرآن/ احمد حجازی السقاء، ص 79، دفع الشبهات، ص 108، و السيد صالح أبوبكر فى الأضواء القرآنية ص 313،314، و مصطفى مهدوى در البيان بالقرآن 1/334، 356، و نيازى عز الدين در دين السلطان ص948 و بعد از آن، و أحمد صبحى منصور در لماذا القرآن ص112 و غيره0 [↑](#footnote-ref-1896)
1897. - الإعتصام 2/509، 560، نگا: نظرة القرآن إلى الجريمة و العقاب، دكتر محمد عبدالمنعم القيعى، و عقوبة الحد فى ضوء القرآن الكريم و أثرها فى إصلاح المجتمع، دكتر محمد زواوى عبدالله، و منهاج السنة فى الحدود و أثره فى صلاح المجتمع، دكتر عبد المنعم عطية0 [↑](#footnote-ref-1897)
1898. - الرسالة/ شافعی، ص 88، بخشهای 292، 293، 294. [↑](#footnote-ref-1898)
1899. - همان، ص 22، بخش 58. [↑](#footnote-ref-1899)
1900. - السنة النبویه / دکتر احمد محمود کریمة، ص 27، 28. [↑](#footnote-ref-1900)
1901. - الإسلام علی مفترق الطرق / استاد محمد اسد، ص 87. [↑](#footnote-ref-1901)
1902. - آجری: امام، حافظ، محدث و الگو بود. اسم او ابوبکر محمد بن حسین بن عبدالله بغدادی است صاحب کتاب «الشریعة فی السنة» و «الاربعین» می‌باشد او عالم و عامل به سنت بود و در سال 360 هجری وفات یافت. شرح حال او: طبقات الحفاظ/سیوطی، ص 379 ش856، تذکرة الحفاظ 3/936ش888، البدایة و النهایة/ ابن کثیر 11/288، العبر 2/318، و وفيات الأعيان 1/488، والفهرست ص 360. [↑](#footnote-ref-1902)
1903. - الشریعه، ص 50. [↑](#footnote-ref-1903)
1904. - الإحکام فی اصول الأحکام 2/214 با اندکی تصرف. [↑](#footnote-ref-1904)
1905. - مفتاح الجنة فی الاحتجاج بالسنة، ص 14، با وجود این سخنان و سخنان بسیار دیگر مشاهده می‏کنیم که احمد حجازی السقا در کتابش «دفع الشبهات عن الشیخ الغزالی» معتقد است که انکار تمام احادیث موجب کفر نمی‏شود، نگا: دفع الشبهات عن الشیخ الغزالی/ احمد حجازی السقا، ص 77، برای اطلاع بیشتر از حکم منکرین سنت رجوع شود به: جامع بیان العلم/ ابن عبدالبر 2/33، السنه و مکانتها فی التشریع / دکتر سباعی، ص 149-151، و حجية السنة، دكتر عبدالغنى ص 252 - 255، و السنة النبوية، دكتر أحمد كريمة ص 79. [↑](#footnote-ref-1905)